

ہم گامز باو

تفسیر تازیانی (بہ ترتیب نزول)

جلد اول

ویراست دوم

علق، قلم، منزل، مُدثر، حمد، مسد
کتویر، اعلیٰ، لیل، فخر، ضحیٰ، شرح، عصر
عادیات، کوثر، نکاثر، ماعون، کافرون
فیل، فلق، ناس، توحید، نجم، عبس

عبد الکریم بھت پور



موسسه تمهید

قم، بلوار شهید کریمی، خ مفتح، ک ۲، چهار راه اول سمت راست، پ ۶

۲۷۰۱۵۹۶-۰۹۱۲۷۴۸۰۴۵۹

WWW.HBV.IR

Info@hbv.ir

همگام با وحی

تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)

جلد اول

ویراست دوم

عبدالکریم بهجت‌پور

چاپ اول / ۱۳۹۰ ه. ش.

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

تمام حقوق محفوظ است.

مراکز پخش:

۱- قم، خ ارم، پاساژ قدس، انتشارات ذوی القربی

۷۷۴۴۶۳-۰۲۵۱

۲- قم، خ صفائیه، ک بیگدلی، پ ۲۳۳، آدینه سبز

۰۲۵۱۷۷۴۱۴۲۲-۰۹۱۲۷۴۶۹۲۸۸

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

سرشناسه: عبدالکریم، بهجت‌پور، ۱۳۴۴ -

عنوان و نام پدیدآور: همگام با وحی: تفسیر تنزیلی

(به ترتیب نزول) / عبدالکریم بهجت‌پور.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: قم: تمهید، - ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری: ج ۱.

شابک: ۲۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۰۰-۲۱-۵۰۷۹-۶۰۰-۹۷۸

۱۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۷-۱۹-۵۰۷۹-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان «همگام با وحی: نخستین

تفسیر جامع شیعی به ترتیب نزول سور بر اساس روایات ابن‌عباس»

توسط انتشارات سبط النبی در سال ۱۳۸۷ منتشر شده است.

عنوان دیگر: همگام با وحی: نخستین تفسیر جامع شیعی

به ترتیب نزول سور بر اساس روایات ابن‌عباس.

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴

شناسه افزوده: ابن عباس، عبدالله بن عباس، ۳-۶۸ق.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۹۲-۸/۹۷۸ BP

رده‌بندی دیوینی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۹۷۵۷۶

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۹-۱۹-۷ (Vol.۱)

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۹-۲۱-۰ (Vol.SET)



الرَّ كَتَبْ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ

رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾

الف، لام، را؛ کتابی است که آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگارشان
از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری؛ به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده.

ابراهیم / ۱

مؤسسه فرهنگی تمهید؛ مؤسسه تخصصی در زمینه تفسیر تنزیلی

ایتا: @mtamhid

تلفن مؤسسه: ۰۲۵۳۲۹۲۰۲۴۴

ایمیل: m.tamhid@chmail.ir

سایت: <http://tamhid.net/>

قم، انتهای زنبیل آباد، خ ابوالفضل، ک ۲، دانش ۶ پ ۲۹



اهدا:

ثواب این اثر را به سلامت مقدّس پیامبر اکرم □ ائمه
اطهار □ و تمامی ماملان معارف ناب قرآنی که امر
فهم و تدبّر در آیات الهی را بر ما آسان ساختند و به
پدر و مادر و استادان ارجمند به فصوص مضرت
آیت الله معرفت □ اهدا می‌نمایم.

مقدمه

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که جهان را آفرید و انسان را گل سرسبد هستی قرارداد، در او روح الهی دمید و به داشتن کامل‌ترین صفات و ویژگی‌های خدای هستی‌بخش مفتخر نمود، بخش اعظم جهان را مسخر او کرد و ابزار لازم را برای شکوفایی زمین به او مرحمت نمود، با مهر رحمانی و لطف رحیمی خود، شکوفایش کرد و دانش کشف و استخراج مواهب طبیعی را در اختیارش گذاشت و به او زندگی اجتماعی بخشید، استعدادهای گوناگون و جنسیت‌های مختلف ارزانی داشت تا همپوشی کنند و نقص‌های خود را با توانایی‌های یکدیگر جبران نمایند، مهرورزی کنند و در گاهواره محبت و مودت، مونس هم باشند و زینت یکدیگر شوند. خدایی که انسان را با نزول کتب آسمانی و ارسال انبیا و تعیین اوصیا یاری نمود، و افق دیدش را وسعت بخشید و به تأمل در خود و داشته‌هایش واداشت. در پرتو معارف و شریعت، راه شکوفایی استعدادهای انسانی و الهی‌اش را تا مرز بی‌نهایت نشان داد و او را تا مقام خلیفه‌اللهی و قرب کامل به خود راهنمایی کرد، بر انجام فرمان‌های الهی که تأمین‌کننده‌ی مصالح انسان‌اند، تشویقش نمود و در مورد ارتکاب اعمال موجب هلاکتش، هشدار داد، بر انجام طاعات و ترک نواهی مساعدتش نمود، و انسان‌های مؤمن و صالح را ثبات قدم و زندگی پاک عطا کرد، او را در کنف حمایت خود گرفت و وعده‌ی پاداش اخروی داد و به سرای آخرت و نعمت‌های مادی و معنوی، بهشت و رضوان الهی، امیدوار نمود.

درود و سلام بر پیامبران و انبیا که هر کدام در زمانی خاص، دستگیر و واسطه‌ی فیض خدا بر بشر بودند، کلام حق را گرفته، به بشر رساندند، او را راهنمایی کردند و حقیقت هستی، دنیا، آخرت و دیگر عوالم را به وی نشان دادند. آنان به واقع زبان حق در میان خلق شدند تا خلق را با دوست آشنا کنند و جمال دل‌آرای یار را آینه باشند و آنان را تا قرب به حضرت حق بالا برند.

و خالصانه‌ترین درودها بر حضرت محمد بن عبدالله ﷺ، خاتم انبیا، کامل‌کننده‌ی منظومه‌ی رسالت و آخرین و مهم‌ترین حلقه از مجموعه‌ی پیام‌آوران رحمت و هدایت الهی که امت اسلام را با دلسوزی کامل، پدری کرد و راه نجات را به آنان نمایاند و حامل آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی شد؛ کتابی که هر آیه‌اش همچون عصای موسی ﷺ پلیدی‌ها را می‌بلعد و جمال حق را نمایان می‌سازد، کلامی که همچون دست و نفس عیسی ﷺ حیات‌آفرین و شفابخش است و ریسمان اتصال انسان به آسمان و ظرف تجلی کامل خدای متعال است.

و صلوات و درود بر خاندان پاک پیامبر ﷺ که ترجمان وحی‌اند، به حقیقت قرآن رسیدند و به فصاحت، معانی بلندش را به جان انسان‌ها نوشتاند تا آنان در میان راه نمانند و رهزنانی که دین را کج جلوه می‌دهند، راه بر انسان نبندند و نور الهی را خاموش نگردانند.

و سلام بر منجی عالم، حضرت مهدی موعود (عج) که ظهورش نور صبح و نسیم رحمت الهی را نوید می‌دهد؛ همو که با پیاده‌کردن کلام خدای حکیم، روح زندگی را در کالبد خسته و مرده انسان، در تمام عرصه‌ها و در سرتاسر جهان می‌دمد و طعم شیرین زندگی در پرتو قرآن را به ذائقه‌ی انسان‌ها می‌چشاند.

و سلام و درود بر مفسران بزرگ قرآن که با نشستن بر سفره‌ی کلام الهی ارج گرفتند و با تزکیه معنوی و تلاش علمی به کشف مراد خدای متعال اهتمام ورزیدند.

پیش از ورود به تفسیر، بیان مقدمات این سبک تفسیری را لازم می‌دانم:

۱. رسالت قرآن

اظهارنظرهای گوناگونی درباره‌ی هدف یا اهداف نزول قرآن وجود دارد. منشأ این اختلاف، به طور عمده، به تحلیل مفسران از آیات قرآن باز می‌گردد.

در آیات قرآن اهداف متعددی برای نزول این کتاب مقدس بیان شده است که تشخیص هدف اصلی و تفکیک آن از دیگر اهداف، و توضیح کیفیت رابطه‌ی میان آن‌ها موجب اختلاف مفسران و دانشمندان علوم قرآن است. به نظر می‌رسد قرآن یک هدف اصلی دارد و دیگر اهداف در پرتو آن هدف، شکل گرفته‌اند؛ به گونه‌ای که می‌توان میان آن‌ها تقسیمات و تنظیمات طولی یا عرضی برقرار کرد. هدایت به راه مستقیم، هدف اصلی قرآن است: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»؛ قرآن یادنامه‌ای برای جهانیان است، کسانی از شما که بخواهند استوارتر و پا بر جاتر باشند.» یا «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ این قرآن به آنچه پابرجاتر و استوارتر است، هدایت می‌کند.»

قرآن آمده است تا انسان را از وضع نامطلوب موجود، به وضع مطلوب برساند. هدایت، گذردادن از وضع نامطلوب و رساندن به نقطه‌ی مطلوب است. آن نقطه‌ی مطلوب، رسیدن به سعادت، یعنی لذت‌های دائمی و خالص است. همه‌ی حرکت‌های اختیاری بشر، رسیدن به سعادت و خوشبختی و فرار از شوربختی و شقاوت را نشانه گرفته‌اند. لازمه‌ی رسیدن به سعادت، کمال و دوری از نقص است. هر اندازه که کامل‌تر باشیم و توانایی‌های خود را شکوفا سازیم، از مشکلات فاصله می‌گیریم و به درک بهتر و بالاتری از لذت نائل می‌شویم. تلاش علمی و تجربی و عقلانی و شهودی، مرز کمال فردی و اجتماعی بشر و راه دستیابی به کمال و سعادت است.

گزینش ادیان و پیگیری آیین‌ها نیز معلول همین نیاز است. خدای متعال در پاسخ به این خواست ریشه دار، قرآن را نازل فرمود و آن را یادنامه و هدایت‌گر به پابرجاترین و استوارترین راه‌های رسیدن به وضع مطلوب معرفی کرد.

تنوع اهدافی که در قرآن آمده، ارتباط با ابعاد گوناگون هدایت و راهنمایی و حرکت‌دادن از

۱. تکویر / ۲۷-۲۸.

۲. اسراء / ۹.

وضع نامطلوب، در جهت مطلوب دارد. انسان در مورد ظرفیت‌های عقلی، روحی و معنوی خود و نحوه‌ی تواناسازی، بازسازی و اصلاح آن‌ها نیاز به راهنمایی دارد، همچنین درباره‌ی جامعه و انواع محیط‌های انسانی که بر او تأثیر می‌گذارند یا وی در آن‌ها تأثیرگذار است، نیاز به راهنمایی دارد. در مورد طبیعت و دنیایی که مشاهده می‌کند و عوالم یا موجودات ناشناخته‌ای که می‌توانند بر کمال و سعادت یا نقص و شقاوت او مؤثر باشند، نیاز به دستگیری دارد و در نهایت برای برقراری ارتباط صحیح با خداوند و تأثیرپذیری از او، حاجتمند راهنمایی و هدایت است.

به طور خلاصه، دشواری راهیابی به کمال و سعادت، ناشی از آن است که انسان در شناخت خود، ابعاد هستی، آینده‌ی خود، سیر حرکت موجودات و راه درست حرکت در نظام پیچیده‌ای که در روابط او با دیگر موجودات عالم وجود دارد، کمبودهایی دارد. این کمبودها در پرتو هدایت، مرتفع می‌شوند.

اما آیا مشکل انسان صرفاً مربوط به بُعد شناخت و معرفت است؟ خیر؛ انسان باید توانایی‌های لازم برای حرکت تکاملی خود را به دست آورد، عواطف و احساسات و قوای ادراکی و عقلانی او چنان رشد یابند تا انگیزه‌های حرکت به جلو را در وی بدمند؛ به صورتی که شخص، دیگر توقف و سکون و پذیرش وضع موجود را نپسندد و میل‌های ضعیف حرکت در او، به عزم و اراده و امید وصول به کمال و سعادت تبدیل شده باشند. این تغییر و تحول روحی و ایجاد انگیزه و حرکت دادن برای خروج از نقص و شقاوت و حرکت به سمت راهی پابرجا که سعادت انسان را تأمین کند، از جمله اهداف بسیار مهم قرآن است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»؛ کتابی است که

بر تو نازل کردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری؛ به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده».

این کتاب نه فقط برای نشان دادن راه، بلکه دستورنامه عملیات تغییر از وضع نامطلوب (تاریکی‌ها) به سوی نور است، ظرفیت ایجاد تغییر در مخاطب را دارد و انسان را به سوی راه خدایی که در آن غلبه و ستودگی است، می‌کشانند.

این آیه، سرلوحه‌ی فهم بسیاری از بیانات آگاهی‌بخش قرآن، تذکرات، پندها، بیم و امیددادن‌های قرآن است، حکمت بسیاری از مجادلات و مباحثات کلام الله مجید با مخالفان و اشخاص گرفتار در ظلمات را روشن می‌کند، توضیح‌دهنده‌ی چالش‌ها و درگیری‌های پیامبر اسلام ﷺ با سرکردگان تاریکی و تباهی است و فلسفه‌ی فرودآمدن بسیاری از دستورها و برنامه‌های تعالی‌بخش این کتاب مقدس می‌باشد.

به عبارت روشن‌تر هدف قرآن، ایجاد تغییر و تحول در انسان است. این هدف، ایجاب کرد تا خدای حکیم، محتویات قرآن را با سبک و ترکیبی ویژه در طول بیست و سه سال نازل فرماید و تأثیرات شگرف، گسترده، عمیق و پایداری را در حیات بشری به یادگار گذارد.

قرآن مجید، پیامبر ﷺ را در ایجاد تغییر و تحول در جامعه‌ی عصر نزول راهبری کرد. وی به مدد کتاب الهی، قومی را که در نهایت گمراهی بود، پرچمدار اصلاح و هدایت جهان ساخت و امت اسلامی را بر پایه‌ی تلاش آنان تشکیل داد. بررسی‌های تاریخی گویای موفقیت پیامبر در تحقق این مهم است.

۱-۱. ره‌آورد رسالت قرآن

فرهنگ بشری در طول تاریخ، دستخوش تغییرات و تحولات مختلفی گشته که ماندگارترین و مثبت‌ترین آن‌ها مربوط به ادیان الهی و آسمانی است. تمدن‌های شرق و غرب، مهم‌ترین بخش‌های فرهنگی خود را از ادیان ابراهیمی مثل اسلام، مسیحیت و یهود و نحله‌های

وابسته به آن‌ها دارند.

معارف و دستورهای موجود در عهد عتیق یا عهد جدید و نیز قرآن، محور بسیاری از مطالعات، تحقیقات، آموزش‌ها و تربیت‌ها بوده‌اند و هنوز هم نقش بی‌بدیلی در اندیشه و رفتار معتقدان خود دارند.

در این میان، قرآن را باید یکی از ارزنده‌ترین منابع تأثیرگذار در جامعه‌ی بشری قلمداد کرد. این منبع ارزشمند، با نظامی خاص و سبکی ویژه، نخستین گروه از مخاطبان خود را بسیار متحول نمود و از آنان شخصیت‌های مؤمن، معتقد و فداکار در راه آزادی انسان و گسترش ارزش‌های الهی به عمل آورد و جامعه‌ای دینی از آنان تشکیل داد که پایگاه تشکیل امت اسلامی باشند:

«ما گروهی نادان و بت‌پرست بودیم، از مردار اجتناب نمی‌کردیم، همواره به گرد کارهای زشت بودیم. همسایه پیش ما احترام نداشت، ضعیف و افتاده محکوم زورمندان بود، با خویشاوندان خود به ستیزه و جنگ برمی‌خاستیم. روزگاری به این منوال بودیم تا این‌که یک نفر از میان ما که سابقه‌ی درخشانی در پاکی و درست‌کاری داشت، برخاست و با فرمان خدا ما را به توحید و یکتاپرستی دعوت نمود و ستایش بتان را نکوهیده شمرد و دستور داد در ردّ امانت بکوشیم و از ناپاکی‌ها اجتناب ورزیم و با خویشاوندان و همسایگان خوش‌رفتاری نماییم و از خون‌ریزی و آمیزش‌های نامشروع و شهادت دروغ و پایمال کردن اموال یتیمان و نسبت‌دادن زنان به کارهای زشت دور باشیم. به ما دستور داد نماز بخوانیم، روزه بگیریم، حقوق مالی خود را بپردازیم. ما به او ایمان آورده، به ستایش و پرستش خدای یگانه برخاستیم و آنچه را حرام شمرده بود، حرام شمردیم و حلال‌های او را

حلال دانستیم.^۱

این گزارش تاریخی که بیانات جعفر بن ابی طالب در بارگاه نجاشی پادشاه حبشه است، به‌خوبی تأثیر حضرت محمد ﷺ را در عرب عصر رسالت نشان می‌دهد.

انتخاب مکه و اطراف آن به‌عنوان مرکز ظهور اسلام، حکایت از حکمت‌های گوناگونی دارد که شاید یکی از مهم‌ترین آن‌ها، نشان‌دادن ظرفیت‌های ویژه‌ی این دین و کتاب آسمانی آن، در ایجاد تحول همه‌جانبه در مخاطبان باشد.

فرهنگ مادری عرب و بهره‌ی بسیار اندکی که از مظاهر فرهنگ و تمدن در آن وجود داشت، عقاید سخیف و باورهای غلط، گمراهی و انحرافات فکری و رفتاری، روابط اجتماعی منحط و همراه با ظلم و تعدی و تجاوزی که میان آنان برپا بود، در مقایسه با تحول شگرف پس از ظهور اسلام، ظرفیت‌های تحول‌آفرین اسلام و قرآن را ظاهر ساخت: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۲؛ او خدایی است که در میان مردمی با فرهنگ مادری، رسولی از میان خودشان برانگیخت که آیات او را بر مردم بخواند و آنان را تزکیه کند و تعلیم کتاب و حکمت نماید؛ هرچند قبل از این در گمراهی آشکار بودند».

عربی که پیش‌تر، ارزش سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نداشت و ابرقدرت‌هایی همچون امپراتوری ایران و روم و مصر آن را عددی به حساب نمی‌آوردند،^۳ کارش به جایی رسید که تمدن‌های مزبور را تحت سلطه و نفوذ فرهنگی خود درآورد و آنان را با تمام سوابق فرهنگی و تمدنی خود در خدمت گسترش این پیام جدید قرارداد. گوستاو لوبون نویسنده‌ی مشهور فرانسوی نقش ماندگار و تأثیر مسلمانان در دیگر تمدن‌ها را به‌خوبی بیان داشته است:

«ممالکی را که اعراب فتح نموده بودند، اقوام مختلف فاتحی، آن ممالک

۱. ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، مصر، ص ۵۴-۵۵.

۲. جمعه / ۲.

۳. گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، ص ۹۳ - ۹۴.

را از دست آن‌ها خارج نمودند، اما تمدنی که عرب، سنگ بنیاد آن را گذاشته بود، هیچ قوم فاتحی نتوانست آن را از میان برداشته و تمدن دیگری به جای آن برقرار نماید، بلکه تمام آن اقوام مذهب، قانون، فنون، صنعت و حرفه و بسیاری از آن اقوام هم مخصوصاً زبان آن‌ها را اختیار نمودند و شریعت محمدی^۱ که در این ممالک انتشار یافت، غیرقابل تغییر گردید و می‌نماید که برای همیشه باقی بماند ...»^۱

این تأثیرات عظیم را پیامبر اکرم^۲ در پرتو قرآن ایجاد کرد. امیرالمؤمنین علی^۳ در نهج‌البلاغه این حقیقت را به خوبی نمایان ساخته است: «أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ^۴؛ خداوند پیامبر^۵ را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند و امت‌ها در خواب غفلت بودند و رشته‌های دوستی و انسانیت از هم گسسته بود. پس پیامبر^۶ به میان خلق آمد، در حالی که کتاب‌های پیامبران پیشین را تصدیق کرد و با نوری هدایتگر انسان‌ها شد که همه باید از آن اطاعت نمایند و آن نور، قرآن کریم است».

۱-۲. رابطه روش و رسالت

نکته‌ی بسیار مهم، روشی است که قرآن در ایجاد تغییر و حرکت جامعه به سمت تعالی پیمود. می‌دانیم یکی از ابعاد مهم رسالت قرآن، تشکیل امت اسلام است. چگونه امت اسلام شکل گرفت و چه مسیری پیموده شد تا جمعی با عقاید و رفتار واحد و اهداف و انگیزه‌های الهی، گرد هم آیند که علاوه بر پذیرش و تثبیت باورها و رفتارهای مشابه دینی، سربازان گسترش دین اسلام و تثبیت آن در سراسر عالم باشند و امت اسلامی را شکل دهند؟ شهید صدر به خوبی به این بُعد از رسالت قرآن توجه کرده‌اند. به نظر وی رسالت قرآن،

۱. همان.

۲. نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۱۵۸، ص ۲۰۸-۲۱۱.

تشکیل امت اسلامی بود. این تحول در پرتوی دگرگونی جامعه‌ی جزیره‌ی العرب در سه بُعد شکل گرفت: آزادی از بت‌پرستی، آزادی خرد انسانی و آزادسازی انسان از بند شهوات.^۱

شاگرد وی شهید سید محمد باقر حکیم با عبارت روشن‌تری از این هدف، یاد کرده است: ایجاد تغییر ریشه‌دار اجتماعی در جهان انسانیت از طریق راهنمایی بشر برای این تغییر و تشکیل پایگاه انقلابی که با این برنامه شکل گرفته و بر پایه این برنامه دگرگون شده است.^۲ به نظر وی فرایند خروج از ظلمات به سوی نور^۳ هدف اصلی نزول قرآن است.^۴ صرف نظر از اصالت این هدف، باید اذعان کرد که تشکیل جامعه‌ی مدل و نمونه‌ی اسلامی یکی از اهدافی است که عربی بودن، نزول تدریجی و حکمت پرداختن به بسیاری از مسائل و موضوعات جامعه‌ی عرب جاهلی در قرآن را توجیه می‌کند. جامعه‌ی عصر نزول، نقش پایگاه انقلاب و تحول در جهان را بر دوش گرفت. تشکیل چنین پایگاهی به مدد قرآن بود. قرآن خود بر رسالت پیامبر اکرم ﷺ در ایجاد تغییر جامعه عرب جاهلی تأکید کرده است و بر این نکته توجه داده است که قرآن دستورنامه ایجاد چنین تغییری است.

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَنْذِيرٌ لِّأُمِّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا»؛ این کتابی را که فرو فرستادیم، فرخنده و بابرکت است؛ کتاب‌های پیش از خود را تصدیق می‌کند، و [وسیله‌ای است تا با آن] مردم مکه و اطرافش را بیم دهی.»

«وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا؛ و بدین گونه قرآن عربی را به سوی تو وحی کردیم تا مردم مکه و پیرامون آن را هشدار دهی.»

مردم مکه و اطراف آن به وسیله این قرآن انداز شدند، به حرکت افتادند، از ظلمات دور

۱. محمدباقر صدر، المدرسة القرآنية، ص ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲ و ۲۴۴.

۲. سید محمدباقر حکیم، علوم القرآن، ص ۴۸.

۳. ابراهیم / ۱.

۴. سید محمدباقر حکیم، همان، ص ۴۸.

۵. انعام / ۹۲.

۶. شوری / ۷.

شدند و به راه مستقیم وارد شدند. پیامبر در اردوگاه شرک خیمه زد، بر باورها و اخلاقیات غلط آنها شورید. به جمع‌آوری یاورانی مؤمن از میان آنان پرداخت. به مدد آنها حکومت اسلامی تشکیل داد. مدینه النبی با یاری آنان و حمایت انصار یثرب شکل گرفت و همین گروه، پایگاه تشکیل امت اسلامی در سراسر عالم شدند.

نزول تدریجی آیات و سور قرآنی و انتخاب هوشیارانه‌ی آیات، متناسب با ظرفیت‌های مخاطبان، چالش‌ها، ضرورت‌ها و پرسش‌ها، نشان می‌دهد که خدای حکیم، تبلیغ مناسب دین را تنها راه انتقال محتوای ارزشمند و باشکوه معارف و احکام نمی‌داند؛ بلکه روش انتقال این محتوا را در هدفی که از نزول قرآن تعقیب کرده، دخالت تام داده است.

بالاخر بگوییم؛ وقتی به سلسله رسالت‌ها و اعزام انبیا و نزول کتاب‌های الهی در طول قرن‌ها ارتباط رسالی آسمان با انسان توجه می‌کنیم و نیز آمادگی تدریجی بشر را برای تلقی و دریافت حلقه‌ها و پیام‌های جدید الهی مشاهده می‌نماییم و روابط میان این شرایع را بررسی می‌کنیم، به ضرورت «روش در تبلیغ محتوای دین» پی می‌بریم.

تحول و تغییر فرهنگی همه‌جانبه آنگاه اتفاق می‌افتد که آموزه‌های یک مکتب یا برنامه‌ی فرهنگی، بخشی از هویت و شخصیت فرد و جامعه گردد و این مهم، در پرتو تربیت، حاصل می‌گردد؛ تحول فرهنگی و همه‌جانبه اسلامی نیز، در سایه‌ی تربیت، نهادینه و ماندگار شد و این مهم، در نتیجه‌ی همبستگی محتوا و روش به وقوع پیوست. به عبارت دیگر، تحول، مولود ترکیب محتوا و روش بود؛ همان‌گونه که باید فهم محتوا را با وسواس و دقت کشف و استخراج کرد، روش تحول‌آفرینی اسلام را نیز باید با دقت و حساسیت و خلوص، استخراج و ابعادش را مشخص نمود.

اهمیت خلوص روش‌های تربیت دینی، از «الهی‌بودن» روش اسلامی ریشه می‌گیرد. روش‌های تحول فرهنگی در اسلام، محصول همان اراده‌ی حکیمانه‌ای است که محتوای دین را در اختیار پیامبر اکرم ﷺ گذارد و او را نه تنها بر تغییر محتوا و مضامین دینی هشدار داد، بلکه

بر پیروی از روش ویژه‌ی بیان مضامین دینی مسئول قرار داد. شاهد هشدار بر عدم تغییر محتوای پیام دین، آیات سوره‌ی حاقه است: «تَنْزِيلُ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ؛ قرآن نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است و اگر او (پیامبر) حتی یک کلمه [از پیش خود] بر ما دروغ می‌بست، ما دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شریان قلبش را قطع می‌کردیم، آن‌گاه احدی از شما مدافع او نبود».

و به ضرورت پیروی از «روش»، در این آیات اشاره شده است: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»؛^۲ زبانت را به [خواندن] آن [قرآن] مجنبان که به [قرائت] آن شتاب کنی؛ چرا که جمع آوری و قرائت آن بر [عهده‌ی] ماست. پس چون آن را قرائت کردیم، تو آن قرائت را پیروی کن. سپس توضیح آن [نیز] بر عهده‌ی ماست» «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»؛^۳ و قرآنی که بخش بخش بر تو نازل کردیم تا آن را بر مردم آرام آرام بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم».

مفهوم آیات فوق، اهمیت خلوص محتوا و خلوص روش در بیان مضامین و محتوای نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ را نشان می‌دهد و این‌که هدف از نزول قرآن و محتوای بلند آن و حتی بیاناتی که در چارچوب سنت و در راستای نزول قرآن در اختیار پیامبر اکرم ﷺ قرار می‌گیرد،^۴ جز در پرتو تبعیت کامل و خالص پیامبر ﷺ از محتوا و روش حاصل نمی‌شود.

ممکن است تصور شود روش‌ها، اموری قابل تغییرند و اصرار بر باقی ماندن بر آن‌ها، نادیده گرفتن تحولات اجتماعی، مخاطبان و تولد روش‌های نوین است.

البته اصرار ما، بر عدم تغییر مطلق روش تحول اسلامی نیست، بلکه بر ضرورت شناخت و بررسی صحیح و ناب آن روش با همه‌ی ویژگی‌ها و ابعادش است؛ زیرا اطلاع از روش ابلاغ

۱. حاقه / ۴۳ - ۴۷.

۲. قیامت / ۱۶ - ۱۹.

۳. اسراء / ۱۰۶.

۴. با توجه به آیه ۳۴ سوره‌ی نحل.

و زمان نزول هر مجموعه از آیات، مفسر را در فهم مراد حقیقی خدای متعال در نزول تدریجی سوره‌ها یاری می‌نماید. شاهد این حقیقت، روایات اسباب نزول‌اند که با قرارداد مفسر در بستر تاریخی نزول چند آیه یا یک سوره، وی را در کشف مراد جدی خدای متعالی یاری می‌کنند. به اضافه کسی که روش تحول دینی را به خوبی شناسد یا به آن بی‌توجهی کند، حتی در انتخاب روش‌های نوین یا اصلاح روش‌های قبل، توفیق قطعی نخواهد یافت.

۳-۱. تنزیل قرآن و شناخت روش

برای شناخت روش تحول‌آفرین قرآن، نشستن در پای درس سوره‌سوره و آیه‌آیه‌ی قرآن ضروری است. از جمله وظایف سترگ محققان اسلام‌شناس این است که در مطالعه‌ی قرآن هم نگاه مضمون‌شناسانه داشته باشند و هم نگاه روش‌شناسانه. این‌که چرا سوره‌ای با قسم شروع می‌شود و در کجا بر قسم تأکید می‌شود و این‌که چگونه و از چه طریقی با مخاطبان مشرک یا اهل کتاب سخن می‌گوید و در هنگام مجادله با آنان بر چه مواردی تأکید می‌کند و شیوه‌ی طرح مباحث و آغاز و انجام آن‌ها کدام است، چرا در جایی خطابی عمومی به پیامبر می‌کند، چرا بیان اطلاعات خاص را تنها به فرصت‌هایی ویژه واگذار می‌کند، چرا گاه به اجمال و زمانی به تفصیل سخن می‌گوید، چرا تفصیلات قرآن حتی پیرامون یک موضوع پراکنده است، چرا سرگذشت‌ها و عبرت‌های مربوط به اقوام گذشته را پراکنده می‌گوید، چرا و چه وقت به انگیزه‌ها می‌پردازد، از چه طریقی و با چه سبکی مخالفان را به چالش می‌کشد، چرا درس‌های پیامبری حضرت محمد ﷺ در قرآن ثبت می‌گردد و چرا این درس‌ها در لابه‌لای سوره‌های دیگر توزیع می‌گردد، چه نظامی بر بیان معارف بلند قرآن حاکم است و علت تقدم و تأخر بیان هر شاخه‌ای از این معارف چیست؟ و سؤالات فراوان دیگری که با پاسخ دادن به آن‌ها، شکوه و عظمت قرآن در ایجاد تحول فرهنگی همه‌جانبه آشکار می‌شود.

به طور قطع این روش تحول‌آفرین، علاوه بر آن‌که با ویژگی سوره‌ها و آیات قرآن مرتبط است، با نزول تدریجی نیز پیوند دارد؛ چرا که تدریج در نزول سوره‌ها و آیات، بسیاری از تفاوت‌هایی را که در بیان و ابلاغ محتوای آیات مورد سؤال وجود دارد، پاسخ می‌دهد.

اگر قرآن نزول دفعی می‌یافت و رسالتش بیان مجموعه‌ای از دانش‌ها و معارف دینی برای شناخت و تربیت بود، نیازی نبود بسیاری از چالش‌ها و درگیری‌های خارجی و همگام با رسالت پیامبر اکرم $\square$ بیان شود. اگر قرآن نزول دفعی داشت، لازم نبود به اهل کتاب در مدینه و به مشرکان در مکه پردازد. اگر نزول قرآن تدریجی نبود، دلیلی نداشت تا آسیب‌های جامعه‌ی دینی در مدینه و آن هم به شکل پراکنده مطرح شود و اگر نزول قرآن تدریجی نمی‌بود، ضرورتی به بسیاری از خطاب‌ها و طرح پرسش و پاسخ‌ها در قرآن نبود و ...

بنابراین، پایه‌ی مطالعات روش‌شناسانه‌ی تحول بر اساس قرآن را باید مرتبط با نزول تدریجی دانست.

۴-۱. قرآن و تربیت دینی

نزول قرآن تنها به منظور آموزش مجموعه‌ای از معارف و بیان دستورات الهی نبود؛ نزول قرآن با انگیزه‌ی تربیت و تغییر و تحول مثبت مخاطبان انجام گرفت؛ به عبارت بهتر، قرآن از سوی پروردگار با انگیزه‌ی تربیت نازل شد و تعلیم مقدمه‌ی آن بود. زبان تعلیم و آموزش قرآن، تربیت‌مدار است؛ تعلیم داد تا رشد دهد و تغییری محسوس و تدریجی را در مخاطبان خود ایجاد کند.

نازل شدن آیات در کنار حوادث، ورود به چالش‌ها با اصحاب عقاید، راهبری اجتماعی و تدریجی مسلمانان تا تشکیل حکومت و آسیب‌شناسی مسائل حکومت دینی، نشان از انگیزه‌ای تربیتی دارد که در نزول قرآن مورد توجه خدای حکیم بوده است. این انگیزه تنها در صورت

نزول تدریجی تأمین می‌شد و با لحاظ این حکمت، نزول تدریجی قرآن به‌وقوع پیوست: «وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»^۱؛ و قرآنی [با عظمت را] بخش‌بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم».

اگر قرآن بخش‌بخش شد و به تدریج نازل شد، برای آن بود تا خواندنش بر مردم با درنگ باشد. این گونه‌ی ویژه‌ی نزول قرآن و خواندن همراه با درنگ، همان واقعیت تاریخی است که در طول ۲۳ سال رسالت اتفاق افتاد. قرآن بخش‌بخش و در قالب سوره‌ها و آیات، در مقاطع مختلف زمانی و متناسب با شرایط، پیشآمدها و پرسش‌ها بر مردم خوانده شد. تلاوت تدریجی آیات هم که تابعی از نزول تدریجی قرآن بود، انگیزه‌ی تربیتی قرآن را به‌خوبی تأمین کرد.

تربیت، امری آنی و دفعی نیست و در یک‌جا و یک‌لحظه حاصل نمی‌شود، بلکه امری تدریجی و مشمول گذر زمان است، نیازمند فهم و دریافت معارف و مطالب در مرحله‌ی اول و به کار بستن آن‌ها در مرحله‌ی دوم و سپس آمادگی روحی برای آموزش مراتب بالاتر دانش و بعد به کار بستن آن در مرحله‌ی عمل است. این موضوع در مورد تربیت قرآنی و اسلامی صدق می‌کند؛ مثلاً پذیرش معاد یا رسالت پیامبر اکرم ﷺ ریشه در پذیرش توحید دارد و تا حقیقت توحید روشن نشود و مورد قبول واقع نشود، نوبت به بیان مباحث مربوط به معاد نمی‌رسد و مطرح کردن آن‌ها بی‌فایده است. به علاوه، تذکر یک نکته‌ی معرفتی در شرایط خاص یا به دنبال شبهه و سؤال، در جایگزیر شدن آن بسیار مؤثر است.

برخی از معارف نیز محصول عمل کردن به برخی آموزه‌های قبل و بلوغ روحی جدید است؛ مثلاً تا انسان به مقام صبر نرسد، برخی آیات را درک نمی‌کند: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^۲؛ و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، که قطعاً در این

۱. اسراء / ۱۰۶.

۲. ابراهیم / ۵.

[یادآوری]، برای هر شکیبایی سپاسگزاری، عبرت‌هاست» یا «إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ^۱؛ اگر بخواهد باد را ساکن می‌گرداند و [سفینه‌ها] بر پشت [آب] متوقف می‌مانند. قطعاً در این [امر] برای هر شکیبایی شکرگزاری، نشانه‌هاست».

ملاحظه می‌شود که درک و فهم نشانه بودن موارد مذکور در آیات، مرتبط با بلوغ انسان به مرتبه‌ی صبر و شکرگذاری دانسته شده است.

در مورد بلوغ به مراتب والاتر تربیت نیز همین معادله برقرار است. نمونه‌ی آن نقش تقوا در تحولات روحی بالاتر یا مهیاشدن شرایط برای تحقق آن‌هاست.^۲

بنابراین:

«لازمه‌ی جدایی‌ناپذیر تلاوت با درنگ آیات، آن است که فهم معارف قرآنی، پذیرش مردم نسبت به فرهنگ قرآن و اثرگذاری قرآن بر مردم در بعد فکری، روحی و عملی، بیشتر و بهتر صورت می‌گیرد و فرهنگ‌پذیری و درونی‌کردن آن بینش‌ها و مقررات و نهادینه‌شدن آن در جامعه به‌خوبی تحقق می‌یابد. علاوه براین، همزمانی تلاوت آیات با شرایط زمانی و مکانی و رخدادهای اجتماعی و فردی متناسب با مفاد آیات نازل شده، فهم بهتر آیات و اثرپذیری کامل‌تر از آن را دوچندان می‌کند. از جهت سوم به لحاظ صفا و پالودگی روحی و تکامل نفسانی که در پرتو عمل به برخی دستورها و مقررات قرآن و فهم و پذیرش برخی معارف آن فراهم می‌آید، آمادگی لازم برای پذیرش و عمل به دستورهای بعدی که سنگین‌تر و نیازمند ایشار بیشتر و تلاش افزون‌تر است، پیدا و استعداد لازم برای یافتن و هضم معارف متعالی‌تر که در آیات بعدی آمده است، حاصل می‌شود.

۱. شوری / ۳۳.

۲. لیل / ۵، مائده / ۶۵ و انفال / ۸.

به عبارت دیگر، قرائت با درنگ آیات، از یک سو زمینه‌ی فهم و دریافت بهتر معارف قرآن را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر با فراهم آمدن تدریجی شرایط درونی و بیرونی در اثر گذشت زمان، تسلیم بیشتر در برابر بیانات قرآنی و عمل به دستورهای جدید حاصل می‌شود و در کنار آن، عمل به دستورها و نفوذ اعتقاد به معارف نازل شده، شرایط مناسب و آمادگی‌های لازم برای دریافت معارف برتر و تسلیم شدن و عمل کردن به مقررات و دستورهای سنگین تر فراهم می‌شود، بلکه فهم پیشین آنان از آیات قبلی نیز دقیق تر، پربارتر و تکامل یافته تر می‌گردد و در یک جمله، تلاوت بادرنگ آیات، تأمین کننده‌ی شرایط لازم و کافی برای تحقق اهداف نزول قرآن است.^۱

اگر عرب معاصر نزول که در گمراهی تام بود، به اوج فرهنگ و تمدن رسید، از طریق نزول تدریجی قرآن بود، نزولی که با ترتیب خاص بر پیامبر^ﷺ، وحی و بر مردم خوانده می‌شد: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»^۲؛ در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر عهده‌ی ماست. پس چون آن را خواندیم [همان گونه] خواندن آن را دنبال کن. سپس توضیح آن نیز بر عهده ماست».

امروزه از عقاید، اخلاق و احکام به عنوان سه دسته علوم دین، نام برده می‌شود و در مقام تعلیم نیز به روش خاصی تدریس می‌گردند؛ اما با مراجعه به قرآن روشن می‌شود که سبک انتقال و آموزش این مفاهیم و معارف، و ترکیب خاص آن‌ها به گونه‌ای دیگر است. شیوه‌ی تعلیم مدرسه‌ای و مرسوم معارف اسلامی از نیاز بشر به دین آغاز می‌شود و سپس به بحث اثبات ذات باری تعالی و صفات و افعال آن حضرت می‌پردازد و در ادامه، مسأله ضرورت رسالت و نبوت عام و خاص بحث می‌گردد و در نهایت به معاد ختم می‌شود. در این میان دو

۱. محمد تقی مصباح یزدی، قرآن شناسی، ص ۹۹ - ۹۸
 ۲. قیامت / ۱۷ - ۱۹.

اصل عدالت و امامت نیز به عنوان اصول مرتبط با دو اصل توحید و نبوت مطرح می‌شود. در بخش اخلاق نیز ملکات اصلی از فرعی جدا می‌گردد و بر چهار صفتِ عفت، حکمت، شجاعت و عدالت تأکید می‌شود و دیگر ملکات مربوط به این چهار صفت، تعلیم داده می‌شود. در احکام نیز حدود پنجاه موضوع را به طور مجزا و دسته‌بندی شده تعلیم می‌دهند. با آموزش این مجموعه، متعلم بر منشوری از اطلاعات دینی در سه حوزه‌ی عقاید و اخلاق و احکام واقف می‌شود.

این روش آموزش، حاصل تجربه و محصول نگاه آموزشی و تدریسی به معارف اسلامی است؛ اما سبک تعلیم قرآن، آموزش تربیت‌مدار است، به این معنا که هر آنچه از عقاید، اخلاقیات و دستورالعمل‌ها بیان می‌شود، تغییری محسوس در باورها یا رفتار شخص ایجاد می‌کند و او را شکوفا می‌سازد. در این روش، عقاید، اخلاقیات و دستورالعمل‌ها با هم ترکیب می‌شوند و زمان گفتن هر بخش و هر مورد، تابع نیاز مخاطب برای تربیت و شکوفایی است. به عبارت بهتر، روش هدایتی قرآن نظیر آموزش‌های اردویی است. شما جمع‌ی از دانشجویان را از محیط زندگی و خانوادگی خود بیرون می‌برید، سوار بر وسیله‌ی نقلیه می‌کنید و برای زندگی دسته‌جمعی موقت به نقطه‌ای معین می‌برید. مطالبی که در هنگام سوارشدن به آن‌ها می‌گویید، مباحثی همچون فواید سفر، ارزش هجرت و ارتباط صلاح و فساد جمع به رفتار تک‌تک اعضای اردو و نظایر آن می‌باشد؛ اما هنگامی که از اتوبوس برای نماز و غذا و استراحت پیاده می‌شوند، احکام نماز مسافر، نماز جماعت، روش قبله‌یابی، وضو و غسل در شرایط خاص، آداب غذاخوردن، نحوه‌ی مشارکت و تعاون در زندگی و ... را مطرح می‌کنید و بالاخره مباحث به گونه‌ای عرضه می‌شود تا در هر نشست و برخاست و هر تحول و سیر این کاروان، آموزش‌ها متناسب با نیاز شرکت‌کنندگان در اردو باشد و انتظار دارید تا با این اقدام، تغییر محسوسی را در باور و رفتار شرکت‌کنندگان شاهد باشید.

آموزش‌ها در قرآن تابع اهداف تربیتی می‌باشد و در تربیت نیز به تغییر عملی در رفتار مخاطبان توجه شده است. مطالعه‌ی درونی آیات قرآن، نشانگر آن است که معارف و

دانش‌هایی که قرآن در اختیار مخاطبان خود گذاشت، تابع اثری بود که بر تربیت آنان داشت. اگر قرآن در سوره‌ی حمد بر مباحثی معرفتی همچون انحصار حمد به پروردگار تأکید می‌کند یا صفت رحمانیت و رحیمیت و صاحب‌اختیاری او بر روز کیفر و مجازات را مطرح می‌کند، برای احیای روح تعبد، استعانت و طلب هدایت در مخاطبان است.

اگر در سوره‌ی بقره از صفات مؤمنان، کافران، بیماردلان به تفصیل یاد می‌کند، برای تشویق مردم به بندگی خالصانه‌ی پروردگار و هشدار نسبت به انحراف از مسیر ایمان است^۱ و اگر از مراحل متوالی مرگ و حیات و آفرینش و تدبیر جهان یاد می‌نماید، به جهت بر حذر داشتن از جحود و انکار است.^۲ داستان عنایات الهی به انسان - در جریان آفرینش آدم و حوا - نیز برای احیای روح سپاس و ایمان مطرح می‌گردد^۳ و به همین شیوه هیچ مجموعه آیاتی نازل نشده است، مگر آن‌که هدفی تربیتی در پی دارد.

شاید آیه نخست سوره ابراهیم که پیامبر □ را به بیرون‌آوردن مردم از ظلمات به سوی نور به مدد قرآن موظف نموده است، همین حقیقت را در تمام قرآن به اثبات رساند؛ زیرا اگر در پرتو قرآن تنها یک سلسله دانش‌ها و معرفت‌ها انتقال می‌یافت، وظیفه‌ی پیامبر □ عرضه راه نور و راه خروج از ظلمات بود، حال آن‌که آیه از عمل بیرون‌آوردن مردم از ظلمات به سوی نور یاد می‌کند که به‌خوبی بر نقش تربیتی قرآن دلالت دارد: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ کتابی است که آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آوری».

این وظیفه‌ی تربیتی، نوع آموزش‌ها، میزان اطلاعات انتقالی به مخاطب، بیان برخی شاخ و برگ‌ها

۱. رک: بقره مفاد آیات اول تا ۲۲.

۲. همان / ۲۸-۲۹.

۳. همان / ۳۰-۳۹.

۴. ابراهیم / ۱.

و تفصیلات و بیان برخی معارف را در هنگام مطرح شدن برخی سؤالات یا شبهات توجیه می‌کند. هر آنچه از عقاید، اخلاقیات و دستورالعمل‌ها در قرآن بیان شده، با هدف ایجاد یک تغییر محسوس در باورها یا رفتار شخص یا گروه است. در این سبک، عقاید، اخلاقیات و دستورالعمل‌ها با هم ترکیب می‌شوند و زمان بیان هر بخش و هر مورد، تابع نیازی می‌گردند که مخاطبان برای تربیت و شکوفایی لازم دارند.

با این نگاه، بسیاری از سؤالات، پاسخ می‌یابند و ما شیوه‌ی طرح مباحث دین را در هر حادثه‌ای و متناسب با شرایط مخاطبان به‌خوبی کشف می‌کنیم. با این روش است که نشستن قرآن در کنار حادثه‌ها معنای شیرینی می‌یابد و گزیده‌گویی‌های قرآن متناسب با نیاز مخاطب و بستر اجتماعی، معنای روشنی می‌یابد و با تلقی صحیح این سبک قرآنی است که ما شیوه‌ی انتقال مؤثر مفاهیم دینی را به مخاطبان دریافت می‌کنیم و نحوه‌ی تحول همه‌جانبه انسان و جامعه‌ی شرک‌زده را تا انسان و جامعه‌ی به خدا پیوسته و تکامل یافته خواهیم دانست.

ما در کشف نقطه‌های آغاز تحول، در تلفیق اصولی که باید بیان کنیم، در زمان و چگونگی انتقال مفاهیم دینی که با مخاطبان خود در میان می‌گذاریم، نیازمند روش «پیروی از قرآن» هستیم: «فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»^۱. امروزه دانش دین به طور گسترده‌تر و عمیق‌تر در اختیار آحاد مردم قرار گرفته و حجم دانایی دینی مردم به مراتب بالاتر رفته‌است، اما اثر هدایتی و تربیتی لازم را ندارد. بر این اساس به نظر می‌رسد - با وجود تأکید بر همین نظم و چینش قرآن که مورد اتفاق مسلمانان جهان است و نیز شواهد قابل توجیه تدبیر آن از زمان پیامبر اکرم $\square$ در دست است - لازم است برای کشف نظام تحول و تربیت دینی و هدایتی به سراغ چینش ترتیب نزول رفت و این سبک را در فهم، کشف و استخراج معانی و مرادهای خداوند متعال به‌کار گرفت؛ مثلاً به آیات سوره‌ی علق که نخستین پیام الهی در آغاز بعثت است، مراجعه کنیم و در مفاد آن و فضای نزول چنین سوره‌ای

۱. قیامت / ۱۸.

تعمق نماییم تا کلید تحول نظام‌مند جامعه‌ای را که گرفتار شرک مسلط بود، کشف کنیم. همین معنا در فهم سیر تطور واژه‌ها در قرآن جریان دارد. شناخت راهکار انتقال یک مفهوم دینی یا کشف نظم و قاعده‌ی تحول‌ساز قرآنی با همراهی آیات و تعقیب سیر نزول این مفهوم در جریان وحی امکان‌پذیرتر است؛^۱ مثلاً هنگامی که در سوره‌ی علق تأمل می‌کنیم، می‌بینیم که در مورد پذیرش ضابطه، امر به تقوا شده است. متقی کسی است که یلگی و بی‌بندوباری را نمی‌پسندد و به وجود ضابطه در زندگی گردن می‌نهد. همین نشان می‌دهد که امر به معروف را باید در چنین جامعه‌ای از کجا شروع کرد و بر چه موضوعی بنا نهاد.

بر ماست تا این روش‌ها را بشناسیم و در عرصه‌ی تبلیغ دین و تربیت اسلامی از آن‌ها بهره بگیریم؛ روش‌های فرعی را در راستای آن‌ها طراحی کنیم و از تجربه‌ها و نوآوری‌های بشر برای تطبیق روش‌ها با زمان حال، بهره بگیریم و اصول و ضوابط مربوط به تغییر احتمالی در این روش‌ها را کشف و استخراج نماییم.

۵-۱. جاودانگی تحول قرآنی

ظرفیت قرآن در مورد تربیت و تحول همه‌جانبه‌ی انسان، فقط مخصوص مخاطبان نخست این کتاب و عرب هم‌عصر با پیامبر اکرم ﷺ نیست، بلکه قرآن را باید کتاب تحول انسان تا قیامت دانست؛ زیرا اولاً رسالت پیامبر اسلام ﷺ جهانی است که شاهد بر این مطلب، آیاتی از قرآن کریم است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛ و تو را جز برای همه‌ی مردم نفرستادیم، در حالی که بشارتگر و هشدارگری؛» «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» و «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ؛ و قرآن جز یادآوری برای جهانیان نیست».

۱. تذکر این نکته مفید است که تفسیر موضوعی، به معنای استخراج نظریات قرآن، نیازمند ابزار دیگری نیز می‌باشد که این مقام، گنجایش پرداختن به آن را ندارد. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب التفسیر التجزئ و التفسیر الموضوعی اثر شهید محمدباقر صدر مراجعه نمایند.

۲. سبأ / ۲۸.

۳. انبیاء / ۱۰۷.

۴. قلم / ۵۲.

ثانیاً حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبران است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ مُحَمَّدٌ ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست، و لیکن فرستاده‌ی خدا و پایان بخش پیامبران است» و «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؛ او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاده، تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند».

و ثالثاً میان محتویات اسلام با فطرت و آفرینش ویژه‌ی انسان توافق وجود دارد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛ پس روی خود را به دین حق‌گرایانه راست بدار؛ سرشت الهی که مردم را بر آن آفریده که هیچ تغییری در آفرینش الهی نیست. این دین استوار است».

این‌ها همه گواه جاودانگی و عمومیت پیام‌های قرآن است. این کتاب اصیل‌ترین منبع دعوت اسلامی است و دیگر منابع اسلامی اعتبار خود را از آن دارند. پیام قرآن محصور در یک جامعه و یک مخاطب نمی‌شود، بلکه با انسان در هر سطح و افق فرهنگی و اجتماعی و در هر زمانی سخن می‌گوید و کهنسالی بر او لباس کهنگی نمی‌پوشاند و خطاب به اشخاص خاص، مانع سخن با دیگران نمی‌گردد. قرآن از این جهت نظیر طبیعت و زمین است که قرن‌ها بر او گذشته، انسان‌هایی آمده و رفته‌اند و بر روی و درون آن جای گرفته‌اند و زمین در هر زمان، حاجت‌های آنان را کفایت کرده و نیازهای آنان را پیش‌بینی و ذخیره نموده‌است. نفت، گاز، اورانیوم، معادن و انواع رازگشایی‌هایی که از طبیعت داشته‌ایم، بیانگر ظرفیت بالای طبیعت است. این قابلیت، اهتمام متمدنی محققان و پژوهشگران را در زمین باعث شده و رشته‌های گوناگون علمی و صنعتی را به‌وجود آورده است: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتاً * أَحْيَاءً وَ أَمْواتاً؟ آیا زمین را جامع [نیازها و مایحتاج] قرار ندادیم؟ [هم در حال] حیاتش و [هم در حال] مرگش».

۱. احزاب / ۴۰.

۲. توبه / ۳۳.

۳. روم / ۳۰.

۴. مرسلات / ۲۵-۲۶.

امام صادق □ در پاسخ این سؤال که سر افزایش تازگی قرآن با وجود تکرار بحث در مورد آیات آن چیست، فرمودند: «لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُجْعَلْ لَزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ. فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ!» چون خدای تبارک و تعالی آن را تنها برای زمانی خاص و مردمی خاص قرار نداده است؛ از این رو در هر زمانی و برای هر مردمی تا روز قیامت، تازگی و طراوت دارد.

امام رضا □ نیز در این باره فرموده‌اند: «فِي صِفَةِ الْقُرْآنِ ... هُوَ ... لَا يَخْلُقُ عَلَى الْآزْمِنَةِ وَلَا يَعِثُّ عَلَى الْأَلْسِنَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لَزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَالْحُجَّةِ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ ...»^۱ قرآن ... بر اثر گذر زمان‌ها کهنه نمی‌شود و زبان‌های گوناگون، آن را به انحطاط و تباهی نمی‌کشد؛ چرا که قرآن برای زمان خاصی قرار داده نشده، بلکه راهنمای برهان و حجت بر هر انسانی در نظر گرفته شده است ...».

۲. به سخن در آوردن قرآن

همان‌گونه که کشف مواهب طبیعت نیازمند کاشف و متخصص است، استخراج پیام‌های قرآن نیز نیازمند ترجمان و کاشف است و همان‌طور که جهت‌گیری ذهن متخصص به سمت یک اکتشاف، از نیاز و سؤال انگیزه می‌گیرد، خاستگاه استفاده‌ی جدید و بهره‌گیری‌های شاداب از قرآن نیز وجود سؤال است. اگر انسان در حوزه‌ی کمال و سعادتش سؤالاتی داشته باشد و اگر به دنبال پاسخ آن‌ها در قرآن بگردد، این کتاب را پاسخگو می‌یابد. پیامبر اکرم □ در این زمینه می‌فرماید: «مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَوَرَّ الْقُرْآنَ»؛ هر که خواهان علم پیشینیان و آیندگان، از اول تا به آخر دنیا است، در قرآن کاوش و تأمل کند.

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۵، ح ۸.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۹.

۳. الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۱۳۵ و الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۵.

ملاحظه می‌فرمایید که در این روایت به زیبایی، ظرفیت بالای قرآن بیان شده و راه آن، داشتن اراده و سپس کاوش و تفکر در معانی آیات دانسته است. امام علی^۱ در این باره چنین می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ؛ بدانید که در قرآن، علوم مربوط به آینده و سخن از گذشته و داروی درد شما و آنچه مایه نظم و سامان میان شماست، وجود دارد».

بله، قرآن این توان را دارد تا انسان را از گذشته و آینده مطلع سازد و نیازهای مورد انتظار از دین و کتاب آسمانی را برای مخاطب هر عصر و زمانی تأمین کند، مشروط بر آن‌که انسان، طالب درمان و سامان امورش باشد و این حاجت را به قرآن عرضه کند و نیز به شرط آن‌که در کشف و استخراج آیات به اهلش مراجعه نماید، که در این صورت، شاهد بیان و سخن گفتن قرآن با خود خواهد بود؛ سخنی که او را به شگفتی وامی‌دارد و چشم‌هایش را خیره می‌نماید، چنان‌که در استکشاف برق از آب و انرژی هسته‌ای از اورانیوم و ... به شگفتی افتاد.

این امر به خوبی در کلام ائمه بیان شده است؛ مثلاً امام صادق^۲ می‌فرماید: «فِيهِ خَبْرُكُمْ وَ خَبْرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَ خَبْرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَ خَبْرُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَوْ أَنَّكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَبْتُمْ؛ اخبار مربوط به شما و پیشینیان و آیندگان شما و خبرهای آسمان‌ها و زمین در قرآن است و اگر کسی بیاید که شما را از آن‌ها آگاه کند، بی‌گمان شگفت‌زده خواهید شد».

یا مولای متقیان علی^۳ می‌فرماید: «وَالنُّورُ الْمُقْتَدَى بِهِ، ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ...»؛ قرآن نوری است که هدایتگر همه‌ی انسان‌ها است. از قرآن بخواهید تا سخن بگوید. البته هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از معارف آن آگاه می‌کنم». ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدَّ مِنْ تَرْجُمَانٍ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۳. پیشین.

إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ؛ این قرآن، خطی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان می باشد و زبان ندارد تا سخن بگوید و به کسی نیازمند است که آن را ترجمه کند و همانا مردانی [بزرگ] می توانند از آن سخن بگویند».

پس قرآن هنگامی با ما سخن می گوید که ترجمانی داشته باشد تا آیات آن را شرح دهد و مراد آن ها را بیان دارد.

۱-۲. تفسیر

تفسیر تلاش مفسران به منظور کشف مقاصد خدای متعال از قرآن می باشد؛ زیرا قرآن لایه های معنایی گوناگونی دارد و کشف این معانی نیز متنوع است؛ بنابراین واژه ی تفسیر که در معنای عام، شامل همه ی اقسام کشف و استخراج مقاصد می شود، گونه های مختلفی پیدا می کند و بر هریک از انواع کشف، نامی ویژه اطلاق می شود.

اگر نقاب از روی الفاظ و عبارات آیات و مقاصد برداشته شود، تفسیر نامیده می شود. اگر علاوه بر رفع ابهام از الفاظ و عبارات، شبهاتی در فهم مراد و مقصود عبارات پدید آید که با ارجاع به محکّمات قرآن و عقل رشید مرتفع شود، تأویل گفته می شود و اگر مفسر از مرحله ی فهم لفظ و عبارات فراتر رود، یعنی پس از فهم مراد آیات و مقاصد آن ها، درصدد بیان و تعیین افراد و جریاناتی باشد که آیات درباره ی آن ها نازل شده، به این عمل او **تنزیل** گفته می شود.

با شناخت مقصدهای آیات و سور و معلوم شدن موارد نزول، بهره ی ما از قرآن پایان نمی یابد. قرآن ظرفیت تطبیق بر افراد و جریاناتی را دارد که پس از نزول قرآن یا هر دسته آیات پدید می آیند و اعمالی نظیر اشخاص نقش آفرین در زمان نزول، بازی می کنند. به تعیین داوری خدای متعال درباره ی هریک از این افراد و جریانات جدید با استفاده از آیات قرآن، **جری و تطبیق** می گویند.

گاه از این جری و تطبیق به تأویل یاد می‌شود. البته این تأویل در تعیین مصادیق است، چنان‌که تأویل در مقام رفع شبهات از آیات را که در سابق گذشت، تأویل مفهومی می‌نامند.

توضیح داده شد که در آیات قرآن لایه‌های معنایی ملازمی وجود دارد که در طول معنای ظاهری آیات‌اند. این لایه‌های معنایی را باطن قرآن می‌گویند و برخی از تفاسیر درصدد کشف معانی بطنی علاوه بر معانی ظاهری‌اند. این شیوه‌ی کشف و استخراج را نیز تأویل، نامیده‌اند. پس تأویل حداقل در سه مورد از اقسام کشف مفاهیم و مصادیق کاربرد دارد.

کشف مراد و مقصود آیات و سور قرآن در پاره‌ای از موارد تنها به شناسایی و شناساندن کلیات یا برخی از ابعاد ضروری یک معرفت یا دستور الهی، منجر می‌شود. برای تکمیل ابعاد شناختی یک معرفت قرآنی مثل خدا، برزخ، قیامت، آغاز یا انتهای جهان، عالم فرشتگان، انبیا و غیر این‌ها یا آشنایی با شرایط، اجزا و موانع یک دستور مثل نماز و حج و زکات و غیر این‌ها، نیاز به اطلاعات و حیانی دیگری است که می‌توان محتوای آن‌ها را تبیین قرآن نامید.

پس فهم قرآن دارای ابعاد گوناگونی از جمله تفسیر، تأویل مفهومی (تنزیل)، تأویل مصادیقی (جری و تطبیق)، تأویل بطنی و تبیین است که مفسران، در طول تاریخ تفسیرنگاری قرآن، سعی در شناساندن آن‌ها به مخاطبان خود را داشته‌اند.^۱

تذکر این نکته مفید است که برخی از ابعاد نامبرده‌ی بالا به خصوص «تبیین» قرآن، مخصوص پیامبر اکرم □ و اوصیای معصوم او □ است؛ زیرا این دسته از معارف، تنها در سایه‌ی وحی الهی دیگری غیر از قرآن شناخته می‌شوند: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲ و بر تو ذکر را فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است (قرآن) توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند». ذکر در اینجا به معنای

۱. برای بررسی بیشتر و تفصیلی ر.ک: مقاله «تفسیر»، اثر نگارنده در دانشنامه قرآن شناسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، (پلی کبی).
۲. نحل / ۴۴.

وحی دیگری غیر از قرآن است که در تبیین قرآن کارآمدی دارد. این وحی به طور مستقیم در اختیار مردم قرار نمی‌گیرد، به خلاف قرآن که با همان الفاظ و عبارات به سوی مردم نازل شده است. این وحی تبیینی با لحاظ شرایط و نیازها و ظرفیت‌های اجتماعی و فرهنگی در اختیار مردم قرار می‌گیرد و ابلاغ محتوای آن پس از پیامبر اکرم[□] ادامه می‌یابد. یکی از ابعاد ضرورت وجود امام پس از پیامبر اکرم[□]، ابلاغ این دسته از کلمات و حیانی است و چون همه‌ی لایه‌های مورد نیاز، هنوز گفته نشده و برخی مربوط به زمان تشکیل حکومت جهانی است، وجود مهدی (عج) به عنوان یکی از همان سلسله دوازده امام در این راستا توجیه می‌شود. به علاوه چون در فرایند ابلاغ و تبیین وحی تبیینی، مصونیت از خطا و اشتباه شرط است، پیروان مکتب اهل بیت[□]، عصمت را در این دوازده ستاره‌ی درخشان شرط می‌دانند.^۱

۲-۲. روش‌ها و گرایش‌های تفسیر

در طول پانزده قرن تلاش علمی مسلمانان برای فهم قرآن، بیش از هزار دوره تفسیر تألیف شد. مفسران در آغاز به طور غالب تفاسیر خود را به منابع نقلی از جمله قرآن، کلمات رسول الله[□]، اقوال ائمه اطهار[□] و اقوال صحابه و تابعان و حتی تابعان تابعان مستند کردند. البته در میزان اعتبار و بهره‌گیری از این منابع یکسان نبودند؛ اما به طور کلی می‌توان ادعا کرد که تفسیرنگاری تا اواخر قرن چهارم بیشتر بر محور نقل می‌چرخید که آن را تفسیر بالمأثور می‌نامیدند. پس از آن‌که نیازهای جدید متولد شد و تخصص‌ها و دانش‌های دیگری همچون ادبیات و بلاغت، فلسفه و عرفان و کلام و فقه و غیر این‌ها در فهم مراد خدای متعال از قرآن و زدودن پاره‌ای از ابهامات موجود در آیات، صالح تشخیص داده شد، به تدریج تفسیرنگاران میان تفسیر بالمأثور و تفسیر بر اساس دیگر دانش‌ها جمع کردند. این شیوه‌ی گسترده‌ی استفاده از منابع را تفسیر جامع یا اجتهادی نامیدند.

۱. برای بررسی تفصیلی ر.ک: نگارنده، تحریف ناپذیری قرآن: تنزیلات و تبیین، ص ۱۶-۳۱.

در این میان، تفاسیری نگارش شد که به طور غالب، روش غیرنقلی را مورد توجه قرار می‌داد. از این روش با عنوان **تفسیر عقلی** نام برده‌اند؛ بنابراین روش‌های تفسیری در نگاهی کلی به سه گروه تفسیر بالمأثور، تفسیر جامع (اجتهادی) و تفسیر عقلی تقسیم می‌شوند.^۱ چون مفسران در بهره‌گیری از منابع نقلی و عقلی راه یکسانی نپیمودند و برخی از منابع به طور غالب مورد توجه قرار می‌گرفت و گروهی از منابع تقریباً نادیده انگاشته می‌شد، روش‌های تفسیری به سوی گرایش‌هایی خاص سوق داده شد، مثل گرایش‌های قرآن به قرآن، قرآن به روایات معصومان (روایی)، ادبی، فقهی، فلسفی، عرفانی، علمی و کلامی، اجتماعی و

۲-۳. سبک‌های تفسیری

در لغت، کلمه‌ی، «سبک» بر طلا و مانند آن که در آتش گداخته شود و در قالب ریخته شود، اطلاق می‌گردد.^۲ مفسران علاوه بر تفاوتی که در استفاده از منابع تفسیری داشتند، از جهت سبک نگارش تفسیر و شیوه‌ی بررسی آیات مورد مطالعه نیز یکسان نبودند. برخی با سبک مزجی به تفسیر پراختند و محتوای تفسیر خود را در لا به لای آیات توزیع کردند. برخی تفسیر مختصر، برخی مبسوط یا متوسط نوشتند. برخی آیات را به شکل موضوعی در کنار هم قرار دادند و به تبیین نظریات قرآن در یک موضوع خاص پرداختند؛ اما غالب مفسران، ترتیب مصحف رسمی را برای تفسیر قرآن پسندیدند. انگیزه‌های گوناگونی در تنوع سبک‌ها دخالت دارد، از جمله آن‌ها می‌توان سادگی و رسایی معنا، فایده‌ی بهتر و بیشتر مخاطب و امکان فهم عمیق‌تر و کامل‌تر مراد خدای متعال را برشمرد.

۲-۴. تفسیر به ترتیب نزول

تفسیر قرآن به ترتیب نزول، یکی دیگر از سبک‌های تفسیری است. مفسر در این سبک،

۱. محمدهادی معرفت، التفسیر و المفسران، ج ۲، ص ۱۸.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۵، ص ۳۱۷ و ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۸۳.

اساس فهم خود را بر همراهی با پدیده‌ی وحی تدریجی قرآن قرار می‌دهد. او می‌کوشد تا روابط درونی بخش‌های یک آیه و سیاق آیات را در یک سوره با توجه به زمان و شرایط محیطی و اجتماعی نزول هر سوره یا مجموعه آیات نازل شده، بفهمد و آن گاه به کشف روابط و نظام معرفتی و هدایتی سوره‌ها در زنجیره‌ی ۲۳ ساله‌ی نزول تدریجی قرآن بپردازد.

به نظر می‌رسد عدم رعایت ترتیب تنزیلی سوره‌ها، فهم مراد جدی خدای متعال را با دشواری مواجه سازد؛ کلامی حکیمانه که بخشی از آن ناظر به بخش دیگر و بعضی از آن مفسر بعضی دیگر می‌باشد. پس بهتر است کلام به همان سبک و اسلوبی که گوینده ادا کرده است، مورد مطالعه و تأمل قرار گیرد. اگر عبارات و جملات، تقدم و تأخر یابند و نظام سخن به هم بریزد، امکان گم شدن بخشی از مقصود گوینده یا نویسنده بعید نمی‌باشد. چنان‌که در نسبت یک کلام با کلام دیگر نیز چنین است. اگر یک مکتب فکری یا کتاب یا یک مرتبه از یک علم، ناظر به مکتب فکری یا کتاب و یا مرتبه‌ی علمی دیگر باشد، به طور منطقی هنگامی درک دقیقی از مکتب و علم دوم صورت می‌گیرد که این ارتباط و نظارت مورد توجه قرارگیرد؛ برای مثال قرآن مصدق دیگر کتب الهی، مهیمن، گواه صادق و نگهبان آن‌هاست، چنان‌که خود می‌فرماید: «وَهَذَا كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ...^۱» و این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم [و] کتاب‌هایی را که پیش از آن آمده تصدیق می‌کند و برای این‌که [مردم] ام القری (مکه) و کسانی را که پیرامون آن‌اند هشدار دهی». و در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ^۲؛ و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین و حاکم بر آن‌هاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن».

۱. انعام / ۹۲.

۲. مائده / ۴۸.

این نظارت، نگهبانی و تصدیق ایجاب می‌کند که در شناسایی مراد جدی بخش‌هایی از آیات قرآن به کتب، باورها و معتقدات اصحاب ادیان گذشته مراجعه کنیم تا علت برخی از تعبیر وارد شده در قرآن معلوم گردد، مثلاً عبارت «وَلَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا»^۱ و نگهداری آنها بر او دشوار نیست. در آیه‌الکرسی یا عبارت «لَمْ يَغِيْ بِخَلْقِهِنَّ»^۲ و در آفریدن آنها در مانده نگردید. با ادعای مطرح شده در سفر پیدایش مبنی بر خستگی و ناتوانی خدای متعال پس از شش روز آفرینش، در شنبه روز هفتم ارتباط دارد. اطلاع از داستان‌های مطرح شده در کتاب مقدس، علت تأکید قرآن بر برخی ویژگی‌ها در داستان‌های حضرت آدم □ و حوا، حضرت ابراهیم، یعقوب، لوط، داوود و سلیمان □ و ... را روشن‌تر می‌سازد.

نظارت و تصدیق بخش‌هایی از قرآن نسبت به بخش‌های دیگر آن نیز این‌گونه است. آنجا که امیرمؤمنان علی □ در وصف قرآن می‌فرماید: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»^۳ به طور طبیعی رعایت تقدم و تأخر بخش‌های گوناگون قرآن و توجه به مرتبه‌ی نزولی این بخش‌ها ما را در فهم بهتر هر بخش و به سخن در آمدن آن به واسطه بخش دیگر، یاری خواهد نمود.

روش تفسیر در این سبک، همان روش‌ها و گرایش‌های تفسیری پذیرفته شده در میان مفسران است. بله، به دلیل تأکید ویژه‌ی این سبک تفسیری بر زمان نزول، مباحثی همچون تاریخ، اسباب نزول، روایات تفسیری و دیگر منابع تفسیر بالمأثور اهمیت ویژه می‌یابد. مفسر در این سبک تفسیری به دنبال فهم دقیق‌تر و عمیق‌تر کلام الهی است. به عقیده‌ی ما اسلوب نزول تدریجی آیات قرآن که ترکیبی از عقاید، اخلاقیات و دستورات بود و موجب رشد و شکوفایی کمالات فردی و اجتماعی انسان شد، علاوه بر محتوای بلند و والایی که به ارمغان آورد، نظام و شیوه‌ی خاصی در تربیت و تحول پدید آورد که شناخت آن، به کارآمد کردن

۱. بقره / ۲۵۵.

۲. احقاف / ۳۳.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۹۲، خطبه ۱۳۳.

بسیاری از مفاهیم قرآن کمک می‌کند؛ به طور مثال اگر مفاهیمی همچون جهاد، اطاعت از ولی امر، ارث، خمس و انفال در نخستین سوره‌های قرآن می‌آمد، آن تأثیر بایسته و لازم را بر مخاطب نمی‌گذاشت. همچنین توجیه ضرورت عمل به دستوراتی نظیر حرمت شرب خمر، ربا، قمار و گوشت خنزیر خوک و قربانی بت‌ها و نظایر آن، تابع معارف و دستوراتی بود که طی سالیان دراز در جان مسلمانان ریشه دوانده بود. اگر بخواهیم روابط میان مفاهیم قرآن را کشف کنیم و به نظامی متقن در امر هدایت و تربیت دست‌یابیم، چاره‌ای جز تلاش در فهم آیات و سوره‌ها در یک سیاق نظام‌مند برگرفته از ترتیب نزول سوره‌ها نداریم؛ به عبارت دیگر در این سبک به دنبال کشف علل و چگونگی تعلیمات تدوین‌یافته‌ی الهی در تربیت افراد و امت اسلامی هستیم و تلاش داریم به فهم نظام‌مند مجموع آیات نازل شده در طول ۲۳ سال دست‌یابیم. مثل ما در سبک تفسیری، مثل کسی است که تلاش می‌کند بفهمد ساختمان دین چگونه بنا شده است. در برپایی یک ساختمان، ابزاری همچون بیل و کلنگ و ماله و ریسمان و امثال آن و مصالحی همچون آجر، سیمان، آهن، گچ، خاک، در و پنجره، لوله و سیم و از این قبیل به‌کار گرفته می‌شود و نیز به بنا و معمار نیاز است که ساختمان بنا شود؛ اما علاوه بر این‌ها روش ویژه‌ی ترکیب این مصالح و زمان شایسته‌ی به‌کارگیری هر یک از این ابزار و مصالح نیز باید دانسته است. بنای دین و ماندگاری و تأثیر آن نیز علاوه بر وجود پیامبر اکرم ﷺ که معمار و مربی جامعه‌ی دینی است، شامل مصالحی مرکب از معارف و اخلاقیات و دستورات فقهی- حقوقی است که به شیوه‌ای خاص به مخاطبان ابلاغ و در جان آنان نهادینه شده است. تفسیر تنزیلی تلاش در جهت شناختن روش خاص انتقال این مفاهیم به مردم است.

۳. فواید سبک تفسیر تنزیلی

اگر بر سبک‌های گوناگون نگارش تفسیر قرآن فایده‌ای مترتب نبود، تغییر سبک نگارش تفسیر بر شیوه‌های مخالف ترتیب فعلی قرآن توجیهی نداشت. بیان شد که سبک تنزیلی در

کشف روش‌های تربیت دینی نقش منحصر به فردی دارد. در اینجا به بررسی نمونه‌هایی از فواید این سبک در رابطه با ارائه‌ی روش تربیت دینی می‌پردازیم. افزون بر آن به برخی دیگر از فواید این سبک که به فهم بهتر محتوای قرآن می‌انجامد، اشاره می‌کنیم:

۳-۱. فواید روش شناختی

۱-۱-۳. کشف روش‌های تحول دینی

می‌دانیم که تربیت، رشد کمالات عقلی، معنوی و رفتاری، همراه با گشودن برخی گره‌های علمی و زدودن موانع تفکر و تعقل و تهذیب جان و روح از خواست‌های پایین و کنترل غرایز و تطهیر رفتار از ناشایسته‌ها می‌باشد.

این امر بسیار پیچیده، در چارچوبه‌ی روش‌هایی حکیمانه سامان می‌یابد. اهمیت این موضوع وقتی بیشتر نمایان می‌شود که در تربیت و تهذیب عملی، افزون بر تربیت فردی، به دنبال انجام تربیت اجتماعی باشیم و باز مهم‌تر آن‌که مقرر شده باشد که در ضمن تربیت و تهذیب یک جامعه و افراد آن، به دنبال مدل‌سازی جهانی و جاودانه باشیم.

برخی مبانی‌ای که بیان شد، به خصوص نزول تدریجی آیات و سور قرآنی و انتخاب هوشمندانه آیات به تناسب ظرفیت‌های مخاطبان، چالش‌ها، ضرورت‌ها و پرسش‌ها، نشان می‌دهد که خدای حکیم، تبلیغ مناسب دین را ترکیبی از انتقال محتوای فخیم و ارزشمند معارف و احکام، همراه با روش انتقال آن‌ها می‌داند؛ به عبارت بهتر، روش انتقال معارف و خط انتقال آن‌ها موضوعی دارای کمال اهمیت است.

تغییر و تحول فرهنگی همه‌جانبه، آنگاه اتفاق می‌افتد که آموزه‌ها یا برنامه‌های فرهنگی یک مکتب، بخشی از هویت و شخصیت فرد و جامعه گردد و این مهم، تدبیر مناسبی را در رابطه با روش انتقال معارف و دستورات عمیق دینی ایجاب می‌کند. تحول مولود ترکیب محتوا و روش است و فرو کاهیدن از نقش روش، موجب می‌شود تا تلاش‌های اصلاحی ثمره‌ی مورد انتظار

را به بار نیاورد؛ از همین روی خدای متعال در کنار تأکید بر ضرورت خلوص محتوا بر ضرورت پیگیری خط انتقال معارف و دستورات متناسب با تدبیر الهی تصریح کرده است: «تَنْزِيلُ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ؛ قرآن نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است و اگر او [پیامبر] حتی یک کلمه [از پیش خود] بر ما دروغ می‌بست، ما دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شریان قلبش را قطع می‌کردیم. آن‌گاه احدی از شما مدافع او نبود» و شاهد ضرورت پیروی از «روش»، آیاتی نظیر آیات ذیل است: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛^۱ زبانت را به [خواندن] آن (قرآن) مجنبن که به [قرائت] آن شتاب کنی؛ چرا که جمع آوری و قرائت آن بر [عهده‌ی] ماست. پس چون آن را قرائت کردیم، تو آن قرائت را پیروی کن. سپس توضیح آن [نیز] بر عهده‌ی ماست» و «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا؛ و قرآنی که بخش‌بخش بر تو نازل کردیم تا آن را بر مردم آرام‌آرام بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم».

بنا بر این آیات، هدف نزول قرآن تنها در پرتو تبعیت کامل و خالص پیامبر اکرم ﷺ از محتوا و روش حاصل می‌شد. درباره‌ی روش و سیره‌ی قرآنی انتقال مفاهیم دینی به مردم سؤالات زیادی وجود دارد که تنها در سایه‌ی توجه به سیر طبیعی نزول به دست می‌آید؛ مثلاً این‌که قرآن چگونه شرک را از جامعه زدود و توحید ناب را جایگزین آن کرد؟ در دعوت به توحید از کدام جنبه‌ی توحید (ذات، صفات، افعال، عبودیت) آغاز کرد و کدام را مقدمه‌ی دیگری قرار داد؟ از چه زمانی به مسئولیت‌های اجتماعی توجه داد و قبل از آن چه معارف و احکامی را در جامعه بنیان گذاشته بود؟ در جامعه‌ی شرک‌زده، موضوع امر به معروف را بر چه موضوعاتی

۱. حاقه / ۴۳-۴۷.

۲. قیامت / ۱۶-۱۹.

۳. اسراء / ۱۰۶.

متمرکز کرد و چگونه آن را به جامعه دینی کشاند؟ در آغاز دعوت دینی تکیه را بر بشارت گذارد یا انذار، و اگر انذار بود، جریان انذار با تکیه بر چه عوامل و مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی صورت گرفت؟ روش تثبیت جان پیامبر در برابر چالش‌ها و غم‌ها و غصه‌هایی که برایش پیش می‌آورد و شیوه خارج ساختن وی از انفعال و آماده‌سازی او برای برخوردهای فعال در هر یک از مواردی که پیش می‌آمد، چگونه بود؟ گفتنی است که هر بخش از مأموریت‌های پیامبر گره‌خورده با مشکلات و مسائل خاص خود بود و تثبیت جان آن حضرت برنامه‌ی مخصوص به خود را طلب می‌کرد، به گونه‌ای که گاه در چند سوره‌ی پی در پی موضوع توجه خدای متعال قرار می‌گرفت. می‌توان این سؤال را به گونه دیگری مطرح کرد: هرگاه تثبیت مفهومی دینی در دستور کار قرآن قرار می‌گرفت، پیامبر که یکی از ارکان انتقال این مفهوم بود، قبل از آن، چه آمادگی‌هایی را باید تحصیل می‌کرد؟ در هنگام انتقال و ابلاغ، باید چگونه باید می‌بودند و پس از آن در برابر مخالفت‌ها، اذیت و آزارهای اجتماعی، تهمت‌زدن‌ها، شبهه‌پراکنی‌های مربوط به آن مفهوم و خروج از چالش‌هایی که در خط نهاده شده آن مفهوم پیش می‌آمد، چگونه تثبیت جان شدند؟

توجه به ترتیب نزول قرآن، راهکار مناسب پاسخ به تمام سؤالاتی است که در زمینه روش‌های تحول دینی وجود دارد. بی‌توجهی به این معنا باعث اشتباه مفسر در گزارش روش‌هاست. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. مشهور است که پیامبر اکرم □ دعوت خود را در آغاز رسالت علنی نکردند و امر خود را از دیگران مخفی می‌داشتند. این امر تا سه سال طول کشید و پس از آن با آیه‌ی «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^۱ پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب. دعوت خود را علنی فرمودند.^۲

۱. حجر / ۹۴.

۲. ر.ک: محمدبن اسحاق بن یسار، سیره ابن اسحاق، ص ۱۴۵؛ محمدبن جریر الطبری، تاریخ طبری (ترجمه)، ج ۳، ص ۸۶۳ و ابن هشام حمیری، تهذیب، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲. معروف است آغاز دعوت با عشیره و قوم خود بود، به گونه‌ای که پیامبر اقوام خود را در دو شب پی‌درپی جمع کردند و آنان را به تربیتی که در تاریخ ثبت شده است، به اسلام فرا خواندند. این دعوت متعاقب نزول آیه‌ی کریمه‌ی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده.» اتفاق افتاد.^۲

۳. خداوند در تحدی‌های خود به قرآن، از قوی به ضعیف و از کل به جزء آمده است؛ ابتدا از تردیدکنندگان خواست تا کتابی مثل قرآن آورند: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً^۳؛ بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.» سپس تحدی را به ده سوره تنزل داد و فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۴؛ یا می‌گویند: این [قرآن] را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید، ده سوره بر ساخته‌شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فرا خوانید.» پس از آن‌که از آوردن همانند آن ناتوان شدند، خداوند از آنان خواست که یک سوره مثل قرآن بیاورند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۵؛ یا می‌گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بگو: اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می‌توانید، فرا خوانید.»

۴. برخی از بزرگان اظهار داشته‌اند که اسلام در اصلاح و هدایت، نخست بر فرد تکیه کرد، سپس به اصلاح خانواده پرداخت و در نهایت سخن از اصلاح جامعه زد.^۶

۱. شعراء / ۲۱۴.

۲. محمدبن جریر الطبری، تاریخ طبری (ترجمه)، ج ۳، ص ۸۶۵ و بیهقی؛ دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشریعه، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. اسراء / ۸۸.

۴. هود / ۱۳.

۵. یونس / ۳۸.

۶. عبدالله جوادی آملی، رسالت قرآن.

آیا چنین داوری‌هایی در مورد روش، جز با توجه به سیر نزول آیات و سوره‌ها پاسخ تأیید یا تکذیب خواهد گرفت؟ در اینجا تذکر دو نکته را خالی از لطف نمی‌دانم:

۱. توجه به سیر طبیعی نزول سوره‌ها و آیات و استخراج روش‌ها به معنای توصیف سیر قرآن در تحول فرهنگی دینی جامعه‌ی معاصر نزول است. اگر زبان این سیر را فطری بدانیم و این سیره را قابل گسترش به جوامع پس از آن‌ها به شمار آوریم، این معنا نیاز به تجرید روش‌های تحول دینی از مختصات جامعه‌ی عصر نزول و کشف عناصر مشترک و ماندگاری است که یک روش را توجیه می‌کند. این کار از طریق تقسیم منطقی صورت می‌گیرد و نیاز به اجرای فرایند جری و تطبیق دارد، چنان که در تطبیق محتوای قرآن نیز از همین روش استفاده می‌شود.
۲. حتی بر کسانی که توهم کنند روش‌ها در هر زمان و در هر جامعه‌ای موضوعی مرتبط با آن جامعه است و هیچ روش ثابت و مرتبط با فطرت و هویت ثابت فرد و جامعه وجود ندارد، لازم است تا روش‌های تحول دینی قرآن را در هنگام نزول بشناسند و با بیان شواهد و دلایلی، سلب کلی یا جزئی تطبیق روش‌ها را در عصرهای متأخر اثبات نمایند. البته باید توجه داشت که ادعای تطبیق کلی همه‌ی روش‌های قرآن در تحول دینی، خود فرضیه‌ای است که نیاز به اثبات جداگانه دارد.

۲- ۱- ۳. کشف مراحل فرهنگ‌شدن و درونی‌شدن مفاهیم دینی

به طور قطع مجموعه‌ای از مفاهیم کلیدی و اصلی، سازمان‌واره‌ی تربیت دینی و فرهنگ قرآنی را تشکیل می‌دهند، واژه‌هایی همچون رب، الله، مالک، خالق، رازق، رسول، قرآن، قیامت، نماز، حج، صدقه، زکات، انفاق، و بسیاری دیگر از کلیدواژه‌هایی که در کنار هم، فرهنگ قرآنی را نمایان می‌سازند. سؤال این است که این واژه‌ها چگونه بخشی از هویت دینی فرد و جامعه شدند؟ در نظام حکیمانه، نزول این مفاهیم در سیری منظم و به تدریج در کنار هم قرار گرفته است تا از ترکیب آن‌ها امری مستدل و قابل قبول فرد یا جامعه پدید آید. نمونه‌ی آن، مفهوم «ربوبیت» است. پذیرش ربوبیت خدای متعال و نفی ربوبیت دیگران در جریان نزول تدریجی و در مراحل مختلف نزول، بخشی از هویت فرهنگی - دینی جامعه و فرد شد. شیوه‌ی استخدام

واژه‌ها، نمونه‌ها و مثل‌هایی که فرصت مطرح کردن ربوبیت را فراهم کرد، شبیهاتی که پیش آمد و پاسخ‌هایی که در برابر انکارها و تردیدهای پیش آمده مطرح شد، همگی بخشی از مراحل فرهنگ شدن و نهادینه گشتن ربوبیت در میان جامعه و زدودن شرک و چند اربابی از جامعه بود. این امر به گونه‌ای حکیمانه و مستمر تعقیب شد که زمینه‌ی دیگر مباحث سوره‌های مذکور قرار گیرد، همچون رنگ زمینه یک فرش که دیگر طرح‌ها و منظرها در آن شکل می‌گیرند. در اینجا به چند گام از کاربرد واژه‌ی رب و مشتقات آن در ترتیب نزول اشاره می‌شود، تا اهمیت مطلب، بهتر واضح شود:

الف) سوره‌ی علق (مکی ۱)

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».^۱ در اینجا تثبیت ربوبیت پروردگار با واژه‌هایی همچون آفریدگار همه‌ی هستی، آفریدگار انسان، تربیت کریمانه‌ی ظرفیت انسان، به خصوص ظرفیت علمی او، گره زده می‌شود. این امور جزو اصلی‌ترین نیازهای یک موجود به پروردگارند. البته گروهی به هر دلیل نیاز خود را به پروردگار احساس نمی‌کنند و راه طغیان را در پیش می‌گیرند. آیه‌ای همچون «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»^۲؛ در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست. با توجه دادن به نقشی که پروردگار در تنبیه دنیوی طغیانگران دارد^۳، زمینه‌های گذر از مرحله‌ی بی‌توجهی در برابر این پیام و تقویت جان مربی (پیامبر □) را برای پرداختن هزینه‌های دعوت مردم به اسلام فراهم می‌کند.

ب) سوره‌ی قلم (مکی ۲)

یک طرف مسأله‌ی ربوبیت، طغیانگران هستند و طرف دیگر، پذیرندگان ربوبیت حق‌اند. حال در درگیری‌هایی که به دنبال دعوت به ربوبیت پدید آمده، نقش پروردگار روشن‌تر بیان

۱. علق / ۵-۱.

۲. علق / ۸.

۳. همان / ۱۹-۱۰.

می‌شود و به همین مناسبت مفهوم ربوبیت، تبیینی روشن‌تر می‌یابد: «ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ^۱؛ تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی.»، «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^۲؛ پروردگارت خود بهتر می‌داند چه کسی از راه او منحرف شده، و [هم] او به راه یافتگان داناتر است.»، «فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ^۳؛ پس در حالی که آنان خواب بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر آن [باغ] به گردش درآمد.» و «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ^۴؛ خردمندترینشان گفت: آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی‌ستایید؟»؛ این آیات در مقام تنزیه پروردگار از ظلم به عباد است و بیان می‌دارد که مشکلات الهی که انسان گرفتارش می‌شود، محصول ستم و جنایات خود انسان است. آیات «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ^۵؛ گفتند: «ای وای بر ما که سرکش بوده‌ایم! * امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد، زیرا ما به پروردگارمان مشتاقیم.» در صدد بازگرداندن امید به پروردگارند؛ یعنی همان‌گونه که او عذاب می‌کند، اگر رو به سوی او آورند، جبران می‌کند. عذاب‌ها و منع‌های او به دلیل ستم و طغیان ماست و اگر ما از طغیان برگردیم، امید است که او نیز دوباره به عطا برگردد. آیات «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟^۶؛ برای پرهیزگاران، نزد پروردگارشان باغستان‌های پرناز و نعمت است. * پس آیا متقیان را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟» نیز به تفاوت برخورد پروردگار با گروه تقوا پیشه و مسلمان، در برابر غیرمتقیان مجرم، اشاره می‌کند تا بر عدالت پروردگار در عطا و منع تأکید نماید.

۱. قلم / ۲.

۲. همان / ۷.

۳. همان / ۱۹.

۴. همان / ۲۸ و ۲۹.

۵. همان / ۳۱ و ۳۲.

۶. همان / ۳۴-۳۵.

آیات «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَا أَن تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّهِ لُنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ * فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ پس در [امثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند همدم ماهی [یونس] مباش آن گاه که اندوه زده ندا درداد. * اگر لطفی از جانب پروردگارش تدارک [حال] او نمی کرد، قطعاً نکوهش شده بر زمین خشک انداخته می شد. * پس پروردگارش وی را برگزید و از شایستگانش گردانید.» ضرورت استقامت و شکیبایی در برابر اجرای اوامر پروردگار و ترس از ناشکیبی در برابر آن ها را گوشزد می کند و این که عزت و ذلت و مدح و ذم تاریخی افراد، تابعی از اراده ی پروردگار است و هیچ کس حتی پیامبران □ نباید خود را از سنت عذاب پروردگار ایمن بشمارند.

ج) سوره مزمل (مکی ۳)

در این سوره که به مقتضای مقام، به منظور تربیت و آماده سازی پیامبر اکرم □ نازل شده و شامل دستوراتی از سوی خدای متعال به آن حضرت است، باز به واژه ی ربوبیت و واژه های مکمل و همراه با آن توجه شده و به طور خاص از کاربرست توجه به ربوبیت خداوند در تربیت، سخن به میان آمده است که فارغ کردن دل از اغیار و توکل بر پروردگار، در سایه ی توجه به صفت پروردگاری خداوند و ربوبیت او در شرق و غرب عالم است: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَلَّ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا؛ و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز. [اوست] پروردگار مشرق و مغرب، خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن.» ابعاد صفت ربوبی در سوره های علق و قلم بیان شد و یادکرد آن ها کافی است تا ربوبیت پروردگار را آن چنان امری تأثیرگذار کند که دل را از اغیار خالی و برای پروردگار فارغ سازد.

۱. همان / ۴۸-۵۰.

۲. مزمل / ۹-۸.

ادامه‌ی سوره، در مقام دفاع از پیامبر اکرم □ مردم را، هر چند توانا و قوی، از عواقب مخالفت با او می‌ترساند و با یادآوری جریان عذاب فرعون، آنان را مهیا می‌کند تا با پیروی از رسول اکرم □ راه خود را به سوی پروردگار در پیش گیرند و از بیراهه به راه آیند: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا^۱؛ قطعاً این اندرزی است، تا هر که بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد.»

(د) سوره‌ی مدثر (مکی ۴)

در این سوره ربوبیت پروردگار در خدمت یک امر تربیتی قرار می‌گیرد. پیامبر □ باید مردم را در سایه‌ی تکبیر و بیان کبریایی پروردگار انداز کند؛ زیرا تا بزرگی پروردگار معلوم نشود، مردم هشدارهای مربوط به قیامت و رستاخیز یا عذاب‌های الهی را جدی نمی‌گیرند: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكْبِّرْ^۲؛ ای کسی که لباس رویین بر تن پوشیده‌ای! برخیز و بترسان؛ و پروردگار خود را بزرگ دار.»

همچنین پذیرش ربوبیت بر رسول، تأثیر تربیتی دارد و به باقی‌ماندن او در میدان و شکیبایی در رسالت کمک می‌کند: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ^۳؛ و برای پروردگارت شکیبایی کن.»، هر چند توطئه‌ها شدید و گسترده باشد؛ و البته پروردگار سپاهیان گوناگون و ناشناخته برای تنبیه مخالفان دارد: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ^۴؛ و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند.»

(هـ) سوره حمد (مکی ۵)

در این سوره نقش پروردگار در بیانی جامع و کامل دسته‌بندی شده و با تکیه بر آن، چگونگی ارتباطی که بشر باید با او داشته باشد، از زبان انسان‌ها گفته می‌شود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

۱. همان / ۱۹.

۲. مدثر / ۳-۱.

۳. همان / ۷.

۴. همان / ۲۱.

الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ^۱؛ ستایش مخصوص خدا است که پروردگار جهانیان است. [خداوند] رحمتگر مهربان. مالک [و پادشاه] روز جزا [است]». در این آیات همه‌ی کمالات اختیاری و موجب مدح، مخصوص خدا می‌شود؛ هر چند توحید فاعلی در ضمن سوره‌های قبل و پاره‌ای موارد آمده بود، مثل این‌که اراده‌ی انسان در طول اراده‌ی خداوند است: «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ * وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ^۲؛ نه چنان است! در حقیقت این (سخن) اندرزی است. تا هر که خواهد، از آن پند گیرد. و تا خدا نخواهد [از آن] پند نگیرند. اوست سزاوار ترس و سزاوار آمرزش.».

سپس به ویژگی‌های رب العالمین (عمومیت ربوبیت)، رحمان و رحیم در دنیا و آخرت، و مالکیت مطلق فرجام‌ها و نتایج تصریح می‌شود تا جایی برای دیگر مدعیان ربوبیت باقی نگذارد و راه را برای تنظیم رابطه‌ی انسان با خدا در چارچوب عبودیت و استعانت و تقاضای هدایت به راه مستقیم فراهم کند.

ملاحظه می‌فرمایید که چگونه خدای حکیم در سیر نزول سوره‌ها مفهوم کلیدی ربوبیت را بنیان گذاشت و آن را با استفاده از مفاهیم دیگر و در مناسبت‌هایی از مراحل دعوت پیوند داد و آن را نهادینه ساخت، آن‌چنان که از زبان مردم بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۳؛ تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. به راه راست ما را راهبر باش»؛ یعنی آن‌چنان درک و پذیرشی در مراحل تدریجی نزول آیات حاصل شد که توحید بندگی و استعانت و استهدای از خدا، به آسانی بخشی از فرهنگ دینی مردم شد.

مطالعه در مورد فرصت‌ها و تهدیدها، انتظارات و دستورات، توانمندسازی‌ها و ارزیابی‌هایی که از دوست و دشمن در سوره‌های چهارگانه صورت پذیرفت، راه و روش نهادینه‌شدن و

۱. حمد / ۲-۴.

۲. مدثر / ۵۴-۵۶.

۳. حمد / ۵ و ۶.

فرهنگ گشتن ربوبیت را به عنوان کلیدی ترین مفهوم تربیتی قرآن روشن می کند. نکته ی جالب توجه در این سیر، تعقیبی است که از این واژه در مراحل نزول آیات و سوره ها صورت گرفت و پی در پی این واژه تکرار و تقویت شد و از دیگر اسما و صفات خدای متعال بسیار کمتر نام برده شد، تا همراه با تثبیت، به فراخور حال مخاطبان، کاربست تربیتی پیدا کند. کشف این شیوه های حکیمانه جز در پرتو ترتیب نزول طبیعی سوره ها و آیات به دست نمی آید.

مرحله ی گذار از بحث توحید ربوبیت به عبودیت و استعانت و استهدا (طلب هدایت) که در سوره ی حمد اتفاق افتاد و تثبیت بندگی که در سوره های پس از آن صورت گرفت و در سوره ی کافرون (مکی ۱۸) به طور رسمی اعلام شد: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ » به نام [خداوند] رحمتگر مهربان * بگو: ای کافران، * آنچه می پرستید، نمی پرستم. * و آنچه می پرستم، شما نمی پرستید. * و نه آنچه پرستیدید من می پرستم. * و نه آنچه می پرستم شما می پرستید. * دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم » و گذر از این مرحله و پیوند میان توحید عبودی و توحید ذات و صفات پروردگار که در سوره ی توحید (مکی ۲۲) به وقوع پیوست و آن گاه رفع پیرایه هایی که بر ذات پروردگار بسته بودند و در سوره های توحید (مکی ۲۲) و نجم (مکی ۲۳) بیان شد، جملگی مراحل است که در سیر نزول طبیعی سوره ها قابل کشف و استخراج اند.

همین سیر و مطالعه را در تثبیت رسالت، تثبیت قرآن به عنوان کلام الهی، تثبیت قیامت و بسیاری دیگر از مؤلفه های هویت دینی مسلمانان شاهد هستیم.

۳- ۱- ۳. کشف هندسه تغییر و تحول دینی

تردیدی نیست که حکمت موجود در نزول آیات و سوره ها و اصالتی که به برخی از مفاهیم دینی داده می شود و زمانی که به پردازش هر اصل اختصاص یافته است، موجب

می‌گردد تا این مفاهیم هم‌چون حلقه‌هایی از یک زنجیره تربیتی پشت سر یکدیگر قرار گیرند، به گونه‌ای که نادیده گرفتن هر حلقه موجب بریده شدن زنجیره و در نتیجه عدم تحقق اهداف تربیتی است؛ به طور مثال چند مفهوم محوری «احساس فقر به پروردگار»، «پذیرش رسالت پیامبر اکرم (ص)»، «ترس و دغدغه مند بودن فرد در برابر آینده و رستاخیز»، «پذیرش بندگی و استعانت و استهدای توحیدی از خدای متعال»، «رفتن به سوی قرآن به عنوان منشور هدایت به راه مستقیم» و بالاخره «گام اول و اساسی رهایی از ترس‌ها و خطرهای» را متذکر می‌شویم.

تا انسان احساس نیاز به پروردگار نکند و فقط او را تنها قانونگذار یا صاحب اختیاری نداند که شایسته‌ی تربیت و رشد دادن انسان است و اختیاردار مطلق سیاست و تدبیر امور بندگان است، نوبت به سخن از رسالت و پذیرش آن نمی‌رسد و تا این دو، باور نشوند، ترس از خطرهایی که از جانب پروردگار و به واسطه‌ی سخنگوی او بر مردم ابلاغ می‌شود، حاصل نمی‌آید و تا مردم دغدغه آینده را نداشته باشند، سراغ کسی که فقط او قانونگذار و قدرت مطلق هستی و راهنمای بشر به راه درست است، نمی‌روند. هرگاه بندگان سراغ پروردگار به عنوان تنها معبود و تنها مستعان و تنها هادی حقیقی رفتند و از او جویای راه مستقیمی شدند که آنان را در عرصه‌ی زندگی و ارتباطاتشان راهنما باشد، سراغ قرآن به عنوان منشور هدایت به راه مستقیم می‌روند. آن گاه این قرآن است که درس اساسی خروج از دغدغه‌ها را به آنان می‌گوید: راه رستگاری در پرتو تطهیر خود از ناشایست‌های عقیدتی و رفتاری، پیوند با پروردگار و توجه دائم به میثاق‌ها و میثاق‌نامه‌ی اوست.

باید گفت این اصول منظم و مهندسی شده برای تغییر جامعه‌ی گمراه، در پرتو ترتیب نزول سوره‌های قرآن کشف می‌شود.

در سوره‌ی علق (مکی ۱) شواهد و دلایل شایستگی پروردگار و حق انحصاری او در

ربوبیت «تدبیر و یا تربیت» بیان می‌شود و پیامبر □ موظف می‌شود تا این شایستگی و حق را بر مردم بخواند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ؛ بخوان به نام پروردگارت که آفرید. * انسان را از علق آفرید. * بخوان، و پروردگار تو کریم‌ترین [کریمان] است. * همان کس که به وسیله قلم آموخت. * آنچه را که انسان نمی‌دانست آموخت.»^۱

در سوره‌ی مزمل، رسالت محمد □ تأیید می‌شود: «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا^۲ ؛ بی‌گمان، ما به سوی شما فرستاده‌ای که گواه بر شماست روانه کردیم، همان گونه که فرستاده‌ای به سوی فرعون فرستادیم.»^۳ و در سوره‌ی مدثر^۴ (مکی ۴) پیامبر □ مأمور می‌شود تا مردم را در سایه‌ی بیان کبریایی پروردگار از جهنم و سقری که در انتظار آنان است بترساند: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَ رَبِّكَ فَكَبِّرُ؛ ای کسی که لباس رویین بر تن پوشیده‌ای! برخیز و بترسان؛ و پروردگار خود را بزرگ دار.»

در سوره حمد^۵ (مکی ۵) خدای متعال از زبان بشر به روابط انسان و خدا اشاره می‌کند و پس از بیان سه رابطه‌ی اساسی توحیدافعالی خدای متعال (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، توحیدعبودی (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) و توحید در استعانت (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، از او درخواست هدایت به راه مستقیم را می‌نماید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ؛ ما را به راه مستقیم هدایت فرما؛ راه آنهایی که برخوردارشان کرده‌ای، همانان که نه درخور خشم‌اند و نه گمگشتگان.»

در سوره‌ی تکویر (مکی ۷) خداوند به کسانی که از خدا طلب کردند تا راه مستقیم را به

۱. آیات ۱-۵.

۲. آیه ۱۵.

۳. مدثر (مکی ۴) / ۳-۱.

۴. حمد (مکی ۵) / ۷-۱.

آنان نمایان سازد، قرآن را با عنوان منشور هدایت معرفی می‌نماید: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ * وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ!» پس به کجا می‌روید؟ این [سخن] بجز پندی برای عالمیان نیست. برای هر یک از شما که خواهد به راه راست رَوَد. و تا خدا، پروردگار جهانیان، نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست.». براساس این آیات، قرآن تجلی خواست پروردگار برای هدایت انسان‌هایی است که مایل‌اند در راه مستقیم قرار گیرند.

در سوره‌ی اعلیٰ (مکی ۸) اولین و مهم‌ترین راهکار رهایی از دغدغه‌ها، ترس‌ها و مشکلات توضیح داده می‌شود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى!» رستگار آن کس که خود را پاک گردانید* و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد. نماز توجه به پیمان‌های انسان با پروردگار و تکرار میثاق بشر با اوست. این میثاق عبارت است از میثاق بندگی، استعانت و طلب هدایت (سوره حمد) و انسان در پرتو یادکرد شایستگی‌های پروردگار متعال، بلکه حق و صاحب اختیاری او و شناختی که از پروردگار یافته، می‌تواند مسیر بندگی را ببیماید. ملاحظه می‌شود که چگونه اصول و مفاهیم کلیدی تحول‌آفرین، در یک نظام ساختاری منظم، پشت سر یکدیگر قرار می‌گیرند تا انسان را گام به گام به سوی کمال و سعادت رهنمون باشند.

راه شناخت موضوعات محوری قرآن

در اینجا تذکر نکته‌ای، ضروری به نظر می‌رسد. در هر سوره قرآن و حتی مجموعه‌ای از سوره‌ها که به ترتیب فرود می‌آید، موضوعات گوناگونی وجود داشت که از نظر اصلی و فرعی بودن هم رتبه نبودند، بلکه یکی از آنها موضوع محوری و بقیه موضوعات در ارتباط با آن بود، به گونه‌ای که با فقدان موضوع اصلی، نوبت به طرح مباحث فرعی نمی‌رسید. همین معنا

۱. تکویر (مکی ۷) / ۲۶-۲۹.

۲. اعلیٰ (مکی ۸) / ۱۴-۱۵.

ایجاب می‌کرد تا مفسر برای بازشناسی موضوعات اصلی از فرعی تلاش کند؛ به طور مثال خدای متعال در آغاز رسالت پیامبر اکرم ﷺ او را مأمورِ ابلاغ و تلاوت و ویژگی پروردگار شایسته بر مردم می‌کند، اما در عین حال او را از پیشامدهای آینده و خطرات پیش‌رو مطلع ساخته و تکلیف وی را در برابر آن‌ها معلوم می‌سازد که آیات شش تا انتهای سوره‌ی علق (مکی ۱) به این موضوع اشاره دارد. سوره‌ی قلم (مکی ۲) پیامبر ﷺ را که دچار تکذیب و مخالفت شدید طبقات اشرافی می‌شود و به او تهمت جنون می‌زنند، امر به عدم سازش با آنان می‌کند و به تعقیب وظیفه‌ی ابلاغ‌شده، دعوت می‌نماید و فرجام این مخالفت‌ها را گوشزد می‌نماید. ملاحظه می‌شود که این امور اصالت ندارند و تابعی از دعوت رسول مکرم اسلام ﷺ در موضوع «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» هستند.

سوره‌ی مزمل (مکی ۳) پیامبر اکرم ﷺ را برای بر دوش گرفتن رسالت سنگین آیات قرآن و هشدار به مردم آماده می‌سازد و سوره‌ی مدثر (مکی ۴) این مرحله از رسالت را اعلام می‌دارد. توجه به واژه‌ی تَزَمَّل و تدثّر که در اولی اشاره به روپوش خواب و دومی اشاره به روپوش رسمی است، اشعار به این تفاوت دارد. آن‌گاه پس از ابلاغ دستور هشدار به مردم در سایه‌ی بیان کبریایی پروردگار، آیات پس از این دستور، به اصلاح وضعیت و رفتار پیامبر هنگام انذار و نیز خطرات و مخالفت‌های پیش‌رو و ویژگی فرار مشرکان از انذارها و نتیجه‌ی این فرارها اشاره می‌کند.

در سوره‌ی حمد (مکی ۵)، باور به نقش خدای متعال در زندگی بشر و هستی، مقدمه‌ی اعلام عقاید و خواست‌های انسان قرار می‌گیرد. در سوره‌ی مسد (مکی ۶)، اذیت و آزار پیامبر از سوی عمویش ابولهب و همسرش که چالشی بزرگ و برای حضرت است، موضوع توجه قرار می‌گیرد. سوره‌ی تکویر (مکی ۷) ابتدا به نقش رفتار و عمل انسان (جوانحی و جوارحی) در قیامت اشاره می‌کند و سپس ضمن توضیح الهی بودن قرآن به نقش قرآن در هدایت می‌پردازد. در واقع این بحث‌ها مقدمه‌ای برای انگیزش مردم در توجه به قرآن است.

سوره اعلی (مکی ۸) با رفع دلواپسی‌های پیامبر □ در زمینه‌ی حفظ قرآن، وی را مأمور تذکر به آیات می‌کند و اولین دستور را بیان راه رستگاری قرار می‌دهد؛ راهی که نه تنها در قرآن که در دیگر صحف انبیا مورد توجه بوده است.

ملاحظه می‌شود که چگونه ممکن است برخی از آیات در راستای مفاهیم کلیدی دیگر قرار گیرند. به هر حال شناخت این مجموعه‌ی منظم و نظام‌وار، از رسالت‌های تفسیرنگاری بر اساس ترتیب نزول طبیعی سوره‌ها می‌باشد.

۴ - ۱ - ۳. فهم رابطه‌ی چالش‌ها با پیام‌های دین

هدف قرآن شکوفاسازی و به کمال‌رساندن انسان و جامعه‌ی انسانی بود. این هدف در پرتو اصول و فروعی از معارف و دستورات الهی شکل گرفت که به تدریج و به تناسب آمادگی‌ها و نیاز مخاطبان، در قالب مجموعه آیات و سوره‌هایی فرود آمد. اما این مطلب به معنای نادیده گرفتن موانع، شبهات و مخالفت‌هایی نیست که بر سر راه تربیت و شکوفایی جامعه‌ی دینی به وجود آوردند. هر اصل قرآنی که بیان می‌شد و هر حقیقتی که به مردم رسانده می‌شد، با چالش‌هایی رو به رو می‌گشت.^۱ قرآن نیز به تناسب چالش‌های پیش آمده و موضعی که علیه یکی از حقایق گرفته می‌شد، موضع می‌گرفت و پیامبر □ و گروه مؤمنان را از آن عبور می‌داد.

هنگامی که آیات قرآن را بر اساس ترتیب نزول بررسی می‌کنیم، به خوبی می‌توانیم رابطه‌ی یک اصل فرهنگی با چالش‌های پیش آمده و راهبری‌های الهی برای خروج از آن‌ها را تشخیص دهیم. این در حالی است که در مطالعه‌ی قرآن بر اساس ترتیب مصحف این ارتباط قطع می‌گردد.

توضیح آن‌که چالش‌ها و برون‌رفت‌ها الزاماً در یک سوره و در کنار هم نیامده، بلکه این

۱. در اینجا توضیح می‌دهیم که مراد از چالش فرهنگی، ظهور و بروز جریان‌های اجتماعی و فکری خاصی است که سعی دارند جنبه‌های دینی یا نگرش دینی نسبت به مؤلفه‌های فرهنگ را کمرنگ و تضعیف کنند و ساحت علم و اخلاق و هنر را از آن تهی نمایند. معمولاً جدی‌ترین چالش پیش روی فرهنگ دینی، زدودن ملاحظات دینی مربوط به مقولات فرهنگ است. برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: محمد جواد ابوالقاسمی و سید مهدی سجادی، پژوهش در چالش‌های توسعه فرهنگ دینی، ص ۳۳.

مناسبت‌ها و مصلحت‌هاست که گاه موجب گشته تا پاسخ یک جریان مخالف یا اعتقاد معاند در سوره‌های نازل شده بعد داده شود. حال اگر این سوره، بعد از سوره‌ای که پیام در آن ذکر شده بررسی شود، ارتباطات و پیوندها به خوبی نمایان می‌گردد، اما در غیر این صورت شناخت پیوندهای مزبور با مشکل مواجه می‌شود. در نتیجه «شناخت روش قرآن در برخورد با هر چالشی» معلوم نمی‌گردد. در اینجا به ذکر یک نمونه بسنده می‌شود:

میان سوره‌های کافرون، فیل، فلق، ناس، اخلاص و نجم که به ترتیب از هجدهمین سوره مکی تا بیست و سومین آن می‌باشند، پیوند و ارتباط است. خداوند در سوره‌ی کافرون (مکی ۱۸) به پیامبر □ دستور می‌دهد که به طور صریح در مقابل گروه کافران و معبود و آیین آنان موضع گیرد و صف خود را به طور رسمی و علنی از آنان جدا کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ؛ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ؛ به نام [خداوند] رحمتگر مهربان * بگو: ای کافران، * آنچه می‌پرستید، نمی‌پرستم. * و آنچه می‌پرستم، شما نمی‌پرستید. * و نه آنچه پرستیدید من می‌پرستم. * و نه آنچه می‌پرستم شما می‌پرستید. * دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم».

این موضع صریح که شاید آغاز دعوت علنی به اسلام و برنامه‌های ویژه‌ی آن باشد، چالش‌ها و امواج مخالف جدیدی را متوجه پیامبر اکرم □ ساخت؛ از جمله آن‌ها برخورد جریان صاحب قدرت و ثروت از گروه کافران در برابر تنهایی پیامبر و یاران بسیار اندک او بود. در این هنگام سوره‌ی فیل (مکی ۱۹) در بیان ترساندن مشرکان از درگیری و اذیت پیامبر □ و نیز تقویت قلب شریف آن حضرت نازل شد و به او یادآور شد که چگونه پروردگارت با کمترین سپاه الهی، کعبه را که بی‌پناه می‌نمود، از دست ابرهه و سپاهیان فیل سوار او نجات داد: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ...؛ آیا ندیدی که پروردگار تو با همراهان فیل (فیل سواران ابرهه) چه کرد؟ آیا مکر و حيله آنان را تباه نساخت؟ ...». در برابر این

پیام و موضع صریح، گروه‌هایی از مردم دست به توطئه زدند تا حقیقت بر مردم مخفی بماند و جو تیره و سیاه فراگیر شود. خدای متعال در سوره‌ی فلق (مکی ۲۰) پیامبر ﷺ را تعلیم فرمود تا در آغاز دعوت اسلامی از مشکلات اجتماعی پیش رو به پروردگار پناه برد.

دغدغه‌ی بزرگ دیگری که بر سر راه آن حضرت ﷺ بود، وجود شیطان و وسوسه‌های او بود که نمی‌گذاشت مردم با این اعتقاد، پیوند برقرار کنند و آن را در جان و دل مؤمن شوند؛ لذا خداوند به پیامبر دستور داد تا از شر این آفت نیز به پروردگار پناه ببرد. این حقیقت در سوره ناس (مکی ۲۱) اعلام شد.

سپس خداوند در سوره‌ی توحید (مکی ۲۲) به معبود مذکور در سوره‌ی کافرون اشاره می‌کند و می‌فرماید که او را از نظر صفات و ویژگی‌ها چنین معرفی کن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ؛ بگو، خدا یکتاست. خدا (از همه چیز و از همه کس) بی‌نیاز است. نه زاده و نه، زاده شده است. و برای او نظیر و همتایی نیست.» معرفی پروردگار و معبود با این صفات و ویژگی در سوره‌ی اخلاص فرصتی فراهم ساخت تا سوره‌ی نجم (مکی ۲۳) به طور مشروح، اندیشه‌های وهم‌آلود مشرکان در مورد خدا، داشتن فرزند دختر، داشتن شریک از میان بت‌ها و دخالت دیگران در ربوبیت عالم را نفی کند.

اما با نگاه ترتیب مصحفی که در آن، سوره‌ی کافرون در ردیف ۱۰۹، سوره‌ی فیل در ردیف ۱۰۵، سوره‌ی فلق و ناس در ردیف‌های ۱۱۳ و ۱۱۴ و سوره‌ی اخلاص در ردیف ۱۱۲ و سوره‌ی نجم در ردیف ۵۳ قرار دارند، امکان کشف چنین روابطی دشوار یا غیرممکن خواهد بود.

۵- ۱- ۳. آشنایی با راهبردهای دعوت دینی متناسب با گام‌های تحول

یکی از حکمت‌های نزول تدریجی قرآن، تقویت قلب پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. قرآن می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

تَرْتِيلاً^۱؛ و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن بر او یکجا و یکباره فروفرستاده نشد؟ بدین سان قرآن را به تدریج فروفرستادیم تا با آن قلب تو را استوار سازیم و آن را با درنگ ویژه و پیاپی بر تو خواندیم».

تثبیت قلب پیامبر □ که در این آیه به عنوان اثر تدریجی فرود آمدن قرآن مطرح شده، در آیه ی «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ^۲؛ و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم و در این‌ها حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و تذکری است» نیز به عنوان هدف و راز بیان داستان پیامبران □ برای حضرت محمد □ ذکر شده است.

مقصود از تثبیت قلب پیامبر □، پایدار و استوار ساختن و تقویت روحی آن حضرت است تا در انجام وظایف رسالت و تحمل مشکلات طاقت‌فرسای آن خللی رخ ندهد و رسالت الهی را با تمام توان به سر منزل مقصود برساند.

«پیوند نزول تدریجی با تثبیت قلب پیامبر بدان جهت است که نزول تدریجی آیات، موجب پیوند و رابطه‌ی دائمی صاحب‌فرمان با اعلام‌کننده و اجراکننده فرمان است. اصل ارتباط مکرر، آن هم با بالاترین مصداق ارتباط که وحی است از یک سو، و بیان حکم موضوعات و پاسخ شبهات و تبیین حقایق مورد سؤال یا اختلاف در موقع مناسب که نیاز مبرم به آن احساس می‌شود از سوی دیگر، قوی‌ترین پشتوانه و بیشترین زمینه را برای ثبات بر طریقه‌ی حق و تحمل مشکلات و آسان‌شدن آن‌ها و پایداری و استواری در دین، فراهم می‌سازد.»^۳

۱. فرقان / ۳۲.

۲. هود / ۱۲۰.

۳. ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، قرآن‌شناسی، ص ۱۰۱.

آیا میان مواردی که قلب پیامبر □ تثبیت شد و مواردی که چالش، مشکل یا موانعی از سوی معاندان در برابر پیامبر اکرم □ شکل گرفت، رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا تثبیت قلب پیامبر □ فقط در زمان برخورد با چالش‌ها بود یا حتی گاه برای آمادگی در تلقی پیام یا انجام فرمان، نیازمند نزول آیات خاص با خطاب به پیامبر □ بودیم؟ آیا میان تقویت قلب شریف آن حضرت در مواجهه با موضوعی یا چالشی، با تقویت قلب وی در موضوع دیگر ارتباط وجود دارد؟

از عبارت مذکور در آیه‌ی ۱۲۰ سوره‌ی هود (وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً) استفاده می‌شود که به رغم تفرقه‌ای که بین آیات در نزول تدریجی به وجود می‌آید، پیوند آیات با یکدیگر حفظ می‌شود و ارتباط آن‌ها با یکدیگر قطع نمی‌گردد؛ بنابراین در هنگام نزول تدریجی، می‌بایست علاوه بر آن‌که حادثه را دید و میزان ارتباط آن را با تقویت قلب پیامبر اکرم □ بررسی کرد، ضروری است تا پیوند این آیات با آیات و سور قبل و بعد را مورد توجه قرار داد. به نظر می‌رسد در صورتی که ترتیب نزول سوره‌ها مورد توجه قرار گیرد، مفسر می‌تواند «روش قرآن در تکامل شخصیت آن حضرت و تقویت روح و جان وی» را به‌خوبی بررسی کند. نکته‌ی حائز اهمیت آن‌که مبلغان و سفیران هدایت دینی می‌توانند از این مجموعه درس بگیرند و برای تقویت جان خود و تکمیل فضایل خویش در مراحل گوناگون وظیفه‌ی تبلیغی بهره ببرند.

برای توضیح ضرورت نگاه ترتیب نزولی به مباحث مربوط به تقویت روحی پیامبر اکرم □ ناچار از بیان یک مثال هستیم: اگر تحول همه‌جانبه‌ی شخصیت فرد و اجتماع را تشبیه به یک درخت کنیم، شخصیت پیامبر □ و مبلغ، نظیر باغبان است؛ هنگامی که باغبان بذری را در زمین می‌کارد یا نهالی را در زمین غرس می‌کند، اطلاعات اولیه‌ای را در مورد اصول باغبانی لازم دارد؛ به‌تدریج که دانه جوانه می‌زند و درخت قامت بلند می‌کند، اطلاعات بیشتری در مورد اصول باغبانی و حفظ نباتات لازم دارد که در هر مرحله‌ی داشت و حراست از درخت و زراعت به‌کار می‌آید تا هنگامی که درخت به بار نشیند و آماده برداشت شود. در مسائل تربیتی

و مدیریت اجتماعی نیز مطلب از همین قرار است؛ یک مصلح و هادی اجتماعی نیز دائم باید برای رهبری فرد و جامعه در شرایط گوناگون آموزش ببیند و آمادگی پیدا کند.

فراموش نکنیم که زبان قرآن، زبان تربیت، آن هم از نوع تربیت عملی بود؛ بنابراین هر آیه‌ای که نازل شده است، با نگاه شکوفاساختن فرد و جامعه بوده و به همین مناسبت گاه آیاتی نازل شده که مُبَلِّغ و معمار جامعه‌ی دینی را آماده می‌سازد، هم‌چنان‌که گاه آیاتی نازل شده که به جریان‌های مخالف پاسخ گفته است. نظیر آن‌که باغبان در هنگام کاشت یا داشت و برداشت محصول با همسایگان رقیب یا آفت‌های نباتی مواجه شود که گذراندن کشت و زرع و درختان از این آفات، هرچند با اصل رشد و شکوفایی درخت ارتباطی ندارد، اما چالشی است که اگر مرتفع نشود، زحمات باغبان را هدر می‌دهد و درخت را از حرکت و بلکه حیات بازمی‌دارد؛ بنابراین باغبان دو دسته آموزش فرامی‌گیرد: آموزش‌های مربوط به رشد گیاه و آموزش‌های مربوط به برخورد با مشکلات و آفت‌ها. مصلح اجتماعی و مربی نفوس نیز دو نوع توانایی را کسب می‌کند. ما در سبک ترتیب نزول سوره‌ها با روش خاص خداوند در تربیت پیامبر اکرم □ آشنا می‌شویم و زمان هر کدام از موارد تربیت و تواناسازی او را در فرایند ابلاغ پیام الهی به مردم درک می‌کنیم. در اینجا از باب نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

در آغاز نزول وحی، وظیفه‌ی بزرگ پیامبر □ «آشنا کردن مردم با پروردگار» بود. این وظیفه در سوره‌ی علق با برهان‌هایی منطقی و متقن بیان شده است^۱، اما در این شرایط، پیامبر اکرم □ باید از احتمال پذیرفته نشدن این پیام آگاه گردد و آماده‌ی تحمل مخالفت‌ها و عدم پذیرش درخواست معاندان شود. به همین جهت آیات دَهَم تا انتهای سوره‌ی علق به این موضوع اختصاص می‌یابد. ظاهراً پس از ابلاغ پیام، مشکلاتی که در سوره علق پیش‌بینی شده بود،

۱. ر.ک: آیات ۱-۸ سوره علق؛ «أَفَرَأَى بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿۱﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿۲﴾ أَلَمْ يَكُنْ عَلَقًا وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿۳﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۴﴾ عَلَّمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿۵﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَغْيٰى ﴿۶﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْعَىٰ ﴿۷﴾».

بوقوع پیوست؛ لذا در سوره قلم (مکی ۲) همین موضوع تعقیب شد و خداوند پیامبر را در برابر زحمات رسالت، وعده‌ی اجر داد و در برابر تهمت‌ها و حمله‌های زبانی، دعوت به صبر کرد و نسبت به آینده و پیروزی وی امیدوار کرد. سپس با تحلیلی از روحيات تکذیب‌گران و ذکر عبرتی از بی‌صبری حضرت یونس^۱ در برابر کفر مردم، او را به سازش نکردن با تکذیب‌گران و صبر در برابر ناملایمات رسالت امر نمود.^۱

چنین به نظر می‌رسد که از آداب رسالت و تبلیغ از پروردگار متعال در محیط شرک‌زده، تحمل مخالفت‌ها و سازش نمودن یا دلشاد نکردن معاندان و صبوری است. امری که در هر دو سوره‌ی علق (مکی ۱) و قلم (مکی ۲) به وضوح بر آن تأکید شده است.

در سوره‌ی مزمل (مکی ۳) با موضوع دیگری مواجهیم؛ پیامبر^۲ در این سوره موظف می‌شود تا برای آمادگی در دریافت وحی قرآنی^۲، خود را با برنامه‌ی سنگین بیداری بخش وسیعی از شب و اشتغال به نماز و اذکاری که با ترتیل و توجه در مضامین ادا می‌شود، مهیا نماید.^۳ هم‌چنین مکلف می‌شود تا با ذکر پروردگار، طمع از دیگران ببرد و به خدا بپیوندد و بر او توکل کند و در برابر گفته‌های تکذیب‌گران صاحب نعمت صبر کند و مشغول آنان نگردد و کار آنان را به خدا واگذار کند.^۴

این برنامه‌ی سنگین به وی آمادگی اتصال به ملاّ اعلی و هم‌کلامی با امین وحی از یک

۱. رک: مفاد سوره‌ی قلم (مکی ۲) در همین تفسیر.

۲. بنابر برداشت از قول ثقیل در آیه‌ی ۵: «إِنَّا سُنُلِقَىٰ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا».

۳. آیات ۲ تا ۶ سوره مزمل: «قُمْ أَلَّیْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱﴾ نَضَفَهُ أَوْ أَنْقَصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿۲﴾ أَوْزِدْ عَلَیْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿۳﴾ إِنَّا سُنُلِقَىٰ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿۴﴾ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿۵﴾».

۴. آیات ۸ تا ۱۱ سوره مزمل: «وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿۸﴾ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿۹﴾ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿۱۰﴾ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ﴿۱۱﴾».

طرف و گذشتن از تطمیع‌ها و تهدیدها را از طرف دیگر می‌دهد؛ بنابراین به دنبال آشناساختن مردم با پروردگار، نوبت به دریافت تفصیل منشور هدایت از سوی خدا و اعلام آن به مردم می‌رسد. در این مرحله، هم آمادگی‌های روحی لازم است که با ریاضت‌های شبانه حاصل می‌گردد و هم تبتّل، توکل و صبر در هنگام ابلاغ به مردم که با یاد پروردگار به دست می‌آید.^۱

در سوره‌ی مدثر (مکی ۴) با حقیقت دیگری مواجه می‌شویم. در این مرحله از اصلاح می‌بایست اعلام خطر کرد: «قُمْ فَأَنْذِرْ»؛ قیام به انداز نیازمند آمادگی‌هایی است؛ رعایت برخی آداب، نظیر نظافت لباس، اجتناب و دوری از پلیدی، منت‌نگذاشتن بر مردم و صبوری و به خدا واگذارکردن کارها ضروری می‌نمود.^۲ به علاوه باید پاسخ توطئه‌گرانی چون ولید را داد تا با نقش بر آب شدن توطئه‌ی وی، قلب پیامبر و مؤمنان در این راه محکم‌تر گردد.^۳

ملاحظه می‌شود که همین معنا در سوره‌ی مسد (مکی ۶) دنبال می‌شود. توهین‌ها، توطئه‌ها و حملات زبانی نزدیکان پیامبر □ نباید بی‌پاسخ بماند، به خصوص در آغاز رسالت که مخالفت فامیل دردسر بزرگ رسول الله □ به حساب می‌آید.

در سوره‌ی اعلی (مکی ۸) باز به موضوع تربیت ویژه‌ی پیامبر □ می‌رسیم؛ تربیتی که او را آماده، دریافت بی‌کم و کاست وحی می‌نماید؛ تغییری که در قوّت حافظه او است و دلهره‌ای را که بنا بر احتمال فراموشی آیات به وجود آمده است، از بین می‌برد؛ البته با این مقدمه که پیامبر □ خود از این نیاز آگاه است، خداوند را منزّه از این می‌داند که او را تنها رها کند، بلکه در وقت مناسب، مشمول عنایت خود قرار خواهد داد: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ... سَتُنْفِئُكَ فَلَا تَنْسَى»؛ نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای ... ما به‌زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی».

۱. مزمل (مکی ۳).

۲. مدثر (مکی ۴) / ۷-۴.

۳. ر.ک: مدثر / ۳۲-۱۱؛ داستان ولید بن مغیره و چگونگی دفاع خداوند از پیامبر اکرم □ را در ذیل تفسیر این آیات در

همین جلد پیگیری نمایید.

۴. اعلی / ۶-۱.

این همان وعده‌ی الهی است که: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است» و «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، او یاری‌تان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

ملاحظه می‌شود که در بررسی سوره‌ها با چینش ترتیب نزول، بر مجموعه‌ای از آیات مرتبط با تکامل پیامبر اکرم ﷺ واقف شدیم، چه مواردی که او را مہیای برخورد با مخالفت‌ها می‌نمود و چه مواردی که او را توانا در امر رسالت پیام الهی می‌کرد؛ اما تنها در چینش ترتیب نزولی است که میان بخش‌های مختلف تکامل شخصیت رسول ﷺ ارتباط برقرار می‌شود و مجموعه‌ی منظم مراتب تکاملی و زمان هر موضوع تربیتی رسول یا مُبَلِّغ معین می‌شود؛ به عبارت دیگر در چینش ترتیب نزول فرا گرفتیم که مبلغ چگونه از چالش ابلاغ اولین اصل تحول بگذرد و سپس چگونه خود را مہیای دریافت محتوای دین و ابلاغ آن به مردم نماید و سپس چگونه مہیای هشدار به مردم گردد و سپس برای نگهداشت محتوای دین در جان خود، خود را مہیا سازد.

۲-۳. فواید مرتبط با فرایند فهم و تفسیر

گذشت که رعایت ترتیب نزول، صرف‌نظر از تفسیرنگاری به ترتیب نزول، حتی در فهم کامل‌تر مفسرانی که به سبک‌های دیگر دست به نگارش تفسیر می‌زنند، تأثیر دارد. در اینجا به بیان برخی از این فواید می‌پردازیم و آن‌ها را «فواید مرتبط با فرایند تفسیر» می‌نامیم.

۱-۲-۳. شناخت علت کاربرد واژه‌ها

وجود کلمات مترادف در زبان عربی و کاربرد آن‌ها در قرآن غیرقابل تردید است؛ اما وجود

۱. عنکبوت / ۶۹.

۲. محمد / ۷.

حکمت و بصیرت و درایت در زمان استعمال واژه‌ها، موجب می‌شود که با وجود اشتراک اجمالی معانی، کاربرد هر یک از واژه‌ها در کلام از انگیزه‌ای ویژه برخوردار باشد. حال اگر استعمال واژه‌ای خاص در میان واژه‌های مترادف، در کلام خدای حکیم باشد، به طور قطع مفسران به دنبال کشف علت استعمال این واژه‌ی خاص از میان دیگر واژه‌های مترادف، خواهند بود.

سیاق آیه و آیات موجود در یک سوره، مفسران را به کشف علت به کارگیری واژه‌ای خاص در آیه مساعدت می‌کنند، اما حق آن است که سیاق ترتیب نزول نیز در شناخت علت به کارگیری یک واژه از ارزش والایی برخوردار است. در ذیل چند نمونه را بیان می‌کنیم:

الف) واژه فلاح، فوز، سعادت

این سه واژه مترادف‌اند و اشاره به دستیابی به لذت‌هایی ثابت و خالص دارند. با این وجود ویژگی‌هایی در هر کدام وجود دارد که از دیدی اهل دقت مخفی نیست. گویا در فلاح به رستن و رهاشدن از مشکلات و در فوز به نائل آمدن به مطلوب و در سعادت به رسیدن به لذت‌های خالص و ثابت توجه شده است.

اولین سوره‌هایی که در آن‌ها از دستیابی به این نعمت‌ها یاد شده، سوره‌های اعلیٰ (مکی ۸): «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى! رَسْتَغَارَ أَنْ كَسَّ أَنْ يَكُونَ رَاكِبًا» و شمس (مکی ۲۶): «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا! كَسَّ أَنْ يَكُونَ رَاكِبًا» که هرکس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد» است. سپس از واژه‌ی فوز در سوره‌ی بروج (مکی ۲۷) استفاده شده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ»؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان باغ‌هایی است که از زیر آن جوی‌ها روان است. این است [همان] رستگاری بزرگ.» و

۱. آیه ۱۴.

۲. آیه ۹.

۳. آیه ۱۱.

اما از واژه‌ی سعید در سوره‌ی هود (مکی ۵۲): «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ!» آن گاه بعضی از آنان تیره‌بختند و [برخی] نیکبخت» استفاده شده است.

پرسشی که مطرح است این‌که چرا در سوره‌های اولیه از واژه‌ی فلاح استفاده شد؟ شاید به آن دلیل که در این سوره‌ها انداز و هشدار و بیان مشقات و مشکلات پیش رو غلبه داشت، به گونه‌ای که رفع این دغدغه‌ها از اولویت برخوردار بود؛ به عبارت بهتر، در آغاز حرکت اصلاحی، تغییر وضع موجود اصالت دارد، پس از معرفت پروردگار - جل و اعلیٰ - و رسول او، آینده‌ی وخیم و پیش رو، محور هشدارها قرار می‌گیرد: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ»^۱ ای که با لباس رسمی خود را پوشانده‌ای. برخیز و هشدار ده.» ، «كَلَّا وَالْقَمَرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذَا أَفْطَرَّ * إِنَّهَا لَإِخْدَى الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ...»^۲ نه چنین است [که می‌پندارند!] سوگند به ماه، و سوگند به شامگاه چون پشت کند، و سوگند به بامداد چون آشکار شود، که آیات [قرآن] از پدیده‌های بزرگ است. بشر را هشداردهنده است. هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا بازایستد. هر کسی در گرو دستاورد خویش است.» ، «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ * وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ * وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ * وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ * وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ * عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ»^۳ آن گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن گاه که ستارگان همی تیره شوند، و آن گاه که کوه‌ها به حرکت آیند. وقتی شتران ماده وانهاده شوند، و آن گاه که وحوش را همی گرد آرند، دریاها آن گاه که جوشان

۱. آیه ۱۰۵.

۲. مدثر (مکی ۴) / ۲-۱.

۳. همان / ۳۹-۳۲.

۴. تکویر (مکی ۷) / ۱۵-۱.

گردند، و آن گاه که جان‌ها به هم درپیوندند، پرسند از آن دخترک زنده به‌گور که به کدامین گناه کشته شده است؟ و آن گاه که نامه‌ها ز هم بگشایند، و آن گاه که آسمان زجا کنده شود، و آن گاه که جحیم را برافروزانند، و آن گاه که بهشت را فرا پیش آرند، هر نفس بدانند چه فراهم دیده. «و «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى * فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى * سَتَقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى * وَنُيْسِرُكَ لِلْيُسْرَى * فَذَكَرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى * سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى * وَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى * ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى !» نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای: همان که آفرید و هماهنگی بخشید. و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود. و آنکه چمنزار را برآورد و پس [از چندی] آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید. ما بزودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی. جز آنچه خدا خواهد، که او آشکار و آنچه را که نهان است می‌داند. و برای تو آسانترین [راه] را فراهم می‌گردانیم. پس پند ده، اگر پند سود بخشد. آن کس که ترسد، به زودی عبرت گیرد. و نگون‌بخت، خود را از آن دور می‌دارد. همان کس که در آتشی بزرگ درآید. آن گاه نه در آن می‌میرد و نه زندگانی می‌یابد. رستگار آن کس که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد.»

ملاحظه می‌فرمایید که فضای نزول سوره‌ها و آنچه پیرامون حضرت محمد ﷺ و معاصرانش را فرا گرفته، ایجاب می‌کند که در فضای دغدغه‌مند بودن مردم، راه رستن و رها شدن از این دغدغه‌ها، موضوع توجه قرار گیرد؛ به همین جهت از واژه‌ی فلاح استفاده می‌شود؛ اما آن‌گاه که در فضای نزول، سخن از رسیدن به بهشت و نعمت‌هاست، از واژه‌ی فوز، - در سوره‌ی بروج - یا سعادت - در سوره هود -، سخن به میان می‌آید.

ب) استعمال واژه‌های مربوط به «قرآن»

برای قرآن تا حدود ۵۵ اسم و صفت گفته شده است و حتی برخی از دانشمندان این عدد را بیش از نود مورد شمرده‌اند. برخی از این اسم‌ها و صفت‌ها، اصلی و برخی تبعی‌اند. استعمال هر یک از این اسما و صفات در قرآن که نزولی حکیمانه دارد، بی‌جهت نیست. اسامی‌ای همچون کتاب، ذکر، فرقان، قرآن، حدیث، قول، کلام الله، صدق، علم، حق، برهان، بیان، تبیان، بینة، بینات، بلاغ و بالغه، حکمت، حکم، تفصیل و مُفَصِّل، نور، بصائر، هدی، ذکر، تذکره، موعظه، بشری، نذیر، عذر، نذر، شفاء، رحمت و دیگر اسما و صفاتی که هر کدام در یک یا چند آیه‌ی قرآن برای اشاره به این مجموعه‌ی آسمانی به کار رفته‌اند.

باید گفت در نگاه حکیمانه‌ی الهی به کاربست این واژه‌ها توجه شده است؛ به همین مناسبت اگر خداوند در سیاق آیه یا سوره‌ای واژه‌ای را به کار برده است، مفسر باید به وجه استعمال آن توجه کند. اما تصور این نکته نیز وجود دارد که سیاق نزول سوره‌ها زمینه‌ی استعمال یک اسم یا صفت را فراهم کرده است؛ به طور مثال واژه‌ی «حدیث» در سوره‌ی قلم (مکی ۲): «فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ»^۱؛ پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می‌کند واگذار.» به تازگی گفتار خوانده‌شده بر مردم توجه می‌دهد که تازگی این گفتار با آغاز رسالت گره خورده است. توجه به این تازگی در سوره‌های نجم (مکی ۲۴) آیه ۵۹، واقعه (مکی ۴۶) آیه ۸۱، زمر (مکی ۵۹) آیه ۲۳، جاثیه (مکی ۶۵) آیه ۶، کهف (مکی ۶۹) آیه ۶، طور (مکی ۷۶) آیه ۳۴ نیز به چشم می‌آید.

در این دوران، غلبه با تغییر بود و درجریان فرهنگی حاکم و مسلط، پیام قرآن امری غریب قلمداد می‌شد؛ اما پس از این مرحله و به خصوص در مدینه از این واژه برای اشاره به قرآن استفاده نشد.

۱. آیه ۴.

همچنین در سوره‌های آغازین، قرآن با عنوان «ذکر» آمده است؛ شاید به این دلیل که بر جنبه‌ی تذکر و پنددهی و یادآوری فطریات و دریافت‌های درونی و عقلی و تجربی انسان‌ها تأکید شود: «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۱؛ این [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست.

چنان‌که سوره‌ی فرقان (مکی ۴۲) بر صفت «فرقان» بودن کلام خدا تأکید دارد: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^۲؛ بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد. « که با بررسی سوره‌های قبل از سوره‌ی فرقان، معلوم می‌شود که در سوره‌های قبل در ترتیب طبیعی نزول ویژگی جدایی میان گروه‌های متقی و مجرم، مؤمن و فاجر، کافر و مؤمن به‌خوبی بیان شده و فرجام هر کدام اینان در جای جای آیات گوش‌زد شده است، به گونه‌ای که استعمال صفت «فرقان» برای قرآن جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد.

سوره‌های آغازین، کلام خدا را به عنوان «کتاب» نمی‌خوانند، بلکه آغاز استعمال این واژه از سوره‌ی «ص» (مکی ۳۸) آیه‌ی ۲۳ می‌باشد: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [باره] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند. « همین امر در سوره‌ی «اعراف» (مکی ۳۹) آیه‌ی اول تکرار می‌شود: «كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِيُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده است - پس نباید در سینه تو از ناحیه آن، تنگی باشد - تا به وسیله آن هشدار دهی و برای مؤمنان پندی باشد». اگر واژه‌ی کتاب را اشاره به مکتوب یا محتوای ثابت و ظاهر شده و قطعی بدانیم، آغاز استعمال این واژه در سوره‌ی «ص» (مکی ۳۸) نیاز به بررسی حکمت آن دارد. به هر حال ترتیب نزول، توجه مفسران را به زمان استعمال یک واژه و علت به کارگیری آن واژه در زمان خاصی از نزول تدریجی قرآن جلب می‌کند.

۱. قلم (مکی ۲) / ۵۲؛ و همانند آن در مدثر (مکی ۴) / ۵۴؛ تکویر (مکی ۷) / ۲۷ و عبس (مکی ۲۳) / ۱۱ با لحن‌هایی مشابه.
۲. فرقان (مکی ۴۲) / ۱.

۲-۲-۳. معیار تشخیص درستی اسباب نزول

اسباب نزول‌های گوناگون و گاه متناقض که ذیل برخی آیه‌ها و سوره‌ها نقل شده‌اند، از جمله مشکلات عملیات تفسیری‌اند. عوامل سیاسی، مذهبی، فرقه‌ای و بدعت‌گذاری‌ها و نیز قصه‌سرایی‌ها و خرافه‌گویی‌ها، بر نقل بسیاری از روایات اسباب نزول، تأثیر گذارده‌اند، تا آنجا که این امر، برخی از دانشمندان مسلمان را به نادیده گرفتن روایات اسباب نزول کشانده است و ایشان اظهار داشته‌اند: «ثلاثة لا اصل لها: المغازی و الفتن و التفسیر». این سخن احمد بن حنبل هر چند با توجیه برخی از محققان تلطیف شد: «مقصود آن‌که بیشترین روایات در این موارد قابل اعتماد نیست، نه این‌که همه‌ی آن‌ها قابل اعتماد نباشد»^۱ اما نشان از مشکل جدی مفسر با این دسته از روایات دارد.

برخی از دانشمندان علوم قرآنی راه‌هایی برای کشف روایت صحیح از سقیم، از نظر سند یا دلالت، بیان داشته‌اند.^۲ برخی نیز در هنگام تعدد چند نقل در ذیل آیه، به تعدد اسباب، در نزول یک سوره یا آیه نظر داده‌اند، چنان‌که شهید حکیم چنین اعتقادی دارند.^۳ اما باید گفت یکی از راه‌های تشخیص راستی یا ناراستی روایات اسباب نزول، توجه به زمان نزول سوره‌هاست؛ مثلاً سیوطی در مورد آیات ۱۲۶ تا ۱۲۸ سوره نحل: «وَإِنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَسِنَّ صَبْرُكُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ * وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ * إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ؛ و اگر عقوبت کردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید، و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است. و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌کنند دل تنگ مدار. در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با]

۱. بدرالدین زرکشی، البرهان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲. ر.ک: محمدباقر حکیم، علوم القرآن، ص ۴۰-۴۱.

۳. محمدهادی معرفت، علوم قرآن، ص ۱۰۴.

کسانی [است] که آنها نیکوکارند.» می‌نویسد: «وقتی پیامبر اکرم ﷺ بر سر نعل حمزه ایستاد و او را بدان حالت زار دید، فرمود: به راستی با هفتاد نفر آنان (قریش) همان کنم که با تو کردند - مثله کردن - . آن‌گاه جبرئیل این آیات را نازل نمود و او را از این کار منع کرد؛^۱ حال آن‌که سوره‌ی نحل از سوره‌های مکی و در جدول ترتیب نزول در ردیف ۷۰ قرار دارد و جنگ احد در سال چهارم هجرت اتفاق افتاده است و سخن سیوطی اشتباه است.

نمونه‌ی دیگر، سبب نزول آیات «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ ای نفس مطمئنه، خشنود و خدایپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو» است که سیوطی می‌نویسد: «نزلت فی حمزه»؛ این‌که این آیه در مورد حمزه و جریان شهادت او نازل شده باشد با نزول سوره در مکه آن هم در ردیف دهم، قابل جمع نیست.

نمونه‌ی دیگر آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی عبس است: «لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ؛ در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد». نیشابوری با سند خود از انس بن مالک نقل می‌کند: «عایشه از حضرت رسول ﷺ سؤال کرد؛ آیا ما عربان محشور می‌شویم؟! پیامبر ﷺ فرمود: بله. عایشه گفت: وای بر ما! پس خدا نازل کرد: «لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ».^۲ در حالی سوره‌ی عبس (مکی ۲۴) جزو سوره‌های اوایل رسالت آن حضرت است، یعنی زمانی که فقط حضرت خدیجه (س) همسر ایشان بودند.

۳- ۲- ۳. کشف مراد استعمالی واژه‌ها

رعایت ترتیب نزول سوره‌ها در عملیات تفسیر، ما را در فهم صحیح اصطلاحات و مراد استعمالی واژه‌ها مساعدت می‌کند. می‌دانیم که زبان قرآن، ترکیبی از زبان عرفی به همراه کاربرد

۱. ر.ک: جلال الدین سیوطی، رساله‌ی لباب النقول در حاشیه‌ی تفسیر جلالین، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۲۸۴.

اصطلاحات خاص است. در عین حال می‌دانیم که قرآن عربی مبین است و مخاطبان هنگام تلقی آیات، آن را به شیوه‌ای رسا و روشن دریافت می‌کردند و بلاغت قرآن هرگونه ابهام و گنگی مراد را منتفی می‌نمود؛ بنابراین فهم مراد استعمالی یک عبارت یا اصطلاح، نباید با آینده گره بخورد، بلکه باید معنای روشن اصطلاح و مراد استعمالی را در آیات نازل شده‌ی قبل از این عبارت یا اصطلاح تعقیب نمود.

بی‌توجهی به این نکته احتمال خطا را در فهم اصطلاحات و مرادهای استعمالی آیات بالا می‌برد. به طور مثال علامه طباطبایی [□] در ذیل آیه‌ی چهارم از سوره‌ی مدثر: «وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ؛ و لباس را تنظیف کن» می‌نویسد: «وَقِيلَ الْمُرَادُ تَطْهِيرُ الْأَزْوَاجِ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمَعَاصِي لِقَوْلِهِ تَعَالَى "هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ"؛ گفته شده مراد پاک کردن زنان از لوث کفر و معصیت‌هاست. شاهد آنکه قرآن می‌فرماید: زنانان لباس شمایند.»^۱ اما باید گفت تشبیه زنان به لباس برای مردان و بالعکس در آیه‌ی ۱۸۷ سوره‌ی بقره که در مدینه نازل شد و این‌که مراد از ثیاب در سوره‌ی مدثر (مکی ۴) همسران پیامبر باشد، نیاز به برهان محکمی دارد؛ به خصوص در زمانی که حضرت فقط یک همسر داشت و در استعمالات عرب همسران به عنوان لباس یکدیگر تشبیه نشده بودند. نمونه‌ی دیگر، معناشدن واژه‌ی «شفع» در سوره فجر به «خلق» است که به استناد آیه‌ی «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا»؛ و شما را جفت آفریدیم.» ادعا شده است؛ یعنی «وتر» خدای متعال و «شفع» جمع مخلوقات است. این در حالی است که سوره‌ی نبأ در رتبه‌ی ۸۰ ترتیب نزول و سوره‌ی فجر در ردیف ۱۰ قرار دارد.

۱. علامه محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۸۹.

۲. نبأ / ۸.

۴- ۲- ۳. تشخیص دقیق تر روایات تطبیقی و تنزیلی

یکی از ذخائر بزرگ در منابع روایی شیعه، روایات تفسیری ارزشمندی است که از سوی ائمه اطهار^۱ با هدف بیان تنزیل و توضیح مصداق نزول آیات و یا تطبیقات آن در گذر زمان صادر شده‌اند. متأسفانه قدر این ثروت ارزشمند چنان‌که باید، شناخته نشده و از آن، بهره‌ای که شاید، برده نشده است؛ بلکه به عکس با خلط روایات تطبیقی با روایات تنزیلی، زمینه‌ی شبهه و انتقاد علیه شیعه فراهم شده است.^۱ در اینجا چند نمونه را می‌آوریم تا روشن شود که یکی از راه‌های تشخیص روایات تطبیقی از تنزیلی توجه به ترتیب نزول سوره‌ها می‌باشد:

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ؛ او باید هم‌مجلسی‌هایش را [به یاری خود] فراخواند.»^۲ آمده است:

«لَمَّا مَاتَ أَبُو طَالِبٍ فَنَادَى ابُوجَهْلٍ وَالْوَلِيدُ «عَلَيْهِمَا لَعْنُ اللَّهِ» هَلُمُّوا فَاقْتُلُوا مُحَمَّدًا فَقَدْ مَاتَ الَّذِي كَانَ نَاصِرَهُ فَقَالَ اللَّهُ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ قَالَ كَمَا دَعَا إِلَى قَتْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَحْنُ أَيْضًا نَدْعُ الزَّبَانِيَةَ؟^۳ زمانی که ابوطالب^۴ وفات یافت، ابوجهل و ولید ندا دادند که پس بکشید محمد^۵ را، به تحقیق کسی که ناصر او بود، وفات یافت. پس خداوند آیات فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ را نازل کرد و گفت: چنان‌که شما به قتل پیامبر^۶ می‌خوانید، ما نیز سربازان دوزخ خود را می‌خوانیم.»

واضح است که این روایت، شأن نزول این آیه نیست، بلکه تطبیقی برای آن است؛ زیرا سوره‌ی علق اولین سوره‌ی مکی است و جریان وفات حضرت ابوطالب^۷ سال‌ها بعد از رسالت پیامبر^۸ اتفاق افتاد.

نمونه دیگر در شواهد التنزیل از امام صادق^۹ در مورد آیه‌ی «وَإِنْ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ؛ و

۱. ر.ک: محمدحسین ذهبی، التفسیر والمفسرون، ج ۲، ص ۲۶ و بدرالدین زرکشی، البرهان، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. علق / ۱۷.

۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۱.

تو پاداشی همیشگی خواهی داشت»^۱ آمده است: «فی تبلیغک فی علی ما بلغت [و ساقها إلی أن بلغ] إلی [قوله] بِأَيُّكُمْ الْمُفْتُونُ؛ یعنی در صورت تبلیغ تو از علی آنگونه که ابلاغ شده و آیات را ادامه داد تا آیه بِأَيُّكُمْ الْمُفْتُونُ».^۲ این روایت نمی تواند مورد نزول آیه باشد، بلکه یکی از تطبیقات آن است؛ زیرا سوره ی قلم دومین سوره مکی است و جریان روز غدیر در انتهای بعثت اتفاق افتاد.

نمونه ی دیگر در سوره ی قلم است که محمد بن فضیل از امام کاظم □ در رابطه با آیه "إِنَّ لِّلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ" پرسید و امام پاسخ داد: «قَالَ نَحْنُ وَاللَّهِ وَشِيعَتُنَا. لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بُرَاءٌ»؛ متقین در آیه به خدا قسم ما و شیعیان هستیم. غیر از ما کسی بر ملت ابراهیم □ نیست و بقیه مردم از ملت ابراهیم دور هستند.

این که مراد از «متقین» در هنگام نزول آیات، شیعیان علی بن ابی طالب □ باشند و این فرمایش امام را مصداق نزولی آیه بدانیم، صحیح نیست؛ زیرا در آن هنگام نه امامت حضرت امیر □ و نه گروه شیعه وجود خارجی نداشت، بلکه این فرمایش امام از باب جری و تطبیق است. نمونه ی دیگر آیه ی «و ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ»^۳ و مرا با تکذیب کنندگان توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده.» در سوره ی مزمل است؛ ابن شهر آشوب از ابان بن عثمان از امام باقر □ در مورد آیه سؤال کرد و حضرت فرمودند: «هُوَ وَعِيدٌ تُوعِدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ [به] مَنْ كَذَبَ بَوَلَايَةَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ این وعیدی است که خداوند متعال به واسطه آن کسی را که ولایت امیرالمومنین علی □ را تکذیب کند، ترسانده است.»^۴

۱. قلم / ۳.

۲. عبیدالله حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳. محمد مشهدی قمی، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳، ص ۳۹۰.

۴. مزمل / ۱۱.

۵. سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۱۹.

باید گفت تکذیب ولایت امیرمؤمنان □ در سومین سوره مکی جایی ندارد. در آن زمان اصل رسالت حضرت رسول اکرم □ مورد انکار قرار گرفته بود و تهدید خدای متعال خطاب به آنان بود. پس اگر این روایت از معصوم رسیده باشد از باب جری و تطبیق است.

۵-۲-۳. تقلیل احتمالات تفسیری

یکی از کارآمدی‌های توجه به ترتیب نزول سوره‌ها، تقلیل احتمالات تفسیری در آیات است. رسالت بزرگ مفسر، حل ابهامات است. بیان احتمالات گوناگون در ذیل آیات، دورکردن تفسیر از کارآمدی و فایده‌ی خود است و گاه مخاطب را به فلج ذهنی و تحیر می‌رساند. در اینجا نمونه‌هایی از احتمالات تفسیری را که با توجه به زمان نزول سوره‌ها مرتفع می‌شوند را ذکر می‌کنیم؛ بنابراین روشن خواهد شد که رعایت ترتیب نزول، مفسران را حداقل در تقلیل احتمال‌ها یاری می‌دهد.

در سوره فجر مفسران در ذیل آیه‌ی اول: «وَالْفَجْرِ» احتمالاتی داده‌اند که به نقل از مجمع‌البیان می‌آوریم:

۱. عکرمه، حسن و جبائی: شکافتن صبح هر روز را گویند.
۲. آن فجر ذی‌الحجه است؛ زیرا که خدای متعال شب‌های آن را به کلمه‌ی فجر مقرون و نزدیک داشته و فرموده است: «وَلَيَالٍ عَشْرٍ». مجاهد و ضحاک گویند: آن ده روز ذی‌الحجه است.
۳. قتاده گوید: فجر اول محرم است؛ زیرا سال در آن نو می‌شود.
۴. ابومسلم گوید: فجر روز عید قربان است؛ زیرا در آن قربانی واقع می‌شود و متصل به ده شب می‌گردد.

«وَلَيَالٍ عَشْرٍ»

۱. ابن عباس، حسن، قتاده، مجاهد، ضحاک و سدی گویند: مراد از لیالی عشر، ده روز اول

هر ماه است.

۲. ابن عباس در روایت دیگری: ده روز آخر ماه رمضان است.

۳. بعضی گفته‌اند: آن ده روز موسی بن عمران □ برای سی شبی است که خدا در آن میقات موسی □ را تمام کرد و فرمود: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ»
«وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ»

۱. حسن گوید: یعنی سوگند به زوج و فرد اعداد. ابومسلم گوید: این آیه، یادآوری حساب (ریاضیات) است؛ چرا که حساب دارای منفعت و نعمت بزرگی است و با آن می‌توان مقدارها و حساب‌ها را ضبط کرد.

۲. ابن زید و جبائی گویند: شفع و وتر جفت و طاق تمام موجودات است که خدای متعال آفریده است؛ زیرا تمام موجودات یا جفت‌اند یا طاق.

۳. عطیه عوفی و ابوصالح و ابن عباس و مجاهد گویند: شفع، خلق خدا است؛ برای این‌که خداوند فرمود: «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» و «وتر» خدای متعال است و این، روایت ابوسعید خدری از پیامبر اکرم □ است.

۴. بعضی گفته‌اند: شفع و وتر نماز است و نماز شفع و وتر از همین آیه گرفته شده است. این سخن، روایت ابو حصین از پیامبر □ است.

۵. ابن عباس و عکرمه و ضحاک گویند: شفع روز قربان (عید اضحی) و وتر روز عرفه است و روز عرفه به سبب وقوف حاجیان، فرد است. پس فرد روز نهم است.

۶. بعضی گفته‌اند: شفع روز «ترویه» و وتر روز عرفه است و این قول از امام باقر و امام صادق □ روایت شده است.

۷. ابن زبیر می‌گوید: «شفع» و «وتر» همان قول خدای عزوجل است: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ

فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ؛ کسی که در دو روز شتاب و تعجیل کند، گناهی بر او نیست و کسی که تاخیر کند، نیز بر او گناهی نیست. پس «شفع» کوچ کردن اول حاجیان است که با عبارت «مَنْ تَعَجَّلَ» آمد و «وتر» کوچ کردن دوم آنان است که با واژه‌ی «مَنْ تَأَخَّرَ» آمد. اما لیالی عشر، هشت شب از اول ذی الحجه و شب عرفه و شب قربان است.

۸. ابن عباس: مقصود از وتر آدم است که با همسرش حوا، شفع و جفت شد.

۹. مقاتل بن حیان: شفع روزها و شب‌ها است و وتر آن روزی است که بعد از آن شبی نیست و آن روز قیامت است.

۱۰. بعضی گفته‌اند: شفع صفات مخلوقات و آفریده‌های خدا و تضاد آن‌ها است. عزت و ذلت، وجود و عدم، قدرت و عجز، علم و جهل، مرگ و زندگی، و وتر صفات خدای تعالی است؛ زیرا او موجودی است که عدم و نیستی ندارد، توانا و قادری است که عجز ندارد، عالم و دانایی است که نادانی و جهل بر او روا نیست و حی و زنده‌ای است که مرگ ندارد.

۱۱. برخی گفته‌اند: مقصود از شفع، علی □ و فاطمه □ است و مراد از وتر محمد □ است.

۱۲. بعضی گفته‌اند: مراد از شفع، صفا و مروه و مقصود از وتر بیت الله الحرام است.^۲

ملاحظه می‌شود که تا چه میزان احتمالات در ذیل این آیات، پراکنده است. علت این پراکندگی معنای لغوی شفع و وتر و یا فجر و لیل و عشر نیست؛ بلکه تلاش مفسر بر توضیح مراد مصداقی این الفاظ است.

تذکر این نکته را مفید می‌دانم که وظیفه مفسر پرده‌برداری از آیات قرآن با هدف کشف مراد جدی خدای متعال است. پس بیان احتمالات عدیده در ذیل یک یا چند آیه و سردرگم کردن مخاطب با انگیزه‌ی عملیات تفسیری فاصله دارد و زیبنده است تا مفسران راه را بر

۱. بقره / ۲۰۳.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۳۱ و ترجمه فارسی، ج ۲۷، ص ۶۶-۶۳.

احتمالات عدیده بسته و به حداقل اکتفا نمایند.

حال چگونه می‌توان در میان این احتمالات به موارد روشن‌تر دست یافت؟ یکی از راه‌ها توجه به سیاق است؛ مثلاً در مورد آیات «وَالْفَجْرِ * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَالْأَيْلِ إِذَا يَسْرُ» سوگند به صبحگاهان. سوگند به شب‌های ده‌گانه. سوگند به زوج و فرد. سوگند به شب هنگامی که به پایان می‌رسد. اگر دلیل و بینه‌ای روشن بر تفاوت مراد و مقصود از آن‌ها نباشد، باید همگی به یک حادثه یا جریان طبیعی پیوسته مربوط باشند. بر این اساس فجر و سپیده‌ای که در آیه آمده، مطلق سپیده‌دم نیست؛ زیرا در کنار «و لایال عشر» است و در کنار جفت و فردی است که می‌تواند با آن شب‌ها و آن سپیده ارتباط داشته باشد. اما این مجموعه‌ی پیوسته کدام است؟ آیا ایام ذی‌الحجه است یا رمضان، یا محرم یا ده روز اول هر ماه یا ده روز میقات حضرت موسی؟ در اینجا توجه به زمان و فضای نزول سوره، مفسر را یاری می‌کند.

سوره‌ی فجر دهمین سوره مکی است. در این سال‌ها موضوعاتی همچون ماه رمضان و دهه‌ی محرم یا میقات حضرت موسی^۱ هنوز مطرح نشده و برای مخاطبان مشرک و تازه‌مسلمانان مفهوم نیست؛ به‌ویژه باید توجه کرد که عبارت «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ؟» آیا این سوگندها نزد اهل دانش شایسته سوگند نیستند؟ گویای شناخت ارزش این شب و روزها و این جفت و فردها برای صاحبان اندیشه است.

همچنین باید گفت ده روز اول هر ماه نیز خصوصیتی ندارد و ده روز اول ماه محرم که ابتدای سال است ویژگی خاص و ارزشمندی برای مخاطبان آن زمان نداشت. اضافه کنیم که این آیات بر ارزش شب‌های این ماه‌ها و ویژگی شب‌های آن که برای صاحبان خرد و اندیشه شناخته شده بود، تأکید دارند.

۱. فجر (مکی ۱۰) / ۱ تا ۴.

۲. همان / ۵.

اگر بر این مهم موضوع شفع و وتر را نیز اضافه کنیم، تنها گزینه یا محتمل‌ترین گزینه از میان احتمالات بالا فجر سپیده‌ی عید قربان است که با ده شب اول ماه ذی‌الحجه و دو روز ترویج و وتر گره خورده و به عبادی‌ترین سنت ابراهیمی مکیان که قرن‌ها با آن پیوند داشته و ارزش و اعتبار خود را در آن می‌دیدند، اشاره دارد؛ یا آن‌که مراد از شفع و وتر در همین احتمال کوه‌های صفا و مروه و بیت‌الله الحرام باشد که به‌خوبی عرب جاهلی نیز ارزش آن را دریافت کرده بود، هرچند در آن بدعت‌ها و تحریف‌هایی پدید آمده بود.

۶- ۲- ۳. دستیابی بهتر به وحدت درونی آیات یک سوره و ارتباط میان سوره‌ها

هنگامی که در نحوه‌ی ترکیب آیات و سوره‌های قرآن تأمل می‌کنیم، آن‌ها را یکپارچه و با مضمونی واحد نمی‌بینیم؛ اما این عدم یکپارچگی به معنای بریدگی مطالب نیست؛ بلکه ضرورت و ارتباطی ویژه، آن‌ها را گرد همدیگر جمع کرده است. برخی مفسران تلاش زیادی نموده‌اند تا میان بخش‌های آیات پیوند برقرار کنند. نمونه‌ی آن فخر رازی در تفسیر **مفاتیح الغیب** و علامه طبرسی در **مجمع البیان** است. این دو مفسر شهیر علاوه بر اعتقاد به پیوند میان آیات یک سوره، بر پیوند میان سوره‌ها بر اساس ترتیب مصحفی موجود باور دارند. شاید در نظر آنان این چینش از سوی خدای متعال بر پیامبر اکرم $\square$ نازل شده باشد و صحابه به همین منوال در مصاحف خود به ثبت رسانده باشند. به هر حال، ارتباط آیات یک سوره در تفسیر به سبک مصحفی و ارتباط سوره‌ها در این سبک، قائل دارد که در پایان و انتهای تفسیر برخی از مفسران ذکر شده است.

این‌که آیا سوره‌های قرآن در ترتیب مصحفی با هم ارتباط داشته باشند و یا پیوند میان تمام بخش‌های یک سوره را، صرف‌نظر از سوره‌های نازل شده قبل و بعد از آن، بتوانیم به‌خوبی تحلیل کنیم، موضوعی است که مجال دیگری می‌طلبد؛ اما حدس قوی وجود دارد که آیات و

سور در نزول تدریجی ۲۳ ساله و در چینش و ترتیبی که به طور حکیمانه نازل می‌شد، ناظر بر یکدیگر باشند.

از باب نمونه ارتباط میان بخش‌های سوره‌ی قلم و ارتباط این سوره با سوره‌ی علق است. در بحث مکی و مدنی بودن سوره‌ی قلم احتمالاتی مطرح شده است؛ مثلاً در **مجمع‌البیان** ذیل بحث مکی و مدنی بودن سوره، طبق یک نقل، آغاز سوره‌ی قلم تا آیه‌ی ۱۷ را مکی، از ۱۷ تا آیه‌ی ۳۴ را مدنی و پس از آیه مذکور تا آیه ۴۸ را مکی و از آنجا تا انتهای سوره را مدنی شمرده است. این پراکندگی در تفسیر به سبک ترتیب زمان نزول نمی‌تواند جا داشته باشد یا حداقل کمتر است؛ چون با نگاهی که به سوره به عنوان دومین سوره‌ی مکی می‌شود و مفسر سعی می‌کند خود را در فضای نزول سوره قرار دهد، در این هنگام سیاقی شکل می‌گیرد که پیوند میان بخش‌های سوره را معلوم‌تر و روشن‌تر سازد؛ زیرا خدای متعال با هدف تسلیت و دلداری پیامبر[□] و راهنمایی وی برای برخورد مناسب با چالش پیش‌آمده میان وی و صاحبان ثروت و قدرت مکه، این سوره را نازل فرمود. محورهای سوره عبارت‌اند از:

۱. تسلیت و دلداری پیامبر اکرم[□] نسبت به تهمت‌ها و فشارهایی که بر وی وارد شده است، و وعده به روشن‌شدن حقایق در آینده و پاداش بزرگ خداوند به آن حضرت در قبال وظیفه‌ی ابلاغ پیام الهی.

۲. بیان ویژگی‌های طبقه‌ی اشرافی مکه که به تکذیب حضرت محمد[□] پرداخته‌اند، تحلیل مقاصد اصلی آن‌ها و وظیفه‌ی پیامبر اکرم[□] در قبال این حرکت.

۳. توضیح ابتلا و آزمایش این طبقه‌ی اشرافی با موضوع بعثت حضرت[□] و بیان عذاب‌های قطعی دنیوی و اخروی آنان.

۴. اشاره به تفاوت تسلیم‌شوندگان و مجرمان در فرجام زندگی و رد توهم تساوی سرانجام این دو گروه.

۵. امر پیامبر به صبوری در ابلاغ پیام الهی و پشت نکردن به مردم.

۶. تذکر در مورد دشمنی دائمی کافران با پیامبر □ به دلیل ذکری که تبلیغ می شود و این که قرآن رسالت جهانی دارد.

ارتباط بخش های مختلف این گونه توجیه می شود که بر اثر فشارهایی که مشرکان صاحب قدرت بر حضرت وارد می کردند، خداوند در بخش اول سوره ی قلم، وی را دلداری داده، ایشان را با توجه دادن به اجر و پاداش تحمل اذیت و آزارهای زبانی و نتایج آینده، دلگرم کرد و با تحلیل انگیزه های این گروه از این تهمت ها، وی را امر به عدم سازش کرد و در بخش دیگر سوره توضیح داد که چگونه بین پیامبر □ و آنان سازش باشد، در حالی که این گروه دارای بدترین خصلت ها و اعتقادات فردی و اجتماعی بودند.

هرچند این گروه امروز تو را به دلیل تنهایی آماج بیشترین زخم زبان ها و حمله ها قرار داده اند، اما ما به کمک تو می آییم و آنان را داغ خواهیم زد؛ همان گونه که فقرا و مساکین بی قدرت را که اصحاب باغ سعی کردند از انفاق باغ محروم کنند؛ یاری کردیم و صاحبان باغ را تنبیه نمودیم؛ تازه آنچه گفته شد تهدید مکذبان به عذاب دنیا است؛ اما عذابی بزرگتر در قیامت است که بالاتر و بزرگتر از عذاب دنیوی است. در عین حال سنت پروردگار تنها بر عذاب مکذبان صاحبان قدرت قرار نمی گیرد؛ بلکه کسانی را که در برابر امر الهی تسلیم شوند و نسبت به حقایق، از تکذیب دست بکشند و خویشتن داری کنند، مشمول باغ هایی از نعمت خواهد نمود؛ زیرا خداوند عادل است و عدل الهی اجازه نمی دهد که سرنوشت متقین با مجرمان یکی باشد. سپس خداوند تمام توهمات را که از تساوی فرجام مجرمان و متقین وجود دارد، باطل کرده، حقیقت دو فرجام نیک و بد را معلوم می سازد.

حال که چنین است، ای پیامبر باید صبوری نمایی و در چالشی که مشرکان پیش آورده اند، منفعل نشده و به امر تبلیغ مردم ادامه دهی و از سرنوشت یونس □ که از مردم برید، درس

عبرت بگیری. در آخر با نکته‌ای پایانی، موضوع سوره خاتمه می‌یابد: تا هنگامی که قرآن به گوش کافران رسد، در مورد تو کینه دارند، گویا تمایل دارند تا با چشم‌هایشان تو را از پا درآورند؛ در حالی که این قرآن، رسالتی جهانی داشته و ماندگار است و انسان را به فطریات و دریافت‌های درونی‌شان دعوت می‌کند.

ملاحظه می‌شود که تمام بخش‌های سوره با این برداشت و یا برداشت‌هایی از این دست با هم مرتبط بوده و جایی برای توهّم تفکیک و پراکندگی بخش‌های سوره باقی نمی‌گذارد. اما در مورد ارتباط این سوره با سوره‌ی علق (مکی ۱) می‌توان گفت: به دنبال دستوری که خدای تبارک و تعالی به پیامبر ﷺ داده بود و ایشان را مأمور شناساندن ربوبیت تشریعی حضرت حق به خلق نمود، گروهی از صاحبان قدرت و ثروت با شنیدن سخنان آن حضرت ﷺ، وی را متهم به جنون و دیوانگی کردند. حضرت محمد ﷺ که خود از خاندان قریش و خانواده‌ی بنی‌هاشم است، در شرایطی که خانه‌ی خدا ملوث به ۳۶۰ بت به عنوان ارباب انسان‌ها شده بود و مردم از سراسر قبایل منطقه برای ادای نذر و قربانی برای بت‌ها در آنجا جمع می‌شدند و در نتیجه به زندگی مردم مکه رونق و صفایی بخشیده می‌شد، در میان مکیان سر برآورده، اعلام توحید پروردگار را می‌نماید و بت‌ها و بت‌پرستی و ارباب و مالکان ادعایی را که همه اعتبار مکه بودند، مردود اعلام می‌کند.

ادعای رسالت و سخنی نو که همه چیز مکیان آن روز را بی‌اعتبار می‌ساخت، آن هم از سوی کسی که قبیله‌اش بیشترین اعتبار را از وضع موجود و باورهای مردم کسب می‌نمود، باعث شد تا به او نسبت دیوانگی دهند. سوره قلم به بررسی این اتهام و اعلام موضع الهی در این خصوص پرداخته، راهبرد لازم و برون‌رفت از این چالش را در اختیار آن حضرت گذاشت.

ملاحظه می‌شود که مطالعه‌ی ترتیب نزول می‌تواند علت نزول هر بخش از سوره را توضیح داده و پیوندهای میان بخش‌های یک سوره و مجموعه‌ای از سوره‌های متعاقب هم را، با قوت

بیشتری برقرار سازد.

۴. مشروعیت تفسیر تنزیلی

پس از بیان فواید این سبک تفسیری، دغدغه‌ی اعتبار و مشروعیت مطرح می‌شود. در پاسخی اجمالی می‌توان ادعا کرد که هر سبک تفسیری که مفسر را در فهم بهتر مراد جدی خدای متعال از آیات قرآن یاری کند، معتبر می‌باشد؛ زیرا از رسول الله ﷺ، ائمه اطهار  و دیگر صحابه‌ای که در تفسیر قرآن سرآمد هستند، بیانی مبنی بر مخالفت با تفسیرنگاری و یا تفسیر گویی بر سبک غیر مصحفی وارد نشده است. بله؛ مصحف رسمی مصحف قرائت است و ما اجازه نداریم تغییری در چینش و ترتیب سوره‌های آن، ایجاد کنیم؛ اما فهم قرآن از طرق گوناگونی مثل تفسیر موضوعی، تفسیر مزجی، تفسیر پاره‌ای از آیات و یا سور و یا غیر این‌ها ممکن است و این سبک‌های تفسیرنگاری مسلمانان هیچ‌گاه با مخالفت بزرگان مواجه نشده است. افزون بر آن، سبک ترتیب نزول هماهنگ با سیره‌ی تعلیمی پیامبر اکرم ﷺ و تفسیرنگاری مولای متقیان علی  و همگامی با سیر نزول آیات و سور قرآن می‌باشد؛ نزولی که دلیلی بر انحصار آن به مخاطبان نزول وجود ندارد. افزون بر آن، موارد زیادی از مباحث معرفتی و دستوری همچون ناسخ و منسوخ احکام و سیر تشریع آن‌ها، سیره‌ی پیامبر اکرم ﷺ نیز در این همگامی شناخته می‌شود.^۱

۵. قواعد تفسیر تنزیلی

تفسیر عملی روشمند است و مفسران در هنگام تفسیر در هر روش و یا سبکی، ناچار از رعایت قواعد و ضوابطی هستند که مفسر را در کشف مقاصد خدای متعال یاری می‌کنند. پس

۱. برای بررسی تفصیلی شواهد مشروعیت تفسیر تنزیلی ر.ک: تفسیر تنزیلی، مبانی، اصول، قواعد و فوائد، اثر نگارنده: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

در هر یک از سبک‌های تفسیری، قواعدی عمومی و اصولی وجود دارد که چارچوب‌های روش آن سبک را سامان می‌دهند. تفسیر تنزیلی نیز از این قاعده مستثنا نیست. در اینجا مهم‌ترین قواعد تفسیر تنزیلی را به اجمال توضیح می‌دهیم.^۱

۱-۵. شیوه‌ی دستیابی به جدول معتبر ترتیب نزول سور

برای رسیدن به جدول قابل اعتمادی از ترتیب طبیعی نزول سوره‌ها و آیات، تلاش‌های فراوانی صورت گرفته است. پس از نقل‌های تاریخی و روایاتی که در منابع اسلامی ما موجود است، برخی شرق‌شناسان تلاش زیادی برای به دست دادن جداول قابل قبول نموده‌اند. پس از آنان گروهی از محققان مسلمان نیز در این راه تلاش کردند.

ترتیب نزول سوره‌ها امری تاریخی و مرتبط با ۲۳ سال رسالت پیامبر اکرم ﷺ است. در این‌گونه موارد مطمئن‌ترین راه کشف ترتیب نزول، گزارش‌های تاریخی است. برخی از نویسندگان مسلمان و غالب شرق‌شناسان، علاقه‌مند به کشف و استخراج جدول مزبور از طریق تحلیل‌ها و استحسان‌های مورد پسندشان بوده‌اند؛ در صورتی که تلاش مزبور از تخمین و گمانه‌زنی‌های تحمیلی بر قرآن تجاوز نمی‌کند و مخصوصاً در فهم نظام هدایتی خالصی که ما به دنبال شناسایی آن هستیم، استفاده از این روش غیرقابل قبول است؛ زیرا چینش و ترتیبی که با این گمانه‌ها به وجود آید، به سوره‌ها تناسبی ویژه و مرتبط با برداشت ما می‌دهد که تضمینی بر درستی آن وجود ندارد؛ در نتیجه نظامی که استخراج می‌شود، غیرقابل اطمینان و اتکا می‌گردد. باید گفت تنها راه قابل اطمینان، بررسی اسناد تاریخی و رفع مشکلات پیش روی محققان تا رسیدن به جدولی قابل اعتماد است. گفتنی است که هرگونه نتایج مستخرج از ترتیب نزول اعتبارشان را از همان ترتیبی دارند که سوره‌ها و آیات بر آن نازل شده‌اند و این در

۱. رک: همان.

حالی است که ترتیب‌های اجتهادی به میزان دوری از نقل و روایت از اعتبار لازم و کافی برخوردار نیستند و به تبع دستاوردهای آن‌ها نیز قابل اعتماد نیست.

بنابراین در تعیین ترتیب نزول سوره‌ها و در کشف آیات استثنایی و جا به جا شده در هر سوره، بهترین راه بررسی نقل‌ها و روایات اسلامی موجود در تراث دینی و تاریخی مسلمانان است.

روایات تاریخی که در بیان جدول ترتیب نزول سوره‌ها وارد شده‌اند، متعدد و دارای اختلاف‌اند. بررسی سند این روایات و اطمینان از صدور آن‌ها و همچنین ارزش و جایگاه منبع خبر در بالابردن اتقان کار، نقش به سزایی دارد. مثلاً اگر امام معصوم علیه السلام یا صحابی بزرگواری جدول مزبور را ادعا کند، جدول وی را پیشوای خود قرار می‌دهیم. بله، در صورتی که جدول‌های قابل قبول متعدد شد، نوبت به بررسی موارد اختلاف پیام سوره‌ها، بنا بر هر یک از جدول‌ها می‌رسد. به عبارت دیگر سعی می‌کنیم با کاوش در پیام و محتویات سوره نسبت به اولویت یک جدول داوری کنیم.

تذکر این نکته ضروری است که در جدول‌های معتبر موارد مشترک بسیار زیاد است و همین اشتراک، ما را به فهم ارتباط قبل و بعد سوره‌های مورد اختلاف نزدیک می‌کند و در نتیجه امکان حدس قوی و قابل توجهی را برای تشخیص ترتیب سوره‌ای که در این سلسله قرار می‌گیرد، فراهم می‌سازد.

۱ - ۵. نظریه‌ی مختار در جدول ترتیب نزول

بی‌تردید آرزوی ما آن بود که ترتیب نزول سوره‌ها و آیات و زمان و مکان و دیگر ویژگی‌های پیرامونی نزول هر دسته از آیات و سور را از منابع معتبر و قطعی و در عباراتی نص یا ظاهر می‌شناختیم. کلمات مفسران بزرگی همچون امیرمؤمنان علیه السلام و عبدالله بن مسعودها در هنگام بیان افتخارات خود بر اطلاع از این خصوصیات نشان می‌دهد تا چه اندازه اطلاعات فوق در کشف مرادهای جدی خدای متعال از قرآن تأثیر دارند.

متأسفانه تحولات اجتماعی و فرهنگی و عدم اهتمام به حفظ قطعی و مسلّم برخی اسناد موجب شده است تا در زمینه‌ی روایات و گزارش‌های مربوط به ترتیب نزول سوره‌ها و جابجایی‌های احتمالی در آیات با مشکل‌سندی مواجه شویم.

این در حالی است که هرگونه نسبت‌های متّخذ از ترتیب نزول، اعتبارشان را از همان ترتیبی دارند که سوره‌ها و آیات بر آن نازل شده‌اند و ترتیب‌های اجتهادی به میزان دوری از نقل و روایت از اعتبار لازم برخوردار نیستند و به تبع دستاوردهای آن قابل اعتماد نیستند؛ بنابراین در تعیین ترتیب نزول سوره‌ها و در کشف آیات استثنایی و جابه‌جا شده در هر سوره، بهترین راه بررسی نقل‌ها و روایات اسلامی موجود در تراث دینی و تاریخی مسلمانان است؛ اما با توجه به مشکلاتی که در زمینه‌ی اسناد از نظر اعتبار و تعارض اقوال وجود دارد، نیاز به اجتهاد و نقد و بررسی در اسناد موجود داریم. پس بهترین و نزدیک‌ترین راه دستیابی به جدول معتبر، انجام مراحل زیر است:

۱. تجمیع حداکثری جدول‌ها و گزارش‌های ترتیب نزول سوره‌ها و آیات؛
 ۲. بررسی اعتبار منابع و اسناد این گزارش‌ها؛
 ۳. تجمیع نقاط مشترک در بیان ترتیب سوره‌ها و آیات و تعیین نقاط افتراق آن‌ها؛
 ۴. به دست آوردن سیاق موجود در محتوای سوره‌هایی که مورد اتفاق جدول‌ها می‌باشند؛
 ۵. مقایسه و بررسی موارد اختلاف با توجه به سیاق و تعیین نظر معتبر در میان آن‌ها؛
 ۶. در صورتی که اختلاف نزدیک باشد، توجه به ترتیب‌های مختلف در هنگام تفسیر سوره. در زمینه کشف سیاق نیز توجه به چند نکته ضروری است:
- الف) باید از اهداف سوره‌ها اطلاع داشت؛ زیرا هدف عامل انسجام مجموعه موضوعات درونی یک سوره و کشف موضوعات الحاقی به سوره می‌باشد؛ همچنان‌که ارتباط سوره‌ها در ترتیب نزول را نمایان‌تر می‌سازد.

ب) در هر سوره، مرکز ثقل و نقطه‌ی محوری یا موضوع محوری سوره را باید تشخیص داد تا مباحث اصلی و فرعی یا کلی و جزئی سوره معلوم شود.

ج) در سوره‌های مورد اتفاق جدول‌ها، باید به کشف «اصل تحول» اهتمام ورزید؛ یعنی باید اساسی‌ترین موضوع تحول‌آفرین را که پیام محوری سوره است و مورد اهتمام خدای متعال در هنگام نزول سوره بوده را به دست آورد؛ به گونه‌ای که با حذف آن جایی برای طرح چالش‌ها و پاسخ به سؤالات و طرح مباحث دیگر در آن سوره و یا سوره‌های قبل یا بعد باقی نماند. در این صورت می‌توان به کشف تناسب و ارتباط صحیح سوره‌هایی که متعاقب یکدیگر نازل می‌شدند، امیدوار شد.

د) توجه شود که هدف از رسیدن به ترتیب نزول سور قرآن، کشف تاریخ و «کرونولوژی» آیات نمی‌باشد، اگرچه گاهی به صورت اتفاقی تاریخ نزول برخی سور به دست می‌آید؛ زیرا ابزار و اطلاعات موجود برای کشف تاریخ سور بسیار محدودند و دانشمندانی که با این قصد به ترتیب جداول پرداخته‌اند، ناچار از پذیرش احتمالات و سلیقه‌ها در تنظیم شده‌اند.^۱ مراد از این تلاش به دست آوردن نظام مفاهیم و کشف مهندسی آن‌ها است، تا مدل نهادینه‌شدن آن‌ها را بدانیم. بله، در صورتی که سیره و گزارش‌های تاریخی معتبری در دست داشته باشیم، از آن برای شناخت مرتبه‌ی نزولی سوره‌ها و آیات بهره خواهیم برد.

عنایت شود که در این شیوه‌ی پیشنهادی حتی‌المقدور تلاش کرده‌ایم تا از منابع درون دینی و اسلامی و اجتهادات در منابع اسلامی بهره گیریم و نتیجه‌ی حاصله از آن گرچه متفاوت از روزنگار تفسیری است که از محضر پیامبر اکرم $\square$ گرفته می‌شد، اما حداقل تلاشی امیدبخش برای نزدیک‌شدن به واقع است.

۱. ر.ک: تفسیر تنزیلی؛ مبانی، اصول، قواعد و فواید؛ اثر نگارنده؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

نکته‌ی دیگر آن‌که با توجه به شیوه‌ای که گفته شد، بهترین راه اعلام نظر قطعی در مورد جدول ترتیب نزول سوره‌ها به انجام رساندن یک دوره تفسیر با دقت نظر در مفاد آیات و سوره و با ملاحظه‌ی گزارش‌ها و اسناد مربوطه به ترتیب نزول است و نباید در اعلام قطعی جدول ترتیب نزول سوره‌ها تعجیل نمود.

۲-۱-۵. گزارش جداول ترتیب نزول

سندهای ترتیب نزول، در کتب علوم قرآن و تفسیر آمده‌اند. در بسیاری از این کتب فوایدی برای کشف ترتیب نزول و یا شناخت مکی و مدنی بودن سوره آورده‌اند؛ اما دغدغه‌ی آن‌ها کشف ترتیبی دقیق و قابل اعتماد از نزول سوره نبوده است و لذا فقط به نقل جداولی که به آن‌ها رسیده، اقدام کرده‌اند. البته در برخی موارد جدولی مسند در اختیار بزرگانی از علم بوده است که از کتابی معتبر و افرادی موثق به دست آورده بودند؛ اما ایشان به دلایلی خاص فقط به ذکر مواردی از جدول ترتیب سوره‌ها بسنده کرده‌اند و جدول را به صورت کامل ارائه نکرده‌اند. با بررسی و تتبع نسبتاً جامعی که صورت گرفت، سیر ذکر ترتیب نزول سوره را به طور مسند و غیرمسند در کتب ذیل شاهدیم. از این میان در ۲۷ منبع، جداول با سند کامل آورده شده‌اند.

۱. قدیمی‌ترین کتابی که جدول ترتیب نزول سوره را گزارش کرده است، کتاب تنزیل القرآن محمد بن مسلم زهری (۵۰ - ۱۲۳ ق) است. وی در ابتدای کتاب، ترتیبی از قرآن را ارائه کرده است. این کتاب به صورت مسند به دست ما رسیده است، اما این‌که خود زهری این ترتیب را از چه کسی اخذ کرده است، معلوم نیست؛ اما ترتیب او به جز در سوره‌های حمد، هُمزَه و قمر هماهنگ با ترتیب ابن عباس است.

۲. تاریخ یعقوبی (م ۲۸۴ ق) که در آن جدول کامل و مسندی از طریق ابی صالح از

ابن عباس گزارش شده است.^۱

۳. نزدیک به همین زمان، دو روایت مسند از عطای خراسانی از ابن عباس در کتاب فضائل القرآن تألیف ابن ضریس در بابی مخصوص به ترتیب نزول سور به دست ما رسیده است.^۲

۴. کتاب المبانی لنظم المعانی نوشته شده در سال ۴۲۵ ق از نویسندگانی نامعلوم که بنا بر تحقیقات اخیر احتمال داده اند ابومحمد، حامد بن احمد بن جعفر بن بسطام باشد.^۳ این تألیف در کتاب المقدمتان اثر آرثر جفری در دسترس محققان است. سه سند از عکرمه از ابن عباس، عطا از ابن عباس و سعید بن مسیب از علی □ در این کتاب گزارش شده است.

۵. سپس در الفهرست ابن ندیم بغدادی (م ۴۳۸ ق) شاهد ترتیبی از نزول سور هستیم که چهار سوره اول از زهری از محمد بن نعمان بن بشیر و بقیه ی سور مکی از طریق مجاهد و سور مدنی از طریق ابن جریج از عطا از ابن عباس آورده شده است.^۴

۶. بیهقی (۳۸۴ - ۴۵۸ ق) در کتاب دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة جدولی از ترتیب نزول سور از طریق عکرمه و حسن بصری ارائه کرده است.^۵ وی پس از ذکر آن جدول می نویسد: «سندی از مجاهد از ابن عباس هم در نزد من موجود است که افتادگی های سند اول را ندارد» و نیز می افزاید که شاهی بر این سند در تفسیر مقاتل و غیر آن از اهل تفسیر موجود است.

۷. ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد، حاکم حسکانی (زنده تا ۴۷۰ ق) در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفصیل اسنادی گزارش کرده است، اما چون در صدد اثبات مدنی بودن سوره ی انسان بوده است، تنها این سوره را گزارش کرده است. این گزارش های این مؤلف از دو جنبه ارزش دارند: اولاً مؤلف کتاب از کسانی است که تخصص اصلی او در رجال و حدیث شناسی

۱. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳.

۲. ابن ضریس، فضائل القرآن، ص ۳۳.

۳. ر.ک: رضا فرشچیان، امام علی □ و مبانی علوم قرآن، ص ۱۹، به نقل از: عالم قدوری استاد دانشگاه بغداد.

۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۸-۳۰.

۵. بیهقی، دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة، ج ۷، ص ۱۴۲.

است و ثانیاً محققى منصف است. وی با آن‌که حنفى مذهب بود، اما این کتاب را در دفاع از حضرت على □ و اهل بیت نگاشت.^۱

وی روایات مربوط به جدول ترتیب نزول سور را به جهت رد ادعایی که بعضی نواصب در مکی بودن سوره‌ی انسان ادعا کرده بودند، آورد تا اثبات کند اتفاق و اجماع بر مدنی بودن این سوره است. ایشان نه سند ذکر می‌کند که تقریباً همه سندهایی است که در کتب قبل آمد. مهم‌تر آن‌که او که یک حدیث‌شناس غیرمتعصب و محقق است این اسناد را قبول کرده است.

۸. طبرسی (م ۵۴۸ ق) در تفسیر مجمع‌البیان ذیل تفسیر سوره‌ی انسان در اثبات این‌که سوره‌ی انسان سوره‌ای مدنی است، و آیات اول این سوره درباره‌ی مریضی امام حسن □ و حسین □، نذر علی □ و فاطمه □ و وفای به نذرشان است، روایاتی را آورده است. ظاهراً چهار سند از جدول کامل ترتیب نزول در نزد طبرسی موجود بوده است، اما ایشان فقط ترتیب عمرو بن‌هاورن از عثمان از عطا از ابن‌عباس را نقل می‌کند که در کتاب المبانی هم آمد و اشاره می‌کند که سندهای دیگری هم از استادش احمد زاهد در کتاب الايضاح در دست دارد. از ابن‌عباس به طریق عطا، و دو سند از عکرمه و ابی‌الحسن و یک سند از سعیدبن مسیب از علی □؛ اما ایشان این اسناد را ذکر نکرده است.^۲

۹. در همین زمان در تفسیر مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار منسوب به شهرستانی (م ۵۴۸ ق) پنج جدول ترتیب نزول از رجال حدیث مقاتل، مقاتل از امیرالمومنین - کرم الله وجهه - و نیز از ابن‌عباس و ابن‌واقد و امام صادق □ آورده شده است.^۳ البته شهرستانی سند این روایات را ذکر ننموده و تنها ادعا کرده که آن‌ها را از ثقات اخذ کرده است.

۱۰. علاء الدین علی بن محمد بغدادی (۶۷۸ - ۷۴۱ ق) در کتاب گُباب التَّأویل فی معانی

۱. ر.ک: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۷.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۱۳.

۳. شهرستانی، تفسیر مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار، ج ۱، مقدمه، ص ۶آ.

التنزيل مشهور به تفسیر خازن به ارائه‌ی جدولی ترکیبی و منتخب از ترتیب نزول سور پرداخته است. گرچه این جدول بدون ذکر سند است، اما وی در تأکید بر درستی جدول ترتیب نزول خود چنین نگاشته است: «فهذا ترتیب ما نزل من القرآن بمکة فذلک ثلاث و ثمانون سورة علی ما استقرت علیه الروایات الثقات».^۱

۱۱. بدرالدین زرکشی (م ۷۹۷ ق) در البرهان فی علوم القرآن ترتیبی را ارائه می‌دهد که به ترتیب ارائه‌شده در تفسیر خازن بسیار نزدیک است و بر اعتبار آن چنین گواهی می‌دهد: «استقرت علیه الروایات الثقات».^۲

۱۲. فیروزآبادی (م ۸۱۷ ق) در کتاب بصائر ذوی التمییز به ترتیب نزول نیشابوری و کتاب المبانی اشاره می‌کند.

۱۳. جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق) بحث مبسوطی در نزول قرآن و آیات استثنایی نمود. او در نقل جداول ترتیب نزول ابتدا به نقل جدول منقول در دلائل النبوة می‌پردازد. وی پس از ذکر جداولی ناقص به ترتیب فضائل القرآن ابن‌ضریرس از عطا از ابن‌عباس می‌پردازد. همو در سند دیگری به نقل از جابر بن‌زید، جدول ترتیب سور را موافق ترتیب مذکور در مجمع‌البیان و مشهور علما، البته با اندکی اختلاف ذکر کرده است.

پس از آن تاریخ در کتب بسیاری شاهد بحثی پیرامون ترتیب نزول سور یا تأمل در آن هستیم و حتی شاهد ارائه‌ی جداولی نیز هستیم؛ اما بیشتر بر ترتیب مذکور در جدول شماره‌ی یک اعتماد شده است.^۳

۱. علی بن محمد بغدادی، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص ۱۰.

۲. بدر الدین زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۳. نمونه آن: ابوعبدالله زنجانی، تاریخ قرآن، ص ۴۷-۵۷ ترتیب‌های ارائه‌شده توسط شهرستانی، یعقوبی و تاریخ قرآن نولدکه؛ محمد عزت دروزه، تاریخ القرآن المجید و تفسیر الحدیث که ترتیب‌هایی را ذکر می‌کند و در آخر اعتماد او به ترتیب مصحف الازهر است؛ سید محمدحسین طباطبایی، قرآن در اسلام؛ ص ۱۵۱-۱۵۴ و المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳۳؛ ابی‌شبهه، المدخل للدراسة القرآن؛ ص ۲۱۹-۲۲۷؛ خضری، تاریخ التشریع الاسلامی، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ اشقر، لمحات من تاریخ القرآن، ص ۱۱۱-۱۱۹؛ صبحی صالح (م ۱۴۰۷ ق)، مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۶۷-۱۸۶؛ صعیدی، نظرة جدیدة فی

در این جا جدول روایات مسند ارائه می گردد که:

ستون یک، جدول ارائه شده در المقدمتان است که سند آن به سعید بن مسیب از علی □ می رسد.
ستون دو، جدول ارائه شده در مجمع البیان، است که سند آن به عطا از ابن عباس می رسد.
ستون سه، جدول منقول در المقدمتان به نقل از عطا از ابن عباس است.
ستون چهار، جدول منقول از فضائل القرآن ابن ضریس است که سند آن به عطا از ابن عباس می رسد.
ستون پنج، جدول منقول در دلائل النبوة است به نقل از مجاهد از ابن عباس یا عکرمه و حسن است.
ستون شش، جدول منقول از تاریخ یعقوبی است که سند آن به ابوصالح از ابن عباس می رسد.
ستون هفت، جدول نقل شده در المقدمتان است که سند آن به عکرمه یا ابوصالح از ابن عباس می رسد.
ستون هشت، جدول منقول از الفهرست ابن ندیم است که چهار سوره ی اول از زهری از محمد بن نعمان بن بشیر و بقیه ی سور مکی از طریق مجاهد و سور مدنی از طریق ابن جریج از عطا از ابن عباس است.

ستون نه، جدول منقول در کتاب تنزیل القرآن زهری است که این کتاب به صورت مسند به دست ما رسیده است.

ستون ده، جدول منقول در کتاب الاتقان سیوطی است که سند آن به جابر بن زید می رسد.

راهنمای جداول:

مکی السور و مدنیتهای، ش ۵۱ و ۵۲، ۱۳۸۲، ص ۳۲۲ به بعد؛ خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۱۱، ص ۶۳۲ - ۶۴۴؛ دکتر عطار، موجز علوم القرآن، بحث مکی و مدنی؛ حجتی، مختصر تاریخ القرآن الکریم، ص ۴۱ - ۴۴؛ حکیم، علوم القرآن، ص ۴۳ - ۶۵؛ ابیاری، الموسوعة القرآنية، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۴۰؛ میرمحمدی، بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۳۲۵ - ۳۳۹؛ الصغیر، دراسات قرآنية، تاریخ القرآن، ص ۴۹ - ۵۹؛ اعراب القرآن و بیانه، ج ۷، ص ۴۵۰؛ انوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۶؛ تفسیر احسن الحدیث که در ابتدای هر سوره رتبه نزولی آن را می گوید؛ تفسیر الحدیث، ج ۱، صص ۱۶ و ۱۲۵؛ التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۱، ص ۱۴؛ تفسیر خسروی، ج ۸، ص ۴۴۹؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۸؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۵، صص ۲۲۵ و ۲۶۰؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۹۳ - ۱۰۱؛ زیادة التفاسیر، ج ۷، ص ۲۷۲؛ مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۱۲، ص ۱۳ تا ۱۶؛ الموسوعة القرآنية، ج ۱، صص ۳۲۷ و ۳۲۹، ۳۴۱ و ج ۲ ص ۷ - ۳۰ و ج ۳، ص ۱۷۵.

۱. خانه خالی علامت توافق در جدول می‌باشد.
۲. در جایی که دو سوره مجاور هم جابه‌جا شده‌اند با علامت $\updownarrow$ نشان داده شده است.
۳. --- : این علامت بدین معنا است که در این جدول ارائه‌شده در ترتیب سور، این سوره جا افتاده و راوی آن را نقل نکرده است.
۴. $\uparrow$: این علامت یعنی این سوره در این جدول هست، اما رتبه‌ی نزولی آن در بین سور قبل است که با توجه به شماره‌ی سوره در بین دو سوره در بالاتر می‌توان آن را یافت.
۵. $\downarrow$: این علامت یعنی این سوره در این جدول هست، اما رتبه‌ی نزولی آن در بین سور بعد است که با توجه به شماره‌ی سوره در بین دو سوره در سور بعدی می‌توان آن را یافت.
۶. ۲ : هرگاه شماره در مربع سیاه آمده باشد، نشانگر آن است که در این سند ترتیب نزول، این سوره در بین دو سوره‌ای است که این شماره در بین آن دو قرار دارد و جای اصلی آن طبق جدول معیار ما با فلش $\uparrow$ یا $\downarrow$ آمده است.

جدول شماره ۱: جدول مسند سوره‌های قرآن بر اساس ترتیب نزول سور

ردیف	سوره	المقدمتان	مجمع البيان	المقدمتان	فضائل القرآن	دلائل النبوة	تاریخ یعقوبی	المقدمتان	الفهرست	تنزیل القرآن	الاتقان
		سعيد بن مسيب از علي □	عطا از ابن عباس	عطا از ابن عباس	عطا از ابن عباس	مجاهد از ابن عباس، یا عكرمه و حسن	ابوصالح از ابن عباس	عكرمه یا ابوصالح از ابن عباس	تفقی	زهري	جابر بن زيد
		۵					۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	علق										
۲	قلم						۱۱	۱۱			
۳	مزمّل	↕									
۴	مدثر	↓									
۵	حمد	↑	---	---	---	---		---	---	↓	
۶	مسد	---									
۷	تکویر										
۸	اعلی										
۹	لیل								↓ ۱۲ ۱۳		
۱۰	فجر										
۱۱	ضحی						↑	↑	۹		
۱۲	انشراح								↑		
۱۳	عصر						۹۷		↑	↕	
۱۴	عادیات						---	---		↓	

[illegible]

[illegible]

		المقدمتان	مجمع البيان	المقدمتان	فضائل القرآن	دلائل النبوة	تاريخ يعقوبي	المقدمتان	الفهرست	تنزيل القرآن	الاتقان
		سعيد بن مسيب از علي □	عطا از ابن عباس	عطا از ابن عباس	عطا از ابن عباس	مجاهد از ابن عباس، يا عكرمه و حسن	ابوصالح از ابن عباس	عكرمه يا ابوصالح از ابن عباس	تلفیقي	زهري	جابر بن زيد
ردیف	سوره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۴۸	نمل										
۴۹	قصص										
۵۰	اسراء										
۵۱	يونس								↓		
۵۲	هود										
۵۳	يوسف								۵۱		
۵۴	حجر										
۵۵	انعام								↓		
۵۶	صافات										
۵۷	لقمان										
۵۸	سبا						↓		۷۴		
۵۹	زمر						↓		۷۳		
۶۰	مومن				۷۵						
۶۱	فصلت					۶۴					
۶۲	شورى						۵۸				↓
۶۳	زخرف						۵۹				
۶۴	دخان					↑					

[illegible]

		المقدمتان	مجمع البيان	المقدمتان	فضائل القرآن	دلائل النبوة	تاريخ يعقوبي	المقدمتان	الفهرست	تنزيل القرآن	الافتان
		سعيد بن مسيب از علی □	عطا از ابن عباس	عطا از ابن عباس	عطا از ابن عباس	مجاهد از ابن عباس، یا عكرمه و حسن	ابوصالح از ابن عباس	عكرمه یا ابوصالح از ابن عباس	تلفیقی	زهری	جابر بن زید
ردیف	سوره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۰۱	حشر						۱۰۹ ۷۵ ۶۰				---
۱۰۲	نصر						↓				
۱۰۳	نور						↑				
۱۰۴	حج						↑	↑			
۱۰۵	منافقون							↑			
۱۰۶	مجادله										
۱۰۷	حجرات										
۱۰۸	تحریم					۱۱۱					
۱۰۹	جمعه						↑				
۱۱۰	تغابن										
۱۱۱	صف		---			↑					
۱۱۲	فتح		---				↑				↑
۱۱۳	مائده		---			↑					
۱۱۴	توبه	۲۳	---								

از مقایسه‌ی جداول دهگانه معلوم می‌شود که غالب آن‌ها هم‌آهنگ هستند. این هم‌نواپی بر اعتبار جدول‌ها می‌افزاید؛ به طوری که اطمینان به صحیح‌بودن ترتیب گزارش شده در سیر نزولی سوره‌ها را بالا می‌برد و به محققان مجال می‌دهد تا از طریق دقت در ماهیت و محتوای سوره‌ها به جزئیات و جایگاه ترتیب نزول آن‌ها در موارد اختلاف نزدیک‌تر شوند.

در بررسی‌های به عمل آمده روشن شد که اختلاف برخی از جداول، ابتدایی است و با اندک دقتی مرتفع می‌شود. به طور مثال حذف یک سوره از جدول به دلیل فراموشی ناقل یا ناسخ و یا دلایل دیگر باعث به‌هم‌خوردن توافق شماره‌ی جداول شده است. به همین جهت در جداول، پیوست سوره‌های حذف شده با خط ممتد (---) نشان داده شد تا هماهنگی میان جداول بهتر نمایان شود.

نکته‌ی قابل توجه دیگر آن‌که ترتیب سور در جداول غیرمستند نیز با جداول مستند، هماهنگ است. گفتنی است این امر ارزش و اعتبار جداول را تقویت می‌کند. در اینجا به ذکر پنج جدول ترتیب نزول منقول از شهرستانی که به گفته‌ی وی از راویان مورد وثوق و معتبر گرفته شده است، می‌پردازیم:

جدول شماره ۲: جدول‌های غیر مسند ترتیب نزول سور

		امام صادق	ابن واقد	مقاتل عن علی	ابن عباس	مقاتل عن رجاله
ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴	۵
۱	علق					
۲	قلم				۱۱	۱۱
۳	مزل					
۴	مدثر					
۵	حمد	---	---	---	---	↓
۶	مسد					
۷	تکویر					
۸	اعلی					
۹	لیل					
۱۰	فجر					
۱۱	ضحی				↑	↑
۱۲	انشراح				۹۷	۹۷
۱۳	عصر					↓
۱۴	عادیات			↓	↓	↓
۱۵	کوثر					
۱۶	تکاثر			↓		

مقاتل عن رجاله	ابن عباس	مقاتل عن علی	ابن واقد	امام صادق		
۵	۴	۳	۲	۱	نام سوره	(دیف)
					ماعون	۱۷
↕	↕				کافرون	۱۸
↕	↕				فیل	۱۹
↓	↓	↓			فلق	۲۰
↓	↓	↓			ناس	۲۱
		۱۶			توحید	۲۲
					نجم	۲۳
					عبس	۲۴
↓		↓			قدر	۲۵
		↓			شمس	۲۶
		↓			بروج	۲۷
		↓			تین	۲۸
					قریش	۲۹
					قارعه	۳۰
					قیامت	۳۱
					همزه	۳۲
					مرسلات	۳۳

مقاتل عن رجاله	ابن عباس	مقاتل عن علی	ابن واقد	امام صادق		
۵	۴	۳	۲	۱	نام سوره	(دیف)
					ق	۳۴
		---			بلد	۳۵
					طارق	۳۶
					قمر	۳۷
					ص	۳۸
		↓			اعراف	۳۹
					جن	۴۰
					یس	۴۱
					فرقان	۴۲
					فاطر	۴۳
					مریم	۴۴
					طه	۴۵
↓	↓				واقعه	۴۶
					شعراء	۴۷
					نمل	۴۸
					قصص	۴۹
		↓			اسراء	۵۰
		---			یونس	۵۱

ردیف	نام سوره	امام صادق	ابن واقد	مقاتل عن علی	ابن عباس	مقاتل عن رجاله
۵۲	هود	۱	۲	۳	۴	۵
۵۳	یوسف					
۵۴	حجر					
۵۵	انعام					
۵۶	صافات					
۵۷	لقمان					
۵۸	سبأ					
۵۹	زمر			۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸		۷۵ ↓
۶۰	مومن					
۶۱	فصلت			۶۴		
۶۲	شوری					
۶۳	زخرف			---		
۶۴	دخان			↑		
۶۵	جاثیه					

مقاتل عن رجاله	ابن عباس	مقاتل عن علی	ابن واقد	امام صادق		
۵	۴	۳	۲	۱	نام سوره	(دیف)
					احقاف	۶۶
		↓			ذاریات	۶۷
		↓			غاشیه	۶۸
		۷۵			کهف	۶۹
					نحل	۷۰
					نوح	۷۱
		هود			ابراهیم	۷۲
		---			انبیاء	۷۳
		---			مومنون	۷۴
۹۶ ↑	۹۶ ↓	↑			سجده	۷۵
		---			طور	۷۶
					ملک	۷۷
					حاقه	۷۸
					معارج	۷۹
					نبأ	۸۰
		---			نازعات	۸۱
		۶۷			انفطار	۸۲
		↑↓			انشقاق	۸۳

مقاتل عن رجاله	ابن عباس	مقاتل عن علی	ابن واقد	امام صادق		
۵	۴	۳	۲	۱	نام سوره	ردیف
					روم	۸۴
۹۸		۵۱			عنکبوت	۸۵
۵۹		۱۰۴				
۴۶		۷۴			مطففین	۸۶
۵					بقره	۸۷
		↕			انفال	۸۸
		---			آل عمران	۸۹
		۹۲				
۱۰۱	۱۰۱	۱۱۳			احزاب	۹۰
۱۰۳	۱۰۳				ممتحنه	۹۱
۱۱۲	۱۱۲				نساء	۹۲
		↑			زلزال	۹۳
۱۳	۱۰۴	---			حدید	۹۴
۱۰۴					محمد ﷺ	۹۵
↑	↑				رعد	۹۶

ردیف	نام سوره	امام صادق	ابن واقد	مقاتل عن علی	ابن عباس	مقاتل عن رجاله
		۱	۲	۳	۴	۵
۹۷	الرحمن				↑	↑
۹۸	دھر				↑	
۹۹	طلاق					
۱۰۰	بینہ			۲۶ ۹۳		۲۵
۱۰۱	حشر			---	↑	↑
۱۰۲	نصر				↓	↓
۱۰۳	نور				↑	↑
۱۰۴	حج			↑	↑	↑
۱۰۵	منافقون				۱۰۹ ۷۵	۱۰۹
۱۰۶	مجادله					
۱۰۷	حجرات					

ردیف	نام سوره	امام صادق	ابن واقد	مقاتل عن علی	ابن عباس	مقاتل عن رجاله
۱۰۸	تحریم	۱۱۱	۱۱۱	۳	۴	۵
۱۰۹	جمعه				↑	↑
۱۱۰	تغابن			---		
۱۱۱	صف	↑	↑			
۱۱۲	فتح			↓	↑	↑
۱۱۳	مائده	↕	↕	↑		
۱۱۴	توبه		۳۹	۲۰	۱۰۳	۱۰۳
			۵۰	۲۱	۱۴	۴۶
			۶۸	۱۱۲	۲۰	۱۴
				۳۰	۲۱	
				۱۴		

۳- ۱- ۵. جدول‌های ترکیبی

با بررسی جدول‌های مسند می‌توان مشترکات سوره‌ها را به دست آورد و آن را پایه‌ی مطالعات تکمیلی قرار داد. همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید توافق حداکثری در میان جداول وجود دارد. این جداول در هفتاد سوره توافق کلی و قطعی دارند و در ۴۴ سوره باقیمانده نیز تفاوت در برخی جداول و نه در همه‌ی آن‌ها است. این تفاوت به معنای تفاوت همه‌جانبه و عمومی جداول نیست؛ مثلاً در ردیف یک تنها در جدول منقول از زهری سوره‌ی حمد در آغاز سوره‌های مدنی آورده شده است؛ اما دیگران به جایگاه سوره‌ی اشاره نکرده یا این‌که در ردیف اول یا پنجم آورده‌اند. تنها در جدول اول سوره‌ی حمد در ردیف اول شمرده شده است در صورتی که در نه جدول دیگر همگی بر اول بودن سوره‌ی علق تأکید کرده‌اند، یا سوره‌ی ضحی که فقط در دو جدول منقول از ابوصالح از ابن عباس و عکرمه از ابن عباس یا جداول ترکیبی موجود در کتاب الفهرست ابن ندیم در رتبه‌های سوم و دهم آورده شده است؛ در حالی که هفت جدول دیگر همگی آن را در رتبه‌ی یازدهم شمرده‌اند، یا سوره‌ی توحید که فقط در جدول ترکیبی ابن ندیم در ردیف بیستم جای داده شده است؛ اما همه‌ی جداول دیگر آن را در ردیف بیست و دوم شمرده‌اند؛ چنان‌که سوره‌ی نجم فقط در جدول منقول از امیرمومنان □ در ردیف یکصد و چهاردهم قرار گرفته است و در دیگر جداول رتبه‌ی بیست و سوم را داراست. سوره‌ی هُمزَه فقط در جدول زهری در ردیف سی و چهارم است و دیگر جداول آن را سی و دوم شمرده‌اند و تنها در این جدول، سوره قمر در ردیف سی و پنجم قرار گرفته است. سوره‌های طارق، قمر، ص و اعراف تنها در فهرست ترکیبی ابن ندیم در ردیف‌های چهل و دوم، سی و هشتم، هشتاد و ششم و هشتاد و هفتم قرار گرفته‌اند، ولی دیگر منابع، آن‌ها را در ردیف‌های سی و ششم تا سی و نهم قرار داده‌اند. در این میان جدول زهری سوره‌ی قمر را در ردیف سی و پنجم جا داده است که با ردیف سی و هفتم در جداول مشهور تنها دو شماره

تفاوت دارد. ابن‌نديم سوره‌ی یونس را بر خلاف مشهور جداول که در ردیف پنجاه و یک است و به مرتبه‌ی پنجاه و چهارم برده است و باز سوره‌ی انعام را از ردیف پنجاه و پنج در ردیف شصت و نهم قرار داده است. سوره‌های سبأ و زمر که در ردیف پنجاه و هشت و پنجاه و نهم در دیگر جداول است، در جدول منقول از ابوصالح از ابن‌عباس به ردیف شصت و سوم و سوره‌ی زمر به ردیف شصت و چهارم برده شده است؛ بنا براین حداقل همیشه هفت جدول از جداول مسند با یکدیگر توافق دارند.

در دوازده مورد نیز اختلاف تنها در یک ردیف، آن هم برخی از جداول است. بنابراین به میزان قابل قبولی امکان اعتماد به جدول‌ها وجود دارد و جدول مشهور و غالبی که از این جدول‌ها استخراج می‌شود، معیار اولیه‌ی تشخیص جایگاه سوره‌ها قرار می‌گیرد و در موارد اختلاف به بررسی و ارزیابی درست از خطا بر اساس معیاری که در آغاز گفته شد، می‌پردازیم. امیدواریم با این اقدام به جدول صحیح ترتیب نزول سوره‌ها نزدیک شده باشیم. بر اساس جداول مذکور در صفحات قبل، ترتیبی که حداقل مورد قبول هفت منبع قرار گرفته باشند، به قرار ستون شماره‌ی یک در جداول ذیل می‌باشد. جالب است بدانیم تمام جداول ترکیبی با وجود تفاوت در روش به نتایج مشترکی، جز در سه مورد، رسیده‌اند.

جدول شماره ۳

جدول‌های ترکیبی ترتیب نزول سور

ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴
۱	علق				الازهر مصر
۲	قلم				
۳	مزمّل				
۴	مدثر				
۵	حمد		---	---	
۶	مسد				
۷	تکویر				
۸	اعلی				
۹	لیل				
۱۰	فجر				
۱۱	ضحی				
۱۲	انشراح				
۱۳	عصر				
۱۴	عادیات				
۱۵	کوثر				
۱۶	تکاثّر				
۱۷	ماعون				
۱۸	کافرون			---	

ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴
	معرفت	زرکشی	خازن	الازهر مصر	
۱۹	فیل		---		
۲۰	فلق	---	↓		
۲۱	ناس		↓		
۲۲	توحید				
۲۳	نجم				
۲۴	عبس				
۲۵	قدر				
۲۶	شمس		---		
۲۷	بروج				
۲۸	تین				
۲۹	قریش				
۳۰	قارعه				
۳۱	قیامت				
۳۲	همزه				
۳۳	مرسلات				
۳۴	ق				
۳۵	بلد				
۳۶	طارق				

ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴
۳۷	قمر	معرفت	زرکشی	خازن	الازهر مصر
۳۸	ص				
۳۹	اعراف				
۴۰	جن				
۴۱	یس				
۴۲	فرقان				
۴۳	فاطر				
۴۴	مریم				
۴۵	طه				
۴۶	واقعه				
۴۷	شعراء				
۴۸	نمل				
۴۹	قصص				
۵۰	اسراء				
۵۱	یونس				
۵۲	هود				
۵۳	یوسف				
۵۴	حجر				

ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴
	معرفت	زرکشی	خازن	الازهر مصر	
۵۵	انعام				
۵۶	صافات				
۵۷	لقمان				
۵۸	سبأ				
۵۹	زمر				
۶۰	مومن (غافر)				
۶۱	فصلت				
۶۲	شوری				
۶۳	زخرف				
۶۴	دخان				
۶۵	جاثیه				
۶۶	احقاف				
۶۷	ذاریات				
۶۸	غاشیه				
۶۹	کھف				
۷۰	نحل				
۷۱	نوح				
۷۲	ابراهیم				

ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴
۷۳	انبیاء	معرفت	زرکشی	خازن	الازهر مصر
۷۴	مومنون				
۷۵	سجده				
۷۶	طور				
۷۷	ملک				
۷۸	حاقه				
۷۹	معارج				
۸۰	نبأ				
۸۱	نازعات				
۸۲	انفطار				
۸۳	انشقاق				
۸۴	روم				
۸۵	عنکبوت				
۸۶	مطففین				
۸۷	بقره				
۸۸	انفال				
۸۹	آل عمران				
۹۰	احزاب				

ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴
	معرفت	زرکشی	خازن	الازهر مصر	
۹۱	ممتحنه				
۹۲	نساء				
۹۳	زلزال				
۹۴	حدید				
۹۵	محمد ﷺ				
۹۶	رعد				
۹۷	الرحمن				
۹۸	دھر				
۹۹	طلاق				
۱۰۰	بینہ				
۱۰۱	حشر			۲۰	
۱۰۲	نصر			۲۱	↓
۱۰۳	نور				
۱۰۴	حج				
۱۰۵	منافقون				
۱۰۶	مجادله				
۱۰۷	حجرات				
۱۰۸	تحریم				

ردیف	نام سوره	۱	۲	۳	۴
	معرفت	زرکشی	خازن	الازهر مصر	
۱۰۹	جمعه			↓	
۱۱۰	تغابن			۱۱۱	۱۱۱
۱۱۱	صف		↑	↑	۱۰۹
۱۱۲	فتح				
۱۱۳	مائده				
۱۱۴	توبه			↑↓	۱۰۲

۲- ۵. دستیابی به ترتیب نزول آیات

چگونگی تدوین و مرتب‌شدن مجموعه آیاتی که در نوبت‌های مختلف نازل می‌شد و به سوره هویت می‌داد، از مباحث بسیار مهم در اعتبار و ارزش دستاوردهای تفسیری در این سبک می‌باشد. اگر آیات به طور غالب بر همان شیوه‌ی نزول طبیعی در سوره‌ها جای گرفته باشند و آیات استثنایی و الحاقی یا جابه‌جایی‌ها میان تدوین آیات، محدود و قابل شمارش باشند و هدف سوره را تغییر ندهند، تفسیر به ترتیب نزول به جابه‌جایی سوره‌ها محدود می‌شود؛ البته مفسر در هنگام تفسیر به این استثنایا توجه می‌کند و به توضیح مراد بر اساس این جابه‌جایی‌ها می‌پردازد. اما اگر جابه‌جایی‌ها در مقام تدوین آیات و به اندازه‌ای باشند که وحدت طبیعی نزول به هم بریزد، مفسران این سبک نیاز به جابه‌جایی آیات و مرتب‌کردن آن‌ها بر اساس ترتیب نزول‌اند که باید گفت این کار بسیار دشوار است؛ زیرا با فقر شدید منابع و مستندات این جابه‌جایی مواجه هستیم.

دانشمندان علوم قرآن و مفسران، توقیفی‌بودن و دخالت مستقیم پیامبر اکرم ﷺ در ترتیب آیات هر سوره را پذیرفته‌اند. برخی همچون سیوطی^۱ و زرقانی^۲ بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند. از ظاهر برخی از آیات استفاده می‌شود که در جمع آیات در سوره‌ها، اراده‌ی الهی دخالت دارد و پیامبر اکرم ﷺ جز ابلاغ آیات نقشی در چینش آن‌ها نداشته است: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»^۳؛ گردآوری و خواندن آن کار ماست. پس تو نیز تابع قرائت ما باش!». جمع مذکور در آیه دارای مراتبی از جمله جمع حروف در کلمات، جمع کلمات در آیات، جمع آیات در سوره‌ها، جمع سوره‌ها در کتابت و تدوین می‌باشد.

۱. جلال الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲. عبدالعظیم زرقانی، مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳. قیامت / ۱۸-۱۶.

با توجه به سیاق آیه که به جمع قبل از قرائت اشاره دارد، آیه شامل تمام مراتب جمع قبل از قرائت می‌باشد و تنها جمع سوره‌ها در مقام تدوین و تألیف کتاب از این عموم استثنا می‌شود.

علامه طباطبایی^۱ از عبارت «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی فرقان: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» چنین استفاده کرده است که این عبارت اشاره به نظم خاص قرآن در هنگام نزول آیات و سوره‌ها دارد: «ما این تعلیمات را در عین این‌که قسمت قسمت نازل کردیم، در عین حال بین دو قسمت آن فاصله‌ی زیادی نگذاشتیم، بلکه قسمت‌های گوناگون آن را پشت سر هم نازل کردیم تا روابط بین آن‌ها از هم گسیخته نشده و آثار ابغاض آن باطل نشود و در نتیجه غرض از تعلیم آن تباه نگردد».^۱

حال که توقیفی بودن ترتیب آیات در سوره‌ها معلوم شد، در اینجا سؤال مهم دیگری پدید می‌آید که آیا آیات به تناسب نزول طبیعی در سوره‌ها جای می‌گرفت یا تغییرات کلی در فرایند ثبت اِعمال می‌شد؟ از روایت رسیده از امام صادق^۲ استفاده می‌شود که چینش و ترتیب آیات در سوره‌ها به همان ترتیب نزول طبیعی بود: «كَانَ يَعْرِفُ انْقِضَاءَ سُورَةٍ بِنُزُولِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ابْتَدَاءَ الْآخِرَى».^۲ یعنی روش این بود که با نزول بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز سوره‌ی بعد، به‌انتهای رسیدن سوره‌ی قبل شناخته می‌شد. این روایت می‌رساند که چینش آیات در سوره‌ها به همان ترتیب طبیعی نزول آیات اتفاق می‌افتاد و هر دسته آیه به دسته‌ی قبل متصل می‌شد تا آن‌که بسم الله الرحمن الرحيم بعد نازل می‌شد و معلوم می‌کرد که سوره‌ی قبل به پایان رسیده است.

همچنین از ابن عباس نقل شده است: «كَانَ النَّبِيُّ^۳ يَعْرِفُ فَصْلَ سُورَةٍ بِنُزُولِ "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" فَيَعْرِفُ أَنَّ السُّورَةَ قَدْ خَتَمَتْ وَابْتَدَأَتْ سُورَةٌ أُخْرَى»؛ پیامبر اکرم^۳ پایان سوره را با نزول بسم الله الرحمن الرحيم می‌شناخت، پس می‌فهمید که سوره به پایان رسیده و سوره دیگری

۱. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۳۰.

۲. محمد بن مسعود عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۹، ح ۵.

۳. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷ و حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۱، ص ۲۳۱.

شروع شده است.» پس اصل اولیه در چینش آیات در سوره‌ها ترتیب طبیعی نزول بود و کاتبان و حافظان از صحابه و مسلمانان، آیات را بر همین سیاق نگارش و یا به حافظه می‌سپردند و تنها در مواردی محدود از پیامبر اکرم ﷺ روایاتی نسبت به جابه‌جایی آیات سوره‌ها وارد شده است. افزون بر آن که سوره‌هایی فراوان حتی برخی سوره‌های بزرگ مثل انعام یکجا نازل شده‌اند^۱ و برخی آیات قرآن نیز به هویت یکپارچه سوره در هنگام نزول تصریح می‌کند: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا...»^۲ درباره‌ی سوره نور و آیاتی همچون: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا؟» و چون سوره‌ای نازل شد، اشخاصی بودند که می‌گفتند: این سوره به ایمان کدام یک از شما افزود؟» و «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاهُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا»^۳؛ و هر گاه سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنها به بعض دیگر نگاه کرده و می‌گویند آیا (موقع آمدن) کسی شما را دید؟ (و اگر ندیده‌اند برخیزید و برویم) آن گاه از ایمان آوردن منصرف می‌شوند.»

از این آیات معلوم می‌شود که هویت واحد و جمعی سوره‌ها در زمان حیات مبارک پیامبر اکرم ﷺ و حتی در مکه شکل گرفته است؛ چنان‌که حتی مشرکان و معاندان با اصطلاح سوره آشنا بودند و قرآن در تحدی‌های خود آنان را به آوردن مثل سوره یا ده سوره دعوت می‌کرد: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ»^۴؛ یا می‌گویند این قرآن را به دروغ ساخته است. بگو اگر راست می‌گویند ده سوره بر ساخته‌شده مانند آن بیاورید» و «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ؟» یا می‌گویند آن را به دروغ ساخته است! بگو اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن را بیاورید.»

۱. جعفر مرتضی؛ حقایق مهمی پیرامون قرآن کریم؛ ترجمه سید حسن اسلامی؛ ص ۱۱۱-۱۱۴.

۲. نور / ۱.

۳. توبه / ۱۲۴.

۴. همان / ۱۲۷.

۵. هود / ۱۳.

۶. یونس / ۳۸.

۱- ۲- ۵. ثبت پاره‌ای آیات بر خلاف ترتیب نزول

سخن بالا به معنای نفی مطلق وجود آیاتی در سوره‌ها بر خلاف ترتیب طبیعی نزول نیست. بلکه پاره‌ای از آیات به دستور پیامبر اکرم $\square$ به سوره‌هایی که قبلاً نازل شده بود، ملحق می‌شدند. در مورد آیات الحاقی چند نکته را متذکر می‌شویم:

الف) الحاق آیات به سوره‌ها به دستور پیامبر اکرم $\square$ بود. در نتیجه هر جا که ادعا شود آیه یا آیاتی به سوره‌ای ملحق شده‌اند، بر اساس پذیرش اصل توقیفی بودن چینش آیات در سوره‌ها، باید این ادعا مستند به روایتی معتبر از رسول خدا $\square$ باشد.

ب) این الحاق‌ها خود دارای فلسفه و حکمت بوده‌اند. مهم‌ترین حکمت الحاق آیات به سوره‌ها، وجود تناسب بین آیات و هدف سوره و ملاحظه‌ی قید یا قیودی درباره‌ی حکم یا معرفتی می‌باشد که قبلاً در آن سوره بیان شده است. نمونه آن الحاق آیه‌ی بیست سوره مزمل و آیات ذیل سوره ماعون به سوره است.^۱ این الحاق نظیر الحاق یک تصمیم درباره ملک یا ثبت احوال یک فرد است که به دلیل ارتباط با آن ملک یا احوال شخص، هر چند سال‌ها بعد، به همان سند ملکی یا ازدواج و یا شناسنامه ملحق می‌شود.

ج) این جابه‌جایی‌ها آنچنان گسترده نیست که قاعده‌ی جاری و ساری در تمام سوره‌ها باشد و مفسر را در دستیابی به یک انسجام در سوره‌های متناسب با نزول طبیعی دچار دغدغه کند. به طور مثال در ۲۴ سوره که در همین جلد این تفسیر بررسی شده است، تنها دو مورد در سوره‌های مزمل و ماعون آیه‌ی استثنایی وجود داشته یا ادعا شده که در ضمن تفسیر به آن پرداخته‌ایم.

۳- ۵. ملاک وحدت سوره‌ها

هر چند برخی از مفسران برای ایجاد انسجام میان آیات سوره‌ها، ملاک موضوع را

۱. رک: همین تفسیر ذیل سوره مزمل و ماعون.

پذیرفته‌اند، اما نظر صحیح آن است که انسجام مجموعه از غرض و مقصود آن شناخته می‌شود. سیاق، روش و اسلوب سخن، نقش مهمی در فهم کلام دارد. چینش جمله‌ها در کنار همدیگر و تبدیل آن‌ها به یک سخنرانی، مقاله یا کتاب، خوانندگان را در فهم معنای واژگان، اصطلاحات و مراد کلی سخن توانا می‌سازد. رسیدن به سیاق کلام، نیاز به کشف عامل وحدت در یک گفتار است. اگر هر سوره‌ی قرآن یک گفتار کامل تربیتی فرض شود، یافتن ارتباط میان بخش‌های مختلف این گفتار حکیمانه و شناخت حکمت تقدم و تأخر آیات، با دست‌یافتن بر عامل وحدت سوره ممکن است.

باید گفت: موضوع، معیار وحدت سوره نیست؛ زیرا کمتر سوره‌ای می‌توان یافت که دو یا چند موضوع متنوع در آن وجود نداشته باشد. افزون بر آن‌که، موضوعات در سوره‌های مختلف تکرار می‌شوند؛ بنابراین موضوعات نمی‌توانند عامل تشخیص و امتیاز سوره‌ها از یکدیگر باشند، بلکه سوره‌ها بر اساس غرض و مقصود به وحدت می‌رسند.

مثل سوره‌ها نسبت به موضوع و غرض، مثل غذاهای متنوع است که هر کدام ترکیبی از انواع مواد غذایی کم و بیش مشترک‌اند، اما کمیت هر یک از مواد و روشی که در ترکیب و پخت آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، موجب می‌شود تا هر غذا نامی و اثری جدای از دیگر غذاها پیدا کند. آشپز با توجه به غرضی که در تهیه غذایی دارد، مواد گوناگون با مقدارهای لازم با هم ترکیب می‌کند تا مقصود و غرضش از طبخ غذایی خاص حاصل شود.

با توجه به آن‌که رسالت قرآن، هدایت و تربیت عملی مخاطبان است^۱ و سوره‌ها مصادیق گفتارهای تربیتی می‌باشند که هر یک از آن‌ها اجزایی برای آن هدف کلی و کلان شمرده می‌شوند، در هر سوره باید به دنبال کشف یک غرض و مقصود تربیتی بود. این غرض می‌تواند سوره را منسجم سازد و به آن سیاق واحدی ببخشد، تنوع موضوعات درون سوره و

۱. ر.ک: تفسیر تنزیلی؛ مبانی، اصول، قواعد و فواید، و نیز درآمدی بر اصول تحول فرهنگی (با الهام از نزول تدریجی قرآن)؛ اثر نگارنده، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.

حکمت میزان پرداختن به هر کدام را توضیح دهد و تناسب میان آیات یک سوره را برقرار سازد و مفسر و متدبر در قرآن را به منظور خدای متعال نزدیک کند.^۱

۴-۵. تناسب سوره‌ها

یکی دیگر از مباحث این سبک تفسیری، تناسب سوره‌ها می‌باشد. غالب مفسران و دانشمندان علوم قرآن، تناسب میان سوره‌ها در ترتیب فعلی مصحف را نپذیرفته‌اند و بر کسانی که خود را برای اثبات تناسب سوره‌ها در مصحف رسمی به تکلف انداخته‌اند، خرده گرفته‌اند. ادعای تناسب میان سوره‌ها در ترتیب مصحفی بسیار دشوار می‌نماید و مورد انتقاد گروه زیادی از دانشمندان علوم قرآن قرار گرفته است؛ حق آن است که تناسب سوره‌ها در نزول طبیعی سوره‌ها که در مدت ۲۳ سال رسالت پیامبر اکرم ﷺ به تدریج و با ترتیبی خاص بوده است به اثبات نزدیک‌تر است؛ بدین معنا که پروردگار سوره و یا آیاتی از یک سوره را نازل می‌فرمود و به دنبال آن چالش‌هایی به وجود می‌آمد و مخالفت‌هایی صورت می‌گرفت. افراد رو به پذیرش یا انکار می‌آوردند و بالاخره در مقابل پیام جدید از خود واکنش نشان می‌دادند. این واکنش‌ها در آیات نازل شده‌ی بعد، چه به شکل ادامه‌ی سوره یا به شکل سوره‌های جدید، پاسخ داده می‌شد. از آن گذشته خود پیامبر ﷺ در مقام مبلغ آیات و سور مواجه با مشکلاتی می‌شد یا آن‌که برای هر مرحله از پیام آمادگی‌های ویژه‌ی آن پیام را لازم داشت که این موضوع ضرورت نزول سوره و یا آیاتی را موجب می‌شد. شاید عبارت: «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِیْلًا» در ذیل آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی فرقان با توجه به توضیحی که از علامه طباطبایی گذشت یا آیه‌ی: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا»^۲ و برای تو مثلی نیاوردند، مگر آن‌که [ما] حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم» مؤید این برداشت باشند که فرایند نزول آیات و سور، ناظر به یکدیگر و ناظر بر تحول دینی جامعه

۱. تفصیل این بحث را در کتاب تفسیر تنزیلی؛ مبانی، اصول، قواعد و فواید پیگیری کنید.

۲. فرقان / ۳۳.

بوده است؛ در نتیجه تناسب میان آیات و سور را باید در این چینش تعقیب کرد.

به طور مثال خدای متعال در آیات یک تا پنج سوره‌ی علق، پیامبر را مأمور می‌سازد تا مردم را با ویژگی پروردگار خود آشنا ساخته، احساس فقر به پروردگار را در آنان زنده کند، سپس خبر از آینده می‌دهد و پیامبر □ را برای تحمل مخالفت‌ها، طغیان‌ها، برخوردهای طاغیان و سرانجام این مخالفت‌ها آماده می‌سازد.^۱ در سوره‌ی قلم (مکی ۲) خداوند پیامبر □ را که تحت فشار سنگین مخالفان ثروتمند و قدرتمند مکه قرار دارد و متهم به دیوانگی شده است، به تحمل و شکیبایی و عدم سازش با آنان فرمان می‌دهد و آینده‌ی ناهنجار اینان را گوشزد می‌کند. در سوره‌ی مزمل (مکی ۳) خداوند پیامبر □ را برای آغاز مرحله‌ی انذار و هشدار آماده ساخته و در سوره‌ی مدثر (مکی ۴) به میدان دعوت و انذار می‌فرستد.

بنابراین در تفسیر به ترتیب نزول است که انسان رابطه و تناسب میان سوره‌ها را درمی‌یابد و از رهگذر همین ارتباط‌ها بخش‌هایی از مرادهای نهفته در سوره‌ها و آیه‌های قرآن را کشف می‌کند.^۲

۵-۵. کشف گام‌های تغییر و تحول دینی

در تحول همه‌جانبه‌ی دینی فرد و جامعه، برخی از موضوعات نقشی اساسی دارند که بنای بلند اصلاح و تربیت دینی را بر پا می‌دارند. این موضوعات گام‌های بلندی هستند که به‌تدریج در گفتمان قرآنی وارد شده و با تکمیل و تثبیت آن‌ها، فرد و جامعه، گامی به کمال و سعادت خود نزدیک می‌شوند. برخی از این موضوعات مقدمه‌ی دیگر موضوعات‌اند و جای‌گیر شدن گام‌های دیگر مرهون تثبیت آن‌هاست.

این موضوعات در بنای تحول دینی همچون مصالح ساختمان‌اند که هر یک از آن‌ها در بر پا شدن ساختمان نقش ویژه‌ای دارند. در همان حال برخی از آن‌ها زمینه‌کار بست دیگر

۱. علق / ۱۹-۶.

۲. برای تفصیل بیشتر رک: تفسیر تنزیلی؛ مبانی، اصول، قواعد و فواید؛ اثر نگارنده؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رهنمودهای قرآن می‌باشند؛ چنان‌که مصالح مربوط به اسکلت ساختمان، مقدم بر آجرها و سیمان، و آن‌ها نیز مقدم بر گچ‌کاری است و در و پنجره‌ها بر دیوارهای بالا آمده از مصالح پیش گفته بنا می‌شوند. همان‌طور که موزاییک، لوله‌کشی، برق‌کاری ساختمان، تأسیسات سرمایشی و گرمایشی ساختمان، هر کدام در فرصت فراهم آمده از دیگر مصالح به کار تکمیل ساختمان می‌آیند. در تحول و تغییر مثبت دینی فرد و جامعه نیز موضوعاتی اساسی وجود دارند. نمونه‌ی آن‌ها آشنایی با پروردگار و نقش او بر زندگی با هدف ایجاد احساس نیاز به پروردگار، ایجاد دغدغه نسبت به آینده در میان مردم و آماده‌سازی برای تغییر در پرتو رهنمودهای پروردگار، آغاز تغییر از طریق تنظیم روابط بندگان با پروردگار در محورهای همچون بندگی، استقامت موحدانه و تقاضای هدایت به راه مستقیم، توجه‌دادن به نقش قرآن در هدایت و تغییر همه‌جانبه‌ی مخاطبان و بیان راه تحصیل رستگاری و رهایی از وضعیت نامطلوب است.

این موضوعات زمینه‌ساز ایجاد چالش‌ها، درگیری‌ها، انفعال‌ها و واکنش‌هایی در جامعه‌ی هدف‌گیری شده توسط قرآن بودند، به گونه‌ای که اگر این موضوعات نبود، هیچ‌یک از واکنش‌ها و چالش‌ها موضوع پیدا نمی‌کرد. از این موضوعات اساسی و محورها با عنوان گام یاد می‌کنیم و در هر سوره یا مجموعه‌ای از سوره، به دنبال کشف این گام‌ها خواهیم بود. لازم است توضیح دهیم که این گام‌ها نقش اصلی را در توضیح و تبیین سیاق آیات و ارتباط سوره دارند و در شناخت و کشف آن‌ها باید نهایت حوصله و دقت را به کار برد. توجه به رسالت جهانی قرآن و عدم محدودیت این کتاب آسمانی به عرب‌های عصر نزول، ایجاب می‌کند که در شناخت موضوعات اصلی قرآن، شناخت ویژگی‌های عرب عصر پیامبر □ را یکی از شاخص‌های تشخیص موضوعات فرعی و اصلی قرار دهیم؛ مثلاً که در میان عرب‌های عصر نزول، پاره‌ای موضوعات مثل ورود به خانه در ایام حج از پشت خانه وجود داشت که مسأله و دغدغه‌ی خاص عرب‌ها بود و در قرآن صرفاً به عنوان اصلاح و تربیت آنان مورد توجه قرار

گرفته است. بله؛ با توجه به جری و تطبیق، امکان بهره‌گیری از آن‌ها در جوامع دیگر و در مناسبت‌های جدید وجود دارد، اما به هر حال این‌گونه مسائل از مسائل فرعی تربیت و اصلاح به شمار می‌روند. این مسأله نظیر تفاوت ساختمان‌سازی در یک کوچه تنگ یا ساختمان در محیطی باز و به دور از منازل است. به طور طبیعی در دسرهای ساختمان‌ساز در کوچه تنگ بیشتر از ساختمان‌سازی در محیط‌های باز است. مشکلاتی همچون مقدار بلند مرتبه‌سازی، بسته شدن کوچه و حفظ مسیر عبور و مرور، رفع دغدغه‌های ترافیک و تدبیر پارکینگ ماشین، رعایت حریم همسایه‌ها، در ساختمان‌سازی که در کوچه‌های مسکونی و تنگ وجود دارد، در محیط‌های باز و دارای زمین وسیع وجود ندارد. بنابراین در تشخیص موضوعات اصلی باید به این نکته کمال توجه را داشت.

پس از کشف موضوعات اصلی، بررسی ارتباط میان آن‌ها و نقش مقدمی هر یک بر دیگری نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و از این طریق می‌توان مهندسی موضوعات اصلی و اساسی و نظام میان آن‌ها را به دست آورد.

تذکر این نکته را لازم می‌دانیم که مراد از اختصاص داشتن پاره‌ای موضوعات به عرب عصر نزول، صرفاً فرعی شمردن آن‌ها می‌باشد و این مطلب به معنای تعطیلی این موضوعات برای آیندگان نیست؛ بلکه این موضوعات در شرایطی که نظیر آن پدید آید، مجدداً فعلیت می‌یابند؛ بنابراین معنای سخن ما همراهی با قائلان به ترک برخی از آیات برای همیشه و انحصار آن‌ها به دوره‌ی نزول نیست. به نظر ما حتی قبول مسأله‌ی بردگی در قرآن که تابعی از نظام‌های جهانی و بین‌المللی بود، در صورتی که جامعه‌ی جهانی در روابط جنگی و نظامی‌اش به سمت این شیوه‌ی برخورد با اسیران روی آورد، این موضوع قرآنی مجدداً فعلیت می‌یابد و هیچ آیه‌ای از قرآن کارآمدی همیشگی و جاودانگی خود را از دست نمی‌دهد؛ افزون بر آن که تأویل (جری و تطبیق) را ضامن حیات همیشگی تمام آیات قرآن می‌دانیم، هر چند موضوع مطرح‌شده در آیه، شخصاً در جوامع جدید رخ ندهد.

۵-۶. ممنوعیت دخل و تصرف در قرآن رسمی

اصرار بر تفسیر تنزیلی به معنی اجازه تغییر قرآن رسمی مسلمانان و دخل و تصرف در آن نیست؛ همان‌گونه که از مشروعیت تفسیر موضوعی قرآن، اجازه‌ی تغییر در متن قرآن و جابه‌جایی مصحف رسمی مسلمانان استفاده نمی‌شود.

قرآن موجود علاوه بر آن‌که با نظر جمعی صحابه و با حضور و عدم مخالفت امیرمومنان علی[ؑ] گردآوری و تنظیم شد، در طول دو قرن و نیم دوره‌ی حضور ائمه‌ی اطهار[ؑ] مورد تأیید بوده و ایشان مسلمانان را به همین مصحف رسمی ارجاع داده‌اند؛ حتی ایشان به دلیل حفظ اتفاق مسلمانان بر مصحف رسمی دنیای اسلام، اجازه‌ی اصلاح تفاوت‌های املائی موجود در مصحف را - که به گفته محققان بالغ بر دوهزار مورد می‌شوند - نداده‌اند.

همان‌گونه که گذشت، تفسیر به ترتیب تنزیلی قرآن تنها یک سبک برای فهم بهتر قرآن و به منظور تحصیل فواید پیش‌گفته است و مجوزی برای تغییر در تدوین مصحف رسمی نمی‌باشد.

۵-۷. گذر از دیروز به امروز

روشن است که در طول ۲۳ سال نزول آیات، در غالب موارد، این مخاطبان اولیه‌ی قرآن بودند که هدف نزول آیات قرار می‌گرفتند؛ اما پیام‌های جاودانه‌ی قرآن به این اشخاص و گروه‌ها محدود نمی‌شود و افراد و گروه‌های بعد نیز به دلیل تشابهاتی، مشمول آیات و پیام‌ها و داوری‌های آن می‌گردند. در روایات ما از این جریان و انطباق، تعبیر به تأویل می‌شود.

همان‌گونه که پیام یک آیه و سوره بر اقوام و گروه‌های دیگر قابل انطباق است، نظام و روش‌های تحول نیز قابل انطباق می‌باشند؛ لکن در تطبیق سیر تحول نظام‌مند قرآن بر زمان‌های بعد باید ظرفیت‌ها و مناسبت‌هایی را که موجب نزول آیات شده، به‌خوبی شناخت و نیز بر ویژگی‌ها، خصوصیات روحی و اجتماعی و واقعیت‌های خارجی فرد و جامعه‌ی موضوع تطبیق واقف شد تا انطباق به‌خوبی صورت گیرد.

۶. پیشینه تألیف تفسیر بر اساس ترتیب نزول

بعد از از مصحف امیرمومنان علی^۱ که روزنگاری متعاقب نزول هر دسته از آیات و سور بود،^۱ دیگر کتابی در تفسیر بر اساس ترتیب نزول تألیف نشد تا آن که در سال ۱۳۵۵ ق عبدالقادر ملاحویش آل غازی تفسیری بر ۱۲ جزء، در سه جلد، با عنوان «بیان المعانی» به زبان عربی و برحسب ترتیب زمان نزول تألیف کرد و در دمشق به چاپ رساند. وی مجموعه سوره‌های مکی را در دو جلد و سوره‌های مدنی را در یک جلد تنظیم نمود. نویسنده در مقدمه‌ی تفسیر به برتری این سبک تفسیری بر دیگر سبک‌ها اشاره می‌کند و این سبک را سبک تفسیری امام علی^۱ می‌داند. مفسر در این کتاب به مباحث تاریخی، اسباب نزول، روایات تفسیری و همچنین مباحث موضوعی توجه چشمگیری نموده، از این علوم در فهم آیات استفاده فراوانی برده است.

بعد از وی محمد عزت دروزه نابلسی در سال ۱۳۸۰ ق تفسیری با نام «تفسیر الحدیث» در ده جلد به رشته‌ی تحریر درآورد و در بیروت انتشار داد. مؤلف که از فعالان سیاسی و اجتماعی و مبارزان فلسطینی بود، انگیزه‌ی خود را کشف مراتب تطور نزول آیات و مراحل نزول وحی و نیز کشف راه‌های بهتر امکان تبعیت از سیره‌ی پیامبر اکرم^۱ اعلام کرد. دروزه در این تفسیر به پژوهش‌های تاریخی و شرایط بیرونی فرهنگی نزول آیه توجه داشت. وی به ارتباط و تناسب بین آیات توجه کرده است، اما از تناسب میان سوره‌ها سخن نگفته است.

در این میان نیز مهندس مهدی بازرگان به تألیف دو جلد کتاب با عنوان «پایه‌پای وحی» پرداخت و در آن تفسیر تدبری قرآن را بر حسب ترتیب نزول عرضه نمود. وی در مقدمه‌ی کتاب به تشریح اهمیت و فواید این سبک تفسیری می‌پردازد و بعد از آوردن هر دسته از آیات قرآنی، گاه به تفسیر آن‌ها پرداخته و بعضاً به ترجمه‌ی واژه‌ها، بیان تاریخی آیات و پیام‌های دریافتی و تدبر در آیات می‌پردازد.

۱. رک: تفسیر تنزیلی؛ مبانی، اصول، قواعد و فواید؛ اثر نگارنده؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

عبدالرحمن حبنکه میدانی در سال ۲۰۰۰ م تفسیری با نام «معارج التفكير و دقائق التدبر: تفسیر تدبری للقرآن الکریم بحسب النزول» تألیف کرد. او این تفسیر را در بیروت و سوریه انتشار داد. وی بر اساس قواعد تدبر و با نگاه معرفتی - تربیتی، نظریات تکاملی قرآن را که دربرگیرنده‌ی تمام طبقات جامعه بود، بیان کرد. توضیح آن‌که مؤلف در کتاب دیگرش «قواعد التدبر الأمثل لكتاب الله عزوجل» چهل قاعده‌ی تدبر را نوشته بود و در این تفسیر تلاش نمود تا قواعد مذکور را در هنگام تفسیر به کار برد.

دکتر محمد عابد الجابری تفسیری با نام «فهم القرآن الحکیم: التفسیر الواضح حسب ترتيب النزول» در سه جلد تألیف و در سال ۲۰۰۸ م در بیروت منتشر کرد. جابری در توضیح علل و انگیزه‌های خود از نگارش چنین تفسیری هم‌سخن با شاطبی در «الموافقات» می‌شود و فهم سوره‌های مدنی را متکی بر فهم سوره‌های مکی و فهم هر یک از سوره‌های مکی یا مدنی را بر فهم سوره‌های نازل شده بر اساس ترتیب نزول آن‌ها ارزیابی می‌کند.^۱

این‌ها مهم‌ترین تلاش‌های ارزنده‌ای است که در مورد تفسیر به ترتیب نزول قرآن صورت گرفته است و البته هر کدام گامی، بلکه گام‌هایی، ما را با حقیقت این سبک و فواید آن آشنا می‌سازد. باید اذعان داشت که وجود این آثار ارزشمند راه را بر ما هموارتر می‌نماید. با این حال تذکر این نکته را مفید می‌دانم که عدم توجه به تناسب سوره‌ها و نظم و هماهنگی میان آن‌ها و نیز عدم بیان تحلیلی مطالب محوری هر سوره و عدم استخراج اصول تحوّل نظام‌مند قرآن در این آثار و نیز اکتفا به یک جدول نقلی یا استحسانی از جمله نواقص تفسیرهای بالا است که به یاری خداوند متعال در اثر پیش روی شما مرتفع خواهد شد.

۷. مدل نگارش این تفسیر

در نگارش این تفسیر مدل ذیل به کار گرفته شده است:

۱. محمد عابد الجابری، فهم القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۳.

۱- ۷. مباحث مقدماتی

الف) در آغاز هر سوره شناسنامه‌ای شامل جایگاه سوره در جداول ترتیب نزول، سوره‌های قبل و بعد از آن در این ترتیب و اختلافات احتمالی در ترتیب سوره، جایگاه سوره در ترتیب مصحفی، و نیز تعداد آیات سوره بر اساس شماره‌گذاری مشهور (کوفه) توضیح داده می‌شود.

ب) پس از شناسنامه، به مقصود و محتوای سوره پرداخته می‌شود. در بیان مقصود تلاش می‌شود غرض واحد سوره با نگاهی هدایتی- تربیتی شناخته و در اختیار خوانندگان قرار گیرد و پس از آن، محتوای سوره با توجه به مقصود سوره و به ترتیب قرارگرفتن آیات در سوره توضیح داده شود. در این مرحله تلاش می‌شود پیوند بخش‌های مختلف و موضوعات متنوع سوره با غرض و مقصود روشن شود و خواننده تصویری اجمالی، هماهنگ و منسجم از سوره به دست آورد. در همین جا اگر آیه یا آیاتی استثنایی تشخیص داده شود، به آن اشاره شد و مؤلف نظر خود را در این باره ارائه می‌دهد.

ج) با توجه به ارزش گام‌های تحول دینی فرد و جامعه و نقشی که در نمایان‌ساختن مراد سوره و ارتباط میان سوره‌ها دارد، در بخش سوم از مباحث مقدماتی در صورت وجود گامی از گام‌های تحول به بیان آن پرداخته می‌شود و اگر میان این گام و گام‌های پیشین رابطه‌ای تشخیص داده شد، توضیح داده می‌شود.

د) در بخش دیگر به ارتباط و تناسب سوره با مباحث گذشته توجه می‌شود و تلاش می‌گردد تا در ضمن بیان ارتباط، تصویری کلی از هماهنگی نزول میان سوره‌ها و مباحث محتوایی آن‌ها عرضه شود.

ه) در بخش پایانی مقدمه به شأن‌نزول‌هایی که درباره‌ی سوره گفته‌شده، توجه می‌شود و رابطه‌ی آن‌ها را با محتوا یا مقاصد و یا اصل سوره توضیح داده می‌شود و در همین جا به روایات فضیلت، در صورتی که مرتبط با مباحث ترتیب نزول باشند و سند قابل اعتنایی داشته باشند، پرداخته می‌شود.

۲-۷. مباحث محتوایی

(الف) در بررسی محتوای آیات، سوره به چند قسمت تقسیم می‌شود. در این تقسیم‌بندی تلاش می‌شود تا حتی‌الامکان تقسیم بر اساس تفاوت موضوعات و فصل‌های محتوایی درون سوره باشد و تعداد آیات بر همین اساس در هر قسمت قرار داده شود و در صورتی که تعداد آیات بیشتر از حجم معمول باشد، با توضیح لازم، رابطه‌ی میان آیات مربوط به یک قسمت را معلوم کرده‌ایم، به گونه‌ای که خواننده بداند آیات مورد بحث مکمل قسمت قبل‌اند و جدای از آن به حساب نمی‌آیند. (ب) هر قسمت از آیات ابتدا ترجمه می‌شود و سپس کلمه‌ها و واژه‌های دشوار آن توضیح داده می‌شود و برخی نکته‌های صرفی و ادبی در صورتی که موجب ملال و پیچیدگی مباحث لغوی نشوند، شرح داده می‌شوند.

(ج) پس از ترجمه‌ی آیات و توضیح کلمات به تفسیر آیه و یا آیات هر قسمت پرداخته می‌شود. در تفسیر آیات، تلاش بر سادگی مطالب است و جز در موارد ضروری، از بحث‌های انتقادی اجتناب می‌شود.

تلاش شده است تا خوانندگان در ضمن تفسیر از فضای ترتیب نزول فاصله نگیرند، به رویکردهای تربیتی- هدایتی قرآن توجه کنند و به تفصیل بر انسجام میان بخش‌های هر سوره واقف شوند. در ضمن تفسیر به برخی از شبهات کلامی- تاریخی و نظایر این دو نیز توجه و به پاسخ آن‌ها پرداخته شده است.

(د) گاه در مجموعه آیات تفسیرشده نکته‌های لطیف تطبیقی به نظر آمده است که این نکته‌ها با عنوان جداگانه‌ای توضیح داده شده‌اند.

نکته‌ی حائز اهمیت آن‌که در نگارش این تفسیر به دلیل حجم بالای منابع و ملاحظه‌ی کم‌کردن حجم پاورقی‌هایی که به زیادشدن صفحات می‌انجامد، آدرس‌ها جز در موارد ضروری نیامده است و به ذکر منابع در مقدمه‌ی تفسیر اکتفا شده است.

ه) با عنایت به ارزشی که در این تفسیر به کشف روش‌ها داده‌ایم، در پایان سوره‌های کوتاه و در بین سوره‌های بلند، به برخی از نکته‌های روش‌شناختی توجه داده شده است. این نکته‌ها شیوه‌های پروردگار حکیم را در مطرح کردن هر یک از موضوعات هدایتی- تربیتی در حد حوصله‌ی تفسیر نمایان می‌سازد.

توجه شود تلاش در کوتاه و مختصرشدن مباحث و سلیس و روان بودن آن‌ها به منظور خوانندگان فارسی زبان صورت گرفته است. امید است نگارنده در حد وسع خود و با مساعدت همکاران و ویراستاران به این مهم دست یابد.

۸. منابع تفسیر

در تألیف این اثر به طور غالب از تفاسیری چون: مجمع‌البیان تألیف امین‌الاسلام طبرسی، کنزالدقائق تألیف مشهدی، الجوهرالثمین تألیف عبدالله شبر، حجة‌التفاسیر تألیف عبدالحجة بلاغی، المیزان تألیف محمدحسین طباطبایی، نمونه تألیف ناصر مکارم شیرازی و همکاران، احسن‌الحديث تألیف سید علی‌اکبر قرشی، من وحی القرآن تألیف فضل‌الله، من هدی القرآن تألیف مدرّسی، تفسیر فی ظلال القرآن تألیف سید قطب، تفسیر المنار محمد عبده، تفسیر المراغی از مصطفی مراغی، تفسیر القرآن العظیم تألیف اسماعیل بن عمرو بن‌کثیر، تفسیر کشاف تألیف جارالله زمخشری، تفسیر الجواهر تألیف طنطاوی، جامع‌البیان تألیف ابن‌جریر طبری، الدر المنثور تألیف جلال‌الدین سیوطی و التحریر و التنویر تألیف ابن‌عاشور استفاده فراوانی شده است.

در ضمن در این اثر از چهار تفسیر ذیل نیز بهره گرفته شده است: بیان المعانی علی حسب ترتیب النزول تألیف سید عبدالقادر ملاحویش، تفسیر الحديث تألیف عبدالله درّوزّه، معارج التفکر و دقائق التدبر تألیف حسن حبّنه میدانی و فهم الواضح للقرآن اثر عابد الجابری.

در مباحث لغوی قرآن نیز از مفردات غریب القرآن تألیف راغب اصفهانی، التحقيق تألیف

مصطفوی، مجمع‌البحرین تألیف فخرالدین طریحی، و از لسان العرب اثر ابن‌منظور و العین اثر خلیل بن احمد فراهیدی در بررسی لغوی کلمات استفاده شده است و در مباحث تاریخی از کتاب تاریخ طبری، الکامل اثر ابن‌اثیر، فروغ ابدیت تألیف جعفر سبحانی، موسوعة التاريخ الاسلامی تألیف محمد هادی یوسفی غروی و تاریخ یعقوبی و ... بهره گرفته‌ایم. در مورد اسباب نزول نیز از واحدی نیشابوری و در مورد محورها و مقاصد از کتاب محورها و مقاصد آیات و سوره‌ها تألیف محمود شحاته استفاده شده است.

در پایان این مقدمه، بر خود لازم می‌دانم از مساعدت‌های جمعی از شاگردان و دوستان که با پیشنهادها و اصلاحات خود، بر کمال این اثر افزودند، تشکر نمایم؛ به‌ویژه از حجة الاسلام محمد سلطانی که در تمامی مراحل نگارش، تهیه و آماده‌سازی این جلد، تلاش مجدانه نمودند، سپاسگزارم. امیدوارم این بنده‌ی رحمان به برکت لطف خدای سبحان ارزش و قدر یابد و شایسته‌ی خدمت به معارف قرآن گردد. «انه هو الرزاق و علیه التکلان و منه التوفیق».

عبدالکریم بهجت‌پور

حوزه علمیه قم

شهریور ۱۳۸۹

سوره علق

این سوره را به اعتبار کلمه علق در آیه دوم آن، به این نام خوانده‌اند. سوره‌ی مبارکه علق به اتفاق دانشمندان علوم قرآن و تفسیر، و همه‌ی جداول مسند، غیرمسند و ترکیبی ترتیب نزول که در مقدمه‌ی تفسیر گذشت، در مکه‌ی مکرمه نازل شده است. بسیاری بر این باورند که رسالت پیامبر اسلام ﷺ با این سوره آغاز شد. در مقابل برخی معتقدند اولین سوره‌ی نازل شده، سوره‌ی حمد است.^۱ در میان جدول‌ها از سعید بن مسیب از امام علی ﷺ نیز چنین گزارشی وجود دارد. اما نظر درست آن که سوره‌ی حمد، به‌عنوان بخشی از قرآن کریم، پس از این زمان فرود آمد که توضیح آن خواهد آمد.

برخی با استناد به روایتی از ابوسلمه از جابر بن عبدالله انصاری سوره‌ی مدثر را اولین وحی قرآنی فرودآمده شمرده‌اند: در این روایت ابوسلمه در دفاع از نظر خود مبنی بر آغاز نزول قرآن با سوره‌ی مدثر، این گفته را به جابر نسبت می‌دهد و می‌گوید: «أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُ عَنْ فِتْرَةِ الْوَحْيِ: فَبَيْنَا أَنَا امْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصْرِي قِبَلَ السَّمَاءِ، فَإِذَا الْمَلِكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحَرَاءِ قَاعِدِ عَلِيٍّ كُرْسَى بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَجَثَّثْتُ مِنْهُ حَتَّى

۱. رک به: فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۱۴ و جار الله زمخشری، کشاف، ج ۴، ص ۷۸۱.

هَوِيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمَلُونِي زَمَلُونِي، فَاَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - أَلَيْسَ قَوْلُهُ - وَالرَّجَزُ فَاهَجْرًا؛ جابر بن عبد الله انصاری به من خبر داد از رسول خدا ﷺ جریان قطع شدن وحی را این گونه شنیدم: در حالی که راه می‌رفتم صدایی از آسمان شنیدم! چشمم را بالا، سمت آسمان دوختم. در این هنگام فرشته‌ای به سویم در حرا آمد! وی بر روی یک صندلی میان آسمان و زمین نشسته بود. پس از او ترسیدم تا این که بر زمین افتادم. آن گاه نزد خانواده‌ام رفته و گفتم: مرا بپوشانید! مرا بپوشانید! در این هنگام خدای متعال سوره «یا ایها المدثر» را تا آیه «والرجز فاهجر» فرو فرستاد.

اما این روایت را باید گزارش حوادث پس از آغاز جریان وحی در غار حرا قلمداد کرد. پس این روایت ظهور یا صراحتی در نخستین بودن سوره‌ی مدثر ندارد. تعجب مخاطب از این گزارش و سؤال از اول بودن سوره‌ی علق که در چندین نقل از این روایت آمده است - مثل حدیث سه، چهار و پنج همین باب از صحیح بخاری - شاهد غیرعادی بودن این احتمال است. افزون بر این که هیچ جدولی سوره‌ی مدثر را اولین سوره ندانسته است و محتوای سوره، چنان که خواهد آمد بر خلاف این ادعا می‌باشد.

آیا سوره‌ی علق یکجا و پیوسته نازل شده است یا آن که از آیه‌ی ششم به بعد در مراحل بعدی فرود آمده است؟ از سیاق آیات و ارتباط محتوای صدر و ذیل سوره، نزول یکپارچه‌ی آن موجه می‌نماید؛ بنا بر این که پیامبر ﷺ قبل از رسالت به مقام نبوت رسیده باشند و حادثه‌ی نهی ایشان از نماز مربوط به آن دوران باشد.^۲

این سوره نوزده آیه دارد و در ترتیب مصحف در ردیف نود و ششم، بعد از سوره‌ی تین و قبل از سوره‌ی قدر در جزء سی‌ام قرآن قرار دارد.

۱. بخاری، الصحيح، ج ۶، ص ۲۰۰، ح ۷.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۲۲.

مقصود و محتوای سوره

غرض سوره اعلام آغاز رسالت حضرت محمد ﷺ به همراه اولین برنامه‌ی دعوت یعنی ایجاد احساس نیاز به پروردگار در مردم و آماده‌ساختن آن حضرت برای وقایع پیش رو است. سوره خطاب به پیامبر ﷺ است. خدای متعال آن را با دستور به پیامبر ﷺ به خواندن و ویژگی پروردگار بر مردم آغاز می‌کند، سپس او را از مقاومت برخی از مردم آگاه می‌کند و با بیان نمونه‌ای روشن از مخالفت‌هایی که با او در گذشته صورت گرفته بود، وی را برای درگیری‌های آینده آماده می‌سازد. البته آن حضرت را از تنبیه جریان طاغی مطمئن می‌سازد و سپس نسبت به تمکین به خواسته‌های آنان هشدار می‌دهد و راه تقرب به پروردگار را به او نشان می‌دهد.

چرا تحول، از دعوت به توحید ربوبی آغاز شد؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است به بررسی وضع پرستش و باورهای اولین دریافت کنندگان پیام قرآن یعنی مردم جزیره‌العرب و مکه اشاره کنیم:

پرستش در شبه جزیره‌ی عربستان

هم‌زمان با ظهور اسلام، کیش غالب عرب بت‌پرستی بود. اقلیت‌هایی همچون یهودیت، مسیحیت، حنفیت و مذهب‌های صابئی نیز در آن منطقه وجود داشت، اما چندان گسترده نبودند که بتوانند هویت واحد در عربستان (بت پرستی) را تغییر دهند. حنفیان که پیرو دین حضرت ابراهیم بودند،^۱ به خدای یگانه و احتمالاً به کيفر و پاداش و روز رستاخیز معتقد بودند.^۲ مسیحیت تنها در میان قبیله‌ی تغلب - تیره‌ای از قبیله ربیعہ - و غسان و برخی از افراد

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام، ص ۶۷.

قبیله‌ی قضاعه رواج داشت.^۱ در یمن نیز قبایل طی، مذحج، بهراء، سلیح، تنوخ، غسان و لحم مسیحی بودند؛ البته مهم‌ترین مرکز مسیحیت در یمن، نجران بود.^۲ مسیحیت در شهر حیره واقع در شهر عربستان نیز نفوذ داشت.^۳

یهودیان چند قرن پیش از ظهور اسلام در یثرب نفوذ یافته بودند و در نقاطی همچون تیماء، فدک و خیبر حضور داشتند. سه طایفه بنی‌نظیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه یهودیان یثرب را تشکیل می‌دادند.^۴

صابئان نیز که خدا را از صفات بد منزّه و پیراسته و او را غیرقابل رؤیت و منزّه از ستم می‌دانستند و اعتقاد به واگذاری تدبیر عالم به فلک و کرات آسمانی داشتند، در شهر حرّان بین دجله و فرات بودند.^۵

طبق اسناد، پیروان کیش «مانوی» نیز در عربستان حضور داشتند. یعقوبی در این باره چنین می‌نگارد: «گروهی از عرب به کیش عرب گرویدند، گروهی دیگر مسیحیت را پذیرفتند و گروهی نیز زندیق گشته به کیش ثنوی (دوگانه پرستی) در آمدند». ^۶ به عقیده‌ی صاحب‌نظران، زناده فرقه‌ای از پیروان کیش مانوی بودند که ترکیبی از مسیحیت و مجوسی‌گری بود.^۷

پرستش اجرام آسمانی مانند خورشید، ماه و برخی ستارگان یکی از انواع بت‌پرستی در آن زمان بود. عرب جاهلی باور داشت که ستارگان دارای نیروی مرموزی هستند که سرنوشت و مقدرات جهان و جهانیان را رقم می‌زنند.

۱. شهاب الدین الابهشتی، المسطرف فی کل فن مستطرف، ج ۲، ص ۸۸.

۲. پیشین، ص ۷۰.

۳. همان، ۷۱.

۴. همان، ۷۲.

۵. همان.

۶. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۷. همان، به نقل از: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۲۲۴.

گروهی دیگر از مردم عربستان جن و فرشتگان را پرستش می‌کردند. بنوملیح که شاخه‌ای از خزاعه بودند جن را پرستش می‌کردند.^۱

پرستش در مکه

در این میان اهل مکه که سابقه‌ی شهرشان به حضور هاجر □ و اسماعیل □ در آن سرزمین خشک و بی‌آب و علف برمی‌گشت و نسل آنان همان نسل اسماعیل □ بود، از نظر اعتقادی سرگذشت جالب توجهی داشتند.

عدنانیان که ساکنان حجاز و نجد و تهامه و از نوادگان اسماعیل □ بودند، پایبند شریعت ابراهیم □ بودند.^۲ این گروه به‌تدریج، آیین توحید را وانهادند و به بت‌پرستی روی آوردند. گفته‌شده شخصی به نام عمرو بن لحي، رئیس قبیله خزاعه و متولی کعبه، تحت تأثیر عمالقه‌ی شام که بت‌پرست بودند، قرار گرفت و از آنان تقاضای بتی کرد و بت «هبل» را به مکه آورد و در مکه نصب کرد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد.^۳ وی همچنین دو بت «اساف» و «نائله» را در کنار کعبه قرار داد. از پیامبر □ نقل شده است که عمرو بن لحي، عامل انحراف دین اسماعیل □ و پایه‌گذار بت‌پرستی است. بت‌پرستی اهل مکه چنان گسترده شد که در هنگام فتح مکه، بت‌های موجود در این شهر بالغ بر ۳۶۰ بت بود.

بت‌پرستان مکه خدا را باور داشتند، او را آفریدگار آسمان و زمین و جهان می‌دانستند؛ اما همان‌گونه که اشاره شد، توحید آنان تحریف شد. به باور اهل مکه خدا فرزند و همسر داشت و فرشتگان دختران خدا بودند. آنان میان خداوند و جن‌ها نیز نسبت قائل بودند. بنا بر یک تفسیر، مقصود از خویشی و نسبت خدا با جن - در آیه‌ی ۱۵۸ و ۱۵۹ سوره‌ی صافات - پندار آنان درباره‌ی ازدواج خدا با جن‌ها بود. به باور آنان فرشتگان ثمره‌ی این ازدواج بودند.^۴

۱. همان، ص ۷۸.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴. ر.ک: جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۷، ص ۱۳۳ و فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۴۰.

بت پرستان مکه میان بت‌ها و خدا رابطه‌ای برقرار کردند. آنان بت‌ها را خداوندان کوچک و واسطه‌ی میان خود و «الله» معرفی می‌کردند و پرستش آن‌ها را موجب نزدیکی به درگاه خدا و رضایت او می‌دانستند. بت‌ها در نگاه بت‌پرستان آفریدگار نبودند، اما اموری از عالم به آن‌ها واگذار شده بود و آن‌ها را اختیاردار تدبیر امور هستی به شمار می‌آوردند. پرستش بت‌ها با هدف جلب توجه این موجودات مُدبّر در کنار عبادت خدای عزوجل توجیه می‌شد و این امر عرب مکه را به شرک در عبادت کشاند.

عرب جاهلی و اهل مکه با این اعتقاد آشفته که برخی ریشه در دین ابراهیم □ حنیف و مناسک به یادگار مانده از آن پیامبر اولوالعزم داشت و پیرایه‌هایی که به تدریج بر اندیشه‌ی توحید و اعمال عبادی نظیر حج و نماز بسته شد و نیز انحراف از عقیده‌ی توحید به چندگانه پرستی، روزگار می‌گذراند.

در این شرایط ناگوار و بیماری‌های سخت اعتقادی و رفتاری، پیامبر اسلام □ مامور بازگرداندن مکیان به اندیشه‌ی ناب توحیدی و رفع پیرایه‌ها از اعتقادات و مناسک و آیین حنیف و توحیدی آنان شد. تحول عمیق و دامنه‌داری در تمام شئون زندگی مردم حجاز رخ داد و به انقلابی کامل و گسترده در تمام نواحی جزیره‌العرب انجامید و این تحولی بود که با مبارزه‌ی قاطع و پیگیر پیامبر اکرم □ در موضوع توحید «ربوبیت» آغاز شد.

می‌توان گفت فضای مکه، فضای دعوت به توحید ربوبی، توحید پرستش و عبادت و استعانت از طریق مبارزه با باورهای غلط و عقاید منحط درباره‌ی خدا بود؛ فضایی که زمینه‌ساز مبارزه با پیرایه‌های مربوط به عقیده‌ی توحیدی رستاخیز و جزا، و اصلاح باورهای اهل حجاز در موضوع مناسک و عبادات، و فلسفه‌ی اخلاق و احکام بود.

سوره‌ی علق سرآغاز دعوت و مبارزه‌ای بود که در تمام مدت حضور پیامبر اکرم □ در مکه تعقیب شد و چهره‌ی غالب سوره‌های مکی را تشکیل می‌داد. خدای متعال در سوره‌ی علق،

تحول را از خواندن مردم به توحید ربوبی و نادرست دانستن جمع میان توحید آفریدگاری و شرک در تدبیر هستی آغاز نمود. اهمیت آغاز تحول از بیان انحصار تدبیر عالم به خدای متعال روشن است.

همه‌ی پیام‌های دغدغه‌آور و بشارت‌ها، همه‌ی هدایت‌ها و راهبری‌ها تنها به پذیرش توحید در امر ربوبیت وابسته است. اگر انسان گمان کند که در تدبیر عالم، عوامل دیگری نیز به طور مستقیم نقش دارند و خواست آن عوامل نیز در سعادت بشر دخالت دارد، دلیلی بر پذیرش سخنان مدعی رسالت از سوی پروردگار واحد وجود ندارد؛ بنابراین اولین گام در حرکت به سوی تحول، کنارزدن صاحب اختیاران دیگر و انحصار آن به خدای آفریدگار و مدبر تمام هستی است و تا نیاز به این خالق و مدبر احساس نشود، تغییر و تحول همه‌جانبه در انسان آغاز نمی‌شود.

گام تحول

اولین گام تغییر و تحول جامعه، احساس نیاز به پروردگار از طریق آشناساختن مردم با وی است.

آغاز رسالت

در بیش‌تر تفاسیر اهل سنت و برخی تفاسیر شیعه، داستان آغاز رسالت پیامبر اکرم $\square$ با این مضمون آمده است:

حضرت محمد $\square$ پس از شب زنده‌داری‌ها و عبادت‌هایی که در غار حرا داشت، با فرشته‌ی وحی روبرو شد؛ فرشته، اولین آیات سوره‌ی علق را برای حضرت فرو آورده و ایشان را به خواندن آن‌ها امر می‌کند. پیامبر $\square$ پس از خواندن آیات، سوره را گرفته و در حالی که قلبش به شدت به تپش افتاده و مضطرب است به مکه برمی‌گردد. بر همسر خود، خدیجه بنت خویلد وارد می‌شود و ماجرا را برای او بازگو کرده و می‌گوید: «بر جان خود می‌ترسم»^۱ خدیجه نیز

۱. کنایه از ترس از جنون.

این چنین به او دلداری می‌دهد: «ابدأ چنین چیزی نیست. خدای متعال هرگز تو را خوار نمی‌کند؛ زیرا تو شخصی نیکوکار، اهل صله‌ی رحم، تحمل و بردباری و پوشاندن برهنگان، و یاور گرفتاران و مهمان‌نواز هستی.»

آن‌گاه خدیجه پیامبر □ را نزد پسر عمویش «ورقه بن نوفل» که در عهد بت‌پرستی به کیش نصرانیت در آمده بود، آورد. ورقه زبان عبرانی را می‌دانست و انجیل را به طور کامل به عبرانی می‌نوشت. خدیجه از او تقاضا کرد که به سخنان محمد □ گوش فرا دهد. ورقه قصه را از پیامبر □ سؤال کرد و وقتی جریان را از پیامبر □ شنید، چنین گفت: این همان ناموسی است که خدا بر موسایش نازل کرد و ای کاش که من در آن درخت، شاخه‌ای بودم و ای کاش زنده می‌ماندم تا آن روزی که قومت، تو را از مکه بیرون می‌کنند. رسول خدا □ پرسید: بیرون‌کنندگان من، قوم من خواهند بود؟ گفت: بله، هیچ پیامبری نیاورده مثل آنچه تو آوردی، مگر این‌که مورد حمله و دشمنی قومش قرار گرفته و من اگر آن روز را دریابم، تو را یاری صمیمانه خواهم کرد.^۱

تردیدناپذیری وحی

روایات تاریخی‌ای که آغاز رسالت پیامبر □ را این چنین نقل کرده‌اند، به دلایل زیر غیرقابل قبول‌اند:

۱. این افسانه با مفاد صریح آیات قرآن منافات دارد. آیات قرآن از بصیرت و روشن‌بینی و حجت و برهان الهی پیامبر اکرم □ بر رسالتش یاد می‌کند: «قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي»؛ بگو من از جانب پروردگارم دلیل آشکاری دارم» و «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ

۱. همانند: ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۱۸؛ ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۲۸ و ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۵ و تفاسیر دیگر.
۲. انعام / ۵۷.

مَنْ اتَّبَعْنِي^۱؛ بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» در حالی که افسانه‌سرایان، برهان و بصیرت پیامبر □ را به گفتار همسرش خدیجه □ و ورقه بن نوفل محدود کرده‌اند و رفع تردید آن حضرت را در اطمینانِ خاطری شمرده‌اند که این دو به حضرت محمد □ دادند.

۲. نزول وحی بر حضرت محمد □ امری بی‌سابقه نبود. آنچه در آغاز نزول سوره‌ی علق اتفاق افتاد، رسالت و بعثت آن حضرت بود؛ اما آن حضرت پیش از آن نبی بود، بر وی وحی می‌شد، اما مأمور به ابلاغش نبود. بلکه او از همان کودکی با پدیده‌ی وحی ارتباط داشت. این حقیقت را امیرمؤمنان علی □ چنین نقل می‌کند: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِهِ □ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ^۲؛ از آن گاه که پیامبر □ از شیر گرفته شد، خداوند از سوی خود بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را همدم او ساخت تا شب و روز او را در اخلاق کریمانه و نیکوی عالم به پیش برد.» در نتیجه جایی برای شک و تردید آن حضرت باقی نمی‌ماند. بله، امکان نگرانی وی نسبت به سنگینی رسالتی که بر دوش گرفته وجود دارد، اما این موضوع ربطی به شک در وحی و این افسانه ندارد.

۳. نقل‌های گوناگون و متناقضی از این حادثه در منابع تاریخی وجود دارد. همچنین عدم ایمان ورقه به پیامبر اکرم □ با وجود زنده‌بودن وی در زمان ظهور اسلام، حتی تا هنگام مشاهده‌ی شکنجه بلال - به دلیل ایمان آوردنش به اسلام - توسط سران قریش از موارد نقض این قصه است که از نگاه نقادانه محققان مخفی نمانده است.^۳

۱. یوسف / ۱۰۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

۳. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۲۷؛ سید محمدحسین فضل‌الله، من وحی القرآن، ج ۲۴، ص ۳۳۱؛ محمدهادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۷۲ تا ۱۰۰؛ سیدمحمدتقی مدرسی، من هدی القرآن، ج ۱۸، ص ۲۱۸؛ ناصر مکارم شیرازی، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲۰، ص ۳۱۸ و ...

آیات ۱ تا ۵

- (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) به نام خدای بخشنده مهربان.
- (أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) ﴿۱﴾ بخوان به نام پروردگارت که آفرید.
- (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ) ﴿۲﴾ انسان را از علق خلق کرد.
- (أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) ﴿۳﴾ بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین است.
- (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) ﴿۴﴾ همو که به وسیله‌ی قلم تعلیم داد.
- (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) ﴿۵﴾ به انسان آنچه را نمی‌دانست، یاد داد.

کلمه‌ها

- «اسم»: این واژه در صورتی که ریشه‌ی آن «وسم» باشد، به معنای علامت است و در صورتی که ریشه‌ی آن «سمو» باشد، به معنای علو و رفعت است. معمولاً مفسران قول دوم را صحیح‌تر دانسته‌اند.^۱
- «الله»: نام مخصوص خدا و جامع‌ترین اسامی او است.
- «رحمن»: صیغه‌ی مبالغه از «رحمت» است که دلالت بر کثرت، گسترش و احاطه در رحمت دارد.
- «رحیم»: صفت مشبّهه است و دلالت بر دوام و همیشه‌بودن رحمت دارد.
- «إِقْرَأْ»: صیغه‌ی امر از مصدر «قراأت» و به معنای ضمیمه‌کردن حروف و کلمات به یکدیگر است، گاه در خواندن، گاه در تلفظ و گاه در استماع.
- «رَبّ»: بر مالک، صاحب‌حق، اختیاردار، تدبیرکننده و نگهدارنده، نعمت‌بخش، تنبیه‌کننده و اصلاح‌کننده‌ی چیزی گفته می‌شود.^۲

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۰ و راغب اصفهانی، مفردات غریب القرآن، ص ۲۴۴.

۲. احمد بن فارس، مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۸۴.

«خَلَقَ»: بر ایجاد چیزی بعد از آن که معدوم باشد و نیز بر ایجاد چیزی به گونه‌ای که سبقتی بر آن گرفته نشده باشد، اطلاق می‌شود.^۱

«عَلَقَ»: به معنی آویزان شدن چیزی به شیئی در بالا، چنگ زدن به چیزی و ملازمت با آن است. همچنین در مورد کرمی که به بدن آویزان می‌شود و خون می‌مکد (زالو) و خون جامدی که در رحم است که فرزند از آن به وجود می‌آید، استعمال می‌شود.^۲

«اَكْرَمَ»: از «کرامت»، به معنای بزرگواری است و «اکرم» به کسی می‌گویند که بخشش‌هایش برتر و بیشتر از بخشش دیگران باشد. علت استعمال واژه در اینجا آن است که خداوند بدون استحقاق عطاگیرنده، بر او عطا می‌کند و هر نعمتی در نهایت به خداوند باز می‌گردد.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدای متعال کلام خود را با این جمله‌ی مبارک و نورانی آغاز می‌فرمایند. مناسب‌ترین معنایی که برای «باء» در اینجا تصور می‌شود، همان معنای ابتدا است؛ به این معنا که هدایت را با نام خدا آغاز می‌کنم. به تعبیر علامه طباطبائی □:

«خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است، آغاز کرد تا آنچه در کلام است، نشان او را داشته باشد و مربوط با نام او باشد و نیز ادبی است تا بندگان خود را با آن ادب، مؤدب کنند و بیاموزند تا در اعمال، افعال و گفتارشان این ادب را رعایت نموده، آن را با نام وی آغاز نمایند، مارک وی را به خود زنند تا اعمالشان خدایی شده، صفات و اعمال خدا را داشته باشند و مقصود اصلی از انجام اعمال، خدا و رضای او باشد و در

۱. ر.ک: ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۸۵ - ۸۸.

۲. راغب اصفهانی، همان، ص ۳۴۳.

نتیجه باطل و ناقص نماند؛ چون به نام خدایی آغاز شده که هلاکت و بطلان

در او راه ندارد.^۱

اسم در اینجا، اگر از ریشه «وسم» باشد، به معنی لفظی است که راهنمای معنا است؛ یعنی علامتی برای ویژگی‌ها و صفات خدای عزوجل است و اگر بر معنی «سمو» به معنی «بلندی» باشد، مراد آغاز سوره با توجه به برتری و والایی خدای متعال می‌باشد.

پروردگار از میان تمام صفات خود، بر دو صفت «رحمن» و «رحیم» تأکید نموده است، تا آغاز امور به احسان کرده باشد و نشانگر این معنا باشد که نزول قرآن بر بشر از صفت رحمت الهی سرچشمه گرفته است. این رحمت هم جنبه‌ی عمومی و گستردگی و هم جنبه‌ی پیوستگی و دائمی دارد؛ بنابراین معنای آیه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغازکردن قرائت قرآن به نام خدایی است که رحمتش همگانی و همیشگی است. شاید از پیوستگی و همیشگی بودن رحمت در واژه‌ی رحیم بتوان چنین استفاده کرد که در نهایت، گروه خاصی مشمول رحمت‌های ویژه قرار می‌گیرند و رحمت خداوند از آنان قطع نمی‌گردد و ایشان مؤمنان هستند. به همین دلیل در برخی از روایات آورده شده که «رحمن» اسم خاص برای صفت عامه‌ی خدا است؛ یعنی تنها کسی که رحمت عام و گسترده‌ای دارد، خدای متعال است و این رحمت شامل تمام موجودات می‌شود؛ اما «رحیم» اسم عام برای صفت خاصه‌ی خدای متعال است؛ به این معنا که دیگران نیز ممکن است رحیم باشند و از بخشش خاصی برخوردار باشند، اما رحمت رحیمی پروردگار، پیوستگی و دوام دارد.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

آیه به پیامبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد تا مردم را با ویژگی خاص پروردگار آشنا سازد؛ ویژگی‌ای که موجب می‌شود بشر نیاز خود به حضرت حق تعالی را احساس و با طیب خاطر از راهنمایی‌ها و دستورالعمل‌های ارسال شده‌ی او پیروی کند.

۱. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵.

قرآن در فضایی نازل گشت که برای موجودات گوناگونی، ادعای تدبیر و صاحب‌اختیاری می‌شد. باید گفت بزرگ‌ترین مانع سعادت بشر را پادشاهان، دانشمندان، صاحبان تجربه‌های فردی و جمعی تشکیل می‌دهند که ادعای تأمین بهتر کمال و سعادت انسان را دارند. از این بدتر بت‌ها و نمادهای بی‌جانی هستند که برای آن‌ها قدرت فوق‌العاده‌ای در تدبیر و تأثیر در امور عالم ادعا شده است. قرآن پیامبر □ را مأمور می‌کند تا در همین آغاز، راه را بر چنین انحراف و تشتتی در موضوع انتخاب رب و صاحب اختیار ببندد و همگان را به توحید ربوبی خدای متعال بخواند، در ابتدا پروردگار خود را به مردم معرفی کند و علت ترجیح او را بر دیگر مدعیان ربوبیت بیان نماید.

پیامبر اکرم □ مأموریت یافته بود تا بر مردم اسم و صفت پروردگارش را بخواند؛ بنابراین فعل «اقرأ» همان‌گونه که برخی از مفسران احتمال داده‌اند با تقدیر «علی الناس» است، یعنی «اقرأ علی الناس اسم ربک»؛ زیرا این آیات سر لوحه‌ی رسالت اوست. در نتیجه امر به خواندن، امر به خواندن شخصی نیست، بلکه مراد، خواندن بر مردم است. آنچه را پیامبر □ باید بر مردم بخواند، نشانه‌ها و ویژگی انحصاری پروردگار است که در هیچ مدعی ربوبیتی وجود ندارد؛ بنابراین مفعول فعل «اقرأ» جمله‌ی «اسم ربک الذی خلق» و آیات پس از آن است.

ویژگی پروردگار پیامبر

مهم‌ترین ویژگی پروردگار پیامبر □ که در این آیات بدان تأکید شده، **خالقیت** اوست؛ آفرینشی که تمام موجودات عالم را شامل می‌شود و در آیات فراوانی از قرآن، همین صفت، علامت ربوبیت خداوند بر مردم شمرده شده است: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ همانا پروردگار شما خدایی است که آسمان و زمین را خلق کرد». حضرت موسی □ نیز در پاسخ به فرعون چنین فرمود: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ پروردگار ما کسی است که همه‌ی چیز را خلق کرد، سپس [به مسیر کمال و سعادتش] هدایت نمود».

۱. اعراف / ۵۴ و یونس / ۳.

۲. طه / ۵۰.

انسان باید سراغ قانون‌گذار و صاحب‌اختیاری برود که خالق همه‌ی هستی باشد؛ چراکه انسان عضوی از یک نظام بزرگ به نام «عالم هستی» است. او بریده از دیگر موجودات نیست و تکامل جسمی، روحی، عقلی و عاطفی وی بی‌ارتباط با دیگر موجودات این نظام نیست. کسی که می‌خواهد بشر را هدایت کند و راه او را تا نهایت کمال، تدبیر نماید و قانون رشد و تکامل او را بنویسد، باید بر تمام این نظام احاطه، مالکیت و شناخت داشته باشد.

همه‌ی جهان مخلوق است

مطالعه‌ی «عالم امکان» نشان می‌دهد که تمام موجودات آن، هستی خود را وامدار دیگری هستند. برهان‌های فراوانی بر مخلوق‌بودن نظام مزبور وجود دارد؛ فقدان واجب‌الوجودی بالذات در عالمی که دار تغییر و تحول و نقص و کاستی و وابستگی است، واضح‌تر از آن است که محتاج برهان باشد. توضیحات روشنگر استاد شهید مرتضی مطهری را در اینجا نقل می‌کنیم:

جهانی که ما از راه حواس خود درک می‌کنیم، دارای خصوصیات ذیل است:

۱. محدودیت: یعنی به یک قطعه مکانی خاص و به یک فاصله زمانی خاص اختصاص دارد، در خارج از آن قطعه از مکان یا آن امتداد از زمان، وجود ندارد.

۲. تغییر: موجودات جهان همه متغیر و متحول و ناپایدارند. هیچ موجودی در جهان محسوس، به یک حال باقی نمی‌ماند، یا در حال رشد و تکامل است و یا در حال فرسودگی و انحطاط.

۳. وابستگی: از جمله ویژگی‌های این موجودات، وابستگی است. به هر موجودی که می‌نگریم آن را «وابسته» و «مشروط» می‌یابیم؛ یعنی وجودش وابسته و مشروط به وجود یک یا چند چیز دیگر است، به طوری که اگر آن موجودات دیگر نباشند، این موجود هم نخواهد بود. هر گاه در متن واقعیت این موجودات دقت کنیم، آن‌ها را توأم با «اگر» و یا «اگرهای» زیادی می‌بینیم. در میان محسوسات، موجودی نمی‌یابیم که بدون شرط و به طور مطلق و رها از قید موجودات دیگر که بود و نبود سایر موجودات برایش یکسان باشد، بتواند موجود باشد.

۴. نیازمندی: موجودات محسوس و مشهود ما به دلیل وابستگی و مشروط بودن، نیازمندند. اما نیازمند به چه؟ به همه‌ی شرایط بی‌شماری که به آن شرایط وابسته هستند؛ و همچنین هر یک از آن شرایط نیز به نوبه‌ی خود نیازمند به یک سلسله شرایط دیگر می‌باشند.

۵. نسبت: موجودات محسوس و مشهود، چه از نظر اصل هستی و چه از نظر کمالات هستی، موجودات نسبی می‌باشند؛ یعنی اگر فی‌المثل آن‌ها را به بزرگی و عظمت یا به توانایی و قدرت، و یا به جمال و زیبایی، و یا به سابقه و قدمت توصیف کنیم، از جنبه‌ی مقایسه با اشیای دیگر است. حتی هستی و بود یک چیز نسبت به هستی و بود دیگر «نبود» است. هر هستی و کمال، و هر دانایی و جمال، و هر قدرت و عظمت و جلالی را که در نظر بگیریم، بالاتر از آن هم می‌توان فرض کرد و نسبت به آن بالاتر، همه‌ی این صفات تبدیل به ضد خود می‌شوند؛ یعنی نسبت به بالاتر کمال، نقص، دانایی، جهل، و عظمت و جلال، حقارت می‌شود.

نیروی عقل و اندیشه‌ی انسان برخلاف حواس، تنها به ظاهر قناعت نمی‌کند و شعاع خویش را تا درون سراپرده‌ی هستی نفوذ می‌دهد و حکم می‌کند که ممکن نیست عالم هستی منحصر در این امور محدود، متغیر، نسبی، مشروط و نیازمند باشد. این سراپرده‌ی هستی که در مقابل خویش می‌بینیم و می‌پنداریم که در مجموع به خود ایستاده است و تکیه به خویشتن دارد، ناچار باید بر یک حقیقت نامحدود، پایدار، مطلق، غیرمشروط و بی‌نیاز متکی باشد که در همه‌ی ظروف و همه‌ی زمان‌ها حضور دارد و گرنه، هستی نمی‌توانست روی پای خود بایستد؛ یعنی اساساً سراپرده‌ی هستی در کار نبود؛ عدم و نیستی محض در کار بود.^۱ پس واژه‌ی «مخلوق» صفتی است که از تمام هستی فهمیده می‌شود؛ بنابراین باید برای هستی خالق‌ی در نظر گرفت که صفات والای هستی، خاص او باشد: حی، قادر، علیم، مرید، رحیم، هادی، حکیم، غفور، عادل و بالاخره هیچ صفت کمالی نباشد که در او وجود نداشته باشد. این خالق افزون بر این صفات کمال، باید کسی باشد که هستی او عاریه‌ای و موقت نباشد. هستی از ذات

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۹۱-۹۲.

او جداشدنی نباشد و به عبارت بهتر خود هستی باشد که یک واقعیت فناپذیر است و در آن نیستی راه ندارد، نه در گذشته، نه در حال و نه آینده.

خدا در آیه‌ی مورد بحث، خطاب به پیامبر □ می‌فرماید: در معرفی پروردگار بر صفت «خالقیت» خدا تکیه کند و پروردگار خود را کسی بداند که تنها آفریدگار هستی است، و با این بیان، جایی برای پروردگاران ادعایی باقی نگذارد. در آیات دیگر قرآن نیز بر این حقیقت تأکید شده است: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ؛ کسانی که غیر از خدا می‌خوانند [و مالکیت آن‌ها را می‌پذیرید و از آن‌ها جویای رفع نیازهایتان هستید] این‌ها آفریدگار هیچ چیز نیستند بلکه خود مخلوقی از مخلوقات عالم‌اند».

قرآن در سوره‌ی حج ناتوانی پروردگاران ادعایی را از آفرینش حتی کوچک‌ترین موجودات، چنین بیان فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ^۲؛ کسانی که غیر از خدا می‌خوانند، ابداً نمی‌توانند حتی پشه‌ای را خلق کنند [چه رسد به مخلوقات دیگر] هر چند در این امر یکدیگر را یاری کنند».

بنابراین ذکر آفرینش تمام هستی در آیه‌ی اول سوره علق، اشاره به ویژگی‌های خاصی است که در هیچ پروردگار ادعایی دیگر نظیر ندارد.

رابطه پروردگاری با آفریدگاری

در پاسخ به این‌که چرا در این آیات بر خالقیت پروردگار اصرار شد، دو احتمال وجود دارد:

۱. آفریدگار، حق مالکیت و صاحب‌اختیاری مخلوقات خود را دارد. پس در تزامم میان ارباب مختلف، حق ربوبیت با کسی است که آفریدگار باشد. این احتمال به خصوص وقتی تقویت می‌شود که کلمه‌ی «اسم» به معنی رفعت و علو باشد که در این صورت مأموریت پیامبر نشان‌دادن بلند مرتبه بودن مدبر و مالک خود است.

۱. نحل / ۲۰.

۲. حج / ۷۳.

۲. با وجود معرفت و شناخت والاتر و بالاتری که خالق نسبت به مخلوقات دارد، نوبت به دیگر مدعیان ربوبیت و قانون‌گذاری انسان نمی‌رسد. لازمه‌ی خلقت به معنای ایجاد شیء از عدم محض، آن است که آفریدگار، ظرفیت و استعدادهای مخلوقاتش را بشناسد، نهایت کمال و اندازه‌ی نهایی فعلیت استعدادهای آنها را شناسایی کند و با شناختی که از مجموعه استعدادهای «تمام مخلوقات» و تأثیر و تأثری که در هم دارند و موانعی که تصور می‌شود، بهترین راه به کمال‌رسیدن مخلوقات را بشناسد و آنها را به سمت آن کمالات هدایت نماید و تا ظرفیت موجودات تحت تربیت و نیز نظام تأثیرگذار بر انسان شناخته نشود، راه تکامل و سعادت حقیقی انسان آنچنان که باید شناخته نمی‌شود.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

در ادامه‌ی دعوت مردم به تنها پروردگار شایسته از طریق بیان برتری‌های او جلّ و اعلیٰ، پیامبر مأمور می‌شود تا مخاطبان را به آفرینش انسان توجه دهد و تمام مراحل خلقت آنان را، از ابتدا تا هنگامی که انسان کاملی گردند، محصول آفرینش پروردگار خود بشمارد و به همین جهت فقط او را شایسته‌ی ربوبیت اعلام کند.

انسان از نخستین مرحله تا بالاترین مرحله‌ی تکامل، نیاز به آفرینش و تقدیر ظرفیت‌ها و شکوفاسازی‌های مستمر دارد. البته اگر در همان آغاز، این استعدادها نهفته نبود، انسان یا خلق نمی‌شد یا مراحل مختلف آفرینش را در صورت‌های گوناگون دارا نمی‌گشت.

از استدلالی که در موضوع «ارباب ادعایی» و عدم توان آنان بر آفرینش هستی گفته شد، معلوم می‌شود که خالقیت انسان نیز مخصوص پروردگار محمد ﷺ است و دیگر مدعیان، قادر بر آفرینش انسان نیستند. قرآن کریم بر این برهان چنین تأکید کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ ای مردم خدایی را بپرستید که پروردگار شماست. همو که شما را و پیشینیان شما را خلق کرد. شاید در پناه این بندگی، پارسا و منزّه شوید».

مطلب بالا روشن می‌کند که در فرض تزاحم مدعیان ربوبیت، خالق هستی و انسان ذی‌حق‌ترین است.

مراد از «علق»

این واژه به معنای شیء چسبیده و آویزان به چیزی دیگر است. در آیه‌ی مورد بحث، این ماده آغاز حیات انسان دانسته شده است. مفسران در توضیح مورد و مصداق علق اختلاف نظر دارند. مرحوم طبرسی از قول گروهی از مفسران می‌نویسد: «آدم را از گل بسته‌شده آفرید». در این قول چون مصداق علق را گل دانسته‌اند، انسان مورد اشاره در آیه را فرد خاص، یعنی حضرت آدم □، شمرده‌اند که از گل آفریده شد.

مصداق دیگری که برای علق گفته شده «خون بسته» است. مرحوم طبرسی این قول را انتخاب کرده و می‌نویسد: «مراد از انسان، جنس بنی‌آدم، است یعنی خداوند ایشان را از خون بسته‌ی بعد از نطفه آفرید». در این تفسیر مراد از «علق» خون بسته‌شده یا علقه می‌باشد؛ بنابراین نیازی به تغییر لفظ از جنس به فرد انسان (حضرت آدم □) نمی‌باشد؛ اما این قول مستلزم دو مجاز است:

اول آن‌که حرف «من» برای ابتدای حقیقی یک سیر و جریان است؛ یعنی وقتی که می‌گوییم «سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ»، آغاز و ابتدای حقیقی سفر را بصره قرار داده‌ایم، در صورتی که «علقه» سر آغاز آفرینش انسان نیست و پس از نطفه در رحم شکل می‌گیرد. مرحوم فیض کاشانی نیز در تفسیر صافی ذیل این آیه می‌نویسد: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ مِنْ دَمٍ جَامِدٍ بَعْدَ النَّطْفَةِ؛ انسان را از خون بسته‌شده‌ی بعد از مرحله نطفه خلق کرد».

اشکال دیگر آن‌که لفظ «انسان» اسم جنس و در حکم مفرد است و باید خبر آن نیز کلمه‌ی مفرد «علقه» باشد، در حالی که در آیه کلمه‌ی «علق» که جمع است، به کار رفته است.

صاحب تفسیر «کنزالدقائق و بحر الخرائب» برای پاسخ به این اشکال می‌نویسد: «... لِأَنَّ

الْإِنْسَانَ فِي مَعْنَى الْجَمْعِ؛ علقه را به صیغه جمع آورد، چون واژه‌ی انسان با توجه به معنایش شامل افراد نیز می‌شود.

احتمال سوم که برخی از مفسران به آن اشاره کرده‌اند این‌که مراد از «علق» چیزی همچون زالو باشد که به دیگری می‌چسبد و آن را می‌مکد.

شاید بتوان گفت «اسپرم» مردان، هم از نظر شکل و هم از نظر عملی که در لقاح با هسته‌ی تخمک انجام می‌دهد و از غذای موجود در تخمک استفاده می‌کند، شبیه «زالو» است و چون آغاز مراحل خلقت انسان به فعال‌شدن آن است، تعبیر به آغاز حقیقی مراحل خلقت از «اسپرم»، دارای وجه است. این احتمال سوم نیازی به مجازهایی که در دو احتمال قبل گفته شد ندارد؛ «مِنْ» به معنای ابتدای حقیقی آفرینش انسان است و کلمه‌ی «علق» در معنای مفرد به کار رفته است و مراد از «انسان»، حضرت آدم □ نخواهد بود.

أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

در این‌که رابطه‌ی «إِقرء» در این آیه با «إِقرء» در آیه‌ی اول چیست، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند: «إِقرء» در آیه‌ی اول به معنای خواندن خود پیامبر □ است و در این آیه به معنای خواندن بر مردم است. گروهی بر این باورند که «أَقْرَأَ» در آیه‌ی سوم تأکیدی است بر «إِقرء» اول که خواندن بر خود باشد؛ پس «إِقرء» در این آیه نیز همان معنا را می‌دهد و قول سوم آن‌که در صورتی که مراد از «إِقرء» در آیه‌ی اول «إِقرء علی الناس» باشد، در اینجا نیز مراد قرائت بر مردم است و به نظر می‌رسد قول صحیح همین باشد؛ چنان‌که با شرحی که در مقدمه داده شد، در این معنا «إِقرء» با آغاز رسالت پیامبر □ نیز سازگاری دارد و خدای متعال در ادامه‌ی دعوت مردم به توحید ربوبی از طریق بیان ویژگی‌های پروردگار، در این سه آیه به موضوع تربیت ویژه‌ی انسان می‌پردازد.

انسان همان‌گونه که هستی خود را وامدار خالق متعال است، امتیازات انسانی خود را نیز از او دارد. انسان به «علم» و «دانایی» از دیگر موجودات عالم تمایز یافته است. پیامبر مأمور است

تا اعلام کند مالک این ویژگی انسان که عامل برتری او بر بسیاری از موجودات است، شایسته‌ی ربوبیت بر انسان است و او کسی جز پروردگاری که وی مردم را به سوی او می‌خواند، نیست.

اعطای «علم» به انسان، داده‌ای فوق همه داده‌ها است. انسان با این ظرفیت علمی از دیگر موجودات برتر است. خدای متعال ابزار و زمینه‌های شناخت جهان پیرامون و استنتاج دانسته‌ها را به انسان داد و از آن چنین یاد کرد: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

خدای متعال در این آیه پیامبر را مأمور می‌کند تا به کرامت پروردگار و مدبر خود در اعطای ظرفیت‌های ویژه به انسان توجه دهد و از این طریق مردم را به سوی پروردگارش دعوت کند.

بنابراین اگر صفی از مدعیان ربوبیت تصور شود که در میان آنان پروردگار محمد ﷺ وجود داشته باشد و محمد ﷺ با برهان‌های یادشده بفرمایند که مالک و صاحب اختیار من شایسته‌ترین است، زیرا او تنها خالق هستی و آفریدگار انسان در تمام مراحل تکوّن اوست، و مالکی است کریم که عامل برتری و امتیاز را به انسان بخشید، آیا با وجود این پروردگار، نوبت به دیگری خواهد رسید؟! و آیا شایسته نیست که انسان جز در برابر قانون و تشریع این پروردگار خاضع نباشد و از همه‌ی خدایان دروغین دست بشوید؟: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ همانا الله پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را عبودیت کنید. این است راه مستقیم».

آیات ۶ تا ۸

(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِغَىٰ) ﴿٦﴾ چنین نیست حقاً انسان طغیان می کند

(أَلَمْ يَرَهُ أَنتَبَّغَىٰ) ﴿٧﴾ این که خود را بی نیاز ببیند.

(إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ) ﴿٨﴾ به حقیقت مرجع همه چیز به سوی پروردگار توست.

کلمه ها

«كَلَّا»: حرف «ردع» است.

«لَيَطْغَى»: لام برای تأکید است. «یطغی» از «طغیان» به معنای تجاوز از حدود و اندازه است.

«رءاه»: ریشه ی آن «رأی»، به معنای دیدن، است و مراد آن است که انسان خود را ببیند.

«اِسْتَعْنَى»: باب استفعال و از ماده ی «غنی» به معنای بی نیازی است و در اینجا عبارت

است از احساس بی نیازی.

تفسیر

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ * أَلَمْ يَرَهُ أَنتَبَّغَىٰ

لازمه ی آنچه گذشت، تَعَبُّد انسان است. وقتی خالق جز الله برای تمام هستی و انسان نباشد، وقتی جز خدا کسی انسان را از یک مرحله ی خلقت به مرحله دیگر منتقل نفرماید و وقتی غیر از خدا کسی استعداد ویژه ی انسان (تحصیل علم) را به مدد ابزار و علوم شکوفا نسازد، وظیفه ی انسان پذیرش «روبیت» و قانون الهی و تسلیم در مقابل فرمان های او است.

اما این انسان چنین نمی کند و به مقتضای چنین برهانی تن نمی دهد! بلکه از حد و اندازه ی خود تجاوز کرده و به گردنکشی و گستاخی می پردازد! این اتفاق زمانی می افتد که انسان خودش را غنی و بی نیاز احساس کند، یعنی به گونه ای که نیازی به خدا در خود نبیند. پس در این صورت سر به طغیان می نهد.

مفسران در اینجا غالباً تکیه را بر ثروت مالی، سلامت جان و داشتن عشیره و فرزندان و ... دانسته‌اند، به گونه‌ای که انسان با داشتن این‌ها، نسبت به خداوند احساس بی‌نیازی کند؛ اما به نظر می‌رسد معنای آیه نکته‌ی دقیق‌تری دارد و آن این‌که نیازهایی که برای بشر ذکر شد و فقری که او دارد، بسیار اساسی و ریشه‌ای است. انسان هم در وجود خود و استعدادهایش و هم در پرورش آن‌ها نیازمند به خدا است. انسان حوائج خود را از موجودات هستی مثل خورشید و ماه، زمین و آسمان، آب و درخت و کوه و معدن، هوا و فضا، ستارگان و حیوانات و ... تحصیل می‌کند. این رفع حاجات در واقع استمداد از موجوداتی است که همه مخلوق خدای متعال‌اند. هر چند برخی از این مخلوقات ابداع بشر و ترکیبی از اراده‌ی انسان و تفکر او و وجود ظرفیت‌هایی در طبیعت‌اند، اما در نهایت، تمام آن‌ها و حتی فکر و اراده‌ی انسان، استعداد شکوفاشده‌ی بشر و مصنوعات که در عالم، اختراع می‌کند، همه و همه محصول خلقت الهی هستند؛ بلکه هرچه بیشتر از مواهب الهی استفاده کنیم و با فکر و ابداع بشری ترکیبی جدید ایجاد کنیم، حجم فقر و گدایی خود را به درگاه خدا بالاتر برده‌ایم.

از نظر قرآن، انسان وقتی طغیان می‌کند که نسبت به فقر خود جاهل باشد و احساس بی‌نیازی کند. هرکس و هر جامعه‌ای که در خود این فقر را به فراموشی بسپرد و احساس کاذب بی‌نیازی از عامل الهی را بپروراند، راه طغیان را در پیش خواهد گرفت؛ بنابراین اگر می‌خواهیم کسی را به سوی بندگی و پذیرش قانون الهی بکشانیم، باید نیازهای واقعی او به خدا را در وجودش زنده کنیم.

عمده مشکل بشر در زمان حاضر، احساس بی‌نیازی به عامل الهی در عرصه‌ی زندگی است. این احساس بی‌نیازی، حقیقی نیست، بلکه از تَوَهُّم بی‌نیازی به پروردگار نشأت می‌گیرد. این آیات، پیامبر □ را برای اتفاقات آینده آماده می‌کند؛ به این معنا که برخی از مردم علی‌رغم وجود محکم‌ترین برهان، از پذیرش قانون الهی و دعوت پیامبر □ سر باز خواهند زد و این‌ها کسانی‌اند که دچار تَوَهُّم شده‌اند، تَوَهُّمی ناشی از احساس بی‌نیازی از خدای متعال.

پس هرچه در خود احساس فقر به پروردگار را که مبتنی بر فقر واقعی است، تقویت کنیم، روح تعبد و بندگی، پذیرش قانون الهی و تسلیم در مقابل دستورات حق در ما بیشتر تقویت خواهد یافت. به عبارت دیگر عمق عبادت به درک فقر حقیقی ما نسبت به پروردگار متعال بستگی تمام دارد. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ؛ ای مردم! شما به خدا نیازمندید».

إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى

در این آیه اختلاف است که مراد خدا تهدید است یا غیر آن؟ اگر تهدید است، چرا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ شده است؟!

در پاسخ گفته‌اند: جمله تهدید به مرگ و بعث در قیامت است و مخاطب مستقیم، رسول خدا ﷺ است، نه از آن جهت که او را تهدید کنند، بلکه به این معنا که او را خبر دهند.

گروهی دیگر گفته‌اند: هر چند خطاب به پیامبر ﷺ است، اما در واقع اشاره به شخصی است که خود را بی‌نیاز از خداوند می‌بیند. پیامبر ﷺ مخاطب آیه قرار گرفته است تا این که تهدید تشدید شود، به این معنا که وقتی پیامبر ﷺ مورد تهدید قرار گیرد، دیگران به طریق اولی تهدید شده‌اند.

به نظر می‌رسد مراد آیه، بیان سومین صفت رب است؛ صفاتی که موجب تبیین انحصار ربوبیت در خدای متعال می‌شود. به این معنا که، رب تو کسی است که مالک نتیجه هم هست و مرجع همه‌ی امور عالم است.

ربوبیت و قانونگذاری پشتوانه می‌خواهد. کسی می‌تواند انسان را امر به تبعیت از قانون بنماید که مالک نتیجه هم باشد و بر نتیجه و پاداش طاغیان و عابدان قدرت داشته باشد و رجوع و بازگشت، مطلق و منحصر به سوی او باشد. «إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى» عبارتی است که انحصار را می‌فهماند. یعنی تنها کسی که بازگشت امور هستی، از جمله انسان‌ها، به

سوی اوست خدا است؛ بنابراین خداوند هم خلقت و ابتدای موجودات، از جمله انسان، را مالک است و هم تربیت صفات ویژه‌ی او را عهده‌دار و در نهایت نیز بازگشت همه‌ی موجودات به سوی او است.

آیات ۹ تا ۱۴

(أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ) ﴿۹﴾ به من خبر ده از کسی که نهی می‌کند.

(عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ) ﴿۱۰﴾ بنده را هنگامی که نماز می‌خواند.

(أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ) ﴿۱۱﴾ به من خبر ده اگر آن بنده بر سبیل هدایت باشد.

(أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ) ﴿۱۲﴾ یا امر به تقوا کند.

(أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ) ﴿۱۳﴾ به من خبر ده اگر این نهی کننده تکذیب کند و

روی گردانی نماید؛

(الْمَرْيَعَمَ بَأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ) ﴿۱۴﴾ آیا نمی‌داند که خدا می‌بیند.

کلمه‌ها

«صَلَّىٰ»: راغب اصفهانی می‌نویسد: بسیاری از اهل لغت صلاة را دعا و تمجید گرفته‌اند. مثلاً گفته می‌شود: «صَلَّيتُ عَلَيْهِ؛ او را دعا کردم و تزکیه نمودم» و نمازی که عبادت مخصوص است، ریشه‌اش از دعا می‌باشد و این عبادت را صلاة می‌خوانند، مثل نام‌گذاری چیزی به اسم بعضی از اموری که این چیز متضمن آن امور است.

«هُدًى»: از «هدایت» به معنای ارشاد، نشان‌دادن راه همراه با ظرافت و نرمی است.

«تَقْوًى»: از «وقایه» به معنای حفظ چیزی از عوامل مودی و مضر است و تقوا به معنای

نگهداری و حفظ جان از چیزی است که مردم از آن می‌ترسند.

تفسیر

مفسران در مورد پیوستگی این آیات با آیات قبل وحدت نظر ندارند؛ در حالی که گروهی معتقدند این آیات اشاره به حوادث پس از رسالت دارد و در آغاز رسالت فقط پنج آیه اول

نازل شده است. گروهی دیگر نظیر علامه طباطبائی^۱، معتقد به یکپارچگی سوره می‌باشند؛ زیرا همان‌گونه که از برخی ادله استفاده می‌شود، پیامبر قبل از رسالت به مدت سه سال نبی بودند و در این مدت به خلاف مشرکان که نمازشان عبارت از صوت و کف‌زدن دور خانه خدا بود^۲، حضرت به عبادت خاص پروردگار مطابق با تعلیم فرشته‌ی وحی می‌پرداختند و مشرکان این عمل پیامبر^۳ را نابهنجار قلمداد می‌کردند. لذا طاغیانی همچون ابوجهل آن حضرت را از این عمل نهی می‌کردند.

خدای متعال به دنبال بیان وجود مخالفت‌هایی که با جریان توحید ربوبی خواهد شد و «طغیان‌گری» ای که از عده‌ای سر خواهد زد، نمونه‌ای از رفتار انسان‌های «طاغی» را به پیامبر^۴ یادآور می‌شود.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى

به من خبر ده از کسی که بنده‌ای را هنگامی که نماز می‌خواند، نهی کرد. استفاده از واژه‌ی بنده به جای شخص پیامبر^۵، نشان از علت مخالفت طاغی دارد. در واقع او با بندگی بنده کار دارد و جهت بندگی او را که در نماز نمود پیدا می‌کند، مورد هجمه قرار داده است.

نماز معدل بندگی است؛ زیرا از سویی خضوع و اظهار تذلل و بندگی نمازگزار است و از طرف دیگر ستایش و تمجید و تسبیح و تقدیس مولا است. نماز یادکرد میثاق‌ها و پیمان‌های عبد با مولا است. وقتی شخص خدا را تنها خالق هستی و انسان، و تنها مربی تکوینی خود یافت و به این فقر اقرار کرد، «بنده» و «عبد» می‌شود و خود و تمام آثار وجودی خود را از او دانسته و کمال و سعادت خود را مرهون ارتباط با خدای مالک و پروردگار می‌بیند و اصول بندگی را در نماز تکرار می‌کند تا در سایه‌ی یاد خدای متعال میثاق‌های تطهیربخش و تعالی‌آفرین را مرور کند: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ همانا نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

۱. انفال / ۵۳: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً؛ و نمازشان در خانه‌ی [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود.»
 ۲. عنکبوت / ۴۵.

ابوجهل که نماد طغیان‌گری بود، هنگامی که نماز پیامبر را مشاهده می‌نمود - که غیر از «نماز» مشرکان بود؛ زیرا سر بر خاک می‌گذازد و سجده می‌کرد و ذکرهای خاص را بر زبان جاری می‌فرمود - او را از برپایی چنین نمازی نهی می‌کرد.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ أَهْدَىٰ * أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ

به من خبر ده اگر بنده‌ی نهی‌شده، در مسیر هدایت باشد یا دیگران را به تقوا و خودنگهداری امر نماید، از یله‌گی و بی‌ضابطگی در زندگی باز دارد، و از آنان بخواهد خواسته‌های خود را مدیریت و کنترل نمایند، آیا برخورد با چنین شخصی طغیان‌گری نیست؟

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ

خداوند در آیه بعد مجدداً به پیامبر خطاب می‌کند. اگر این شخص طغیان‌گر، کسی باشد که حقایق عالم را تکذیب می‌کند و از آن‌ها رویگردان است، آیا این خود، علامت آن نیست که چون او خود را بی‌نیاز دانسته، طغیان‌گری آغاز کرده و در برابر این حقایق تسلیم نمی‌شود؟

بنابراین تو ای پیامبر! نباید انتظار داشته باشی که با برهان متین و منطق استواری که بر توحید ربوبیت تشریعی و انحصار مالکیت و صاحب‌اختیاری خدای متعال اقامه می‌نمایی، همه مردم تسلیم شوند و بندگی خدا نمایند؛ زیرا بندگی خدا علاوه بر این براهین و منطق و حقایق، نیاز به شعور دارد و کسی که احساس بی‌نیازی می‌کند، این شعور را ندارد.

نکته‌ها

۱. علامت عابدان و طاغیان قابل تأمل است. از نظر این آیات، عابد و طاغی دارای ویژگی‌های روحی و روانی، و هم اعتقادی و رفتاری هستند.

عابد فقر و نیاز خود را به پروردگار درک می‌کند، تسلیم حقایق می‌شود، به عمل عابدانه روی می‌آورد و دیگران را نیز به ضابطه‌پذیری امر می‌نماید؛ اما طاغی فقر و نیاز خود را به

پروردگار درک نمی‌کند، تکذیب حقایق می‌نماید، از عمل عابدانه و موجب هدایت روی برمی‌تابد و دیگران را نیز از نمادهای بندگی که نتیجه‌ی پذیرش پیمان و ضوابط است، نهی می‌کند.

۲. اقامه‌ی نماز و نهی از اقامه‌ی نماز، ریشه در باورها و رفتارها دارد. کسی که بنده شد و در مسیر هدایت افتاد و به مسئولیت‌های اجتماعی خود توجه کرد، نماز می‌خواند و کسی که طاغی گشت و تکذیب حقایق نمود و از مسیر هدایت روی برتافت، نه تنها نماز نمی‌خواند بلکه مانع دیگران نیز خواهد شد. بر این اساس در مسیر تربیت دینی یک نسل ابتدا لازم است که روح بندگی خدا در آنان زنده شود و در این صورت است که بزرگ‌ترین یادکرد پیمان‌ها و ذکر بزرگ خدا یعنی نماز احیا می‌گردد.

در مقابل اگر در نسلی احساس بی‌نیازی به خدا پدید آید و آن نسل به طغیانگری روی آورند، نه تنها نماز را بر پا نمی‌دارند بلکه از اقامه‌ی آن توسط دیگران نیز ممانعت خواهند نمود.

۳. امر به معروف در هر شرایط اجتماعی موضوع دارد و بندگان صالح خدا حتی در جامعه‌ای با حاکمیت شرک و کفر نیز بر این واجب قیام می‌کنند. مهم‌ترین موضوع در این گونه جوامع توجه به ضرورت پذیرش ضوابط و قوانین بر فرد است. اشخاصی که خود را نیازمند ضابطه بدانند و خودنگهداری را پذیرا باشند، آماده‌ی پذیرش قانونگذار و مربی شده، برنامه‌ی هدایت و تربیت دیگری را پذیرا می‌شوند. چنانچه خدای متعال می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ یعنی کسانی از هدایت قرآن بهره می‌برند که ضرورت وجود ضابطه را در مورد خود و جامعه پذیرفته باشند. این مسأله حتی قبل از رسالت و دعوت پروردگار یگانه نیز حائز کمال اهمیت است.

۴. امر به تقوا اشاره به مسئولیت‌های اجتماعی در کنار مسئولیت‌های فردی می‌باشد؛ یعنی بنده‌ی خدای متعال - هرچند رسول الهی نباشد - به مسئولیت‌های اجتماعی خود توجه دارد. شاید دلیل اهمیت موضوع این باشد که رسیدن به کمال فردی در گرو اصلاح اجتماعی است و

کمال و سعادت اصولاً در چهارچوب یک جامعه‌ی صالح و شایسته محقق می‌شود، همان‌گونه که طغیان‌گری هم محدود به افراد طاغی نمی‌ماند و اگر آنان مجال پیدا کنند، مانع عابدان از انجام عمل عابدانه می‌شوند؛ بنابراین در جامعه‌ی انسانی دو گروه وجود دارند: گروه صالح و مصلح، و گروه فاسد و مفسد. که هر یک برای اصلاح یا انحراف عموم مردم تلاش می‌کنند.

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى

طاغی در محضر خداست

در ادامه‌ی آیاتی که ترسیمی از چهره‌ی طاغی بود - و البته به تناسب آن از عابد نیز گفتگو شد- در این آیه موضوع مهمی که می‌تواند جلوی طغیان را بگیرد، مطرح می‌شود و آن در محضر خدا بودن است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»

باید توجه داشت این جمله به کسی گفته می‌شود که خدا (الله) را باور دارد، چنان‌که مشرکان مکه چنین بودند. آنان به وجود خدا اعتقاد داشتند، اما در تدبیر و ربوبیت امور، دیگر موجودات را شریک خداوند قرار می‌دادند. قرآن کریم به این اعتقاد اشاره کرده و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ؛ آنان که غیر خدا را به دوستی و پرستش برگرفتند و گفتند: ما آنها را نمی‌پرستیم مگر برای آن‌که ما را به درگاه او نزدیک گردانند». پس مشرکان، شریکان ادعایی خدا را واسطه‌ی بین خود و خدا می‌دانستند و در مسائل خلقت اقرار به انحصار خالقیت در خدای متعال داشتند. «وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید؟ هر آینه می‌گویند خدا آفریننده‌ی آنهاست».

توجه به این نکته ضروری است که در برخی موارد، اشخاص متوجه لوازم اعتقادات خود

۱. زمر / ۳.

۲. عنکبوت / ۶۱.

نیستند. کسی که اعتقاد به خدا دارد، به ضرورت علمی باید بداند که خداوند او را می‌بیند و ناظر بر اعمال اوست؛ زیرا مفهوم «خدایی» او و غیرخدا بودن دیگران و رابطه‌ای که بین موجودی که هستی را ذاتاً دارد و موجوداتی که هستی را از دیگری وام‌دار هستند، فقر حقیقی و دائمی به وجود «خدا» و ضرورت عنایت دائمی و افاضه‌ی مستمر وجود از سوی «خدا» به موجود وابسته است. استمرار نیاز مخلوقات به خالق مثل نیاز روشنایی لامپ به نیروی الکتریسیته است. دوام روشنایی لامپ وابسته به جریان دائمی الکتریسیته است، به گونه‌ای که قطع یک لحظه‌ای جریان برق موجب خاموشی لامپ می‌شود.

نیاز دائمی مخلوقات به آفریدگار، شبیه تصویرهای ذهنی ماست. هر یک از ما می‌توانیم موجود زنده‌ای را تصور کنیم، آن را حرکت دهیم، بشانیم، برخیزانیم و ...، اما این تصویر تا زمانی زنده است که شما اراده‌ی کنید و همین که اراده‌ی شما به ادامه وجود تصویر قطع گردد، تصویر مزبور نابود می‌گردد.

پس همه‌ی مخلوقات به طور دائم و مستمر محتاج افاضه‌ی هستی از سوی خدا هستند. این نیاز، حضور دائمی مخلوقات را در محضر و مرآی خدای متعال اقتضا دارد. در معارف اسلامی نیز علم خداوند به مخلوقات از نوع علم حضوری شمرده شده است؛ یعنی او به واسطه‌ی صورت ذهنی با معلومات خود ارتباط ندارد، بلکه معلومات نزد او حاضر هستند. همچون علم ما به وجود، علاقه‌ها، میل‌ها و دیگر شئون خود که نیازی به تصویر ذهنی ندارند. نتیجه آن‌که مخلوقات امکان جدایی از خالق را ندارند و خالق به طور مستمر، هستی را به مخلوق عطا می‌کند. پس همه پیش او حاضرند؛ چون هیچ معلومی نیست مگر آن‌که مخلوق است و هیچ مخلوقی نیست مگر آن‌که در محضر اوست.

از این تعبیر خاص که در آیه آمده روشن می‌شود که پذیرش خدایی خداوند، اقتضای دیدن و مشاهده‌ی مخلوقات را دارد، منتها شخص طاغی توجهی به لازمه‌ی این اعتقاد ندارد.

این آیه راه درمان طغیان را توجه به در محضر خدا بودن می‌داند. آیه می‌فرماید: انسان ممکن است بلغزد، اما اگر به این نکته توجه کند که در محضر خداست، دست از طغیان‌گری برمی‌دارد و این اثر تربیتی بسیار مهمی است که توجه به آن، باعث کنترل طغیان‌گران و اهل معاصی است.

البته درمان طغیان‌گران مشروط به تعمق و تأمل آنان در لوازم اعتقاداتشان است. علم، درک حقیقت یک شیء و از افعال اختیاری انسان، و نیازمند اکتساب است و وجود ارتباط یک اعتقاد و لوازم آن به تنهایی، موجب علم به لوازم نمی‌شود. البته چون پیوند عقیده به خدا و علم به مشاهده‌ی اعمال مخلوقات توسط خدا چنان بدیهی است که نیاز به برهان ندارد، بلکه عدم توجه به آن جای سرزنش دارد. به همین جهت خدای متعال آیه را با استفهام انکاری بیان می‌فرماید: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى».

آیات ۱۵ تا ۱۹

(كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾) اگر دست برندارد، البته خدا موی پیشانیش را به قهر و انتقام بگیرد.

(نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾) پیشانی دروغ گوی، خطاپیشه را

(فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾) آن گاه او باید هم مجلسان خود را بخواند.

(سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ ﴿١٨﴾) و ما هم پاسبان های خود را می خوانیم.

(كَلَّا لَا تُطِيعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٩﴾) چنین نیست که او گمان کرده است. او را

اطاعت مکن و سجده کن و نزدیک شو

کلمه ها

«كَلَّا»: ردع شدید و در اینجا با قصد تهدید آمده است.

«يَنْتَهِ»: نهی پذیری، بازگشت از مسیری که رفته است.

«نَاصِيَةٍ»: موی جلوی پیشانی. ناصیه به معنای وصل است و چون موهای جلو، وصل به پیشانی است ناصیه نامیده شده است.

«نَادِيٍ»: به اهل مجلس و هم نشین های یک شخص و کسانی گفته می شود که شخص به اتکای آنان سخن گفته یا عملی را انجام می دهد.

«زَبَانِيَةٍ»: ملائکه شداد و غلاظ و پاسبانان. هم چنین بر موکلان جهنم اطلاق شده است.

«لَا تُطِيعُهُ»: نهی از مادهی اطاعت به معنای تبعیت و پیروی است. در اینجا نهی از تبعیت،

عبارت از عدم تسلیم و عدم پیروی از خواسته ها است.

«اُسْجُدْ»: از مصدر سجده و به معنی بر خاک گذاشتن پیشانی و برخی اندام است. این

عمل نشانهی کمال خضوع و تسلیم در برابر کسی است که بر او سجده شده است.

«اِقْتَرِبْ» : فعل امر از ماده «اقترب» به معنای پذیرش نزدیکی و قرب است. با توجه به این که قرب به پروردگار، قرب مکانی و یا اعتباری نیست، نزدیکی به خدا، به معنی تجلی یافتن اسما و صفات الهی در باورها و رفتارها و صفات بنده می باشد.

تفسیر

كَأَلَّا لِيْن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفْعَا بِالنَّاصِيَةِ

به دنبال توصیه هایی که در بازگشت و اصلاح انسان طاغی مؤثر بود و با لحاظ این نکته که بالاخره برخی از این گروه، از این توصیه ها بهره ای نمی برند، خداوند به منظور تسلای دل پیامبر اکرم □ و تهدید آن گروه می فرماید: اگر از مسیر طغیان باز نگردد، نوبت به عذاب خواهد رسید. تعبیر «لَمْ يَنْتَه» نشان از آن دارد که مطالب گذشته برای پذیرش نهی کافی بود. اگر مخلوقات بدانند که بالاخره مرجع آنان «پروردگار تو» است، طغیان نمی کنند و اگر طغیان نمایند، علم به آن که در محضر خدا هستند، برای تنبیه و بیداری و دست کشیدن آنان از تجاوز از حدود، کفایت می کند. اما بالاخره گروهی حتی به لوازم اعتقاد خود توجه ندارند و مسیر تکذیب و رویگردانی از حق را دنبال می کنند، در نتیجه به عذاب الهی دچار می شوند. ترسیم چگونگی ابتلای طغیان گران به عذاب به گونه ای که متناسب با حال آنان باشد، حائز اهمیت است. کشیدن موی کاکل با سرعت و به دنبال آن خواری و ذلتی که متوجه این گروه می گردد، نشان می دهد که جرم طغیان گری و خواردیدن جریان بندگی خدا، انسان را در مسیری می اندازد که منجر به عذاب خوارکننده می شود.

نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ * فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ * سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ

این آیه بیان می کند که دروغ گویی و خطاکاری سبب شده تا شخص طاغی دچار این عذاب گردد. آیات گذشته وقتی طاغی را معرفی کرد از سه خصلت او یاد کرد: ۱. نهی بنده از نماز؛ ۲. تکذیب حق؛ ۳. رویگردانی از راه درست.

تکرار عمل تکذیب، او را دروغگو، و تکرار نهی از اقامه‌ی نماز و رویگردانی از حق، او را خطاکار نمود، یعنی این دو حالت برای او ملکه شد و احتمالاً علت تغییر فعل به صفت در آیه‌ی مورد بحث همین باشد؛ یعنی این دو صفت «کاذبه و خاطئه» بخشی از شخصیت طغیانگران شده و باعث این عذاب خوارکننده می‌شود.

در این عذاب، از کشیدن کاکل استفاده می‌شود تا کسی را بدون آن‌که بخواهد به سمت و سویی بکشاند و به قرینه‌ی آیات دیگر روشن می‌شود «ناصیه»، کشاندن به سمت اموری است که منجر به عذاب می‌شود. وقتی جریاناتی پیش می‌آید که زمینه‌ی کشیده‌شدن او به سوی عذاب است، او هم‌مجلسی‌ها و ندیمان و همفکران خود را می‌خواند: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»؛ بنابراین طغیان‌گر ناخواسته در مسیری می‌افتد که با سرعت و شدت، او را به سوی عذاب سوق می‌دهد. در این مسیر همفکرانش را نیز با خود همراه می‌کند و جریان طغیان متراکم می‌شود و با تراکم این مجموعه، عذاب جمعی توسط پاسبانان و موکلان عذاب برای آنان مهیا می‌گردد: «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ».

این آیات پیامبراکرم □ را از شکل‌گیری جریان طغیان‌گری در مقابل دعوت به توحید ربوبی مطلع ساخته و نسبت به نتیجه‌ی حتمی این جریان و نابودی آن واقف می‌سازد. پس تا حجت تمام نشود و قطع امید از هدایت طغیان‌گران نشود، عذاب متوجه آنان نمی‌شود؛ زیرا رحمت الهی بر غضب و خشمش سبقت دارد. اما بالاخره در اصلاح جامعه به صرف تذکر و تبیین اکتفا نشده و در جایی که چاره‌ای نباشد، با عذاب جلوی طغیان گرفته می‌شود. کشیده‌شدن طاغی به مسیر عذاب و تراکم مجموعه انسان‌های طغیان‌گر و هم‌عملان و هم‌سخنان وی در مسیری که به عذاب آنان منتهی می‌شود، بخشی از سنت الهی است.

این آیات خلاصه‌ای از جریان طغیان را ترسیم نموده است:

الف) آنان احساس استغنائی از خالق هستی و خالق خود و پروردگار می‌نمایند و در نتیجه سر به طغیان می‌زنند.

ب) تکذیب حق کرده، خطاکاری فردی و اجتماعی می‌نمایند. هم خود، روی از کمال و سعادت بر می‌تابند و هم دیگران را از عمل عابدانه نهی می‌کنند.

ج) به لوازم عقاید خود توجه ننموده، در آن‌ها تأمل کافی نمی‌نمایند.

د) فرصت‌سوزند و عوامل بازگشت انسان به مسیر هدایت را پشت‌پا می‌زنند.

هـ) در این هنگام گمراهی آن‌ها قطعی شده، سنت الهی با شتاب هرچه تمام‌تر و با خواری، آنان را به سمتی سوق می‌دهد که به عذاب منتهی شود.

و) در این مسیر ندیمان و یاران خود را نیز همراه کرده و جریان متراکمی را فراهم می‌آورند.

ز) در نهایت این سپاه خدا و سربازان اویند که به عذاب این گروه طاعی می‌پردازند.

كَأَلَّا لَا تُطِيعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

آخرین آیه به نتیجه‌گیری مطالب ذکر شده در آیات سابق می‌پردازد. بدین صورت که طاعی همه‌ی تلاشش آن است که تو و امثال تو بندگی خدا را ننماید و از هیچ عملی برای بازداشتن و منع تو از بندگی کوتاهی نمی‌کند، اما نباید تسلیم خواست او شوی و از اعمال مطابق شئون بندگی روی بگردانی؛ بلکه وظیفه‌ی تو آن است که بر میثاق ربوبی و رسم بندگی باقی بمانی و راه کمال و سعادت را به تبع هدایت‌های الهی و تسلیم خالص در برابر اوامر او بپیمایی و در سایه‌ی عدم اطاعت از ظالم و اطاعت کامل از دستورات الهی به خدا نزدیک شوی. تذکر این نکته لازم است که قرب به پروردگار، قرب به کمال حقیقی انسان است.

قرب به پروردگار

علمای اخلاق گفته‌اند که قرب به پروردگار، عبارت دیگری از قرب انسان به کمال و سعادت خویش است. خداوند کامل‌ترین تجلی اسما و صفات خود را در انسان نموده است.

البته این تجلی بالقوه است و فعلیت آن نیاز به تلاش و رفتار ویژه‌ی انسان دارد. هر یک از نواهی و اوامر الهی راهی برای شکوفایی این استعدادها است و انسان کامل، شکوفاشده‌ترین موجود در تجلی اسما و صفات الهی می‌باشد.

هدف از انجام وظایف عبادی با قصد قربت، تجلی‌نمودن کامل آن اسما و صفات انسان است. به عبارت دیگر انسان در هر مرحله از حرکتش که آن را پایانی نیست، قرب و نزدیکی به صفات و اسمای حسنای الهی را نقطه‌ی اعلای مقصد و مقصود خود قرار می‌دهد.

قرب به پروردگار با دو شرط حاصل می‌شود: رویگردانی از راه‌های باطل و دعوت‌کنندگان به آن و تبعیت محض از دستورات الهی؛ بنابراین کسانی که فقط با انجام طاعات، قصد طی مسیر قرب را دارند، به نتیجه نخواهند رسید؛ بلکه دو بال پرواز، «عدم اطاعت از جریان طغیان‌گری» و «تبعیت محض از پروردگار» می‌باشند.

صحیح‌تر آن‌که گفته شود: انسان تا تبعیت از طغیان‌گران را کنار نگذارد، به حریم خضوع تام در برابر اوامر و نواهی الهی وارد نمی‌شود. شاید علت تقدم نهی از اطاعت طغیان‌گر بر امر به سجده، نیز همین باشد؛ چنان‌که در آیات دیگر به این حقیقت اشاره شده است: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ؛ پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار چنگ زده است».

از آنجا که عمل سجده نماد خضوع تام و تبعیت تمام در برابر دستورات الهی است، در این آیه از واژه‌ی سجده استفاده شده است. در روایتی از پیامبر اکرم $\square$ آمده است: سجده نزدیک‌ترین حالت بنده به خداست؛ چون ساجد، شریف‌ترین بخش بدن را بر زمین می‌گذارد تا نشان دهد از تمام خودی و خودخواهی، گذشته و تسلیم محض اوامر حق گشته است؛ به همین دلیل بیشترین توفیق برای شکوفایی استعدادهای انسانی در سجده حاصل می‌شود و هرچه این سجده‌ها تکرار شود و طولانی‌تر گردد، جذبه‌های الهی بیشتر خواهد شد.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. تدبیر در آیات آغازین سوره، ضرورت تقدم شناخت را بر عمل نشان می‌دهد. هر چند انسان به صرف معرفت و شناخت، رو به تغییر نمی‌آورد؛ بلکه باید عوامل دیگری مثل تأمل و تفکر در دانسته‌ها ضمیمه گردد و به احساس ضرورت تغییر منجر شود، اما آگاهی مقدمه‌ی لازم برای تغییر است. به همین دلیل آیات سوره‌ی علق پیش از هر مطلبی از رسول بزرگوار اسلام □ می‌خواهد تا مردم را با ویژگی‌های پروردگار و نقش وی بر تمام هستی و حیات بشر آشنا نماید و این موضوع گام اول و سنگ بنای دیگر اصول تحول همه‌جانبه‌ی انسان است.
۲. سبک استخدام آگاهی‌ها و شناخت‌ها در خدمت مقاصد قرآن نیز جالب توجه است. در این سوره اطلاعات مورد بحث به موضوعات محسوس و قابل مشاهده نزدیک می‌شود. مخاطب آیات گویا در برابر تصویرهایی قابل درک، عینی و ملموس قرار گرفته است، نه شناخت‌های صرفاً ذهنی و غیرملموس. به واقع قرآن با استفاده از تصویر، شناخت امور معقول را برای مخاطب آسان می‌کند. این امر نشان از اهمیت نقش مشاهده در تغییر دارد.
۳. در این سوره شناساندن نقش‌ها و تأثیرات مالکانه و مستقیم پروردگار بر هستی و زندگی انسان، بر هر شناختی مقدم شد. شاید حکمت این امر، ایجاد بیشترین انگیزه‌ی بندگی در بشر باشد؛ زیرا رابطه‌ی انسان با پروردگار تابعی از شناخت انسان از تأثیر پروردگار بر زندگی بشر است و تا بشر نسبت خدای متعال را با خود درک نکند و نیازش به او را نشناسد، رابطه‌ی مناسبی با پروردگار برقرار نمی‌سازد.
۴. با توجه به نکته‌ی قبل معلوم شد که در راه تغییر و تحول مخاطبان، انگیزش مقدم بر تکالیف است، و آن‌گاه که انگیزه‌ی کافی برای بندگی و اطاعت پروردگار پدید آید، شورانگیزترین بندگی‌ها به منصه‌ی ظهور خواهد رسید.
۵. چون سوره علق خطاب به پیامبر اکرم □ و در صدد توجیه ایشان است، در آن به

موضوعاتی اشاره شده است که به طور مستقیم در فرایند تغییر مردم کاربرد ندارد، بلکه به پیامبر □ و هر مأمور ایجاد تحولی اختصاص دارد. توضیح آن که یکی از رسالت‌های قرآن ایجاد تغییر در جامعه‌ی عصر نزول بود. در مقدمه گذشت که عوامل گوناگونی در فرایند تغییر و تحول دخالت دارند. یکی از مهم‌ترین آن‌ها رهبر یا گروه رهبران تحول و اصلاح هستند. خدای حکیم در قرآن کریم بخش قابل توجهی از آیات، بلکه سوره‌ها را به موضوع توجیه و آماده‌سازی پیامبر □ به عنوان رهبر اصلاح و تحول اختصاص داده است. تا او را در راستای به انجام رساندن رسالت و دعوت، رهبری فرماید.

آمدن این موضوعات در قرآن برای کسانی که بار هدایت و دعوت دینی جامعه را به دوش می‌گیرند، بسیار آموزنده است. توجه به این شیوه‌ی بیانی قرآن محققان را در شناخت پیام‌های دینی مرتبط با تحول مردم و جداکردن آنان از لوازم و حواشی امر تحول یاری می‌دهد؛ زیرا در توجیه رهبر یا رهبران پاره‌ای موضوعات آورده می‌شود که گاه در اصول منظم تحول، نوبت بیان آن‌ها نرسیده است و نباید بی‌درنگ، تمام خطاب‌ها به پیامبر اکرم □ را با اصول مزبور در هم آمیخت. این مطلب نظیر آموزش و تربیت معمار یا پزشک توسط مهندس و پرفسوری است که بر ساختمان یا بالین بیمار نکته‌هایی را برای ساخت بهتر ساختمان و یا درمان بیمار به آنان گوشزد می‌کند، اما کارگران ساختمان و یا دستیاران پزشک و حتی بیمار، مخاطب مستقیم این سخنان نمی‌باشند.

۶. توجهی که قرآن به پیش‌بینی آینده نموده کمال اهمیت را دارد. خدای متعال در این سوره پیامبر □ را برای شرایط نامطلوبی که پس از آغاز دعوت دینی پیش خواهد آمد، آماده می‌کند. عمده‌ی آیات سوره (آیات ۶-۱۹) به این امر اختصاص یافت. حجم بالای آیات نشان از اهمیت این نکته در فرایند رهبری و اصلاح اجتماعی و دینی مردم دارد.

سوره قلم

در تمام جدول‌های دهگانه‌ی مسند و غیر مسند و ترکیبی ترتیب نزول، فرودآمدن این سوره، پس از سوره‌ی علق دانسته شده است. به استثنای جداول تاریخ یعقوبی و المبانی که سوره‌ی ضحی را پس از سوره‌ی قلم دانسته‌اند دیگر جداول، سوره‌ی نازل‌شده پس از این سوره را مزمل می‌دانند. درباره استثناء برخی از آیات سوره و نزول آنها در مدینه در مقدمه مطالبی بیان شد. سوره‌ی قلم شامل ۵۲ آیه است و در ترتیب مصحف رسمی، شصت و هشتمین سوره می‌باشد که بعد از سوره ملک و قبل از سوره حاقه در جزء ۲۹ قرآن قرار دارد.

مقصود و محتوای سوره

این سوره نیز خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و به منظور دل‌داری آن حضرت و راهنمایی وی برای برخورد مناسب با چالش پیش‌آمده میان وی و صاحبان ثروت و قدرت مکه نازل شده و دارای چند محور است:

۱. دل‌داری پیامبر اکرم ﷺ نسبت به تهمت‌ها و فشارهایی که بر وی وارد شده و وعده به روشن‌شدن حقایق در آینده و پاداش بزرگ خداوند به آن حضرت در قبال زحمات تبلیغ.
۲. بیان ویژگی‌های طبقه‌ی اشرافی مکه که به تکذیب حضرت محمد ﷺ پرداخته‌اند، تحلیل مقاصد اصلی آنان و تبیین وظیفه‌ی پیامبر اکرم ﷺ در قبال این حرکت.

۳. توضیح ابتلا و آزمایش صاحبان ثروت و قدرت به پیامبر اکرم □ و بیان عذاب‌های قطعی دنیوی و اخروی آنان و امر پیامبر به صبوری در برابر آنان.

۴. اشاره به تفاوت تسلیم‌شوندگان و مجرمان در فرجام زندگی و رد توهم تساوی سرانجام این دو گروه.

۵. تذکر دشمنی دائمی کافران با پیامبر □ به دلیل ذکری که تبلیغ می‌شود و این‌که این ذکر (قرآن) رسالت جهانی دارد.

نکته‌ی قابل توجه آن‌که در این سوره اصل تحول وجود ندارد، بلکه به چالش‌هایی که به دنبال اصل پیشین، یعنی معرفی پروردگار حقیقی، ایجاد شد، پاسخ داده می‌شود و تکلیف پیامبر □ در این برهه مشخص می‌گردد.

ارتباط سوره

چنین به نظر می‌رسد، به دنبال دستوری که خدای تبارک و تعالی به پیامبر □ داده بود و ایشان را مأمور شناساندن ویژگی‌های پروردگار نموده بود، انتظار بروز مخالفت‌ها و تنش‌ها وجود داشت؛ زیرا خانه‌ی خدا ملوث به ۳۶۰ بت به عنوان ارباب انسان‌ها شده بود و مردم سراسر قبایل منطقه جهت ادای نذر و قربانی برای بت‌ها در آنجا جمع می‌شدند و زندگی مردم مکه رونق و صفای خود را از پرستش مشرکانه داشت. در این بین محمد □ در میان مکیان سر بر آورده، توحید پروردگار را اعلام می‌نماید، و بت‌ها و بت‌پرستی، و ارباب و مالکان ادعایی را که همه‌ی اعتبار مکه بودند، مردود اعلام می‌کند. سخنی نو که همه چیز مکیان آن روز را بی‌اعتبار می‌ساخت، آن هم از سوی کسی که قبيله‌اش بیشترین اعتبار را از وضع موجود و باورهای مردم کسب می‌نمود، باعث شد تا به او نسبت دیوانگی دهند. این سوره به بررسی این اتهام و اعلام موضع الهی در این خصوص پرداخته است.

آیات ۱ تا ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- (بَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) ﴿۱﴾ ن و سوگند به قلم و آنچه می نویسد.
- (مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ) ﴿۲﴾ تو به نعمت پروردگارت دیوانه نیست.
- (وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ) ﴿۳﴾ و به درستی که برای تو اجری دائمی است.
- (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) ﴿۴﴾ و به درستی که تو هر آینه بر اخلاقی بزرگ هستی.
- (فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ) ﴿۵﴾ پس به زودی تو می بینی و آن ها هم می بینند.
- (بِأَيِّكُمْ أَلْمَفَتُونَ) ﴿۶﴾ به این که کدام یک به فتنه افتاده است.
- (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) ﴿۷﴾ به درستی که پروردگار تو، او بهتر می داند که چه کسی از راهش گمراه شده است و او نسبت به کسانی که در راه هدایت هستند، آگاه تر است.

کلمه ها

- «ن»: از حروف مقطعه است و گفته اند یکی از نام های پیامبر اکرم ﷺ می باشد.
- «الْقَلَم»: این کلمه در اصل به معنای چیدن و بریدن از چیزی سخت است و مخصوص وسیله ی نوشتن شده است.
- «يَسْطُرُونَ»: به صف مرتب شده ای از نوشته، یا به درختان منظم و مرتب، یا به قوم و گروه مرتب شده، اطلاق می شود و در اینجا مراد، نوشته هایی است که به صورت سطر سطر ثبت شده است.
- «نِعْمَةً»: حالت نیکو و عیش و رفاه را گویند.

«مَجْنُونٌ»: از ماده‌ی جنون به معنای پوشش است و قلب را نیز جنان گویند، چون از حواس ظاهری پوشیده شده است. در دیوانگی هم استعمال شده که مراد از آیه همین مورد است. «أَجْرٌ»: آنچه از پاداش و ثواب عمل برمی‌گردد، اعم از آن‌که پاداش دنیوی یا اخروی باشد. «مَمْنُونٌ»: راغب می‌نویسد: «مَنْ وَسِيلَهُ وَزْنُ كَرْدَنِ اسْت...» و به آنچه مقدر شده و اندازه‌اش معلوم شده، ممنون می‌گویند؛ چنان‌که به آن موزون نیز می‌گویند. مَنَّهُ نیز به معنای نعمت سنگین است.

«خُلُقٌ»: به معنای سَجِيَه و خوی است و جمع آن اخلاق می‌باشد.

«تَبَصُّرٌ»: «بَصَرٌ» به عضو مخصوص بینایی و نیز قوه بینایی گفته می‌شود، و جمعش «ابصار» است. بصیر به قوه‌ی خاص بینایی که در قلب است، اطلاق می‌شود و جمعش «بصائر» است. «مَفْتُونٌ»: از ریشه‌ی «فتن» به معنای داخل کردن طلا در آتش به منظور جداکردن خوب و بد آن است، سپس در مورد داخل کردن انسان در آتش نیز استعمال می‌شود، و گاهی به چیزی که به واسطه‌ی آن عذاب ایجاد می‌شود، اطلاق می‌گردد. «مفتون» به معنای گمراه و فریب‌خورده، دیوانه، واله و حیران می‌باشد. طُریحی در مجمع‌البحرین مفتون را به معنای مجنون دانسته و می‌نویسد: «زیرا او آزمایش شده به جنون و دیوانگی است».

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

حروف مقطعه از جمله دل‌مشغولی‌های مفسران است و حداقل تا چهارده احتمال در مورد آن‌ها گفته شده است. به نظر می‌رسد، حروف مزبور از جمله متشابهاتی است که فقط راسخان حقیقی می‌توانند آن‌ها را معنا نمایند. این‌ها رموزی است میان خدا و رسول اکرم ﷺ که ما جز از راه بیان وی و عترت مطهرش ﷺ توان فهم مرادشان را نداریم.

بنابراین، راه حل فهم صحیح حروف مزبور آن است که به نصوص رسیده از معصومان □ مراجعه نماییم. البته باید توجه داشت که میان تنزیل و مراد آیات در زمان نزول این حروف و تأویل، یعنی تطبیقاتی که با استفاده از مفهوم عمومی این حروف در کلام معصومان □ رسیده، فرق بگذاریم و در عین حال مراقب باشیم که حروف مقطعه در هر سوره معنای مخصوص به خود را دارند و از خلط معانی حروف در تمام قرآن و سعی در ارائه معنای واحدی از آن‌ها اجتناب کنیم. شاید یکی از علل تحیر در فهم معانی این حروف، تلاش در ارائه‌ی معنای واحدی از مجموع آن‌ها باشد. البته سرّی بودن معنای حروف مقطعه، منافاتی با وجود تأثیرات قابل درک برای عموم و حتی مشرکان و معاندان ندارد. شاید این گونه تلفظ کردن حروف باعث جلب توجه و عطف نظر مخاطبان بوده تا فرصتی فراهم شود که آیات کلام الله مجید بر مردم خوانده شود. به هر حال با توجه به قطعی بودن این حروف به عنوان آیه‌ای از آیات قرآن کریم نزد مسلمانان، وجود آن‌ها این اثر را دارد که بعضی از مسایل قرآنی، از طریق فکر عادی، قابل درک نمی‌باشد و راهی جز رفتن به در خانه اهل بیت □ نیست. روایات وارد شده آغاز سوره‌ی قلم، معانی مختلفی همچون «لوحی از نور»، «نهری در بهشت»، «دوات»، «فرشته مسئول نوشتن سرنوشت‌ها» و «حضرت محمد □» را مراد از حرف «ن» شمرده‌اند. در مورد قلم هم گفته‌اند: «قلمی از نور»، «فرشته‌ای از فرشتگان الهی»، «علی □». و ما یسطرون را نیز چنین معنا کرده‌اند: «کتاب سرنوشت»، «کتاب مکنون»، «نامه اعمال» و «سنت».

در اینجا به چند روایت اشاره می‌کنیم:

در تفسیر کنز الدقائق از امام باقر □ نقل شده است که حضرت فرمودند: برای رسول خدا □ ده نام است که پنج مورد آن در قرآن ذکر شده و پنج نام دیگر در قرآن نیست. اسامی موجود در قرآن محمد، احمد، عبدالله، یس و ن می‌باشند.^۱

۱. محمد مهدی، کنز الدقائق، ج ۱۳، ص ۳۷۱.

کتاب علل الشرایع با سندش که به یحیی بن علاء رازی منتهی می‌شود از امام صادق □ یک حدیث طولانی نقل می‌کند که در آخر آن از حضرت در مورد قول خدای عزوجل «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» سؤال شده است که می‌فرمایند: «ن نه‌ری در بهشت است که سفیدتر از برف و شیرین‌تر از عسل است. خدای متعال به او فرمود مرکب باش! (پس مرکب شد) بعد درختی را که در بهشت به دست خود کاشته بود، گرفت - مراد از دست، قدرت است و به گونه‌ای نیست که «مشبّه» آن را به خدا نسبت می‌دهند - بعد به آن فرمود: قلم باش. سپس فرمود: بنویس! عرض کرد یا رب چه بنویسم؟ فرمود: آنچه تا روز قیامت می‌شود را بنویس. قلم هم اطاعت امر کرد و پس از آن خداوند بر آن مهر زد و فرمود تا روز و وقت معین سخن نگو».^۱

از کتاب معانی الاخبار با سندش که به سفیان ثوری از امام صادق □ می‌رسد، همین روایت نقل شده و سپس در ذیل آن آورده شده است: «پس مداد، مدادی از نور است و قلم، قلمی از نور است و لوح، لوحی از نور است». سفیان می‌گوید: عرض کردم: ای پسر رسول الله □ امر لوح و قلم و مداد را برای من توضیح بیشتری بفرما و از علم الهی که در نزد توست در اختیار بگذار. امام □ فرمود: «ای پسر سعید اگر تو را اهل پاسخ نمی‌دیدم، جوابت را نمی‌دادم. پس «ن» ملکی است که مطالب خود را به قلم گزارش می‌کند و «قلم» ملکی است که مطالب خود را به لوح می‌دهد و لوح ملکی است که تحویل اسرافیل می‌دهد و اسرافیل ملکی است که تحویل میکائیل می‌دهد و میکائیل تحویل جبرائیل می‌دهد و جبرائیل تحویل انبیا و پیامبران می‌دهد. بعد فرمود: ای سفیان بلند شو که بر تو ایمن نیستم!».^۲

تفسیر علی بن ابراهیم قمی از پدرش از ابن‌ابی عمیر از هشام از امام صادق □ نقل می‌کنند که فرمود: «اول چیزی که خدا خلق کرد، قلم بود. پس به او فرمود بنویس! و او آنچه را بود و آنچه را که تا روز قیامت می‌شود، نوشت».^۳

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۷۱-۳۷۲.

۳. همان، ص ۳۷۲.

نقل شده است کتاب شرح الآیات الباهره در تأویل آیه می نویسد: «حقاً خداوند قسم به نون و قلم خورده است و نون اسم پیامبر ﷺ است و قلم اسم علی ﷺ...»^۱.

سپس مرحوم محمد مشهدی صاحب کتاب کنزالدقائق می نویسد: «حضرت امیرمؤمنان ﷺ قلم نامیده شده، زیرا در قلم منافی برای خلق است؛ چرا که قلم یکی از دو زبان انسان است که آنچه در درون او هست، بیان می کند و مطالب را بر کسی که دور است، چنان می رساند که زبان به نزدیک رسانده است و به وسیله قلم احکام دین حفظ و امور جهانیان قوام می گیرد و حضرت امیرمؤمنان ﷺ نیز این گونه بود».

از آنچه گذشت می توان چنین برداشت کرد که خدای متعال در این سوره که خطابش به پیامبر ﷺ است، به وی ندا داده و می فرماید: یا محمد ﷺ سوگند به قلم و دوات نوری و آنچه این دو بر لوح سرنوشت می نویسند و یا سوگند به دوات نوری و به ملائکه ی نویسندگان و آنچه می نویسند.

ذکر مصادیقی چون پیامبر ﷺ و علی ﷺ و سستی که می نویسند، در برخی روایات از باب تأویل و تطبیق می باشد؛ اما این که گروهی از مفسران سوگند به قلم و آنچه می نویسند را بر همین قلم های معمولی و هر نوشته ای تطبیق کرده اند، محل تأمل است؛ زیرا صحیح آن است که تطبیق با تفسیر و مورد نزول سنخیتی داشته باشد. سوگند به قلم و محتوای آن اگر بر هر قلم و محتوایی اعم از قلم و محتوای شایسته و ناشایسته اطلاق شود، این سوگند از ساحت پروردگار دور است؛ بنابراین اگر این سوگند بر قلم و نوشته ی معمولی تطبیق شود، حداقل باید به قلم و نوشته های شایسته منحصر شود، و آن گونه که برخی از مفسران تصور نموده اند، گسترده نباشد.

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ

این آیه، جواب قسم است؛ یعنی ای پیامبر سوگند به قلم و آنچه می نویسند، تو به نعمت پروردگارت مجنون نیستی. شاید مراد آن باشد که سوگند به قلم نوری که لوح محفوظ را

۱. همان، ص ۳۷۳.

نوشت و رسالت تو را ثبت کرد، تو مشمول نعمت پروردگارت هستی و از برکت این نعمت، دیوانه نیستی.

در این‌که مراد از نعمت پروردگار چیست، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. شاید حمل آیه بر مطلق نعمت یا رحمت، بی‌وجه نباشد و مراد آیه آن است که از برکت نعمت الهی تو دیوانه نیستی. انطباق نعمت بر رسالت نیز خالی از وجه نیست.^۱ در این معنی، آیه در صدد بیان علت عدم جنون پیامبر ﷺ است؛ یعنی در لوح محفوظ رسالت تو نوشته شده بود و این مقام به کسی که جنون بر او عارض شود، داده نمی‌شود. به هر حال این جمله علاوه بر آن‌که تسلی‌ی خاطر پیامبر است، به عدم جنون ایشان نیز اشاره دارد که در لوح محفوظ آنچه هست و آنچه خواهد شد به ثبت رسیده و در آن لوح، ایشان جزو گروه دیوانگان نبوده و این از برکت نعمت رسالت است که به دیوانگان داده نمی‌شود.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

استفاده از واژه‌ی «پاداش» و «اجر» این معنا را تداعی می‌کند که گویا پیامبر ﷺ در مقابل کاری که انجام داده است، پاداشی خواهد گرفت و به خصوص تعبیر «غیرممنون» به معنای دوام نعمت است.

می‌توان گفت در حقیقت استفاده‌ی حضرت حق از تعابیر خاصی که دلالت بر تجارت دارد، به این معناست که خدای متعال هرگاه تکلیفی متوجه بندگان نماید و بندگان، این تکلیف را در جهت رضای او به جا آورند، آثار انجام این تکلیف و پاداش آن را خواهند گرفت و به میزان اخلاص در انجام وظیفه و عظمت و سنگینی آن، پاداش و نتیجه‌ی متفاوت می‌گیرند. علاوه بر آن‌که فضل الهی بر میزان اجر و پاداش می‌افزاید.

۱. این احتمال را علامه طباطبایی داده‌اند. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۶۸.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

این آیه اخلاق بزرگ پیامبر ﷺ را یادآور می‌شود. در مورد مراد از اخلاق بزرگ، مفسران اتفاق نظر ندارند. برخی آن را دین عظیم دانسته‌اند و برخی آن را به معنای اخلاق و ملکات اجتماعی بزرگ معنا کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ، صبر و حلم، ارتباط اجتماعی، قدرت تدبیر، امانتداری و امثال آن را به بهترین وجه دارا بود.

مرحوم مشهدی در تفسیر کنزالدقائق می‌نویسد: «مراد از اخلاق عظیم آن است که تو از قومت مشکلاتی تحمل می‌کنی که قبل از تو تحمل نمی‌شد». باید گفت این معنا، دقیق‌تر است و با اهداف سوره سازش بیشتری دارد؛ زیرا پیامبر در معرض بدترین تهمت‌ها و سخت‌ترین فشارها است. گروهی که هیچ منطق و کرامتی ندارند، وی را آماج شدیدترین حملات قرار داده‌اند. در این موقعیت یادآوری اخلاق بزرگ پیامبر ﷺ و شکیبایی در برابر این فشارها، به منظور تسلای دل آن حضرت بسیار مؤثر است.

به عبارت دیگر، تأکید «اخلاق عظیم» اشاره به نقش این اخلاق در تحمل مسئولیت‌های بزرگ دارد. کسی که بار رسالت یک امت را، آن هم به گستردگی امت اسلام، به دوش دارد، باید ظرفیت‌های اخلاقی بزرگی داشته باشد. اصولاً مردان بزرگ تاریخ - صرف نظر از مثبت یا منفی بودن شخصیت آنان - دارای ظرفیت‌های بالای روحی بوده‌اند. صبر بزرگ، شجاعت بزرگ، تدبیر بزرگ، سعه صدر بالا و قدرت محاسبه‌ی بالا و نظایر آنان، کم و بیش در تمام آن‌ها وجود دارد. البته رسالت الهی به شخصیت‌هایی که ترکیبی از بزرگی و بزرگواری روحی را دارا باشند، عطا می‌شود؛ یعنی آنان باید اخلاق بزرگ را همراه با اخلاق کریمانه و بزرگوارانه داشته باشند و اگر چنین کمالاتی در پیامبر اکرم ﷺ نبود، بار سنگین رسالت به او واگذار نمی‌شد.

فَسْتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ * يَا أَيُّكُمُ الْمَفْتُونُ

این آیه چشم‌اندازی روشن در برابر دیدگان پیامبر ﷺ قرار می‌دهد. دیوانگان معلوم خواهند

شد؛ زیرا پیامبر □ در لوح محفوظ، مشمول نعمت پروردگار شده و از سلامت کامل عقلی برخوردار است. سرانجام کارش ختم به پاداش دائمی و مستمر شده و در تمام مراحل زندگی اش دارای اخلاق بزرگان است. با این مقدمات، نتیجه‌ی اجتماعی کارش معلوم است. او حرکتی را آغاز کرده که شاهد جذب عاقلان و کاملان خواهد شد. حدیث او، حدیث فرهیختگی است و فرهیختگان تعالی طلب به ندای او پاسخ مثبت خواهند داد. در عوض، جریان مقابل، شاهد ترکیبی از انسان‌های بیمار دل و غیرفرهیخته، اشخاص گرفتار اوهام و خرافه و مبتلا به انواع مفسد اخلاقی و روحی خواهد بود و نتیجه آن‌چنان روشن است که دوست و دشمن «مفتون بودن» مخالفان پیامبر □ را اقرار خواهند کرد.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

این آیه پشتوانه‌ی تمام مطالب گذشته است. چشم‌انداز تصویر شده توسط پروردگار ریشه در این خصوصیت دارد که او می‌داند چه کسی از راهش گمراه شده و چه کسی در مسیر هدایت است؛ چون راه، راه اوست و او خالق همه‌ی موجودات و مربی توانایی‌های علمی آنان است. با این مقدمه به کار بردن واژه «أَعْلَمُ»، برای نشان‌دادن آگاهی برتر پروردگار بر دیگران، اعم از گمراهان و هدایت‌شدگان است. پس جا دارد که قاطعانه آینده را پیش‌بینی کند و بگوید: کسانی به راه هدایت خواهند رفت که فتنه در عقلشان نیفتاده و کسانی از مسیر هدایت گمراه می‌شوند که دچار فتنه شده‌اند.

نکته‌ها

- هیچ پیام‌آور حقایقی نباید انتظار مدح و ثنا و خشنودی و خوش‌گویی تمام مخاطبان پیامش را داشته باشد؛ چرا که بالاخره گروهی با انگیزه‌های مختلف به مقابله با پیام و خصومت و دشمنی با شخص پیام‌رسان روی خواهند آورد.
- جریان مخالف پیامبر اکرم □ از پایگاه عقلانی و اخلاقی درستی برخوردار نیست. جریان‌شناسی اسلام و صف‌بندی افراد موافق و مخالف با پیام اسلام، این حقیقت را آشکار می‌سازد.

۳. در راه ابلاغ رسالت‌های الهی مشکلات فراوانی بروز و ظهور می‌کند و به همین نسبت پاداش و اجر بی‌پایان یا بی‌منت متوجه رسولان الهی و مبلغان معارف اسلامی خواهد شد. همانگونه که دشمنان این حرکت، به عذاب دنیا و آخرت مبتلا خواهند گشت.
۴. پیامبر □ و هر مبلغ دینی نیاز به دل‌داری و امید به آینده دارد؛ در این سوره این امید صادق در جان پیامبر □ زنده می‌شود.
۵. تأکید بر سلامت فکری هدایت‌شدگان به راه سعادت، علامت توجه اسلام به اندیشه‌ورزی است و توافق میان اسلام و عقلانیت را به‌خوبی به نمایش می‌گذارد. باید توجه داشت که آنچه ما را به نکته‌ی بالا رهنمون می‌سازد، تبدیل واژه‌ی «جنون» - که تهمت مکذبان به پیامبر □ بود - به واژه‌ی «مفتون» است که هر گونه آسیب عقلی را شامل می‌شود، هر چند ناشی از سبقت هوس بر عقل باشد.
۶. حمایت مؤکد خدای متعال از رسول مکرم اسلام □، ضرورت حمایت از مبلغان مجاهد و شایسته را در تمام اعصار و عرصه‌های مربوط به دایره‌ی مسئولیت و مأموریتشان نشان می‌دهد.
۷. پیش‌بینی آینده و بیان آن در چهارچوب‌های متقن، در تقویت شکیبایی و صبوری انسان‌های تحت فشار و سختی، بسیار مؤثر است.
۸. در برخی از پدیده‌های اجتماعی، دل‌مشغولی مصلحان به اتهامات و ناملازمات، خواست دشمن است و باعث کُندی در روند اصلاح امور و منفعل شدن رهبران مصلح می‌شود. بعضی اتهامات را باید به زمان سپرد که داور بسیار خوبی است. از آیات بالا استفاده می‌شود که پیامبر □ پاسخ تهمت دیوانگی را باید به گذر زمان و گرفتن نتیجه از رسالتش موکول نماید. وقتی عقلای قوم به این حرکت پاسخ مثبت بدهند و اراذل و اوباش و اصحاب هوس و بردگان تمنیات پست در طرف مقابل بایستند، پاسخ این تهمتها داده خواهد شد.
۹. استفاده قرآن از واژه‌ی «جنون» یعنی جن‌زدگی، که بخشی از باورهای عرب جاهلی بود،

به معنای پذیرش سلطه‌ی جن بر عقل و امکان تماس او با عقل بشر و تأثیرگذاری فیزیکی بر آن نیست، چون:

اولاً: قرآن این واژه را از زبان مشرکان حکایت کرده است.

ثانیاً: استعمال یک واژه، اعم از پذیرش علت نام‌گذاری به آن است. آیا اگر بر سر در تیمارستان‌ها می‌نوشتند «دارالمجانین»، دلیل پذیرش سلطه جنیان بر بیماران روانی است؟! یا اگر امروزه در نام‌گذاری صور فلکی از «دب اکبر»، «دب اصغر»، «شکارچی» و نظایر آن نام برده می‌شود، به معنای پذیرش وجود واقعی چنین صوری از فلک توسط دانشمندان علم هیئت می‌باشد؟! این موارد را اصطلاحاً «مجازات» می‌گویند؛ یعنی کسی که می‌خواهد در مقام تفهیم و تفهم با مردم ارتباط برقرار کند، از الفاظ پذیرفته‌شده و اصطلاحات معمول و قابل درک آنان استفاده می‌نماید، هرچند با علت نام‌گذاری‌های واضعان این لغات و اصطلاحات همراه نباشد. قرآن نیز از این قاعده مستثنا نیست.

البته باید توجه داشت که وقتی کاربرد این واژه‌ها و موارد استعمال آن‌ها را در قرآن پی می‌گیریم، ملاحظه می‌شود که قرآن به مناسبت‌هایی راه برداشت غلط از استعمال این واژه‌ها را بسته است. مثلاً کلمه‌ی خُلُق که در آیات بالا به کار رفت، در نزد عرب به معنای آن است که صفتی به شکل جبری بخشی از خصال وجودی انسان شده باشد. عرب همان‌گونه که خَلَق را در شکل ظاهری و مادی جبری می‌پنداشت، خُلُق را نیز به بخش صفات جبری اختصاص می‌داد؛ اما قرآن با توضیح اختیار بشر در مورد صفات روحی و اخلاقی و امر و نهی در این مورد، نشان داد که استعمال واژه‌ی «خُلُق» صرفاً به منظور نشان‌دادن صفات ملکه شده است و با جبری‌شدن آن‌ها ارتباطی ندارد.

آیات ۸ تا ۱۵

(فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ) ﴿۸﴾ و تکذیب کنندگان را اطاعت منما.

(وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) ﴿۹﴾ آن‌ها دوست دارند تو نرمش کنی تا آنان نیز نرمش

نشان دهند.

(وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ) ﴿۱۰﴾ و هر بسیار سوگند خورنده‌ی پست را اطاعت منما.

(هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنَمِيمٍ) ﴿۱۱﴾ عیبجویی که به سخن چینی می‌رود.

(مَنَاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ) ﴿۱۲﴾ منع کننده از خیر و تجاوزکننده [از حدود] و شخص

بسیار گنهکار را.

(عَتِلٌّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ) ﴿۱۳﴾ کینه‌توزانی را که بعد از آن، شرجویی می‌کند.

(أُنْكَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ) ﴿۱۴﴾ به دلیل آن‌که صاحب مال و فرزندان هستند.

(إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ ءَايَتُنَا قَالَ أَسْطِيرُ الْأُولِينَ) ﴿۱۵﴾ وقتی آیات ما بر آنان خوانده

می‌شود، می‌گویند افسانه‌های پیشینیان است.

کلمه‌ها

«تُدْهِنُ» : از اِدهان به معنای روغن مالی و کنایه از نرمش نشان دادن است.

«حَلَّافٍ» : از ماده‌ی حلف به معنای قسم است. حَلَّاف کسی است که زیاد قسم می‌خورد.

«مَهِينٍ» : پست.

«هَمَّازٍ» : عیبجویی که مرتّب، اشتباهات دیگران را پی‌گیری می‌کند.

«نَمِيمٍ» : سخن چین.

«مُعْتَدٍ» : کسی که از حد و مرز خود تجاوز کند.

«أُثِّم» : کسی که گناه ملکه‌ی او شده است، یعنی زیاد گناه می‌کند.

«عُتِّلَّ» : کسی که با قدرت و شدت تمام در کاری وارد می‌شود و اخلاق کینه‌توزانه دارد.

«زُتِّيمَ» : شرجویی است و به انسان‌های بی‌اصل و نسب هم اطلاق شده است.

«أَسَاطِيرَ» : افسانه‌ها.

تفسیر

بعد از تحلیل فشرده‌ای که از سلامت عقلی و کمالات و عظمت اخلاقی حضرت محمد □ صورت گرفت و به دنبال بشارتی که به آن حضرت □ در ناکامی جریان تهمت‌زنندگان بیان شد، در این آیات، خداوند پیامبر □ را از سازش با گروهی که به تهمت و فشار ضد اخلاقی روی آورده‌اند، برحذر داشته، فساد اخلاقی و بی‌منطقی آنان را یادآور شده و از انگیزه‌های تهمت‌زدنشان به پیامبر □ پرده برمی‌دارد، آن‌گاه به وی وعده‌ی نابودی آنان را می‌دهد.

فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ

پس حال که چنین است، تو نباید کسانی که رسالت تو را تکذیب می‌کنند، اطاعت بنمایی. استفاده از واژه «مُكَذِّبِينَ» به جای نسبت‌دهندگان به جنون در این آیه، اشاره به نکته لطیفی دارد و آن این‌که ریشه‌درگیری و نسبت‌های ناروایی که به تو داده‌اند، تکذیب رسالت و حقایق است که بر زبانت جاری می‌کنی. آنان سر ناسازگاری با شخص محمد بن عبدالله □ را ندارند. عدم سازش آنان، با حقایق جاری‌شده بر زبان تو و رسالت الهی توست.

وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيَدْهِنُونَ

خداوند در این آیه به انگیزه‌ی این گروه اشاره کرده و می‌فرماید: آنان علاقه‌مند سازش و نرمش تو هستند. اگر تو مطالب را به گونه‌ای بیان کنی که موقعیتشان را مورد هجمه قرار ندهد، قطعاً آنان آماده‌ی سازش و نرمش با تو هستند. اظهار انحصار ربوبیت به خدای متعال از سوی تو به معنای به هم ریختن ریشه‌ی تمام موقعیت‌های آنان است و چون موقعیتشان را در خطر می‌بینند، به تهمت روی آورده و فشار سنگینی را متوجه تو نموده‌اند.

اصولاً تهمت بستن به دیگران، خصلت هر صاحب موقعیتی است که جایگاه اجتماعی خود را از ناحیه‌ی یک جریان فکری یا اجتماعی سالم در خطر ببند و خود از کمالات روحی و معنوی بی‌بهره باشد. نظیر چشم‌پرکن‌های قوم نوح که به وی تهمت ریاست‌طلبی می‌زدند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ! و اشراف قومش که کفر ورزیدند، گفتند: این (نوح □) جز بشری مثل شما نیست، که می‌خواهد بر شما برتری جوید».

و یا فرعون که به دنبال پیروزی حضرت موسی □ بر ساحران و سجده‌ی آنان و ایمانشان به پروردگار آن حضرت، به ساحران چنین تهمت زد: «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ؟ او بزرگ شما در سحر است و شما سحر را از او تعلیم گرفته‌اید».

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ

این آیه مجدداً پیامبر □ را از اطاعت گروه مکذب منع می‌کند، آن هم به صورتی که ظاهرش حکم و دستور، اما باطنش حکمت و دانایی است.

می‌فرماید: ای پیامبر! با کسانی که دارای ویژگی‌های ناشایست اخلاقی هستند، سازش و نرمش منما؛ زیرا این صفات، آنان را مبدل به جمعی ساخته که قادر به همراهی با حرکت شایسته‌ی تو نیستند.

این گروه نه صفت دارند که با داشتن آن‌ها از تو و حرکت اصلاحی تو فاصله می‌گیرند:

۱. اینان بسیار قسم می‌خورند. سوگند زیاد به مقدسات علامت بی‌اعتقادی فرد به ارزش مورد قسم است و بیانگر آن است که شخص، مقدسات و ارزش‌های مورد قسم را قبول نداشته، بلکه با آن‌ها تجارت می‌کند.

۲. اینان انسان‌های پستی هستند. اصولاً یکی از عوامل روی آوردن به سمت گناه و اعمال ناشایست، مهانت و پستی شخصیت است که در روایات ما نسبت به شر چنین اشخاصی، حذر

۱. مومنون / ۲۴.

۲. طه / ۷۱ و شعراء / ۴۹.

داده شده است؛ چنان‌که در مقابل، بر کرامت نفس و بزرگواری روح، تأکید و آن را عامل تن‌دادن شخص به رفتار پست و ناشایست شمرده‌اند.

قبلاً نیز اشاره کردیم که تفاوت شخصیت‌های مثبتی که دارای روح‌های بزرگی هستند، از شخصیت‌های منفی مانند یزید و معاویه‌ها در همین بزرگواری و احساس کرامت و شخصیت است.

هَمَّا زِ مَّشَاءِ بِنَمِيمٍ

۳. صفت دیگر این گروه، عیب‌جو بودن آنان است. اینان در رفتار اجتماعی، مگس‌صفت اشتباه‌های دیگران را جویا می‌شوند تا در وقت مقتضی به رُخشان بکشند.

تجسس در مورد اشخاص و کشف عیوب آنان، فضای ذهن و دلِ عیب‌جو و جامعه را به سمت بی‌اعتقادی و ناباور به صلاح و شایستگی افراد کشانده، فرصت را برای الفت و هم‌دستی و هم‌داستانی می‌گیرد.

۴. سپس آیه به چهارمین صفت این گروه اشاره می‌کند: «مَّشَاءِ بِنَمِيمٍ». مشی این اشخاص سخن‌چینی با هدف ایجاد فساد است. آنان مترصد سخنی از کسی علیه دیگری هستند، تا با نقل آن سخن و نقل پاسخ آن به رقیب، میان آنان فتنه و فساد پیا کنند و همیشه تلاششان در فتنه‌انگیزی میان افراد و طبقات جامعه است.

مَنْعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ

۵. صفت دیگر این گروه، منع شدید دیگران از انجام عمل خیر است. این منع، خود، فرع بر ترک عمل خیر از سوی آنان است. کسی که خیرخواه نیست، کارش به جایی می‌رسد که اهل خیر را هم از خیرخواهی منع می‌کند. یعنی این صفت زشت آن چنان در او رسوخ کرده که وی تلقی معروف بودن و پسندیده بودن این عمل زشت را نموده و دیگران را با تأکید و شدت، از انجام عمل خیر منع می‌نماید.

۶. تجاوز از حدود، ششمین صفت این گروه است. آنان به حد خود قانع نیستند، از حدود و

مرزها تجاوز می‌کنند و یله‌گی و رهایی را خواهان ند. میل سیری ناپذیری بر آنان حاکم است، به گونه‌ای که در سایه قدرت و تمامیت‌خواهی، حق تجاوز به حقوق دیگران و گذشتن از مرزها را به خود می‌دهند.

۷. قرآن هفتمین صفت این جریان را، اِثیم بودن اعلام می‌کند. اینان کسانی‌اند که گناه ملکه‌ی آنان شده است. اصل در زندگی آنان گناه است و میلشان به گناه پایانی ندارد. تقدم «معتد» بر «اِثیم» شاید اشاره به سببیت صفت تجاوز از حدود و مرزها در شکل‌گیری صفت اِثیم باشد. اینان به دلیل آن‌که از حدود انسانی و الهی تجاوز می‌کنند، کارشان به خطاکاری و تکرار و گسترش این خطا تا مرز عادت و ملکه شدن می‌رسد.

عُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ

۸. با توجه به واژه‌ی عُتِلَ، هشتمین صفت این جریان، آن است که برای تحصیل حقوق خودخوانده و هم‌چنین در رد و مخالفت با دیگران، بسیار شدید و کینه توزانه وارد می‌شوند. در دل آنان صفایی نیست، کینه در دل می‌کارند و خشم و غضب درو می‌کنند.

۹. آخرین و نهمین مشخصه این گروه، شرور بودنشان است. آنان در کنار هر جریان باطلی قرار می‌گیرند، هر عَلم پلید و شری را علم‌داری کرده یا در زیر لوای آن قرار می‌گیرند. بنابراین گروهی که تا این میزان فساد و پلیدی دارند، آیا شایسته‌ی نرمش و سازش‌اند؟ آیا امیدی به همگامی و همراهی با آنان در اصلاح ساختار اجتماعی می‌رود؟ آیا پیامبر □ می‌تواند با این گروه در سلم و سازش به سر برد؟ پیامبری که در رأس جریان صالح و مصلح است، چگونه با سرآمدان تباهی و فساد همراهی کند؟

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ

احتمال دارد داشتن ثروت و فرزندان پسر - که در آن روز علامت قدرت بود - دلیل تن‌سپاری پیامبر □ به سازش با آنان باشد. ثروت و قدرت و نفوذ اجتماعی که از ناحیه‌ی این دو عامل برای افراد و گروه‌ها پدید می‌آید، از جمله عوامل مهم رعب و رعایت جانب این گروه‌ها است.

اگر جمله‌ی «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» دلیل برای جمله‌ی «وَلَا تُطْعَمُ» باشد، مراد آیه این خواهد بود که ای پیامبر□، تو نباید با جمعی که این همه صفات زشت اخلاقی و خصلت‌های بد روحی و اجتماعی دارند، سازش کنی و خواست آنان را برآورده سازی، فقط به دلیل آن‌که صاحبان قدرت و ثروت هستند. این احتمال نیز وجود دارد که جمله‌ی «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» دلیل بر صفات نه‌گانه باشد؛ پس معنای آیه این است که ایشان چنین و چنان هستند؛ زیرا دارای ثروت و قدرت می‌باشند.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

ای پیامبر□ تو نباید این گروه را که این صفات ناپسند اخلاقی را دارند، به دلیل پایگاه اجتماعی ناشی از ثروت و قدرتشان اطاعت کنی؛ کسانی که وقتی آیات و نشانه‌های ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند افسانه‌های پیشینیان است.

اطاعت از ایشان همراهی با کسانی است که نشانه‌های ما را افسانه‌های قدیمی می‌شمروند و حال آن‌که تو رسول ما هستی. قیمت سازش با ایشان، پذیرش تمسخر آیات ما می‌باشد. با این مقدمات، آیا فصل مشترک و نقطه‌امیدی بین تو و آنان وجود دارد؟!

نکته‌ها

۱. با آن‌که این سوره با آغاز رسالت پیامبر اکرم□ گره خورده است و فشارهای وارده بر پیامبر□ بسیار سنگین است، خدای متعال اجازه هیچ‌گونه سازش و نرمشی را با جریان مکذب رسالت و حقایق نمی‌دهد و بر تبلیغ متین و محکم دین اصرار می‌ورزد. این نکته در کنار دعوت چهره‌به‌چهره و غیر عمومی که به منظور جذب چهره‌های جدید و در عین حال تقویت گروه مسلمانان انجام می‌گرفت، حائز اهمیت است. حرکت اصلاح اجتماعی، هنگامی شکل عمومی می‌یابد که جمعیت مسلمانان به حد قابل قبولی با وزنه‌ی اجتماعی خاصی رسیده باشد؛ اما از همان آغاز دعوت مخالفت‌ها و فشارها را هر چند بالا و زیاد باشند، باید تحمل کرد و تن به نرمش و سازش نداد؛ زیرا سازش بین اسلام و کفر مسلماً معنا ندارد.

۲. تهمت زندگان به پیامبران و رسولان دعوت توحیدی، اصالتاً با اشخاص ستیزی ندارند. آنان با دعوت توحیدی ناسازگارند و نزاع آنان با رسولان به دلیل حقایقی است که بر زبان رسولان جاری می‌شود.

۳. صادر نشدن مجوز نرمش و سازش با تهمت زندگان دو دلیل داشت: تکذیبگری آنان و نیز مجموعه‌ای از اخلاقیات فاسد ایشان. این دو دلیل در هر جریانی وجود داشته باشند، ماهیت آن با حرکت حقی که با هدف اصلاح فرد و اجتماع و تأمین کمال و سعادت انسان شکل گرفته، در تعارض جدی است. باید این ضابطه‌ی کلی مورد توجه رهبران حرکت دینی قرار گیرد.

۴. زشت شمردن صفات نه‌گانه مکذبان در آیات بالا، نشانه‌ی آن است که مؤمنان باید خود را از این‌گونه خصال و رفتارها تطهیر کنند؛ چون حرکت مؤمنانه با هدف خشکاندن ریشه‌ی این خصال و رفتارها است.

۵. چهره‌ای که قرآن از مکذبان رسالت ترسیم می‌کند، چنین است:

۱ - ۵. معارف اصیل و رسالت‌های بنیادینی را تکذیب می‌کنند که بینش صحیحی از جهان هستی ارائه می‌دهد.

۲ - ۵. از مقدسات مردم استفاده ابزاری می‌کنند و آن‌ها را خرج اهداف خود می‌کنند؛ یعنی حتی «لات» و «عزی» و «منات» و امثال آن از بت‌ها را باور نداشته و با آن‌ها تجارت می‌کنند.

۳ - ۵. اینان هرچند آدم‌های بزرگی باشند، اما دارای شخصیتی پست و حقیر هستند.

۴ - ۵. عیبجو هستند و مگس صفتانه به قصد لکه‌دار کردن شخصیت‌های محترم یا جوامع، اقدام می‌کنند.

۵ - ۵. نمام و سخن‌چین هستند و هدفشان ایجاد فساد در بین اشخاص و اقوام است.

۶ - ۵. از جریان خیرات در بین دیگر انسان‌ها جلوگیری می‌کنند.

۷ - ۵. از حدود و حریم‌های قابل قبول، تجاوز کرده و به حد خود قانع نیستند.

۸ - ۵. عجین با گناه و اهل گناه هستند.

۹ - ۵. حقوق خودخوانده را با درشت‌خویی و کینه‌توزی طلب می‌کنند.

۱۰ - ۵. با هر جریان شری هم‌صدا می‌شوند.

۱۱ - ۵. به حقایق و محتویات پیام دینی و الهی اتهام وارد می‌کنند.

این ترسیم، ما را در شناسایی جریان مفسد اجتماعی یاری می‌کند.

آیات ۱۶ تا ۲۵

(سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ) ﴿۱۶﴾ به زودی بر بینی‌اش داغ می‌نهم.

(إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ) ﴿۱۷﴾ ما آنان را آزمودیم، چنان‌که صاحبان آن بستان‌ها را آزمودیم، آن‌گاه که قسم خوردند که بامداد فردا میوه‌ها را خواهند چید.

(وَلَا يَسْتَنْوُونَ) ﴿۱۸﴾ و استننا نکردند!

(فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ) ﴿۱۹﴾ پس شب هنگامی که در خواب بودند، آفتی از آسمان آمد.

(فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ) ﴿۲۰﴾ و بستان‌ها سیاه شد.

(فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ) ﴿۲۱﴾ و سحرگاهان هم‌دیگر را ندا دادند.

(أَلَا أَعْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَرِمِينَ) ﴿۲۲﴾ اگر می‌خواهید میوه بچینید، بامدادان به کشتزار خود بروید.

(فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ) ﴿۲۳﴾ به راه افتادند و آهسته می‌گفتند:

(أَلَا لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ) ﴿۲۴﴾ امروز نباید بینوایی به بستان شما درآید.

(وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَنَدَرِينَ) ﴿۲۵﴾ صبحگاهان بدین آهنگ که می‌توانند بینوا را منع کنند، بیرون شدند.

کلمه‌ها

«نَسِمٌ»: ریشه این فعل «وَسَمَ» به معنای تأثیر و «سِمَةٌ» به معنای اثر است. «وَسَمْتُ الشَّيْءُ وَسَمًا» هنگامی گفته می‌شود که در چیزی با وسایل تأثیرگذار، اثری حاصل کنیم.

«خرطوم»: بینی فیل است؛ البته برخی از لغویان معتقدند منحصر به فیل نیست، اما بیش‌تر در فیل استعمال شده است. به بلندی سر دماغ هم گفته شده است. در تعبیر عرب می‌گویند: «شَمَخَ فُلَانٌ بَأْنْفِهِ» یعنی فلانی با بینی‌اش بزرگی کرد. «أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَهُ» یعنی خداوند بینی‌اش را به خاک مالید.

«بلونا»: از ماده‌ی بلاء به معنای آزمایش است و در این‌جا آزمون الهی مراد است.
 «یَصْرِمُ»: از ماده «صرم» به معنای درو کردن و برداشت محصول است. «صارم» هم اسم فاعل از ماده‌ی صرم به معنای دروکننده و چیننده است و صریم به معنای چیده شده می‌باشد. به شب تاریک که در این‌جا کنایه از زمین سوخته هست، نیز گفته می‌شود.
 «یستثنون»: استثنا کردن و جدا کردن بخشی از مجموعه را گویند، مثل: «جائنی القوم إلا زیداً». مراد از استثنا در این‌جا، درو کردن و چیدن باغ بدون جداکردن حق مسکینان است.
 «طَائِفٌ»: اسم فاعل از «طوف» به معنای حرکت دور یک شی است و مراد در این‌جا عذابی است که دور تا دور چیزی را بگیرد.
 «مِسْکِینٌ»: کسی که چیزی ندارد.

«حردٍ»: منع همراه با شدت و غضب و در این‌جا به معنای امتناع و محروم کردن مساکین از دادن بخشی از میوه می‌باشد.

داستان صاحبان باغ

در تفسیر مجمع‌البیان به نقل از سعید بن جبیر و در تفسیرهای صافی و کنزالدقائق و نمونه، داستان اصحاب باغ آمده است که خلاصه‌اش به نقل از مجمع‌البیان چنین است:

این باغ در یمن و در قریه‌ای به نام «صروان» وجود داشت که میان آن‌ها و صنعا دوازده میل فاصله بود. باغ متعلق به مرد بزرگواری بود که از حاصل و میوه‌ی آن باغ به اندازه کفایت خود و عیالش نگه داشته و باقیمانده را صدقه می‌داد. چون مرد از دنیا رفت، فرزندان او گفتند: ما به تمام میوه باغ

شایسته‌تریم؛ زیرا عیالمان زیاد است و ما نیروی آن را که مانند پدرمان عمل کنیم، نداریم. پس تصمیم به محروم کردن مستمندان گرفتند و عاقبتشان به آنجا کشید که خدا حکایت آنان را در قرآن بیان نمود.

تفسیر

إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ

ثروتمندان و صاحبان قدرت بعد از آن همه نقص عقلانی و ضعف اخلاقی، تو را تحت فشار تهمت‌های خود قرار داده و آیات ما را نشانه‌های قدیمی می‌خوانند، اینان مانند حیوانات عظیم‌الجثه‌ای هستند که هیکل حیوانی بزرگ با دماغی متناسب آن شأن و مرتبت دارند. این دماغ‌بلندانی که مرامشان فخرفروشی است، بزرگی خود را از ثروت و قدرت به دست آورده‌اند و ما به زودی داغی بر این دو عامل وارد سازیم که با آن از دیگران تمییز داده شوند و برای همیشه به این عار و ننگ شناخته شوند.

اینان در فتنه و آزمایش الهی افتاده‌اند که به زودی نتیجه‌اش را می‌بینند. مثل اینان در این فتنه، مثل اصحاب باغ صروان است که پس از پدر، ثروت و قدرت به دست آمده، عامل آزمایش آنان بود. آزمایش از آنجا آغاز شد که پس از فوت پدرشان و هنگامی که زمان چیدن میوه نزدیک شد، هم‌قسم شدند که فردا باغ را چیده و سهم فقرا را کنار نگذارند.

إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتَنْوُونَ

در مورد واژه‌ی «استثناء» در بحث لغوی و داستان اصحاب باغ به اجمال توضیح دادیم که مراد از آن، ندادن سهمی بود که پدرشان برای فقرا کنار می‌گذاشت؛ اما برخی از مفسران، آن را نگفتن «ان شاء الله» معنا کرده‌اند. ایشان ترک «ان شاء الله» را دلیل ایمان نداشتن این گروه به قدرت الهی و بلکه انکار فاعلیت خدا قلمداد کرده‌اند؛ اما از صدر و ذیل داستان و نکته‌هایی که در تشابه سرانجام مکذبان رسالت پیامبر اکرم ﷺ و صاحبان باغ استفاده می‌شود، معنای صحیح‌تر، تصمیم بر منع فقرا و مستمندان از میوه‌ی باغ می‌باشد.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَآئِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ

پس از آن‌که در آزمایش شکست خوردند و عزم جمعی و مؤکد به قسم بر چیدن باغ برای خود و عدم اعطای حق مساکن نمودند، شب هنگام که با این مقدمات در خواب فرو رفته بودند، عذاب خوار کننده پروردگار نازل شد و باغ آنان را به کلی نابود کرد، به گونه‌ای که باغ مثل پاره‌ای از شب، سوخته و در بین باغ‌ها نشان شد.

این امکان وجود دارد که مراد از «صریم» بقای باغ و نابودی میوه‌ی آن باشد؛ اما با توجه به ادامه‌ی سوره و اظهار امیدواری اصحاب باغ که به جای باغ نابودشده، بهتر از آن داده شود، معنای اول مناسب‌تر است.

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ

صاحبان باغ غافل از توجه عذاب شبانه، صبح هنگام هم‌دیگر را با صدای کشیده و بلند، چنین صدا کردند:

أَنْ أَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَٰرِمِينَ

اگر قصد چیدن باغ را دارید، اول روز اقدام به رفتن به سمت باغ نمایید. سپس همه جمع شدند و حرکت کردند. در طول مسیر و گذر از کوچه‌ها و خانه‌ها با هم‌دیگر به آهستگی سخن می‌گفتند و تصمیم شب گذشته را تکرار می‌کردند: نباید امروز در باغ، مسکینی بر شما وارد شود.

فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ

آنان با این خیال که بر منع مساکن و بینوایان از میوه‌ی باغ توانا هستند، آهنگ باغ نمودند.

وَعَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَنَدَرِينَ

تعبیر استهزاگونه‌ی آیه بر توانایی آنان از منع محرومان قابل توجه است. به سخریه گرفتن

قدرت آنان بر منع محرومان در حالی که شب هنگام عامل قدرت آنان، یعنی باغ، نابود شده بود، تصویر زیبایی از ضعف قدرت و اوج غفلت آنان را به نمایش می‌گذارد.

نکته‌ها

۱. دماغ‌بلندی و نخوت مکذبان رسالت پیامبر اکرم ﷺ ریشه در رشد خوی حیوانی آنان دارد و چنین حالتی موجبات سقوط و هلاکت آنان را هنگام آزمایش و امتحان فراهم می‌آورد.
۲. داغی که بر دماغ حیوانات می‌زنند، اثرش همیشگی است و داغ مذلت و عاری که بر پیشانی این صاحبان ثروت و قدرت می‌خورد نیز دائمی می‌باشد. رسوایی جریان مکذبی که رو به افترا بر پیامبر اکرم ﷺ آورد، از صدر اسلام تاکنون باقی است و طبقه‌ی اشرافی مکه در حیات این جهانی مصداق چنین ننگی شدند؛ بنابراین نیازی به تکلفی که در بیانات برخی از مفسران آمده و آیه را حمل بر داغ در روز قیامت فرموده‌اند، وجود ندارد.
۳. استفاده از تعبیر داغ بر دماغ برای طبقه‌ی اشرافی مکه، اوج تحقیر آنان در نگاه خدای متعال است و نشانگر آن است که از همان آغاز رسالت، قرآن بنا را بر برخورد بی‌مجامله با این طبقه‌ی مکذب و اشرافی گذاشته است.
۴. از آیات مزبور استفاده می‌شود که قرآن پیامبر ﷺ را که تحت فشار شدید این گروه قرار دارد، موظف به برخورد با آنان نمی‌کند، بلکه از وی می‌خواهد که تسلیم فشارهای آنان نشده و تن به سازش و مداهنه ندهد و برخورد با این گروه را به خدا واگذار کند که او به زودی داغ ننگ را بر چهره‌ی این گروه خواهد زد و این انتظار زمان زیادی به طول نخواهد انجامید.
۵. اصحاب باغ، نمونه‌ی کسانی است که نعمت خداداد و فرصت پیش‌آمده را با کوتاهی و تقصیر از دست‌داده و با سوءاستفاده از قدرت خود، تصمیم گرفتند تا فقرا و مساکین را از سهمی که هر ساله پدر صالحشان به این گروه می‌داد، محروم کنند، آن‌گاه در نهایت بی‌خبری و ناباوری، عذاب آن را به چشم خود مشاهده کردند. طبقه‌ی اشرافی مکه نیز در همین بلا و آزمایش شکست خورده و باید منتظر عذاب الهی باشند.

۶. اصحاب باغ، به خیال قدرت خود، اقدام بر منع محرومان کردند. مکذبان رسالت پیامبر □ نیز با خیال قدرت خود و تنهایی پیامبر □ و ناتوانایی وی در گرفتن حق خود، به او نسبت جنون می‌دادند.

۷. از جمله «وَهُمْ نَائِمُونَ» استفاده می‌شود که تهمت زندگان بر پیامبر □ از راهی عذاب می‌شوند که اصلاً تصورش را هم نمی‌کنند. اصحاب باغ چنان در خواب بودند که حتی پس از نابودی باغ، هنوز با قصد محروم کردن مساکین، نقشه‌ی دیشب خود را مرور می‌کردند و مکذبان پیامبر □ نیز چنان در خواب غفلت هستند، که نمی‌دانند عذاب قطعی متوجه بخشی از عوامل برجستگی و قدرت آنان شده است.

آیات ۲۶ تا ۳۳

(فَالْمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ) ﴿۲۶﴾ پس چون باغ را دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم.

(بَلْ لَّحْنٌ مَّحْرُومُونَ) ﴿۲۷﴾ بلکه ما محروم شدگانیم.

(قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ) ﴿۲۸﴾ معتدل‌ترین آنان گفت: به شما

نگفتم! چرا تسبیح خدا نمی‌کنید؟

(قَالُوا سُبْحَنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ) ﴿۲۹﴾ گفتند: پروردگار ما پاک و منزّه است. ما

ظالم بودیم.

(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوُمُونَ) ﴿۳۰﴾ پس بعضی از آنان بر بعضی دیگر رو کرده،

هم‌دیگر را سرزنش می‌کردند.

(قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ) ﴿۳۱﴾ گفتند: وای بر ما، ما طغیان‌گران بودیم.

(عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ) ﴿۳۲﴾ امید است پروردگارمان به

جای آن بهتر از آن را به ما بدهد. محققاً ما به سوی پروردگارمان رغبت داریم.

(كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ ۖ وَلَٰعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) ﴿۳۳﴾ عذاب این‌گونه

است و عذاب آخرت بزرگ‌تر است، اگر می‌دانستند.

کلمه‌ها

«ضالّ»: از ماده‌ی «ضلال» به معنای انحراف از راهی که باعث رشد و کمال است و افتادن

در راهی فاسد که موجب هلاکت است.

«محروم»: به ممنوع شدن از خیر قابل حصول اطلاق می‌شود. در این واژه، وجود شخص

یا عاملی بیه

ونی در ممنوع شدن شخص از رسیدن به خیر لحاظ شده است.

«بل» : لفظی است که برای انتقال از غرضی به غرض دیگر به کار می‌رود.

«أَوْسَطَ» : عادل‌تر، معتدل‌تر را گویند.

«تَسْبِيحَ» : از ماده‌ی «سَبَحَ» به معنای گذر سریع در آب و هوا است و «تَسْبِيحَ» تنزیه خدای

تعالی بوده و اصلش مرور سریع در عبادت او است.

«ظلم» : نزد اهل لغت و بسیاری از علما، قراردادن چیزی در غیر جایگاه مخصوص آن را

می‌گویند، چه این عمل کم گذاشتن یا زیاده از اندازه باشد و حتی شامل عدول از وقت یا مکان نیز می‌شود.

«يَتْلَاوُمُونُ» : به معنای سرزنش کردن همدیگر است.

«وَيْلَ» : لفظی است که عرب هنگام انزجار از چیزی یا مواجه شدن با مصیبتی به کار

می‌برد. ضمناً «ویل» در مصائب شدید و «ویح» در مصائب ضعیف‌تر و «ویس» در مصائب کمتر از مورد قبل به کار می‌رود.

«طَاغَيْنِ» : از طغیان به معنای تجاوز از حد و اندازه را گویند.

«يُبْدِلُ» : تبدیل به معنی آن است که چیزی به جای چیز دیگری که هم‌جنس آن نیست،

تعویض شود، نظیر کلمه‌ی تغییر که آن هم نوعی تبدیل است؛ اما تغییر ممکن است در یک چیز باشد ولی تبدیل در دو چیز اتفاق می‌افتد.

«رَاغِبُونَ» : از «رَغِبَ» به معنای میل، دوست داشتن و اراده است و در مقابل، واژه‌ی

«كِرَاهَتٌ» به معنای روی گردانی است.

تفسیر

اصحاب باغ با رسیدن به باغ سوخته و نابودشده و مشاهده عذاب الهی،

چنان ضربه سنگینی خوردند که ابتدا باور نمی‌کردند این همان باغ باشد و

اظهار داشتند ما راه را گم کرده ایم.

فَإِنَّمَا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ

این معنا نیز احتمال داده شده است که مراد از این عبارت، گمراهی از حق باشد؛ اما از ادامه ی آیات که اعتراف آنان به ظلم و طغیان و توبه به سوی پروردگار ذکر شده، استفاده می شود که در این مرحله اقرار و اعتراف به خطا نکرده بودند؛ بنابراین تفسیر اول، صحیح می باشد.

بَلْ لَحْنٌ مِّمَّنْ مَّحْرُومُونَ

این گروه به دنبال کاسته شدن از فشار روحی در اثر مشاهده ی باغ سوخته و درک حقیقت ماجرا - که باغ ازدست رفته، باغ آنهاست - از سخن اول خود برگشته و گفتند: ما محروم شدیم؛ یعنی حقی را که داشتیم و مالی را که مالک بودیم از ما گرفتند.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ

چون این جمله به معنای نسبت دادن و محروم کردن اصحاب باغ بدون هیچ جرم و گناهی از آنان و تنبیه بدون استحقاق از ناحیه ی پروردگار بود، متعادل ترین و منصف ترین آنان با یادآوری تحذیری که قبلاً به آنان کرده بود، به سخن درآمده، خطاب به آنان گفت: مگر به شما نگفتم که سنت پدر خود را ادمه دهید و سهم مساکن را بپردازید. حال که خود کرده اید و اثر آن را دیده اید، گناه خود را به پای پروردگار نگذارید و خدا را از این که بی جهت شما را محروم کند، منزّه بدانید.

قَالُوا سُبْحَنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

این جا بود که برادران به علت حقیقی عذاب پروردگار اعتراف کردند و ضمن تنزیه پروردگار عالم، ظلم خود را عامل اصلی توجه عذاب نامیده و گفتند: در حقیقت عذابی که متوجه ما شد، بدلیل ظلمی بود که در حق مسکینان کردیم و در نتیجه

عاقبت مکر و عوارض وضعی گناهانمان دامنگیر خودمان شد؛ زیرا «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱ خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند، لکن مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند» و «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» و پروردگار تو به هیچ کس ظلم نمی‌کند»^۲

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ * قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

مطلب به اینجا ختم نشد، بلکه پس از اعتراف جمعی، سرزنش آنان نسبت به یکدیگر آغاز شد و هرکس به دلیل نقشی که در خطا داشت، مورد شماتت دیگران قرار می‌گرفت؛ چرا که عده‌ای پیشنهاد محروم کردن مسکینان را داده بودند، گروهی نیز تأیید کرده بودند، برخی سکوت کرده بودند و عده‌ای هم مخالفت جزئی کرده و در نهایت همراهی کرده بودند.

در شکست جمعی معمولاً هرکس گناه را متوجه دیگری می‌نماید. معروف است که هزیمت و شکست، یتیم است و برای پیروزی، هزار پدر وجود دارد. اما اگر تأمل شود، معلوم می‌گردد که بالاخره یک خطای جمعی حاصل توافق و همراهی جمع، حتی به سکوت یا رضایت است. به همین دلیل برادران پس از محاکمه‌ی همدیگر متوجه شدند که طغیان، کاری جمعی بوده و هیچکدام دور از خطا نبوده‌اند.

در اینجا با این سؤال مواجهیم که تفاوت میان «ظالمین» در آیه‌ی قبل و «طاغین» در این آیه چیست؟

برخی از مفسران معتقد به بالاتر بودن مرحله‌ی طغیان از ظلم هستند؛ زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد، اما بر اثر غلبه‌ی هوای نفس، ستم نماید؛ اما طغیان‌گر اصلاً زیر بار قانون نمی‌رود تا آن را به رسمیت بشناسد.

برخی دیگر احتمال داده‌اند که ظلم، اشاره به ظلم به خویشان است، اما طغیان، تجاوز به

۱. یونس / ۴۴.

۲. کهف / ۴۹.

حقوق دیگران و عبارت از زیاده‌روی ظلم است.

اما به نظر می‌رسد واژه‌ی ظلم چنان گسترده باشد که هر عقیده، گفتار یا رفتاری را که طبق آن، چیزی از مسیر و یا جایگاه اصلی‌اش منحرف شود، شامل باشد و آنچه شدت و ضعف می‌یابد، حقیقت ظلم است، چنان‌که در قرآن، شرک، ظلم عظیم نامیده شده است: «إِنَّ الشُّرْكَ أَظْلَمُ عَظِيمٍ»؛ همانا شرک ظلم بزرگی است.

بنابراین نیازی به تفکیک واژه‌ی ظلم از طغیان نداریم؛ بلکه طغیان و تجاوز از حد، یکی از موارد ظلم است، به این معنی که انسان با تجاوزی که از حدود الهی و انسانی می‌کند، عملی ظالمانه انجام می‌دهد که تحقق عنوان ظلم را متوجه می‌سازد. طغیان‌گریِ اصحاب باغ، عبارت از تدبیر مکارانه آنان برای محروم‌ساختن مسکینان بود؛ عملی که در نهایت به آن اعتراف کردند.

عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ

اصحاب باغ بعد از اعتراف به ظلم و طغیان دسته‌جمعی، و بیداری پس از عذابی که واقع شد و باغ آنان را نابود ساخت، از امید خود به جبران ضررهای رسیده در سایه‌ی لطف پروردگار یاد کردند و گفتند: «عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا».

صاحب تفسیر منهج الصادقین به نقل از محققان می‌نویسد: «هرجا فردی به بلایی مبتلا گردد و مال و منال او در عرصه‌ی بلا تلف شود و او تأمل نماید و بداند که وی مستحق آن بلا بوده، بعد از آن به گناه خود اعتراف نموده و به حضرت عزت، بازگشت کند، [خداوند] بهتر و خوش‌تر از آنچه از او سته باشد، به او بدهد».^۱

از این مطلب و نیز مطالب دیگری که برخی مفسران از ابن‌عباس و مجاهد نقل کرده‌اند، معلوم می‌شود که این امید، بی‌جواب نمانده و به دنبال عذاب، لطف پروردگار شامل آنان شد و باغی با ثمرهای بسیار بیشتر به آنان داده شد.

۱. لقمان / ۱۳.

۲. ملا فتح الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۹، ص ۳۸۳.

در واقع این عذاب به منظور تنبیه و بیداری آنان بود تا موفق به ایمان و توبه و اعمال شایسته شوند، چنان‌که عذاب‌های اولیه فرعون به همین منظور بود: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»^۱؛ و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم، باشد که عبرت گیرند.» اگر آل فرعون به قحطی و آفت در زراعت و باغ‌ها مواجه شدند، با هدف تذکر آنان و با قصد پند و اندرز بود.

بر اساس آنچه گفته شد، ممکن است این سؤال به ذهن خواننده‌ی عزیز خطور کند که چرا از بازگشت نعمت به صاحبان باغ در آیات یاد نشده است؟ در پاسخ می‌گوییم شاید علت ذکر نکردن، آن باشد که سیاق آیات و بیان قصه‌ی اصحاب باغ، مقام تهدید مکذبان صاحب نعمت است و این‌که عذاب دنیا متوجه آنان خواهد شد و فصاحت، اقتضای عدم بیان مراحل پس از توبه را دارد؛ زیرا کلام را از منظور اصلی دور می‌سازد.

برخی مفسران از لحن آیات بعد: «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَئِنَّ الْعَذَابَ الْآخِرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» احتمال عدم بخشش صاحبان باغ را داده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد برداشت مزبور صحیح نباشد؛ زیرا مخاطب این جملات «كَذَلِكَ الْعَذَابُ...» صاحبان باغ نیستند؛ بلکه قرآن پس از نقل سرگذشت اصحاب باغ به گفتگو با مکذبان و توجه دادن به انواع عذاب برمی‌گردد که به‌زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

از جمله‌ی «إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ» که اصحاب باغ مطرح کردند، استفاده می‌شود که امید آنان در نتیجه‌ی رغبت به پروردگار است. امید داشتن به پروردگار و مأیوس نشدن از رحمت پروردگار، علت مهم آرزو و طمع آنان در تبدیل باغ سوخته به باغی بهتر از باغ خودشان بود. از این مطلب استفاده می‌شود که هرگاه انسان خدا را از صفات نقص منزّه بداند و خطای خود را ببیند و آن‌گاه نقش خود را در طغیان جمعی اقرار کند، رغبت و میلش به پروردگار

باقی می ماند و عذاب پیش آمده، او را از در خانه‌ی پروردگار دور نمی سازد.

اصحاب باغ بر اثر توجه به علت عذاب و منزّه بودن پروردگار، متنبه شدند و متوجه این معنا گشتند که عذاب برای بیداری آنان بوده است، در نتیجه امیدشان قطع نشد و باغ از دست رفته را به بهترش آرزو نمودند.

قصه‌ی عبرت آمیز صاحبان باغ پایان یافت و پروردگار عالم در مقام تسلیت خاطر شریف پیامبر اکرم ﷺ خبر از عذاب دنیوی مکذبان‌ی داد که از هیچ عقلانیت و صفت کریمانه‌ی انسانی بهره‌ای ندارند و وضع آنان در گرفتاری به عذاب، نظیر اصحاب باغ می باشد. در نهایت قرآن می فرماید: عذاب دنیا محدود است، اما در آخرت عذابی وجود دارد که به مراتب، بالاتر از این عذاب است.

كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ ۖ وَلَٰعَذَابُ الْآٰخِرَةِ اَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُوْنَ

این آیه بزرگ‌تر بودن عذاب آخرت را مطلق ذکر کرد تا انسان خود به مقایسه بپردازد. در این داستان، عذاب دنیوی، عذابی بود که متوجه مال و دارایی افراد شد، اما عذاب آخرت متوجه خود اشخاص است. عذاب دنیا قابل تدارک و جبران است، اما از عذاب آخرت خلاصی نیست. عذاب دنیا جهت توبه و بازگشت است، اما هدف در عذاب آخرت، کیفر و مجازات است. در این داستان، بُهت ناشی از عذاب، هر مقدار که باشد، از بهت ناشی از رؤیت عذاب در قیامت کمتر خواهد بود. کوبندگی اثر تصمیم‌های ظالمانه و طغیان‌گری‌ها در این جهان هرچه باشد، در قیامت بیشتر خواهد بود و چون علم به حجم عذاب آخرت، نیازمند دانایی به آخرت و خصوصیات زندگی آن جهانی و مقایسه‌ی آن با وضعیت این جهان می باشد و این گروه اصولاً غافل از آن هستند، خداوند آیه را با جمله‌ی «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُوْنَ» پایان می دهد یعنی اینان بزرگ‌تر بودن عذاب آخرت را نمی دانند و ممکن نیست بدانند؛ زیرا به آن جهان

اعتقادی ندارند؛ بنابراین «لو» در این عبارت به اصطلاح، «امتناعیه» است؛ هرچند بعید نیست که «لو» به معنای «تمنا» باشد و معنای عبارت، «ای کاش می‌دانستند» باشد.

نکته‌ها

۱. در هر جریان اجتماعیِ مخرب، ممکن است گروهی اندک باشند که از اعتدال و انصاف بهتر و بیشتری برخوردار باشند، اما در نهایت آن جریان را همراهی کنند و لذا اثر این همراهی و سکوت و تمکین، دامن آنان را هم بگیرد، چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً؛ و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد، بترسید». از سویی چون نهی و تحذیر بر کسی می‌شود که امکان رهایی از سرانجام را دارد، نتیجه می‌گیریم که سکوت و میدان‌دادن به گناهان اجتماعی، باعث اشتراک مؤمنان در عواقب و آثار گناهان می‌باشد.

در قصه‌ی اصحاب باغ، برادر معتدل‌ترِ آنان با وجود مخالفت اولیه، بالاخره با جمع همراهی کرده، در نقشه‌ی آنان سهیم می‌شود و تنها پس از توجه عذاب است که شروع به سرزنش برادران خود می‌نماید.

۲. تنزیه و تسبیح خداوند، عبارت است از این که نباید محرومیت را به پروردگار نسبت داد و به این معناست که ظالم و مقصر اصلی، خود انسان است که با قصد فاسد، اسباب توجه عقاب را فراهم می‌نماید. پس در هر بلایی آسمانی که پیش آید، مؤمن به دنبال کشف علت توجه عذاب پروردگار به خود است و از نسبت دادن بی‌دلیل عذاب به پروردگار خودداری می‌نماید.

۳. هیچ توبه‌ای بدون تسبیح پروردگار و اعتراف به نقش خود انسان در توجه عذاب، شکل نمی‌گیرد. تا وقتی دیگران را مقصر بدانیم، راه توبه باز نمی‌شود و تا وقتی که کار خود را

توجیه کنیم، موفق به توبه نمی‌شویم. گام اول در اعتراف به گناه، تنزیه پروردگار است. کسی که طلبکارانه بگوید: «خدایا چرا من، مگر من چه کرده بودم و...» هیچ‌گاه اعتراف حقیقی به گناه نمی‌کند. پس بهترین توبه را کسی خواهد کرد که بهترین و صحیح‌ترین شناخت را از توحید ربوبی و فاعلیت عادلانه‌ی پروردگار داشته باشد.

۴. از آیات بالا استفاده می‌شود که به این جهت از ظلم و طغیان نهی شده‌ایم که مانعی در مسیر تکامل و حیات طیبیه و سعادت ابدی ما است و رفتار ناشایست و حتی نیت‌ها و تصمیم‌های ناشی از روح طغیان‌گری، آثار تکوینی و طبیعی خود را بر زندگی فردی و اجتماعی ما خواهد گذاشت.

۵. در یک گناه جمعی و توجه آثار و عواقب این جهانی آن، تفاوتی وجود ندارد که افراد جامعه یا گروه، به یک میزان در اجرای گناه نقش داشته‌اند یا خیر؛ بلکه نفس همراهی و توافق و میدان‌دادن به انجام طغیان، زمینه‌ی توجه عذاب را برای همه فراهم می‌سازد.

۶. هرگاه معرفت صحیح وجود داشته باشد، عذاب و تنبیه مربی و پروردگار، بر رغبت و میل عذاب بیننده به پروردگار می‌افزاید؛ همان‌گونه که در اثر بی‌معرفتی، نعمت و عنایت بیشتر، باعث طغیان‌گری بیشتر می‌شود.

ملاحظه می‌شود که عمده‌ترین و اصلی‌ترین مکذبان انبیا و رسولان الهی، صاحبان قدرت و ثروت هستند که نعمت الهی نه تنها بر ادب بندگی آنان نیفزود، بلکه آنان را به دشمنان شماره‌ی یک رسولان پروردگار تبدیل کرد.

۷. با کسانی که قیامت را نمی‌شناسند، به تفصیل سخن گفتن از عذاب آخرت و نیز تهدید آنان به آن عذاب، جایی ندارد. تمام دل‌بستگی آنان دنیاست، پس باید همین دنیای آنان مورد تهدید قرارگیرد.

۸. ندانستن عذاب و خصوصیات آن، غیر از نبودن آن است. مکذبان صاحب نعمت مشمول عذاب هستند، هرچند ندانند.

۹. گرفتن عوامل شوکت و علوّ دنیوی از مهم‌ترین تهدیدهایی است که می‌توان به صاحبان قدرت و ثروت کرد. شکست علّم‌های تکذیب پیامبران در شکستن عوامل شوکت و قدرت مکذبان یعنی ثروت و قدرت است. پایگاه اجتماعی این گروه که زمینه‌ی تأمل در سازش را فراهم می‌کند، همان است که مورد تهدید پروردگار قرار می‌گیرد تا تسلای خاطری برای پیامبر اکرم ☐ باشد.

آیات ۳۴ تا ۴۱

(إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ) ﴿۳۴﴾ برای پرهیزکاران، نزد پروردگارشان باغستان‌های پرناز و نعمت است.

(أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْجَرِمِينَ) ﴿۳۵﴾ پس آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟

(مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) ﴿۳۶﴾ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟

(أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ) ﴿۳۷﴾ یا شما را کتابی هست که در آن فرا می‌گیرید.

(إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ) ﴿۳۸﴾ که هر چه را برمی‌گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟

(أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ) ﴿۳۹﴾ یا این‌که شما

تا روز قیامت [از ما] سوگندهایی رسا گرفته‌اید، که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟

(سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بَدَلِكِ زَعِيمٌ) ﴿۴۰﴾ از آنان بپرس کدامشان ضامن این [ادعا] است؟

(أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ) ﴿۴۱﴾ یا شریکانی دارند؟ پس اگر

راست می‌گویند، شریکانشان را بیاورند.

کلمه‌ها

«جَنَّاتٍ»: جمع «جَنَّة»، به معنای پوشیده است. به باغ هم وقتی درختانش به گونه‌ای شاخه در هم کشند که زیر آن سایه شود، جَنَّة می‌گویند.

«نَعِيمٌ»: جمع نعمت است. اضافه‌ی جَنَّات به نعیم، اشاره به باغ‌های پر نعمتی است که بی‌هیچ درد و نعمت و عذابی هستند.

«مُسْلِمِينَ»: جمع مسلم بوده و از اسلام گرفته شده است و به معنای فرمانبردار و تسلیم شونده است.

«مُجْرِمِينَ»: از جرم گرفته شده است. جرم عبارت است از کندن میوه‌ی درخت که استعاره از اکتساب هر نوع امر ناپسند و مکروهی است.

«تَدْرُسُونَ»: به معنای درس گرفتن است و به معنای مطلق خواندن هم آمده است.

«أَيْمَانٍ»: جمع یمین به معنای سوگندی که برای تأکید عهد و میثاق به کار می‌رود.

«بِالْعَقَّةِ»: یا به معنای تمام از همه‌ی جهات و شرایط است، مثلاً می‌گویند: «بلغ الصبی» وقتی به حد مردان می‌رسد و قوام می‌گیرد و یا به معنای متصل است، در این جا یعنی سوگندی که نقض نمی‌شود. به نظر معنای دوم صحیح‌تر است.

«زَعِيمٍ»: راغب اصفهانی می‌نویسد: «زَعَمَ» حکایت قولی است که در آن گمان دروغ برود و به همین دلیل در قرآن هر جا که گوینده‌ی سخنی مذمت شده باشد، این لغت به کار رفته است، مثل «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا»، «بَلْ زَعَمْتُمْ» و ... به ضمانت‌های گفتاری و ریاست‌ها هم «زعامه» می‌گویند. گفته شده اگر به متکفل و رئیس هم زعیم اطلاق می‌شود، چون مظنه و احتمال کذب در مورد آنان می‌رود.

«شُرَكَاءَ»: جمع شریک به معنای معاون و یاور در قول و یا فعل. ممکن است مراد وجود شریکانی برای اینان باشد که در مقابل حکم خدا، حکمی داشته باشند.

تفسیر

روش تربیتی قرآن، مقایسه میان دو گروه و دو قطب مثبت و منفی در برابر یک حقیقت است. حال که خداوند سرانجام جریان مکذبان تهمت زننده به رسول و آیه‌های الهی را بیان داشت، به فرجام نیک پرهیزکاران اشاره می‌کند و به آنان نعمت‌های بی‌کران وعده می‌دهد.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ

قبلاً گفتیم که «تقوا» اشاره به خود نگهداری و ضابطه پذیری دارد. البته در هر موردی کاربرد ویژه‌ای دارد؛ متقی در اینجا و با توجه به صدر و ذیل آیات، کسی است که از تکذیب

حقایق، خود را نگه داشته و نسبت ناروا به آیات و شخص پیامبر □ وارد نسازد و البته در این مورد «تقوا» ایجاب می کند که حق پذیرفته شود و شخص بپذیرد که محمد □ پیامبر خداست و آیات الهی را که بر مردم می خواند، از کمال عقل و درایت او خبر می دهد و این ها حقایق قابل احترام و پذیرشی می باشند.

چرا باید دو فرجام گوناگون در انتظار کسانی که پروردگار و رسول □ و حقایق ذکرشده را تکذیب می کنند و کسانی که تسلیم این حقایق و پروردگار و رسالت می شوند، باشد؟ قرآن این دو نتیجه ی متفاوت را متکی بر حکمت پروردگار می کند و می فرماید:

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْجَرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

آیا حکیمانه است کسی را که تسلیم حقایق و برنامه ی تربیتی پروردگار می شود، مثل کسی قرار دهیم که هر امر ناپسندی را مرتکب می شود؟! پرورش و تربیت، حاصلی غیر از تفاوت نتیجه ی عمل به برنامه و ترک عمل به آن را ندارد. حتی اثر یک برنامه ی پرورش جسم در یک ورزشکار با دیگری یکسان نیست؛ بنابراین اگر کسی مدعی عدم تفاوت فرجام این دو گروه شود و این تساوی ادعایی را به پروردگار عالم نسبت دهد، قطعاً راه به خطا برده و فتنه ای در عقلش پدید آمده است.

آغاز کردن عبارت با استفهام انکاری و سرزنش بر مساوی دانستن فرجام دو گروه، نشان از بی پایه بودن چنین حکمی دارد.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ

بعد از انکار وجود پایه ای عقلانی برای حکم به تساوی فرجام مسلمانان و مجرمان، نوبت به انکار احتمالات دیگر می رسد. مدعیان تساوی باید مستند مکتوبی در کتابی آسمانی داشته باشند که براساس آن، درس تساوی سرنوشت ها را گرفته باشند و این در حالی است که چنین مستمسکی وجود ندارد.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَنُ عَلَيْنَا بَلِغَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ

احتمال دیگر وجود معاهده‌ی میان آنان و پروردگار است مبنی بر این که آنان در روز قیامت هرچه حکم کنند، همان خواهد شد و لابد کسی که با قاطعیت کامل چنین ادعایی می‌کند، میثاق و عهدی قطعی و مؤکد به سوگند از پروردگار گرفته که تا روز قیامت چنین معاهده‌ای وجود داشته باشد.

سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ

از واژه‌ی «زعیم» استفاده می‌شود که چنین ادعایی ضامن و کفیلی لازم دارد. خداوند از پیامبر ﷺ می‌خواهد تا از آنان سؤال کند، کدام یک از آنان ضامن و کفیل چنین معاهده‌ی دروغینی هستند؛ چون مدعی و ضامن چنین معاهده‌ای، در مظان دروغ‌گویی است.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

احتمال چهارمی نیز وجود دارد و آن این که ممکن است تساوی سرانجام مسلمان و فاجر، نتیجه‌ی وجود شریکانی برای خدا باشد. به این معنا که گرچه پروردگار پیامبر ﷺ، حکم به فرجام نیک تسلیم شوندگان به برنامه خود می‌دهد، اما در عوض، پروردگاران دیگر وجود دارند که به کسانی که تسلیم خداوند نشوند و از برنامه‌ی آنان تبعیت کنند، وعده‌ی فرجام نیک یا تساوی سرنوشت را داده است؛ پس تسلیم شدن برای پروردگار محمد ﷺ با انجام دادن جرائم و مکروهات، نتیجه‌ی یکسان دارد.

این ادعا ریشه‌اش پذیرش شریک در ربوبیت خداوند است و چون وجود هرگونه شریک برای پروردگار منتفی است، در اینجا قرآن از آنان می‌خواهد که آن شریک را بیاورند. البته روشن است که این گروه صادق نیستند؛ زیرا می‌دانند که در عرض پروردگار محمد ﷺ، پروردگاری که مدعی تحقق فرجام نیک برای آنان باشد، وجود ندارد.

نکته‌ها

۱. تأکید بر واژه‌ی «رب» در آیه‌ی «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ» اشاره‌ی لطیفی به این مطلب دارد که پروردگار متکفل سرانجام متقیان و پاداش آنان است؛ برنامه‌ی تربیت به پشتوانه‌ی این ضمانت، نتیجه‌ی مثبت خواهد داشت. همچنین از ذکر عذاب مکذبان و پاداش متقیان استفاده می‌شود که ربوبیت خداوند نه فقط ضمانت سرانجام نیک پرهیزکاران و عمل‌کنندگان به برنامه‌ی پروردگار را نموده، بلکه متکفل تنبیه و مجازات مجرمان و منحرفان از برنامه می‌باشد.
۲. تغییر تعبیر «مُتَّقِينَ» به «مسلمین» نشان می‌دهد که تقوا و ضابطه‌پذیری، انسان متقی را به تسلیم در برابر برنامه ربوبی می‌کشاند، همان‌گونه که بی‌تقوایی و تکذیب حقایق، انسان را به انجام هر جرمی می‌کشاند.
۳. نابودی نعمت‌های اصحاب باغ و تأکید بر باغ نعمت‌ها در پاداش پرهیزکاران، حاوی نکته‌ای بلاغی است و آن این‌که همین پروردگار که باغ مکذبان را نابود می‌کند، باغ گسترده و پر نعمت را به پرهیزکاران می‌بخشد.
۴. از تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» استفاده می‌شود که رب حقیقی کسی است که توان اعطای نتایج و ثمرات مثبت عمل به برنامه‌ها را مالک باشد.
۵. اگر سیر طبیعی بحث «ربوبیت» را بر اساس نزول آیات تعقیب کنیم، آشکار می‌شود که قرآن در ابتدا روی شناخت پروردگار و تسلیم‌شدن در برابر او تأکید فرمود و در این سوره بیان کرد که سود و زیان تسلیم در برابر پروردگار متوجه خود انسان می‌گردد.
۶. اقرار بر عدم وجود برهان عقلی و نقلی و حتی میثاقی بین پروردگار و مردم بر تساوی سرانجام مسلمان و فاجر از روش‌های بسیار مهم در تربیت است. به عبارت دیگر از نظر قرآن طرف مقابل باید بر ادعای تساوی مسلمان و فاجر در سرانجام حیات، برهان و بینه اقامه کند؛ زیرا مسأله عدم تساوی این دو گروه در آثار و نتایج، بسیار روشن و بی‌نیاز از اقامه‌ی برهان است.

آیات ۴۲ تا ۴۷

(يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ) ﴿۴۲﴾ روزی که کار، سخت و دشوار شود و آن‌ها به سجده فراخوانده شوند، ولی نتوانند.

(خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذُلُّهُمْ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ) ﴿۴۳﴾ دیدگانشان به زیر افتد و ذلت و خواری تمام وجودشان را فراگیرد، در حالی که به وقت تندرستی به سجده دعوت می‌شدند.

(فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبْ هَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) ﴿۴۴﴾ پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می‌کند، واگذار. ما به تدریج آنان را از آنجا که نمی‌دانند، گرفتار خواهیم ساخت.

(وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) ﴿۴۵﴾ و مهلتشان می‌دهم، که نقشه‌ی من بسی محکم است.
(أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ) ﴿۴۶﴾ آیا از آنان مزدی می‌خواهی که از پرداخت آن گرانبارند.

(أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ) ﴿۴۷﴾ یا غیب نزدشان است و آنان می‌نویسند؟

کلمه‌ها

«ساق»: فاصله‌ی بین پا و زانو را گویند. به شدت امر نیز ساق گفته شده و منظور در آیه نیز رسیدن کار به شدت و سختی است.

«خاشعاً»: خشوع و فروتنی است. غالباً در خواری و فروتنی اندام به کار می‌رود.

«ترهقاً»: از «رهق» به معنی پوشاندن قهری و رسیدن است.

«ذرنی»: از «وذر» به معنی مرا با او واگذار، کار او را به من بسپار.

«نستدرج»: از «درجه» به معنی مرتبه و منزلت است و استدراج، گرفته‌شدن تدریجی را گویند.

«أَمْلِي» : طولانی کردن مدت و مهلت دادن.

«مَتِين» : به گوشت محکمی که در کنار ستون فقرات پشت واقع می شود، گویند و از این

جهت به هر چیز محکمی نیز اطلاق می شود.

«مَغْرَم» : غرامت، هزینه.

«مُتَقَلِّلُون» : گرانباران.

تفسیر

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ

به دنبال مباحث گذشته، پروردگار متعال حقیقت روز داوری را ذکر کرده، رابطه‌ی عمل دنیا و آخرت را توضیح می دهد. «کشف از ساق» کنایه از شدت یافتن امر است و این اصطلاح در جنگ‌ها بیان کننده‌ی شدت درگیری است. پس طبیعت روز داوری، سخت و شدید می باشد.

وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ

از وقایع مهم آن روز، دعوت عمومی به سجده در برابر عظمت پروردگار است. «مجرمان» که اکنون با حقایق فراوانی روبرو شده اند، سعی می کنند سجده کنند، اما قدرت بر آن نخواهند داشت. این که دعوت کننده کیست؟ احتمال دارد فرشتگان باشند و ممکن است تجلی خاصی از پروردگار عالم باشد - چنانچه از ظاهر کلام امام کاظم □ استفاده می شود - که به طور طبیعی همگی را به خضوع و فروتنی فرا می خواند.

خَشِعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذَلَّةٌ

مجرمان هنگامی که حقایق آن جهان و عظمت دادگاه الهی و سختی محاسبه و نظام آن جهان را مشاهده می کنند و پس از دیدن عدم قدرت خود بر سجده، ذلت و خواری را می چشند و این خواری در چشمانشان مشاهده می شود، گرد شکست تمام وجودشان را می گیرد، به گونه ای که احساس شکست از درون جانشان به تمام اندام و جوارحشان کشیده می شود.

وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ

این گروه در حیات دنیا و فرصتی که شخصیت آنان را در آخرت شکل می‌داد، زیر بار سجده نرفتند و با دستورات الهی به تقوا و تسلیم، معامله نمودند؛ در نتیجه با وجود سلامتی‌ای که از نظر قامت و اندام در حیات دنیا داشتند، در حیات اخروی اندامی ناسالم و غیرقادر بر سجده پیدا می‌کنند؛ زیرا قیامت باطن دنیاست. همان‌گونه که در مورد کوری اخروی نیز چنین تعبیری وارد شده است: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى؛ و هر که از یاد من روی بگرداند، بی‌تردید زندگی سختی خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم. می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محسوس کردی با آن‌که بینا بودم؟ خداوند می‌فرماید: همان‌طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان‌گونه فراموش می‌شوی.»

پس همان‌طور که بی‌اعتنایی به ذکر الهی کوری باطنی است و در روز قیامت به صورت کوری چشمان تجسم می‌یابد، اجابت نکردن دعوت پروردگار متعال نیز به معیوب شدن جان آدمی می‌انجامد و در قیامت به عدم سلامت اندام، تجسم می‌یابد.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ هَذَا الْحَدِيثَ

حال که پروردگارت قادر است تا داغ عذاب و خواری را در دنیا و آخرت بر صاحبان ثروت و قدرت بگذارد و آنان را با خواری و ذلت عذاب کند، کار آنان را به او واگذار؛ چون رسالتی که از ما بر عهده گرفته‌ای، سبب این فشارها و نسبت‌های ناروا بر تو شده است. به عبارت دیگر آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه سخن و گفتار وحی را مخالفت می‌کنند و من برای عذاب آنان کافی هستم.

سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

استدراج، گرفته شدن به تدریج و درجه درجه است. سنت استدراج در افعال الهی چنین است که مجرم، گناه و فساد را انجام می دهد، اما عقاب فوری آن را نمی بیند، بلکه گاه نعمت و مواهب بیشتری به او داده می شود تا آن زمان که کاملاً به خواب غفلت فرو رود و در زمانی که تصورش را نمی کند، با عذاب خوارکننده ی الهی مواجه می شود.

پروردگار متعال نظام هستی را بسیار متقن و حکیمانه و بر اساس محاسبات دقیق بنا نهاده است، به گونه ای که حتی یک پاسخ بد به یک تحیت، موجب تأثیرات منفی در زندگی یا حال معنوی است. خدای متعال در سوره ی نساء می فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا»؛ و چون به شما درودی گفته شد، پس به درودی بهتر از آن یا همان را پاسخ دهید، همانا خداوند حسابرس همه چیز است».

این حسابرسی دقیق در توجه عنایات یا سلب عنایات و حداقل در حضور قلب در نماز و توفیق انجام مستحبات، تأثیرگذار است؛ چنان که در مورد انبیایی همچون حضرت آدم □ یا یونس □ تأثیرات منفی شدیدی به دنبال داشت. این تنبیهات یا تأثیرات مثبت، موجب بازگشت از خطا و دلگرمی به انجام کارهای خیر بیشتر می شود؛ اما در استدراج، نعمت بنده فراوان می شود و توفیق شکر از او سلب می گردد، بلکه به دنبال معصیت و جرم، نعمت داده می شود. همین اتفاق، او را کاملاً سرمست کرده تا آن که در لحظه ای که احتمال نمی دهد، تازیانه ی عذاب الهی بر وی نواخته می شود.

وَأُمْلِيَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

مهلت دادن خداوند به این بندگان، توضیحی برای استدراج است. آنان گام به گام شرایط توجه قطعی عذاب الهی را فراهم می سازند و خداوند در عذاب آنان تعجیل نمی کند. این عدم

تعجیل و مهلتی که به این گروه (اهل تکذیب و گردنکشی) داده می‌شود، حکمت‌ها و مصالحی دارد که خداوند از آن به عنوان «کید» و نقشه‌ی الهی یاد می‌کند.

استفاده از واژه‌ی «کید» به دلیل تناسب عمل خداوند با عمل مجرمان است. آنان با افترا و تهمت جنون به پیامبر^ﷺ، علیه قرآن و وحی الهی نقشه کشیده‌اند و خداوند نیز از عکس العمل خود با عنوان «کید» یاد می‌کند.

در نقشه‌ی الهی فرصت کافی به این گردنکشان داده شده تا تمام قدرت و ظرفیت خود را جمع کنند و نیروهای همراه و همگام با خود را به صحنه آورند؛ چنان‌که خداوند در سوره‌ی علق فرمود: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ». باید هم‌نشینان خود را صدا کند تا در برابر برخوردهای ما او را همراهی کنند و آنگاه که تمام قوا و قدرت خود را وارد صحنه کردند و حجت تمام شد، نوبت به عذاب آنان می‌رسد: «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ». کید متین نقشه‌ای است که تمام جوانب آن دیده شده و با حساب دقیق و به موقع به اجرا گذاشته می‌شود.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ

آنچه تاکنون گفته شد، رد توهم تساوی مجرمان و مسلمانان در نگاه عادلانه‌ی الهی بود و بلکه واقعیت آن است که مجرمان باید در انتظار عقاب اخروی باشند، هرچند سنت استدراج و مهلتی که خداوند به آنان داده، موجب برهم خوردن نعمت‌ها و لذت‌های دنیوی آنان نباشد.

در این آیه به موردی اشاره می‌شود که می‌تواند انگیزه‌ی ادعای تساوی سرانجام مجرمان و مسلمانان باشد. استفهام در این آیه، انکاری و با هدف مردود شمردن چنین موردی است؛ یعنی تکذیبشان بر عدم تساوی بی‌جاست؛ زیرا تو از آنان مزدی درخواست نکرده‌ای، تا با احساس بزرگی و سنگینی آن، و به انگیزه‌ی فرار از این غرامت سنگین، حکم به تساوی فرجام بدهند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ

این آیه نیز در صدد انکار است؛ به این معنی که این مکذبان همچون فرشتگان، نویسندگان

اسرار غیبی عالم نیستند تا بر اساس اطلاعی که از احکام قطعی الهی دارند، حکم به تساوی فرجام مسلمانان و مجرمان بدهند.

و احتمالی دیگر آن است که این گروه اطلاع بر غیب پیدا نکرده‌اند تا از طریق نوشتن به یکدیگر اطلاع دهند و از این طریق امتیاز خود را بر مسلمانان و یا لاقل مساواتشان را با آنان دریافت کنند.^۱ البته قول اول صحیح‌تر است.

۱. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۰.

آیات ۴۸ تا ۵۲

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ) ﴿۴۸﴾ پس در [امثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی [یونس] مباش، آن گاه که اندوه زده ندا داد.

(لَوْلَا أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ) ﴿۴۹﴾ اگر لطفی از جانب پروردگارش تدارک [حال] او نمی کرد، قطعاً نکوهش شده بر زمین خشک انداخته می شد.

(فَاجْتَبِهْ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) ﴿۵۰﴾ پس پروردگارش وی را برگزید و از شایستگانش گردانید.

(وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ) ﴿۵۱﴾ و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: او واقعاً دیوانه است.

(وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) ﴿۵۲﴾ و حال آن که [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست.

کلمه ها

«مَكْظُومٌ» : از ماده ی «كظم» به معنی گلوگاه است؛ در اینجا یکی از این دو معنی مراد است؛ مملو از خشم و اندوه یا محبوس در شکم ماهی.

«العراء» : بیابان خشک و خالی.

«يَزْلِقُونَ» : از ماده ی زلق، به معنی لغزیدن و بر زمین افتادن است و کنایه از هلاکت و نابودی است.

تفسیر

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ

با توجه به حقایقی که در مورد آینده ی جریان حق گفته شد و با عنایت به تنبیه حکیمانه ای

که برای مکذبان تدارک دیده شده و خداوند بر اساس عدالت و مصلحت، پاداش و کیفر مسلمانان و مجرمان را عطا خواهد نمود، جایی برای بی‌شکویی نیست و نباید کاسه‌ی صبر پیامبر اکرم ﷺ لبریز شود.

حکم پروردگار، عذاب دنیوی و اخروی یا حداقل اخروی مفسدان است و رسول اکرم ﷺ باید بر اساس این وعده، و البته با عنایت به سنت استدراج و امهال پروردگار، بر این حکم بردباری پیشه نماید. آن حضرت ﷺ باید از بی‌صبری حضرت یونس ﷺ درس بگیرد که بعد از ۳۳ سال دعوت مردم به خدا، در مقابل مخالفت‌های قوم به غضب آمد و قومش را نفرین نمود و هنگامی که علائم عذاب را مشاهده کرد، بدون اجازه به مردمش پشت کرد و منطقه‌ی تبلیغی خود را ترک نمود. یونس ﷺ به تنبیه الهی گرفتار شد و از فضای تبلیغی که آن را تنگ می‌شمرد، به فضای تنگ‌تر شکم ماهی گرفتار گردید و در آنجا زندانی شد.

اگر «مکظوم» به معنی فروبردن خشم باشد، مراد آن است که حضرت یونس ﷺ غیظ شخصی خود را فروبرده و مردم را به دلیل عدم ایمانشان و تکذیب قطعی خداوند، نفرین نمود. پس این عمل قبل از گرفتارشدن در شکم ماهی است. این برداشت با توجه به شرایط پیامبر اکرم ﷺ مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

اما اگر «مکظوم» به معنی فروبردن غصه باشد، احتمال دارد که اشاره به ندای آن حضرت ﷺ در شکم ماهی و تسبیح پروردگار و بر عهده گرفتن تقصیر باشد: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ پس در دل تاریکی‌ها ندا داد که معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم.

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ

به قرینه‌ی واژه‌ی نعمت در آغاز سوره، حمل نعمت در اینجا بر رسالت جدید حضرت یونس ﷺ

مناسب‌تر است، یعنی اگر آن حضرت مشمول نعمت رسالت مجدد نمی‌شد، دائماً در سرزمین بی‌کشت و زرع گرفتار می‌آمد و همیشگی تاریخ مورد مذمت قرار می‌گرفت؛ زیرا به مردمش پشت کرده، بدون اجازه، محل رسالت را ترک گفته بود.

اهل تسبیح بودن حضرت یونس □ وی را از شکم ماهی خارج کرد: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ پس اگر او از زمهری تسبیح کنندگان نبود، قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن [ماهی] می‌ماند.^۱؛ اما تدارک نعمت الهی و رسالت الهی بود که او را از سرزمین بی‌کشت و زرع و مذمت همیشگی رهایی بخشید. کلمه‌ی لولا در «لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ...» امتناعیه است؛ یعنی نعمتی که جبران کرد، مانع شد که وی در چنین محیطی و مذمتی باقی بماند.

فَاجْتَبِهْ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

اگر فرصت رسالت مجدد به او داده نمی‌شد، هیچ‌گاه از بار مذمت و سرزنش او کاسته نمی‌شد؛ بالاتر آن‌که خداوند او را در زمهری صالحان قرار داد؛ نظیر فرصتی که امام حسین □ به حرّ بن یزید ریاحی داد تا به عنوان سربازش مجاهده کند. با این عنایت بود که او از صف مذمومان خارج و در جمع شهدا و یاران امام □ وارد شد.

فاء تفریعی که در عبارت «فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» آمده بیانگر این معناست که دادن فرصت رسالت مجدد، عاملی بود که وی از صف سرزنش‌شدگان خارج شود و در جمع صالحان وارد شود.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

برخی از مفسران عبارت «لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» را به معنی چشم‌زخم دانسته‌اند. گروهی دیگر آن را بر خشم فراوانی که در چشم نمایان می‌شود، تفسیر کرده‌اند؛ بنابراین معنی آیه چنین خواهد بود: گویا با چشمانشان می‌خواهند تو را به زمین زده، بکشند. عده‌ی معدودی هم

آن را بر لغزیدن پیامبر □ و دست کشیدن وی از مسیر دعوت و رسالت الهی حمل نموده‌اند؛ بدین معنا که کافران، تهمت جنون را وسیله‌ی این لغزش قرار داده‌اند.

صحیح‌ترین قول، تفسیر دوم است؛ زیرا خداوند به دنبال توصیه به شکیبایی بر عذاب کافران از راه امهال و استدراج، حضرت را مطلع می‌سازد که کینه‌ی آن کافران نسبت به پیامبر □ تا حدی است که هنگام شنیدن «ذکر» آن‌چنان خشم سراپای آنان را می‌گیرد، که گویا می‌خواهند تو را با چشمانشان بگشند. ضمناً آشکار می‌سازد که کینه‌ی آنان با تو نیست؛ بلکه به دلیل ذکر آیات الهی است و طبیعت رسالت اقتضای چنین مخالفت‌هایی را دارد و پیامبر □ باید خود را برای این میدان و تلخ‌کامی‌ها آماده سازد.

اما حمل آیه‌ی مزبور بر چشم‌زخم، چندان قوتی ندارد؛ زیرا آنچه از روایات چشم‌زخم استفاده می‌شود، این که چشم‌زخم ناشی از «اعجاب» و «محبت» است؛ اعجابی که پیوند میان نعمت و صاحب نعمت را قطع می‌کند. به همین دلیل روایات اسلامی، درمان چشم‌زخم را ذکر «لا حول ولا قوة الا بالله» دانسته‌اند؛ بنابراین هرچند تأثیرات چنین نگاه‌هایی بر زندگی، غیرقابل انکار است، اما حمل آیه بر این موضوع مشکل است.

قول سوم نیز توجیه دارد؛ زیرا با آیات آغاز سوره، و تلاش کافران مبنی بر لغزاندن پای پیامبر □ در مسیر رسالت هماهنگ است.

بنابر احتمال اول از آیه استفاده می‌شود که کافران از غضب و خشم شدید خود بر تو، هرگاه ذکری بشنوند، کوتاه نخواهند آمد و تو باید در میدان شکیبایی بر این فشارها فائق آیی. توجه داشته باشیم که استفاده از واژه‌ی «الذین كفروا» اولین باری است که در ترتیب نزول سوره‌ها به کار گرفته شده است و شاید علت استعمالش آن باشد که جا داشت خشم‌کنندگان بر تو، تسلیم این حقایق می‌شدند و تذکرات را که با ندای فطرت و خواسته‌های اصیل آنان مرتبط است، به جان پذیرا می‌شدند، اما این گروه از سر انکار این نعمت‌ها و حقایق، بر تو خشم و

غضب می‌کنند و به تو که حامل این حقایقی هستی - که در واقع نعمتی برای آن‌هاست - نسبت دیوانگی می‌دهند.

از این آیه استفاده می‌شود که ناسپاسی و کفران نعمت‌ها تا مرز ضدیت و دشمنی با آورنده‌ی نعمت‌ها ادامه می‌یابد و نیز می‌توان نتیجه گرفت که بغض و کینه و نسبت ناروا به پیامبر □ نه فقط در زمان حیات مبارک ایشان، بلکه تا زمانی که ذکر و وجود داشته باشد، ادامه خواهد یافت؛ زیرا در آیه نمی‌فرماید هرگاه از تو ذکر بشنوند، بلکه می‌فرماید: «لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ»؛ پس هرگاه ذکر را بشنوند، غضب می‌کنند.

استفاده از واژه‌ی «ذکر» که شامل ذکر پروردگار، ذکر راه سعادت و وسایل تأمین کمالات می‌شود و متجلی در قرآن هم هست، نشان از آن دارد که عمده پیام دعوت دینی، یادآوری ندای فطرت و مطالبی است که رسولان سلف آورده‌اند.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

این جمله متمم استدلال گذشته است. چگونه این کافران آنچه را که برای همه‌ی انسان‌ها ذکر است، وسیله‌ی خشم و غضب بر تو و نسبت دیوانگی به تو قرار می‌دهند؟ آیا ندای موافق فطرت و معارف همه‌ی انبیا و رسولان الهی و خطابی که به تمام بشریت می‌باشد، مصحح چنین برخوردی است؟!

و اگر مراد از ذکر را «شرافت» بدانیم، چنان‌که در آیه‌ی «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ؛ همانا قرآن شرافت تو و قوم توست» احتمال داده شده است، معنا و ضوح بهتری می‌یابد: چگونه این عرب کافر، نعمتی را که باعث شرافت همه‌ی جهانیان است، ناسپاسی کرده و هرگاه آن را می‌شنود، بر تو خشم و غضب کرده و به تو نسبت دیوانگی می‌دهد.

از این آیه استفاده می‌شود که دعوت پیامبر □ جهانی، ماندگار و معتبر است و آیه‌ی «وَمَا

هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» نشانگر آن است که تمام جهانیان مخاطب این ذکر هستند و دشمنی‌های عرب مکی نمی‌تواند این پیام را به خاموشی بکشانند.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. سوره قلم ناظر به مخالفت‌هایی است که با حضرت محمد ﷺ در مکه و پس از اعلام ویژگی‌های پروردگار به عمل آمد. این سوره با سوره‌ی علق تفاوت دارد؛ زیرا خداوند در سوره‌ی علق حضرت را نسبت به خطرات آینده هشدار می‌داد و او را برای مواجهه با آن‌ها آماده می‌ساخت، اما در این سوره به دنبال بروز مشکل پیش‌بینی شده، راه برون‌رفت از کمند آن را به پیامبر اکرم ﷺ تعلیم می‌فرماید؛ بنابراین مباحث چالشی و مرتبط با اصول، از یک نظر به دو دسته تقسیم می‌شوند: برخی آماده‌سازی است و برخی پس از وقوع حادثه برای عبور دادن مناسب از حادثه است.

۲. پیامبر اکرم ﷺ پیش از آن‌که به مقام رسالت برسند، تحت تعلیم فرشتگان و وحی الهی بودند، چنان‌که در خطبه‌ی قاصعه از نهج‌البلاغه در کلام مولای متقیان علی ﷺ وارد شده است، و به گفته‌ی علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش، از ۳۷ سالگی به عنوان نبی با معارف دین آشنا شده و تحت تربیت الهی قرار گرفته بودند و با این شایستگی‌ها به مقام رسالت رسیدند؛ اما پس از آن نیز برای هر مرحله از دعوت و تحولات مرتبط با دعوت و هدایت مردم تربیت شدند؛ برخی از این موارد مرتبط با چالش‌ها، مخالفت‌ها و برخورد با موانع بود، نظیر سوره‌ی قلم و برخی آماده‌سازی وی برای پیام‌های معرفتی و دینی نظیر آنچه در سوره‌ی مزمل و اعلی خواهد آمد. خداوند متعال در این‌گونه موارد از معارفی یاد می‌کند که به دلیل خطاب، به پیامبر ﷺ گفته شده‌اند؛ بنابراین نباید به عنوان اصول تحول شمرده شوند، نظیر آنچه در این سوره از مباحث مربوط به سنت استدراج و امهال کافران یا حتی مباحث عذاب قیامت آمده است.

۳. صاحبان قدرت و ثروت در هنگام مواجهه با حرکت اصلاحی پیامبر اکرم ﷺ، در مخالفت

پیش قدم شدند و این مطلب به دلیل احساس خطر آنان از تأثیرات اجتماعی و اقتصادی دعوت به اسلام بود. آنان می دانستند که دعوت به معبودی که خالق و آفریدگار است، بساط بت پرستی را که همه ی اعتبار مکه و جایگاه ویژه ی مکه در میان عرب بود، خدشه دار می کند و به رونق اقتصادی مکه و جایگاه برتر قبایل مکی در میان دیگر اعراب صدمه وارد می سازد. این سوره به طور عمده راه مقابله با این جریان قدرتمند را به پیامبر اکرم ﷺ تعلیم می دهد.

۴. از منظر سوره ی قلم روش مواجهه با این جریان، عدم سازش و کوتاه نیامدن در برابر آنان و پافشاری بر مواضع و همچنین کوتاه نیامدن در امر تبلیغ و دعوت مردم است. برای رساندن پیامبر به این موضع مراحل طی شد:

خداوند در آغاز پیامبر ﷺ را دلداری داده و چشم انداز آینده ی دو جریان افساد و اصلاح را ترسیم کرد. (آیات ۱ تا ۷).

سپس ضمن نهی ایشان از نرمش و سازش با این جریان مکذب، به هویت جمعی جریان فاسد و مفسد و موضع منفی آنان در برابر جریان حق اشاره کرد و یادآور عدم وجود نقطه ی مشترک میان پیامبر ﷺ که نماد صلاح و اصلاح است، با آنان می شود. (آیات ۸ تا ۱۵)

پس از آن، خداوند با ذکر فرجام بد این گروه و تفاوت سرانجام نیک پرهیزکاران، پیامبر ﷺ را از دل مشغولی به آنان برحذر می دارد و عذاب دنیوی و اخروی آنان را از طریق سنت استدراج و امهال بر عهده می گیرد. (آیات ۱۶ تا ۴۷).

آیات بعد، پیامبر ﷺ را دعوت به صبر کرده و نسبت به بریدن از مردم و دست شستن از وظیفه ی تبلیغی بر حذر داشته و جریان عبرت آمیز حضرت یونس ﷺ را یادآور می شود و در نهایت با تذکر این نکته که این دشمنی ها همیشگی است و تا زمانی که کافر ذکری بشنود که تو عامل ابلاغ آن بوده ای، علیه تو موضع خواهد گرفت، وی را برای تحمل دائمی جریان مخالف آماده ساخته، تقابل مستمر جریان حق و باطل را گوشزد می نماید. (آیات ۴۸ تا ۵۳)

سوره مزمل

این سوره در جداول مسند، غیر مسند و همه‌ی جداول ترکیبی، سومین سوره در ترتیب نزول است و فرودآمده پس از سوره‌ی قلم و قبل از سوره‌ی مدثر می‌باشد. تنها دو استثنا وجود دارد: یکی در جدول منسوب به امیرمؤمنان علی[ؑ] و دیگری در جداول صاحب المبانی و یعقوبی که توضیح آن در ذیل می‌آید.

در جدول منسوب به امیرمؤمنان علی[ؑ] سوره‌ی مدثر مقدم بر سوره‌ی مزمل شمرده شده است. به نظر می‌رسد این تقدم وجهی نداشته باشد؛ زیرا:

۱. محتوای سوره‌ی مزمل دلالت بر برنامه‌ای تربیتی در راستای مهیاشدن پیامبر[ؐ] برای دریافت قرآن است. مفسران مراد از «قول ثقیل» را در کریمه «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»^۱ آماده‌کردن پیامبر[ؐ] برای دریافت قرآن دانسته‌اند، در صورتی که در سوره‌ی مدثر برخورد و لید بن‌مغیره با آن حضرت، پس از استماع آیاتی از قرآن، گزارش شده است.

۲. هرچند واژه‌های «تزمّل» و «تدثّر» هر دو به معنای پیچیده‌شدن در لباس یا ملحفه یا گلیم است، اما لغت‌دانان نظر به استعمال تدثّر در پیچاندن خود در لباس شعار، رویین و رسمی

داده‌اند. محتوای آیاتِ پیش از این کلمات، در هر دو سوره نیز اشاره دارد که خدای حکیم پیامبر اکرم ﷺ را در هنگام خطاب با واژه‌ی «مزمل» به خروج از رخت‌خواب و بیداری شبانه دعوت می‌کند، اما در سوره‌ی مدثر به قیام برای انذار و اعلام خطر به مردم فرمان می‌دهد؛ بنابراین نیکو آن است که سوره‌ی مزمل که برنامه‌ی آماده‌سازی است، مقدم بر سوره‌ی مدثر باشد. این احتمال هنگامی قوی‌تر می‌شود که مراد از کریمه‌ی «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا تَقِيلًا»^۱ را دستور به آن حضرت در آغاز رسالت انذاری بدانیم؛^۲ بنابراین تقدم سوره‌ی مدثر وجهی ندارد.

در ستون‌های شش و نیز هفت از جداول مسند که جداول صاحب المبانی و یعقوبی به نقل از ابوصالح از ابن عباس‌اند نیز سوره‌ی ضحی پس از سوره‌ی قلم قرار دارد. این نظر نیز درست نیست؛ زیرا در سبب نزول سوره ضحی، گفته شده است: چند روزی بر پیامبر اکرم ﷺ وحی نشد و آن حضرت ﷺ با جبرئیل ﷺ ملاقاتی نداشت تا آن‌که مشرکان به آزار و تمسخر آن حضرت گفتند: «پروردگارش با او قهر کرده است...» روشن است که این حادثه باید پس از نزول‌های مستمر و با فاصله‌ی زمانی اندک صورت گرفته باشد و آن‌چنان ظاهر باشد که حتی مشرکان به پدیده‌ی وحی و استمرار آن توجه کرده باشند و این حادثه با چنین ظهوری باید پس از مدتی از نزول وحی و قرآن اتفاق افتاده باشد.

سوره مزمل شامل بیست آیه می‌باشد و در ترتیب مصحف، هفتاد و سومین سوره است که بعد از سوره‌ی جن و قبل از سوره‌ی مدثر در جزء ۲۹ قرآن قرار گرفته است.

مقصود و محتوای سوره

روی سخن در این سوره همچون دو سوره‌ی قبل با پیامبر اکرم ﷺ است و پروردگار متعال

۱. مزمل / ۵.

۲. توضیح بیشتر خواهد آمد.

طی آن، برنامه‌ی جامعی به منظور تقویت ظرفیت درونی آن حضرت □ و تحمل مشکلات پیش‌آمده از سوی جاهلان و معاندان نازل فرموده است.

خدای متعال در آغاز سوره، پیامبر □ را به بیداری و انجام عبادات شبانه مأمور کرده و به اسرار این تکلیف و نتایج آن اشاره می‌نماید، در ادامه وی را به دل‌بریدن از خلق و پیوستن به پروردگار و شکیبایی در برابر آزار زبانی معاندان توصیه می‌کند و راهکارهای تحصیل این ویژگی‌ها را به او تعلیم می‌دهد.

در بخش دیگری از سوره، خداوند به انذار کسانی که با حضرت رسول □ از در عصیان و مخالفت در آمده‌اند، پرداخته و آنان را با یادآوری عذاب فرعون هشدار می‌دهد.

خداوند در بخش پایانی سوره، با تغییری در برنامه‌ی عبادت شبانه، مجموعه‌ی جامعی از دستورات دینی را جایگزین برنامه‌ی عبادت شبانه می‌نماید.

ارتباط سوره

پروردگار متعال در جریان ایجاد تغییر ریشه‌دار دینی و اجتماعی به تأسیس نهادهای معرفتی و رفتاری اقدام فرمود. سوره‌ی علق به تعریف و تعیین جایگاه انحصاری آفریدگار هستی و انسان، و مالک امتیازات انسانی پرداخت و از او به‌عنوان تنها اختیاردار بشر که امر و نهی، او را سزد و تسلیم‌شدن در برابر او شایسته است، نام برد. در سوره‌ی قلم ضرورت وجود دو فرجام مختلف برای متقیان و مکذبان یا مسلمانان و مجرمان توضیح داده شد و از عذاب و پاداش دنیا و آخرت یاد کرد. به دنبال آن در سوره مزمل به جایگاه حضرت محمد □ به عنوان سخنگو و پیک وحی پرداخت و مردم را از مخالفت با او برحذر داشت؛ البته سوره‌ی مزمل حامل برنامه‌ی جامع آماده‌سازی پیامبر □ برای دریافت پیام‌های وحی و انتقال آن به مردم نیز می‌باشد. این برنامه زمینه‌ساز آغاز رسالت اندازی پیامبر □ بود که از سوره‌ی مدثر آغاز شد و چهره‌ی غالب پیام سوره‌های پس از آن بود.

گام تحول

توجه دادن معاصران نزول قرآن بر جایگاه محمد ﷺ به عنوان رسول الله و هشدار نسبت به مخالفت با او، گام دومی است که در سیر تغییر جامعه برداشته شد.

آیات ۱ تا ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(يَتَأْتِيهَا الْمُزَّمِّلُ) ﴿۱﴾ ای کسی که در جامه یا گلیم پیچیده‌ای!

(قُمْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا) ﴿۲﴾ شب را برخیز مگر اندکی.

(نُصِّفَهُ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا) ﴿۳﴾ نیمی از شب یا چیزی کمتر از نصف آن را.

(أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا) ﴿۴﴾ یا چیزی بر نصف آن بیفزای و به تلاوت قرآن با

توجه کامل مشغول باش.

(إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) ﴿۵﴾ ما به زودی کلام بسیار سنگینی را بر تو القا می‌کنیم.

(إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا) ﴿۶﴾ به درستی که عبادت شبانه،

شدیدترین قدم‌زدن و استوارترین گفتار است.

(إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا) ﴿۷﴾ حقا که بر تو در روز، رفت و آمد و اشتغال

طولانی است.

کلمه‌ها

«مُزَّمِّلٌ»: لباس بر خود پیچیده، شخص پیچیده در گلیم یا نظیر آن به گونه‌ای که او را کاملاً

در خود بپوشاند.

«قُرْآن»: مصدری است مثل کفران و رجحان که از ماده‌ی «قراءت» به معنای خواندن یا

«قرء» به معنی جمع گرفته شده است.

«تَرْتِيلٌ»: آسان و صحیح خواندن، با تأنی خواندن و درست اداکردن کلمات همراه با

دقت در معانی.

«نَاشِئَةً» : از «نشأ» به معنی پدید آمدن است. ناشئ: حادثه. ناشئۃ اللیل: پدیده و حادثه‌ی شب.
 «وَطُئًا» : زیرپا گذاشتن، قدم نهادن به عبادت.
 «سَبْحًا» : شنا در آب یا هوا، و در این جا، مراد تلاش است.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به‌دوش گرفتن رسالت الهی در جامعه‌ی شرک‌زده‌ی مکه و ابلاغ معارفی که مخاطب آن، جهانیان هستند، مسئولیتی بسیار سنگین است. پیامبر اکرم ﷺ مأمور شد تا از همین گمراهان عرب، پیروانی مؤمن و تربیت‌یافته بسازد و آنان را واسطه‌ی ابلاغ «ذکر» به جهانیان نماید و به عبارت دیگر، معاصران خود را پایگاه تشکیل امت اسلامی قرار دهد.

ظرفیت فعلی محمد ﷺ، رسالت را متوجه او می‌ساخت «خدا می‌دانست که رسالت خود را در کجا قرار می‌دهد»؛^۱ اما او هم باید ظرفیت و توان خود را در امر رهبری تحول، بالاتر برد تا در میدان عمل پیروز و سربلند شود. وی موظف است بیشتر شب را بیدار بوده، با عبادت شبانه و عرض بندگی و صعود مناجات و دل‌بستگی به جانب پروردگار، ظرفیت خود را برای تحمل «قرآن» که کامل‌ترین برنامه‌ی شریعت و متکفل تأمین کمال و سعادت همه‌ی انسان‌هاست، آماده سازد. به همین دلیل به وی که در بستر آرمیده و گلیم یا پارچه‌ای به خود پیچیده بود، خطاب می‌شود:

يَتَايَأُهَا الْمُزْمَلُ * قُمْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا

ندای آن حضرت با عبارت «يَا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ» هرچند حالت طبیعی ایشان را هنگام نزول وحی نشان می‌دهد، دارای چند احتمال است:

۱. این خطاب، خطابی همراه با عطوفت است؛ در فضای انس، چنین خطاب‌های دوستانه‌ای وجود دارد، چنانچه نقل است که امام علی ﷺ در حالی که گونه برخاک نهاده و

۱. انعام / ۱۲۴؛ «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».

خوابیده بود، پیامبر □ بر او گذشت و او را با خطاب «قم یا أباتراب» ندا داد. حضرت علی □ گفت: «هذا أحب ما أنادی به؛ این محبوب‌ترین ندایی است که به آن خطاب شده‌ام».

۲. با توجه به این‌که پیامبر □ بار سنگین رسالت را بر دوش کشد، باید از رخوت و سستی دست کشد و برای آمادگی روحی جهت دریافت کلام سنگین قرآن، از طریق بیداری و عبادت شبانه تلاش کند؛ بنابراین خداوند با حرف ندا و فعل امر، آن حضرت را مورد خطاب قرار می‌دهد که تأکیدی بر ضرورت تغییر این حالت است.

۳. شاید غم و اندوه جانکاهی که از فشار جاهلان بر حضرت وارد می‌شد، وی را به «تزمّل» در پاره‌ای از اوقات کشانده باشد، تا در این خلوت، قدری از غم و اندوه خود بکاهد. فایده‌ی این خطاب آن است که به پیامبر □ گفته شود چاره‌ی رفع غم و اندوه، در مناجات شبانه و بالابردن ظرفیت است. احتمالات دیگری نیز قابل تصور است؛ اما به هر حال آیه با این خطاب به پیامبر اکرم □ آغاز می‌شود و به دنبال آن، وی را موظف می‌سازد که بیشتر شب‌ها را بیدار بماند.

تَصَفَّهُ أَوْ أَنْقِصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ

این بیداری شبانه پیامبر □ باید به گونه‌ای باشد که نیمی از شب را فراگیرد یا قدری کمتر از نصف باشد یا قدری بر نصف اضافه کند. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از این خطاب، بیداری پیامبر □ در همه‌ی شب‌های سال باشد. مگر اندکی از شب‌ها که به دلیل مشکل خاصی بیدار نشوند.

در التّهذیب به طور مسند از محمد بن مسلم چنین نقل شده است: «از امام باقر □ درباره‌ی آیه «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» سؤال کردم؛ امام فرمودند: خداوند به پیامبر □ امر کرده که هر شب نماز به‌جا آورد مگر آن‌که برخی شب‌ها بر او بگذرد و او نماز شب نخواند».^۱

۱. ر. ک به: ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی؛ محمد مهدی، کنزالدقائق و محمدحسین طباطبائی، المیزان، ذیل آیه

بنابراین پیامبر ﷺ موظف می‌شود تا در اغلب شب‌های سال شب‌زنده‌داری کند و این شب‌زنده‌داری باید حدود نیمی از شب یا قدری کم و بیش از نصف را به خود اختصاص دهد.

وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً

خدای متعال پس از آن‌که پیامبر اکرم ﷺ را مأمور به بیداری در شب نمود، در این آیه معلوم کرد که مراد، صرف بیداری نیست، بلکه شب‌زنده‌داری با هدف عبادت است؛ زیرا در این آیه به «کیفیت خواندن» پیامبر ﷺ توجه شده است، گویا بیداری به منظور قرائت امری مفروغ‌عنه است، اما این قرائت باید کیفیت ویژه‌ای داشته باشد؛ باید خواندن همراه با تأمل، درنگ و همراه کردن جان و زبان باشد، به گونه‌ای نیکو و زیبا ادا شود و در معانی خوانده‌شده تأمل شود تا بر قلب اثر گذارد و قوای احساسی و ادراکی انسان را به حرکت درآورد.

عبدالله بن سلیمان می‌گوید: «از امام صادق ﷺ درباره‌ی معنای آیه پرسیدم. حضرت فرمود: امیرمؤمنان ﷺ فرمودند: مراد آن است که آن را آشکار بخوان. مانند شعر آن را بریده‌بریده مکن و همچون ریگ آن را پراکنده مساز، تا چنان شود که دل‌های سخت شما از خواب بیدار شود و ...»^۱

سؤالی که مطرح است این‌که منظور از «قرآن» در این آیه چیست؟

واژه‌ی قرآن در آیه را هرچند می‌توان قرآن مشهور و مصطلح گرفت، اما درست‌تر آن‌که مراد همه‌ی انواع اذکار مناجات و همه‌ی خواندنی‌ها است؛ زیرا در آغاز رسالت هنوز دو سوره نازل شده بود و آیه‌ی بعد در همین سوره گویای آن است که ترتیل در قرائت و بیداری شبانه، خود مقدمه‌ی پذیرش گفتاری سنگین است که عمده‌ی مفسران آن را قرآن دانسته‌اند؛ به عبارت بهتر می‌توان ادعا کرد در زمان نزول این آیه، هنوز واژه‌ی «قرآن» به عنوان یک اصطلاح در کلام الله مجید استعمال نمی‌شده است و به‌طور عمده از قرآن با واژه‌های ذکر، قول و حدیث یاد می‌شده است.

۱. عبد علی بن جمعه، عروسی حویزی، نورالتقلین، ج ۵، ص ۴۴۶.

نمونه‌ی روشنی از استعمال واژه‌ی قرآن در غیر کلام الله وجود دارد؛ در آیه‌ی ۷۸ سوره اسرا درباره‌ی اوقات نماز آمده است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»؛ نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب بر پا دار و نماز صبح را نیز بر پا دار؛ زیرا نماز صبح [مقرون با] حضور است».

پس همه‌ی عبارت‌های زبانی و خواندنی، مد نظر آیه هستند و آن حضرت مأمور بود تا آنها را با درنگ و تأمل و با توجه به معنا و مقصود بخواند.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

این آیه علت برنامه‌ی شب‌زنده‌داری و عبادات شبانه را بیان می‌کند. پیامبر! اگر تو مکلف شده‌ای که چنان ریاضتی داشته باشی، چون باید روح شریف آن‌چنان متانت و استحکام پیدا کند که بتواند قول سنگینی را که به‌زودی بر تو القا می‌کنیم، تحمل کند. هر روحی تحمل هر مطلبی را ندارد، مثلاً مطالب عمیق فلسفی یا عرفانی و حکمت‌ها به هرکس داده نمی‌شود. باید نفوسی چنان رشدیافته باشند که علوم سنگین را حمل کنند و از پذیرش آن‌ها سر باز نزنند.

کلام الهی آخرین، کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه‌ی شریعت است که متکفل تأمین کمال و سعادت همه‌ی انسان‌ها تا روز قیامت است. این کلام چنان عظمتی دارد که اگر بنا بود عظمت آن شکل مادی و قابل نزول و تمثیلی پیدا کند، کوه‌ها در برابر آن خاشع، ذلیل و متلاشی می‌شد: «لَوْ أَنزَلْنَاهَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ».^۱ کامل‌ترین معرفت‌نامه و دستورنامه‌ی الهی در این کلام، نازل شده است و چگونه قلبی عادی توان تحمل و به دوش کشیدن معارف بلند کلامی را داشته باشد که اشباع‌کننده‌ی تمام ظرفیت‌های بشریت تا پایان جهان است و از روز نزولش تاکنون اندیشمندان بزرگ با وجود تفاوتی که در نوع و

سطح و عمق دانش‌ها دارند، در این کتاب تأمل داشته و اقرار نموده‌اند که از ساحل بی‌کران و ژرفای عمیق آن، جز «نمی» بر نداشته و رسیدن به عمق آن را دست‌نیافتنی شمرده‌اند.

مفسران قرون اول اسلام نظیر قتاده، مقاتل، حسن و فراء و امثال ایشان، واژه‌ی «ثقیل» را به معنای آنچه در بالا آمده دانسته‌اند؛ البته احتمالات دیگری همچون سنگینی اجرای این قول در وجود خود یا بر امت و اجرای بیرونی و تحولات آن، داده شده است. هرچند سنگینی قرآن در مرحله‌ی اجرا روشن است، اما باید توجه داشت که واژه‌ی القا اشعار به سنگینی در مقام تحمل دارد و اراده‌ی معانی دیگر دشوار است. احتمال دیگری نیز وجود دارد که مراد از گفتار سنگین، تمام قرآن نباشد بلکه آغاز دعوت انذار پیامبر باشد که در سوره‌ی مدثر به آن می‌پردازد؛ به این معنی که خدای متعال پیامبر □ را برای «انذار» مردم مکه مهیا می‌کند و مواجهه‌ی با مردم در این نقش، بسیار سخت و سنگین است.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا

پس از آن‌که حکمت امر الهی در امر به عبادت شبانه روشن شد، سؤال دیگری مطرح است و آن این‌که چرا بر شب و انجام این عبادت در شب تأکید می‌شود؟ چه اشکالی داشت که پیامبر □ موظف به قرائت همراه با تانی و تأمل در محتوا و مفاهیم در روز می‌گشت؟ این دو آیه به این سؤال پاسخ می‌دهند؛ آیه‌ی اول علت انتخاب شب را توضیح می‌دهد و آیه‌ی دوم علت عدم انتخاب روز را بیان می‌دارد.

ابتدا خداوند می‌فرماید: حادثه‌ی شب، گام‌زدن شدیدتری است، به علاوه که قول پابرجاتری است و این دو خصوصیت دلیل رجحان شب برای عبادت است.

مفسران در متعلق کلمه‌ی «نَاشِئَةُ» که به معنای پدیده و حادثه است، اختلاف کرده‌اند؛ گروهی، متعلق آن را شخصی که از بستر به پا می‌خیزد، دانسته‌اند و طبق این نظر معنای آیه چنین خواهد بود: شخصی که شب به پا خیزد، گام سخت‌تر و شدیدتری در مسیر عبادت

برداشته و مشقت بیشتری تحمل کرده است؛ لذا تأثیر روحی و روانی بهتری نسبت به شخصی که این وقت را برای عبادت انتخاب نکرده، خواهد گرفت.

گروهی دیگر متعلق «ناشیئة» را ساعات گرفته‌اند؛ یعنی ساعات شب، این خصوصیات را دارند که اعمال عبادی در آن تأثیر بیشتر دارند و شاهد صدق و ثبات در گفتار هستند. گروهی دیگر متعلق آن را عبادت دانسته‌اند؛ یعنی عبادات شبانه گام‌زدنی شدیدتر و گفتاری پابرجاتر هستند.

به نظر می‌آید معنای دوم و سپس سوم از قوت بیشتری برخوردار باشند؛ یعنی شب در مقابل روز این خصوصیات را دارد که گفتارش پابرجاتر و عمل در آن مؤثرتر است و یا عبادت در شب تأثیرات پابرجاتر و مؤثرتری بر عابد دارد و شاهد صدق گفتار او به حساب می‌آید.

تذکر این مطلب خالی از لطف نیست که شب یا عبادت شبانه، می‌تواند شامل ساعات مختلف باشد و یا در ساعات مختلفی اتفاق بیفتد. در بعضی از منابع روایی ما شب بر ساعات بین نماز مغرب و عشاء و نماز مخصوصی که در آن ساعات خوانده می‌شود، گفته شده است^۱ و همچنین بر تمام ساعات شب به خصوص ساعات پس از نیمه‌شب و بالاخص نزدیک طلوع فجر تطبیق شده و توصیه شده است تا عبادات در آن ساعات انجام شود؛ بنابراین همه‌ی ساعات شبانه و عباداتی که در این ساعات به جا آورده می‌شوند، دو تأثیر یادشده در آیات را دارند؛ اما در عین حال در مراتب شدت و اثر شهادت بر صدق و پابرجا بودن مختلف هستند و هر چه به سحر نزدیک‌تر شود و بیداری، به دنبال خواب، و مستلزم رهایی از بستر باشد و فضای آرام بیشتری حکم‌فرما باشد، تأثیرات بیش‌تری خواهد داشت.

در مجمع‌البیان به نقل از امام باقر و امام صادق □ در معنای «ناشیئة الیل» آمده است:

«حادثه‌ی شب، عبارت است از برخاستن در آخر شب برای نماز شب.»

۱. ر. ک به: محمد مشهدی، همان؛ عبد علی بن جمله عروسی حویزی، همان.

شاید روایت امام صادق $\square$ که در تهذیب و به واسطه هشام بن سالم نقل شده است، مؤید این معنا باشد؛ در این روایت عبارت «اقوم قیلاً» قیام شخص از بسترش به انگیزه‌ای الهی و نه غیرالهی معنی شده است. عبارت «قیام از فراش» نیز کنایه از بیداری پس از وقت خواب است که با ساعات نزدیک به طلوع فجر قرابت بیشتری دارد.

به هر حال شب و عبادت شبانه تأثیرات شگرفی دارند. انسانی که برای تحصیل عبادت شب برمی‌خیزد، بر نفس خود فشار بیشتری وارد می‌سازد و با این برنامه‌ی سنگین و عادت دادن خود به این برنامه، روح را برای تحمل قول سنگین آماده‌تر می‌سازد؛ نظیر هر ریاضت و تمرین دیگر که به هر میزان که سخت‌تر و شدیدتر می‌شود، توان شخص را برای پیروزی در میدان‌های مبارزه‌ی سخت‌تر و حرفه‌ای‌تر، بالاتر می‌برد.

علاوه بر این، عبادت شبانه و گفتار عابدانه‌ای که شخص برای گفتن آن از خواب راحت خود چشم‌پوشی کند و لذت خواب را که مطابق غریزه و طبیعت اوست، بر خود حرام سازد، شاهد صدق بیشتر گوینده آن است و این مطلب نیز از واضحاتی است که تصورش موجب تصدیق است، و می‌توان «اقوم» بودن قول شبانه را نسبت به گفتار و عبادت روزانه چنین توضیح داد که در شب با توجه به فراغت که حاصل می‌شود، به خصوص پس از استراحت و در حالی که همه‌جا را سکوت فراگرفته و غوغای زندگی روزانه و کسب معاش، دل را به خود مشغول نکرده، قلب همراهی بیشتری با گفته می‌کند. پس شب را باید بهترین زمان برای عبادت و ریاضت نفس و رهبانیت برای توسعه و شرح صدر قرار داد و به میزان شدت این بیداری و عبادت است که روح آماده‌ی پذیرش گفتار سنگین و حقایق عظیم می‌گردد!

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا

به دنبال بیان نقش عبادت شبانه در پذیرش قول سنگین، نوبت به بیان علت عدم انتخاب روز می‌رسد. قرآن در این زمینه می‌فرماید: «تو در روز اشتغالات طولانی داری».

فعالیت‌های گوناگون مربوط به معاش، مانع از حضور قلب و آمادگی در انجام عبادتی است که بر روح، اثر عمیق می‌گذارد و قلب را همراه انسان می‌نماید، به گونه‌ای که آنچه می‌گوید از جایگاه استوار و اعماق روح برخیزد؛ زیرا فعالیت‌های مختلف و دل‌مشغولی‌های مربوط به آن‌ها، اعم از آن‌که اشتغال به امر تبلیغ و ترویج رسالت باشد یا تأمین معاش و امور عادی زندگی، به نوبه‌ی خود فراغت و آرامش دل را سلب می‌کند و حضور قلب و خلوت با خدا را که لازمه‌ی آمادگی روح برای دریافت قول سنگین است، به تأخیر می‌اندازد؛ بنابراین عبادت روزانه را نمی‌توان جایگزین عبادت شبانه کرد.

نکته‌ها

۱. برای اولیای خدا تکلیف بیشتری هست. از آیات بالا استفاده می‌شود که شب و اظهار بندگی در شب، برنامه‌ی ویژه و واجب بر اولیای بزرگ خداست و آنان نسبت به دیگران، تکلیف سنگین‌تری را بر دوش دارند. اگر مثلاً به دیگران توصیه‌ی استحبابی برای بیداری شب می‌شود، به آنان دستور بیداری شبانه داده شده است.
۲. علامت قلبی که ظرف حقایق وزین و سنگین معارف الهی شده‌اند، عبادت و راز و نیازهای شبانه است و این تنها راه وصول به لایه‌های عمیق کلام حضرت احدیت است.
۳. کیفیت خواندن و قرائت اذکار و اوراد و آیات قرآن و آهنگ خاصی که کلام دارد و سرعت و مکثی که فرصت را برای تأمل در محتوا فراهم می‌کند، در تأثیر عبادات، نقش به‌سزایی دارد.
۴. استمرار عبادت شبانه به گونه‌ای که تقریباً تمام سال را به خود اختصاص دهد و نیز اختصاص بخش قابل توجهی از شب - حداقل نصف و نزدیک به آن - در نتیجه‌گیری از عبادت شبانه و شب‌خیزی مؤثر است، و به صرف انجام یک یا چند مورد، اهداف این برنامه‌ی تربیتی حاصل نمی‌شود.

۵. عبادات انوعی دارند و هر کدام در جای خود تأثیری ویژه دارند، اما در مجموع، عبادات شبانه در مقایسه با عبادات روزانه تأثیرات عمیق‌تری بر جا می‌گذارند.
۶. امر پروردگار به انسان مبنی بر انجام عبادت، به خاطر نقشی است که این عبادت در آمادگی روح انسان دارد و فرصت توجه به مرحله‌ی بالاتری از الطاف و رحمت‌های تربیتی و فرصت تلقی مناسب از حقایق والا را به انسان می‌دهد و در غیر این صورت امر به عبادت صورت نمی‌گرفت؛ زیرا خدای سبحان نیازی به عبادت بندگان ندارد.

آیات ۸ تا ۱۴

(وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا) ﴿۸﴾ و یاد کن نام پروردگارت را و به سوی او قطع امید از دیگران کن.

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا) ﴿۹﴾ پروردگار مشرق و مغرب که جز او معبودی نیست. پس او را وکیل خود بگیر.

(وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا) ﴿۱۰﴾ و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و آن‌ها را ترک کن ترک‌کردنی زیبا.

(وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا) ﴿۱۱﴾ و امر مکذبان صاحب نعمت را به من واگذار و اندک زمانی به آنان مهلت بده.

(إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَحَجِيمًا) ﴿۱۲﴾ به‌درستی پیش ما زنجیرها و آتش است.

(وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا) ﴿۱۳﴾ و غذای گلوگیر و عذاب دردناک است.

(يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَّهِيلًا) ﴿۱۴﴾ روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه افتند و کوه‌ها همچون تلّ‌شن لغزنده شوند.

کلمه‌ها

«تبتیل» : «بتل» به معنی قطع شدن و بریدن است. مراد در اینجا بریدن از هوای نفس و مخصوص کردن خود به پروردگار است.

«وکیل» : کارساز و کسی که کار را به او واگذار کنند.

«هجر» : جداشدن از دیگری و روی گردانی از آن.

«نعمه» : به فتح نون به معنی وسعت عیش است؛ لذا به صاحبان ثروت اطلاق می‌شود و به

کسر نون، چیزی است که خدا به انسان داده است.

«اُنْکَال» : جمع «نِکل» به معنای زنجیرهای سنگین است. اصل آن از ماده‌ی نکول به معنی ضعف و ناتوانی است و از آنجا که زنجیرهایی که بر دست می‌زنند، انسان را از حرکت بازداشته و ناتوان می‌سازد، این واژه در معنای زنجیرها به کار رفته است.

«جَحِیم» : آتش بزرگ و زبانه‌کشیده.

«تَرْجُفُ» : «رجف» به معنای لرزیدن، زلزله و اضطراب است.

«کَثِیباً» : ریگ و رمل، توده‌ی شنی؛ به شن‌های متراکم و تل‌شده در یک مکان گفته می‌شود.

«مِهیل» : لغزنده. این کلمه از «هیل» است، به معنی ریختن چیزی نرم مثل شن و آرد به صورتی که با حرکت پایین، بالایش بلغزد.

تفسیر

وَادْکُرْ اَسْمَ رَبِّکَ وَتَبْتَئِلْ اِلَیْهِ تَبْتِیلاً

در ادامه‌ی برنامه‌ی تربیتی که به منظور تقویت و آماده‌سازی پیامبر اکرم ﷺ در انجام وظایف سنگین رسالت، نازل شده است، آیات مورد بحث، راهکار تبتل و توکل بر خدای متعال را به آن حضرت تذکر می‌دهد.

نقش دل‌بریدن از دیگران و توکل، در بالابردن ضریب امید به نتیجه، غیرقابل تردید است. فارغ‌کردن دل برای صاحب‌اختیاری دانا، توانا و قادر بر برآورده‌ساختن نیاز امیدوار، آن‌چنان شادابی و اطمینانی به دنبال دارد که متبتل را بر مرارت‌ها و سختی‌های ناشی از بی‌مهری دیگران شکیا می‌سازد و او به امید پایان نیکو، بر همه‌ی مشکلات، لبخند رضایت و شکیبایی می‌زند.

اما تبتل با این همه ارزش چگونه حاصل می‌شود؟ آیات مورد بحث، راه تحصیل آن را یادآوری اسما و صفات پروردگار می‌داند: «وَادْکُرْ اَسْمَ رَبِّکَ».

در سوره‌ی «علق» - مکی ۱ - دانستیم که پروردگار محمد ﷺ، خالق همه‌ی هستی و انسان‌هاست و در تمام مراحل تطور، پروردگار آن‌هاست و جز او خالق و آفریننده‌ای برای

هستی و انسان وجود ندارد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ».^۱ همچنین در همان سوره فراگرفتیم که پروردگار، کریمانه‌ترین مالک و صاحب‌اختیار نسبت به انسان است؛ زیرا ویژگی خاص (علم و دانایی) انسان را به مدد ابزار و فراهم‌نمودن زمینه‌های دانایی، شکوفا ساخت: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».^۲ باز در آن سوره خواندیم که مرجع و سرشته همه‌ی امور و خلاق، پروردگار محمد □ است و چیزی از دایره‌ی تدبیر و مشیت او، نه در آغاز و نه در انجام، خارج نیست: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»^۳ و در آخر معلوم گشت که تدبیر و طغیان‌های طاغیان نیز، فراتر از سنن پروردگار عالم نبوده و بر اراده‌ی پروردگار سبقت نمی‌گیرند؛ بلکه این پروردگار است که گام به گام، آن‌ها را تا مرحله‌ی هلاکت، می‌کشاند: «كَلَّا لَنْ نُّنْتِهَ لِئَنسَفَعَا بِالْأَنفُسِ * نَاصِيَةٍ * نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ * فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ * سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ».^۴

در سوره‌ی قلم - مکی ۲ - نیز از رحمت و نعمت ویژه‌ی پروردگار به اولیای خود یاد شد: «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ»^۵ و خداوند آینده‌ی جریان امور را بیان نمود: «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ * بِأَيِّكُمْ الْفَائِزُونَ»؛^۶ زیرا که کامل‌ترین شناخت و دانایی به «گمراهان» و «مehتدین» را او دارد: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۷ در جای دیگری از این سوره، خداوند به تنبیه و مجازات ظالمان و طاغیان اشاره کرده و آن را از شئون ربوبیت نامید: «فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ»^۸ و «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۹؛ هم‌چنان‌که فرجام نیک پرهیزکاران را به خود نسبت داد: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ»^{۱۰} و

۱. علق (مکی ۱) / ۱ و ۲.

۲. همان / ۳-۵.

۳. همان / ۸.

۴. همان / ۱۵-۱۸.

۵. قلم (مکی ۲) / ۲.

۶. همان / ۵ و ۶.

۷. همان / ۷.

۸. همان / ۱۹.

۹. همان / ۳۳.

۱۰. همان / ۳۴.

در نهایت از کید و نقشه و خواست پروردگار برای مجازات و هلاکت مکذبان و مجرمان صاحب ثروت از راه سنت استدراج یاد کرد: «فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ».^۱

آری! یاد پروردگار با این ویژگی‌ها، برای قطع امید از دیگران و امیدواری به اختیاردار و مالکی این‌گونه یگانه کافی است: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبْتَئِلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً».

مراد از «تَبْتَئِلْ» در اینجا، بریدن از همه و منحصر کردن امید به پروردگار است. روشن است که «تَبْتَئِلْ» و قطع امید از دیگران و تمام امید را به خدا بستن، حالت و صفتی روحی است و اگر در برخی از روایات «تَبْتَئِلْ» عبارت از بالا بردن دو دست هنگام دعا در نماز (قنوت) دانسته شده است مثل روایت امام صادق ع که می‌فرماید: «إِنَّ التَّبْتَئِلَ هُنَا رَفْعُ الْيَدَيْنِ فِي الصَّلَاةِ» شاید اشاره به نمادهای تَبْتَئِلْ و انقطاع از دیگران به سوی پروردگار باشد، همچون اغلب اذکار و اعمال نماز که هر کدام رفتاری نمادین از یک اظهار عبودیت و پرستش می‌باشند.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

در این آیه، برهانی مرکب از دو مقدمه بر انحصار توکل بر پروردگار متعال اقامه می‌شود؛ پروردگار تو، پروردگار مشرق و مغرب است و جز او معبودی نیست. صاحب اختیار بودن خداوند در تکوین و انحصار ربوبیت تشریعی به او، برهانی بسیار قوی بر توکل است. با این بیان که پروردگار، مالک مشرق و مغرب و مدبّر تکوینی آنها است. اگر روزی هست و اگر شبی وجود دارد که به سبب غروب و طلوع شکل می‌گیرد، اگر خورشیدی بر مردم تابیدن می‌کند و اگر بر مردم غروب می‌کند، همگی در سایه‌ی تدبیر مالکانه و قدرت الهی است.

مشرق و مغرب و تحولات آنها، نقش بسیار مهمی در زندگی و حیات موجودات مادی عالم دارند. هیچ مخلوق مادی و از جمله انسان نیست مگر آن‌که تجدید قوایش در اثر انرژی

خورشیدی و جریان روز و شب است. این نمونه‌ی تدبیر و پرورش تکوینی، مخصوص پروردگار است و هیچ‌یک از اشخاصی که در مقابل تو قدرت‌نمایی می‌کنند، مالکیت و تدبیر مشرق و مغرب را ندارند؛ بلکه مقهور تأثیرات مشرق و مغرب بر خود هستند.

این برهان به زبان دیگری در مناظره‌ای که میان ابراهیم □ و پادشاه کافر زمانش در گرفت؛ آمده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۱ آیا ندیدی که پادشاه زمان ابراهیم درباره‌ی پروردگار با ابراهیم به احتجاج و جدال برخاست؟ چون ابراهیم گفت: مالک و اختیاردار من، کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، [آن پادشاه مغرور] گفت: مرگ و حیات دست من است. ابراهیم گفت: به درستی که خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو خورشید را از مغرب بیاور! آن کافر در جواب، عاجز و مبهوت ماند، و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

قدرت مکذبان پیامبر □ که صاحب نعمت و قدرت هستند، هرچه باشد، در حد مالکیت مشرق و مغرب و تدبیر این دو نیست.

از سوی دیگر و بر اساس برهان‌هایی که در سوره‌ی علق - مکی ۱ - گذشت، روشن شد که ربوبیت در نظام تشریع نیز منحصر به اوست و غیر از او معبودی در عالم وجود ندارد: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ بنابراین اتکال بر پروردگار متعال کاملاً منطقی و حکیمانه است.

وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

وظیفه‌ی دیگر حضرت، دوری‌گزینی زیبا از گروه تکذیب‌گران صاحب نعمت است. باید از این گروه کناره گرفت، قلب خود را به آنان مشغول نداشت و از تهمت‌ها و نسبت‌های زبانی

آنان، به زیبایی کناره‌گرفت. آنان نسبت به تو، سخنانی زشت بر زبان جاری می‌کنند که نباید به انفعال افتاده و به مقابله به مثل پردازی.

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهْلُهمْ قَلِيلًا

این آیه به ذکر نقش پروردگار می‌پردازد که وکیل پیامبر□ است و می‌فرماید: برخورد با این گروه تکذیب‌گر رسالت تو و هجو‌کننده‌ی آیات الهی را که در موضع ثروت و قدرت هستند، به من واگذار و مدت کمی به آنان مهلت بده.

عبارت «ذرنی» در هنگام واگذاری امر دیگری به کسی، به کار می‌رود: «أُتْرُكُهُ وَإِيَّايَ؛ بین من و او را خالی بگذار».

هرچند سردمداران تکذیب در جنگ بدر و نظایر آن به هلاکت رسیدند؛ اما از آیات بعد و ذکر انواع عذاب این گروه استفاده می‌شود که زمان مورد نظر، روز قیامت است.

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَحِمِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا

پروردگار قادر، در این آیات به چهار نوع عذاب این گروه اشاره می‌کند و آن‌ها را به خود انتساب می‌دهد: «نزد ما زنجیرها و آتش عظیم زبانه‌کشیده و غذای گلوگیر و عذاب دردناک است». گذشت که «انکال» جمع «نکل» به معنای زنجیرهای سنگین است. استفاده از ضمیر «نا» در این آیه، یا دلیل تعظیم پروردگار است و یا دلیل دخالت عوامل دیگر در فعلیت این عذاب است. اولین نوع عذاب «غل و زنجیرهایی» است که بر دست و پای آنان زده می‌شود و آنان را از حرکت آزاد، بازمی‌دارد. دومین نوع عذاب، «آتش زبانه‌کشیده و عظیم» است که جایگاه این گروه است.

سومین عذاب، «نوع طعام آنان» است. موجود زنده، هر چند جهنمی، نیازمند آب و غذا است. طعام این گروه، لذیذ و گوارا نیست؛ بلکه طبع این غذا و شراب، گلوگیر است و بر معده و دستگاه گوارش ناگوار است.

در مجمع‌البیان در تعریف این نوع غذا چنین آمده است: «آن که لقمه در گلو گیر کند و بر خورنده‌اش گوارا نباشد؛ چنان‌که خداوند در سوره‌ی غاشیه آیه‌ی شش، غذای اهل جهنم را «ضریع» یعنی خارهای جانکاه و در سوره‌ی دخان آیه ۲۳، غذای آنان را «زَقُوم» یعنی گیاهی تلخ و بدبو و بدمزه، معرفی نموده است».

خدای متعال در چهارمین و آخرین نوع عذاب، از «عذابی دردناک» یاد می‌کند؛ به عبارت دقیق‌تر غل و زنجیر، آتش و طعام ناگوار، طبیعت زندگی اهل جهنم است؛ اما عذابی دردناک در انتظار آنان است که توضیحی در مورد وخامت و عظمت آن، بیان نشده است.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا

خداوند در این آیه، به زمان تحقق این تهدید اشاره می‌کند؛ البته زمان مزبور را با بیان خصوصیاتش معرفی می‌کند؛ زیرا چنین بیانی در تأثیر تهدید بر آن گروه و تسلای پیامبر □ نقش مهمی دارد و ضمناً از نظر علمی برای اهل تفکر و تدبّر در آیات، نشان حقانیت می‌باشد. خداوند می‌فرماید: «روزی که زمین و کوه‌ها به شدت مضطرب شده، لرزه و زلزله‌های بسیار شدیدی در آن‌ها پدید می‌آید، به گونه‌ای که کوهی نمی‌ماند مگر آن‌که در اثر این تکان‌های شدید، تبدیل به تلی متراکم از شن و ریگ‌های لغزنده و روان می‌گردد».

نکته‌ها

۱. تا انسان به خود یا دیگران امید داشته باشد، انقطاع الی الله نخواهد داشت و این انقطاع وقتی حاصل می‌شود که انسان به مقایسه میان پروردگار و دیگران پرداخته باشد: «وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» و به ضعف و فقر و ناتوانی دیگران و قدرت و توان پروردگار یقین کرده باشد.

۲. دانستن ویژگی ربوبیت خدا در انقطاع الی الله و اتکال بر او، کفایت نمی‌کند. باید این دانسته‌ها را به قلب و جان تذکر داد تا نفس، مهای انقطاع الی الله و اتکال بر او شود.

۳. از نظر منطقی طرح مباحث تربیتی، قرآن در نظام تشریع، موضوع توکل را پس از مسأله‌ی یگانگی پروردگار می‌داند؛ بنابراین تا اشخاص باور نکنند که شایسته‌ی بیان راه کمال و سعادت، فقط خدای متعال است، نوبت به بحث اتکال و تربیت روح توکل بر خدای متعال نمی‌رسد.

۴. ظاهراً میان مکذبان صاحب نعمت و خصوصیات این جهانی آنان با عذاب‌های چهارگانه‌ی آنان نسبتی وجود دارد:

الف) آنان در دنیا بی‌هیچ قید و بندی آزاد بودند و از آزادی خود سوءاستفاده کرده، جلوی آزادی عمل رسول الله ﷺ را گرفتند، در نتیجه در روز قیامت به بند و زنجیر، و قید و سنگینی آن مبتلا می‌شوند.

ب) آنان زندگی مرفه دنیا را ناسپاسی کردند و زندگی را بر پیامبر ﷺ چنان سخت کردند که فتنه‌های شعله‌ور، پیرامون وی را گرفت؛ بنابراین در آخرت به شعله‌های سوزان و شدید و فروزان آن گرفتار می‌شوند.

ج) آنان که از چرب و شیرین زندگی دنیا بهره‌مند بودند، با غصه‌هایی که بر دل پیامبر ﷺ وارد می‌کردند، مانع پایین رفتن یک طعام گوارا از گلوی حضرت ﷺ می‌شدند، در نتیجه در قیامت مبتلا به طعام گلوگیر می‌شوند.

د) آنان دردناک‌ترین نسبت‌ها و تهمت‌ها را متوجه حضرت محمد ﷺ می‌نمودند، در حالی که خود در دنیا، در رفاه و آسایش بودند، پس در قیامت عذاب دردناک را به عنوان مجازات جنایات زبانی خود می‌چشند.

آیات ۱۵ تا ۱۹

(إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا) ﴿۱۵﴾ ما

برای شما رسول فرستادیم که شاهد بر شما باشد، همان گونه که به سوی فرعون هم رسول فرستادیم.

(فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا) ﴿۱۶﴾ پس فرعون نافرمانی آن رسول را

کرد و ما او را به قهر و انتقام سخت بگرفتیم.

(فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا) ﴿۱۷﴾ پس اگر کافر شوید چگونه

خود را از روزی که کودکان را پیر می کند، دور نگه می دارید.

(أَلَسَّمَاءُ مِنْفَطِرٌ بِهِ ؕ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا) ﴿۱۸﴾ آسمان به او شکافته شود و وعده

خدایی او به وقوع انجامد.

(إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ اخْذِ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) ﴿۱۹﴾ این برای شما یاد آور

است تا هر که بخواهد راهی به سوی خدا پیش گیرد.

کلمه ها

«شاهد»: حاضر و مشاهده کننده ی چیزی.

«فرعون»: اسم غیرعربی و لقب پادشاهان مصر است.

«وبیل»: شدید و سخت. به معنای باران سنگین استعمال شده است و به هر امر سنگین که

از آن می ترسند، «وبال» و «وبیل» می گویند.

«کفر»: پوشاندن چیزی مثل پوشاندن نعمت به واسطه ی ترک شکرش و به واسطه ی شرک

بر وحدانیت خدا، شریعت، نبوت، قیامت و نظائر آن.

«ولدان»: جمع «ولید» به معنی کودکان تازه تولد یافته است.

«شیب»: پیران، موسفیدان. شیب: سفیدشدن مو را گویند.

«منفطر»: از انفطار به معنی شکافته شدن طولی چیزی است.

«تذکره»: چیزی که وسیله تذکر است.

تفسیر

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا

در ادامه‌ی بحث وکالتِ خدای متعال و تذکر این نکته به پیامبر □ که امر مکذبانِ صاحب نعمت را به خدا واگذار کن، و ذکر این نکته که به آنان مهلت اندکی بده، در این آیات، خدای متعال که وکیل پیامبر □ است و روی سخن را به این مکذبان کرده، می‌فرماید: محمد □ که هم‌اکنون آماج تیر تهمت‌ها و تکذیب‌ها قرارش داده‌اید، رسول ماست و وظیفه‌ی ابلاغ پیام ما را به شما دارد. وی مشابه با هر رسول دیگر حاضر و ناظر بر رفتار شما و گواهی‌دهنده بر برخورد شما با پیام الهی است.

آن حضرت جریان بدیعی نیست که با او مخالفت می‌کند و وی را تکذیب می‌نماید، او رسول ماست. قبل از وی نیز اشخاصی به عنوان پیک وحی فرستادیم و رسولان دیگر نیز مخالفانی داشتند که قدرت بسیار بیشتر و شکوه و جاه و جلال و جبروتی بزرگ‌تر از شما داشتند. یک نمونه آن موسی □ است که از سوی ما حامل پیام رسالت برای پادشاه وقت بود. ما او را به سوی فرعون فرستادیم و گفتیم با زبان نرم با آن پادشاه سخن بگویید، شاید متذکر شود. گفتیم از او بخواهد که بنی اسرائیل را از یوغ بندگی رها کند و اجازه‌ی خروج از مصر دهد: «فَاتَّبِعْهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَا تَعْذِْبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ» [به موسی و هارون گفتیم:] پیش او بروید و بگویید به درستی که ما دو فرستاده‌ی پروردگار توایم. پس بنی اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان نکن. به‌راستی ما برای تو از جانب پروردگارت

معجزه‌ای آورده‌ایم، و بر هرکس که از هدایت پیروی کند، درود باد. در حقیقت به سوی ما وحی آمده که عذاب بر کسی است که تکذیب کرد و روی گرداند.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا

فرعون که پادشاهی‌اش مانع تمکین از رسول بود، وی را در جهت رسالتش تکذیب و مخالفت کرد و در عوض وی را به باد تهمت و استهزا گرفت: «فرعون گفت پیغمبری که به سوی شما آمده است، دیوانه است».^۱ و با این گونه مواضع با او مخالفت کرد.

فرعون در موضع پادشاهی خود، تمام قدرت و توانش را به کار گرفت تا موسی و هارون □ را تکذیب کند و خود را تنها اله و مطاع بخواند و با تکیه بر غرور پادشاهی گفت: «اگر غیر از من معبودی بگیری، تو را زندانی می‌کنم».^۲ او وقتی آیات و معجزات موسی □ را دید و فهمید که وی رسول پروردگار است، او را ساحر نامید: «آیا آمده‌ای تا ما را با سحر خود از سرزمینمان بیرون کنی؟».^۳ و وقتی ساحران در مقابله با موسی به حقانیت و رسالت موسی □ پی بردند و ایمان آوردند، افترای دیگری بسته و به آنان گفت: «او استاد بزرگ شما در ساحری است و شما شاگردان مکتب او هستید».^۴

او با وجود دلایل کافی با موسی □ که رسول ما بود مخالفت کرد، در نتیجه عذاب الهی جریان گرفت و فرعون و سپاهیانش را نابود ساخت.

خداوند در ادامه‌ی آیه، به عاقبت عبرت‌انگیز فرعون اشاره کرده و می‌فرماید: «غرور پادشاهی فرعون مانع پذیرش تقاضای رسول ما شد و او نافرمانی کرد، در نتیجه ما او را به عذاب سنگین گرفتار کردیم و چنان‌که خواهد آمد، او و لشکریانش در دریا هلاک شدند و با عذابی سخت و جانکاه، طعم نابودی را چشیدند.»

۱. شعرا / ۲۷: «قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ».

۲. شعرا / ۲۹: «قَالَ لَنْ اتَّخَذَتْ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ».

۳. طه / ۵۷: «قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى».

۴. طه / ۷۵: «قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى».

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا تَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا * السَّمَاءُ مَنفُطَةٌ بِهِ ۚ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا

جریان فرعون و مخالفتی که با رسول ما کرد، درس عبرتی برای همه‌ی شما است که بدانید تکذیب رسول و رسالتش چه عواقبی به دنبال خواهد داشت. ای گروه صاحب نعمت که کمر به تکذیب رسول ما بسته‌اید، قدرت شما قابل قیاس با قدرت فرعون نیست، و سنت ما در حمایت از رسولانمان تغییری نکرده است. پس از مخالفت و عصیان او دست بکشید و خود را به بلای مثل فرعون مبتلا نسازید.

سؤالی که در اینجا مطرح است این که چرا قرآن عرب‌های مکذب را کافر نامید؟ مفسران احتمال داده‌اند مراد از «إِن كَفَرْتُمْ» بقای بر کفر باشد نه آغاز کفر، سپس آیه را چنین معنا می‌کنند: «فرض کنیم در دنیا شما را مؤاخذه نکنیم، اما با انکار رسول و آیاتی که می‌آورد و کفر به وی، چگونه از روزی که طبیعتش، چنان سخت و سنگین است و کودک را پیر می‌کند، خود را ننگه می‌دارید؟».

اما ممکن است مراد، گذشتن از مرحله‌ی تکذیب و رسیدن به مرز کفر باشد. به عبارت روشن‌تر، تا رسیدن به مرحله‌ی کفر، مقدماتی لازم است؛ از جمله‌ی آن‌ها تکذیب رسول است و پس از آن، عدم پذیرش حجت‌ها و نشانه‌های روشن و رو آوردن به مرحله‌ی انکار است.

ممکن است عبارت «إِن كَفَرْتُمْ» اشاره به عذاب دنیوی فرعون باشد. به این معنا که این مکذبانِ صاحب نعمت، منکر چنین اتفاقی هستند و مدعی‌اند فرعون به دلیل مخالفت با موسی □، مشمول عذاب الهی نگشته است؛ بنابراین معنای آیه چنین می‌شود که اگر شما مکذبانِ صاحب نعمت، منکر عذاب فرعون در دنیا باشید و به این جریان که خدا فرعون مصر را در دنیا عذاب کرده ایمان نیاورید، پس با عذاب آخرت چه می‌کنید؟ و چگونه خود را از روزی که طبیعت آن سخت و پیرکننده‌ی اطفال است، ننگه می‌دارید؟ این احتمال نیز وجود

دارد که مراد، کفر به رسالت حضرت محمد ﷺ باشد. یعنی عصیان نسبت به محمد ﷺ گرفتاری قیامت را به دنبال دارد.

چه چیزی کودک را پیر می‌کند؟ چه فشارها و سختی‌هایی اندام کودک را تحلیل برده و به تدریج به پیری و کهولت می‌کشاند؟ اگر تمام آن عوامل را در یک روز جمع کنیم، آن روز خصوصیات روز قیامت را پیدا می‌کند.

آیه در ادامه سختی آن روز را با شکافته شدن آسمان نمایان می‌سازد: «السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ»، سپس برای تأکید می‌فرماید: «كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا»؛ وعده‌ی خدا در مورد عذاب در دنیا و آخرت، قطعی است.

خلاصه آن‌که محمد ﷺ که تکذیبش می‌کنید و نافرمانی او را می‌نمایید، رسول ما است و مخالفت با او، مخالفت با ما است و سنت ما دفاع از رسولانمان است و قدرت‌های هرچند بزرگ، از زیر فرمان عذاب ما در دنیا یا آخرت خلاصی ندارند.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

چون اتمام حجت، اقتضای فرصت و مهلت را دارد، خداوند از همه می‌خواهد که این تهدید را تذکری به شمار آورند و تا فرصت هست، راهی به سوی پروردگار خود اتخاذ کنند و از کج‌راهه دست بردارند.

چیزی که به‌وسیله‌ی آن، تذکر داده می‌شود، اعم از دلالت و علامت است و در مشارالیه «هذه» اختلاف شده است. گروهی نماز شب و گروهی قرآن و گروهی دیگر، محتویات سوره را مشار الیه «هذه» دانسته‌اند و برخی مفسران نیز مشارالیه را برخی هشدارها و انذارهای گذشته برشمرده‌اند که به نظر می‌رسد این قول قوت بیشتری داشته و با ظاهر اسم اشاره و سیاق آیات، توافق و هماهنگی دارد.

نکته‌ها

۱. خطاب به مکذبانِ صاحبِ نعمت و کفار از سوی پروردگار و تبدیل خطاب از غیبت به حضور، به دلیل نقشی است که خدای متعال در وکالت از پیامبر □ برای برخورد با این جریان پذیرفته است و در اینجا که به آن حضرت می‌فرماید: بین من و مکذبان صاحبِ نعمت را خالی بگذار و امر آنان را بر من واگذار، صحیح آن است که سخن را به طور مستقیم به مکذبان بیان نماید.

۲. بحث قیامت هر چند هنوز به طور مستقیم مطرح نشده، اما به تدریج برهان‌های لازم برای توضیح آن مطرح می‌گردد، همان‌گونه که در سوره‌ی قلم گذشت، طرح موضوع قیامت، مرتبط با مسأله‌ی پروردگار و لوازم طبیعی، آن یعنی مالکیت فرجام‌ها، آغاز می‌گردد و در این سوره با بیان حوادث پایان دنیا ادامه می‌یابد؛ زمین‌لرزه‌های بسیار شدیدی که در آیه‌ی چهارده به آن اشاره شد و فشار و سختی‌هایی که پیرکننده‌ی کودکان است و نیز شکافته‌شدن آسمان در این روز، سه علامت مهم و قابل اثبات است، که علائم پایان دنیا می‌باشند.

۳. بسته‌نیدن راه بازگشت برای انسان طاغی و مکذّب و سعی در اصلاح آنان، هرچند در موضع پادشاهی هستند و بدترین تهمت‌ها و نسبت‌ها را متوجه آیات الهی و رسولان پروردگار می‌کنند، علامت دیگری از سبقت رحمت بر غضب پروردگار است. پس پروردگار عالم، فرصت بازگشت را برای افراد تا آنجا خلاف حکمت نشود، باز می‌گذارد و راه بازگشت را حتی برای این دسته باز نگه می‌دارد.

۴. از «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا» مسأله‌ی اختیار انسان در پذیرش مسیر الهی و غیرجبری بودن پذیرش حق روشن می‌شود.

۵. وعده‌ی عذاب در دنیا و آخرت، عامل تذکر است و نه وسیله‌ی انتقام، یعنی موعظه‌ای است تا انسان‌ها بدانند که برخورد با جریان حق، نتیجه‌ای جز ابتلای به مشکلات در آینده‌ی نزدیک یا دور ندارد.

آیه ۲۰

(إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ ۚ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۚ عَلِمَ أَن لَّنْ نَّحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكَ ۖ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ ۖ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ ۚ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ ۚ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَأُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ۚ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ نَّحْدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا ۚ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) ﴿۲۰﴾ خدا به حال تو آگاه است که تو و جمعی از کسانی که با تو هستند، نزدیک دو ثلث یا نصف یا ثلث شب را قیام می‌کنید، و خدا گردش روز و شب را مقدر می‌کند. خدا می‌داند که هرگز تمام شب را نمی‌توانید برای عبادت شمارش کنید، پس به سوی شما بازگشت؛ بنابراین آنچه از قرآن میسر شود، بخوانید. خداوند دانست این‌که بعضی از شما بیمار خواهید شد، بعضی دیگر سفر در زمین خواهید کرد تا فضل خدا را بجوید، و گروهی دیگر در راه خدا کارزار خواهید نمود. پس بخوانید آنچه از آن (قرآن) میسر شود و نماز را برپای دارید و زکات را بدهید و وامی نیکو به خدا قرض دهید و آنچه از خیر و خوبی برای خودتان از پیش می‌فرستید، نزد خدا آن را می‌یابید، که آن پاداشی بهتر و عظیم‌تر است و از خداوند آمرزش طلبید که خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

کلمه‌ها

«تُحْصُوهُ» : از «احصاء» به معنای به آخر رساندن شمارش و احاطه بر آن است.

«تيسَّرَ» : از «يسر» در مقابل عسر و به معنای تسهیل و آسانی و آسان گرفتن است.

«غُفُورٌ» : مبالغه در مغفرت و به معنای بسیار پوشاننده گناه بندگان و چشم‌پوشی از

خطاهای آنان است.

جایگاه آیه

با توجه به همگامی این تفسیر با ترتیب نزول وحی، باید گفت آیه‌ی آخر سوره از جمله‌ی آیات استثنایی است که به دستور پیامبر اکرم ﷺ به سوره ملحق شده است؛ البته در مورد زمان نزول و الحاق آن، اختلاف است و از هشت ماه تا یک یا ده سال را برای آن شمرده‌اند و حتی گروهی آن را مدنی دانسته و شواهد صدقی هم بر هر احتمال ذکر کرده‌اند. حکمت الحاق این آیه به سوره‌ی مزمل ارتباطی است که این آیه با موضوع آغاز سوره یعنی مسأله‌ی نماز شب و بیداری شبانه دارد.

مفسران ذکر جهاد و زکات را شاهد بر مدنی‌بودن آیه دانسته‌اند؛ اما باید گفت استفاده از «سین» در «سیکون» که نشان از آینده‌ای نزدیک دارد و همچنین وجود شواهدی بر اصل تشریع زکات در مکه یا حمل زکات بر انفاقات مستحبی که در مکه وجود داشته است، مؤیداتی است که بر مکی‌بودن آیه برشمرده‌اند.

تفسیر

برنامه‌ی نماز شب و بیداری شبانه، به تدریج عمل مورد علاقه‌ی تعدادی از مؤمنان شد. تلاش پیامبر ﷺ و اصحاب ایشان این بود که نصف یا دو ثلث و یا یک ثلث شب را برای تَهَجُّد و عبادت قیام کنند، اما استمرار بر این عمل و رعایت حد و اندازه‌ی اعلام‌شده، با توجه به تغییرات فصول سال و مزاج‌های مختلف مردم و نیز ضرورت بیداری منظم و دقیق پس از بی‌خوابی که بتوان رعایت دو ثلث یا نصف شب را نمود، کار را بر عموم سخت می‌کرد و احاطه بر این زمان و شمارش دقیق لحظات و ساعات را با مشکل مواجه می‌ساخت.

از طرفی تحمل محتوای سنگین قرآن و فهم عمیق آن، نیازمند ریاضت‌های روحی بود که در برنامه‌های بیداری شبانه و قرائت قرآن به شکل منظم حاصل می‌آمد. مشکلات ناشی از تعیین مقدار معین از زمان شب برای بیداری، باعث شده بود تا عده‌ای به جهت خوف از

دست دادن زمان مذکور در برخی شب‌ها، تمام ساعات را بیدار بمانند و این کار بر آنان سخت می‌نمود که در آیات ذیل، برنامه‌ی جایگزینی برای تأمین این هدف بیان شده است.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ^۱

یعنی پروردگارت می‌داند که تو و گروهی، اقدام به بیداری نزدیک به دو ثلث، نصف یا یک ثلث از شب را می‌نمایی. از عبارت فوق استفاده می‌شود که تخفیف ذکرشده از باب تنقیص پیامبر^ﷺ و همراهانش نیست؛ بلکه کلمه‌ی «ادنی» در آیه، نشان از بیداری پیامبر^ﷺ و گروهی از همراهان وی است.

وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ^۲ عَلِمَ أَنْ لَّنْ حُصُوهُ

خدایی که تعیین‌کننده‌ی اندازه شب‌ها و روزهاست، می‌داند که بندگان، توانایی حفظ مستمر و دائمی این میزان از عبادت را ندارند.

فَتَابَ عَلَيْكُمْ^۳ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ

چون رعایت دائمی این اندازه ممکن نبود، پس خداوند به سوی شما بازگشت کرد و ضرورت بیداری نصف یا قدری بیشتر و یا کمتر را برداشت و به رحمت خود اجازه فرمود تا به هر مقداری که برایتان ممکن است، قرائت شبانه بنمایید.

با لحاظ این معنا، معلوم شد که مراد از توبه‌ی پروردگار در اینجا، رحمت بر بندگان است که با تغییر در برنامه‌ی اولیه و رفع قیود آن، برنامه‌ی آسان‌تری جایگزین آن کرد.

تذکر این نکته خالی از لطف نیست که بازگشت به رحمت، گاه به دلیل کوتاهی و ضعفی است که بندگان در اجرای حکم اولیه از خود نشان می‌دهند، نظیر آنچه در حکم عدم مباشرت با همسران در ماه مبارک رمضان نازل شد و خدای عفوکننده، حکم را تغییر داد: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ^۴؛ خدا می‌دانست که شما با خودتان ناراستی می‌کردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت».

در این مورد، محدوده و مرزهای حکم چنان‌که باید، رعایت نشده و در نتیجه حکم اولیه برداشته شد تا زمینه‌ی گسترش گناه فراهم نشود، چنان‌که عبارات «تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»، «وَعَفَا عَنْكُمْ» به آن اشاره دارد؛ اما در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی مزمل جملاتی همچون «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ...» و «عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ» بیانگر آن است که پیامبر ﷺ و گروهی از مؤمنان در انجام این دستور اهتمام می‌ورزیدند و مشقت اجرای آن را به جان می‌خريدند، اما به دلیل وجود برنامه‌ی بدیل که تأمین‌کننده‌ی مقصود بود، حکم قبل تغییر یافت.

در مورد واژه‌ی «قرآن» نیز که در این آیه‌ی وارد شده، همچون آیه‌ی اول همین سوره احتمالاتی وجود دارد که صحیح‌ترین احتمال، مطلق خواندنی‌ها در عبادات شبانه است، اعم از آن‌که قرائت‌های نماز یا خارج از نماز و یا اذکار، مناجات و حتی تلاوت آیات کلام الله مجید باشد.

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
وَأُخَرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^ط

ادامه‌ی آیه به سه نمونه از مشکلاتی که - به تعبیر مفسران ارجمند - مانع از بیداری در زمان مقرر در شب است، اشاره می‌نماید: بیماری، سفر تجاری و جهاد در راه خدا. این سه مانع به دلیل مشقاتی که به همراه دارند و تحلیلی که بر قوای انسان وارد می‌سازند، او را نیازمند استراحت ناخواسته و بیشتر می‌کنند و در نتیجه رعایت زمان تعیین‌شده در برنامه‌ی بیداری شبانه را با مشکل مواجه می‌کنند.^۱

برخی از مفسران تصریح کرده‌اند که ذکر این سه مورد از باب مثال است. این احتمال نیز وجود دارد که تصریح آیه به موارد سه‌گانه‌ی بالا با توجه به مشقاتی است که بر انسان دارند.

۱. مضمون روایتی از امام رضا ﷺ.

فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَقَرِّضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا^۱

پس دلایل تخفیف و تغییر میزان بیداری در شب، عدم امکان مراعات همیشگی میزان مقدر و نیز وجود مشقّاتی است که مانع مراعات وقت مضبوط می‌شود؛ اما ضرورت گسترش ظرفیت روحی برای پذیرش کلام سنگین الهی، بر جای خود باقی است و باید به گونه‌ای تدارک شود؛ لذا مؤمنان علاوه بر آن که باید به قدر توان نماز شب و قرائت به جا آورند، لازم است با انجام چند عمل، زمینه‌های گسترش روحی و روانی خود را فراهم نمایند. آن برنامه‌ها عبارت‌اند از:

۱. انجام نمازهای واجب در طول روز.
 ۲. دادن زکات مستحب یا واجب - اگر سوره مدنی باشد.
 ۳. دادن قرض‌الحسنه. این عمل آنچنان ارزش دارد که قرض به خدا محسوب می‌گردد، و البته پرداخت آن باید با انگیزه‌ی الهی باشد.
- نماز یادآوری میثاق‌ها و پیمان‌ها با خدا و عبادتی تأثیرگذار است. اگر بندگان بر صدق پیمانی که با خدا می‌بندند، ثابت باشند، موجب صحت رفتار و منش آنان در زندگی است. نقش تربیتی نماز در تربیت روح، با عنایت به خصوصیات و اسرار این عبادت بزرگ، روشن‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.
- زکات چه واجب و چه مستحب آن، ریاضتی دیگر برای نفس است؛ گذشتن از مال و دارایی و دل‌کندن از آن برای خدا، در طهارت روح و تزکیه جان بسیار مؤثر است. خداوند در مدح پرهیزکاران می‌فرماید: «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»^۱. آنان اموال خود را برای پاک‌شدن جانشان می‌دهند و در ارزش قرض‌الحسنه همین بس که خدای مهربان خود را گیرنده‌ی وام قلمداد کرده است.

هر کدام از اعمال مذکور سهمی در وزانت روح و سکینه‌ی قلب دارند و انسان را برای تحمل و دریافت معانی لطیف و متین قرآن آماده می‌سازند.

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ

در ادامه، فلسفه‌ی کلی انجام عبادات و اعمال خیر را بیان می‌کند. خداوند تأکید دارد که این اعمال، پیش‌فرستاده‌هایی است که سود آن نصیب خود بندگان می‌گردد. سپس در ادامه می‌فرماید:

هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا

مراد آن است که خیری را که از پیش‌فرستاده‌اید، وقتی مشاهده‌اش می‌کنید، می‌بینید از نظر کیفیت بهتر از نوع کار خیر شماست و از نظر کمیت پاداش، بیشتر از مقدار عملی است که انجام داده‌اید. کلمه‌ی «هو» ضمیر فصل است و به خیرِ مورد اشاره در «مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» برمی‌گردد؛ یعنی کیفیت خیری که نزد خدا است از اصل خیری که بنده انجام داده بهتر و از نظر پاداش بالاتر است.

وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ

این آیه دستور به پیامبر □ و مؤمنان در طلب غفران است. «غفور» مبالغه در مغفرت است و مغفرت به معنای پوشاندن می‌باشد. خداوند چون گناهان عبد را می‌پوشاند، به او غفور گفته می‌شود. غفران، چشم‌پوشی از خطا و پوشاندن نواقص است به گونه‌ای که مانع توجه توفیقات و ادامه‌ی سیر به سوی کمالات نباشد. نقش غفران الهی در ادامه‌ی عنایات الهی به بندگان در دستورات اسلامی وارد شده است.

شیخ صدوق در کتاب خصال از امیرمؤمنان علی □ نقل کرده است که حضرت فرمود: «اَكْثَرُوا الْاِسْتِغْفَارَ تَجْلِبُوا الرِّزْقَ وَ قَدِّمُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ عَمَلِ الْخَيْرِ تَجِدُوهُ غَدًا؛ بسیار استغفار کنید تا رزق را جلب کرده باشید. امروز، عمل خیر انجام دهید تا فردا آن را بیابید».^۱

۱. عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی، نورالثقلین، ذیل آیه.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خدای متعال در ادامه‌ی آیه برای این که مؤمنان را از ثمربخش بودن استغفار مطمئن سازد و این که این تقاضا اجابت خواهد شد، می‌فرماید: خدای متعال خطاپوش و مهربان است و به لطف خاص خود نواقص را جبران و با رحمت خاص خود راه شما را به آینده هموار می‌سازد.

نکته‌ها

۱. از آیه‌ی آخر سوره چنین استفاده می‌شود که زمینه‌ی نسخ جزئی یا کلی برخی برنامه‌های دینی یا تغییر در حدود و قیود آن‌ها امکان‌پذیر است؛ به دلیل آن که در آینده احکام جدیدی تشریع می‌شود که تأمین کننده‌ی برخی از اهداف یا تمام مصالح برنامه‌ی فعلی می‌باشند.

۲. حقیقت علم به محتوای سنگین آیات قرآن را، قلبی تحمل خواهند کرد که برنامه‌ی مذکور در آیه‌ی آخر را به کمال رسانده باشند:

- تا حد مقدور، اهل بیداری شبانه، اقامه‌ی نماز شب و سایر عبادات با ترتیل در قرائت اذکار و مناجات باشند.

- نمازهای واجب را آن گونه که شأن آن‌ها است، اقامه نمایند.

- انفاق‌های مستحب و واجب داشته باشند و آن‌ها را با طیب خاطر انجام دهند.

- قرض‌الحسنه را با انگیره‌ی الهی انجام دهند.

- اعمال خیر را با این انگیزه که پیش‌فرستاده‌هایی هستند که بهتر و بیشتر از آن‌ها را نزد

خدا خواهند یافت، انجام دهند.

- از خداوند تقاضای پوشاندن نواقص خود را داشته باشند.

۳. یکی از خصوصیات نعمت‌های الهی که آن‌ها را از سودهای این جهانی جدا می‌سازد،

مسأله‌ی کمیت و کیفیت بیشتر و بهتر آن‌ها است و انسان در معامله با خدا چیزی را تحصیل

خواهد کرد که به مراتب از اعمال انجام‌شده برتر و بیش‌تر است.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. این سوره با هدف آماده‌سازی پیامبر ﷺ برای تحمل مطالب سنگین قرآن نازل شد و برنامه‌ی تربیتی لازمی برای آن حضرت بود. این اصل تربیتی نشان می‌دهد که بر مبلغان لازم است با ریاضت‌های مشروع، ظرفیت روحی خود را بالا برده و دل بریدن از دیگران و توکل بر خدا و شکیبایی را در خود تقویت نمایند.

۲. هرچند خدا در سوره‌ی قلم حضرت را بر شکیبایی در امر تبلیغ توصیه کرد، اما در این سوره، مجدداً به وی صبر در برابر زخم زبان‌ها را توصیه کرد؛ می‌توان نتیجه گرفت که تکرار برخی توصیه‌ها با توجه به استمرار مقتضی آن‌ها، مطلوب می‌باشد.

۳. هر چند سوره‌های قلم و مزمل خطاب به حضرت محمد ﷺ است، با وجود این در برخی موارد که قرآن به دفاع از پیامبر ﷺ پرداخته و دشمنان وی را تهدید کرده است، خداوند خطاب را به طور مستقیم متوجه دشمنان نموده است؛ این موارد عبارت‌اند از آیات ۳۶ تا ۴۳ سوره‌ی قلم و آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره‌ی مزمل. این روش نشان می‌دهد که اگر حمایت از مبلغان ایجاب کرد تا اعزام‌کننده‌ی او، به طور مستقیم وارد صحنه‌ی عمل شود، نباید او را در این صحنه‌ها تنها گذارد و باید برخی از وظیفه‌ای را که از عهده‌ی مبلغ خارج است، به دوش گیرد.

۴. ایجاد محرک‌هایی بیرون از جامعه‌ای که در دستور تغییر قرار دارد، از جمله روش‌های مؤثر در تغییر است. محمد ﷺ در این سوره، رسول الله ﷺ است و در چهره‌ی شخصیتی که با بیرون از محیط فرهنگی و اجتماعی شرک‌زده تماس دارد و نمایندگی آن را به عهده گرفته، نقش ایفا می‌کند. این رسالت، ظرفیت‌سازی از سوی خدای متعال برای ارسال پیام‌های معرفتی و دستوری از بیرون محیط فرهنگی به درون آن است.

سوره مدثر

این سوره در جدول‌های مسند، غیر مسند و ترکیبی ترتیب نزول که در مقدمه آمد، در مرتبه‌ی چهارم و پس از سوره‌ی مزمل قرار گرفته است و تنها در جدول منسوب به امیر مؤمنان علی[ؑ] است که این سوره مقدم بر سوره‌ی مزمل آمده است که توضیح آن در مقدمه‌ی سوره مزمل آمد و مورد بررسی قرار گرفت.

همچنین در برخی از نقل‌های روایی اهل سنت به نقل از ابوسلمه از جابر بن عبدالله انصاری، سوره مدثر اولین سوره‌ی مکی دانسته شده است. باید گفت این ادعا با محتوا و مضامین سوره منافات دارد، چنان‌که با شأن نزول سوره نیز که به توطئه‌ی ولید و مشرکان در مورد آیات قرآن اشاره دارد، تناسب ندارد.

توضیح آن‌که بیان جریان ولید و دل‌داری آن حضرت بر توطئه‌ی وی و وعده‌ی خدا به پیامبر[ؐ] در مورد برخورد با او و گروه کافران، چنین اشعار دارد که حضرت قبل از نزول سوره‌ی مدثر، آیاتی را در منظر آنان تلاوت فرموده و جاذبه‌ی این آیات، ولید و همفکرانش را به توطئه واداشته است. این جریان شاهد بر عدم آغاز نزول قرآن با سوره‌ی مدثر، بلکه عدم آغاز دعوت علنی به این سوره می‌باشد. چنان‌که اشاره به گروه «فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» و نیز واژه‌ی

«کافران» مؤید علنی بودن دعوت پیامبر □ و اطلاع افراد و موضع‌گیری‌های گوناگون در برابر جریان نوظهور اسلام می‌باشد.

برخی از مفسران برای توجیه این روایات احتمال داده‌اند سوره در آغاز دعوت علنی آن حضرت نازل شده باشد؛ باید گفت بررسی این احتمال نیاز به تحقیق گسترده‌ای دارد. این که مراد از دعوت علنی پیامبر اکرم □، آغاز دعوت رسمی، آن هم با سوره‌ی مدثر باشد، محلّ تأمل است؛ به خصوص که مدعیان چنین احتمالی به آیاتی همچون «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱ و آیه‌ی «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»^۲ استناد کرده‌اند و آن‌ها را مقدمه‌ی نزول سوره‌ی مدثر شمرده‌اند؛ در حالی که سوره‌های شعرا و حجر قطعاً قبل از سوره‌ی مدثر نازل نشده و کسی نیز ادعا نکرده است که حداقل آیات اشاره‌شده قبل از سوره‌ی مدثر نازل و سپس به سوره‌های شعرا (مکی ۴۷) و حجر (مکی ۵۴) منتقل شده باشند؛ به علاوه بعید نیست آیه‌ی «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» اشاره به جداساختن کامل صف و گروه مؤمنان از مشرکان باشد؛ چنان‌که دنباله‌ی آیه که می‌فرماید: «وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» این احتمال را تقویت می‌کند.

تقدم انذار نزدیکان بر دعوت عمومی و علنی نیز دلیل مسلمی ندارد؛ چنان‌که شأن نزول سوره‌ی قلم و ترتیب نزول آن که پس از سوره‌ی علق است، می‌رساند که رسول گرامی اسلام □ در همان آغاز با مخالفت صاحبان ثروت و قدرت و گروه کافران مواجه شده بود؛ بنابراین دعوت گروهی و رسمی عشیره ممکن است در کنار دعوت عمومی همه مکیان صورت گرفته باشد.

به هر حال، سوره مدثر چهارمین سوره مکی پس از سوره‌ی مزمل و قبل از سوره‌ی حمد می‌باشد و دلیلی بر تقدم آن بر سوره‌ی علق و یا آغاز دعوت علنی اسلام با نزول این سوره وجود ندارد. بله؛ این سوره آغاز دعوت اندازی - توضیحش خواهد آمد - پیامبر اکرم □ می‌باشد.

۱. شعراء / ۲۱۴.

۲. حجر / ۹۴.

این سوره در ترتیب مصحفی در مرتبه‌ی ۷۴، پس از سوره مزمل و قبل از سوره‌ی قیامت در جزء ۲۹ قرآن قرار گرفته و ۵۶ آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

مقصود از سوره، انداز عمومی مردم به واسطه‌ی پیامبر اکرم ﷺ و ارائه‌ی راهکارهای لازم در این خصوص به وی می‌باشد. این سوره مشتمل بر مطالب ذیل است:

۱. خداوند در ابتدا به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد تا مردم را انداز کند و در کنار آن، آداب و شرایط مناسب این وظیفه‌ی هشدار را رعایت نماید.
۲. خداوند در ضمن امر پیامبر ﷺ به شکیبایی، از توطئه‌ی ولید بن مغیره که حضرت را ساحر و آیات قرآن را کلامی بشری معرفی کرد، پرده برداشته، او را به عذاب جهنم تهدید می‌کند و به بیان تعداد موکلان جهنم می‌پردازد و حکمت بیان تعداد آن‌ها را توضیح می‌دهد.
۳. در ادامه‌ی سوره، فرجام بد مجرمان و فرجام خوش اصحاب یمین بیان می‌شود و به مذاکراتی که در قیامت میان آنان واقع می‌شود، اشاره شده و علت جهنمی شدن مجرمان توضیح داده می‌شود.
۴. خداوند در بخش پایانی سوره به فرار مشرکان از پند و اندرزهای قرآن اشاره و انگیزه‌ی این تنفر را تحلیل می‌کند و سپس انسان را مختار در متذکر شدن یا باقی ماندن بر غفلت دانسته، رابطه‌ی اراده‌ی انسان با اراده‌ی خدا را بیان می‌دارد.

ارتباط سوره

گذشت که قرآن دستورنامه‌ی تغییر و تحول مردم است. پیامبر اکرم ﷺ مأمور بوده تا به کمک آیات این کتاب مقدس که به تدریج نزول می‌یابد، برنامه‌ی تحول مردم را پایه‌ریزی کند. در آغاز باید باورها، رفتارها، بدعت‌ها و فرهنگی که پشتیبان آنان بود، در هم کوبیده شود و تغییر

یابد تا زمینه‌ی شکل‌گیری جامعه‌ی دینی فراهم آید. پروردگار متعال در سوره‌های علق، قلم و مزمل دو عامل تغییر را در زندگی مردم وارد کرد: ۱. پروردگار و صاحب‌اختیاری واحد و بی‌نظیر که سرشته‌ی همه امور است؛ ۲. رسول و پیامبری از سوی او که زبان ارائه‌ی خواست‌ها و اراده‌های او در میان مردم باشد.

در اینجا اولین گام تخریب نظام مشرکانه و تغییر باورها برداشته می‌شود. در این گام خداوند با ایجاد دغدغه و هشدار نسبت به خطرهای پیش روی، مردم را برای بازبینی باورها و واری رفتارها آماده می‌سازد. در این میان نقش پیامبر اکرم $\square$ به‌عنوان رسول و زبان اعلام اراده‌های پروردگار قابل توجه است. او باید افزون بر داشته‌های گذشته و آمادگی‌هایی که در سوره مزمل به آن اشاره شد، برای گذراندن این مرحله‌ی سخت از تبلیغ نیز راهنمایی شود و توجیهات لازم را نسبت به آداب انداز و پیش آمدهای احتمالی و موضعی که باید بگیرد، دریافت کند. سوره‌ی مدثر بدین منظور نازل شد. با توجه به نقش محوری پیامبر $\square$ در این جریان، خطاب اصلی سوره متوجه ایشان شده است.

گام تحول

در این سوره یکی دیگر از گام‌های تحول‌آفرین قرآن، یعنی اعلام خطر و هشدار به مردم مطرح شده است. هشدار چنان اهمیتی دارد که جزو موضوعات محوری بسیاری از سوره‌های نازل شده پس از این سوره است و علیرغم آن‌که پیامبر اکرم $\square$ هم بشارت‌دهنده و هم بیم‌دهنده است، اما در غالب سوره‌های آغاز نزول، از او فقط به عنوان منذر و هشداردهنده یاد شده است.^۱ حتی خداوند در سوره‌ی قمر، انبیا را تنها با صفت هشداردهنده نام برده است.^۲

۱. ر.ک: ق / ۲، ص / ۴، ۷ و ۶۵، اعراف / ۱۸۴ و فرقان / ۱، ۷ و ۵۱.

۲. قمر / ۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۴۱.

آیات ۱ تا ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(يَتَأْتِيهَا الْمُدَّثِّرُ) ﴿۱﴾ ای کسی که خود را با لباس رسمی پوشیده‌ای.

(قُمْ فَأَنْذِرْ) ﴿۲﴾ برخیز و بترسان.

(وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ) ﴿۳﴾ و پروردگار خود را بزرگ دار.

(وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ) ﴿۴﴾ و لباس خویشتن را پاک کن.

(وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) ﴿۵﴾ و از پلیدی دور شو.

(وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ) ﴿۶﴾ و منت مگذار و فزونی مطلب.

(وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) ﴿۷﴾ و برای پروردگارت شکیبایی کن.

کلمه‌ها

«مُدَّثِّرٌ»: در اصل «مُتَدَثِّرٌ» بوده، تاء به دال تبدیل شده و در آن ادغام شده است. به کسی که لباسی را که روی لباس‌ها می‌پوشند، به تن کرده باشد و نیز به کسی که همین لباس را در خواب بر روی خویش می‌کشد، گفته می‌شود.

«أَنْذِرْ»: فعل امر از انذار به معنی ترساندن است؛ به عبارت دیگر، ابلاغی که همراه با ترساندن باشد.

«كَبِّرْ»: فعل امر از باب تفعیل به معنای تعظیم و بزرگداشت است و بر بزرگ مطلق که برای

بزرگی او اندازه‌ای وجود ندارد، و در وجودش اثری از ضعف و کوچکی نیست، اطلاق می‌شود.

«رُجْزٌ»: در اصل به معنی اضطراب و لرزش است و به معنای گناه و عذاب نیز استعمال

شده است. در اینجا مراد خبثات و پلیدی‌های موجب عذاب است.

«مَنْ»: در اصل به معنی قطع است. منت نهادن و به‌رخ کشیدن نعمت را از آن جهت

منت می‌گویند که باعث کدورت شده و وظیفه‌ی تشکر را از شخصی که به او نعمت داده شده، قطع می‌کند.

تفسیر

پس از آن‌که خدای متعال در سوره‌ی مزمل حضرت را با اعلام برنامه‌هایی آماده‌ی پذیراشدن گفتاری سنگین نمود، در این سوره او را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَتَأْتِيهَا الْمُدَّثِّرُ

«ای کسی که خود را با لباس رسمی پوشانده‌ای!». مفسران در توضیح علت به‌کاررفتن این تعبیر در هنگام خطاب به پیامبر اکرم ﷺ احتمالات گوناگونی داده‌اند: برخی آن را بر معنای حقیقی حمل کرده و گفته‌اند نزول سوره بر پیامبر اکرم ﷺ در حالی بود که آن حضرت خود را در لباس پیچیده و یا در آن لباس آرمیده بودند و علت آن، ناراحتی از گفتار مشرکان بود که به وی نسبت ساحری داده بودند و یا به معنی توجه دادن به آن حضرت است که از آرامش و فراغت خارج شده، به حضور در صحنه‌ی دعوت علنی اقدام کند.

این احتمال بعید نیست که خدای متعال در سوره‌ی مزمل حضرت را که در گلیم پیچیده و در خواب بود، از بستر خواب و آرامش بیرون آورد و مأمور عبادت شبانه کرد تا مهیای پذیرش مأموریت ابلاغ هشدارهای پروردگار به مردم شود و در این سوره (مدثر)، وی را که لباس این رسالت خاص را به تن کرده و مهیای ابلاغ و «انذار» مردم شده، مأمور به انجام عملی این دستور می‌نماید. به عبارت دیگر، خداوند در سوره‌ی مزمل حضرت را مهیای انجام این مأموریت کرد و در این سوره، دستور به انجام آن داد.

این ابلاغ و آمادگی از تفاوت واژه‌های مدثر با مزمل قابل برداشت است؛ زیرا «دثار»، بر خلاف «شعار» که لباس زیرین است، به معنی لباس رویین و اصطلاحاً لباس رسمی است و

شاید گفتار مفسّرانی که عبارت «یا ایها المدثر» را به معنی کسی گرفته‌اند که لباس رسالت و نبوت به تن کرده، نزدیک به همین برداشت باشد.

قُمْ فَأَنْذِرْ

برخیز و ابلاغ خطر کن. با عزم جزم و جدّیت تمام به امر هشدار مردم بپرداز! متعلق «انذار» به قرینه‌ی آیات بعد و هشدارها، آینده‌ی پیش روی مردم است. هرچند پیامبر اکرم ﷺ با دو بال بشارت و اعلام خطر مبعوث شد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»، اما رسالت را با اعلام خطر آغاز کرد؛ زیرا مردم عموماً در خواب غفلت‌اند و با غفلت نه استعداد‌های انسانی شکوفا می‌شود و نه عاقبت خوش متصور است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱؛ و در حقیقت، بسیاری از جنیان و انسان‌ها را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] درک نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آن‌ها همان غافل‌ها هستند.»؛ بنابراین اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ی پیامبر، هشدار است. این هشدار، مقدمه‌ی بیداری است و بیداری مقدمه‌ی عزم و حرکت به سمت تغییر است.

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ

«واو» برای عطف است، و مقصود این است که حضرت رسول ﷺ باید بین اعلام خطر و تکبیر پروردگار جمع کند و هر دو را به مردم ابلاغ فرماید. تقدیم مفعول رَبِّكَ بر فعل و فاعل، دلیل اختصاص است؛ یعنی تنها او را به کبریایی و عظمت نسبت ده و از دیگر مدعیان صاحب‌اختیاری، سلب عظمت و کبریایی بنما. همین قاعده

۱. اعراف / ۱۷۹.

در دو آیه‌ی بعد یعنی «وَتِيَابَكَ فَطَهَّرْ وَالرُّجْزَ فَأَهْجُرْ» نیز وجود دارد. در تفاوت تکبیر و تسبیح نیز گفته شده: «سبحان الله، منزّه داشتن خدا از هر صفت عدمی چون مرگ و عجز و جهل و دیگر نقص‌ها است، اما الله اکبر، منزّه دانستن خدای تعالی از هر وصفی [است] که ما برایش ذکر کنیم، چه وجودی و چه عدمی و حتی منزّه بودنش از این تنزیه ما؛ برای این که هر صفتی که برای خدا ذکر کنیم، محدود در چارچوب خودش است و شامل مفاهیم دیگر نمی‌شود؛ مثلاً قدرت شامل جمال یا حکمت نمی‌شود، ولی خدای تعالی این چنین نیست؛ چون به هیچ حدی محدود نمی‌گردد».

«فا» در «فَكَبَّرْ» نیز معنی شرط را می‌رساند؛ بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: ای کسی که آماده‌ی دریافت گفتار سنگین شده و هم اکنون می‌توانی آن را به مردم ابلاغ کنی، برخیز و با عزم جزم و جدیت تمام، مردم را هشدار ده، به شرط آن که همراه با آن به طور اختصاصی پروردگارت را به عظمت و کبریایی یاد کنی.

شاید علت کنار هم قراردادن انذار مردم و تکبیر اختصاصی پروردگار مبین این باشد که حضرت محمد ﷺ مردم را از جانب خودش هشدار نمی‌دهد، بلکه از جانب پروردگار این مهم را ابلاغ می‌کند، به خصوص آن که این هشدارها شامل عالم قیامت می‌شود که جز خدای تعالی کسی بر آن اطلاع ندارد و تا پروردگار در چشم مردم بزرگ نشود و مردم او را به بزرگی غیرقابل وصف شناسند، هشدار و اعلام خطر، فایده‌ی مطلوب را ندارد.

وَتِيَابَكَ فَطَهَّرْ

همراه با مأموریت اعلام خطر، چند دستور دیگر نیز بر پیامبر ﷺ نازل شد: او باید مراقب رفتاری که لازمه‌ی موفقیت در مرحله‌ی انذار است باشد؛ زیرا به طور طبیعی، مردم علاقه‌ای به پذیرش هشدارهای دیگران ندارند و گاه کوچک‌ترین بهانه‌ها زمینه‌ی عدم پذیرش انذارها و مقاومت در برابر تغییرهای خواسته شده می‌شود. از جمله آن‌ها رعایت نکردن آراستگی ظاهر و

عدم رعایت آداب زندگی اجتماعی و آلودگی‌های اخلاقی و رفتاری هشداردهنده است؛ به همین جهت خداوند حضرت □ را مکلف می‌سازد تا چند ادب و خصلت را به طور همزمان و مستمر مراعات کند. از آن جمله پاکیزه کردن لباس است. خدای متعال از آن حضرت می‌خواهد که لباسش را پاکیزه کند و چون عبارت، با تقدم مفعول بیان شد، انحصار را می‌فهماند، یعنی ویژگی دائمی و اختصاصی لباس پیامبر اکرم □ باید پاکیزگی و طهارت باشد. حتی طبق برخی از روایات باید بهداشت را رعایت کند و لباسش به گونه‌ای باشد که به زمین کشیده نشود و غبار و آلودگی‌های زمین را به خود نگیرد تا لباس نظیف او کثیف نگردد.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ

به طور قطع، اموری که از نظر آداب اجتماعی در نظر مردم پلید و خبیث‌اند و یا پروردگار متعال آن‌ها را قبیح می‌شمرد، موجب گریز مردم از هشداردهنده می‌شوند و از دیگر سوی با روح پیام الهی و محتوای دین سازگار نیستند. پس، از این گونه امور باید اجتناب کرد و آلوده به آن‌ها نگشت، تا از تأثیر هشدارها کاسته نشود؛ البته پیامبر اکرم □ از این گونه امور اجتناب می‌کرد، لکن این امر از باب تأکید بر انجام‌دادن آن‌ها است.

این احتمال نیز داده شده که مراد از «رُجْز» در اینجا اضطراب باشد، به این معنی که حضرت در ابلاغ پیام الهی با عزم جزم و جدیت اقدام کند و تردید و اضطراب را کنار بگذارد.

وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ

خداوند در ادامه می‌فرماید: منت‌مگذار و فزونی‌مطلب. منت‌گذاری موجب کدورت می‌شود. شخصی که مردم را بیدار می‌کند، حق بزرگی بر گردن آنان دارد، اما اگر این حق و نعمت را به رُخ آنان بکشد، زمینه‌ی از نظرافتادن او را فراهم می‌سازد و در مأموریت اعلام خطر، موجب تنفر مخاطبان هشدار می‌گردد. این منت‌گذاری در اثر به چشم آمدن خدمتی است که شخص مأمور، به انجام رسانده است؛ بنابراین روح استکثار و زیاده‌بینی، باعث منت‌گذاری

می‌شود. البته اگر واژه‌ی استکثار به معنی زیاده‌طلبی باشد، منظور آیه سنگین دیدن و بزرگ شمردن خدمتی است که انجام شده و نتیجه‌ی آن، انتظار مزد و پاداش زیاد از مردم یا خدا خواهد بود. در روایت ابی‌الجارود آمده است: «هیچ وقت چیزی را به امید بیشتر از آن، عطا مکن.»

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ

پروردگار متعال در این آیه پیامبر اکرم ﷺ را که مأمور به رسالت انذار است، به صبر و شکیبایی امر می‌کند. به طور قطع هشدار دادن به مردم بازتاب گسترده‌ای دارد و مواضع مخالف و لجاج و عنادهای شدیدی را به همراه دارد و تنها انسان‌های شکیبا قادرند در برابر این موج‌ها استقامت کنند و به وظیفه‌ی خود عمل نمایند.

چون شکیبایی در فضای امید به آینده و تحصیل نتیجه، سامان می‌گیرد، خدای متعال از پیامبر ﷺ می‌خواهد که علاوه بر آن که صبرش را به حساب خدا می‌گذارد و برای حفظ جانب او شکیبایی پیشه می‌سازد، به انتقام الهی از کسانی که موج‌های فتنه را به وجود می‌آورند، امیدوار باشد؛ چنان‌که مشروح آن در آیات بعد بیان می‌شود.

آیات ۸ تا ۳۱

- (فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ) ﴿۸﴾ پس چون در صور دمیده شود.
- (فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ) ﴿۹﴾ آن روز [چه] روز ناگواری است.
- (عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ) ﴿۱۰﴾ بر کافران آسان نیست.
- (ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا) ﴿۱۱﴾ مرا با آن که [او را] تنها آفریدم واگذار.
- (وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا) ﴿۱۲﴾ و دارایی بسیار به او بخشیدم.
- (وَبَنِينَ شُهُودًا) ﴿۱۳﴾ و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]
- (وَمَهْدَتُ لَهُ تَمْهِيدًا) ﴿۱۴﴾ و برایش [عیش خوش] آماده کردم.
- (ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ) ﴿۱۵﴾ باز [هم] طمع دارد که بیفزایم.
- (كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا) ﴿۱۶﴾ هرگز، چنین نیست؛ زیرا او دشمنِ آیات ما بود.
- (سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا) ﴿۱۷﴾ به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم.
- (إِنَّهُ فَكَرَ وَقَدَّرَ) ﴿۱۸﴾ آری، [آن دشمنِ حق] اندیشید و سنجید.
- (فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) ﴿۱۹﴾ کشته بادا، [او] چگونه سنجید؟
- (ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) ﴿۲۰﴾ [آری،] کشته بادا، [او] چگونه سنجید؟
- (ثُمَّ نَظَرَ) ﴿۲۱﴾ آن گاه نظر انداخت.
- (ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ) ﴿۲۲﴾ سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید.
- (ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ) ﴿۲۳﴾ آن گاه پشت گردانید و تکبر ورزید.

(فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ) ﴿٢٤﴾ و گفت: «این [قرآن] جز سحری که آموخته‌اند،

نیست».

(إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ) ﴿٢٥﴾ این غیر از سخن بشر نیست.

(سَأُصْلِيهِ سَقَرَ) ﴿٢٦﴾ زود است که او را به سقر در آورم.

(وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ) ﴿٢٧﴾ و تو چه دانی که آن سقر چیست؟

(لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ) ﴿٢٨﴾ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند.

(لَوَاحِةٌ لِلْبَشَرِ) ﴿٢٩﴾ پوستها را سیاه می‌گرداند.

(عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ) ﴿٣٠﴾ [و] بر آن [دوزخ]، نوزده [نگهبان] است.

(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ۚ وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا ۚ وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ۚ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ۚ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ) ﴿٣١﴾ و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم، و شماره‌ی آن‌ها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم، تا آنان که اهل کتاب‌اند یقین به هم رسانند، و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند، و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کافران بگویند: «خدا از این وصف‌کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟» این گونه، خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند، و این [آیات] جز تذکاری برای بشر نیست.

کلمه‌ها

«نُقِرَ»: «نُقِرَ» کوبیدنی که منتهی به سوراخ کردن شود و «ناقور» وسیله‌ای است که در آن برای ایجاد صدا می‌کوبند و منقار پرندگان را که وسیله‌ی کوبیدن و سوراخ کردن اشیا است، از این جهت منقار نامیده‌اند.

«عَسِیر»: از «عسر» به معنی دشواری و نقیض «یسر» است. «عسیر» وصف و به معنی صعب و دشوار است.

«مَمْدُوداً»: از «مدّ» به معنی کشیدن و گسترش است.

«عَنِید»: عناد و تکبر از قبول حق.

«سَارُهُقَّةً»: از ارهاق به معنی عاجز کردن به زور و احاطه با زور است.

«صَعُوداً»: گردنه‌ای که بالارفتن از آن دشوار و همراه با مشقت باشد.

«نَظَرَ»: نگاه و تأمل به چیزی با چشم، گاه نگاه کردن همراه با تدبیر و تأمل و دقت و گاه مراد معرفت حاصل شده بعد از تأمل است.

«عَبَسَ»: ترش رویی کرد. از عبوس به معنی قیافه درهم کشیدن است.

«بَسَرَ»: از «بسور» به معنی آغاز کردن به کراهتی که در چهره ظاهر شود. و اصلش به معنی سرعت است.

«سِحْرٌ»: جادو، شعبده و حیل‌ها و تخیلات بی‌حقیقت و همراه با انحراف چشم.

«يُؤَثِّرُ»: از اثر به معنی نشانه و باقیمانده از چیزی یا کسی، و به معنی بعد و پشت سر نیز معنی کرده‌اند.

«سَقَرٌ»: نامی از نام‌های جهنم می‌باشد و برخی گفته‌اند یکی از درکات سخت آن است.

«لَوَّاحَةٌ»: از «تلویح» به معنی تغییر رنگ به سیاهی یا سرخی است.

«بَشَرٌ»: جمع «بُشْرَه» به معنی ظاهر پوست بدن است.

تفسیر

روشن بود که هشدارهای پیامبر اکرم ﷺ به مردم، مقاومت‌هایی را در پی خواهد داشت و گروهی به اهانت، تکذیب و آزار آن حضرت رو می‌آورند و حتی این مقابله‌ها، به توطئه‌ای علیه آن حضرت ﷺ و سحر و بشری خواندن قرآن منجر خواهد شد.

حضرت محمد ﷺ مأمور به شکیبایی بود؛ اما این به معنی صرف‌نظر از تکذیب‌گران و کافران نبود. خدای متعال در این آیات، پیامبر ﷺ را با وعده انتقام و تنبیه کافران، دلداری می‌دهد، نخست می‌فرماید:

فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ

هنگامی که در صور دمیده می‌شود. «نفر در ناقور» همان نفخ در صور و برخاستن صیحه است. «فاء» در این آیه برای سببیت است، گویا آیه می‌گوید: ای پیامبر! بر این زمان سختی شکبیا باش تا عاقبت دشمنانت را در قیامت ببینی.

نفخه و صور در این آیه، اشاره به صدای فوق‌العاده دهشتناک و تکان‌دهنده‌ای است که موجب بیداری و حیات سراسر جهان و برپاشدن رستاخیز می‌گردد.

فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَّوْمٌ عَسِيرٌ

«فذلک» اشاره به زمان نفر در ناقور دارد و «یومئذ» ظرف آن است، یعنی روز کوبیدن در ناقور و به صدا درآوردن آن، روز سختی می‌باشد. تمام روز رستاخیز برای بخشی از آن، که روز نفر در ناقور است ظرف شده است. این روز، روزگاری سخت برکافران است؛ همه آنانی که امروز، روزگار را بر تو سخت کرده‌اند.

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ

طبیعت روز رستاخیز و به خصوص زمان نفر در ناقور، بر همه سهمگین و دهشتناک است؛ اما به تدریج و با ظهور داوری الهی، وحشت و سختی آن روز از دوش گروهی برداشته می‌شود و تنها کافران هستند که سختی آن روز برایشان آسان نمی‌شود.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا

شأن نزول

از جمله‌ی معاندان و توطئه‌گران علیه حضرت محمد□، ولید بن مغیره بود؛ وی شخصیت معروف و سرشناسی بود، و مکیان او را به عقل و درایت می‌شناختند و در مسائل مهم، او را طرف مشورت خود قرار می‌دادند. از نظر ادبی و شعرشناسی جزو بزرگ‌ترین سخن‌شناسان بود. نقل شده است که قریش در مرکز مشورتی خود، دارالندوة، اجتماع کردند تا نسبت به پیامبر اکرم□ تصمیمی اتخاذ کنند. ولید رو به آنان کرده و گفت: شما مردمی دارای نسب و عقل و خرد والا هستید و عرب برای زیارت خانه‌ی خدا و دیگر مسائل سراغ شما می‌آید، صلاح در آن است که موضع و سخن خود را درباره‌ی محمد یکی کنید. سپس ادامه داد: شما درباره‌ی این مرد چه می‌گویید؟ گفتند: می‌گوییم شاعر است! ولید چهره درهم کشید و گفت: ما شعر بسیار شنیده‌ایم، اما سخن او شباهتی به شعر ندارد. گفتند: می‌گوییم کاهن است. گفت: هنگامی که نزد او می‌روید سخنانی را که کاهنان - به شکل اخبار غیبی - می‌گویند، در او نمی‌یابید. گفتند: می‌گوییم دیوانه است؛ گفت: وقتی سراغ او می‌روید اثری از جنون در او نخواهید یافت؛ گفتند: می‌گوییم ساحر است؛ گفت: ساحر به چه معنی؟ گفتند: کسی که میان دوستان، دشمنی ایجاد می‌کند؛ گفت: بلی، او ساحر است و چنین می‌کند. سپس از دارالندوه‌ی خارج شدند، در حالی که هر کدام از آنان پیغمبر اکرم□ را ملاقات می‌کرد و می‌گفت: ای ساحر، ای ساحر! این مطلب بر پیامبر□ گران آمد؛ خداوند آیات مورد بحث را نازل فرمود و پیامبرش را دلداری داد.

این شأن نزول به گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است:

ولید با پیامبر□ ملاقات کرد و برخی از آیات قرآن، او را تحت تأثیر قرار داد. ابوجهل با

ولید ملاقات و او را تشجیع کرد تا علیه قرآن و پیامبر اکرم ﷺ چیزی بگوید و او توطئه‌ای را تدارک دید که جریانش در آیات مورد بحث آمده است.

هر چند در خصوصیات هر یک از شأن‌نزول‌ها اشکالاتی وجود دارد، اما مطلب آسان است؛ زیرا اصل نقشه‌ی دروغین و خبیثانه‌ی ولید به طور صریح در این آیات آمده است. پروردگار متعال در آیه‌ی یازدهم این سوره، به پیامبر خطاب کرده می‌فرماید: «ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا؛ مرا با کسی که [او را] تنها آفریده‌ام واگذار!»

این‌که کلمه «وَحِيدًا» بیان حال خدا یا ولید است، دو احتمال وجود دارد. بنا بر احتمال اول معنای عبارت چنین است: مرا تنها گذار با کسی که او را بدون مشارکت دیگری آفریدم، و بنا بر احتمال دوم معنی چنین خواهد بود: مرا تنهاگذار با کسی که او را وحید و فرید، و یگانه آفریدم و من برای انتقام از او کفایت می‌کنم.

شاید ملقب‌بودن ولید به وحید قبل از نزول آیه، مؤید معنی دوم باشد. خدا او را مال و فرزندان زیاد و موقعیت اجتماعی بالایی داد، به گونه‌ای که فرید و وحید شمرده می‌شد، اما قدر این نعمت‌ها را ندانست.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا

این مخلوقی که هنگام آفریده‌شدن، مال و فرزند و موقعیتی نداشت، با لطف پروردگار اموالی را به چنگ آورد که بسیار گسترده بود. «ممدود» صفت مال است و اشاره به کثرت و گستردگی اموال ولید بن مغیره دارد. در کتب تاریخ، زراعات، باغات و تجارت گسترده‌ای برای او شمرده‌اند.

وَبَنِينَ شُهُودًا

این عبارت عطف بر مال است. گفته شده ولید ده فرزند داشت که هفت‌تن آنان با نام‌های ولید بن ولید، خالد، عماره، هشام، عاص، قیس و عبدشمس بودند که از این میان، خالد، هشام و عماره مسلمان شدند.

پس معنای عبارت چنین خواهد بود: مرا با این مخلوقی که وحید آفریدم و برایش مال گسترده و فرزندانی قرار دادم که در محافل و مجامع در کنار پدر حضور داشتند و هر کدام موقعیت و شخصیتی داشتند که به چشم می‌آمد، تنها بگذار؛ زیرا من برای انتقام‌گرفتن از او کفایت می‌کنم.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا

علاوه بر آن، بساط ریاست و مکنت اجتماعی او را فراهم ساختم و در نتیجه نعمت مال و فرزندان و جایگاه و موقعیت اجتماعی را به او دادم و او را جزو وجوه عرب و بزرگان قرار دادم که «ریحانه عرب» و «وحید» نامیده می‌شد.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ

اما ولید بعد از این همه عنایات، باز هم سیر نشده و طمع زیادشدن این نعمت‌ها را دارد. «ثُمَّ» در اینجا به طمع و حرص ولید بعد از عطا‌های گذشته‌ی خداوند اشاره دارد، و فعل «يَطْمَعُ» نیز عطف بر «جَعَلْتُ» و «مَهَّدْتُ» می‌باشد؛ یعنی بعد از این همه تمهیدات و عنایات باز هم طمع در زیادترشدن نعمت‌ها دارد.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِإِيْتِنَا عَنِيدًا

خداوند می‌فرماید: به چنین طمعی پاسخ نمی‌دهم، و او باید از طمع و خواست خود دست بردارد؛ چرا که با آیات و نشانه‌های ما سر عناد و لجبازی گذاشت. دشمنی با آیات روشن الهی که ولید خود به‌خوبی بر صحت و الهی‌بودنشان واقف بود، علامت کفران و قدر ناشناسی او است. «عنید» از «عنود» به معنی کسی است که با وجود آگاهی به مطلب حقی، با آن مخالفت کند. ولید که داهی‌ی عرب در سخن‌شناسی بود، خود می‌دانست، آیاتی که بر زبان رسول اکرم ﷺ جاری می‌شوند، کلام بشری یا سحر و جادو نیست، بلکه آیه و نشانه‌ی پروردگار متعال است؛ اما زیر بار نرفت و از موقعیت خود سوءاستفاده کرد و کلام الهی را سحری بشری و دارای سابقه خواند.

سَأْرَهُقُّهُ، صَعُودًا

و باز می‌فرماید: نه تنها نعمت‌های او را اضافه نمی‌کنم، بلکه او را پوشیده از بلا و سختی خواهم نمود. «ارْهَاق» به معنی پوشیده‌شدن و گسترش انواع عذاب است و «صَعُود» به کیفیت عذاب ولید اشاره دارد. گویا خداوند می‌فرماید: او را به طور گسترده و پیوسته در انبوهی از سختی‌ها و مشقات خواهم انداخت و دائماً در گردنه‌های زندگی مبتلا خواهم کرد، به طوری که به هر کاری که اقدام کند، آن همواری و سهولت گذشته که به تمهید الهی بود، از بین رفته و به جای آن سختی و مشقت جایگزین شود.

قرآن این حقیقت را با تصویری از «صَعُود» که بالارفتن از گردنه‌های کوه و مکان‌های مرتفع باشد، نشان داده است. از حرف «سین» که بر سر فعل مضارع آمده معلوم می‌گردد که این نحوه معامله پروردگار با ولید بن مغیره مخزومی به‌زودی اتفاق می‌افتد؛ یعنی اگر تاکنون اوضاع بر وفق مرادش بود، بعد از آن‌که با آیات الهی عناد و دشمنی کرد، به‌زودی ورق برگشته و روزگار بر او سخت خواهد شد؛ چنان‌که در شرح زندگی ولید همین معنی تأیید شده است که وی تا آخر زندگی روزگار خوشی نداشت.

البته این برداشت که عذاب ولید اشاره به عذاب آخرت دارد، نیز بعید نیست؛ اما احتمال اول بهتر و علامت کمال قدرت الهی است. بله، جمع احتمالات ممکن است، یعنی مراد آیه گرفتارآمدن ولید در چنبره‌ی مشکلات زندگی دنیا و عذاب‌های آخرت باشد.

شاید علت توجه این نوع خاص از تنبیه به ولید، سختی و دشواری‌هایی بود که موضع ولید برای پیامبر اکرم ﷺ ایجاد کرد. جایگاه ولید در میان مکیان و بلکه عرب و نقش وی در سخن‌شناسی به گونه‌ای بود که در محافل ادبی عرب، داور سروده‌ها و قطعه‌های ادبی شاعران و اهل بلاغت شمرده می‌شد. در صورت تأیید الهی بودن آیاتی که بر زبان پیامبر ﷺ جاری می‌شد، شرایط گسترش اسلام و دعوت پیامبر ﷺ بسیار مهیا می‌گشت؛ اما موضع منفی او مانع و

بلکه دشواری‌های گوناگونی را بر روند تبلیغات دینی پیامبر اکرم □ ایجاد کرد. وی با انتخاب راه دوم، اوضاع را بر پیامبر و دعوت دینی او که متناسب با این رفتار رقم خورده بود، دشوار نمود.

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

خداوند در این آیات به توضیح توطئه و نیرنگ ولید بن مغیره مخزومی می‌پردازد. مغیره برای کم کردن جاذبه‌ی فوق‌العاده‌ی آیات الهی که بر زبان مبارک حضرت محمد □ جاری می‌شد، اندیشه کرد و مطلب را در ذهن خود آماده کرد و پاسخی برای این جاذبه آماده ساخت. چون این نیرنگ بسیار خطرناک بود و اوضاع را بسیار پیچیده می‌نمود، خداوند مجدداً می‌فرماید: مرگ بر او! چه نقشه و طرحی ریخت، سپس مرگ بر او! چگونه مطلب را طراحی و نقشه‌ریزی کرد.

ثُمَّ نَظَرَ

او با نقشه‌ی قبلی و پاسخ از پیش تعیین‌شده، صورت یک محقق و پژوهشگر به خود گرفت، جلو آمد، آیاتی را که پیامبر □ تلاوت می‌کرد با نگاهی به ظاهر متفکرانه و عمیق گوش کرد تا مردم او را متهم به طراحی نقشه و توطئه نکنند.

ثُمَّ عَبَسَ وَكَسَرَ

پس از آن، رو ترش کرد و چهره در هم کشید و بی‌میلی سریع و کراهت در چهره‌اش نمایان کرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ

سپس از پیامبر □ رو برگرداند و قیافه‌ای متکبرانه به خود گرفت. این روش در واقع خیمه‌شب‌بازی ولید برای تأثیرگذاری بر مردم بود. وی با چنین نقشه‌ای قصد داشت به آنان القا کند که با کمال دقت و تأمل کلمات قرآن را مورد بررسی قرار داده و دروغین بودن آن را کشف کرده است.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

بر این اساس ولید اعلام کرد که تأثیر این گفتار به سبب الهی‌بودنش نیست، بلکه این جاذبه، بشری است و محمد □ نه رسول خدا که ساحری بیش نیست! با این ادعا تأثیر و جذبه‌ی ذاتی کلام نورانی قرآن را که تمام شنوندگان قرآن احساس می‌کردند، سحر نامید. نتیجه‌ی داوری در مورد جاذبه قرآن و سحرنامیدن آن، ادعای دیگر، یعنی بشری‌شمردن این گفتار بود. ولید برای آن‌که کاملاً مردم را ناامید کند و از گرد پیامبر □ پراکنده نماید، اکتفا به سحرشمردن قرآن نکرد، بلکه آن را «سحر یوثر» خواند، یعنی سحر بیانی که با نقل و تعلیم از گذشته‌ها به محمد □ رسیده است.

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ * لَا تُتَّقِي وَلَا تَدْرُ

«صلی» آویخته‌شدن و فرورفتن در چیزی است و «سَقَر» نام جهنم و یا طبقه‌ای از طبقات جهنم است. ولید بن مغیره در دنیا به سختی‌ها و دشواری‌ها گرفتار شد و فرصت ازدیاد نعمت از او گرفته شد، اما در برابر خطای بزرگی که انجام داد و با داوری خود مردم را به توهّم انداخت و موجب جهنمی‌شدن دیگران گشت، در یکی از هولناک‌ترین مکان‌های جهنم جای خواهد گرفت. مقاتل بن سلیمان در تفسیر خود، سقر را باب پنجم جهنم دانسته است و در تفسیر کنزالدقائق روایتی از امام صادق □ نقل شده است که سقر وادی متکبران است که از شدت حرارتش به خدا شکایت می‌کنند و از او فرصت نفس‌کشیدن می‌خواهند. خدا اجازه می‌دهد نفس بکشند و با نفس آنان جهنم آتش می‌گیرد. این احتمال هم وجود دارد که مراد از سقر، مطلق جهنم باشد؛ چرا که دگرگون و ذوب‌کردن، صفت مطلق جهنم و عذاب‌های هولناک آن است.

به هر حال خدا به پیامبر □ وعده می‌دهد که این توطئه‌گر را به عذاب جهنم گرفتار کند. سپس برای آن‌که عظمت این عذاب را به حبیب خود یادآور شود، می‌فرماید: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا

سَقَرُ؟ و تو چه می دانی که سقر چیست؟»؛ یعنی به قدری عذاب آن شدید است که از دایره‌ی تصورات بیرون است و در گنجایش فکر نمی‌گنجد. به همین جهت پروردگار خود گوشه‌ای از دهشت و هولناکی جهنم را بیان می‌کند: «لَا تُبْقَىٰ وَلَا تَذَرُ»؛ نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه رها می‌سازد. جهنم مکانی است که تمام کسانی را که در آن گرفتار شوند، مورد آزار خود قرار می‌دهد و هیچ یک از فروافتادگان در خود را باقی نمی‌گذارد. «وَلَا تَذَرُ» یعنی تمام بخش‌های وجود عذاب‌شوندگان را گرفتار می‌سازد و هیچ بخشی از آنان استثنا نمی‌شود.

ممکن است مراد این باشد که جهنم نه باقی می‌گذارد که گرفتاران را زنده گذارد و نه آنان را می‌میراند تا رها شوند، نظیر آنچه در سوره‌ی اعلی آمده است: «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ»؛ سپس در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند.

لَوَاحِةٌ لِلْبَشَرِ

ویژگی دیگر سقر سیاه و تاریک کردن پوست اهل جهنم است؛ آن‌چنان محیط جهنم گرم است که پوست‌ها را بریان می‌کند و رنگ آن‌ها را به کلی دگرگون می‌سازد، به گونه‌ای که از شب تاریک، سیاه‌تر می‌گردد.

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

این آیه بیان می‌دارد که بر سقر نوزده نفر نگهبانی می‌دهند. یکی از آنان مالک جهنم و هجده تن دیگر کسانی‌اند که به عذاب‌دادن اهل جهنم به وسیله‌ی آلات عذاب می‌پردازند.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ... وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ

شان نزول

گفته‌اند: پس از آن‌که این آیه نازل شد و تعداد موکلان جهنم را نوزده نفر شمرد، ابوجهل در مقام تمسخر این خبر، رو به قریش کرد و گفت: ای اهل مکه مادران به عزایتان بنشینند! آیا

می‌شنوید پسر ابی‌کبشه (کنیه‌ی عبدالمطلب) خبر می‌دهد که پاسبانان دوزخ نوزده نفرند، در حالی که شما مردم بسیار دلیری هستید! آیا هر ده نفر از شما عاجز و ناتوانست که یکی از پاسبانان و نگهبانان دوزخ را نابود کند؟! ابوالاسود جحمی گفت: من هفده نفر آنان را کفایت می‌کنم؛ ده نفر آنان را بر پشت و گرده‌ام و هفت نفر را بر شکم و شما همگی دو نفر از آنان را نابود کنید. به دنبال این جریان آیه‌ی فوق نازل شد.^۱

به نظر، صحیح آن است که غرض و انگیزه‌ی نزول این آیه، بازکردن مشیت ولید بن مغیره و سران قریش است که با چهره‌ای به ظاهر محققانه و جستجوگرانه، قرآن را سحر و پیامبر □ را ساحر خواندند و به دروغ، قرآن را کلامی بشری نامیدند.

پروردگار متعال در پاسخ توطئه‌ی آنان، نقشه کشید، بدین‌گونه که عدد پاسبانان جهنم را نوزده نفر اعلام کرد. به طور طبیعی، اشخاص منصف و محقق در برابر این خبر سکوت اختیار کرده و با پیگیری این خبر در دیگر منابع آسمانی یا سؤال از اهل کتاب، صحت و سقم آن را به اثبات می‌رسانند؛ اما به عکس، سران قریش که طراح نقشه علیه پیامبر □ و قرآن بودند، با شنیدن این خبر، شروع به مسخره‌کردن نمودند و در نتیجه معلوم شد که ادعای تحقیق و بررسی در مورد قرآن نیز صرف ادعا بوده است. با هم تفسیر این آیه را پی می‌گیریم:

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً

یاران و اصحاب آتش که در جهنم موکل عذاب هستند، از جنس شما انسان‌ها نیستند تا به تصور خودتان آن‌ها را با یک هجمه از بین ببرید، بلکه آنان از جنس ملائکه هستند؛ ملائکه‌ای که یکی از آنان برای نابودی شهری بلکه شهرهایی کفایت می‌کند و قدرتش فوق تصور شما است؛ ملائکه‌ای که شما عرب‌های جاهل آنان را فرزندان خدا و صاحب تدبیر امور عالم می‌دانید و مجسمه و نماد آنان را پرستش می‌کنید و در برابرشان به خاک می‌افتید. اگر به راستی اهل تأمل هستید، چرا بی‌تأمل و به تمسخر، خود را برای مبارزه با آنان آماده کردید؟

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۷.

وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا

این عدد را قرار ندادیم مگر آن که آزمایشی برای کافران باشد، تا معلوم شود آنان اهل لجاجت و جهل‌اند و نه اهل نظر و طالب حقیقت.

لَيَسْتَيِّقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

اهل کتاب خبرهایی از ظهور پیامبر جدید در مکه شنیده بودند؛ کسی که مدت‌ها در انتظار او بودند و سکونتشان در مدینه و اطراف آن به سبب خبرهایی بود که از ظهور پیامبر اُمّی و مرکز حضورش مدینه شنیده بودند. آنان در تورات خوانده بودند که عدد موکلان جهنم نوزده نفر است؛^۱ با شنیدن خبر تعداد ملائکه‌ی موکل جهنم به نقل از پیامبر نوظهور، یقین آنان به پیامبر □ و صحت ادعایش بالا می‌رفت.

وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا

و مؤمنان نیز به واسطه‌ی تصدیقی که از سوی اهل کتاب نسبت به این خبر می‌شد، به طور طبیعی ایمانشان به الهی‌بودن رسالت پیامبر و قرآن، بالاتر می‌رفت.

وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ

توطئه‌ی ولید، می‌توانست مشکلات بسیار زیادی بر سر راه اسلام ایجاد کند. او در سخن‌شناسی داهیه‌ی عرب بود. وقتی او قرآن را سحری دارای سابقه و گفتاری بشری معرفی کند، هم اهل کتابی که خبرهای پیامبر نوظهور را شنیده و بر اساس مستندات منتظر او بودند و احتمال می‌دادند شخص نوظهور، همان پیامبر اُمّی باشد و هم تازه‌مسلمانانی که جاذبه‌ی شخصیت پیامبر □ و پیام‌های مطابق فطرت و عقل سلیم قرآن جانشان را سیراب کرده بود، به تردید می‌افتادند؛ اما خدای متعال با مطرح کردن تعداد موکلان جهنم، موجب شد دست این توطئه‌گران قریشی رو شود و شک و تردیدهای پیش‌آمده، مرتفع گردد.

۱. رک به: مقاتل بن سلیمان، التفسیر، ج ۴، ص ۴۹۸.

وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا

«لام» در این عبارت، «لام» عاقبت است؛ یعنی تا در نهایت گروهی که در جانشان بیماری است و اهل کفرند، گویند: خدا با این مثال چه اراده کرده است؟

از فواید این آزمایش تفکیک صفوف و تشابه مواضع افراد بود. خبر دادن قرآن از عدد پاسبانان جهنم، تأثیرات مهمی داشت: از جمله آزمایش کافران، به یقین رسیدن اهل کتاب، زیاده‌تر شدن ایمان مؤمنان و رفع نگرانی‌های احتمالی مؤمنان و اهل کتاب. بخش دیگر این تأثیرات، مربوط به مواضع گفتاری کافران و گروهی بیماردل بود که در آن، در برابر این خبر موضع استفهام انکاری گرفتند و هدفشان تحقیر و تمسخر بود و گفتند: خدا با این خبر چه چیزی را اراده نموده است؟!

بله، نکته‌ی جالب توجه آن‌که خدای متعال در چهارمین سوره‌ی مکی از گروهی بیماردل یاد می‌کند که بنا به دلایلی و با انگیزه‌های خاصی در جمع مسلمانان وارد شده‌اند. این گروه در مکه به صف مسلمانان پیوستند و از همان آغاز رسالت همراه پیامبر □ بودند، نه به دلیل این‌که به راه آن حضرت اعتقاد داشتند، بلکه شاید به دلیل طمعی که در وجودشان بود، با انقلاب پیامبر □ همراه شدند. آنان می‌دانستند که اوضاع ریاست‌ها و جایگاه طبقات قبایل در این انقلاب به هم خواهد خورد و لذا مصلحت را در همراهی می‌دیدند، هر چند اعتقادات پیامبر را باور نداشتند. پس علت همراهی‌شان مرض قلبی، عدم ایمان به پیامبر □ و اعتقادات اسلامی و طمعی بود که به آینده‌ی این حرکت بسته بودند؛ به همین جهت مواضعشان همچون کافران بود.

اگر این طبقه را منافق بشماریم، باید پذیرفت که در مکه نیز منافقان حضور داشته‌اند، چنان‌که خداوند در آیات ده و یازده سوره‌ی عنکبوت که سوره‌ای مکی است، از وجود منافقان در مکه خبر می‌دهد: «وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ». البته انگیزه‌ی نفاق در مکه به طور غالب باید طمع باشد، اما انگیزه نفاق در مدینه اعم از طمع یا ترس می‌باشد.

اما اگر این تعبیر (فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ) را مخصوص منافقان ندانیم، بلکه شامل تمام کسانی بدانیم که حالت عناد، لجاج و دشمنی، و شک و عدم باور قطعی و قلبی به حق دارند،^۱ دلیل بر ظهور نفاق از همان آغاز رسالت پیامبر نیست، اما شاهد وجود بیماردلانی این گونه در صف یاران پیامبر □ می باشد.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ^ع

خدا با این مثال ها و نمونه ها هرکسی را بخواهد گمراه و هرکس را اراده کند، راهنمایی می نماید. افرادی که دل های پاک دارند، با شواهدی که در اختیارشان می گذاریم، تردیدها و شبهه هایشان مرتفع شده و برایمانشان افزوده می شود، در حالی که دل های مریض، لجوج و عنود، از همین آیات طنابی برای سقوط می گیرند و با تمسخر آنها و توهین به این حقایق، به ظلمات و تاریکی ها سقوط می نمایند.

وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ^ع

جنود، گروه های فشرده و متراکمی می باشند که خداوند برای اجرای اوامر خود آفریده است. پروردگار متعال در انتهای آیه می فرماید: تعداد سپاهیان خدا و مأموران اوامر او، موضوعی است مربوط به علم خدا و درک تعداد و کمیت آنها، تنها از راه خبرهای الهی و غیبی که در کتاب های آسمانی منعکس شود، قابل شناخت است؛ اما کافر و آن که بیمار دل است، به جای جستجو در کتب الهی یا سکوت، به تکذیب این خبرها پرداخته، بلکه آنها را مسخره می کند. این خود شاهد عدم وجود انصاف و فقدان روحیه ی کشف حقیقت در این افراد است.

وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ^ع

در خبری که داده شد و چالشی که به وجود آمد و موضوعی که گروه های مختلف اتخاذ کردند - به خصوص موضوعی که سران توطئه گر قریش گرفتند - برای بشر پندی نهفته است تا

۱. گفته شده، شاهد این تفکیک آیه ی ۴۹ سوره ی انفال است: «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ».

معلوم کند، مخالفت‌های به ظاهر علمی با کلام نورانی قرآن و حضرت محمدﷺ، نه بر اساس منطق و پژوهش، بلکه متکی بر توطئه و لجاجت بود.

در مرجع ضمیر «هی» در آیه، گفتگوهایی میان مفسران هست. برخی نوزده پاسبان، برخی تعداد جنود، برخی قرآن، برخی سوره و ... را مرجع ضمیر دانسته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد قول قوی‌تر، جریان توطئه‌ی مشرکان و آزمایش الهی از آنان باشد که درس عبرتی برای سایرین است و این حادثه آشکار می‌سازد که مخالفت‌ها با قرآن نه از روی دانش و پژوهش، بلکه در اثر لجاجت و توطئه بوده است.

آیات ۳۲ تا ۳۷

(كَلَّا وَالْقَمَرَ) ﴿۳۲﴾ نه چنین است [که می‌پندارند!] سوگند به ماه.

(وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ) ﴿۳۳﴾ و سوگند به شامگاه چون پشت کند.

(وَالصُّبْحِ إِذَا أَصْفَرَ) ﴿۳۴﴾ و سوگند به بامداد چون روشن کند.

(إِنِّهَا لِأَحَدَى الْكُبَرِ) ﴿۳۵﴾ که آن از پدیده‌های بزرگ است.

(نَذِيرًا لِلْبَشَرِ) ﴿۳۶﴾ هشدار برای همه‌ی انسان‌ها است.

(لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ) ﴿۳۷﴾ برای هر کس از شما که بخواهد پیشی

جوید یا باز ایستد.

کلمه‌ها

«أَصْفَرَ»: از «سفر» به معنی پرده‌برداشتن و آشکار کردن.

«الْكُبَرِ»: جمع کبری، افعال تفضیل برای مؤنث و به معنای بزرگ است که در مقابل صغیر

و صغری به کار می‌رود.

تفسیر

كَلَّا وَالْقَمَرَ * وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذَا أَصْفَرَ

پس از آن‌که قرآن، توطئه‌ی ولید و اشراف قریش را برملا ساخت، به شبهه‌ی ایجادشده توسط آنان می‌پردازد و سحر بودن قرآن را منتفی اعلام می‌کند و چون در اینجا بحث اقناعی است، آن را با سوگند همراه می‌سازد.

خداوند در آغاز از کلمه‌ی «کَلَّا» که به معنی «ردع» و مردود شمردن یک تصور یا موضع است، استفاده کرد تا معلوم کند، آنچه گفته شد و قرآن را سحر نامیدند، مردود است، بعد از آن

به چند پدیده قسم می‌خورد: به ماه و به شب چون برود و به صبحگاه هنگامی که رو نماید و روشن شود. شاید تناسب سوگندها را بتوان این‌گونه بیان کرد: همان‌گونه که ماه در شب تاریک روشنی می‌بخشد و شب نیز به تدریج پشت کرده و می‌رود و روز روشن و سپیده صادق سر می‌زند، حقیقت قرآن نیز همچون ماه در شب جهالت است. دوره جهالت به سر می‌رسد و صبح صادق حقیقت و روشنی‌بخش، طلوع خواهد کرد.

إِنَّهَا لَا حَذَى الْكُبَرِ

خداوند به دنبال این سوگندها می‌فرماید: قرآن (آیات قرآن) یکی از آیات بزرگ الهی است که هم چون ماه در شب دیجور، روشنی می‌بخشد و تاریکی را مرتفع می‌سازد و شدت ظلمت و باطلی را که رفتنی است، کم می‌کند تا آن‌که حقیقت همه‌جا را فراگیرد و جایی برای انکار حق وجود نداشته باشد.

احتمال داده شده که مراد از این آیات، بیان وضعیت «سقر» باشد و این‌که سقر یکی از عوامل اعلام خطر بشر است. در این صورت آیات مذکور تتمه آیه‌ی «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ» است و کلمه‌ی «نذیر» به معنی انذار و هشدار می‌باشد. «کلاً» نیز به معنی مردود دانستن توهّم غلبه‌ی مشرکان بر پاسبانان جهنم است.

منتها قول اول (قرآن) قوی‌تر است، به خصوص با ورود برخی روایات تطبیقی از اهل بیت □ إِنَّهَا لَا حَذَى الْكُبَرِ فرمود: ای الولایه. و در روایت دیگری فرمود: فاطمه □ و روشن است که تطبیق ولایت و فاطمه □ با آیات قرآن به عنوان مرجع ضمیر تناسب دارد.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

آیات قرآن اعلام خطر می‌کند و البته افراد مختارند. گروهی همچون متقیان و مسلمانان قدم جلو می‌گذارند و از این مائده بهره می‌گیرند و هشدارهای آن را به جان می‌خرند و بر طبق آن

در جستجوی راه نجات می‌افتند و گروهی همچون ولید و همنشینان او نیز تخلف کرده و قدم واپس می‌کشند و در نتیجه در غفلت باقی می‌مانند. به هر حال غفلت آنان چیزی از ارزش‌های قرآن کم نمی‌کند و بیم‌دهندگی قرآن را زیر سؤال نمی‌برد. «نذیر» صفت قرآن و تمییز «احدی»^۱ است؛ یعنی آن‌که قرآن یکی از آیات بزرگ الهی است که همه‌ی انسان‌ها را هشدار می‌دهد و مخصوص گروه معینی نیست، چه آنان که می‌خواهند به سوی خیرات و اطاعت فرمان خدا پیش روند و چه آنان که مایل‌اند از این قافله عقب بمانند.^۱

۱. تفسیر کنز الدقائق به نقل از اصول کافی از امام کاظم □ چنین روایت کرده است: هرکس به سوی ولایت ما بیاید از سقر دور می‌شود و هرکس از ما عقب بماند، به جهنم نزدیک می‌شود. در نتیجه تقدم و یا تأخر از قرآن بر ولایت تطبیق شده است؛ زیرا ولایت اهل بیت □ پرتویی از تابش نور قرآن است.

آیات ۳۸ تا ۴۸

(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) ﴿۳۸﴾ هر کسی در گروِ دستاورد خویش است.

(إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) ﴿۳۹﴾ به جز یاران دست راست.

(فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ) ﴿۴۰﴾ در میان باغ‌ها می‌پرسند.

(عَنِ الْمُجْرِمِينَ) ﴿۴۱﴾ از مجرمان.

(مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ) ﴿۴۲﴾ «چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟»

(قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ) ﴿۴۳﴾ گویند: «از نمازگزاران نبودیم.»

(وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ) ﴿۴۴﴾ و بینوایان را غذا نمی‌دادیم.

(وَكُنَّا خُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ) ﴿۴۵﴾ با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم.

(وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ) ﴿۴۶﴾ و روز جزا را دروغ می‌شمردیم.

(حَتَّى أَتَيْنَا الْيَقِينَ) ﴿۴۷﴾ تا مرگ ما در رسید.

(فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفِيعَةُ الشَّفَاعِينَ) ﴿۴۸﴾ و شفاعت شفاعت‌گران برای آنان سودی ندارد.

کلمه‌ها

«نَفْس»: اصل هر شیء و فرد متشخص از جهت ذات را می‌گویند، و به معنای انسان است

از حیث تشخیص معنوی، روحی، بدنی و ظاهری یا آنچه قوام انسان به اوست مثل خون.

«رَهِينَةٌ»: اصل «رهن» در لغت، ثبات و لزوم است و به همین مناسبت به آنچه در گرو و

وثیقه است، رهن گفته می‌شود. رهن مصدر به معنی مرهون (مفعول) و «هاء» در اینجا برای

مبالغه است.

«يَمِين» : ریشه‌ی این کلمه، قوَّت در خیر، در مقابل شوْم به معنی ضعف و فرورفتن در شر است، گاه در مطلق خیر و برکت و زیادی نعمت نیز استعمال می‌شود. معانی دیگری نیز گفته شده اما ظاهراً، معنی مناسب با آیه معنای بالاست.

«نَحْوُ» : از خوض به معنی داخل شدن در آب و رفتن در آن است و به طور استعاره، در معنی «وارد شدن در امور» استعمال شده است و در اکثر موارد به ورود در جاهایی که مذموم است، اطلاق می‌شود.

«يَقِين» : از «یقن» به معنی زوال شک، و آن علم ثابت، واضح و مطابق واقع است، به گونه‌ای که جان آرامش یابد و شکی در آن راه نیابد. راغب آنرا بالاتر از معرفت و درایت و نظایر آن دو می‌داند.

«شَفَاعَت» : از «شفع» به معنی منضم کردن چیزی به چیزی است. شفاعت در مورد گناهان، یعنی تقاضای گذشت از گناهان و جرایم دیگری؛ به عبارت دیگر، تقاضای مجرم مبنی بر عفو، به تقاضای دیگری ضمیمه شود.

تفسیر

مسیر و سلوک اهل جهنم

آیات این بخش از سوره به جریان و سیر اهل جهنم می‌پردازد. خدای متعال پس از انداز و هشدار که بر زبان حبیبش □ جاری فرمود، در آغاز به گرفتاری جان افراد در مقابل یا به سبب آنچه کسب می‌کنند، می‌پردازد و می‌فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

حرف «باء» در اینجا به معنی مقابله است؛ یعنی هر نفسی در گرو آنچه کسب کرده می‌باشد و گرفتار اعمال خود است. هر عمل انسان، اثری بر جان او دارد و به تدریج نفس انسان، گرفتار آثار باورها، رفتار و صفات خود می‌شود؛ نظیر تأثیری که استعمال دخانیات بر اندام و جسم

دارد، غیبت، تهمت، تکذیب حق و استهزای دیگران و نظایر آن نیز، بر جان اثر می‌گذارند. واژه‌ی کسب، اشعار به اختیار انسان و تأثیر صفات مکتسبه بر رفتاری یا رهایی انسان دارد.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ

از این گروه، اشخاصی که غرق در خیرات و برکات‌اند، استثنا می‌شوند. این گروه گرفتار کسب خود نیستند؛ چون کسب موجب رفتاری انجام نداده‌اند و یا آن‌که آن را با کارهای نیکو، یا توبه و استغفار، و یا شفاعت و رحمت الهی جبران کرده و از رهن و گرو آزاد نموده‌اند.

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ

این گروه در بهشت‌اند. طبق نظر زمخشری در کشاف، از همدیگر سراغ اهل جهنم را می‌گیرند و پاسخ می‌دهند که از آنان سؤال کردیم که علت جهنمی شدن شما چه بود؟ این احتمال وجود دارد که اهل بهشت با اهل جهنم ارتباط برقرار می‌کنند و می‌توانند از خود مجرمان سؤال کنند. یکی از سؤال‌های اهل بهشت از اهل جهنم آن است که چه چیزی باعث شد که شما در سقر جای گیرید و به سوی جهنم کشیده شوید. شاید یکی از آثار این ارتباط، مشاهده‌ی عذاب اهل سقر باشد تا سرور و خرسندی اهل بهشت از نعمت‌های بهشت بالاتر رود؛ چنان‌که مشاهده‌ی نعمت‌های بهشت، بر غم و اندوه اهل جهنم بیفزاید.

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ

مجرمان در پاسخ می‌گویند: ما از گروه بندگان خدا و در جمع نمازگزاران نبودیم. ما پیوند خود را با پروردگارمان قطع کرده بودیم، بر خلاف نمازگزاران که رابطه‌ی خود با پروردگار را برقرار کرده بودند، او را به عظمت یاد می‌کردند و از نقص‌ها دور و در صفات کمال و جمال منزّه از توصیف، می‌شمردند و میثاق و عهد بندگی خود با پروردگار را یادآور می‌شدند. روشن است که نمازگزاران بر اساس این پیوندها، رفتاری دارند که دیگران ندارند و تعهداتی در برابر خدا دارند که آنان را از جمعی مجرم و اهل گناه دور می‌نماید.

برخی از مفسران، آیه را دلیل تکلیف کافران به فروع دین دانسته‌اند؛ اما گفته شده که آنان از مشاهده‌ی آنچه در جمع خود ندارند و در میان اهل یمین دیده‌اند، چنین اظهاری را می‌نمایند و شاید معنی آیه این باشد که ما از گروهی که به عنوان نمازگزاران شمرده می‌شدند، نبودیم. به عبارت دیگر واژه «مصلین» در برابر «خائضین» است و به عمل نماز توجهی ندارد.

در برخی از روایات نیز آمده است که مراد از مصلی، پیروان ائمه اطهار □ هستند و مراد از مصلی خواندن اهل بیت، سابق بودن آنان بر دیگران در ارتباط با پروردگار است.^۱

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ

اهل جهنم می‌گویند کوتاهی دیگری که ما را گرفتار کرد، آن‌که ما مساکین را اطعام نمی‌کردیم. رساندن غذا به انسان‌های بیچاره و فقیر که قدرت تحرک اقتصادی ندارند، حداقل وظیفه‌ی انسانی است. کسی که این حداقل را ترک کند، چشمه‌ی انسانیتش کور و آن را در درون خود حبس می‌کند.

وَكَُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ

آنان در ادامه می‌گویند: سرگرمی عملی و زبانی در باطل و فرورفتن در آن به گونه‌ای که از توجه به غیر باطل غافل شدیم، یکی دیگر از جرم‌های ما بود. هر صدایی از هر گوشه‌ای بر خلاف حق بلند می‌شد و هر جمعی که برای ترویج باطل گرد هم می‌آمد، آنان را همراهی می‌کردیم و هم‌رنگ آنان می‌گشتیم.

وَكَُنَّا نُكَذِّبُ بَيِّمَاتِ الدِّينِ

صفت چهارم این گروه، تکذیب روز جزا بود. شاید علت تأخیر بیان قیامت، ارزش و اهمیت آن باشد. انسان ممکن است همه نوع خطایی انجام دهد، اما با اصلاح باور نسبت به

۱. رک: محمد مشهدی، کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۲۹.

اصل جزا و پاداش، از راه خطا برگردد. اینان می‌گویند ما آن اشتباهات را داشتیم و روز جزا را نیز باور نداشتیم، در نتیجه جهنمی شدیم.

حَتَّىٰ أَتَنَّا الْيَقِينَ

این تکذیب ادامه داشت تا آن‌که مرگ و مقدماتش سراغ ما آمد. این تکذیب جزا تا وقتی ادامه یافت که یقین و باور قطعی، آنان را در برگرفت. به مرگ، یقین گفته می‌شود؛ زیرا با آمدن آن، تمام خبرها و گفته‌های مربوط به آن جهان، دیده می‌شود و جایی برای تردید و شک باقی نمی‌ماند. برخی نیز مراد از یقین را هنگامی می‌دانند که علایم مرگ آشکار می‌شود و چشم انسان به حوادث برزخ باز می‌شود. به هر حال تکذیب مجرمان از پاداش و مجازات تا آنجا ادامه می‌یابد که مرگ را مشاهده کنند و یا حقیقت حیات آخرت و حساب و کتاب‌های مربوط به آن جهان را با چشم ببینند.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ

شفاعت، یکی از مهم‌ترین عوامل تقویت مؤمنان در هنگامه‌ی قیامت و عامل رفع موانع و ارتقای مقامات آنان است. شفاعت به اعمال مؤمنان ضمیمه شده و راهی را که پیموده‌اند به کمال می‌رساند. کسی از شفاعت بهره می‌گیرد که نهال وجودش به طور کلی نمرده باشد؛ اما مجرمی که قیامت و روز جزا را تکذیب کند، روحی مرده دارد و کاری برای قیامت نکرده تا با عملش بخشی از آن راه را بپیماید و مابقی آن را به انتظار شفاعت بنشیند؛ بنابراین هر چند شفاعت و شافعانی در روز قیامت وجود دارند، اما این گروه از آن محروم‌اند.

خلاصه آن‌که، سلوک اهل جهنم، همراهی نکردن با اهل نماز و بریدن از جمع آنان، بریدن حداقل پیوندهای انسانی و عاطفی از مسکینان و همراهی با اهل باطل و در نهایت عضویت در گروه اهل باطل و منکر روز جزا و پاداش است تا این‌که مرگ را مشاهده کنند.

این همان هشدار است که خدا در آغاز سوره، پیامبر ﷺ را موظف به ابلاغ آن نمود، اما در اینجا در قالب پرسش و پاسخ و از زبان مجرمان، علل و عوامل گرفتاری نفس و معذب شدن آن را به سرنوشت شوم، بیان نمود.

آیات ۴۹ تا ۵۶

(فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذِكْرِ مُعْرِضِينَ) ﴿۴۹﴾ پس چرا از این تذکار رو گردانند.

(كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ) ﴿۵۰﴾ همانند خرهای رم کرده هستند.

(فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) ﴿۵۱﴾ که از پیش شیری گریزان‌اند.

(بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنْشَرَةً) ﴿۵۲﴾ بلکه هر مردی از ایشان

خواهد که نامه‌هایی سرگشاده دریافت کند.

(كَلَّا بَلْ لَا تَخَافُونَ الْآخِرَةَ) ﴿۵۳﴾ اما چنین نیست! بلکه از آخرت نمی‌ترسند.

(كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ) ﴿۵۴﴾ چنین نیست! در حقیقت این (سخن) اندرزی است.

(فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) ﴿۵۵﴾ تا هر که خواهد، از آن پند گیرد.

(وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ) ﴿۵۶﴾ و [لی] تا خدا

نخواهد [از آن] پند نگیرند. اوست سزاوار ترس و سزاوار آمرزش.

کلمه‌ها

«تذکره»: یادآوری

«حُمُر»: الاغ‌ها. به قرینه‌ی قسوره در اینجا مراد گورخر است.

«مُسْتَنْفِرَةٌ»: از «نفر» به معنی رم کردن و دوری و فرار است.

«قَسْوَرَةٌ»: شیر. جمع آن قسور است این کلمه به معنی صیاد تیرانداز نیز به کار رفته است.

«صُحُف»: جمع صحیفه به معنی چیز گسترده، مثل صحیفه‌ی صورت انسان یا چیزی که

در آن می‌نویسند. مصحف به چیزی که جامع مکتوبات است، اطلاق می‌شود.

«مُنْشَرَةٌ»: از «نشر» به معنی گستردن و گسترده‌شدن چیزی بعد از آن‌که بسته و منقبض است.

تفسیر

پس از آن که در آیات گذشته، هشدارهای پروردگار درباره‌ی روز رستاخیز و علل و عوامل گرفتار آمدن نفس، تذکر داده شد، خداوند در بخش پایانی سوره به نتیجه‌گیری می‌پردازد. نخست می‌فرماید:

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُّعْرِضِينَ

چرا اینان از آنچه پند می‌دهد، روگردانی می‌کنند؟! این کلام، پندی بزرگ و موعظه‌ای عظیم است. آنان با کمک این اندرزها می‌توانند خود را از آینده‌ی شوم رها کنند و جان خود را از گرو و گرفتاری درآورند، اما چه شده که از آن روی برمی‌گردانند؟

كَانَ لَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ۖ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

شدت رویگردانی ایشان، به فرار گورخران از چنگال شیران درنده و شکارچیان کشنده می‌ماند! جای تعجب فراوان دارد که انسان با عامل نجات خود، همچون دشمن غدار و درنده برخورد کند. مگر جز این است که قرآن تذکردهنده است؛ تذکر اموری که با فطرت و جان‌مایه‌ی درون انسان هماهنگ است، و او را از حرکت‌های مخالف کرامت و متضاد با حقیقت، باز می‌دارد و به پیمان‌های بندگی میان انسان و پروردگارش دعوت می‌کند. فرار از این اندرزها، فرار از خود و سعادت خود و گرفتارشدن در چنبره‌ی جهنم و عذاب‌های آن می‌باشد.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً

مسأله‌ی مهم در پند و اندرز، محتوا و مضمون آن است. این که هشدارها به طور مستقیم یا غیر مستقیم ابلاغ شوند، دخالتی در نتیجه ندارد؛ اما چنان که در برخی روایات شأن نزول نیز وارد شده، اشراف مکه، ابراز می‌داشتند که این پیام‌ها را تنها در صورتی می‌پذیریم که برای هر یک از ما نوشته‌ای از آسمان بیاید و ما را موعظه نماید و راه نجات را بیان کند. یعنی در موعظه، علاوه بر اصل پند، انتظار داشتند که به طور مستقیم و تک تک پند شوند.

كَلَّا بَلْ لَا تَخَافُونَ الْآخِرَةَ

پروردگار در این آیه می‌فرماید به چنین انتظاری، پاسخ مثبت نخواهیم داد؛ زیرا پند و اندرز با مضمون و محتوا کار دارد و نه با انتقال مستقیم یا غیرمستقیم و «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است». سپس خداوند پرده از حقیقت چنین بهانه‌گیری‌هایی برمی‌دارد و بیان می‌دارد: این گروه از آخرت و خطرات و مشکلات آن روز نمی‌ترسند. این گروه چون محتوای انذار و هشدار را جدی نمی‌شمرند و دغدغه آخرت را ندارند، به چنین بهانه‌گیری‌ها رو آورده‌اند. پس اگر ترقی و رشدی است، در حقیقت، در جانب عدم ترس از آخرت است و نه ترقی در جهت حصول اطمینان به موعظه و پند. باید توجه داشت که «بل» در زبان عرب برای ترقی و بالا بردن یک موضوع است.

از مجموع این آیه و آیه‌ی قبل استفاده می‌شود که گویا مشرکان شیوه‌ی موعظه و پند را بالا می‌بردند و می‌گفتند: موعظه باید به طور مستقیم به ما برسد، اما پروردگار به حقیقت جهت ترقی اشاره کرده و فرمودند: شما در حقیقت، از روز آخرت ترس ندارید.

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ

همچنان‌که این عدم ترس مکian از آخرت، باطل است، انتظار این‌که به هر یک از آنان کتابی باز شده و آسمانی داده شود، مردود می‌باشد. قرآن پندی است که تأثیر آن بر مخاطب بستگی به خواست و اراده او دارد. کسی به زور و فشار از روی اکراه تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیرد و سحر و جادویی اتفاق نمی‌افتد؛ پندی فرودآمده از آسمان و جاری‌شده بر زبان محمد ﷺ است، هرکس بخواهد از آن پند می‌گیرد.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

البته این خواست و اراده در بهره‌گیری از پند قرآن، سلب اختیار از خدای متعال نمی‌کند و تا خدا نخواهد، بشر از هیچ چیز، از جمله قرآن پند نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، قرآن، جهنم،

اموات، سرگذشت‌ها و بسیاری دیگر از اموری که در جای خود، موعظه و پنددهنده هستند، تأثیر مستقلی ندارند. اگر انسان جانب حضرت پروردگار را نگه ندارد و از او نترسد و تقوای الهی نداشته باشد، قاری و مفسر قرآن هم که باشد، از این قرآن پند نمی‌گیرد، گورکن و غسل هم باشد از مرده‌ها و مردن، اندرز نمی‌پذیرد. پس قرآن، سقر و سرگذشت دیگران، علت لازم تذکر هستند، اما علت تامه آن نمی‌باشند و تا جانب حضرت حق نگه داشته نشود، از آن‌ها کاری ساخته نیست.

هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى

حال که خدای متعال سر رشته‌دار امور است و با خواست او انسان از پندها بهره می‌گیرد و در غیر این صورت هیچ پندی هر چند قرآن، فایده‌ای ندارد، پس سزاوار آن است که انسان جانب او را رعایت کند، اهل تقوا باشد و به گونه‌ای رفتار کند که از او سلب توفیق نشود. در روایات شیعه وارد شده که «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى» به معنی «هُوَ أَهْلُ أَنْ يُتَّقَى» می‌باشد؛ یعنی این‌که سزاوار آن است که بنده از خدا بترسد، و جانب او را نگه دارد.

وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

بر اساس آنچه گذشت، انسان گرفتار و نفس‌اسیر در دست اعمال، راهش به جهنم ختم می‌شود، مگر آن‌که انسان مشمول مغفرت الهی شود. و اگر او ببخشد، راهی برای رهایی از عذاب جهنم وجود دارد. پس همان‌گونه که باید از او ترسید، باید بر رحمت او طمع ورزید و از او برای کسب‌های موجب گرفتاری طلب نجات و مغفرت کرد.

نکته‌های روش شناختی

۱. اولین گام اصلاح افراد با هشدار دادن و بیم‌دادن آنان نسبت بهن آنان نسبت به عواقب غفلت و بی‌توجهی به رفتار و باورهایشان آغاز می‌شود.

۲. اگر هشدارها از جانب پروردگار است و اندازدهنده، تنها مبلغ پیام اوست، در ابتدا مبلغ باید پروردگار را به مخاطب بشناساند و سپس عظمت، بزرگی و کبریایی او را بیان دارد، تا هشدارها مؤثر واقع شوند.

۳. چون هشدار دادن به دیگران، به طور غالب، مخالف با طبیعت اولیه مخاطبان هشدار است، هشداردهنده یا واسطه‌ی هشدار باید عوامل تنفرزا و مسائل حاشیه‌ای میان خود و مخاطبان را به حداقل رساند. در غیر این صورت، همین امور به ظاهر کوچک، به توفیق نداشتن وی منجر می‌شود.

۴. هنگامی سفارش دیگران به شکیبایی فایده‌ی لازم را دارد که سفارش‌کننده امید به آینده را با نشان دادن نتیجه‌ی تلاش‌های شخص تحت فشار یا حداقل رسوایی و تنبیه جریان مخالف ایجاد کند. این نکته از ملاحظه‌ی آیات سه تا هشت سوره مدثر آشکار می‌شود.

۵. در امر دعوت دینی و اصلاح جامعه، غفلت از توطئه‌ها و نداشتن تدبیر برای مقابله با نقشه‌های احتمالی، موجب عقیم‌شدن تلاش‌ها می‌شود. باید شبهات پیش‌آمده را شناسایی و نسبت به رفع آن‌ها اقدام کرد، چنان‌که در سوره مدثر، توطئه ولید و اشراف مکه با طرح «نوزده پاسبان جهنم» خنثی شد.

۶. بهترین الگوی ترساندن انسان غافل و مجرم، توجه دادن او به آینده‌ی شومی است که در انتظار اوست، و بیان علل و عوامل این سرنوشت است.

۷. از جمله کارآمدترین راه‌های هشدار، باز کردن پرونده‌ی اشخاص گرفتار و با بیانی از زبان ایشان است. در این سوره خدای متعال از زبان خود مجرمین به تحلیل علل و عوامل سقوطشان پرداخت و ملاحظات خود را بر آن اضافه کرد. یعنی پس از آن‌که از زبان مجرمین به چهار علت جهنمی شدنشان اشاره کرده، ادامه داد: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ».

۸. تحلیل انگیزه‌های مخالفت جریان‌های مخالف، یکی از نکات مهم در فرایند مقابله با آنان است؛ زیرا اطلاع بر انگیزه‌های واقعی آنان، مانع صرف وقت و انرژی در شبهات و

ادعاهای کاذب آنان خواهد شد؛ مثلاً جبهه‌ی مخالف پیامبر □ ادعا می‌کرد خود باید به طور مستقیم صحیفه‌ای آسمانی مشاهده کند، اما قرآن بدون پاسخ تشریحی به این ادعا، انگیزه‌ی آنان را از طرح این دعوا مطرح کرده و آن را نتیجه‌ی عدم ترس از روز قیامت می‌داند.

۹. در این سوره نحوه‌ی برخورد با توطئه‌گران و اشخاص لجوج نشان داده شد. کار آنان را باید به خدا واگذاشت، در برابر توطئه‌شان شکبیا بود، مکر آنان را پاسخ داد و حقیقت توطئه‌ها را با چالش‌هایی که برایشان پیش می‌آوریم، آشکار سازیم.

سوره حمد

در غالب جداول ترتیب نزول مسند، ذکری از مرتبه‌ی سوره‌ی حمد به میان نیامده است. تنها در جدول جابر بن زید و یعقوبی از این سوره‌ی و رتبه‌ی آن یاد شده است. به نظر این دو، رتبه‌ی سوره حمد پنجم است. در روایت سعید بن مسیب از امیرمومنان علی □ - که مشکل سندی هم دارد - رتبه‌ی سوره‌ی حمد اول دانسته شده است. در سند زهري این سوره در رتبه‌ی ۸۷ و در آغاز سوره‌های مدنی قرار گرفته است. گفتنی است تمام کسانی که در جدول‌های ترکیبی به رتبه‌ی سوره توجه کرده‌اند. مثل خازن، زرکشی، مصحف‌الازهر و آیه‌الله معرفت □ مرتبه‌ی این سوره را هم‌چون جابر بن زید در رتبه‌ی پنجم ذکر کرده‌اند. ظاهراً در جداول ترتیب نزول که نامی از سوره‌ی حمد برده نشده، ظاهراً باور بر این بوده است که این سوره هر چند از سوی خدا نازل شده، اما ارزش و اعتبار آن چنان بالا است که نباید هم‌چون یک سوره‌ی عادی با آن برخورد کرد، بلکه این سوره را باید معادل تمام قرآن و ۱۱۳ سوره‌ی دیگر دانست. شاهد چنین برداشتی آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی حجر است: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ؛ هر آینه به تو هفت آیه از مثنای و قرآن بزرگ را دادیم». هرچند مراد از مثنای (دوگانه‌ها) در این آیه قرآن است، اما فضیلت سوره‌ی حمد باعث شده که از سوره‌ی حمد به طور اختصاصی نام برده شود و همین امر باعث حذف نام سوره‌ی حمد از مجموعه‌ی ترتیب سوره‌ها شده است.

به هر حال سوره‌ی حمد یکی از سوره‌های قرآن می‌باشد که در مورد ترتیب نزول آن، پس از آن سکوت، سه قول وجود دارد. قول اول آن‌که در مدینه نازل شده است. این نظر با محتوای سوره و تقدیم و تکرار همه‌ی مضامین آن در سوره‌های مکی سازگار نیست؛ بلکه در این سوره از توحید در بندگی و توحید در استعانت و طلب هدایت به راه مستقیم سخن گفته شده که با فضای آغاز نزول قرآن هماهنگ است.

قول دوم آن‌که سوره‌ی حمد اولین سوره‌ی نازل شده می‌باشد. قائلان این قول شواهدی نیز بر این ادعا آورده‌اند:

۱. هیچ نمازی جز با فاتحه‌الکتاب، نماز نیست. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» و معلوم است که پیامبر ﷺ از نخستین ایام رسالت نماز می‌خواندند؛ بنابراین سوره‌ی حمد باید قبل از دیگر سوره‌ها، حتی قبل از سوره‌ی علق نازل شده باشد.

۲. این سوره در روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ، فاتحه‌الکتاب نامیده شده است و مراد از فاتحه‌الکتاب، آغاز وحی قرآن و کتاب آسمانی با این سوره است.

۳. این سوره اولین سوره‌ای بود که به طور کامل نازل شد. قبل از این زمان هرچند چهار سوره نازل شد ولیکن هیچ‌کدام بطور کامل و یا یک‌مرتبه نازل نگشت.

به نظر می‌رسد این شواهد دلیل بر نخستین بودن سوره‌ی حمد در ترتیب نزول نیست؛ زیرا این‌که هیچ نمازی بدون فاتحه‌الکتاب نماز نیست، نظیر آن است که گفته می‌شود: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهَّورٍ» نماز بدون طهارت، - غسل یا وضو - نداریم. از طرفی می‌دانیم تشریع وضو و غسل در سوره‌ی مائده، جزو آخرین سوره‌های مدنی، صورت گرفت و ظاهراً مسلمانان تا آن زمان تکلیف به طهارت نداشته‌اند؛ بنابراین مراد روایت، شرطیت حمد، غسل و وضو برای نماز، پس از تشریع آن‌ها و نه قبل از آن زمان، می‌باشد.

به علاوه به طور حتم پیامبر اکرم ﷺ قبل از رسالت و در دوران نبوت و سال‌های منتهی به رسالت، به نماز و راز و نیاز اشتغال داشته‌اند، چنان‌که بر اساس یکی از برداشت‌ها، نهی

پیامبر ﷺ از نماز توسط ابوجهل که در سوره‌ی علق گذشت، شاهد آن می‌باشد و کلمه‌ی سجده در آیه‌ی آخر این سوره، در تفسیر برخی مفسران حمل بر نماز شده است که ظاهراً ویژگی نماز پیامبر ﷺ در سجده‌ی آن بوده است؛ به خلاف نماز مشرکان که ویژگی اصلی آن سوت و کف‌زدن هنگام چرخیدن به دور کعبه بود: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً»^۱ و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت‌کشیدن و کف‌زدن نبود.

پس اگر حضرت ﷺ قبل از رسالت نماز می‌خوانده‌اند، آیا همراه با فاتحه‌الکتاب بوده است؟ اگر در آن زمان فاتحه‌الکتاب بر ایشان نازل شده بود، به عنوان قرآن نبود؛ زیرا نزول قرآن پس از آغاز رسالت می‌باشد، و لذا حضرت باید در زمان دیگری منتظر می‌ماند تا این سوره به عنوان قرآن نازل شود.

شاهد دوم نیز قابل تأمل است. احتمال دارد منظور از فاتحه‌الکتاب، آغاز قرآن مکتوب با این سوره باشد؛ چنان‌که برخی بر این اعتقادند که چینش سوره‌ها در قرآن رسمی، به دستور پیامبر اکرم ﷺ بوده است. اما اگر این نظر را نپذیریم و چینش سوره‌ها در مصحف رسمی را توافق صحابه در هنگام جمع‌آوری قرآن رسمی و واحد مسلمانان در زمان عثمان بدانیم، احتمال دارد مراد از کلمه فاتحه‌الکتاب، آغاز تکالیف و دستورات الهی به سوره‌ی حمد باشد؛ زیرا استعمال کتاب در فریضه و تکلیف، در آن زمان سابقه داشت: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»^۲ و «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»^۳ که بر اصل تکلیف، «کتاب» اطلاق شده است. سوره‌ی حمد نیز پس از بیداری افراد غافل که با هشدارهای سوره مدثر بیدار شده‌اند، اساس تکلیف‌پذیری را با مردم در میان می‌گذارد تا راه نجات و سعادت را بیابند.

از طرف دیگر محتوای سوره‌ی حمد شاهد دیگری بر نزول این سوره در رتبه‌ی پنجم

۱. انفال / ۳۵.

۲. بقره / ۲۱۶.

۳. بقره / ۱۸۳.

می‌باشد. اشخاصی که مطالب سوره‌ی حمد را از زبان آنان بیان می‌شود، باید پروردگار را شناخته و بر اساس آن، حمد، بندگی، استعانت را منحصر در خدا بدانند. چنین شخصی باید از غفلت بیدار و نگران فرجام بد شده باشد، تا راه هدایت را طلب کند و مسیر نجات و سعادت را جويا باشد. این حقایق در سوره‌های قبل به خصوص علق و مدثر (مکی ۴) گذشت. توجه داشته باشید رتبه گفته‌شده با نظر کسانی که سوره‌ی حمد را اولین سوره‌ای می‌دانند که تمام آیاتش یکجا نازل شده است، قابل جمع است.

آیات این سوره، به اتفاق، هفت آیه است. این سوره در ترتیب مصحف، اولین سوره و قبل از سوره‌ی بقره قرار دارد.

مقصود و محتوای سوره

این سوره از زبان بندگان نازل شده است و به بیان مهم‌ترین محورهای روابط میان انسان و خدا می‌پردازد. بخش اول سوره به انحصار حمد به خدا و دلایل آن اشاره می‌کند. بخش دیگر سوره به اعلام انحصار بندگی به خدا و توحید استعانت انسان از او اختصاص یافته است. بخش پایانی سوره نیز به طلب هدایت انسان از خدا برای شناخت و حرکت در راه مستقیم و بیان ویژگی‌های آن راه، می‌پردازد.

ارتباط سوره

گذشت که تغییر شرایط نامطلوب جامعه‌ی عصر نزول، در دستور کار قرآن قرار داشت. در این راستا بر نقش‌های پروردگار به منظور ایجاد احساس نیاز به او جلّ و اعلیٰ و بر جایگاه پیامبر اکرم ﷺ به عنوان رسولِ مورد حمایت پروردگار تأکید شد و سعی شد تا از طریق هشدار و انذار نسبت به آینده، مردم برای پذیرش تغییر آماده شوند.

اما چه کسانی جریان تغییرات و برنامه‌ی حرکت از شرایط نامطلوب به سمت مطلوب را دنبال خواهند کرد؟ و این گروه چه ویژگی‌هایی دارند؟ سوره‌ی حمد به این سؤال پاسخ می‌دهد. به عبارت بهتر، کلید ورود به دستورنامه‌ی تحول و پذیرش تکالیف و دستورات پروردگار متعال، بیان موضع و نگاه ما به اوست. خدای متعال در این سوره و از زبان ما، نگاهی را که باید به حضرت پروردگار داشته باشیم، نمایان کرده است.

گام تحول

در این سوره با بیان جامع اصول روابط انسان با خدا، در سه عنوان توحید افعالی، توحید بندگی و توحید استعانت و به دنبال آن طلب هدایت به راه سعادت و دوری از مسیر شقاوت، گام تحول آشکار شده است.

فضیلت سوره

در حدیثی، امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: «خدای بزرگ به سبب دادن سوره‌ی حمد بر من منت ویژه‌ای نهاده و آن را در برابر قرآن عظیم قرار داده و سوره‌ی حمد با ارزش‌ترین ذخائر گنج‌های عرش خدا است».^۱

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ، وَلَا فِي الزَّبُورِ وَلَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلَهَا، هِيَ أُمُّ الْكِتَابِ»^۲؛ قسم به کسی که جانم به‌دست او است، خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه حتی در قرآن مثل این سوره را نازل نکرده است؛ این سوره اساس قرآن است». همچنین در مورد عظمت این سوره که به حکمت آن اشاره خواهیم کرد، در روایاتی از

۱. سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶.

۲. رک به: طبرسی، مجمع البیان و عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی، نورالثقلین، آغاز سوره حمد.

پیامبر اکرم ﷺ چنین اشاره شده است: «هر مسلمانی که سوره‌ی حمد را بخواند، پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است...»^۱

بالا‌تر از همه، بیان فضیلت این سوره در قرآن است، آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^۲؛ ما به تو هفت آیه (سوره حمد) و قرآن عظیم را دادیم». حقیقت آن‌که این عظمت به دلیل معارف بلندی است که در سوره حمد وجود دارد. به طور کلی برای انسان چهار رابطه شناخته شده است؛ رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خویش، رابطه انسان با دیگران و رابطه انسان با طبیعت. اهمیت و جایگاه این روابط به یک اندازه نیست، بلکه برخی از آن‌ها بر روابط دیگر تأثیر گذاشته و حتی به آن‌ها رنگ ویژه می‌دهند؛ رابطه انسان با خدا از این قبیل است. اگر این رابطه به خوبی سامان یابد و بشر در ارتباط با پروردگار متعال وظائف خود را بشناسد و به آن‌ها پایبند باشد، روابط دیگر او نیز در پرتو این رابطه سامان می‌یابد: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^۳؛ این است نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم». اطاعت از پروردگار و بندگی او، یعنی پذیرش دستورات الهی در همه ابعاد مربوط به حیات، اعم از شخصی، اجتماعی یا طبیعت است. منحصردانستن همه‌ی کمالات و خوبی‌ها در خدا، موجب نفی استقلال دیگر پدیده‌ها و اشخاص شده و بر تعامل انسان با غیر خدا تأثیر می‌گذارد.

موضوع اصلی سوره‌ی حمد، بیان رابطه‌ی انسان با خدای متعال و تنظیم اصول این رابطه است. در نتیجه، سوره‌ی حمد اساس و شالوده‌ی قرآن است؛ زیرا قرآن هدایت تفصیلی بشر در عرصه‌های گوناگون حیات است؛ هدایتی از جانب پروردگار برای کسانی که رابطه‌ی آنان با

۱. ر.ک به: امین الاسلام طبرسی، همان، آغاز سوره حمد.

۲. حجر / ۸۷.

۳. بقره / ۱۳۸.

خداوند محکم شده و جهان را پرتویی از تجلی ذات احدیت می‌دانند و با او پیوند بندگی و استعانت بسته و از او راه مستقیم را طلب می‌نمایند و این اساس، در سوره‌ی حمد ذکر شده است.

سوره‌ی حمد ابعاد ارتباط انسان با خدا را توضیح می‌دهد؛ ابعادی که اگر به خوبی سامان یابد، دیگر روابط نیز در پرتوی آن سامان می‌یابد؛ بنابراین، برابر دانستن سوره حمد با قرآن و ثواب فراوان قرائت آن، مُوجَّه می‌باشد.

آیات اول تا آخر

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ﴿۱﴾

(اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ﴿۲﴾ ستایش مخصوص خدا است که پروردگار جهانیان است.

(اَلرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) ﴿۳﴾ [خداوند] رحمتگر مهربان.

(مَلِكُ يَوْمِ الدِّينِ) ﴿۴﴾ مالک [و پادشاه] روز جزا [است]

(اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) ﴿۵﴾ تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

(اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) ﴿۶﴾ به راه راست ما را راهبر باش.

(صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) ﴿۷﴾ راه آنانی

که برخوردارشان کرده‌ای، همانان که نه درخور خشم‌اند و نه گمراهند.

کلمه‌ها

«حَمْد»: حمد، ثنا و ستایش از کسی است که صفت یا صفاتی نیک را در خود به اختیار جمع کرده باشد. قید اختیار واژه‌ی حمد را از مدح جدا می‌کند؛ زیرا در مدح شخص یا چیزی بر امری اعم از اختیاری یا غیر اختیاری ستایش می‌شود. این واژه با شکر و سپاس نیز تفاوت دارد؛ زیرا شکر در مواردی استعمال می‌شود که دیگری با میل و اراده، نعمتی یا لطفی را به شخص سپاسگزار رسانده باشد، اما در حمد چنین ملاحظه‌ای وجود ندارد؛ بنابراین حمد محدودتر و به اصطلاح اخص از مدح است، اما گسترده‌تر و اعم از شکر می‌باشد.

«رَبّ»: کسی که مالک و اصلاح‌کننده‌ی چیزی باشد و دائماً ملازم چیزی باشد تا آن را به کمال و رشد لایقش برساند.

«عَالَمِينَ» : جمع عالم است. همچنین به چیزی گفته می‌شود که به وسیله‌اش دیگری شناخته می‌شود. از این جهت که موجودات عالم هستی، نشانه و علامت شناخت خدا هستند، بر آن‌ها عالمین اطلاق می‌شود.

«مَالِك» : صاحب مال و سرپرست است. مالک از ماده مُلک به معنی شدت و قوت گرفته شده است. صاحب مال را مالک گفته‌اند، زیرا دستش در آن مال قوی است و دخالت دیگری در آن بدون اجازه‌ی وی جائز نیست.

«دین» : مجموعه قوانین آسمانی، جزا و پاداش، و اطاعت؛ در این جا کلمه‌ی دین به قرینه‌ی کلمه‌ی یوم، به معنی جزا و پاداش است.

«نَعْبُدُ» : عبادت، نهایت درجه‌ی تواضع و فروتنی کسی در برابر دیگری، همراه با اطاعت محض از او.

«نَسْتَعِينُ» : استعانت: یاری‌خواستن. این کلمه از «عون» به معنی یاری و نصرت گرفته شده است.

«اهدنا» : از «هدی» به ضم و فتح هاء گرفته شده است. «هدایت» مخالف ضلالت و

گمراهی، به معنی دلالت، راهنمایی و ارشاد از روی لطف و خیرخواهی است.

«صراط» : راه و مسیر. این کلمه با سین «سراط» نیز خوانده شده است.

«المُسْتَقِيم» : راهی که راست و بر خط صاف و استوار باشد.

«انعمت» : از نعمت گرفته شده است و هر چیز دلچسب و خوب را نعمت گویند و به

داده‌های خدا به خاطر دلچسب بودنش نعمت گویند.

«مَغْضُوب» : از غضب، به معنی خشم، گرفته شده است. در اینجا مراد، انتقام و عذاب خدا

بر بدکاران در دنیا و آخرت است.

«ضَالِّينَ» : از ضلالت و ضلال به معنی انحراف از حق گرفته شده و در مقابل هدایت

است. «ضال» به کسی گفته می‌شود که از حق، منحرف و گمراه شده است.

تفسیر

رابطه انسان با خدا

در مقدمه گذشت که انسان با چهار پدیده ارتباط دارد: ارتباط با خدا، ارتباط با خود، ارتباط با جامعه و ارتباط با طبیعت. خدای متعال در سوره‌ی حمد ابعاد ارتباط انسان با خدا را بیان می‌کند و به ترتیبی که می‌آید ابعاد این رابطه را توضیح می‌دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره هم‌چون سوره‌های دیگر، با نام خدایی که همه‌ی کمالات و صفات نیک را در خود جمع کرده، آغاز می‌شود و اتصاف او به رحمت رحمانی و رحمت رحیمی شاهد آن است که همه‌ی محتویات دین از سرچشمه رحمت الهی بر بشر نازل شده است. بله، در سوره برائت که اعلام انزجار و خشم از مشرکان و کافران لجوج و عنود است، جایی برای آغاز گفتار به رحمت و لطف نیست.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

این آیه توحید افعالی خدای متعال را بیان می‌کند. «ال» در «الحمد» به معنی عمومیت و شمول و «لام» در «الله» دلیل اختصاص است. پس مراد آیه، انحصار و اختصاص تمام حمدها و ستایش‌ها بر کمالات اختیاری خدای متعال است. به عبارت دیگر هرگونه ستایشی بر کمالات اختیاری و مستقل، به خدای متعال که نام مبارکش الله گویای همه‌ی صفات و نام‌های نیک اوست، اختصاص دارد؛ زیرا کمالاتی که در موجودات عالم مشاهده می‌شود، پرتویی از فیض الهی است و هیچ‌کس هیچ چیزی از خود ندارد.

ادامه‌ی آیه علت انحصار را بیان می‌کند؛

«رَبُّ الْعَالَمِينَ» یعنی خدای متعال اختیارداری است که اصلاح، پرورش و شکوفایی کمالاتی که در موجودات عالم هستی وجود دارد را در دست دارد. این صاحب‌اختیار که بر

طبق آیات سوره علق، موجودات عالم و از جمله انسان را آفرید و ظرفیت‌های لازم، استعداد و کمالات هر یک را به او بخشید، اگر این کمالات را شکوفا نمی‌نمود و شرایط مناسب رسیدن به کمال را در آن‌ها مهیا نمی‌کرد، همه‌ی موجودات و کمالات اختیاری آن‌ها همچون استعدادهای نهفته در دانه حبوبات، درختان و نطفه‌های جاندارانی می‌شدند که هیچ‌گاه به فعلیت و شکوفایی نمی‌رسیدند. پس هیچ‌کدام جز در پرتو رحمت و لطف پروردگار، کمالات اختیاری خود را شکوفا نمی‌سازند و به طور مستقل مالک آن نیستند.

در این آیه که از زبان انسان بیان می‌شود، نقش خدای متعال، آن‌چنان برجسته می‌شود که هیچ نقشی برای دیگری باقی نمی‌ماند. در جای دیگری از قرآن حتی کمالات اختیاری انسان، معلول خواست و اراده‌ی حضرت حق قلمداد می‌شود: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ خواست شما تابعی از خواست و اراده‌ی خدایی است که پروردگار جهانیان است.

این مطلب، حقیقت توحید فاعلی است که جهان را با همه کمالات و آثار و نمودهای آن، فعل خدای متعال شمرده و استقلال و نقشی برای دیگران نمی‌بیند. ربوبیت خداوند نسبت به عالم هستی که در ۹۲۶ مورد از آیات قرآن تکرار شده، ارزش و اهمیت این حقیقت توحیدی را نمایان می‌سازد.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این آیه گسترش، کثرت و احاطه رحمت الهی و دوام و استمرار آن را بیان می‌کند. اگر «الرحمن» و «الرحیم» برای کلمه‌ی الله صفت یا بدل از آن باشند، و ستایش مخصوص خدایی است که علاوه بر پروردگاری جهانیان، رحمت گسترده و مداوم دارد.

شاید این سؤال مطرح شود که با توجه به ذکر «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در ضمن آیه اول (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) چه نیازی به تکرار آن در اینجا بود؟ غالب مفسران پاسخ داده‌اند که این تکرار

از باب تأکید است؛ اما به نظر می‌رسد در آیه‌ی اول هدف، افتتاح سوره به رحمت عام و مداوم است و در این‌جا منظور آیه، معرفی الله به رحمت رحمانی و رحیمی است که علت انحصار حمد به پروردگار متعال را توضیح می‌دهد.

برخی از مفسران نیز «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» را در آیه سوم، وصف «رَبِّ الْعَالَمِينَ» دانسته‌اند؛ به این معنی که در آیه دوم فرمود: حمد و ستایش مخصوص خداست که همه موجودات عالم را در نظام ربوبی خود تحت پرورش قرار می‌دهد تا به کمال و اصلاح‌گری لایق خود برسند. بعد از آن، صفات همین «رَبِّ الْعَالَمِينَ» را بیان کرده، می‌فرماید: این ربوبیت که اعم از تکوینی و تشریعی است، شامل تمام ظرفیت‌ها و استعدادهای تربیت شونده‌ها می‌گردد. پروردگار متعال با رحمت رحمانی و گسترده خود، استعدادهای عمومی و مشترک تمام موجودات را شکوفا می‌سازد، مثلاً در مورد انسان صرف نظر از این‌که انسان است، کمالات جمادی، نباتی و جاننداری او را شکوفا می‌سازد، اما با ربوبیت خاص و رحمت ویژه‌ی خود، اسباب تکامل و شکوفایی قوه عقلانی و قدرت سنجش و تشخیص را در او شکوفا می‌سازد. در ربوبیت تشریعی، خداوند با رحمت گسترده، همه انسان‌ها را با ارسال رسولان و فرودآوردن کتاب‌های آسمانی در راه تکامل اختیاری یاری می‌دهد، اما گروهی را که از رسولان درونی و بیرونی بهره گیرند، به رحمت ویژه و مستمر مفتخر می‌سازد. همه انسان‌ها را صرف‌نظر از عقیده و مرام، سر سفره ارزاق خود دعوت و نیازهای آنان را تأمین می‌کند، زمین و آسمان و بسیاری از موجودات ساکن در آن‌ها را در خدمت تأمین نیازهای انسان قرار می‌دهد و به تبع صلاحیت‌هایی که در این مرحله تحصیل می‌کنند، سر سفره رحمت ویژه خود نشانده و نعمت‌های بهشتی و جاودانه و گسترده مرحمت می‌نماید.

پس صاحب اختیاری و اصلاح هنگامی کامل است که ظرفیت‌های عام و خاص موجودات مورد توجه مربی قرار گیرد و «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» یعنی اگر حمد و ستایش مخصوص خدا است، به دلیل آن است که ربوبیت او عام و گسترده و شامل ظرفیت‌های عمومی و ویژه جهانیان می‌باشد.

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ

اختصاص حمد به خدا دلیل سومی نیز دارد و آن مالکیت و قدرت نفوذ او در جهان آخرت یا روز کیفر و پاداش است. مراد از روز جزا و پاداش، قیامت است که در آن روز، کیفیت حیات، تابع نوع پاداش و کیفر افراد می‌باشد و مالکیت و ظهور قدرت الهی در کیفر و پاداش جلوه‌ای ویژه می‌یابد. البته بعید نیست که مالکیت در آیه شامل جزا و کیفر در همین جهان باشد که افراد و اقوام را بر عمل زشت و زیبا و طالح و صالح، خذلان و توفیق و یا لطف و عقاب می‌نماید.

اگر این آیه در ادامه توصیف ربوبیت پروردگار باشد و «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، توصیفی یا بدلی از رب العالمین باشد، پس سوره بیان می‌دارد که صاحب‌اختیار و پرورش‌دهنده باید بتواند ظرفیت‌ها و استعدادهای عمومی موجودات عالم را به کمال برساند و در مرحله‌ی بعد آنان را به نتایج و ثمرات این شکوفایی برساند؛ همان‌طور که باید بر تنبیه موجوداتی که از فرصت‌های پیش آمده و زمینه‌های آماده‌شده بهره نمی‌گیرند، قادر باشد.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

این آیه در صدد بیان توحید بندگی و استعانت است که دومین و سومین رابطه‌ای می‌باشد که میان انسان با خدا برقرار می‌گردد. وقتی هیچ کمالی در هیچ موجود صاحب کمالی جز در پرتو ربوبیت الهی پدید نمی‌آید، پس انسانی که طالب کمال است، تنها راه تحصیل آن را در پرتو اطاعت و تواضع و فروتنی کامل در برابر صاحب کمال حقیقی که مالک پرورش استعدادها است و مالک به ثمر رساندن آنهاست، می‌یابد و لذا رو به جانب او کرده، به او خطاب می‌نماید که «تنها تو را می‌پرستیم».

پرستش عرصه بسیار گسترده‌ای است و شامل هر نوع خضوع و تواضع و یا اظهار آن می‌شود؛ بنابراین این آیه هم پرستش به معنای نمادین آن، نظیر آنچه در نماز و حج اتفاق

می‌افتد و هم اطاعت در همه‌ی عرصه‌هایی را شامل می‌شود که قابلیت امر از طرف پروردگار و اطاعت از سوی بشر در آن‌ها وجود دارد.

چرا در اینجا از ضمیر جمع و متکلم مع‌الغیر استفاده شد و قرآن از زبان تمام انسان‌ها اظهار بندگی کرد و فرمود: «ایک نعبد»؟ در پاسخ باید گفت: زیرا تمام بندگان که به نقش و تاثیر خدا بر زندگی خود معرفت داشته باشند، بر موضع بندگی پافشاری می‌نمایند و این امر اختصاص به فردی غیر از دیگری ندارد و چنین نیست که کسانی مالک و اصلاح‌گری غیر از خدا داشته باشند. به عبارت دیگر، خدای متعال سوره‌ی حمد را از زبان انسان‌هایی که رابطه خدا را با همه جهانیان شناخته و فقر وجودی همه عالم را درک کرده باشند، بیان نموده است. یعنی به طور کلی آیه در صدد بیان رابطه هر فرد از افراد انسان با خدا نیست، بلکه تمام عالمیان را در برابر حقیقت معبود، بنده می‌شمرد. بله، در برخی از آیات از قرآن نیز بندگی‌های فردی مورد توجه قرار گرفته است؛ مثلاً: «قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ بگو: من نهی شده‌ام که کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید بپرستم»، «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ بگو: ای مردم، اگر در دین من تردید دارید، پس [بدانید که من] کسانی را که به جای خدا می‌پرستید نمی‌پرستم، بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌ستاند، و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم»، «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ»؛ بگو: جز این نیست که من مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم» و «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»؛ و پروردگارت را پرستش کن تا این‌که مرگ تو فرا رسد».

۱. انعام / ۵۶.

۲. یونس / ۱۰۴.

۳. رعد / ۳۶.

۴. حجر / ۹۹.

اما ویژگی سوره‌ی حمد اقتضای بیان بندگی جمعی جهانیان را می‌کند؛ بنابراین گفته‌ی برخی مفسران که علت جمع آمدن فاعل در آیه را به ارزش عبادت جمعی برگردانده‌اند، جای تأمل دارد.

تقدم مفعول بر فعل و فاعل در «ایاک نعبد» دلیل انحصار بندگی به خدا است. در اینجا سؤال مطرح می‌شود که اگر بندگی شامل اطاعت و فرمانبری باشد، آیا اطاعت‌هایی که از دیگران می‌شود، شرک نیست؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ اطاعت از فرمان‌دهندگان دیگر به اعتبار شخصشان و بدون اجازه و مشروعیت اطاعت آن‌ها از سوی خدا، شرک است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هرکس گوش به سخن کسی دهد، بندگی او را کرده است. اگر ناطق، از طرف حق سخن گوید، شخص اطاعت خدا کرده، اما اگر از طرف شیطان بگوید، بندگی شیطان را کرده است». در قرآن نیز خداوند می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ هر کس از پیامبر فرمان ببرد، در حقیقت، از خدا فرمان برده است» بنابراین با اطاعت از دیگران که در امتداد خط اطاعت از خدا باشد، منافاتی ندارد.

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

سومین رابطه‌ای که انسان با خدا برقرار می‌کند، رابطه‌ی استعانت است. یعنی بنده اعلام می‌دارد که یاری و طلب نصرت را فقط از تو می‌نمایم.

دلیل این انحصار در آغاز سوره گذشت و معرفت به انحصار حمد، موجب اعلام بندگی خالصانه یعنی توحید عبادی و نیز یاری‌خواستن موحدانه از خدا می‌شود. انحصار استعانت به خدای متعال از آن جهت است که تنها مؤثر حقیقی عالم را او می‌دانیم و تأثیر هر سبب دیگر را در پرتو اذن و فرمان او قلمداد می‌کنیم. ثمره‌ی این عقیده، اتکای خالصانه به خدا و بریدن از

دیگران و پیوستن به اوست. بهره‌گیری از اسباب و وسایل هم، تنها در پرتو اذن و فرمان او صورت می‌گیرد؛ پس استفاده از آن‌ها بنده را از چتر استمداد از خدای متعال خارج نمی‌کند.

بنابر سخن علامه طباطبائی □ در ذیل آیه، فایده تکرار کلمه «ایاک» در آیه آن است که انحصار بندگی و استعانت ما از خداوند به طور تفصیلی و شفاف ذکر شود؛ زیرا اگر می‌فرمود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَنَسْتَعِينُ» این احتمال پدید می‌آمد که جمع بندگی و استعانت با هم مخصوص خداوند است و می‌توان گروهی را فقط پرستش کرد و گروهی را فقط به یاری طلبید.

از تقدم عبادت بر استعانت نیز معلوم می‌شود که بندگی مقدمه درخواست از خدا است و انسان تا به حقیقت عبودیت و توحید عبادی نرسیده باشد، وارد مرحله توحید استعانت نخواهد شد.

هدایت مهم‌ترین نیاز بشر

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

تمام روابط سه‌گانه‌ای که در آیات گذشته آمد، زمینه‌ی مهم‌ترین درخواست انسان‌ها از خدا را فراهم می‌کند. معرفت به مقام ربوبی پروردگار و تأثیراتی که بر زندگی بشر و عالم هستی دارد، حقیقت حمد را به خدای متعال منحصر کرد. این معرفت معبری برای رسیدن به توحید بندگی شد و انسان با اختیار خود زیر چتر ربوبی پروردگار رفت و اعلام داشت: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». همین معرفت و توحید بندگی، مقدمه شد تا انسان در هستی هیچ عاملی را مؤثر در برابر خطرهای و موانع نبیند و حتی بر انجام حقیقت بندگی از خداوند یاری طلب کند. کسی که جهان را شکوفا شده از سوی خدا بداند و همه‌ی صفات موجب حمد و ستایش را به او منحصر کند و بندگی و استعانتش خالص برای او باشد، در عرصه‌ی پهناور حیات و تحیری که در انتخاب شایسته‌ترین رفتار و عمل پیدا می‌کند، دست نیاز به سوی او دراز کرده و هدایت به راه مستقیم را از او طلب می‌کند.

این آیه از زبان انسان‌هایی است که نگران سرنوشت خود بوده و به جستجوی راه راست هستند. آن‌ها دلالت و راهنمایی به راه مستقیم و بدون اعوجاج را از خدای متعال می‌طلبند؛ زیرا او را تنها شایسته هدایت و راهنمایی دیگران می‌بینند که می‌تواند انسان‌ها را از راه بدون انحراف و اعوجاج و نزدیک‌ترین مسیرها به نجات از فرجام بد و وصول به لذت‌های خالص و سرمد برساند.

چون در هر مرحله‌ای از مراحل حیات، ارتباطات انسان با خدا، خود و طبیعت و دیگران موضوع جدید می‌یابد و انسان در دوراهی استقامت یا انحراف و کژی قرار می‌گیرد، تقاضای مستمر هدایت به راه مستقیم، صحیح است، هر چند تاکنون در راه مستقیم و مسیر حق قرار داشته باشد.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

صراط در این آیه بدل از صراط در آیه‌ی گذشته است. در این آیه خدای متعال این راه را راهی که روندگان آن مشمول نعمت الهی هستند، نامید؛ هم‌چنان‌که گروه‌هایی را مبتلا به غضب الهی و یا گمراه خواند.

در سوره‌های علق، قلم، مزمل و مدثر که پیش از سوره حمد نازل شده‌اند، با چهره سه گروه از افراد آشنا شدیم. گروهی احساس نیاز به پروردگار و آفرینش و ربوبیت او نمودند، روح بندگی در وجودشان شکوفا شد و تن به قوانین و ضابطه‌ها دادند. این گروه مشمول نعمت‌های الهی دانسته شدند: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ»^۱ و امام و مصلح آنان نیز مشمول نعمت و اجر قرار گرفت: «وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ»^۲. این گروه در قیامت اصحاب خیر و برکت و یمین‌اند. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»^۳؛ هر کسی در گرو

۱. قلم / ۳۴.

۲. همان / ۳.

۳. مدثر / ۳۸-۴۰.

دست‌آورد خویش است، بجز یاران دست راست: در میان باغها.» پس این گروه با ویژگی‌های کلی تقوا و تسلیم در برابر دستورات پروردگار مشمول نعمت‌های الهی‌اند.

گروه دوم آنان‌اند که گرچه مشمول نعمت الهی بوده‌اند، اما در نهایت به غضب او گرفتار شده و نعمت از کف می‌دهند و گرفتار عذاب می‌شوند، چنان‌که خداوند در سوره‌ی علق آیات پانزده تا هجده فرمود: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ * نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ * فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ * سَدَّعُ الزَّيْنِيَّةَ؛ زنه‌ار، اگر باز نایستد، موی پیشانی [او] را سخت بگیریم، [همان] موی پیشانی دروغگوی گناه‌پیشه را. [بگو] تا گروه خود را بخواند. به‌زودی آتش‌بانان را فرا خوانیم.» و در سوره سوره قلم آورد: «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ * إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ...»^۱؛ به صرف این‌که مالدار و پسر دار است، چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: افسانه‌های پیشینیان است. به‌زودی که بر بینی‌اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم].» و در سوره مزمل فرمود: «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا * إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا * يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا * إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا * فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»^۲؛ و مرا با تکذیب‌کنندگان توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده. در حقیقت پیش ما زنجیرها و دوزخ، و غذایی گلوگیر و عذابی پردرد است. روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند و کوه‌ها به سان ریگ روان گردند. بی‌گمان، ما به سوی شما فرستاده‌ای که گواه بر شماست روانه کردیم، همان گونه که فرستاده‌ای به سوی فرعون فرستادیم. [ولی] فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید، پس ما او را به سختی فرو گرفتیم. پس اگر کفر بورزید، چگونه از روزی که کودکان را پیر می‌گرداند، پرهیز توانید کرد؟»

۱. علق / ۱۵ - ۱۸.

۲. قلم / ۱۴ - ۱۶.

۳. سوره مزمل آیات ۱۷ - ۱۱.

و در سوره مدثر فرمود: «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَنِينَ شُهُودًا * وَمَهْدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا * إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ * سَأُصْلِيهِ سَقَرَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ * لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ * لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ! مرا با آن که [او را] تنها آفریدم و گذار. و دارایی بسیار به او بخشیدم، و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]، و برایش [عیش خوش] آماده کردم. باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. ولی نه، زیرا او دشمنِ آیات ما بود. ... به زودی که او را به سَقَر در آورم. و تو چه دانی که آن سَقَر چیست؟ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. پوست‌ها را سیاه می‌گرداند.»

در تمام این آیات گروهی صاحب نعمت وجود دارند که در مقابل پیامبر □ قد برافراشته و به مقابله و تکذیب و توطئه علیه او پرداخته‌اند. خدای قادر آنان را که خشم و غضب الهی را بر خود خریده‌اند، به عذاب دنیا و آخرت تهدید می‌نماید.

گروه سوم کسانی بودند که هر چند به مقابله با پیامبر □ پرداخته بودند، اما در مسیر هدایت نبودند و با گروه طغیان‌گر و مفسد همراهی کردند. این گروه گمراه، به دلیل غفلت‌ها دچار جهنم و عذاب و خسران می‌شوند: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ؛ هر کسی در گروه دستاورد خویش است، به جز یاران دست راست: در میان باغ‌ها. از یکدیگر درباره مجرمان می‌پرسند: چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟. گویند: از نمازگزاران نبودیم، و بینوایان را غذا نمی‌دادیم، با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم، و روز جزا را دروغ می‌شمردیم، تا مرگ ما در رسید. و شفاعت شفاعت‌گران آنان را سود نبخشید!»^۲

۱. سوره مدثر آیات ۲۹ - ۱۱.

۲. مدثر / ۳۸ - ۴۸.

با عنایت به آیات بالا، راه مستقیم، تبیین روشن‌تری می‌یابد. بنا بر این آیات و نیز آیه‌ی آخر سوره حمد، هرچند همه انسان‌ها از نعمت‌های الهی در دنیا بهره‌مند هستند، اما گروهی به غضب مبتلا شده و گروهی نیز با وجود نعمت از راه به در می‌روند. این برداشت با جایگاه کلمه «غیر» در ترکیب آیه آخر سوره حمد که وصف است نه استثنا، تناسب بهتری دارد و گویای آن است که راهی سه‌شعبه وجود دارد که آغاز آن با نعمت است، اما دوام و بقای آن متفاوت می‌باشد.

نکته‌ی قابل توجه آن‌که آیه ششم، هدایت به راه راست را از خدای متعال تقاضا کرد، اما آیه بعد، این راه را به افرادی که ثمرات و منافع حرکت در این راه را دیده‌اند، تغییر داد و انحراف از راه را به افرادی که بر خلاف این مسیرند، تبدیل نمود، تا معلوم شود راه مستقیم دارای الگوها و نمونه‌هاست و انحراف از آن نیز نمونه دارد و انعکاس راه را می‌توان در افراد رونده در راه و یا منحرف از آن شناخت. به همین جهت در روایات اهل بیت^ع راه مستقیم بر مولای متقیان علی^ع و دیگر اوصیا تطبیق شده است و یهود و نصاری دو تطبیق برای گروه‌های مورد غضب و گمراه‌شده هستند.

نکته‌های روش شناختی

۱. تبیین روابط انسان با خدا در سایه بیان روابط خدا با انسان صورت می‌پذیرد. یعنی قبل از آن‌که مردم به وظایف خود در برابر خدا واقف شوند، باید به نقش‌های خدا در سرنوشت بشر و تمام هستی آشنا شوند. به همین جهت در سوره‌های علق، قلم، مزمل، مدثر به‌خوبی به این روابط اشاره شد و در سوره فاتحه الکتاب، روابط پروردگار با انسان و هستی دلیل حمد و سپس توحید بندگی و استعانت قرار گرفت.

۲. در سوره‌های علق تا قلم، مزمل و مدثر در تبیین روابط خدا با مردم، بر نقش‌های نزدیک خداوند و قابل درک و تجربه توسط مردم تاکید شده است؛ یعنی صفت ربوبیت و پروردگاری،

رحمت رحمانی و رحیمی و مالکیت بر پاداش و مجازات از اموری هستند که به اجمال، قابل درک و یا تجربه افراد می‌باشند.

۳. در تربیت گاه باید به جای مردم و از زبان مردم و سویدای جان آنان سخن گفت و به نمایندگی از آنان خواسته‌ای داشت و انتظاراتشان را بیان کرد. البته این‌گونه سخن گفتن به شناخت کامل انسان، ظرفیت و نیازهایش بستگی دارد.

۴. رفتن در راه مستقیم انگیزه می‌خواهد. در سوره‌ی حمد بر دو عامل ایجاد انگیزه تأکید شده است: اول: این راه قوام و استواری دارد، به گونه‌ای که هیچ اعوجاج و انحرافی در آن نیست. و دوم: وصول به مطلوب و نتیجه مورد علاقه در پیمودن این راه قطعی است. در تبلیغ دینی نیز باید نشان داد که پیمودن مسیر دین به رفع اضطراب‌ها، ضعف‌ها و تحیرها می‌انجامد و به نعمت‌های خالص و مستمر ختم می‌گردد: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». این دو از جمله نیازهای وجدانی و فطری بشرند.

۵. در بیان میزان موفقیت یا عدم موفقیت یک راه، به جای طرح مباحث نظری و گاه انتزاعی، باید به افراد و اشخاص موفق و ناموفق توجه کرد. اشاره به افراد موفق و ناموفق به عنوان مدل‌های کارآمدی یا ناکارآمدی یک راه، هم تبیین راه را روشن‌تر می‌کند و هم بیانگر فرجام نیک افرادی است که در پرتو هدایت پروردگار قرار گرفته‌اند و نیز فرجام بد کسانی که زیر چتر هدایت الهی نرفته‌اند.

۶. از عبارت «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...» استفاده می‌شود که میزان موفقیت یک راه و مکتب و ایده و عدم موفقیت آن، با افراد تربیت‌شده آن و یا مخالف و معاندش سنجیده می‌شود و وجود نمونه‌هایی از هر گروه در ایجاد انگیزه برای پیروی، برای دیگران بسیار مؤثر است.

سوره مسد

این سوره در همه جدول‌های مختلفی که ترتیب نزول سوره‌ها را بیان کرده‌اند، در ردیف ششم، بعد از سوره حمد یا مدثر و قبل از سوره تکویر قرار گرفته است و در جدول منقول از امیرمؤمنان $\square$ نام این سوره برده نشده است. این سوره در مصحف رسمی در ردیف صدویازدهم پس از سوره نصر و قبل از اخلاص و در جزء ۳۰ قرآن قرار داده شده و به اتفاق دارای پنج آیه می‌باشد.

مقصود و محتوای سوره

این سوره در مقام تسلای پیامبر اکرم $\square$ و اعلام عذاب قطعی دو تن از بستگان ایشان نازل شده است که وی را مورد اهانت، تمسخر و آزار و اذیت قرار می‌دادند و رسالتش را تکذیب می‌کردند.

در این سوره از اصول تحول نظام‌مند سخنی به میان نیامده است.

ارتباط سوره

گذشت که در اکثر سوره‌های آغازین قرآن، عمده خطاب‌ها مربوط به پیامبر اکرم $\square$ ، تقویت،

تسلیت و تربیت آن حضرت است؛ زیرا فشارها و اذیت‌هایی که متوجه آن حضرت می‌شد، فراوان بود و جامعه‌ی مستقل دینی نیز هنوز شکل نگرفته بود.

به دنبال هر پیام جدیدی که پیامبر اکرم ﷺ به مردم اعلام می‌کرد و هر یک از گام‌هایی که در جهت تغییر جامعه جاهلی بر می‌داشت، چالشی به وجود می‌آمد و گروهی به مقابله با آن حضرت می‌پرداختند. طاغیانی همچون ابوجهل (بزرگ قریش) و ولید بن مغیره (داهیه‌دار عرب در شعر و بلاغت)، بلکه اکثر صاحبان ثروت و قدرت و اشرافیت مکه، در مقابل این دعوت جدید صف بستند و به شیوه‌های مختلف، آن حضرت را رنجیده‌خاطر ساختند.

یکی از بدترین انواع اذیت و آزار، مخالفت‌ها و هجوها و آزارهای عملی عمومی پیامبر ﷺ، عبدالعزی بود که کنیه‌اش ابولهب بود. این مرد و همسرش بی‌شرمانه به آزار و هجو آن حضرت می‌پرداختند و در مجامع عمومی یا خصوصی و فامیلی، دیگران را علیه پیامبر ﷺ می‌شورانیدند، تا آنجا که گفته‌اند: ابولهب برای آزار پیامبر ﷺ، دستور داد تا دو پسرش، دو دختر پیامبر ﷺ یعنی رقیه و ام‌کلثوم را طلاق دهند و همسر او نیز علاوه بر هجو حضرت ﷺ، بر در خانه‌ی ایشان هیزم‌های خاردار می‌ریخت، تا ایشان را در رفت و آمد دچار مشکل سازد.

این سوره به بیان عواقب وخیم و در انتظار ابولهب و همسر او اختصاص دارد.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ) ﴿۱﴾ بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد.

(مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ) ﴿۲﴾ دارایی او و آنچه اندوخت، بی نیازش نکرد.

(سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ) ﴿۳﴾ قطعاً او را در آتش دارای شراره، خواهیم افکند.

(وَأَمْرُهُمْ خَمَالَةٌ كَحَطَبٍ) ﴿۴﴾ و زنش، آن هیزم کش (آتش افروز)

(فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ) ﴿۵﴾ بر گردنش طنابی از لیف خرماست.

کلمه ها

«تَبَّتْ» : زیان منجر به فساد، خسران مستمر و هلاکت.

«أَبِي لَهَبٍ» : پسر عبدالمطلب است. بعضی گفته اند نام او همین ابولهب بوده، هرچند به شکل کنیه است و بعضی نامش را عبدالعزی دانسته اند و ابولهب را کنیه اش گرفته اند و علت این کنیه، خوش قیافه بودن او بود.

«يَصْلَىٰ» : از «صلی» به معنی دخول توأم با لزوم و دوام، و به معنی بریان کردن هم آمده است.

«حَطَبٍ» : هیزم.

«جید» : گردن.

«مَسَدٍ» : ریسمانی تابیده شده از لیف خرما.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ

طلیعه سوره با اعلام هلاکت و خسران دائمی ابولهب است. ظاهراً این جمله خبر الهی، مبنی

بر هلاکت قطعی ابوله‌ب و دستاوردها و تلاش‌های او است؛ زیرا در آیات بعد، خداوند از عذاب قطعی او یاد می‌کند و لذا احتمال این‌که در مقام دعا و نفرین باشد، بسیار کم است.

مطلب دیگری که در تفسیر کنز الدقائق بدان اشاره شده و در اینجا قابل ذکر است، انتخاب و استفاده‌ی کنیه به جای اسم است. آیه از لهیب آتش و عذاب آتشین بر ابوله‌ب سخن می‌گوید، لذا با تناسبی که بین ابوله‌ب و عذاب او وجود دارد و با توجه به بلاغت و بدیع، کنیه‌ی او انتخاب شد؛ یعنی خداوند برای بیان عذاب او از صفت و کنیه‌ای استفاده می‌کند که با عذاب او مناسبت داشته باشد و این نکته از لطایف بلاغی قرآن کریم است.^۱

«دستان» در اینجا یا اشاره به آزارهای «یدی» و عملی ابوله‌ب دارد، چنانچه مرحوم طبرسی از طارق محاربی نقل می‌کند که ابوله‌ب در بازار دنبال پیامبر □ راه می‌افتاد و او را با سنگ و کلام آزار می‌داد^۲ و یا کنایه از قدرت است، چنانچه در جمله «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» و نظایر آن، به معنی قدرت است.

خدای متعال در این آیه می‌فرماید: ابوله‌ب به دلیل برخوردهایی که با پیامبر اکرم □ انجام داد و اقداماتی که مرتکب شد، هم تلاش و دست‌آوردهایش (یا قدرتش) نابود و تباه شد و هم خود را به هلاکت مستمر افکند و نابود شد.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ

اگر «ما» نافیه باشد، مراد آیه آن است که دارایی و شهرت، اعتبار و وجاهتی که در طول زمان به چنگ آورده بود، هیچ نفعی برای او نداشت. اما اگر «ما» استفهامیه باشد، باز به معنی انکار است؛ یعنی: مال و اعتبار و وجاهت او چه نفعی برای او داشت؟

«مَا كَسَبَ» در کنار مال، ظاهراً اشاره به فرزندان، وجاهت اجتماعی، قدرت و شهرت و نظایر آن دارد.

۱. محمد مشهدی، کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۴۹۳.

۲. ر. ک: مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۸۵۲.

سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ

زمخشری معتقد است که «سین» بر سر فعل مضارع همیشه اشاره به آینده ندارد، بلکه هرگاه بر سر فعلی که مورد علاقه یا کراهت است وارد شود، به معنای وقوع قطعی آن است؛ بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: که قطعاً او را در آتش دارای شراره، خواهیم افکند. در غیر این صورت مراد آن است که به‌زودی در آتشی شعله‌ور خواهد افتاد یا بریان می‌شود. خداوند کلمه «نار» را به صورت نکره آورد تا عظمت و هولناکی آن آتش را برساند.

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ

همسر ابولهب، ام‌جمیل خواهر ابوسفیان و عمه معاویه است. گذشت که چگونه در اذیت و آزار زبانی و عملی پیامبر□، شریک جرم همسرش بود. خدا در مورد او می‌فرماید: وی «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» است؛ این عبارت به احتمال قوی حکایت از عمل خارجی ام‌جمیل و هیزم‌های خاردار است که سر راه خانه پیامبر اکرم□ می‌انداخت. و شاید کنایه از حمایت وی از ابولهب و مشارکت او در آزار و اذیت پیامبر□ باشد. این احتمال نیز داده شده که مراد، نمایی و سخن‌چینی این زن است؛ زیرا وی اطلاعات و سخنانی از زندگی خانوادگی پیامبر□ و با هدف توهین و تحقیر نقل می‌کرد، تا اعتقاد مردم به آن حضرت سست شود. چون «واو» در آیه عطف بر فاعل «سَيَصْلَى» می‌باشد، پس معنی آیه چنین خواهد بود که «ام‌جمیل» همچون «ابولهب» در آتش شعله‌ور جهنم خواهد افتاد، در حالی که هیزم بر پشت حمل می‌کند و این همان باطن عمل او در دنیا است.

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

این آیه و حالتی که در آن توصیف شده است، به احتمال قوی اشاره به عمل دنیوی ام‌جمیل دارد؛ یعنی او هیزم‌هایی دسته می‌کرد و با طنابی که به دور گردنش بود، تا در خانه‌ی پیامبر□ می‌کشید.

در پایان متذکر می‌شویم که این بیان قرآن در مورد دو انسان که مختارند و امکان توبه دارند، پیش‌بینی آینده و یکی از اخبار غیبی قرآن درباره عدم توفیق آن‌ها به ایمان آوردن است.

نکته‌های روش شناختی

۱. آزار فامیل و نزدیکان از جمله خطرهای پیش روی مبلغان و دعوت‌کنندگان به سوی خدای متعال می‌باشد. این آزارها باید تحمل شود، اما تهدیدهای صریح و قاطع پروردگار اهمیت حمایت از ترویج دهندگان دین در برابر این مخالفت‌ها را به وضوح نشان می‌دهد.

۲. آیه «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» اشاره دارد که قدرت و ثروت ابولهب در مخالفت با آن حضرت □ بی‌تأثیر نبوده است؛ زیرا به همان جهتی که قبلاً در سوره‌ی قلم متذکر شدیم، انگیزه‌ی ثروتمندان در مخالفت با جریان تغییر و اصلاح، بیشتر از دیگران می‌باشد. بنابراین مبلغان و مروجان اسلامی باید خود را مهیای بروز مخالفت‌های این گروه حتی از سوی نزدیکان، بنمایند.

۳. از این سوره می‌توان نتیجه گرفت که برنامه‌ی تغییر جامعه‌ی جاهلی و حرکت اصلاحی پیامبر □ آن‌چنان فراقومی و فرا قبیله‌ای بوده است که حتی به صف‌کشی در میان قبیله و فامیل وی منجر شد و رنگ حمایت بی‌شائبه قوم و قبیله را به خود نگرفت. حقایقی که بر زبان ترویج‌دهندگان دین جاری می‌گردد، باید چنان باشد که مخالفان جریان اصلاح را حتی در بین نزدیک‌ترین اقوام و فامیل به موضع وادار کند و آنان را دور سازد. همچنان‌که دورترین - بر حسب نسب - مردم حق‌طلب را به نزدیک‌ترین افراد به ترویج دهنده حقایق دینی تبدیل نماید، چنان‌که وارد شده است: «سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ».

سوره تکویر

تمام جداول دهگانه مسند و جدول‌های ترکیبی این سوره را هفتمین سوره‌ی مکی و به اتفاق تمام نقل‌ها پس از سوره‌ی مسد و قبل از سوره‌ی اعلی دانسته‌اند. این سوره در ترتیب مصحف، هشتاد و یکمین سوره است و پس از عبس و قبل از انفطار در جزء سی‌ام قرآن قرار دارد و ۲۹ آیه دارد. گاه این سوره را «کوَرَت» نامیده‌اند.

مقصود و محتوای سوره

مقصود سوره، ترغیب مردم به قرآن از طریق بیان نقش قرآن در هدایت انسان به راه مستقیم است. مطالب سوره حول دو موضوع دور می‌زند:

۱. بیان دگرگونی‌های عظیم پایان این جهان و آغاز رستاخیز و نشانه‌های قیامت و تذکر این نکته که عمل انسان گم نمی‌شود و او در فرجام حیات با عمل‌های خود مواجه می‌شود.
 ۲. قرآن از ناحیه خداوند و با سلامت کامل به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی نازل شد تا راه مستقیم را جلوی پای انسان بگذارد.
- بخش اول سوره با بیان دگرگونی‌های پایان دنیا آغاز و با ذکر تحولات آغاز زندگی در رستاخیز ادامه پیدا می‌کند و با بیان رابطه‌ی عمل دنیا با نتایج روز رستاخیز به پایان می‌رسد.

بخش دوم سوره با سوگند آغاز می‌شود و سپس با بیان انتساب قرآن به جبرئیل □ و بیان ویژگی‌های آن فرشته گرامی، به رد توهّمات غلط درباره پیامبر □ و قرآن می‌پردازد و در نهایت قرآن را به‌عنوان منشور هدایت مردم معرفی می‌کند.

ارتباط سوره

گذشت که تغییر جامعه‌ی جاهلی و مهیاکردن حرکت اصلاحی در پرتو برداشتن گام‌هایی چون گام‌های ذیل صورت می‌پذیرد: توجه به نقش‌های پروردگار و احساس نیاز به صاحب‌اختیاری اصلاح‌گر، پذیرش رسالت محمد □ و عدم مقاومت در برابر دعوت او، دغدغه‌داشتن نسبت به آینده و تنظیم رابطه توحیدی با پروردگار (توحید فاعلی - بندگی و استعانت). اما شرط مهم این تغییر، «هدایت» است. هدایت، نشان‌دادن راهکار خروج از شرایط نامطلوب و حرکت به سمت کمال مطلوب و نجات از آینده‌ی شوم و نامطلوب است. این هدایت اجباری نیست و برآمده از خواست و اختیار انسان می‌باشد. به عبارت بهتر افراد باید خود، تغییر را بخواهند. و ضرورت تغییر را احساس کنند. در سوره‌ی حمد از زبان این گروه، «هدایت» درخواست شد. پس از آن، خدای متعال در سوره‌ی تکویر نقش عمل در شکل‌گیری آینده‌ی هریک از افراد را بیان می‌دارد و آن‌گاه ضمن تأکید بر انتساب قرآن به خدای متعال، مردم هدایت‌طلب را به بهره‌گیری از این کتاب در جهت نیل به راه استوار و راست ترغیب می‌نماید.

گام تحول

تأکید بر ضرورت بهره‌گیری از قرآن به‌عنوان منشور هدایت الهی، با توجه به نقش اعمال در کیفیت حیات رستاخیز است.

آیات ۱ تا ۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) ﴿۱﴾ هنگامی که خورشید در هم پیچیده شود.
- (وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) ﴿۲﴾ و هنگامی که ستارگان بی فروغ شوند (و سقوط کنند)
- (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ) ﴿۳﴾ و هنگامی که کوه‌ها روان شوند.
- (وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ) ﴿۴﴾ و هنگامی که شتران باردار متروک شوند.
- (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ) ﴿۵﴾ و هنگامی که حیوانات وحشی جمع شوند.
- (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) ﴿۶﴾ و هنگامی که دریاها برافروخته (و پُر) شوند.
- (وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ) ﴿۷﴾ و هنگامی که همه جانها جفت هم شوند.
- (وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُيِّلَتْ) ﴿۸﴾ و هنگامی که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود.
- (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) ﴿۹﴾ به کدامین پیامد (گناه) کشته شد؟
- (وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ) ﴿۱۰﴾ و هنگامی که نامه‌های (اعمال) گشوده شود.
- (وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ) ﴿۱۱﴾ و هنگامی که پرده از آسمان برداشته شود.
- (وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ) ﴿۱۲﴾ و هنگامی که دوزخ شعله‌ای فروزان شود.
- (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ) ﴿۱۳﴾ و هنگامی که بهشت نزدیک شود.
- (عَاثَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ) ﴿۱۴﴾ هر شخص می‌داند آنچه را که حاضر کرده است.

کلمه‌ها

«كُوِّرَتْ» : در اصل به معنی پیچیدن و جمع کردن چیزی است، و گاه به افکندن یا تاریک شدن چیزی گفته می‌شود.

«انْكَدَرْتُ»: از باب انفعال و به معنی پذیرش کدورت است. به معنی پراکنده شدن نیز می آید.

«عِشَارٌ»: حامله ها. ابن اثیر می نویسد: عشاء - واحد عشار - به شتر ماده ای که ده ماه از حاملگی او گذشته باشد گفته می شود، سپس به هر شتر حامله ای گفته شده است.

«وُحُوشٍ»: حیوانات وحشی، در مقابل حیوانات اهلی؛ حیوانی که با انسان انسی ندارد.

«سُجَّرَتْ»: سجر به معنی افروخته شدن آتش و پرکردن است.

«مَوُودَةٌ»: «وَاد» زنده به گور کردن. «مَوُودَةٌ»: دختر زنده به گور شده.

«كُشِطَتْ»: «كُشِطَ» کندن پوست شتر، برداشتن پرده از روی چیزی.

«سُعْرَتْ»: افروخته شدن آتش.

«أُزْلِفَتْ»: «زَلَف» نزدیک شدن و مقدم شدن.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

خدای متعال در آغاز سوره به تحولات عظیم در پایان دنیای فعلی ما انسان ها و برپاشدن جهان آخرت و علائم مربوط به این رخداد عظیم اشاره می فرماید و در این آیه به پیچیده شدن خورشید، و تاریک شدن و جمع شدن حجم آن می پردازد. با توجه به دو معنایی که برای واژه تکویر وجود دارد، مفسران تلاش کرده اند تا این دو معنا را در آیه جمع کنند، و بدین ترتیب «کوّرَت» را به معنای نابودی خورشید گرفتند که مقدمات آن به دو صورت تصویر می شود: ۱. پیچیده شدن خورشید در خود ۲. رفتن نور.

نکته ی لطیف در این آیه و آیات بعد اینکه گرچه فعل به صورت ماضی آورده شده است، اما زمان آینده را بیان می کند و باید متذکر شد که عرب زمانی از فعل ماضی برای آینده استفاده می کند که آن فعل حتماً تحقق پیدا کند و گویی آن را واقع شده ببیند.

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ

با توجه به دو معنایی که برای کُورِت گفته شد، مراد آیه یکی از این دو مورد ذیل خواهد بود:

۱. سقوط؛ یعنی پس از به هم خوردن نظام عالم، ستارگان با هم برخورد می‌کنند و سقوط می‌کنند.
۲. تیره و تار شدن؛ ممکن است این معنا با سیاق آیات سازگارتر باشد؛ چه اگر مراد از نجوم، سیارات منظومه‌ی شمسی باشد، با رفتن نور خورشید آن‌ها هم که نورشان را از خورشید می‌گیرند، تاریک می‌شوند. شاهد ترجیح این معنا اطلاق لفظ نجم در زبان قرآن و محاورات عرب بر شیء نورانی است که در اینجا، شاید مراد رفتن نورانیت سیاره‌های این منظومه باشد.^۱

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ

خداوند در ادامه به علائم پایان دنیا همچون حرکت کوه‌ها در سطح زمین اشاره می‌کند. اگر «انکدار» به معنای سقوط سیارات باشد، ممکن است اشاره به برخورد قطعاتی از سیارات به زمین و زمین‌لرزه‌های شدیدی باشد که کوه‌ها را از ریشه کنده و آن‌ها را به حرکت در می‌آورد.^۲

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

در عصر نزول قرآن یکی از پرفایده‌ترین مملوکات عرب، عشار یا همان شتر است. این حیوان بنا بر خواص و فوایدی که دارد، توجه عرب را به خود جلب کرده است. خداوند در این آیه می‌فرماید: حادثه آخر دنیا آن‌قدر سهمگین می‌شود که کسی به عشار توجه نمی‌کند.

البته باید توجه کرد که این معنا تنزیل آیه است؛ یعنی آن معنایی که در زمان نزول از این آیه برداشت می‌شد؛ چرا که گران‌بهاترین چیز نزد عرب، شتر ماده بود و بدین ترتیب خداوند

۱. استفاده از یافته‌های متقن علم نجوم در فهم آیات بالا و ترجیح احتمالات نقش به‌سزایی دارد.

۲. البته دقت شود که نمی‌توان این‌ها را به عنوان تفسیر قطعی این آیات دانست.

این حیوان را شاهد مثال قرار داد، و ما امروزه می‌توانیم آن را به هر چیز بالارزش و پرمفعت، گسترش دهیم.

وَإِذَا اللَّوْهُشُ حُشِرَتْ

پایان جهان آن‌چنان ترسناک است که حیوانات وحشی با هم جمع می‌شوند و دیگری به هرکس پناه می‌برد و حیوانات، طبیعت نامأنوس خود را فراموش می‌کنند. اکنون این سؤال مطرح است که آیا حشر و اجتماع حیوانات مربوط به قیامت است؟ با توجه به سیاق آیات و این‌که علامت‌های پایان دنیا ذکر شده است، استفاده از این آیه برای اثبات حشر حیوانات در قیامت بعید به نظر می‌رسد و اثبات حشر همه‌ی حیوانات در قیامت احتیاج به قرائن بیشتری دارد که از این آیه استفاده نمی‌شود.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ

در این آیه به وضع دریاها در پایان دنیا اشاره می‌شود. برای واژه «سُجِّرَتْ» چندین معنا ارائه شده است که دو معنا با آیه تناسب بیشتری دارد:

۱. شعله‌ور شدن و برافروخته شدن آتش‌ها با این احتمال که در آن روز، انفجارهای گسترده آتشفشانی به وقوع می‌پیوندد و آب دریاها را بخار می‌کند و در نتیجه دریاها خشک می‌شوند.
 ۲. روان شدن بعضی آب‌ها بر بعضی دیگر و روی هم ریخته شدن آب‌ها.
- احتمال دارد، با حرکت و جابه‌جایی کوه‌ها و زلزله‌ها و برخوردهای شدید و حفره‌هایی که در زمین ایجاد می‌شود، مواد مذاب داخل زمین بالا بیاید، در نتیجه دریا خشک شود و یا بر اثر حرکت کوه‌ها و برخورد آن‌ها با هم، و نیز بر اثر طوفان‌ها و طغیان آب‌ها، موانع طبیعی بین دریاها برداشته شود و این رانش‌ها و تکان‌ها زمینه شود تا دریاها و اقیانوس‌ها به هم وصل شوند. وقتی موانع طبیعی برداشته شوند، آب‌ها به هم می‌رسند و روی هم ریخته می‌شوند و مجموعه آب‌های زمین یک‌جا جمع می‌شوند.

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

خدای متعال پس از بیان علامت‌های پایان دنیا، به ذکر دگرگونی‌های آغاز جهان آخرت می‌پردازد. گفته شد که تا اینجا خورشید خاموش شده، ستارگان یا سیارات ریخته یا با هم برخورد کرده‌اند، کوه‌ها حرکت کرده‌اند، موجودات وحشی یک‌جا جمع شده‌اند، دریاها به هم ریخته‌اند و سطح تمام زمین را آب فراگرفته است. در مرحله بعد که اسرافیل در صور می‌دمد، مرحله آغاز آن جهان اتفاق می‌افتد که ابتدا نفوس‌ها تزویج می‌شوند.

تزویج مقارنه‌ی هرچیزی با چیز مناسب آن است. گیاهان را زوج می‌گویند؛ زیرا از صنف هم می‌باشند. موجودات عالم نیز با توجه به مشابَهت‌هایی که دارند در برخی از آیات، زوج خوانده شده‌اند: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً»^۱. پس منظور از زوج در سوره تکویر یعنی هر یک از موجودات به آن چیزی که مقارن با آن‌ها است، نزدیک می‌شوند، و ممکن است به این معنا باشد که نفس به جسمی که مقارن با اوست و الان از آن جداست، تزویج می‌شود.

احتمال دیگر آن‌که مراد از تزویج، ازدواج هر شخص باشد، اعم از جسم و روحش با شخصی هم‌صنف خودش؛ به فرض مردان و زنان نیک، قرین هم می‌شوند و با امام خود جمع می‌شوند. ممکن است در همین حالت مثلاً اهل آتش مجموعه‌ای باشد از کسانی که اغوا شده‌اند و کسانی که اغوا کرده‌اند؛ یعنی چون هم‌صنف‌اند، کنار هم قرار می‌گیرند.

این احتمال هم وجود داد که این تزویج نفوس شامل هر دو مورد باشد؛ یعنی در یک مرحله روح‌ها در جسم‌ها حلول کنند و این مشابَهت به این دلیل است که در دنیا جسم، قالب موافق روح را پیدا می‌کند و به همین دلیل قرآن از آن تعبیر به تزویج کرده است و در مرحله‌ی دوم انسان‌هایی که خصلت‌های مشترکی دارند، در یک‌جا جمع شوند و هرکس با امام خودش در یک طرف قرار گیرد.

وَإِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چرا اولین سؤالی که در آخرت می‌شود، در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران است؟ در جواب می‌توان گفت که قرآن در آغاز نزول، روی بدترین عملکرد کفار دست گذاشته است و می‌خواهد بگوید که مشرکان عرب وحشیانه‌ترین رفتار غیرانسانی را مرتکب شدند و آن عبارت بود از کشتن دختران معصوم و این قدر این عمل، مورد خشم و ناخشنودی خدا است که روز قیامت گویا قبل از حساب و کتاب و رسیدگی به اعمال، اولین چیزی که سؤال می‌شود، همین مسأله است.

اما سؤال دیگری که مطرح است این که چرا دختر بچه، مخاطب واقع می‌شود و از او درباره‌ی زنده به گور شدن پرسیده می‌شود؟ مرحوم طبرسی □ در این باره می‌فرماید: معنی این سؤال توبیخ قاتل است؛ زیرا دختر خواهد گفت: من بدون گناه کشته شده‌ام.

دقت در آیه نشان می‌دهد که این تعبیر برای مجسم کردن جنایت، بسیار مناسب است. گویی خشم بر قاتل آن‌چنان است که از روبرو شدن با او صرف نظر شده است، بلکه خداوند، آنان را لایق خطاب ندانسته است. این قدر کارشان غیرانسانی است که خدای متعال، بدون هیچ سؤال و جواب و فقط با اظهار خشم، آنان را روانه جهنم می‌کند.

کتب تاریخی درباره‌ی تراژدی زنده به گور کردن دختران در بین عرب جاهلی مطالب ارزنده‌ای دارند. آقای مهدی پیشوایی، مورخ معاصر، در این باره مطالبی عرضه داشته‌اند که خلاصه بخش‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

از آنجا که دختر در آن جامعه‌ی دور از تمدن و فرهنگ که زور و خشونت در آن حاکم بود، نمی‌توانست همچون مرد، جنگاوری کرده و از قبیله خود دفاع کند و ممکن بود در درگیری‌های قبیله‌ای به دست دشمنان افتاده، از آنان فرزند به دنیا آورده و مایه ننگ گردد، ایشان به کار زنده به گور کردن دختران دست می‌زدند. برخی نیز در اثر اقتصاد پریشانی که

گربانگیر آنان بود، از ترس فقر به زنده به گور کردن دختران می پرداختند. در مجموع دختر در نظر آنان موجود شومی بود. محرومیت و محکومیت زن در آثار و ادبیات عرب آن روزگاران انعکاس فراوان یافته است؛ چنان که در میان آنان معمول بود که هرکس دارای دختر می شد به وی می گفتند: خدا شما را از ننگ او ایمن بدارد، هزینه‌ی او را فراهم سازد و قبر را برایش خانه‌ی داماد قرار دهد. نخستین قبیله‌ای که این رسم غلط را بنا نهاد، قبیله‌ی «بنی تمیم» بود. می گویند به دنبال خودداری این قبیله از پرداخت مالیات به نعمان بن منذر بین آنان جنگی در گرفت که به اسیری زنان و دختران تمیمی منجر شد. هنگامی که نمایندگان بنی تمیم به دربار نعمان رفتند، وی اختیار اقامت در حیره یا بازگشت به میان بنی تمیم را به خود زنان واگذار کرد. دختر قیس بن عاصم که در بین اسیران بود و با یکی از درباریان ازدواج کرده بود، ماندن در دربار را برگزید. قیس از این جریان ناراحت شد و با خود عهد کرد بعد از آن، دختران خود را بکشد و این کار را کرد. این رسم کم کم در قبائل دیگر نیز رواج یافت. البته این رسم نیز عمومیت نداشت و برخی از قبایل و شخصیت‌های بزرگ با این کار مخالف بودند. اما شواهد، گویای گسترش این رسم در حد وسیعی در میان عرب جاهلی بود.^۱

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ * وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ

«پرونده اعمال (خیر یا شر) باز می شود و آسمان برداشته می شود، مثل برداشتن پوست از روی گوشت». از این آیات می توان استفاده کرد که بعد از آن که به اعمال رسیدگی شد، آسمان تبدیل و تغییر می یابد و جهنم و بهشت شکل جدید به خود می گیرد. گویی بعد از آن که صحیفه اعمال پهن شد، در آسمان تغییر دومی رخ می دهد و به دنبال آن بهشت آشکار و جهنم فروزان می شود.

۱. مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام، از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام، ص ۴۹-۵۳.

بعضی از مفسران این موضوع را علامت پایان دنیای کنونی دانسته‌اند که خیلی بعید به نظر می‌رسد، زیرا با سیاق آیات و نظام سوره مخالف است؛ بلکه از آیه استفاده می‌شود که بعد از محاسبه‌ی اعمال با یک تغییر، آسمان برداشته می‌شود، مثل آن که پوست چیزی را بکنند و مراد جوّ زمین یا تمام آسمان دنیا است.

پس این ترتیب یعنی اول بازشدن صحیفه‌ها و سپس کندن آسمان‌ها نمایان‌گر تحول پس از قیامت است نه قبل از آن. همچنین از این آیات استفاده می‌شود که محاسبه اعمال در روی همین زمین است؛ یعنی محشر افراد در همین جا است و بعد آسمان برداشته می‌شود و بهشت می‌آید و جهنم شعله‌ور می‌شود.

همچنین می‌توان از دو جمله‌ی آخر، در صورتی که «ازلفت» به معنای نزدیک شدن باشد - چنان‌که غالب مفسران گفته‌اند -، چنین استفاده کرد که بهشت در زمین نیست.

عَاَمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ

هر نفسی آنچه را که حاضر کرده، می‌شناسد، یعنی باطن عمل خود را می‌بیند. همه‌ی اعمال، باطنی دارند. انسان این باطن را وقتی بهشت نزدیک شد و جهنم شعله‌ور شد، در تجسمی به صورت نعمت یا نعمتِ بهشت یا جهنم مشاهده می‌کند.

بنابراین آیه در صدد بیان این معنا است که با اعمالی که شما انجام می‌دهید، بهشت و جهنم خود را می‌سازید؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»؛ ای اهل ایمان از خدا بترسید و هر کدام از شما خوب بنگرد که چه عملی برای فردای قیامت خود پیش می‌فرستد». حال فردای موعود رسید و بهشت آمد و جهنم شعله‌ور شد، اینجا است که هر نفسی می‌بیند که چه چیزی برای خودش مهیا کرده است.

انسان باطن بهشت و جهنمی را که در دنیا ساخته، در روز قیامت می‌بیند. این مفهومی است

که می‌توان بدون به هم ریختن سیاق آیات احتمال داد. پس با آمدن بهشت و شعله‌ور شدن جهنم، هرکس باطن عملش را که همان بهشت یا جهنم است، می‌بیند.

این آیه انگیزه‌ی نزول چهارده آیه‌ی قبل است؛ یعنی خداوند همه‌ی آن وقایع را گفت تا انسان را نگران رابطه‌ی اعمال و فرجام بکند و بیان دارد که فرجام اشخاص، همان عملی است که شخص انجام می‌دهد و در قیامت، باطن اعمال ظهور می‌کند و انسان محصول عمل خود را درو می‌کند.

آیات ۱۵ تا ۲۹

- (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ) ﴿۱۵﴾ پس نه، قسم می‌خورم (قسم نمی‌خورم) به پنهان‌شونده‌ها.
- (الْجَوَارِ الْكُنُوسِ) ﴿۱۶﴾ روندگانِ پنهان‌شونده.
- (وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ) ﴿۱۷﴾ و به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد.
- (وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ) ﴿۱۸﴾ و سوگند به بامداد، هنگامی که بدمد.
- (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) ﴿۱۹﴾ قطعاً آن (قرآن) سخن فرستاده‌ی ارجمند (جبرئیل) است.
- (ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ) ﴿۲۰﴾ که قدرتمند [و] دارای جایگاهی نزد صاحب تخت (جهاندار و تدبیر هستی) است.
- (مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ) ﴿۲۱﴾ که [در میان فرشتگان، فرمان او] اطاعت شده [و] درستکار است.
- (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ) ﴿۲۲﴾ و همنشین شما (پیامبر) دیوانه نیست.
- (وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ) ﴿۲۳﴾ و به یقین، او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است.
- (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ) ﴿۲۴﴾ و او نسبت به [بازگویی اخبار] نهان بخیل نیست.
- (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ) ﴿۲۵﴾ و آن (قرآن) سخن شیطان رانده شده نیست.
- (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) ﴿۲۶﴾ پس به کجا می‌روید؟!
- (إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ) ﴿۲۷﴾ آن (قرآن) جز یادآوری برای جهانیان نیست.
- (لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ) ﴿۲۸﴾ برای کسی از شما که بخواهد به [راه] راست برود.
- (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) ﴿۲۹﴾ و [چیزی] نمی‌خواهید، مگر این که خداوند که پروردگار جهانیان است، بخواهد.

کلمه‌ها

«خُنَسٌ»: از کلمه «خنس» به معنای پنهان شدن و کنار رفتن.

«الجَوَارِ»: جاری‌شوندگان. در اصل «الجواری» به معنای پدیده‌ها و موجوداتی است که

جریان دارند و از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر سیر می‌کنند.

«كُنَسٌ»: از «كَنَس» به معنی نپنهان شدن است.

«عَسَّسُ»: رقیق شدن تاریکی اول و یا آخر شب.

«تَنَفَّسٌ»: گسترش و وسعت یافتن.

«مکین»: دارای مکت و منزلت.

«ضنین»: بخیل نسبت به چیزهای نفیس.

ارتباط پیام‌ها

پس از آن‌که در بخش اول سوره معلوم شد که فرجام اشخاص، همان عملی است که انجام داده‌اند و انسان محصول عمل خود را درو می‌کند، بلکه در قیامت باطن اعمال ظهور می‌کند، به طور طبیعی انسان سراغ برنامه‌ی جامعی را خواهد گرفت؛ برنامه‌ای که ناظر به سعادت جهان دیگر در پرتو عمل این جهانی باشد. طبعاً چنین برنامه‌ای نمی‌تواند زمینی باشد؛ زیرا قدرت درک زمینیان، توان شناخت تفصیلی و جامع همین جهان را ندارد، چه رسد به جهان‌های دیگر. پس چاره‌ای جز بهره‌گیری از پدیده‌ی وحی نیست.

پروردگار متعال در بخش دوم سوره می‌فرماید که این قرآنی که پیامبر □ برای شما آورده است، همان برنامه است و این برنامه کار شخصی او نیست. رسولِ امینِ وحی (جبرئیل) با شش خصوصیتی که در این سوره به آن اشاره شده است، این برنامه را در اختیار پیامبر □ می‌گذارد و پیامبر □ هم، همان را برای شما می‌خواند.

این سوره از سویی دخالت عوامل شیطانی را متفی می‌داند و بر ظرفیت قرآن در این‌که

انسان را در راهی مستقیم حرکت دهد و به نتیجه برساند - البته اگر انسان بخواهد و اراده خدا هم بر آن تعلق بگیرد - تأکید می‌کند.

تفسیر

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ

بخش دوم سوره با قسم آغاز می‌شود: «پس نه، قسم می‌خورم (قسم نمی‌خورم) به پنهان‌شونده‌هایی که در حرکت هستند و پنهان می‌گردند». در مورد «لا» که در کنار واژه «قسم» آمده، دو نظر وجود دارد: ۱. «لا» زائد و برای تأکید است یعنی قطعاً قسم می‌خورم. ۲. «لا» به همان معنای اصلی خودش به کار رفته، به این منظور که موضوع آن قدر واضح است که نیازی به قسم خوردن نیست و من قسم نمی‌خورم. باید گفت نظر دوم قوی‌تر می‌باشد.

یکی از حساس‌ترین بخش‌های تفسیر، توضیح موارد و مصادیق برخی عبارات قرآن است؛ مفاهیم عامی که خدای حکیم بیان فرموده و مفسر در صدد کشف مصداقش می‌باشد. قرآن در اینجا می‌فرماید: من قسم نمی‌خورم یا به تأکید قسم می‌خورم بر یک سری پدیده‌ها که پنهان‌اند، جریان پیدا می‌کنند و دوباره پنهان می‌شوند.

مفسران در تشخیص مراد چنین پدیده‌هایی اختلاف کرده‌اند: جمع کثیری از مفسران آن را بر ستارگان و حتی برخی بر سه یا چهار ستاره‌ی خاص تطبیق کرده‌اند، مثل زحل و مشتری، و این احتمال را مستند به روایتی از امیرمؤمنان علی^ع کرده‌اند. گروهی نیز آهوان و پاره‌ای مطلق حیوانات وحشی را مراد آیه دانسته‌اند که به پناهگاه خود می‌روند. به نظر می‌رسد تنها ستارگان مصداق آیه نباشند، بلکه مراد آیه اعم است و هر آنچه را که نهان است و سپس جریان یافته و مجدداً به جایگاه اصلی خود برمی‌گردد، شامل می‌شود. پس آیه ستارگان، آهوان، حیوانات وحشی و دیگر پدیده‌هایی را که از محلی پنهان بیرون آمده، به حرکت درمی‌آیند و به جایگاه اصلی خود بازمی‌گردند، شامل می‌شود. اما حکمت سوگند یاد کردن به چنین پدیده‌هایی خواهد آمد.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ

گذشت که «عسعس» عبارت از رقیق شدن شب است. این پدیده در اول شب و آخر شب به وقوع می پیوندد؛ بنابراین گاهی مراد از آن را «ادبار و پشت کردن شب» و گاهی «اقبال و روی آوردن» دانسته اند. ظاهراً در اینجا به قرینه‌ی آیه‌ی «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» ادبار و پشت کردن مراد آیه است، خصوصاً این معنا که با غرض سوگند سازگارتر است؛ البته همه‌ی آنچه گفته شد، مبنی بر آن است که مقصود سوره چنین باشد: قرآن ظلمتِ شبِ جهالت را تبدیل به روشنایی می کند. کلمه «تنفس» در آیه، کنایه از گسترش روز و نمایان شدن تدریجی آن است.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ

پس از چند سوگند، خداوند در جواب قسم‌ها می فرماید: این برنامه‌ای که پیامبر □ برای شما آورده است، هر آینه گفتار فرستاده‌ای کریم است. مراد از رسول، به قرینه‌ی آیات بعد، فرشته وحی یا همان جبرئیل □ است که با شش ویژگی معرفی می شود:

۱. رسول: این صفت بیانگر این است که جبرئیل نقش استقلال‌ی در این قول ندارد.

۲. کریم: حکایت از جایگاه جبرئیل به عنوان فرشته‌ای با کرامت، باارزش و گرامی دارد.

۳. ذی قوه عند ذی العرش: این فرشته صاحب قدرت است و تواناست؛ اما پیش چه کسی تواناست؟ توانایی و ضعف نسبت به افراد و اشخاص مختلف تفاوت می کند، مثلاً ما انسان‌ها در نگاه یک مورچه، بسیار توانا هستیم، اما در نگاه موجودات قوی‌تر از خود، ناتوان. پس قوت و ضعف دو امر نسبی هستند. حال خدا می فرماید: جبرئیل فرشته‌ای است که پیش ما قوی است؛ پیش خدایی که از او قادرتر وجود ندارد، پیش خدایی که عظمتش همین بس که صاحب عرش است؛ یعنی تمام هستی و نظامات عالم به دست قدرت اوست.

۴. مکین: یعنی صاحب مکان، جاه و موقعیت در نزد خدای صاحب عرش است.

۵. مطاع: جبرئیل حداقل در میان گروهی از فرشتگان، موقعیت رهبر و مدیر را دارد که بسیاری از فرشتگان در این عرصه تابع او هستند و از امر او اطاعت می‌کنند.

۶. امین: از مهم‌ترین صفات این فرشته، امانت‌داری او در امر وحی است. جبرئیل □ وحی الهی را به طور کامل در اختیار پیامبر □ می‌گذارد. این‌که چگونه بگذارد، چقدر بگذارد، کجا بگذارد و ... را دقیقاً بر اساس دستوری که به او داده شده است، انجام می‌دهد.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ

خداوند پس از آن‌که شخصیت جبرئیل □ را با صفات شش‌گانه توضیح داد و این‌که پیامبر □ این برنامه را از او می‌گیرد، به شبهات احتمالی پاسخ می‌دهد؛ نخست می‌فرماید: پیامبر □ آن‌گونه که توهم شده، نیست. او همراه شماس است، در بین شما بوده، او را می‌شناسید و بر سلامت روحی او واقف هستید. او که خود از نوع شماس است و با شما بوده، مجنون نیست.

وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ

این شخص (پیامبر □) جبرئیل □ را در افق مبین دیده است. افق به معنای ناحیه و طرف است و «افق مبین» یعنی آن بخش روشن و شاید اشاره به دیداری است که بین پیامبر □ و جبرئیل □ اتفاق افتاده است و ایشان، جبرئیل □ را به صورت واقعی‌اش دیده است. با توجه به سیر بحث و ترتیب نزول سوره‌ها، شاید مراد این باشد که پیامبر □ وقتی به‌عنوان رسول انتخاب شد، جبرئیل □ را به صورت واقعی در افق مبین با آن عظمت دیده است. پس آیه می‌فرماید: او مجنون نشده و واقعاً جبرئیل امین □ را در آن ناحیه دیده است.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ

نکته دیگری که ممکن است در ذهن برخی از مخاطبان پیامبر □ خلجان کند، بخیل بودن پیامبر □ در انتقال وحی است. خدای متعال این احتمال را نیز مردود اعلام می‌دارد و می‌فرماید: پیامبر □ بر غیب بخیل نیست و مطالب را در خود نگاه نمی‌دارد و سخاوتمندانه پیام‌هایی را که

از غیب می‌گیرد، به شما تحویل می‌دهد. او هم خوب می‌فهمد و هم خوب تحویل می‌دهد.
 با توجه به این‌که «ضنین» به معنی بخل شخص در مورد شیء نفیس و گران‌قیمت است،
 می‌توان گفت: خداوند با نفی چنین معنایی، بر اهمیت و ارزش وحی تأکید می‌کند و می‌گوید:
 این قرآن، کلامی پرارزش است و پیامبر□، کسی نیست که نسبت به این کلام بخلی بورزد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

توهم دیگری که در مورد پیامبر□ می‌رفت این‌که پیامبر□ قرآن را از شیطان رانده شده گرفته باشد و
 این قرآن قول شیطان باشد، چه مراد از آن، ابلیس باشد که از بهشت رانده شد و چه مراد، بعضی از
 جنیان از جمله ابلیس باشد که استراق سمع می‌کردند و بعد از شروع وحی بر پیامبر□، آنان با شهاب
 مبین رانده شدند که در قرآن نیز از آن یاد شده است. خدای متعال در این آیه، احتمال دخالت شیطان را
 در فرایند وحی نفی می‌کند. باید گفت: جن، شیطان و فرشته در نزد عرب جاهلی پدیده‌هایی شناخته
 شده بودند. در ضمن سوره‌ی نجم، جن و ص به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت.

رسالت قرآن پاسخ به مهم‌ترین نیاز انسان یعنی هدایت است

بعد از آن‌که در این سوره، دو مسأله مهم مطرح شد، یکی آن‌که انسان مسئول سرنوشت
 خود است و با اعمال خود، کیفیت زندگی جهان آخرتش را ترسیم می‌کند و دیگر این‌که آن
 چیزی که پیامبر□ آورده است، همان برنامه‌ای است که راه را به شما نشان می‌دهد و می‌گوید چگونه در
 این جهان زندگی کنید، تا در آن جهان، زندگی شما مناسب باشد، و نیز پس از رفع ابهامات و اتهاماتی
 که ممکن بود متوجه پیامبر اکرم□ بشود، خداوند با تعبیری بسیار لطیف می‌فرماید:

فَإِنَّ تَذَهُبُونَ

اگر از خدمت پیامبر□ و خدا خارج شوید، کجا بروید؟ چه کسی این برنامه را در اختیار
 شما بگذارد؟

در ادامه تعبیر لطیف‌تر می‌شود و می‌فرماید:

گفتنی است در محاورات عرب وقتی از تعبیر نفی و استثناء (انّ ... إلّا) استفاده می‌شود که بخواهند مبالغه در چیزی را برسانند و در اینجا خداوند می‌فرماید: قرآن به جز ذکری مفید به حال جهانان نیست.

«ذکر» در این آیه مصدر است که به جای وسیله‌ای که با آن تذکر می‌دهند، نشسته است. اگر «ذکر» به معنای تذکردادن به کسی که چیزی را فراموش کرده است، باشد، معنی آیه چنین خواهد بود: شما یک سری ظرفیت‌ها و دانش‌های فطری و بدیهی دارید که قرآن آمده تا آن‌ها را به یاد شما بیاورد و در صورتی که به فطرتان رجوع کنید، تطابق قرآن را با فطرتان و عقل سلیم درک می‌کنید؛ اما اگر «ذکر» به معنای شخصیت و شرافت باشد، مراد آن است که این قرآن شخصیت و شرافت شما است، انسان‌ها را شریف می‌کند، شما را عزیز می‌کند، ظرفیت‌های شما را بالا می‌برد، به شما شخصیت می‌دهد و از این محدوده‌های تنگ خارجتان می‌کند و به زندگی شما کیفیت انسانی می‌بخشد. حال اگر انسان با این قرآن بجنگد و از در این خانه برود، کجا برود؟! این

خداوند در ادامه می‌فرماید:

این ذکر نه برای همه‌ی افراد بلکه برای کسی است که بخواهد مستقیم بشود، بخواهد در راه حق حرکت کند، راهی که دارای استقامت و استواری است. اگر کسی واقعاً دغدغه دارد که من چگونه رفتار کنم، چگونه رفتار کنم که در قیامت و جهان دیگر به کیفیت مناسب حیات برسم، چاره‌ای ندارد جز این که سراغ قرآن بیاید.

خداوند در آخر سوره، به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

یعنی انسان اختیار دارد، اما در حکوزه‌ای که ما به او اختیار داده‌ایم و البته خدا می‌خواهد که بشر اختیار داشته باشد. میل بشر، میل به اختیار است؛ چه این را خدای متعال در فطرت او ریخته است؛ خدایی که صاحب اختیار جهانیان است و می‌خواهد همه جهانیان را رشد دهد و از نقطه‌ی ضعف به نقطه‌ی کمال برساند و در مورد انسان اراده کرده است که انسان به اختیار این مسیر را طی کند و خود بخواند که در این مسیر قرار بگیرد.

نکته‌های تفسیری

۱. یکی از لطایف قرآن این است که به برخی پدیده‌های مادی و بی‌جان، جان می‌بخشد. در اینجا گویی شب یک موجود زنده است و گویی شما احساس می‌کنید که این موجود زنده در حال دورشدن از شما است و از سویی از صبح تعبیر به تنفس می‌کند. گویی صبح یک موجود زنده است که نفس تازه‌ای در آن دمیده شده است. گفتنی است از نظر تربیتی مصورکردن و بلکه جان بخشیدن به پدیده‌ها در مخاطبان تأثیر به‌سزایی دارد.

۲. دقت در تعبیر «قول رسول کریم» و توجه به آیه‌ی ۲۵ همین سوره،^۱ ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که این قرآن به طور قطع گفته پیامبر □ نیست. پس یا باید آن را از ملک وحی گرفته باشد و یا از شیطان. قرآن می‌فرماید: از ملک وحی است نه از شیطان و از سویی ملک وحی این کلمات را از پیش خود نساخته، بلکه او رسول است و این گفته‌ها از سوی خداست و این پیک وحی (جبرئیل □) آن را بدون کم و کاست به پیامبر □ می‌رساند.

۳. از آیه‌ی نوزده و آیات مشابه آن می‌توان چنین استفاده کرد که تمام قرآن به واسطه فرشته‌ی وحی بر پیامبر □ نازل شده است. البته بر پیامبر □ وحی‌های دیگری از جمله وحی تبیینی شده است که برخی از آن مستقیم و بلاواسطه بوده است.

۱. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ.

۴. نکته‌ی لطیفی در آیه «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» است و آن این‌که برخلاف نظر برخی مستشرقان که می‌گویند محمد □ در ابتدا بنا نداشت دینش را جهانی کند و این فکر در مدینه به ذهن او خطور کرد، اولاً این کتاب وحی الهی است و ثانیاً همان‌گونه که در آیه‌ی آخرِ سوره‌ی قلم، دومین سوره‌ی نازل‌شده، تأکید شد، در اینجا مجدداً برای دومین بار در هفتمین سوره نازل‌شده، تأکید بر رسالت جهانی قرآن و اسلام و پیامبر □ شده است. بنابراین ادعای این شرق‌شناسان مقرون به برهان نیست.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. انس با قرآن، از درک نیاز به این کتاب به‌عنوان منشور هدایت، آغاز می‌شود. کسی به این درک می‌رسد که طالب هدایت باشد و کسی طالب هدایت است که از خواب غفلت بیدار شده و اندازهای پروردگار را جدی گرفته باشد و کسی انذار پروردگار را جدی می‌گیرد که محمد □ را به رسالت باور کرده و پروردگار را شناخته باشد و فقر به او را احساس کرده باشد. این روش از بررسی مباحث مطرح شده در سوره‌های تکویر، حمد، مدثر، مزمل و علق و دقت در ارتباط نظام‌وار آن‌ها به‌دست می‌آید. به عبارت دیگر، روش انس با قرآن، ایجاد انگیزه در مخاطب است و بدون آن تضمینی برای ارتباط ماندگار با قرآن وجود ندارد.

۲. پیش‌نیاز آشنایی با قرآن، انتساب آن به فرشته‌ی وحی و عدم دخالت عوامل شیطانی در امر قرآن می‌باشد: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ... وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ». همچنین بخل‌نورزیدن پیامبر □ در انتقال محتوای آیات و خواندن کامل آن‌ها بر مردم از جمله علوم مقدماتی و مورد نیاز اهل قرآن می‌باشد: «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ».

۳. انتخاب صفت «ذکر» برای قرآن، از بین مجموعه اسماء و صفات این کتاب مقدس، در ایجاد انگیزه برای مخاطبان نقش ارزنده‌ای دارد، همین‌طور با غالب معارف آغاز نزولِ وحی که به امور قابل درکِ غریزی انسان می‌پردازد، در ارتباط است.

۴. روش آشناسدن مردم با مباحث رستاخیز، از تذکرِ تحولات مربوط به پایان جهان آغاز می‌شود. با توجهی که قرآن به این تحولات داده است و این‌که امکان مطالعه آن‌ها برای مخاطبان وجود دارد، زمینه‌ی پذیرش برای آنان بالاتر می‌رود.

۵. قطع ارتباط میان عمل و نتیجه و فرجام، موجب می‌شود تا دغدغه‌ی انسان نسبت به فرجام زندگی، دغدغه‌ای کور و بی‌حاصل و خارج از تدبیر انسان قلمداد شود. پروردگار حکیم در این سوره پیوند میان عمل و کیفیت حیات آخرت را برقرار کرد. این ایجاد پیوند میان عمل و نتیجه از سوی خدای متعال، در پذیرش راهنمایی قرآن به‌عنوان منشور هدایت تأثیر بسیار مهمی داشت؛ منشور هدایتی که برون‌رفت از خطر شقاوت و تحصیل سعادت را هموار می‌کند.

سوره اعلیٰ

این سوره در تمام جداول ترتیب نزول، در ردیف هشتم، پس از سوره ی تکویر و قبل از سوره ی لیل است، به جز جدول ترکیبی این ندیم که در آن پس از این سوره، سوره ی انشراح قرار داده شده است، که در سوره ی لیل به داوری در مورد آن خواهیم پرداخت. این سوره در ترتیب مصحف رسمی در ردیف هشتاد و هفتم، پس از سوره ی طارق و قبل از سوره ی غاشیه در جزء سیام قرآن قرار گرفته و نوزده آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

مقصود از نزول سوره، رفع دغدغه های پیامبر اکرم ﷺ از طریق تسبیح پروردگار و راهنمایی آن حضرت به انتخاب شرایط مناسب و مفید مردم می باشد.

سوره با امر پیامبر اکرم ﷺ به تسبیح نام پروردگار اعلی آغاز شده و سپس با ذکر عنایت ویژه به آن حضرت در دریافت وحی و فراموش نکردن آن ادامه می یابد. پس از آن خداوند وی را به تذکر دادن به مردم در موقعیت هایی که موعظه مفید باشد، امر می کند، سپس به بیان مواضع گوناگون مردم در برابر این تذکرات پرداخته و راه رستگاری را نشان داده و انگیزه عدم اقدام به پیمودن راه رستگاری را بیان می کند و بر هماهنگی قرآن با دیگر کتب الهی در مورد این راه تأکید می فرماید.

ارتباط سوره

خدای متعال در سوره‌ی تکویر مردم هدایت‌طلب را به قرآن ارجاع داده، هدایت به راه مستقیم را در پرتو رفتن به محضر قرآن ممکن می‌داند؛ اما این قرآن به واسطه‌ی پیامبر اکرم ﷺ بر مردم خوانده می‌شد. در اینجا به طور طبیعی دو دغدغه وجود دارد. دغدغه‌ی اول آن‌که چه تضمینی وجود دارد که پیامبر اکرم ﷺ که فردی عادی است، تمام آیات سوره‌ای را که به تدریج و در موقعیت‌های مختلف فرود می‌آمد، به حافظه بسپرد و در مقام خواندن بر مردم به درستی ادا کند. دغدغه‌ی دوم آن‌که چگونه و چه زمانی این آیات را بر مردم بخواند، تا تأثیر مناسب را داشته باشد؟ پروردگار متعال در این سوره خطاب به حضرت محمد ﷺ که رسول و پیک تغییر و تحول می‌باشد، ضمن یادآوری منزه‌بودن پروردگار از صفات نقص، ایشان را نسبت به توان ادای کامل آیات الهی در هنگام قرائت بر مردم اطمینان می‌دهد و همچنین آن حضرت را مأمور ذکر و یادآوری آیات الهی به مردم مشروط به وجود فایده می‌کند، سپس به حضرت تذکر می‌دهد که همه‌ی مردم از آیات قرآن بهره‌ی یکسان و مثبتی نخواهند برد و در نهایت اولین برنامه‌ی نجات از فرجام بد و شقاوت را که در سوره‌های قبل به آن هشدار داده بود، بیان می‌کند پس در این سوره افزون بر توجیه پیام‌آور تحول، دو مورد از گام‌های تغییر و تحول جامعه بیان شده است.

گام‌های تحول

ظاهراً در این سوره دو گام دیگر تحول مطرح می‌شود:

۱. اصل تذکر: تذکر به وسیله‌ی خواندن بی‌کم و کاست آیات قرآن بر مردم مشروط به زمانی که تذکر مفید باشد.
۲. بیان راه رستگاری و نجات از فرجام شقاوت.

آیات ۱ تا ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) ﴿۱﴾ نام پروردگار والای خود را به پاکی ستایش کن.

(الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى) ﴿۲﴾ همان که آفرید و هماهنگی بخشید.

(وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى) ﴿۳﴾ و آن که اندازه گیری کرد و هدایت نمود.

(وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى) ﴿۴﴾ و آن که چمنزار را برآورد.

(فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى) ﴿۵﴾ و پس [از چندی] آن را خاشاکی تیره گون گردانید.

کلمه ها

«سَبِّحْ» : صیغه ی امر از «تسبیح» به معنی تنزیه از هر نقص و نالایق است.

«الْأَعْلَى» : اسم تفضیل از کلمه «علی» است و به معنی بالاتر و والاتر.

«سَوَّى» : فعل ماضی از تسویه به معنی برابر کردن، پرداختن و مرتب کردن است.

«قَدَّرَ» : فعل ماضی از قدرت. قدرت هم در معنای توانایی و هم در معنای اندازه گیری و

تعیین مقدار چیزی به کار رفته شده است.

«الْمَرْعَى» : چراگاه.

«غُثَاءً» : خاشاک.

«أَحْوَى» : سیاه تر، از «حوی» به معنی سیاهی.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

مخاطب این سوره پیامبر اکرم ﷺ است. خدای متعال در این آیه وی را فرمان می دهد که به

تسبیح و تنزیه اسم پروردگار از هر بدی و نالایقی بپردازد؛ پروردگاری که والاتر و برتر از هر صاحب‌اختیار و مالکی است.

اگر «اسم» به معنی علامت باشد، مراد آن است که نام پروردگار اعلیٰ را از این‌که در کنار نام او نامی از دیگر صاحب‌اختیاران و مدعیان ربوبیت برده شود، منزّه بدان و اگر «اسم» را از ریشه‌ی «سَمُوْ» به معنی بزرگی بدانیم، منظور آیه تسبیح بزرگی خدا از هم ردیف شدن با جایگاه ادعایی برای دیگران است، و اگر مراد از «اسم» همان مسمی و پروردگار باشد، یعنی پروردگار را از این‌که دیگر صاحب‌اختیاران را در ردیف او قرار دهی، منزّه بدان.

با عنایت به این‌که پیامبر اکرم □ کسی را در ردیف پروردگار خود قرار نمی‌دهد، مراد از نام پروردگار، الوایی و برتری پروردگار است که جایی برای هم ردیفی دیگران با نام وی باقی نمی‌گذارد. احتمالاً توصیف کلمه «رب» به «اعلیٰ» بیانگر علت این تسبیح و تنزیه است.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ

چرا پروردگار متعال، در صاحب‌اختیاری و ربوبیتش والاترین است؟ زیرا او تمام هستی را آفرید و همو موجودات هستی را پردازش کرد. غیر از او آفریدگار و پردازشگری میان موجودات عالم وجود ندارد. در سوره‌ی علق گذشت که آفرینش هر پدیده حق برتر آفریدگار بر دیگر مدعیان ربوبیت و صاحب‌اختیاری را موجب می‌گردد؛ زیرا نقش و تأثیر دیگران بر این پدیده‌ها به طور قطع از آفریدگار آن‌ها کمتر خواهد بود. از سوی دیگر کسی که پدیده‌ای را به وجود می‌آورد، تمام ظرفیت‌ها و استعدادهای او را نیز به وی عطا کرده است، در نتیجه بهتر از همه آن را می‌شناسد؛ حال اگر آفرینش او در همه‌ی پدیده‌ها ساری و جاری باشد و نسبت میان تمام پدیده‌ها و تأثیر و تأثر آن‌ها را نیز ایجاد کرده باشد، به طور طبیعی میزان شناخت و دانایی او بر ظرفیت‌ها و استعدادهای موجودات تحت تربیت و موانع و گره‌هایی که بر سر راه

شکوفایی آن‌هاست، از همه بیشتر خواهد بود. این دانایی نیز موجب برتری است و علو و برتری آفریدگار را بر دیگر مدعیان ربوبیت به اثبات می‌رساند.

ممکن است مراد از «تسویه»، پردازش و برابری میان اندام، اعضا و جوارح هر موجود باشد، مثلاً دستگاه شنوایی و نسبت آن با بینایی، چشایی و نیز جایگاه شایسته هر عضو در بدن هر یک از موجودات؛ چنان‌که ارتباط میان موجودات و تأثیراتی که بر همدیگر دارند و یا از همدیگر می‌گیرند، جلوه‌ای دیگر از امر پردازش و تسویه در جهان هستی است. اما به نظر می‌رسد ظهور آیه در «تسویه» از نوع دوم، یعنی ارتباط میان موجودات و تأثیر بر یکدیگر، بیشتر است؛ زیرا به کاربردن حرف «فاء» در آیه، تأخر مرتبه‌ی پردازش را از خلقت هر مورد نشان می‌دهد که به طور طبیعی از تسویه و تنظیم اعضا و جوارح هر موجودی که در آفرینش صورت می‌گیرد، متأخر می‌باشد.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ

از دیگر علل علو و برتری پروردگار متعال، نقش او در تقدیر و هدایت است. هر یک از پدیده‌های هستی به میزان معینی و در کمیت و اندازه‌های مشخصی در جهان وجود دارند. مقدار عمر و بقای هر موجود و میزان رشد و قله‌های کمال و اوج شکوفایی استعداد هر کدام مشخص است. علم داشتن بر این تقدیرها و تعیین نهایت‌ها، شرط لازم برای ربوبیت پروردگار است. به عبارت بهتر، کسی می‌تواند مالک به کمال رساندن موجودات شود که بداند حد و اندازه و نهایت اوج آن‌ها تا کجاست و تنها آشنایی با ظرفیت‌ها و استعدادهای آن‌ها در امر تربیت کفایت نمی‌کند. هدایت که رساندن موجود از مرحله‌ی موجود به مرحله‌ی مطلوب است، هنگامی شکل می‌گیرد که نهایت درجه‌ی کمال هر موجود معلوم باشد؛ در نتیجه در این سوره خداوند پس از بیان مقام تقدیر به مقام هدایت اشاره می‌کند.

پس کسی در ربوبیت و صاحب اختیاری از دیگران برتر و والاتر است که موجودات تحت تربیت را آفریده باشد، روابط و نسبت‌های میان آن‌ها را برقرار کند، اندازه و حدود معین هر

مخلوقی را هم در ذات و هم صفات و افعالش مشخص کرده، سپس آن‌ها را به سوی آنچه تقدیر کرده، هدایت نماید. نام این پروردگار نباید در کنار نام دیگران برده شود که هم‌ردیف دانستن نام وی در کنار بت‌ها و صاحب‌قدرتان و دانشمندان مدعی ربوبیت، تنقیص مقام ربوبیت اعلای او است.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از تنزیه نام پروردگار اعلیٰ از صفات نقص، اشاره به صفت و ویژگی‌های آفرینش، تسویه، تقدیر و هدایت باشد. به عبارت دیگر آیات «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ» بیان اسم پروردگار باشد و پیامبر اکرم □ موظف است که نام و ویژگی پروردگار را که پردازشگر، تقدیرکننده و هادی است، تسبیح نموده و از هرگونه عیب و نقص مبرا بداند.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ * فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ

این آیه به نقش پروردگار در رویش سبزه‌های چراگاهی حیوانات اشاره دارد. پروردگار اعلیٰ کسی است که دانه‌های موجود در زمین را از دل زمین خارج نموده و آن‌ها را تا آخرین مرحله شکوفایی راهنمایی می‌فرماید.

«غُثَاءً أَحْوَىٰ» یعنی خشک و تیره. این خشکی و تیرگی حد نهایی شکوفایی سبزه‌ها را نشان می‌دهد. حیوانات، هم به سبزه‌های رویده و هم به علف‌های خشک نیازمندند و این رویش و خشکی نیازمند تقدیر و هدایت است، تقدیر و هدایتی که آفریدگار آن‌ها برای بهره‌گیری انعام و در نتیجه استفاده انسان‌ها تدبیر نمود.

برخی گفته‌اند تیرگی سبزه‌ها اشاره به انباشت علف‌ها و فسیل شدن آن‌ها و تولید زغال‌سنگ دارد. برخی نیز احتمال داده‌اند که مراد تیرگی ناشی از اوج سبزی علف‌هاست که در این صورت «احوی» صفت «مرعی» بوده و برای حفظ وزن آیات، متأخر از غُثَاء آورده شده است و در واقع آیه اینگونه بود: «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ * فَجَعَلَهُ أَحْوَىٰ غُثَاءً»

احتمال اول به نهایت لطف الهی اشاره دارد و بیان می‌کند که این نوع سبزه‌ها در هنگامی که مورد استفاده چهارپایان شما باشند، مفیدند و وقتی در مناطقی باشند که به هیچ وجه مورد استفاده قرار نگیرند، هدر نمی‌روند، بلکه تبدیل به زغال سنگ می‌شوند؛ اما احتمال دوم مورد تردید است؛ زیرا تقدم و تأخیری که معنای مراد را گم کند، تکلف بوده و منافی بلاغت است.

نکته‌ی قابل توجه این که به نظر می‌رسد ارتباط ویژه‌ای میان آیات فوق برقرار شده است؛ تقدیر و هدایت بر شانه آفرینش و تسویه بنا می‌شوند و خروج سبزه‌ها از زمین و رسیدن آن‌ها به مرحله‌ی نهایی مقدّر شده‌ها نمونه‌ای از تقدیر و هدایت‌اند. در نتیجه می‌توان گفت همه این موارد شرحی بر عمل آفرینش هستند و در صورتی که تسبیح به صفات خلقت، تسویه، تقدیر، هدایت و اخراج سبزه‌های چراگاهی تعلق بگیرد و پیامبر موظف باشد تا پروردگار را بر این صفات و ویژگی‌ها تسبیح کند، شاید مفرد آمدن کلمه‌ی «اسم» اشاره به نسبت تمام این ویژگی‌ها با آفرینش باشد. یعنی پیامبر باید پروردگار را بر صفت آفریدگاری تسبیح کند، آفرینشی که لازمه‌اش تسویه، تقدیر، هدایت و اخراج سبزه‌های چراگاهی است.

آیات ۶ تا ۸

(سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى) ﴿۱﴾ ما به زودی تورا خوانا خواهیم کرد پس تو فراموش نمی کنی.
 (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى) ﴿۲﴾ جز آنچه خدا خواهد، که او آشکار
 و آنچه را که نهان است می داند.
 (وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى) ﴿۳﴾ ما وجود و شخص تو را آسان می گردانیم برای آسانتری.

کلمه ها

«نُقَرِّئُ» : از قرء به معنی جمع کردن است. جمع کردن حروف در کلمه، و کلمات در جمله را
 نیز به همین اعتبار قرائت می گویند. اقراء، خواندن بر دیگری و خوانا کردن است.
 «تَنْسَى» : از نسیان به معنی فراموشی چیزی که قبل از این به یاد داشته است.
 «الْجَهْرُ» : علنی و آشکار، از نوع دیدن یا شنیدن باشد.
 «يَخْفَى» : پوشیده و پنهان.
 «يُسْرٌ» : از یسر به معنی آسان است. یسری مؤنث «أَيْسَرٌ» و به معنی آسانتر است.

تفسیر

سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى

خداوند پس از آن که پیامبر □ را امر به تسبیح نام پروردگار اعلی نمود، فرمود: هر آینه تو را
 خوانا خواهیم کرد، پس تو فراموش نمی کنی!». منظور از «اقراء» خوانا کردن پیامبر □ به آیاتی
 است که جبرئیل □ بر آن حضرت □ نازل می نمود. به گونه ای که آیاتی را که از جبرئیل □
 دریافت کرده، بدون هیچ کم و کاستی بر مردم بخواند.

از این آیات استفاده می شود که پیامبر اکرم □ نگران خواندن کامل و بی نقص آیات بر مردم
 بود. به هر حال او انسانی با قدرت ضبط و حافظه ای همچون دیگران بود، به علاوه خوانا و

نویسا نبود. در هر مرحله از نزول آیات، حجم زیادی از عبارات بر او القا می‌شد که می‌بایست به حافظه بسپرد و سپس بر مردم تلاوت نماید. به طور طبیعی نگران فراموشی برخی از آیات می‌بود. این حقیقت در اسباب نزول نیز تأیید شده است.

پروردگار متعال در این آیات می‌فرماید: تو را خوانای وحی و قاری آیات الهی خواهیم کرد. این قرائت چون به اراده ما است، محتوا و الفاظ چنان بر تو القا می‌شوند که تو بدون هیچ نقصان و کاستی به طور دقیق همان را بخوانی و هر درسی که به تو داده شد، همان درس را بگویی و هر نکته‌ای که بر تو خوانده شد، همان نکته را بگویی.

شاهد نزدیک توجه این عنایت در مراتب پایین‌تر در همین سال‌های اخیر بر مرحوم کربلایی کاظم اهل اراک در استان مرکزی ایران اتفاق افتاد که با عنایت اهل بیت □ حافظ کل قرآن با تمام خصوصیات آن شد.

چون خواندن قرآن مطابق همان قرائتی که جبرئیل بر پیامبر □ می‌نمود، فرع بر آن است که پیامبر □، قرائت‌شده را فراموش نکند، عبارت «فَلَا تَنْسَى» با «فاء» تفریع بیان شد.

حرف «سین» نیز که بر سر فعل مضارع «تُنْفِرُكَ» درآمده است، اشاره به آینده‌ی نزدیک دارد؛ یعنی خواندن آیات بر مردم را به‌زودی و بدون هیچ کم و کاست شروع می‌کند. اما چنان‌که زمخشری در کشاف بیان داشته، حرف سین هنگامی که بر سر فعل مضارع مورد انتظار و مرغوب وارد شود، به معنی امر قطعی می‌شود؛ بنابراین معنی آیه چنین است: به طور حتم و قطع تو را خوانای به آیات قرآن می‌کنیم، پس تو فراموش نمی‌کند.

پرسشی که مطرح است آن‌که رابطه‌ی این بخش از آیات با بخش اول سوره چیست؟ احتمال دارد ارتباط این‌گونه باشد که ای پیامبر نام پروردگار اعلای خود را مُنَزَّه بدان از آن‌که در امر هدایت خلق تو را تنها بگذارد و بدون توجه به ضعف حافظه‌ی انسانی و بی‌سوادی تو، به طور مرتب مجموعه‌ای از آیات را بر تو نازل کند و برای حفظ این آیات نسبت به تو تدبیری ننموده باشد؛ زیرا او آفریدگاری تسویه‌گر و تقدیرگری هدایتگر و رویاننده‌ای به کمال

رساننده است؛ پس در اسم هادی او نقص و کاستی راه مده و عنایت او را در این امر قطعی و مسلّم بدان.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

در اینجا استثنا از نسیان و فراموشی آیات به اعتبار این است که تحول وعده داده شده مبنی بر خواناشدن بی‌کم و کاست پیامبر ﷺ به معنی آن نیست که خدا پس از تقویت حافظه، نتواند این قدرت را از تو سلب کند. همانطور که در اراده خدا بر مختاربودن انسان‌ها، سلب اختیار از حضرت حق نیست و همیشه اراده انسان‌ها در طول اراده‌ی او جلّ و اعلیٰ است: «إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرُ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ * وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ این [سخن] بجز پندی برای عالمیان نیست، برای هر یک از شما که خواهد به راه راست رَوَد. و تا خدا، پروردگار جهانیان، نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست»^۱ و قبل از آن نیز خداوند در مورد متذکرشدن انسان به قرآن فرمود: «كَلا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ * وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ نه چنان است! در حقیقت این (سخن) اندرزی است، تا هر که خواهد، از آن پند گیرد. و تا خدا نخواهد [از آن] پند نگیرند»^۲.

اصولاً در نظام توحیدی تمام افعال، شعاعی از اذن و مشیت خدای متعال است و چیزی به صورت مطلق به مخلوقات و موجودات تفویض نمی‌گردد. نمونه روشن آن در عطا‌های بهشتی است. خدا در همان آیه‌ای که این عطاها را دائمی و غیرمنقطع می‌شمرد و لذت‌های اهل سعادت را در بهشت دائمی و بهشتیان را ساکنان دائمی آنجا می‌شمرد، دوام این لذت‌ها و خلود در بهشت را به مشیت خود وابسته می‌سازد. «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ؛ تا آسمان‌ها و زمین برجاست، در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد»^۳.

۱. تکویر / ۲۷-۲۹.

۲. مدثر / ۵۴-۵۶.

۳. هود / ۱۰۷.

از فواید استثنا در مورد حافظه پیامبر □ و نظایر آن، جلوگیری از اعتقاد غلوآمیز درباره‌ی اولیای حق‌ی الهی نظیر حضرت محمد □، عیسی □ و دیگر انبیا □ می‌باشد. در همین حال اگر پیامبر چیزی از آیات الهی را فراموش می‌کرد، از او سلب اطمینان می‌شد و حجت الهی بر مردم ناتمام می‌ماند. پس حکمت اقتضا می‌کند که هرگز آیات الهی را فراموش نکند و با وجود امی‌بودنش در هر نزول، تمام آنچه را جبرئیل بر او نازل می‌کرد، در همان مرتبه‌ی اول حفظ کند.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ

این عبارت تعلیل برای «سَنَقُرُّكَ... الا ما شاء الله» است و آیه بیان می‌دارد که خداوند به مطلق آشکار و آنچه مخفی است، علم دارد، مصالح آشکار و پنهان امور را واقف است، بر دغدغه‌هایی که آشکار می‌کنی و یا در دل داری مطلع است و به آیاتی که با خواندنت بر مردم آشکار می‌شوند و قوه حافظه‌ای که در پس پرده پشتوانه‌ی این خواندن است، آگاهی کامل دارد.

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ

ما وجود و شخص تو را آسان می‌گردانیم برای آسانتری! کلمه «یسری» صفت مؤنث و به جای موصوف محذوف نشسته است. مفسران موصوف را کلماتی چون «طریقت»، «شریعت»، «بهشت» دانسته‌اند. اما باید گفت آیه از آسان‌سازی خود پیغمبر یاد می‌کند؛ زیرا وقتی حافظه وی به‌گونه‌ای قوت یافت که با یک مرتبه خواندن، آیات را کاملاً به حافظه می‌سپارد، این خود آسودگی خاطری است برای آن حضرت، نه آن‌که در بیرون اسبابی مثل نوشته و ثبت به آسانی در اختیار او قرار گرفته باشد؛ لذا چون از آسان‌سازی کار به واسطه تقویت قوای درونی پیامبر یاد کرد، تعبیر به «نُيَسِّرُكَ» آورد؛ اما اگر آسان‌سازی به امر بیرونی مربوط می‌شد، باید تعبیر «نُيَسِّرُ لَكَ» به کار می‌رفت.

پس موصوف «یسری» نیز با توجه به سیاق آیات سوره، آیات قرآن است که پیامبر بدون مشقت و سختی خوانای به آن‌ها شد. و چون قرآن با هدف آسان‌سازی و نجات انسان‌ها از سختی‌ها و عسر‌ها نازل شده است، خداوند از آن به «یسری» تعبیر آورد.

آیات ۹ تا ۱۳

- (فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى) ﴿۹﴾ پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد.
- (سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى) ﴿۱۰﴾ و به زودی کسی که از خدا می ترسد متذکر می شود.
- (وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى) ﴿۱۱﴾ اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گیرند.
- (الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى) ﴿۱۲﴾ همان کسی که در آتش بزرگ وارد می شود.
- (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) ﴿۱۳﴾ سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود.

کلمه ها

«يَخْشَى»: از «خَشِيت» به معنای حالت ترس همراه با درک اُبْهَتْ طرف مقابل.

«يَتَجَنَّبُ»: از «جُنِب» است و جُنِب به معنای دورشدن است.

تفسیر

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى

بخش دیگر سوره با جمله «فَذَكِّرْ» آغاز شده و به پیامبر □ امر می کند که تو وظیفه داری مردم را تذکر دهی، اگر تذکر نفع بخشد؛ یعنی یادآورشدن مجموعه اطلاعاتی که در سویدای وجودشان قابل درک بوده و نیازی به برهان ندارد.

در دعوت دینی مسأله بسیار مهم این که ما هنگامی که می خواهیم مردم را به دین دعوت کنیم، می گوئیم: ای مردم! شما چیزهایی را نمی دانید و اطلاعاتی را ندارید و لذا باید سراغ دین بروید. اما خود قرآن وقتی می خواهد با مردم سخن بگوید، به گونه ای دیگر شروع می کند و می فرماید: شما خیلی چیزها را دارید. خدای متعال به شما بسیاری از دانایی ها و توانایی ها را داده است؛ اما شما این ها را فراموش کرده اید. دین شما را با حقایقی که در درون جان شماست، و با فطرت شما و هسته ی اصلی وجودتان ارتباط دارد، آشنا می کند.

قرآن آمده تا دریافت‌های فطری و درونی انسان‌ها را که به دست فراموشی سپرده‌اند، به آنان یادآور شود. پیامبر هم با قرائت این آیات، ادراکات فطری بشر را به او یادآور می‌شود. پیامبر باید تذکر دهد اما در جایی که نفع داشته باشد، باید حکیمانه تذکر داد و هر وقت فضا آماده پنددادن نبود و نفعی نداشت، از موعظه و پند صرف‌نظر کرد و حداقل باید تذکر ما از باب اتمام حجت نفع داشته باشد؛ لذا خداوند می‌فرماید: تذکر تو باید نفع داشته باشد.

ممکن است بعضی چنین برداشت کنند که فقط به مؤمنان تذکر بده؛ چون غیرمؤمنان نفعی از تذکر نمی‌برند؛ اما از ظاهر آیات بعد استفاده می‌شود که مخاطب پند پیامبر عموم مردم‌اند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: مردم در مقابل تذکر پیامبر دو دسته می‌شوند: گروهی قبول می‌کنند و به فلاح می‌رسند و گروهی نیز از این پند و موعظه فاصله می‌گیرند.

ای پیامبر در این مرحله باید به همه تذکر بدهی، البته در زمانی و حالتی که نفع داشته باشد و این یکی از گام‌های مهم در تحول همه‌جانبه‌ی انسان است. اما در مقابل تذکر هم، افراد مختلف خواهند بود:

سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى

کسی که حالت خشیت داشته باشد، در مقابل تذکر تو متذکر می‌شود. همان‌گونه که در کلمه‌ها آمد، حالت خشیت یعنی حالت ترس، آن هم ترس همراه با درک اُبْهَت طرف مقابل. اما چرا انسان می‌ترسد و چگونه به مقام خشیت راه پیدا می‌کند؟ با استفاده از آیات دیگر می‌توان گفت که علم و دانایی موجب ترس و خشیت می‌شود.^۱ شما اگر خدا را با آن عظمتش درست درک کرده باشید، و با اندازهای او بیدار شده باشید، این دریافت، موجب یک حالت خشیت می‌شود. و ثمره این خشیت پند گرفتن از قرآن است.

وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى

در مقابل کسانی که شقی‌ترین هستند، نسبت به این تذکری که می‌دهی، دور می‌شوند و در

۱. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ همانا تنها عالمان از بندگان خدا از او می‌ترسند» (فاطر / ۲۸).

واقع اینان از خود دور می‌شوند؛ چون تذکری که تو می‌دهی چیزی است که خودشان از آن درکی فطری و درونی دارند.

علت این که خداوند از واژه‌ی «اشقی» یعنی شقی‌ترین، به جای «شقی» استفاده کرده این است که می‌خواهد بگوید: آن کسانی که از تذکر تو سر باز می‌زنند، نسبت به دیگران شقی‌تر هستند، مثلاً انسان کافر نسبت به موحدی که فاسق است، شقی‌تر است. انسان فاسق و کسی که گناه می‌کند، توحید و معارف را دارد ولی گاه نفسش بر او غلبه می‌کند و گناه می‌کند. این شخص، بدبخت است که با وجود این دانش‌ها، هوای نفس بر او غلبه می‌کند و از مسیر خارج می‌شود؛ اما بدبخت‌تر از او کسی است که حتی این نقطه‌های نورانی را در دل ندارد.

الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى

در این آیه خداوند اشقی را معرفی می‌کند و می‌فرماید: این شخص را بدبخت در دنیا فرض نکنید؛ یعنی کسی که در دنیا رنج و سختی تحمل می‌کند، شقی نیست؛ بلکه شقی واقعی کسی است که در آخرت گرفتار آتش بزرگ‌تر (جهنم) می‌شود. پس بنا بر نظر قرآن چیزی که بعد از این جهان به وقوع می‌پیوندد، معیار شقاوت و سعادت واقعی است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ

در این آیه خداوند وضع این فرد شقی را بیان می‌کند و می‌فرماید: حال که این انسان وارد جهنم شد، نه می‌میرد تا رها بشود و نه زندگی می‌کند؛ زیرا حیاتِ حقارت‌آمیز و در شکنجه و آتش، زندگی نیست.

آیات ۱۴ تا ۱۹

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) ﴿۱۴﴾ به یقین رستگار شد کسی که پاکی جست [و خود را تزکیه کرد].
 (وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى) ﴿۱۵﴾ و نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند.
 (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) ﴿۱۶﴾ ولی شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید.
 (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) ﴿۱۷﴾ در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است.
 (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى) ﴿۱۸﴾ این دستورها در کتب آسمانی پیشین [نیز] آمده است.
 (صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى) ﴿۱۹﴾ در کتب ابراهیم و موسی.

کلمه‌ها

«أَفْلَحَ»: رستگار شد. این کلمه از فلاح به معنی رستن است.

«تَزَكَّى»: پاک کرد.

«تُؤْثِرُونَ»: از مصدر «ایثار» است. «ایثار» به معنای برگزیدن، انتخاب کردن و ترجیح دادن است. وقتی انسان بین دو امر قرار می‌گیرد و یک امر را بر دیگری ترجیح می‌دهد، از واژه‌ی ایثار استفاده می‌شود که بر گزینش مثبت و منفی، هر دو، اطلاق می‌شود.

تفسیر

سه بخش مهم از سوره اعلی که تاکنون بیان شد عبارت است از: تسبیح پروردگار اعلی و معرفی او، مسأله حفظ آیات توسط پیامبر □ و فراموش نکردن آن‌ها و امر پیامبر □ به تذکر دادن مردم و مسائلی که به دنبال این اصل صورت گرفت. در ادامه‌ی سوره خداوند در مورد موضوع بسیار مهم رستگاری انسان سخن می‌گوید؛ موضوعی که می‌توان گفت بزرگ‌ترین دغدغه آدمی را تشکیل می‌دهد.

انسان در زندگی‌اش همراه یک‌سری مشکلات است. این زندگی، مطلوبش نیست و بین آن

چیزی که او می‌خواهد و چیزی که امروز وجود دارد، فاصله‌ی زیادی است. او توانایی‌ها و ظرفیت‌هایش را می‌بیند، خواسته‌هایش را می‌نگرد و می‌بیند این خواسته‌هایش خیلی گسترده‌اند، تلاش می‌کند تا خود را از وضع موجود رها کند، نواقصش را رفع و مشکلاتش را دور کند و ظرفیت‌ها و امکانات را برای خود فراهم کند تا شرایط بهتری را رقم بزند. از سوی دیگر، دغدغه‌ی آینده را دارد. اعمال امروز خود را می‌بیند و عواقب وخیم آینده را پیش‌بینی می‌کند. همین امر موجب نگرانی او می‌شود و در این شرایط به دنبال راه‌هایی می‌گردد.

فلاح و رستگاری یعنی رهاشدن از مشکلات، رهاشدن از رنج‌ها و تلخی‌های پیش رو. هر انسانی دوست دارد رها باشد؛ این امر، فطری و ذاتی بشر است. همه‌ی ما ذاتاً می‌خواهیم رها بشویم، ولی در تشخیص مورد و مصداق اشتباه می‌کنیم. اگر کسی در زندگی اجتماعی نخواهد به این هدف برسد، دیگر هیچ تلاشی نمی‌کند. این حقیقت، مسأله‌ای است که قرآن به آن توجه داده است و این هدف، هدف نهایی انسان است که با فطرت او آمیخته شده است؛ یعنی انسان ذاتاً دنبال رستگاری است. پس خداوند در قرآن می‌فرماید: تقوا داشته باشید، تا به فلاح و رستگاری برسید؛ ایمان داشته باشید تا رستگار شوید؛ عمل صالح و شایسته انجام دهید تا رستگار شوید. اما هیچ‌وقت نمی‌فرماید: رستگار شوید تا این‌که به چیز دیگری برسید. رستگاری آخر خط است. همه می‌خواهند به اینجا برسند. جامعه هم می‌خواهد به اینجا برسد. اما چگونه؟ گفتنی است یکی از کارکردهای دین، نشان‌دادن راه رستگاری است. در آیات مورد بحث، راه رستگاری نشان داده شده است.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى

وقتی کلمه «قد» بر سر فعل ماضی می‌آید، قطعیت فعل را می‌رساند. پس معنی آیه چنین خواهد بود که، حتماً رستگار می‌شود، حتماً رها می‌شود کسی که خودش را پاک و تطهیر کند. انسان ظرفیت‌ها و استعدادهایی دارد که به طور دائم در حال شکوفایی و فعلیت‌یافتن

هستند، اما موانعی باعث می‌شود که این شکوفایی متوقف شده، یا بر خلاف جهت صحیح باشد. تزکیه عبارت است از تطهیر از آن چیزهایی که با پاک‌شدن آن‌ها، رشد انسان در مسیر مناسب و با سرعت و کیفیت مطلوب انجام شود. انسان بنابر ظرفیت‌ها و استعدادهايش، می‌تواند بالاتر از فرشته باشد. خدا او را اشرف مخلوقات نمود و همه چیز را برای او آفرید و او را مدار هستی قرار داد. حال که چنین است، پس ای انسان، خودت را بالا بکش، تو این آب و دانه نیستی، تو این شهوت جنسی بالفعل نیستی، تو این میل دمام به غذاهای رنگارنگ نیستی، تو خیلی برتری! تو با داشتن پول و ثروت و اموری که به تو می‌چسبند، اما تا ابد با تو نیستند، رشد نمی‌کنی و رستگار نمی‌شوی. رستگاری تو در این است که خودت را بالا ببری، از اعمال ناشایست فاصله بگیری و خود را تطهیر کنی.

دانه اگر می‌خواهد رشد کند، باید خودش را از پوست جدا کند. از این بدن مادی جدا شود، تا بتواند آن درخت سر به فلک کشیده‌ی مثمر شود؛ لذا خداوند در این آیه مسأله‌ی تزکی را به عنوان کلید مهم رستگاری بیان کرده است.

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

سپس خداوند ادامه می‌دهد که شما فقط با میل به رشد و شکوفایی و تلاش برای پاک‌شدن و تزکی به جایی نمی‌رسید. اگر می‌خواهید واقعاً رستگار شوید و به سعادت برسید، در عین حال باید دائماً ربوبیت پروردگارتان را یادآور شوید، بدانید او چه نقشی در زندگی و حیات شما دارد و از این نقش درک درستی داشته باشید و به دنبال آن نماز بخوانید؛ چرا که نماز یادکرد پیمان انسان با پروردگار است. انسان باید دائماً این میثاق‌ها و عهد‌ها را یادآور شود تا در صحنه‌ی عمل موفق عمل کند.

پس راه‌هایی در گرو میل به رشد و شکوفایی، پاک‌شدن و یادآوری دائمی ربوبیت پروردگار است. انسان هنگامی که با یاد پروردگارش گره می‌خورد، می‌تواند مسیر رهایی را طی کند؛ بر

اساس مفاد آیه، خدای متعال راه رستگاری را در دو مورد خلاصه فرمود: ۱. خودتان را تزکیه کنید. یعنی تلاش کنید تا به منظور شکوفایی، خود را تطهیر کنید؛ ۲. بلندمرتبه‌گی پروردگارتان را یاد کنید و میثاق‌های خود را با او از طریق نماز متذکر شوید.

برخی سوره‌ی اعلیٰ را مدنی دانسته‌اند و شاهد آن را روایات رسیده از معصومان □ می‌دانند که آیات مورد بحث را در مورد نماز عید فطر و ضرورت پرداخت زکات قبل از نماز عید دانسته‌اند؛ چرا که زکات فطره و نماز عید فطر در مدینه تشریع شد. در پاسخ باید گفت این روایات در صدد بیان یک مصداق آیه‌اند؛ مصداقی که بعداً و در مدینه پدید آمد و محدودکننده‌ی معنای عام آیات نیست.

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

در این دو آیه خداوند خطاب را متوجه کسانی نموده که راه رستگاری را نمی‌پیمایند و انگیزه‌ی این اقدام آنان را چنین بیان می‌کند: بلکه شما حیات دنیا را برمی‌گزینید. سؤالی که در اینجا مطرح است این که چرا با وجود این که همه‌ی انسان‌ها طالب رستگاری هستند، اما راه رستگاری را پی نمی‌گیرند؟ آیه پاسخ می‌دهد: علت آن است که شما حیات دنیا را برمی‌گزینید. واژه‌ی دنیا ممکن است اشاره به حیات نزدیک‌تر یا حیات پست‌تر باشد. انتخاب و برگزیدن حیات دنیا باعث شده شما از رستگاری خودتان غافل شوید و به آن پشت کنید.

توجه کنیم که انسان یک سری غرایز و خواسته‌ها دارد که مربوط به تأمین حیات دنیا و حیات نزدیک او است. او یک جاندار است، باید بخورد، بیاشامد، تولید مثل کند، نیازهای مربوط به حیات جاننداری خودش را تأمین کند. انسان حیوان بالفعل است؛ حفظ حیات جانداریش در گرو تأمین یک سری خواسته‌ها و غرایز مثل احساس تشنگی، گرسنگی و احساس علاقه به تکثیر و تولید مثل است، به همین علت خدای رازق از همان آغاز، نیازهای حیوانی و حیاتی او را تأمین و فعال می‌کند؛ اما هرچه می‌گذرد به تدریج زمینه‌ی فعال شدن

قوای عقلانی‌اش، خواسته‌های بالاتر و بالاترش فراهم می‌شود. به یک بلوغ خاص که رسید، می‌بینیم که در آن مرتبه آرمان‌هایی را تعیین می‌کند که آن‌ها را در آغاز کودکی‌اش تعقیب نمی‌کرد، به چیزهایی دلخوش می‌کند که دلخوشی‌های دوره‌ی اولش نبوده است. بعضی‌ها به دلیل انسی که با حیات دنیا دارند، به دلیل فعال‌بودن غرائزشان و به دلیل این‌که این‌ها نقد هستند - یعنی نیازی است که الان دارد، و احساس می‌کند زندگیش را تأمین و به داشتن هر چه بیشتر آن‌ها زندگیش لذتمندتر می‌شود. مدار فعالیت‌ها افزایش اسباب لذت‌ها و آبادکردن دنیا قرار می‌دهد و آنقدر به آن‌ها مشغول شود که از مسائل بالاتر و تلاش برای رسیدن به آن‌ها غفلت کند.

از سوی دیگر تزکیه و تطهیر سختی‌هایی دارد؛ هم‌چنان‌که نماز و تقویت میثاق‌های انسان با پروردگار یادآور ضرورت اقدام به کارهایی است که با برخی لذت‌های موجود و نقد منافات دارد و گذشتن از این لذت‌ها سخت است. قرآن به این حقیقت چنین اشاره کرده، می‌فرماید: شما به سمت فلاح خودتان گام بر نمی‌دارید و برنامه‌ی رستگاری خودتان را تعقیب نمی‌کنید؛ چون دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اید، لذت‌ها و موقعیت‌های نقد را انتخاب کرده و از چیزی که در ورای این‌هاست، دست کشیده‌اید.

انسان تا هنگامی که خود را مشغول به وضع موجود کند، هیچگاه حرکت به سوی آینده را آغاز نمی‌کند. دانه اگر بناست رشد کند و سبز شود و ساقه زند و شکوفه دهد و به ثمر برسد، در اثر گذشت از وضع موجود و راضی‌نشدن به آن و پرداخت هزینه رشد است؛ زیرا باید به زیر زمین برود، فشار خاک را تحمل کند، پوسته خود را بشکافد و بیرون بیاید. شکستن و گذشتن از پوسته‌ی حیوانی موجود در انسان نیز چنین است. گذشتن از وضع موجود برای همه‌ی انسان‌ها اتفاق نمی‌افتد. گزینشی در این میان لازم است و تا این گزینش اتفاق نیفتد، انسان به سمت فلاح و رستگاری حرکت نمی‌کند.

نکته:

هدف اسلام مدیریت غرائز است نه نابودی آن‌ها. اسلام خواهان ترک دنیا نیست، بلکه مخالف بسنده کردن تلاش و همت انسان به آن است. دنیا از نگاه اسلام و به تعبیر مولای متقیان علی □ محل تجارت (مُتَجَر) اولیای خدا است. شما آمده‌اید تا در این دنیا شکوفا بشوید. کسی نباید با این جهان بجنگد. جنگیدن با حیات این جهان، در واقع جنگیدن با فرصت شکوفایی خودمان است. قرآن می‌فرماید: ای پیامبر □ به این‌ها بگو: «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ زیورهایی را که خدا برای بندگان پدید آورده و نیز روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت [نیز] خاص آنان می‌باشد.»^۱ یا وقتی قرآن سرگذشت قارون را نقل می‌کند، می‌فرماید: وقتی قارون نصیحت می‌شد، متدینان می‌گفتند: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا؛ بهره‌ات را از دنیا بگیر و به اندازه از آن استفاده کن، اما با این ابزار و فرصت‌ها برای خانه آخرت فکری بکن و همه سرمایه‌ات را خرج دنیا مکن».

ممکن است گفته شود پس چرا در بسیاری روایات اسلامی در برابر دلبستگی به دنیا موضعی منفی گرفته شده است؟ در پاسخ باید گفت: این به دلیل خطری است که این دلبستگی‌ها در مسیر سعادت و رستگاری انسان دارد.

شیخ کلینی در اصول کافی با سندی که به امام صادق □ می‌رسد، نقل می‌کند که امام فرمودند: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا؛ سرآمد هر خطایی که از انسان سر می‌زند، محبت دنیا است». انسان اگر دلش شیفته‌ی دنیا شد، مهر دنیا، ثروت‌ها و موقعیت‌های دنیا بر دلش نشست،

این دلبستگی عاملی است که انسان هر خطایی را انجام دهد. رستگاری مسیری دارد. انسان وقتی از این مسیر خارج می‌شود که میل به دنیا داشته باشد.

همچنین شیخ کلینی به نقل از ابن‌ابی‌یعقوب روایت کرده است که شنیدم حضرت صادق □ فرمود: «کسی که قلبش تعلق به دنیا پیدا کند، سه خصلت پیدا خواهد کرد: دل‌مشغولی‌ای که تمام‌شدنی نیست و آرزویی که به آن نخواهد رسید و امیدی که به آن نخواهد رسید».

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

حال چه باید کرد تا این گزینش منفی برطرف شود و گزینش شایسته‌ای داشته باشیم؟ این فراز از سوره‌ی اعلیٰ به این سؤال پاسخ می‌دهد: باید بین لذت‌های دنیا و آخرت مقایسه کرد؛ به همین دلیل خدای متعال می‌فرماید: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ». شما در یک مقایسه، چیز پست‌تر و پایین‌تر را انتخاب کرده و به چیز والا‌تر و برتر پشت نموده‌اید. دنیا مجموعه‌ای از لذت‌های محدود و کم‌ارزش است. همیشه خوف از دست‌دادن لذت‌های آن وجود دارد. علاوه بر این که این لذت‌ها خالص نیست و هر لذتی در کنارش غمی هست، اما آخرتی که به شما وعده می‌دهیم، لذتی سرمدی و تمام‌ناشدنی است که آمیخته با غم و غصه نیست. زندگی آخرت «خیر» است، از نظر کیفی برتر است؛ به علت این که همراه غم و اندوه نیست و خوف از دست‌دادنش نیست و «ابقی»، یعنی باقی‌تر، است. اگر اینجا شما لذت می‌برید، لذت‌هایش باقی و پایدار نیست، ولی لذت‌های آن جهان، دائمی و سرمدی است.

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این که چرا خداوند در مورد قیامت فرموده است باقی‌تر و نگفته است باقی؟ یعنی چرا از اسم تفضیل استفاده کرده است؟ در پاسخ می‌گوییم هرچند این آخرت در مقیاس خود جاودانه است، اما از نظر کمی نسبت به دنیا باقی‌تر است.

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ

این حقیقت یکی از موارد مشترک بین ادیان است. همه‌ی ادیان الهی به این معنا اشاره

کرده‌اند. اما چرا از بین جمیع صحیفه‌ها فقط به صحیفه‌هایی که پیش ابراهیم □ است و صحیفه‌هایی که بر موسی □ نازل شد، اشاره می‌کند؟ ممکن است دو دلیل داشته باشد:

۱. این مطلب فقط در این دو صحیفه بوده است. پس «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» یعنی این که مجموعه‌ی صحیفه‌ها این مطلب را به این شکل بیان نکرده‌اند و فقط مجموع صحیفه‌هایی که پیش حضرت ابراهیم □ و حضرت موسی □ بوده است، این محتوا و مطلب را دارند.

۲. ممکن است گفته شود صحیفه‌هایی که در گذشته، صحیفه‌های تشریعی بوده‌اند و یک سری دستورالعمل در درون خود داشته‌اند، صحیفه‌های حضرت ابراهیم □ و موسی □ بوده است؛ چون اصولاً این دو پیامبر بزرگ الهی، پیامبر تشریعی بوده‌اند و دین آورده‌اند، و مطالبی که دیگر پیامبران داشتند در راستای تقویت و تکمیل این مطالب بوده است.

در تفسیر کنزالدقائق به نقل از کتاب اصول کافی از محمد بن یحیی از محمد بن عبد الجبار از ابوبصیر از امام صادق □ آمده است که امام به من (ابوبصیر) فرمود: «خداوند چیزی را به پیامبران عطا نکرد، مگر این که همان را به پیامبر اسلام □ هم عطا فرمود. خدای متعال به پیامبر اسلام □ جمیع آنچه را به پیامبران □ عطا کرده بود، عطا نمود و پیش ما صحیفه‌هایی است که خدای متعال در مورد آن‌ها فرمود: صحیفه‌های ابراهیم و موسی □. گفتم این صحیفه‌ها لوح بودند، یعنی تخته‌ها یا کاغذهایی که درونش مطالب نوشته شده بود؟ فرمود: بله».

نکته‌های روش‌شناختی

۱. آماده‌سازی و تواناسازی رسول اکرم □ برای دریافت کامل و بی‌کم و کاست محتوای دین، به گونه‌ای که ضریب خطا در انتقال آن به صفر برسد، در اوایل نزول قرآن مورد عنایت حضرت احدیت بوده است. توجه به این امر در مورد تمام کسانی که سفیر و مُبَلِّغ پیام‌های دینی هستند، به اندازه‌ی ظرفیتشان ضرورت دارد.

۲. شناخت دغدغه‌های درونی رسول و تدبیر مناسب برای رفع آن‌ها، از جمله نکات

ارزشمندی است که از آیات «سُئِلْتُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» استفاده می‌شود.

۳. استفاده از عنوانی همچون «یُسْرَى» در مورد دین و محتوای قرآن، از طرفی به نتیجه‌ی عمل به منشور وحی اشاره دارد و از دیگر سوی نشان‌دهنده‌ی سهل و آسان‌بودن محتوای شریعت و قرآن است. استفاده از این عنوان در سوره‌های آغاز نزول قرآن، پیامی مثبت به مخاطب و ترغیب او در استقبال از دین است. «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى».

۴. ثمره‌ی یادآوری برخی دانش‌های گذشته، یک حالت و کمال روحی جدید است، مثلاً آشنایی با نقش‌های عظیم پروردگار در هستی و زندگی بشر به همراه اندازهای او، موجب ایجاد خشیت، و خشیت، خود زمینه‌ساز پندپذیری از رسول و مُبَلِّغ می‌گردد: «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى». این مطلب ارتباط حکیمانه‌ی آموزش‌های الهی و تأثیری را که هر مرحله در مرحله بالاتر دارد، به خوبی نمایان می‌سازد.

۵. همان‌گونه که نشان‌دادن عاقبت شیرین دینداری با تعبیر «آسانی» حکیمانه است، نشان‌دادن فرجام سخت انحراف نیز امری حکیمانه می‌باشد؛ به همین جهت خداوند در سوره‌ی اعلی پس از آن‌که اعلام داشت شقی‌ترین‌ها از ذکر و پند تو دوری می‌کنند، فرجام تلخ آن‌ها را این‌گونه بیان فرمود: «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشَقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى * ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى».

۶. هرچند دینداری با ترس شروع می‌شود، اما در پرتو شریعتی آسان فرجام آن آسانی است؛ در صورتی که جریان مخالف هرچند با عدم ترس آغاز کند، اما در نهایت به سخت‌ترین دردها و بدبختی‌ها و شدیدترین ترس‌ها گرفتار می‌شود. این روش مقایسه‌ای در سوره‌ی اعلی به خوبی نمایان گشته به این‌گونه که درباره‌ی پندپذیران فرمود: «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى»؛ یعنی این گروه در آغاز با ترس شروع می‌کنند و درباره‌ی اهل غفلت فرمود: «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشَقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» تا شنونده خود به تفاوت دو نوع ترس واقف شده و میان آن‌ها مقایسه نماید. به عبارت دیگر قرآن در این روش هدایتی و تربیتی در طرف اهل رستگاری از خشیت

و ترس آنان در آغاز راه نام برد، اما در طرف اهل شقاوت، از ترس و وحشت و بدبختی روز قیامت آنان یاد کرد.

۷. بررسی علل و انگیزه‌های عدم تلاش افراد برای تحصیل رستگاری و درمان آن‌ها، از جمله نکته‌های روش‌شناختی در سوره‌ی اعلیٰ است. چرا با وجود فطری‌بودن موضوع طلب رستگاری، انسان‌ها در مسیر رستگاری حرکت نمی‌کنند و چگونه باید آنان را از این سکوت و بی‌حرکی بیرون آورد؟ این امر نشان می‌دهد که در تربیت دینی نباید فقط به اصول تربیت توجه نمود، بلکه باید به انگیزه‌های عدم اقدام و همراهی افراد با پیام‌های تربیتی توجه و نسبت به اصلاح آن‌ها اقدام کرد: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى».

۸. نشان‌دادن همراهی قرآن با دیگر صحیفه‌های الهی، مخاطب را به پذیرش پیام ترغیب می‌کند؛ زیرا پذیرش سخنی که در تمام صحیفه‌های الهی آمده است، بسیار آسان‌تر است از پیامی که در نوع خود بی‌بدیل و کاملاً تازه است. این نکته در روش‌های تربیتی و هدایتی، کمال اهمیت را دارد: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى».

سوره لیل

سوره‌ی لیل در همه‌ی جداول مسند جز ابن‌ندیم در ردیف نهم پس از سوره‌ی اعلی و قبل از سوره‌ی فجر قرار دارد. ابن‌ندیم این سوره را در ردیف سیزدهم و پس از سوره‌ی ضحی قرار داده است. در جداول ترکیبی الازهر، زرکشی، خازن و آیه الله معرفت این سوره در ردیف نهم قرار داده شده است.

بنابر نظر مورد اتفاق جداول، به شرحی که می‌آید سوره‌ی لیل به بیان راهکار آسان‌سازی امر دین بر مردم می‌پردازد، تا در ادامه‌ی آماده‌سازی و تیسر رسول‌الله ﷺ که در سوره اعلی مورد اشاره قرار گرفت، راه عمومی و قابل عمل را به همه مردم نشان دهد؛ همچنان‌که برنامه‌ی تزکیه اهل تقوا و خواندنش را تعقیب فرمود.

اما بنا بر جدول ابن‌ندیم که پس از سوره‌ی اعلی، سوره انشراح و سپس عصر، فجر و ضحی و در نهایت سوره‌ی لیل را ذکر کرده است، باید گفت در سوره‌ی اعلی تسهیل کار بر پیامبر و اولین برنامه‌ی رهایی و رستگاری ذکر شد. سپس خداوند در سوره‌ی انشراح به عنایت دیگر پروردگار در مورد پیامبر یعنی «شرح صدر» پرداخت و دستورات لازم را درباره‌ی درگیرشدن در مشکلات به وی داد، پس از آن در سوره‌ی عصر راه نجات از زیانباری را به

همه‌ی انسان‌ها تعلیم فرمود، بعد در سوره‌ی فجر پیامبر را درباره‌ی برخورد با دشمنان توانا و نیرومندش امیدوار کرد و سپس مجدداً در سوره‌ی ضحی به عدم رها کردن پیامبر به حال خود و عدم قهر الهی نسبت به او اشاره کرد و او را مأمور ابلاغ پیام کرد و آنگاه در سوره‌ی لیل تیسر و تسهیل کار دین بر مردم را مطرح کرد و موضوع تزکیه‌ای را که در سوره‌ی اعلی بیان شده بود، مورد توجه قرار داد.

اما این ترتیب به نظر بعید می‌آید؛ چرا که با این ترتیب، بین موضوع سوره‌ها انفصال رخ می‌دهد و حال آن‌که تناسب میان محتوای سوره‌های لیل و اعلی، نزول سوره‌ی لیل بعد سوره‌ی اعلی را تأیید می‌کند. به هر حال سوره‌ی لیل در ترتیب مصحف رسمی در ردیف نود و دوم، پس از سوره‌ی شمس و قبل از سوره‌ی ضحی در جزء سی‌ام قرآن قرار گرفته و ۲۱ آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

غرض سوره ترغیب مردم به پیمودن راه رستگاری از طریق خویشتن‌داری و انفاق مالی البته با توجه به اثری که در جلب توفیقات الهی در دنیا و نجات از شقاوت در آخرت دارد. این سوره با سوگند به چند پدیده‌ی گوناگون آغاز می‌شود و به تلاش‌های گوناگون انسان‌ها و تأثیر این تلاش‌ها در توجه عنایت و خذلان پروردگار اشاره می‌کند. خداوند در بخش دوم سوره به انداز بشر پرداخته و آنان را از آتش جهنمی که شقی‌ترین‌ها به آن گرفتار می‌شوند، بیم داده و عامل این بدفرجامی را گوشزد می‌کند و به دنبال آن متقی‌ترین انسان‌ها را معرفی کرده و راه نجات از شقاوت را بیان می‌دارد.

ارتباط سوره

از بررسی نزول سوره‌ها روشن شد که تحول جامعه‌ی مشرک به جامعه‌ای موحد در پرتو ایجاد احساس و انگیزه برای تغییر، حاصل می‌شود. پروردگار متعال که مالک و اختیاردار و

اصلاح‌گر بشر است، از طریق رسول الله ﷺ، قرآن را برای افرادی که هدایت به راه مستقیم سعادت و نجات از شقاوت را طلب کنند، نازل فرمود، آن‌گاه اولین برنامه‌ی نجات را که در پرتو تزکیه، یادکرد پروردگار و یادکرد پیمان‌ها با حضرت حق (نماز) به دست می‌آمد، بیان کرد. در سوره ی لیل ضمن شاداب‌نگهداشتن انگیزه برای تغییر از طریق هشدار نسبت به آتش فروزان جهنم، نمودهایی از یادکرد پروردگار را که در قالب تقوا و خویش‌داری تجلی می‌کند و همچنین تزکیه را که در سایه‌ی انفاق مالی و گذشت از مال و دارایی با انگیزه تلاش برای جلب رضایت پروردگار و توجه به او صورت می‌گیرد، بیان می‌دارد و البته پیش شرط این‌ها عدم مقاومت در برابر نیکی‌هایی است که باید جای خود را در زندگی مردم باز کند و بدی‌ها به نفع آن‌ها کنار زده شوند.

گام تحول

تعقیب راه رستگاری از طریق توصیه به خویش‌داری و انفاق مال به انگیزه‌های جلب نظر پروردگار.

آیات ۱ تا ۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ) ﴿۱﴾ و سوگند به شب چون پرده افکند.
- (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ) ﴿۲﴾ و سوگند به روز چون جلوه‌گری آغاز کند.
- (وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ) ﴿۳﴾ و سوگند به آن که نر و ماده را آفرید.
- (إِنْ سَعَيْكُمْ لَسِئَتِي) ﴿۴﴾ که همانا تلاش شما پراکنده است.
- (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ) ﴿۵﴾ اما آن که دهش داشت و خودنگهدار بود.
- (وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ) ﴿۶﴾ و نیکوتر را تصدیق کرد.
- (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ) ﴿۷﴾ به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.
- (وَأَمَّا مَنْ خَلَّ وَاسْتَغْنَىٰ) ﴿۸﴾ و اما آن که بخل ورزید و احساس بی‌نیازی کرد.
- (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ) ﴿۹﴾ و نیکوتر را دروغ دانست.
- (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ) ﴿۱۰﴾ به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود.
- (وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ) ﴿۱۱﴾ و چون هلاک شد مال او به کارش نمی‌آید.

کلمه‌ها

- «يَغْشَىٰ»: از «غشی» به معنی پوشاندن و فراگرفتن.
- «تَجَلَّىٰ»: آشکارشدن چیزی بعد از خفا و ناپدید شدنش.
- «سَعَىٰ»: کوشش فکری و عضوی برای رسیدن به مقصود.
- «سِتَّتِي»: از «شتیت» به معنی پراکنده‌شدن و پراکنده‌کردن.

«أَعْطَى»: عطا کرد، بخشید.

«الْحُسْنَى»: «حسنی» مؤنث «أَحْسَن» به معنی نیکوتر است.

«يُسْرَى»: از «يُسِر» به معنی آسان شدن. کلمه «یسری» مؤنث «أَيْسَرَ» به معنی آسان تر و آسان است.

«بَخِلَ»: از «بُخِلَ» به معنای نگهداری خود از بخشش دارایی ها در جایی که سزاوار است پرداخت شود. در مقابل جواد و بخشنده است.

«عُسْرَى»: مؤنث «عَسِر» به معنی سخت تر و دشوار.

«تَرَدَّى»: قرار گرفتن در معرض هلاکت. در اصل به معنی سقوط از بلندی است.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى

سوره با سوگندهایی آغاز شده که با وجود عظمتشان با هم مختلف‌اند: قَسَم به شب هنگامی که می‌پوشاند و به روز هنگامی که جلوه‌گری می‌نماید.

شب و روز دو پدیده با عظمت خدایند که آثار محسوسی بر زندگی جانداران و از جمله انسان دارند؛ شب با پوششی که بر زمین می‌کشد، جنب و جوش جانداران را به سکونت و آرامش بدل می‌سازد و روز با جلوه‌گری خود، امور پنهان را آشکار و زمینه را برای حرکت و جنب و جوش مهیا می‌کند.

از تعبیر مضارع در مورد پوشش شب (يَغْشَى) و ماضی در مورد اثر روز (تَجَلَّى)^۱ استفاده می‌شود که تحقق روشنایی قطعی و دارای اصالت است، اما عمل شب که به طور مستمر در تعقیب روز و موجب پوشش آن است، امری عارضی می‌باشد؛ چنان‌که جنبش جانداران اصل، و سکون و آرامش آنان عارضی و برای رفع خستگی است.

۱. «تَجَلَّى» فعل ماضی از باب تَفَعَّل است.

واژه «تجلی» را به آشکارشدن چیزی بعد از مخفی و ناپدیدشدنش معنی کرده‌اند که شاید در اینجا کنایه از ظهور فطریات و حقائق، پس از مخفی‌شدن در پسِ شهوات و غرائز و جهالت‌ها باشد.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ

در این‌که مراد از «ما» در عبارت «وَمَا خَلَقَ» چیست، میان مفسران گفتگو است. به نظر می‌رسد «ما» اشاره به استعداد و قوه‌ای باشد که ذات پروردگار در عناصر طبیعت گذارده و موجب شده تا جهان مخلوقات به دو گونه‌ی مذکر و مؤنث پدید آیند، و گفته شده که مراد از «ما»، خود خدای متعال می‌باشد و «ما» به دلیل تعظیم به جای «مَنْ» به کار رفته است. همچنین گفته شده مراد از «ما» اصل آفرینش مذکر و مؤنث است؛ در این صورت «ما» دارای معنی مصدری است.

این آیه نیز سوگند به یکی از عظیم‌ترین و فراگیرترین تنوع‌ها در هستی یعنی زوجیت عمومی موجودات است که نشان از تفاوت صنوف مختلف موجودات و کارکردهای گوناگون آن‌ها دارد.

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ

با سوگندهای بالا زمینه‌ای فراهم شد تا خداوند در این آیه، مورد قَسَم، یعنی تفاوت تلاش انسان‌ها را به اجمال توضیح دهد.

گذشت که واژه‌ی سعی به تلاش هدفدار اشاره دارد. در این آیه تصریح می‌شود که کوشش انسان‌ها به هدف واحدی ختم نخواهد شد، بلکه همچون تنوع شب و روز و آثار وجودی هر کدام و تفاوت دو صنف مذکر و مؤنث، نتایج و آثار گوناگونی را به دنبال دارد.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ

آنچه به اجمال گذشت در این آیات تفصیل داده می‌شود؛ شما دو دسته عمل انجام می‌دهید که هر کدام در نظام هستی و بر شما تأثیر ویژه‌ای دارد: برخی از شما با طیب خاطر و به آسانی

به سوی راه مستقیم و شریعت نجات بخش و گشایش ها و آسانی های مربوط به آن ها می روید و برخی دیگر نیز مہیای ورود به دشواری ها و سختی ها هستند.

این تفاوت، علت دارد و خدای متعال این تحول روحی و تفاوت شخصیت را بر اساس رفتار و باورهای گوناگون و اختیاری به افراد داده است، پس می فرماید: برخی، اهل بخشش اند و از داشته های خود برای آسان کردن زندگی دیگران مصرف می کنند. هرچند از واژه ی عطا معمولاً بخشش مالی به ذهن می رسد، اما در آیه ی مذکور متعلق عطا ذکر نشد و نوع بخشش تعیین نگشت تا عطا فراگیر باشد و انواع دارایی ها نظیر ثروت، اعتبار، وجاهت، دانش، قدرت و ... را شامل شود. پرهیزکاری (وَأَتَّقَى)، خویش بنداری و اهل ضابطه بودن از دیگر عوامل تحول مثبت روحی است. انسانی که یلگی و رهایی را انتخاب می کند و در زندگی ضابطه ای نپذیرد، مہیای آسانی ها نخواهد شد.

قبلاً گذشت که تقوا همان خودنگهداری و پذیرش ضابطه در زندگی است. کسی که خود به دنبال ضابطه باشد، به آسانی به شریعت و دستوراتی که موجب گشایش و آسانی است تن می دهد؛ چنان که در سوره ی بقره می فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» و اگر شخص نخواهد در زندگی اش تابع ضابطه ای باشد، کتاب با عظمت قرآن که هیچ تردیدی در آن نیست هم، نمی تواند او را هدایت کند.

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ

مفسران «حُسْنَىٰ» را وصفی دانسته اند که موصوفش محذوف است و به همین دلیل کلماتی چون طریقت، خصلت، وعده ی نیک را موصوف آن بر شمرده اند. اما ذکر نکردن موصوف «الحسنی» و نیز عدم ذکر متعلق «أَعْطَىٰ» و «اتَّقَىٰ» نشان می دهد که نفس بخشش، تقوا و تصدیق نیکی و آسانی ها، خود دارای اهمیت و مدنظر است؛ بنابراین آنچه در تفاسیر بیان شده تنها مصادیق روشن و ظاهر این امور است.

تصدیق یعنی حکمی که شخص بعد از تصور موضوع، انجام می دهد. پس فرد مورد نظر در

آیه کسی است که با تصور نیکی‌ها حکم به نیک‌بودنشان می‌کند. گفتنی است، این نیکی مطلق بوده و وعده‌ی نیک، خصلت نیک، راه، گفتار، کردار یا عمل نیک و غیره را شامل می‌شود. این‌گونه تصدیق علامت بیداری فطرت انسانی است؛ یعنی این افراد آن‌چنان آلوده نشده‌اند که نیکی را بدی و بدی را نیکی بپندارند. همچنین تصدیق ایشان نشانه‌ی عدم مقاومت در برابر نیکی‌ها و عدم انکار آن‌ها است. پس چنین افرادی خود را از اعمال بد، دور کرده و آماده تغییر مثبت می‌شوند.

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ

«تیسیر» آماده‌سازی و مهیاکردن فرد است. و «یُسری» به هر کاری که سهل و آسان باشد، اطلاق می‌شود. این آیه نتیجه‌ی داشتن آن سه صفت گذشته را روشن می‌سازد: اگر انسان اهل بخشش بوده و در زندگی ضابطه‌پذیر باشد و در مقابل نیکی‌ها موضعی مثبت بگیرد، خداوند متعال او را مهيای آسانی می‌کند؛ این آسانی ممکن است شریعت و راه مستقیم یا بهشت و نعمت‌های دائمی و سرمدی، و یا هر امر مرغوب دیگری باشد.

«تیسیر یسری» در واقع اشاره به تحول درونی شخصیت انسان دارد؛ یعنی جان انسان تیسیر یافته، به آسانی رو به شریعت و راهی می‌آورد که مستقیم است و دریچه‌ای به سوی آسانی دارد. نکته‌ی قابل توجه این‌که استفاده از واژه‌ی «یسری» برای طریقت و راه شریعت اسلامی، از نظر تربیتی و هدایتی بسیار جذاب و قابل توجه است. طبیعت انسان از سختی و رنج‌گریزان است و تمایل به آسانی دارد. تلاش در شناخت بهترین راه‌ها و روش‌ها، با هدف رسیدن به آسانی صورت می‌گیرد. انتخاب چارچوبه‌های قانونی و حقوقی نیز با همین انگیزه است. قرآن با شناختی که از این خواست طبیعی انسان دارد، از نتایج عمل به دین و حتی راهی که منجر به آن نتایج می‌گردد، با واژه «یسری» یاد می‌کند تا انگیزه آسان‌طلبی انسان را تحریک کند و او را آماده پذیرش تغییر وضع موجود و حرکت به سمت دین بنماید و این مطلب در تربیت و هدایت، نقش انکارناپذیری دارد.

وَأَمَّا مَنْ يَحِلَّ وَأَسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ

خداوند متعال در اینجا به نوع دیگری از انواع تلاش‌های انسان اشاره می‌کند. گروهی بخیل‌اند و بخششی ندارند؛ البته نه به دلیل آن‌که فاقد دارایی و امکانات باشند، بلکه به دلیل خساست و انقباض نفسی که در آن گرفتارند.

گفته شده که مراد از «اَسْتَغْنَىٰ» طلب ثروت از راه بخل و عدم انفاق می‌باشد؛ اما این احتمال وجود دارد که مراد از «استغنی» در اینجا احساس بی‌نیازی از اصل عطا و بخشش و آثار وجودی انفاق باشد؛ چنان‌که در ادامه‌ی آیات سوره خواهد آمد که انگیزه‌ی انفاق اهل تقوا تزکیه و طهارت جان است نه داد و ستد با دیگران؛ یعنی آنان نسبت به انفاق کردن به دیگران احساس نیاز می‌کنند؛ زیرا این انفاق آنان را در تطهیر جان و آزادی معنوی یاری می‌کند؛ بنابراین «استغنی» به بی‌تقوایی و نداشتن انگیزه تطهیر و پاکی جان برمی‌گردد.

در این آیه تکذیب کردن نیکی‌ها به طور مطلق بیان شده است، هرچند مصادیقی همچون طریق، بخشش و نظایر آن را شامل می‌شود، اما در آن‌ها محصور نمی‌گردد. پس این شخص هر گفتار، یا کردار و خصلت نیک را بعد از تصور، تکذیب می‌کند و نشان می‌دهد که برای تغییر مسیر زندگی آماده نیست و نمی‌خواهد از محیط نامطلوب که بر مدار بدی‌ها می‌چرخد، خارج شود.

فَسَنِيِّرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ

نظام ربوبی عالم این‌گونه است که شخصیت چنین فردی نه برای رفتن به سمت آسانی‌ها، بلکه مهبای رفتن به سوی راه‌های دشوار و نتایج تلخ و سخت باشد.

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این‌که تحول مثبت و منفی شخصیت در نظام توحیدی با مشیت خدای متعال در ارتباط است و در این آیه به‌خوبی روشن می‌گردد که این تحولات معلول نظام و سنتی است که پروردگار بنا نهاده است، به گونه‌ای که نوع عمل (بخشش یا

بخل) و نوع صفت نفسانی (تقوا یا استغنی) و نیز نوع اعتقاد (تصدیق نیکی یا تکذیب آن) اثر ویژه‌ای بر شخصیت انسان دارد و انسان با حسن اختیار یا سوء اختیار خود، راه تحول مثبت یا منفی را می‌پیماید.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

داشتن ثروت، قدرت، جاه و مقام و نظایر آن، انگیزه برای تغییر وضع موجود را کم می‌کند و از جمله موانع بزرگ اصلاح انسان است. صاحبان ثروت و قدرت با اتکای به این دارایی‌ها است که خود را در شرایط مطلوب دیده و نسبت به تغییر احساس بی‌نیازی می‌کنند و از همین موضع به تکذیب نیکی‌ها می‌پردازند. در واقع مال و دارایی چشم آنان را کور و چشمه‌ی عاطفه‌ی آنان را خشکانیده است. خدای متعال با یادآوری هلاکت و سقوط این افراد، چه در شکل عذاب دنیا و چه ورود به عالم برزخ و قیامت و سقوط در جهنم، بر این نکته تأکید می‌ورزد که این مال و دارایی، در آن خطر و سقوطی که در انتظار اینان است تأثیری نخواهد داشت.

آیات ۱۲ تا ۲۱

(إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ) ﴿۱۲﴾ همانا هدایت بر ماست.

(وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ) ﴿۱۳﴾ و در حقیقت، دنیا و آخرت از آن ماست.

(فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ) ﴿۱۴﴾ پس شما را به آتشی که زبانه می کشد هشدار دادم.

(لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ) ﴿۱۵﴾ جز نگون بخت ترین در آن درنیاید.

(الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ) ﴿۱۶﴾ همان که تکذیب کرد و رُخ برتافت.

(وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ) ﴿۱۷﴾ و پاک رفتارترین از آن دور نگه داشته خواهد شد.

(الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ) ﴿۱۸﴾ همان که مال خود را می دهد [برای آن که] پاک شود.

(وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ) ﴿۱۹﴾ و هیچ کس را به قصد پاداش یافتن، نعمت نمی بخشد.

(إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ) ﴿۲۰﴾ به جز جلب رضای پروردگارش که بسی برتر است،

[قصیدی ندارد].

(وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ) ﴿۲۱﴾ و قطعاً به زودی خشنود خواهد شد.

کلمه ها

«هُدَىٰ» : راهنمایی به حق؛ گاه به معنی نشان دادن راه و گاه، رساندن به مقصود.

«تَلَظَّىٰ» : به شعله و شراره ی آتشی گویند که شدت می یابد. «تَلَظَّىٰ» از ماده «لَظَىٰ» بر وزن

«قَضَا» به معنی شعله خالص است.

«يَصْلَاهَا» : در آن داخل شد. همچنین بر اقامت دائمی اطلاق شده است.

«أَشْقَىٰ» : بدبخت ترین.

«تَوَلَّىٰ» : اعراض کرد.

«يُجَنَّبُ»: چیزی از کنار چیزی، به کنار چیز دیگر روی آورد.

«أَتَقَى»: پرهیزکارتر، خوشتن‌دارتر.

«يُؤْتِي»: انفاق و بخشش می‌کند.

«يَنَزَّكِّي»: از «تزکیه»، هم به معنی بالندگی و شکوفایی و هم به معنی پاک‌کردن آمده است.

تفسیر

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ

گذشت که تحول مثبت یا منفی افراد با خواست خدای متعال در ارتباط است؛ خواستی که با حسن اختیار یا سوء اختیار انسان‌ها در ارتباط است.

این نوع هدایت، رساندن شخص به مطلوب اوست، همان‌طور که رسیدن انسان به عواقب بد اعمال و خصال و باورهایش، و رسیدن تلاش منفی انسان به هدف ناهموار و زشت را «خذلان» نامیده‌اند. خدای متعال در این آیه می‌فرماید: چون ما پروردگار، یعنی مالک و اصلاحگر موجودات هستیم، هدایت به راه نجات و تحصیل سعادت آن‌ها بر عهده‌ی ما است.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ

روشن است که خدای تبارک و تعالی، مالک بیان راه، عوامل رستگاری و سعادت، و هم صاحب به ثمر رساندن تلاش‌ها است؛ چرا که او مالک همه‌ی هستی، سنن و نظام حاکم بر آن است.

در بحث ربوبیت گذشت که کسی می‌تواند امر و نهی کند و قانونگذاری نماید که مالک و صاحب‌اختیار تمام هستی و از جمله انسان باشد. در اینجا نیز قرآن کریم مالکیت خدا را بر آغاز و انجام تمام هستی متذکر شده و آن را دلیل مالکیت پروردگار متعال بر هدایت مردم می‌شمارد؛ زیرا هدایت‌کننده‌ی انسان، هم باید استعدادها و ظرفیت‌های انسان را بداند و هم از نهایت کمالی که انسان در شکوفایی استعدادهایش به آن می‌رسد، آگاه باشد. هدایت چیزی جز نشان‌دادن راه نجات یا رساندن از وضع موجود به وضع مطلوب نیست. هیچ موجودی جز خدا چنین حجم از آگاهی به هستی و انسان را ندارد؛ بنابراین جز

خدای متعال کسی شایسته امر هدایت نیست و دیگران اگر در این امر شرکت کنند، زبان او و واسطه‌ی اراده اویند.

با این بیان روشن می‌شود این آیه برهان برای آیه‌ی گذشته است.

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى

«فاء» در این آیه علامت تفریع است؛ یعنی خداوند می‌فرماید بر اساس مباحث گذشته بر شما اعلام خطر می‌کنم که مراقب رفتار غیرانسانی، خصلت‌های بد و اعتقادات باطل خود باشید که در نهایت شما را به آتش شعله‌کشیده‌ای می‌رساند که شراره‌های خالصش گروهی را به شدت گرفتار خواهدکرد.

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى

این آتش، همه‌گیر نیست، بلکه فقط کسانی را در خود گرفتار خواهدکرد که شقی‌ترین و بدبخت‌ترین افراد باشند؛ زیرا این گروه آماده‌ی تغییر وضع فعلی خود نیستند و ضرورت تغییر را احساس نمی‌کنند.

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى

شقی‌ترین‌ها دو ویژگی عمده دارند: تکذیب و رویگردانی. این گروه نه تنها ضرورت تغییر را احساس نمی‌کنند؛ بلکه حقایق را تکذیب می‌کنند. پروردگار، رسالت، قرآن، سعادت، بهشت و جهنم و همه‌ی هشدارها را دروغ می‌پندارد و البته به دنبال آن، از این حقایق و نیکی‌ها رویگردان هم بوده و اعراض می‌کنند.

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقَى

اما گروهی هستند که احساس خطر می‌کنند. ضرورت تغییر را پذیرفته‌اند، خویشندارند و نگران آینده‌ی نامطلوبی هستند که پروردگار و رسول او خبرش را داده‌اند. اینان از این خطر برکنارند. این گروه شعله‌ها را لمس نکرده و در آن گرفتار

نخواهند شد؛ چرا که جزو پرهیزکارترین افرادند؛ آنان به دنبال قواعد و ضوابطاند و از یلگی و بی‌بندوباری دوری می‌گزینند.

در این آیه از واژه «اتَّقَى» استفاده شده است؛ زیرا تقوا و پرهیزکاری مراتبی دارد؛ برخی از افراد خودشان را در بخشی از موضوعات دنیایی پرهیز می‌دهند، مثلاً می‌گویند ما اگر جامعه‌ای قانونمند داشته باشیم، بهتر است تا این‌که جامعه دارای هرج و مرج باشد، یا اگر به عدل و انصاف پایبند باشیم، بهتر از بی‌انصافی و جور است و خلاصه ضابطه را به همین عرصه‌ها محدود می‌کنند؛ اما برخی به مراتب بالاتری از تقوا می‌رسند و مثلاً با باور به قیامت، نگران عذاب هستند و از خدا خوف دارند و دغدغه امر و نهی‌های الهی را دارند. مسلماً این گروه نسبت به گروه اول، اتقی خواهند بود. همین وضعیت در مورد شقاوت نیز وجود دارد.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى

خدای متعال در این آیه نشانه‌ی متقی‌ترین بندگان را بیان می‌فرماید: متقی‌ترین فردی که از آتش جهنم کناره می‌گیرد، بخشنده و عطاکننده‌ای است که انفاقش بی‌دلیل نبوده، بلکه مالش را می‌دهد تا جانش را آزاد کند. او نگران تکامل خود بوده و با انگیزه تطهیر جان رو به انفاق می‌آورد.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى

این شخص عطاکننده در صدد داد و ستد با دیگران نیست. انگیزه‌ی بخشش امروز او، پاسخ محبت و لطف دیگران نیست.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى

بخشش او از نوع داد و ستدها و پاداش محبت دیگران نیست، بلکه او در طلب توجه و عنایات خاص پروردگار متعال است.

گفتنی است «إِلَّا» در این آیه استثنای منقطع است و استفاده از واژه‌های رب و اعلی می‌رساند که این گروه می‌دانند خدای متعال عالی‌ترین و بالاترین صاحب‌اختیار انسان است؛ بنابراین جویای توجه ویژه‌ی آن حضرت به خود هستند.

وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ

خدای متعال در این آیه به این افراد وعده‌ی رسیدن به مطلوبشان را می‌دهد، آنچنان که راضی شوند؛ آن هم رضایت به عنایات بزرگ‌ترین صاحب‌اختیار هستی، که عطا و عنایتش به بزرگی خود او است.

نکته‌های روش شناختی

۱. شناخت نقش پروردگار بر تحول در شخصیت انسان، فرع بر آشنایی انسان با پروردگار و ایمان به تأثیرات وی - جلّ و اعلی - بر هستی و حیات بشر است؛ به همین جهت معرفی پروردگار در سوره‌های گذشته همچون علق، قلم، مزمل، حمد و اعلی مقدم شد و گوشه‌هایی از تأثیرات وی بر زندگی بشر بیان گشت.

۲. توجه به تناسب سوره‌های اعلی و لیل، ابعادی از روش بیانی قرآن را روشن می‌کند. خداوند در سوره‌ی اعلی پیامبر را به تسهیل و آسانی، از طریق عدم فراموشی آیات، وعده داد: «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ» و در این سوره اهل تقوا را به آسان‌سازی و تحول شخصیتشان در میل به دین بشارت داد: «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ»، در سوره اعلی اهل خشیت یعنی کسانی که درک مناسبی از عظمت پروردگار دارند را اهل تذکر و رستگاری دانست: «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَىٰ» و در این سوره آنان را «اتقی» نامید، کنایه از این‌که هرچه خشیت از پروردگار بالاتر باشد، خویشتنداری بالاتر می‌رود: «سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى». خداوند در سوره‌ی اعلی از تزکیه به‌طور کلی و مجمل یاد کرد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» و تأثیر آن را بر رستگاری گوشزد کرد و در این سوره تزکیه را دادن مال با انگیزه‌ی الهی معرفی کرد، تا تفصیلی باشد بر آن اجمال. همین امر نشان می‌دهد که خدای

متعال با بیان مصادیق روشن تزکیه و نمودهای عینی آن، انسان را در پیگیری برنامه‌ی تغییر و تحول یاری کرده است.

۳. چون حرکت اصلاحی بر پایه‌ی تغییر وضعیت نامطلوب شکل می‌گیرد، خداوند محور تحول را در این سوره بر پایه‌ی انذار و هشدار از گرفتار شدن در آتش جهنم قرار داد: «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى»؛ یعنی اگر آن ترس نباشد، میل به تغییر فروکش می‌کند.

سوره فجر

این سوره در جدول‌های مسند ده‌گانه در ردیف دهم، و قبل از سوره‌ی ضحی قرار دارد، به جز جدول ابن‌ندیم که سوره‌ی فجر را پس از سوره‌ی عصر و قبل از ضحی قرار داده است. در جداول ترکیبی و در قریب به اتفاق جداول غیرمسند نیز سوره‌ی فجر پس از سوره‌ی لیل و قبل از سوره‌ی ضحی دانسته شده است.

بنا بر نقل ابن‌ندیم خدای متعال پس از آن‌که در سوره‌ی عصر مردم را گرفتار زیان دانست و سپس راه برون‌رفت از این زیان را بیان فرموده، در سوره‌ی فجر به دل‌داری پیامبر اکرم ﷺ پرداخته است و صاحبان ثروت را به عذاب آخرت تهدید نموده است. اما باید گفت که طبق نظر جداول دیگر، خدای متعال در سوره‌ی لیل اهل شقاوت را به گرفتاری در آتش هشدار داد و اهل خویشنداری را اهل نجات دانست. در آنجا اهل تقوا را اهل بخشش و انفاق شمرد و در سوره‌ی فجر به کسانی که نه تنها اهل انفاق نیستند، بلکه ثروتشان را از طریق چپاول به‌دست آورده‌اند، هشدار می‌دهد و سخت‌ترین عذاب را برای آنان پیش‌بینی می‌کند، همچنان‌که نفس‌های مطمئنه را به بهشت و رضوان الهی وعده می‌دهد؛ وعده‌ای که در سوره‌ی لیل به اجمال ذکر شده است: «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» *

وَكَسَوَفَ يَرْضَى^۱» به هر حال، نظر صحیح و قابل اعتماد آن چیزی است که در عموم جداول ذکر شده است.

این سوره در ترتیب مصحفی در ردیف هشتادونهم، پس از سوره‌ی غاشیه و قبل از سوره‌ی بلد قرار دارد و دارای سی آیه است.

مقصود و محتوای سوره

غرض از نزول سوره تثبیت قلب مبارک پیامبر اکرم ﷺ از طریق بیان قدرت پروردگار متعال در گرفتن انتقام از طغیان‌گران و دخالت او در عذاب صاحبان قدرت و ثروت، و پاداش‌دهی به نفس به آرامش رسیده است.

آغاز سوره با سوگند و با یادآوری صاحبان قدرت و ثروتی که به دلیل گسترش طغیان و فسادشان نابود شدند، ادامه می‌یابد. سپس خداوند به حکمت کم شدن ثروت و نعمت افراد اشاره می‌کند. بخش پایانی سوره به بررسی نقش پروردگار پس از حیات طبیعی و زندگی دنیا می‌پردازد، تحولات آن جهان را ذکر می‌کند و دو گونه برخورد پروردگار را با نفس منحرف و مفسد، و نفس به اطمینان رسیده بیان می‌دارد.

ارتباط سوره

گذشت که رسالت اندازی پیامبر اکرم ﷺ تأثیر بسیار مهمی در فرایند تغییر جامعه‌ی شرک‌زده داشت و توضیح دادیم که طبقه‌ی صاحب قدرت و ثروت بقای خود را در حفظ شرایط موجود - هرچند نامطلوب - می‌دید، انگیزه‌ی همراهی با تغییرات را نداشت، بلکه در برابر آن مقاومت می‌کرد و به آزار رسول الله ﷺ می‌پرداخت.

خدای متعال در این سوره با توجه به چالش‌های پیش آمده میان پیامبر ﷺ و این طبقه، با

یادآوری تنبیهی که خدا از صاحبان قدرت و ثروت طغیان‌گر و مفسد در طول تاریخ نموده است، بر تثبیت جان پیامبر اکرم ﷺ می‌افزاید و در ادامه‌ی برنامه‌ی هشدار و بیم، طبقه‌ی بهره‌مند از نعمت و ثروت را به دلیل سوءاستفاده‌هایی که از موقعیت‌های خود می‌کنند، تهدید به تقلیل روزی و نعمت می‌کند. جالب آن‌که خداوند در سوره‌ی لیل می‌فرماید: اموال ایشان مانع افتادنشان در آتش شقاوت نمی‌شود و این ثروت و نعمت به دلیل سوءاستفاده‌ای است که می‌کنند؛ پس این مال در دنیا برای ایشان باقی نمی‌ماند، چه رسد که در قیامت مشکلی از مشکلات آنان را حل کند.

افزون برآن، در این سوره سختی‌ها و مشکلات قیامت برای انسان‌هایی که از فرصت‌های عمر استفاده نکرده‌اند، یادآوری می‌شود. همچنین خداوند به خویشندارانی که در اثر تزکیه‌ی نفس - مفاد سوره‌ی اعلی و لیل - جان خود را آزاد و آن‌را از اضطراب رها کرده‌اند، وعده‌ی تحقق خواسته‌شان را که جلب رضایت پروردگار و عنایت ویژه‌ی او بوده است، می‌دهد.

آیات ۱ تا ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَالْفَجْرِ) ﴿۱﴾ سوگند به سپیده‌دم.

(وَلَيَالٍ عَشْرٍ) ﴿۲﴾ سوگند به شب‌های دهگانه.

(وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ) ﴿۳﴾ سوگند به جفت و تاق.

(وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ) ﴿۴﴾ سوگند به شب، وقتی سپری می‌شود.

(هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ) ﴿۵﴾ آیا در این، برای خردمند [نیاز به] سوگندی [دیگر] است؟

کلمه‌ها

«الفجر»: شکافتن، صبح را فجر گویند چرا که شب را می‌شکافد.

«شفع»: منضم شدن چیزی به چیزی و به همین دلیل بر جفت اطلاق می‌شود.

«وتر»: تک، فرد، در مقابل زوج. فرد را وتر گویند، زیرا تنها مانده است.

«یسر»: رفتن شب.

«حجر»: عقل.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ

در مورد سوگندهایی که در این سوره آمده است و مخصوصاً در مورد چهار قَسَم اول،

نظرات مختلفی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. برخی گفته‌اند، «وَالْفَجْرِ» قَسَم به سپیده‌دم است. «لیالی عشر» اشاره‌اش به ده شب اول ماه

ذی‌الحجه است که بسیار مبارک و نورانی است و «شفع» اشاره به روز عرفه و «وتر» اشاره به روز قربانی دارد.

۲. «شفع» که در آن گویا معنای دو شیء و دو چیز نهفته است، اشاره‌اش به دو کوه صفا و مروه است و «وتر» اشاره‌اش به کعبه است.

۳. گروه دیگری از مفسران این ده شب را عبارت از دهه‌ی اول ماه محرم دانسته‌اند و حتی سوگندهای ابتدای سوره را بر امام حسین □ و وقایع عاشورا تطبیق کرده‌اند. احتمالات دیگری نیز مطرح شده است که نیازی به ذکرشان نیست.

برای روشن‌شدن مراد از سوگندهای بالا، دانستن این نکته که سوره در سال‌های آغاز رسالت پیامبر □ نازل شده، ما را در فهم مراد این قسم‌ها کمک می‌کند، خصوصاً باید این قسم‌ها، قسم‌هایی باشد که عرب آن روز تصویر روشنی از آن داشته باشد، و به تعبیر قرآن «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ»؛ قسم‌های با ارزشی باشند که صاحبان عقل، این قسم‌ها را، بالارزش و موارد آن را ارزشمند بدانند.

قبلاً گفته شد که آیات قرآن، ظاهر و باطنی دارند. باطن قرآن ممکن است در گذر زمان، حتی امروز، بر مواردی منطبق شود، اما باید توجه داشت که تطبیق بر شرایط جدید را تفسیر نمی‌گویند؛ بنابراین اگر سوره بر امام حسین □ تطبیق شده است و لیالی عشر را دهه اول محرم گرفته‌اند، این عمل، تطبیق است نه تفسیر؛ زیرا تفسیر عبارت است از آن‌که، ظاهر عبارت را روشن کنند و بگویند مراد از لیالی عشر در هنگام نزول آیه چه بوده است؟

در عرب معاصر پیامبر □، یکی از ارزشمندترین اعمالی که همه‌ی عرب (مشرک و موحد) آن را پذیرفته بودند و عمل نیکِ رسیده از حضرت ابراهیم و اسماعیل □ قلمداد می‌کردند، مسأله‌ی حج بود. عرب به موضوع حج، صفا و مروه و کعبه احترام خاص می‌گذاشت. به طور کلی جامعه‌ی عربی جامعه‌ی دینداری بود؛ همه‌ی موجودی و اعتبار عرب‌های مکه به سفرهای زیارتی‌ای بود که از اقصی نقاط شبه‌جزیره‌ی عربستان به سوی مکه صورت می‌گرفت؛ بنابراین

وقتی در آغاز نزول قرآن خداوند می‌فرماید من به چند امر که نزد صاحبان خرد ارزش دارند، قسم می‌خورم، سوگندی که آن‌ها نیز با ارزش بودن آن را تصدیق می‌کنند، باید اشاره‌اش به موضوعی نظیر حج و بیت‌الله الحرام باشد؛ پس بنا بر احتمال قوی «وَالْفَجْرِ»، سوگند به سپیده دم است، هنگامی که تاریکی کنار می‌رود و روز آغاز می‌شود، «وَلَيْالٍ عَشْرٌ»، قسم به ده شب بسیار ارزشمند برای عبادت، یعنی ابتدای ذی‌الحجه است که روز دهم را هم در دل خود جای می‌دهد.

علت این‌که خداوند به شب سوگند می‌خورد - با این‌که روزها هم داخل در این شب‌ها هستند - ارزشی است که شب در عبادت و بندگی کردن خدای متعال دارد، چنانچه در سوره‌ی مزمل گذشت. در خطابی هم که مربوط به چهل روز وعده حضرت موسی □ با خدای متعال بود، با این‌که حضرت موسی □ چهل شبانه روز، در خلوت خود و در کوه، با خدای متعال مشغول مناجات بود، اما به دلیل ارزش عبادت شبانه، خداوند از روز نامی به میان نمی‌آورد و وعده‌ی خدا با موسی □ را وعده‌ای شبانه می‌نامد.^۱

اگر در اعمال حج دقت شود، سه مکان و اعمال مربوط به آن، اهمیت ویژه‌ای دارند: صفا و مروه و سعی بین این دو کوه که خدای متعال در سوره‌ی بقره راجع به آن دو می‌فرماید: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ^۲؛ همانا صفا و مروه از شعائر الله هستند» و دیگری کعبه و طواف آن.

«شفع»، اشاره به دو چیز است که یکدیگر را یاری می‌کنند و سوگند به شفع می‌تواند اشاره به سعی صفا و مروه باشد که در کنار یکدیگر قرار دارند.

«وتر»، آن فردی است که بسیار ارزشمند است و در میان اعمال حج می‌درخشد، یعنی کعبه و طواف به دور آن.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ

سپیده‌دم که به دنبال رفتن شب سر می‌زند، یکی از اوقات بسیار با ارزش برای بندگی و

۱. اعراف / ۱۴۲.

۲. بقره / ۱۵۸.

عبادت است. شاید با توجه به آیات «وَالْفَجْرِ» و «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ» بتوان استفاده کرد که سپیده‌ی صبح، اشاره‌ای تلویحی به طلوع بیداری دین باشد و مراد از رفتن شب و آمدن روز، رفتن باطل و جهالت، و آمدن بیداری و حق باشد.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ

«آیا در این مواردی که به آن‌ها سوگند خورده شد، سوگندی قابل قبول برای خردمندان و صاحبان عقل وجود دارد؟» این استفهام در مقام گرفتن اعتراف از اهل خرد است تا معلوم شود موردی که برای آن سوگند یاد می‌شود، آنقدر ارزش دارد که چنین سوگندهایی برایش گفته شود. جواب سوگند هم عبارتی مانند «حتماً عذاب می‌شوند» است و حکمت حذف آن دلالت آیات بعد بر آن می‌باشد که در قسمت دوم همین بخش آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

آیات ۶ تا ۱۴

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ) ﴿۶﴾ مگر ندانسته‌ای که پروردگارت با عاد چه کرد؟

(إِرِمَ ذَاتَ الْاَعْمَادِ) ﴿۷﴾ صاحب [بناهایی چون] تیرک‌های بلند.

(الَّتِي لَمْ تَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبَلَدِ) ﴿۸﴾ که ماندش در شهرها ساخته نشده بود؟

(وَثُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ) ﴿۹﴾ و با ثمود، همانان که در درّه، تخته‌سنگ‌ها را

می‌بریدند.

(وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ) ﴿۱۰﴾ و با فرعون، صاحب خرگاه‌ها [و بناهای بلند]

(الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبَلَدِ) ﴿۱۱﴾ همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند.

(فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ) ﴿۱۲﴾ و در آنها بسیار تبهکاری کردند.

(فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ) ﴿۱۳﴾ تا آن‌که پروردگارت بر سر آنان تازیانه‌ی

عذاب را فرو نواخت.

(إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) ﴿۱۴﴾ زیرا پروردگار تو سخت در کمین است.

کلمه‌ها

«عاد»: نام قومی است در یمن از سرزمین احقاف.

«ارم»: سنگ‌هایی است که برای نشان‌دادن راه در بیابان‌ها روی هم می‌چیدند و نیز نام

شهری است دارای بناهای بزرگ که مرکز قوم عاد بوده است.

«عماد»: جمع «عمد»، به معنی چیزی که با اتکای به آن، دیگر اشیاء برپا می‌شوند.

«ثمود»: نام قومی که در شمال عربستان می‌زیسته‌اند.

«جابوا»: «جَوَّبَ» به معنای بریدن است و در اینجا مراد بریدن و تراشیدن سنگ است.

«الواتاد»: میخ‌ها. گفته شده مراد لشکریان و ساز و برگ جنگی و حکومتی است.

«صَبَّ»: ریختن.

«سَوَّط»: شلاق.

«مرصاد»: مراقبت کردن، زیر نظر گرفتن. این کلمه بر کمین‌گاه به معنی اسم مکان هم اطلاق می‌شود.

تفسیر

در ادامه آیات گذشته که روی سخن با حضرت محمد □ بود. خدای متعال آن حضرت را بر این نکته آگاه می‌کند که پروردگاری که زمینه را برای تغییر و تربیت و رشد جامعه و مردم، و به نتیجه رسیدن ثمرات تلاش پیامبر آماده می‌کند، توان تنبیه و نابودی قدرتمندانی را دارد که در مقابل جریان رسالت و اهداف آن بایستند. ربّ پیامبر هم‌چنان که او را به رسالت مبعوث کرد و به میدان مجاهدت فرستاد، نسبت به تنبیه و عذاب کردن مانعان راه و ظالمان و فاسدان نیز تواناست؛ به همین جهت، سرگذشت چند قوم فسادگر و نقش پروردگار را در تنبیه آنان یادآور می‌شود.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ

پیامبر □ امروز درگیر عده‌ای عرب ثروتمند جاهلی است که صاحب قدرت و ثروت و نفوذ اجتماعی‌اند و او را تهدید و آزار و اذیت می‌کنند. این‌ها از موضع قدرت خود، پیامبری را اذیت می‌کنند که در آغاز رسالت است، قدرت اجتماعی و یاران فراوانی ندارد و کسانی که به جمع او می‌پیوندند، به طور غالب طبقات محروم و مستضعف هستند؛ لذا خداوند برای آرامش خاطر و تسکین وی می‌فرماید که من بر عذاب این‌ها قادرم، همان‌گونه که در طول تاریخ قدرتمندتر از این‌ها را نابود کرده‌ام.

یکی از آن‌ها عاد بود. قوم عاد دو گروه هستند: قومی که قبل از تاریخ بودند و سرنوشت آنان در جایی نوشته نشده است و ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کردند و گروهی که سرگذشت آن‌ها در تاریخ ثبت شده است. مراد از عاد در این آیه با توجه به عبارت «أَلَمْ تَرَ»

باید عاد دوم باشد؛ چرا که سرنوشت آنان به گوش دیگران رسیده است. این گروه کسانی بودند که از نظر جسمی قوی و از نظر ساختمان‌سازی دارای بناهای رفیع بودند: «إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ»؛ یعنی این قوم در شهر ارم بود؛ ارمی که دارای بناهای بزرگ بود.

قوم عاد، شهر ارم را محل سکونت خود قرارداداده بودند و در آنجا قصرها و خانه‌هایی بسیار بلند و محکم ساخته بودند که مثل آن در میان دیگر شهرها یافت نمی‌شد. البته ممکن است مراد از ارم خود شهروندان عاد باشند. شهروندانی که «ذَاتِ عِمَادِ» بودند؛ یعنی استخوان‌های درشت و قوی داشتند و در دیگر اقوام و مناطق، مثل آنان از نظر جثه و اندام یافت نمی‌شد.

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ

اما قوم تمود، همان گروهی هستند که پیامبرشان حضرت صالح □ می‌باشد. حضرت صالح □ شتری را به عنوان معجزه از دل کوه برای آنان بیرون آورد، اما شقی‌ترین آنان، این حیوان را پی کرد که در سوره‌ی شمس در جلد دوم همین تفسیر به آن اشاره خواهد شد و همین کار زمینه‌ی نابودی آنان را فراهم ساخت.

این قوم، کوه‌ها را می‌تراشیدند و خانه‌های سنگی و محکمی برای خود بنا می‌کردند. این گروه نیز از نظر استحکام بنا مثل قوم عاد بودند، اما چون در مقابل خدا و پیامبرش طغیان کردند، خدای قادر آنان را با همه قدرتش نابود کرد و به خاک مذلت نشاند.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ

گروه سوم فرعونیان هستند که در مصر حکومت می‌کردند و پادشاه آنان فرعون نامیده می‌شدند. خداوند در این آیه از آنان با صفت «ذی الاوتاد» یاد می‌کند؛ یعنی کسانی که دارای میخ‌های بزرگی بودند و با آن‌ها محکومان را شکنجه می‌کردند. یکی از آنان آنقدر شقی بود که همسرش را به وسیله‌ی میخ‌هایی که در چهار ستون بدنش کوبید، تکه‌تکه کرد و از بین برد.

گاهی هم «ذی الاوتاد» به معنای صاحبان لشکر آمده است؛ صاحبان لشکرهای زیاد که باعث ثبات مملکت و پادشاهی می‌شوند.

فرعون از جمله کسانی بود که در مقابل پیامبران خدا، حضرت موسی و هارون □ ایستاد و با آنان مخالفت کرد. خدای متعال نیز او را عذاب کرده، سرنوشتش را برای پیامبر چنین نقل می‌کند: «من آن پروردگاری هستم که مثل فرعون را با همه‌ی سپاه و جاه و جبروتش، نابود کردم». پس خدای حکیم سه مثال زد: «عاد»، «ثمود» و «فرعون» و برای هر کدام، مشخصه‌ای بیان کرد. تا اعلام کند این سه قوم در عین داشتن ابزار قدرت نابود شدند.

الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ

به دنبال طغیان‌گری و گسترش فسادی که از آنان به شکل جمعی بروز کرد، خداوند آنان را عذاب نمود. از اضافه‌شدن حرف «فاء» بر فعل «أَكْثَرُوا» چنین استفاده می‌شود که انسان‌های طغیان‌گر، با توجه به روحیه‌ی یاغی‌گری‌ای که دارند، رو به فساد می‌آورند و همین عمل، زمینه‌ی نابودی و عقاب دنیوی آنان را فراهم می‌کند.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ

پروردگار تو بر سر این‌ها تازیانه‌ی عذاب فرو ریخت، یعنی همچون بارش باران، تازیانه را پشت سر هم بر اینان فرود آورد.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

البته بدان که خدای قادر در کمین دشمن و انسان‌های طاغی نشسته است. دشمن از چنین شخصی غافل است و حال آن‌که او مراقب رفتار دشمن است و در موقع مناسب او را از پای در می‌آورد.

طاغیان و مشرکان عصر پیامبر □ و عادیان و ثمودیان و فرعونیان، کسانی هستند که مستی قدرت و ثروت باعث شده غرق در فسادگری شوند و به دیگران ظلم کنند و هیچ مانعی در

مقابل خود نبینند. این‌ها با چنین نگرشی صحنه را برای خود خالی می‌دیدند و روز به روز بر فساد خود می‌افزودند، غافل از این‌که پروردگار در کمین آنان است و منتظر آن زمان است که حجت بر آنان تمام می‌شود و هنگامی که فسادشان به اوج خود می‌رسد، بارشی از عذاب بر سر آنان فرود می‌آورد؛ پس ای پیامبر، اگر تو امروز قوی نیستی و اینان به فساد در زمین مشغول‌اند، نمی‌دانند پروردگار تو در کمین آنان است و در فرصت مناسب آنان را با همه‌ی جلال و جبروتشان نابود خواهد کرد.

آیات ۱۵ تا ۲۰

(فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ) ﴿۱۵﴾ اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید، و عزیزش می‌دارد و نعمت فراوان به او می‌دهد، می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است.

(وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ) ﴿۱۶﴾ و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند، می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است.

(كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ) ﴿۱۷﴾ نه، بلکه یتیم را نمی‌نوازید.

(وَلَا تَحْضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ) ﴿۱۸﴾ و بر خوراک [دادن به] بینوا همدیگر را بر نمی‌انگیزید.

(وَتَأْكُلُونَ أَلْثَرَاءَ أَكْلًا لَّمًّا) ﴿۱۹﴾ و میراث [ضعیفان] را چپاول‌گرانه می‌خورید.

(وَتُحِبُّونَ أَلْمَالَ حُبًّا جَمًّا) ﴿۲۰﴾ و مال را دوست دارید، دوست‌داشتنی بسیار.

کلمه‌ها

«إِبْتَلَىٰ»: آزمایش و امتحان.

«قَدَرَ عَلَيْهِ»: بر او تنگ گرفت.

«أَهَانَنِي»: اصل آن «أَهَانَنِي» بوده است و یاء با قرینه کسره حذف شده است. هوان، خواری

و ذلت است.

«تَحَاضُّونَ»: از ریشه «حَضَّ»، به معنای تشویق و ترغیب یکدیگر.

«تُرَاثٌ»: منتقل شدن مال به کسی از دیگری بدون خریدن و نظایر آن.

«لَمًّا»: جمع کردن. در اینجا یعنی شخص سهم خود را با سهم وارث دیگر جمع کند.

«جَمًّا»: کثیر و بسیار، زیادکردن.

تفسیر

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ*

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ

خداوند در این آیه می‌فرماید طبیعت انسان این گونه است که هرگاه پروردگارش او را تکریم کند و با او برخورد بزرگووارانه نماید، مثلاً ثروت او را زیاد کند، قدرت و اعتبار اجتماعی او را بالا ببرد، موقعیت سیاسی و اقتصادی او را بهبود بخشد و به او سلامت عطا کند، اقرار و اعتراف به بزرگواری پروردگار می‌کند. اما اگر امر به گونه‌ای دیگر شود، یعنی از آن نعمت‌ها و تکریم‌کردن‌ها خبری نباشد، انسان به کمال نرسیده، قضاوتی کاملاً اشتباه می‌کند.

این آیه همان‌طور که نعمت‌دادن‌ها و تکریم‌کردن‌های پروردگار را آزمایش نامید، گرفتن نعمت‌ها و تنگی رزق را نیز آزمایش الهی خواند. یعنی انسان چه در هنگامی که مشمول کرامت الهی است و چه زمانی که رزق بر او تنگ می‌شود، در هر دو حالت، مورد آزمایش است. آن فرد ثروتمند و آن فرد فقیر هر دو مورد آزمایش هستند. سالم و مریض هر دو آزمایش می‌شوند. منتها گاهی مصالح اقتضا می‌کند که آزمایش به وسیله نعمت باشد و گاهی به تنگی و مریضی و ضعف. اما انسانی که تربیت نشده است، از این آزمایش سربلند بیرون نمی‌آید و به پروردگارش نسبت اهانت می‌دهد.

كَأَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ

تو خدایت را مقصر ندان، اگر تو بعد از قدرت و مکنّت، رزق تنگ شد، بین خودت چه کرده‌ای؟ ما به عمل تو نگاه می‌کنیم. اگر بعد از داشتن حال خوب، حالت خراب می‌شود، باید بدانی که چه اتفاقی در رفتار و باورهای تو افتاده است. باید آن اتفاق و ریشه‌های چنین برخوردی را مطالعه کنی. خدا به تو اهانت نکرده است، تو خود باعث آن شده‌ای که چنین برخوردی با تو شود.

خداوند با آوردن «کلا» داوری انسان را غلط می‌شمارد و می‌گوید: از من انتظار دارید که شما را تکریم کنم، در حالی که شما یتیمان مردم را تکریم نمی‌کنید و با آنان برخورد بزرگوارانه ندارید. وقتی به کسی رحم نمی‌کنید، نباید از ما انتظار ترحم داشته باشید. شما چشمه‌ی رحمت را در زندگی‌تان خشک کرده‌اید، در نتیجه امروز هم باید شاهد تنگی روزی و معیشت خود باشید.

نکته مهم این‌که قرآن بر رسیدگی همراه با کرامت و بزرگواری بر امور ایتم تأکید می‌کند و می‌گوید: با یتیم باید برخورد مناسب داشته باشید. بچه‌ی پدر از دست داده از تو ثروت نمی‌خواهد، بلکه رسیدگی همراه با بزرگواری می‌خواهد. همان‌گونه که پدر، علاوه بر تأمین امکانات زندگی، نیازهای عاطفی بچه را نیز تأمین می‌کند.

وَلَا تَحْضُوتْ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ

شما نه خودتان اقدام به طعام‌دادن می‌کنید و نه دیگران را تحریص بر آن می‌نمایید. در این آیه از واژه‌ی «تَحْضُوتْ» استفاده شده است تا بر ضرورت تشویق دیگران به اطعام مساکین تأکید شود و اطعام مساکین به یک فرهنگ عمومی در طبقه مرفه اجتماع تبدیل گردد. صاحبان ثروت و قدرت باید بار افراد مسکین و زمین‌گیر را بر دوش بگیرند و کسانی را که حتی توان سیرکردن شکم خود و فرزندان‌شان را ندارد، حمایت کنند. اما وقتی در آنان چشمه‌ی ترغیب‌کردن دیگران به سیرکردن شکم‌های گرسنه بمیرد، نباید انتظار تکریم خدای حکیم را داشته باشند.

وَتَأْكُلُونَ الثُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا

شما ثروت‌هایی را که فرد با هزار زحمت جمع کرده بود و باید به عنوان ارث به خانواده او می‌رسید، به تاراج بردید و به بهانه‌های گوناگون، مال به ارث رسیده را خوردید. «أَكْلًا لَّمًّا» یعنی جمع‌کردن مال روی مال و نصیب روی نصیب. طبقه‌ی صاحب ثروت و قدرت، سهم دختران و همسران و فرزندان صغیر را نادیده می‌گرفتند و تمام مال را ضمیمه‌ی مال خود می‌کردند.

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

اشکال بعدی شما این است که به ثروت دنیا محبت شدیدی پیدا کرده‌اید. ما این مال را به شما ندادیم که نسبت به آن عشق بورزید و آن را اصل تمیزدهنده دیگر محبت‌ها قرار دهید؛ بلکه این مال بدان جهت به شما داده شده که زندگیتان را با آن سامان دهید و حرکت کنید و ارتباطات انسانی را تقویت کنید؛ اما اگر محبت به مال در مقابل محبت به خدا و محبت‌های والا مثل محبت به انسان و تکامل‌های اجتماعی و انسانی صف کشید، منتظر خوارشدن و سبک‌شدن باشید. کلمه‌ی «جَمًّا» به معنای چیز زیاد و شدید است و «حُبًّا جَمًّا» به معنای محبت زیاد و شدید است.

باعنایت به مطالب بالا، مشخص می‌شود که داوری این شخص نسبت به افعال پروردگار غلط است، و نباید پروردگار را متهم کند، بلکه او باید در رفتار خود تأمل کند و ببیند چه عملی مرتکب شده که نعمت‌ها از او گرفته شده است.

آیات ۲۱ تا ۲۶

(كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا) ﴿۲۱﴾ نه چنین نیست آنگاه که زمین، سخت در هم کوبیده شود.

(وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا) ﴿۲۲﴾ و [فرمان] پروردگارت و فرشته [ها] صف به صف آیند.
 (وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى) ﴿۲۳﴾ و جهنم را در آن روز [حاضر] آورند، آن روز است که انسان پند گیرد ولی چه جای پند گرفتن؟
 (يَقُولُ يَلِيَّتِي قَدَّمْتُ حَيَاتِي) ﴿۲۴﴾ گوید: کاش برای زندگانی خود [چیزی] پیش فرستاده بودم.
 (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ) ﴿۲۵﴾ پس در آن روز هیچ کس همچون عذاب کردن او (خداوند) عذاب نمی کند.

(وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدٌ) ﴿۲۶﴾ و هیچ کس چون دربند کشیدن او (خداوند) دربند نمی کشد.

کلمه ها

«دک»: کوبیدن، به طور کامل کوبیده شده.

«يُوثِقُ»: ثقه: اعتماد کردن. وسیله ای که با آن چیزی را می بندند.

تفسیر

پس از توضیح نمونه هایی از عذاب صاحبان قدرت و ثروت در دنیا و بیان پاره ای از حکمت های تغییر فراوانی نعمت به کمی، نوبت به بیان قدرت خدای متعال در تنبیه و عذاب انسان های طغیان گر در رستاخیز می رسد. نخست خداوند می فرماید:

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا

«دک» به معنای کوبیده شدن است. هنگامی که زمین با زلزله های شدید کوبیده می شود، تا

این که کوه‌ها کاملاً از بین بروند. نمونه این پیش‌بینی نسبت به وقایع روزهای واپسین دنیا در سوره‌ی تکویر و مدثر گذشت.

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

قرآن در این آیه انسان را به صحنه‌ی قیامت منتقل می‌کند که در آن‌جا پروردگار با ملائک، همه به «صف» می‌آیند. گفتنی است که این تعبیر برای تقریب به ذهن است، برای این‌که تصویری از این مرحله در ذهن داشته باشیم: ملائک به صف می‌آیند، پروردگارت می‌آید و دادگاه قیامت برپا می‌شود.

وَجِئَیْ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

اتفاق بعد، آمدن جهنم است. تعبیر «جِئَیْ» اشعار دارد که گویا جهنم در مکانی است و سپس آورده می‌شود تا پس از رسیدگی به اعمال، گروهی برای مجازات در آن افکنده شوند.

یَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ

بعضی‌ها این قدر بلوغ فکری و بیداری ندارند که حکمت‌ها و علت تحولات زندگی امروز را تحلیل کنند و با دیدن آن‌ها متذکر شوند یا از تذکر رسول ما پند گیرند و بیدار شوند. بر این گروه باید زمان بگذرد، قیامت برپا شود، تا باطن و آثار و عواقب عمل خود را ببینند، جهنم و عذاب‌های دهشتناک آن را با چشم ببینند تا متذکر شوند.

وَأَنِّي لَهُ الذِّكْرَىٰ

اما تذکر در آن‌جا چه فایده‌ای دارد؟ وقتی که همه‌ی فرصت‌ها از دست رفته و شخص غافل در مقابل جهنم قرار می‌گیرد، دیگر پشیمانی و شرمندگی سودی ندارد.

يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ حَيَاتِي

این اشخاص هنگامی که با این حقایق مواجه می‌شوند، می‌گویند: ای کاش برای زندگی‌مان

چیزی از پیش می‌فرستادیم. هرچند این انسان با دیدن این صحنه‌ها پشیمان می‌شود و از خواب غفلت بیدار می‌شود، اما پشیمانی سودی ندارد.

عبارت «قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» گویای این نکته‌ی لطیف است که انسانِ غافل در قیامت می‌فهمد که آنچه در آخرت می‌بیند، پیش‌فرستاده‌های زندگی دنیوی او است و این، اعمال او است که کیفیت زندگی اخروی را شکل می‌دهد.

مراد از حیاتی؛ «حیات من»، یعنی زندگی جدیدی که الان در آن حضور پیدا کرده‌ام. شخصِ غافل وقتی با نظام آخرت مواجه می‌شود، حقایق را می‌بیند و به آن‌ها اعتراف می‌کند، بلکه می‌فهمد که حیات واقعی، حیات آن جهانی است و حیات دنیا نسبت به حیات آن جهان، اصلاً حیات نیست. ما در زندگی عادی هم نظیر این داوری را داریم. مثلاً دوره‌ی جنینی که نه ماه طول می‌کشد، بخشی از زندگی ماست؛ اما هنگامی که آن را با بعد از تولد می‌سنجیم، آن را زندگی و حیات به حساب نمی‌آوریم؛ لذا سال تولد بعد از ولادت فرزندان محاسبه می‌شود و بودن در رحم مادر به‌عنوان بخشی از حیات و عمر به حساب نمی‌آید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا

خدای قادر باز در اینجا با پیامبر خود در مورد شدت عذاب و سختی برخورد با این دسته از ثروتمندان، سخن می‌گوید: «در آن روز هیچ‌کس مانند خدا عذاب نمی‌کند و هیچ‌کس همچون او به بند نمی‌کشد». هرگونه عذاب و شکنجه‌ای که تصور کنی، بالاتر از آن، در عذاب پروردگار متعال ظهور می‌یابد. گفتنی است خداوند برای نشان‌دادن عظمت عذاب قیامت، از آن به صورت مجمل یاد می‌کند: «لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا». چنان‌که گاهی در مدح هم با چنین واژه‌هایی از قرآن روبرو می‌شویم، مثلاً در سوره‌ی سجده وقتی صحبت از نعمت‌های بهشتی می‌شود، خداوند می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ؛ هیچ‌کس نمی‌داند چه چیز از آن‌چه روشنی بخش دیدگان است، برای آنان پنهان شده است.»^۱

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

باز هم در زمینه گرفتارشدن و به بندکشیده شدن این اصحاب ثروت و قدرت، قرآن می‌فرماید: «هیچ کس همچون خداوند به بند نمی‌کشد».

شاید علت ذکر این گونه تنبیه‌ها برخوردی باشد که این مفسدان با پیامبر اکرم □ می‌نمودند. وقتی محمد □ به رسالت مبعوث شد، کسانی در مقابل او قرار گرفتند که رفتار، موضع و برخورد آنان، بر دیگران تاثیر می‌گذاشت. اینان کسانی بودند که چشم مردم به آنان بود، ابزار و فرصت‌ها و امکانات فراوانی داشتند تا ظاهر امور را به گونه‌ای دیگر نشان دهند و مردم را از توجه به دعوت انبیا □ منصرف کنند و مانع حرکت اجتماعی و اصلاحی آن حضرت شوند. چنین افرادی بزرگ‌ترین مشکل پیامبر □ بودند که در یک صف واحد علیه وی، موضع می‌گرفتند؛ لذا قرآن می‌فرماید: هیچ‌کس را مثل این‌ها عذاب نمی‌کند؛ چرا که این‌ها با وجود بهره‌گیری از بیشترین نعمت‌ها، بزرگ‌ترین بحران‌ها و موانع را در راه اهداف الهی پیامبر □ ایجاد کردند و جلوی آزادی عمل او را گرفتند، همان‌گونه که تلخ‌ترین لحظات را برای آن حضرت □ به وجود آوردند؛ بنابراین هم عذاب، و هم گرفتاری و بسته شدن دست آنان از دیگران شدیدتر و سخت‌تر خواهد بود.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد آیه عموم انسان‌های ثروتمند و فاسد باشند؛ به این معنا که همه‌ی انسان‌ها بدانند که سرانجام زندگی، جهان آخرت است. در آنجا انواع عذاب‌ها و بستن‌ها وجود دارد. این عذاب‌ها و بستن‌ها از سوی موجودی در قد و اندازه‌ی انسان‌ها نیست، بلکه عذابِ خدای متعال و با جبروت است که عذاب و بستن او را هیچ‌کس ندارد و تصور شدت عذابش بر انسان‌ها ممکن نیست. به عبارت دیگر، خداوند در این سوره بُعد دیگری از ابعاد اندازی را که از سوره‌ی مدثر آغاز شده است، با مخاطب در میان می‌گذارد؛ عذاب‌کننده‌ی آخرت، خدای با عظمتی است که خشم او نیز عظیم است؛ لذا باید از او ترسید، تقوایش را در دل پروراند.

آیات ۲۷ تا ۳۰

(يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) ﴿٢٧﴾ ای نفس مطمئنه.

(أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً) ﴿٢٨﴾ خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد.

(فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) ﴿٢٩﴾ و در میان بندگان من درآی.

(وَادْخُلِي جَنَّتِي) ﴿٣٠﴾ و در بهشت من داخل شو.

کلمه ها

«الْمُطْمَئِنَّةُ»: اطمینان و طمأنینه در لغت به معنای سکونت و استقرار و ثبات بعد از اضطراب است.

تفسیر

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

انسان گاهی مضطرب شده و حالت غیراستواری در باورها و رفتارها می‌یابد، اما به تدریج شک‌ها و تردیدها کنار می‌رود و به یک حالت ثبات می‌رسد. اطمینان قلب، رسیدن به این نقطه از تعالی روح است که بعد از مرحله‌ی اضطراب حاصل می‌شود. در این آیه ممکن است نفس مطمئنه بر پیامبر □ یا اولیای الهی یا هر انسانی که به مقام اطمینان خاطر رسیده است، تطبیق شود.

مراد از اطمینان نفس، رسیدن انسان به مرحله‌ای است که هیچ شک‌ی در وجودش نباشد و توان مقابله با شهوات را داشته باشد. بسیاری از افراد با ایمان در طوفان حوادث که گاهی به سمت شهوت‌ها و گاهی به سمت غضب است، عنان خود را از دست می‌دهند و بسیاری از اعتقادات خود را زیر پا می‌گذارند. این خود نشانگر آن است که هنوز به اطمینان نرسیده‌اند؛ چرا که نفس به اطمینان رسیده، ساختمان فکری و اعتقادی و باورهایش چنان جامع و ریشه‌دار

است که همه‌ی امور را به‌خوبی فهمیده و تحلیل می‌کند و با این فهم عمیق در مقابل خلیجان‌هایی که پیش می‌آید، از کوره در نرفته و از صراط مستقیم نمی‌لغزد. در این که خطاب «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» چه هنگامی صادر می‌شود، بین مفسران دو نظر وجود دارد:

(الف) این خطاب هنگامی است که بشر در آستانه‌ی مرگ است. در این هنگام ملائکه‌ی مُوَكَّل مرگ می‌آیند، بهشت و نعمت‌های بهشتی را جلوی روی مؤمن می‌گذارند و او از دیدن این صحنه‌ها به اطمینان می‌رسد و خدای متعال در این هنگام به او می‌فرماید: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ...». (ب) برخی دیگر گفته‌اند: این خطاب پس از مرگ و در صحرای محشر اتفاق می‌افتد. نامه‌ی انسان به دست راست او داده می‌شود و در آن هنگام مطمئن می‌شود که قطعاً اهل بهشت است.

شاید نفس‌ها بسته به استعدادهایی که دارند، در شرایط و زمان‌های مختلف به اطمینان برسند؛ اما در مورد «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» با توجه به سیاق آیات، باید گفت این خطاب مربوط به قیامت است. به عبارت دیگر، در حالی که گروهی در قیامت به عذاب و غل و زنجیر گرفتارند، برخی دیگر نیز به دلیل داشتن نفسِ به اطمینان رسیده، نه تنها آزادند و عذابی نمی‌بینند، بلکه به آنان خطاب می‌شود که در جمع بندگان خاص خدا وارد شده و داخل بهشت شوند.

أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

به هر حال نفسی که مطمئن شده، سه اتفاق برایش، پیش می‌آید: اول این که به او خطاب می‌شود: «إِرجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ»؛ به سوی الطاف و کرامات پروردگارت برگرد.

دوم این که او رضایت خاطر دارد و خداوند او را با لفظ «راضیة» خطاب قرار می‌دهد؛ یعنی این گروه در جهانِ باقی آن‌چنان مشمول الطاف الهی هستند، که راضی می‌شوند.

سوم این که او «مَرْضِيَّةً» نیز است. همچنانی که او از پروردگار راضی است، خدای متعال و کسانی که رضایتشان ارزش دارد، مثل فرشتگان و انبیای الهی نیز از او راضی هستند؛ لذا در دنباله می‌فرماید: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» در شمار بندگان خاص من داخل شو. البته باید توجه داشت که همه بنده‌ی خدا هستند و این اضافه، اضافه تشریفی است. همه‌ی موجودات بنده هستند، اما آنان که در مسیر بندگی اختیاری قرار می‌گیرند، یک شرافت ویژه پیدا می‌کنند. سپس می‌فرماید: «وَادْخُلِي جَنَّاتِي» داخل در بهشت من شو. اینجا هم اضافه، تشریفی است. همه‌ی نعمت‌ها، نعمت خدا هستند، اما اضافه در این آیه، شدت انتساب را می‌رساند.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. این سوره، با انگیزه‌ی تقویت قلب شریف پیامبر اکرم □ در برابر فشارهای طبقه‌ی ممتاز مکه، نازل شده است. روشی که برای تأمین این منظور به کار گرفته شده، یادآوری گوشه‌هایی از قدرت الهی در تنبیه اقوام و پادشاهان قدرتمند و مفسد است که سرگذشت آنان برای پیامبر □ روشن بوده است. تأثیر این روش، در اطمینان خاطر افراد تحت فشار، غیرقابل انکار می‌باشد.

۲. تغییر و تقدیر نعمت‌ها از سوی پروردگار، معلول رفتار انسان‌ها است. غفلت از محاسبه‌ی رفتار خود و نقشی که در این تغییرات دارند، موجب خطا در داوری می‌گردد، همچون مُحَصِّلِی که مردودشدن خود را به معلم نسبت دهد و از علت اصلی مردودی غفلت نماید. توضیح علل تغییر مقدرات الهی و استناد واقعی آن‌ها به رفتار خود انسان، یکی از نکته‌های جالب توجه در سوره‌ی فجر می‌باشد.

۳. مقایسه میان افراد و گروه‌ها یکی از روش‌های تربیتی در قرآن می‌باشد. در این سوره نیز پیامبر اکرم □ و همه‌ی خویشان‌دارانی که با آزادسازی خود از اسارت مال و دارایی و با انفاق اموال با انگیزه الهی، جان خود را تطهیر می‌کنند، و زمینه آرامش آن را فراهم می‌سازند، به‌عنوان نفس مطمئنه با طبقه‌ی اشراف مکه که اضطراب در جان دارند و علامت آن، داوری غلط ایشان

درمورد افعال پروردگار است، مقایسه شد و فرجام هر یک عیان گشت، تا انگیزه‌ی تلاش برای اصلاح نفس بالا رود.

۴. نکته قابل توجه آن‌که خدای متعال به تناسب نزول سوره‌های جدید، انذار و هشدارِ مربوط به رستاخیز را با بیان ابعاد ناگفته‌ی قیامت، تفصیل داده است و با استفاده از این روش، هشدار و بیم را تداوم بخشید. این مطلب ضرورتِ تداوم و استمرار برنامه‌های تربیتی را از طریق بیان تفصیلی و مشروح‌تر ابعاد برنامه و ذکر ابعاد ناگفته‌ی موضوع، روشن می‌کند.

سوره ضحی

سوره‌ی ضحی در هفت مورد از جداول ترتیب نزول در ردیف یازدهم، بعد از سوره فجر و قبل از سوره‌ی انشراح قرار دارد. در مقدمه‌ی سوره مزمل گذشت که در جدول‌های منقول در تاریخ یعقوبی و المقدمتان، سوره‌ی ضحی سومین سوره دانسته شده است. این نقل را در آنجا ضعیف شمردیم. در جدول ابن‌ندیم نیز هرچند سوره‌ی ضحی پس از سوره‌ی فجر قرار دارد، اما سوره‌ی بعد از آن سوره‌ی لیل است که این قول را نیز در مقدمه‌ی سوره لیل ضعیف دانستیم. در جدول‌های غیرمسند شهرستانی در ردیف ۴ و ۵ سوره ضحی سومین سوره است و در سه ردیف ۱ و ۲ و ۳ از این جدول‌ها همانند مشهور می‌باشد و در همه جدول‌های ترکیبی نیز سوره ضحی یازدهمین سوره، پس از سوره فجر و قبل از سوره انشراح است. این سوره در ترتیب مصحف رسمی در ردیف نود و سوم، پس از سوره‌ی لیل و قبل از سوره‌ی شرح، و در جزء سی‌ام قرآن قرار داده شده است و یازده آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

سوره با هدف دل‌داری و تسکین خاطر پیامبر اکرم ﷺ و خروج وی از انفعال دشمنان و ادامه برنامه رسالتش نازل شد. خداوند در بخش اول سوره اعلام می‌دارد که پروردگار خشمی و

قهري نسبت به تو ندارد و تو همیشه مشمول الطاف الهی بوده‌ای، در بخش دوم و مستند به بخش اول، آن حضرت □ را از برخی رفتار نامناسب نهی و به مواردی از رفتار شایسته، مأمور می‌نماید.

ارتباط سوره

گذشت که خدای متعال در سراسر قرآن و به خصوص در سوره‌های آغازین، بارها با پیامبر اکرم □ سخن گفته، ایشان را مخاطب قرار می‌دادند. این خطاب‌ها با هدف تسلیت، تقویت، تربیت و هشدار به آن حضرت یا دشمنان وی نازل می‌شد و در چالش‌های پیش‌آمده گره از کار پیامبر اکرم □ می‌گشود.

هم‌چنان‌که حضرت محمد □ معارف بلند و الهی را بر مردم تلاوت می‌کرد و آنان را به سوی پروردگار دعوت می‌نمود و نسبت به آینده هشدار می‌داد و راه نجات و رستگاری را بر آنان نمایان می‌کرد، دشمن بیکار نمی‌نشست و از هر اتفاقی برای اذیت و آزار آن حضرت □ بهره می‌جست. هنگامی که آن حضرت خداوند را پروردگار شایسته معرفی کرد، گفتند دیوانه شده است^۱ و وقتی آیات الهی را بر مردم می‌خواند و اثر شگفت‌انگیز آن را می‌دیدند، به وی تهمت سحر زدند.^۲

اینک چند روزی است که پیک وحی بر وی نازل نشده است. این مدت را از پانزده تا چهل روز دانسته‌اند.^۳ این حادثه دست مایه‌ی اذیت و آزاری دیگر علیه حضرت محمد □ شد. مشرکان به تمسخر می‌گفتند که خدایش با او قهر کرده و بر او غضب نموده است. تا این‌که سوره ضحی نازل شد و علاوه بر آن‌که دل آزرده‌ی پیامبر را تسکین بخشید، آن حضرت را به انجام شکر عملی رحمت‌ها و نعمت‌های خاص پروردگار فراخواند.

۱. رک به: به مفاد سوره‌های علق و قلم.

۲. رک به: مفاد سوره مدثر.

۳. رک به: شان نزول سوره در مجمع البیان و تفسیر نمونه.

از این بیان معلوم شد که در این سوره گام تحولی درباره جامعه مطرح نشده؛ بلکه اصلی تربیتی ویژه‌ی مُبَلَّغان اسلام و گروه رهبران که در هنگام مواجهه با مشکلی مشابه آنچه در سوره بیان شده، مورد توجه قرار گرفته است.

آیات ۱ تا ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَالضُّحَىٰ) ﴿۱﴾ سوگند به روشنایی روز.

(وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ) ﴿۲﴾ و سوگند به شب چون آرام گیرد.

(مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ) ﴿۳﴾ [که] پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است.

(وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ) ﴿۴﴾ و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود.

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ) ﴿۵﴾ و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا

خرسند گردی.

کلمه‌ها

«ضَحَى»: به معنای گسترش نور آفتاب است. گفته شده است: پس از طلوع آفتاب را

ضحوه و مرحله پس از آن را ضحی گویند. مرحوم طبرسی اصل این کلمه را ظهور دانسته است.

«سَجَى»: از «سجود» به معنی سکونت و آرام شدن.

«وَدَّعَكَ»: از «ودع» به معنی ترک کردن و هجرت.

«قَلَى»: به معنی کراهت و بغض یا بغض شدید.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالضُّحَىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ

سوره با دو سوگند آغاز شده است: سوگند اول به چاشتگاه و بالآمدن خورشید و سوگند دوم به شب

هنگامی که به اعماقش می‌رسد، به گونه‌ای که تاریکی آن کاملاً فراگیر شده و ساکن و مستقر می‌گردد.

احتمال دارد سوگندخوردن به این دو حالت، اشاره به مصالح جهان هستی باشد که گاه اقتضای تابش کامل نور وحی و حقیقت و گاه سکون و آرامش و انقطاع وحی را دارد؛ زیرا هر دو حالت تدبیر خدای متعال است و انقطاع وحی همچون سکونت و آرامش شب، مقدمه و مهیاکننده ی طلوع کامل آفتاب وحی است.

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ

این آیه جواب سوگندهای گذشته است. به این معنی که پروردگارت تو را ترک نکرده و رابطه را از تو نبریده است؛ چرا که علت قطع وحی بغض و دشمنی با تو نبوده است؛ بلکه اتصال و انقطاع وحی تابع مصالحی است که حکمت الهی آن را اقتضا می کند. پس سوگند اول با حال اتصال وحی و سوگند دوم با قطع وحی تناسب دارد.

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ

فرجام کار برای تو بهتر از آغاز آن است. این فرجام در نظر غالب مفسران روز قیامت دانسته شده است؛ زیرا در آنجا حضرت محمد ﷺ آنچنان مشمول عنایات و عطاهای الهی می شود که به هیچ کس از انبیا، اولیا و صالحان چنان عنایت و کرامتی نمی شود. اما برخی از مفسران، فرجام کار رسالت پیامبر را ناظر به کلمه آخرت دانسته اند. به این معنی که اگرچه امروز یاران محدودی داری و فشارهای زیادی را از ناحیه مشرکان و معاندان تحمل می کنی، به گونه ای که با قطع چند روزه وحی شروع به آزار و توهین کرده و می گویند: خدایش با او قهر کرد یا او را ترک نموده است؛ اما اوضاع این چنین نمی ماند و تو شاهد روزهای بهتری خواهی بود، روزهایی که یاران بی شمار گرد تو جمع گشته و به جای اذیت، بر تو درود و تحیت فرستند.

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه ای از سرّ غیب باشد اندر پرده، بازی های پنهان، غم مخور

این احتمال نیز وجود دارد که آخرت در این آیه شامل هر دو مورد شود؛ یعنی وعده به پیامبر □ باشد که هم شرایط امروز تغییر می‌کند و اوضاع به سود تو متحول می‌گردد و در دنیا دین اسلام گسترش یافته و یاران تو زیاد می‌شوند و هم در قیامت از انواع عنایات و کرامات الهی، به‌عنوان پاداش تحمل مشکلات دوران رسالت، برخوردار خواهی شد.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ

پروردگار کریم و بسیار سپاسگزار، به‌زودی از انواع نعمت‌ها آنقدر به تو عطا خواهد کرد تا راضی شوی، به گونه‌ای که سختی این دوران و اذیت و آزارها جبران گردد. گفتنی است مصداق این نعمت‌ها و عطاها ذکر نشد تا عمومیت داشته و انواع کرامات و عنایات پروردگار را، هم در دنیا و هم در آخرت شامل گردد؛ بنابراین اگر در برخی روایات مصادیقی ذکر شده است، حمل بر مصادیق مهم‌تر می‌شوند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از حارث بن شریح از امام باقر □ روایت نموده است که حضرت فرمودند: «ای اهل عراق شما گمان می‌کنید که امیدبخش‌ترین آیه قرآن، آیه «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ...» است، ولی ما خاندان رسالت و اهل نبوت می‌گوییم امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» است و به خدا سوگند، مراد از آن، شفاعت است که آن را عطا فرماید در اهل لاله الا الله تا آن‌که پیامبر بگوید: راضی شدم» ذیل این روایت را حاکم حسکانی به نقل از امیرمومنان □ از رسول الله □ آورده است.^۱

از زید بن علی بن الحسین □ شهید نیز نقل کرده که می‌گوید: «قطعاً از جمله موارد رضا و خوشنودی رسول خدا □ این است که اهل بیت خود را داخل بهشت نمایند».

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۶.

از حضرت صادق □ نیز نقل می‌کند که فرمود: «خشنودی جلد من این است که نمی‌گذارد
موحدی در آتش بسوزد».

آیات ۶ تا ۱۱

(اَلَمْ تَجِدْكَ يَتِيْمًا فَآوَىٰ) ﴿٦﴾ مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد.
 (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ) ﴿٧﴾ و مگر نه تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد.
 (وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ) ﴿٨﴾ و مگر نه تو را تنگ دست یافت و بی نیاز گردانید.
 (فَأَمَّا الْيَتِيْمَ فَلَا تُقَهِّرْ) ﴿٩﴾ پس تو یتیم را میازار!
 (وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ) ﴿١٠﴾ و گدا را مران!
 (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) ﴿١١﴾ و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی!

کلمه ها

«آوی»: از «اوی» به معنی نازل شدن و رحم کردن. در اینجا منظور، پناه دادن است.
 «عائل»: از «عیل» به معنی فقر است و به فقیر «عائل» گفته می شود.
 «تقهر»: از «قهر» به معنی غلبه کردن، ذلیل کردن.
 «تنهر»: از «نهر» به معنی راندن، زجر کردن. مرحوم طبرسی آن را به راندن همراه با صیحه و فریاد معنی کرده است.

تفسیر

اَلَمْ تَجِدْكَ يَتِيْمًا فَآوَىٰ

در این بخش از سوره، خدای متعال سه نعمت سابق خود را به پیامبر یادآور شده و متذکر می شود که وی همواره مشمول عنایات ربانی بوده است.

اولین عنایت در زمان یتیمی تو بود. هنوز متولد نشده بودی که پدرت را از دست دادی. تو را در آغوش پرمهر بزرگ مکه، جدت عبدالمطلب، پرورش دادم؛ آن چنان مهرت را به دل او

گذاشتم که تو را از خود جدا نمی‌کرد، در بستر خود می‌خواباند و در صدر مجلس کنار خود می‌نشاند. حتی در هنگام فوتش تو را به برادر مادری پدرت یعنی ابوطالب سپرد. وی نیز آن‌چنان شیفته‌ی تو شد که خود، همسر و فرزندان‌ش به حمایت کامل از تو پرداختند و همیشه تو را عزیز می‌داشتند. حلیمه سعدیه که دایگی تو را می‌کرد، در تو نور و جذبه و برکتی دید و به همین جهت از عمق جان از تو پرستاری نمود. لذا با این محبت‌ها غم یتیمی را پشت سر گذاشتی و رنج یتیمی را احساس نکردی.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ

عنایت دوم در زمان گمراهی و گمگشتگی تو بود. واژه‌ی ضلالت به دو معنای گمشدگی و گمراهی آمده است؛ مثلاً در سوره‌ی بقره خداوند در بیان علت تعدد شهادت می‌فرماید: «أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ»؛ تا اگر یکی از آن دو فراموش کرد، دیگری وی را یادآوری کند. پس در این آیه، مراد از ضلالت، فراموشی است. نظیر همین معنی در روایت مشهور «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ؛ حکمت گمشده‌ی مومن است» نیز آمده است.

اگر مراد از «ضال» گمشدگی باشد، نمونه و مثال‌هایی در زندگی پیامبر وجود دارد؛ مثلاً گفته شده آن حضرت در کودکی با «حلیمه سعدیه» به مکه رفت و در میان کوه‌های مکه گم شد و در نهایت حلیمه او را یافت، یا در کاروان تجاری ابوطالب که به سوی شام می‌رفت؛ راه را گم کرد و خدای مهربان وی را در آن تاریکی شب هدایت کرد تا راه را پیدا نماید. اما شاید مراد آن باشد که تو شخص ناشناخته‌ای بودی، خدا با عنایت ویژه نام نیک تو را بر سر زبان‌ها انداخت و شهره مردم شدی به گونه‌ای که تو را «امین» صدا می‌کردند.

اما اگر مراد از «ضال» گمراهی باشد، مراد حالت طبیعی پیامبر اکرم ﷺ قبل از توجه وحی و هدایت‌های الهی است. پس حضرت محمد ﷺ از کودکی تحت تربیت بزرگ‌ترین فرشتگان قرار

داشت و در آن محیط شرک زده و پر از خرافات راه به سوی حقیقت برد.^۱ قرآن می‌فرماید: «تو از محتوای قرآن و ایمان، قبل از نزول وحی آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله‌ی آن هر کس از بندگان را بخواهیم، هدایت می‌کنیم».^۲

اگر امدادهای الهی دستگیر پیامبر نمی‌شد، او هرگز به سرمنزله مقصود راه نمی‌برد و از اسرار نبوت و قوانین اسلام آگاه نمی‌شد.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي

تو تهیدست بودی، پروردگار اسبابی فراهم کرد تا متمکن شوی. پیامبر □ برای جلب محبت خدیجه تلاش نکرد، اما آن زن ثروتمند با دیدن کمالات و زیبایی‌های معنوی آن حضرت، از جمله امانت‌داری، کیاست، عفت و...، به او متمایل شد و به او پیشنهاد ازدواج داد و به دنبال ازدواج، تمام دارایی خود را در اختیار پیامبر و مقاصد او گذاشت. البته این تنها یکی از جلوه‌های غنای پیامبر بود؛ آن حضرت به واسطه وحی، نیازی به شاگردی دیگران نداشت و از کسی سؤالی نمی‌کرد، دعاهایش مستجاب بود و ...

پس ای پیامبر تا به امروز به طور دائم مشمول عنایات ویژه پروردگار بوده‌ای و در همه‌ی لحظه‌های خطر، تدبیر الهی تو را به‌خوبی مورد عنایات قرار داد.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ

با یادآوری عنایات ویژه‌ی پروردگار به آن حضرت □، فرصت بیان چند دستور ویژه فراهم شد: خداوند اول دستور می‌دهد که یتیم را زبون و زیردست خود قرار مده. گفتنی است واژه‌ی قهر، بر غلبه‌ی همراه با خوار کردن اطلاق می‌شود.

ای محمد □، تو دوره یتیمی را پشت سر گذاشتی اما هیچگاه تحقیر نشدی. با تدبیر

۱. ر.ک به: نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۲. شوری / ۵۲.

پروردگارت همیشه دست ملاحظت به سرت کشیده شد و جزو عزیزترین و محترم‌ترین اعضای خانواده عبدالمطلب و ابوطالب و حلیمه بودی؛ پس به شکرانه این نعمت، یتیم‌شکن نباش.

سیرکردن شکم ایتام، رسیدگی به امور مالی و اقتصادی آنان هرچند ارزشمند است، اما دل‌جویی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی آنان مهم‌تر می‌باشد. نیاز یتیم تأمین عواطف و لبریزشدن از محبت دیگران است، هرچند او وارث مال فراوانی شده باشد. به همین جهت در روایات اسلامی بر نوازش و تأمین نیازهای عاطفی ایتام سفارش زیادی شده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که دست نوازش بر سر یتیمی بکشد، به تعداد مویی که دست او از آن می‌گذرد، در روز قیامت نوری خواهد داشت.» و فرمود: «من و متکفل امور ایتام مثل این دو انگشت - سبابه و وسط - در بهشت هستیم، به شرط آن‌که این شخص، تقوای الهی را رعایت کند».^۱

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ

دومین دستور این‌که: درخواست کنندگان را از خود مران. در این‌که مراد از «سائل» کیست، احتمالاتی وجود دارد؛ برخی آن را بر فقیر و گروهی بر سؤال‌کننده‌ی علمی حمل کرده‌اند و شاهد آن را مقابله این مورد با نعمت هدایت (وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) دانسته‌اند؛ بنابراین پیامبر ﷺ باید به افرادی که سؤالات دینی دارند و راه هدایت را می‌طلبند، مجال داده و آنان را از خود نرانند.

اطلاق واژه‌ی «سائل» به ما امکان جمع میان هر دو احتمال را می‌دهد، به خصوص که سائل به معنی فقیر در قرآن آمده است: «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ».^۲ در تفسیر کنزالدقائق از قول امام سجاد ﷺ آمده است: از جمله گناهایی که باعث حبس باران می‌شود، ظلم قضات در قضاوت، شهادت دروغ، کتمان شهادت، منع زکات، ظلم به یتیم و راندن سؤال‌کننده است.

۱. ر.ک به: محمد مشهدی، کنزالدقائق، ذیل آیه.

۲. معارج / ۲۴-۲۵.

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

واژه‌ی «حدیث» وقتی در کنار نعمت به کار رود، به معنی ذکر، یادآوری و نشان دادن نعمت است. بازگوکردن نعمت، یکی از راه‌های شکر نعمت است. با توجه به آیه «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» معلوم می‌شود شکرانه‌ی غنی بودن و ثروت الهی، ذکر آن‌ها است.

این احتمال وجود دارد که مراد از نعمت، نعمت رسالت باشد، چنان‌که خداوند در آیه‌ی دوم سوره‌ی قلم فرمود: «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» و گذشت که مراد «رسالت» است؛ بنابراین مراد آن است که پیامبر □ به واسطه‌ی نعمت رسالت به قرآن و خواندن مردم بپردازد، کنایه از آن‌که انزال وحی بر تو تداوم خواهد یافت. شاهد این برداشت روایتی است که در مجمع‌البیان از امام صادق □ نقل شده است: «پس بگو آنچه را که خدا به تو عطا کرده که و با آن تو را فضیلت و رزق داد و بر تو احسان نمود و هدایت کرد».

بنابراین سومین وظیفه‌ی پیامبر □ بازگوکردن نعمت‌های پروردگار به خود است، که هم اقرار به نقش خدا در تمام مراحل زندگی است و هم مانعی است از این‌که پیامبر □ خود را در رسیدن به وضع موجود مستقل ببیند و هم مانع غفلت و فراموشی نعمت‌های خدا به بندگان، از جمله به مردان بزرگ تاریخ است.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. وعده نعمت و پاداش برای کسانی که در شرایط سخت و دشوار ناشی از انجام تکالیف و رسالت‌های الهی گرفتار آمده‌اند، در بالابردن ظرفیت و تحمل مشکلات آنان نقش ارزنده‌ای دارد؛ چنان‌چه خداوند در این سوره پیامبر □ را که مورد آزار زبانی مشرکان قرار گرفته، چنین وعده می‌دهد: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».

۲. یادآوری نعمت‌های سابق برای بالابردن انگیزه‌ی عمل به تکالیف جدید، مؤثر است؛

چنانچه در این سوره خداوند پس از یادآوری نعمتها به پیامبر □ فرمود: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ...».

شایان ذکر است در این آیات، یادآوری نعمتها متناسب با تکالیف جدید صورت گرفته است. ۳. به کارگیری مناسب سوگندها، از جمله ی نکته های ارزنده ی سوره ی ضحی است. پروردگار متعال با استفاده از دو حالت ظهور نور خورشید و استقرار شب و تأثیری که این دو حالت در نشاط و سرزندگی موجودات دارند، به پیامبر که به سبب فاصله در نزول وحی نگران شده است، تذکر می دهد که فترت و نزول وحی، دو جریان مفید و مکمل یکدیگرند و در فترت موقت، جای نگرانی نیست.

۴. تأکید بر رفتارهای انسانی و همراه با ملاطفت و کرامت با فقرا و مساکین و طالبان دانش، بر ارزش و اهمیت ویژگی های اخلاقی و رفتاری مُبَلِّغان و نقش آن در گسترش نفوذ آنان دلالت دارد.

سوره شرح

سوره‌ی شرح دوازدهمین سوره‌ای است که طبق همه‌ی جداول مسند و ترکیبی ترتیب نزول که در مقدمه آمده است، در مکه نازل شده است. در این میان تنها این‌ندیم سوره‌ی شرح را در ردیف نهم بعد از سوره اعلی قرار داده است که نقد آن در مقدمه‌ی سوره لیل گذشت. نزول این سوره پس از سوره‌ی ضحی و قبل از سوره‌ی عصر می‌باشد. این سوره در ترتیب مصحفی در ردیف نود و چهارم، پس از سوره‌ی ضحی و قبل از سوره‌ی تین قرار دارد و در جزء سی‌ام قرآن است. این سوره هشت آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

این سوره خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و با غرض ترغیب وی برای تداوم ورود به عرصه‌های سخت دعوت دینی نازل شده است. در آغاز سوره به عنایات پروردگار به ایشان، مبنی بر اعطای شرح صدر و برداشتن بارهای سنگین از دوش حضرت ﷺ و نیز به رفعت نام ایشان اشاره شده است. سپس خداوند با بیان این حقیقت که سختی‌ها از دل آسانی‌ها سر برمی‌آورد، ایشان را امر به پذیرش بار سنگین رسالت و رغبت دائمی به سوی پروردگار می‌نماید.

ارتباط سوره

گذشت که در سوره‌های آغازین قرآن، خطاب‌ها به پیامبر □ فراوان است؛ زیرا حضرت الگو و نمونه‌ی اولِ مسلمانی است و بار تبلیغ دین بر دوش او است؛ در نتیجه سخت‌ترین مأموریت‌ها را دارد و بزرگ‌ترین دشمنی‌ها و چالش‌ها علیه او است. علاوه بر این‌ها رسالت الهی آمادگی‌های روحی و روانی و رفتار ویژه‌ای را می‌طلبد. پس برخی از سوره‌ها برای تربیت آن حضرت □ نازل شد، مثل سوره‌های مزمل، مدثر، اعلی و ضحی که در هر یک از این سوره‌ها بر یک کمال انسانی تأکید شد: در سوره مزمل بیداری شب با هدف گسترش ظرفیت و آمادگی روحی برای تلقی وحی و قرآن و نیز فارغ کردن دل برای پروردگار و توکل بر او بیان شد؛ در سوره مدثر بر اجتناب از عوامل تنفرزا در امر تبلیغ و طهارت لباس و رفتار و اجتناب از منت‌گذاری و صبر و بردباری تأکید شد؛ در سوره اعلی تسبیح پروردگار و مهیاشدن پیامبر □ برای خواندن قرآن بر مردم به گونه‌ای که آیات آن را فراموش نکنند، و در سوره ضحی یتیم‌نوازی و عدم برخورد قهرآمیز با مساکین و بازگوکردن نعمت‌های پروردگار ذکر شد و حال در سوره‌ی انشراح، خداوند آن حضرت □ را به پذیرش دائمی مأموریت‌های سنگین و رغبت دائمی به سوی پروردگار امر می‌فرماید.

بنابراین در این سوره نیز اصلی از اصول تحول مطرح نشده است؛ بلکه این سوره هم‌نوا با سوره ضحی، در مورد راهبری رسول و سخنگوی وحی، و ترغیب پیامبر □ و تربیت آن حضرت متناسب با استمرار رسالت الهی است.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- (اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) ﴿۱﴾ آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم؟
- (وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ) ﴿۲﴾ و بار گرانت را [از دوش] تو برنداشتیم؟
- (الَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ) ﴿۳﴾ [باری] که پشت تو را شکست!
- (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) ﴿۴﴾ و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.
- (فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) ﴿۵﴾ پس [بدان که] با دشواری، آسانی است.
- (اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) ﴿۶﴾ آری با دشواری، آسانی است.
- (فَاِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ) ﴿۷﴾ پس چون فراغت یافتی، کوشش کن!
- (وَاِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ) ﴿۸﴾ و با اشتیاق، به سوی پروردگارت روی آور.

کلمه‌ها

«شَرَحَ»: توسعه و گستردگی. این کلمه در اصل از «شَرَحَتِ اللَّحْمُ» به معنی بازکردن گوشت و امثال آن است.

«وَضَعَ»: گذاشتن؛ مثل گذاشتن بار بر زمین.

«وِزْرٌ»: به معنی ثقل و سنگینی است.

«اَنْقَضَ»: سنگینی‌های باعث هدم و نابودی آنچه بر آن حمل می‌شود.

«اِنْصَبَ»: از «نصب» به معنای تعب و زحمت. «ناصب»: شخص صاحب غم و رنج را گویند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

این سوره با یادآوری یکی از نعمت‌های بزرگ خدا به حضرت محمد ﷺ آغاز می‌شود؛ یعنی نعمت گستردگی و توسعه قلب به گونه‌ای که آن حضرت ﷺ تحمل لازم را برای دریافت معارف و دستورات الهی داشته باشد و در برابر مصیبت‌ها و سختی‌ها و فشارها از کوره در نرود و خود را نبازد.

تعبیر «الَمْ نَشْرَحْ» ظهور در آن دارد که این عنایت پروردگار به پیامبر اکرم ﷺ در سابق اتفاق افتاده است. با مطالعه آیات و روایات، این حقیقت به‌خوبی نمایان است. حضرت علی ﷺ در خطبه‌ی قاصعه از همراه‌بودن فرشته‌ی بزرگ الهی با حضرت محمد ﷺ از زمان گرفته‌شدن از شیر، یاد می‌کند. این نبوت و خبرگیری از غیب بخش بسیار زیادی از فشارها را قابل تحمل می‌سازد. نزول تدریجی وحی، پس از رسالت آن حضرت و مساعدت‌هایی که در چالش‌های پیش‌آمده، به حضرت ﷺ می‌شد و او را در گذر از تنگناها کمک می‌کرد،^۱ همچنین مهیاسازی جان پیامبر ﷺ با عبادت‌های شبانه^۲ و نیز بالابردن قدرت حفظ آیات^۳ و نظایر آن‌ها که در سوره‌های قبل شرحش آمد، از روشن‌ترین عوامل گسترش جان و توسعه ظرفیت و تحمل پیامبر اکرم ﷺ بودند؛ به همین جهت طلیعه سوره‌ی انشراح با یادآوری شرح صدر عطاشده از خدای بخشنده به آن حضرت ﷺ آغاز شد و معلوم کرد که حضرت محمد ﷺ ظرفیت عظیم و قدرت دریافت گسترده و تحمل بی‌کرائش را از پروردگار متعال بهره برده است.

۱. رک به: سوره علق: «أُرِيتَ الْآيَةَ الْبَيِّنَةُ...» و سوره‌های قلم، مدثر و مسد.

۲. رک به: سوره مزمل.

۳. رک به: سوره اعلی.

این آیه در واقع در مقام جلب اقرار و اعتراف از پیامبر اکرم ﷺ است تا این که ایشان تلخی‌ها و هزینه‌های تبلیغ دین را به‌خوبی تحمل نماید.

وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ

نتیجه‌ی طبیعی شرح صدر، عدم احساس فشار است، نه آن‌که مشکلات رسالت وجود نداشته باشد، بلکه به دلیل وسعت جان و دل دریایی‌ای که به تو دادیم، انواع تلاطم‌ها و طوفان‌ها را در خود جای داده‌ای و هزینه‌های رسالت را تحمل کرده‌ای.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ

اگر دل کم ظرفیت باشد، با مختصر فشاری عقب‌نشینی می‌کند. طبیعت فشارهایی که از آغاز رسالت بر پیامبر ﷺ وارد شده بود، کمرشکن و غیرقابل تحمل بود؛ لذا خداوند در این آیه به طور حتم از شکسته شدن و خم شدن پشت پیامبر ﷺ در برابر این مشکلات یاد می‌کند؛ اما با عنایت به شرح صدر داده شده، توان آن حضرت زیاد شده و در برابر آن همه فشار و مشکلات، کمر خم نمی‌کند.

نکته قابل توجه آن‌که در این آیه، هیچ وعده‌ای مبنی بر دورکردن مشکلات و فشارها داده نشده، بلکه سخن از توسعه‌ی جان است به گونه‌ای که فشارها قابل تحمل گردد و این درس بزرگ این سوره است که بلا و امتحان از کسی قطع نمی‌شود، بلکه با عنایات الهی، قدرت تحمل ایشان بالا می‌رود.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

غالباً انسان‌هایی که قدرت تحمل مشکلات و پرداخت هزینه اقدام به کارهای بزرگ را دارند، نام‌آور شده و شهرت پیدا می‌کنند. حضرت محمد ﷺ نیز با اعلام رسالت و تحمل فشارهای ناشی از تبلیغ دین و معارف الهی در میان مردم، بلندآوازه شد. تعبیر «لَكَ» اشاره به رفعت مثبت نام پیامبر ﷺ دارد؛ یعنی آوازه‌ات به نیکی و به سودت بلند

شد و علی‌رغم تبلیغات گسترده توسط صاحبان قدرت و ثروت، و تهمت‌هایی که زدند و می‌زنند، باز نام تو به نیکی برده می‌شود.

خداوند می‌فرماید این شهرت مثبت را از من داری. جمله «رَفَعْنَا» به نقش خدا در این رفعت اشاره دارد، تا معلوم شود اراده‌ای الهی پشت سر این حادثه قرار گرفته است؛ در غیر این صورت مخالفت صاحبان قدرت و ثروت، و نزدیکان و خویشان حضرت، نظیر ابوجهل، ابولهب و ... و مخالفت بزرگ عرب در ادبیات و بلاغت، ولید بن مغیره، اقتضا می‌کرد که او بدنام جامعه گردد.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

زمخشری می‌گوید «فاء» در اینجا فصیحه است و زمینه‌ی تسلیت دادن و دلخوش کردن پیامبر اکرم ﷺ به وسیله وعده‌ای جمیل است. اما بعید نیست که آیه تعلیل مطالب گذشته باشد، چنان‌که علامه طباطبایی احتمال داده‌اند؛ زیرا حوادث گذشته بیانگر این نکته است که پیامبر با افتادن در دل سختی‌ها و مرارت‌ها، سینه‌اش گشاده، گرفتاری‌هایش رفع و بلندآوازه گردید. پس به‌دست آوردن این فرصت‌ها و موفقیت‌ها، معلول پذیرش سختی‌ها و مرارت‌ها است. با عنایت به این مطلب، مراد از بیان اصل کلی «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» روشن می‌شود؛ یعنی ای پیامبر: اگر ما تو را با سختی‌ها مواجه کردیم، به خاطر حکمتی است که در ورود به سختی‌ها هست؛ زیرا کسی به آسانی می‌رسد که با سختی‌ها مواجه شود؛ به عبارت دیگر آسانی‌ها از دل سختی‌ها سر برمی‌آورند؛ بنابراین فرار از سختی‌ها، راهکار بزرگ‌شدن و به نیکی شهرت یافتن و رفع مشکلات نیست.

نکته‌ها

۱. از آیه استفاده می‌شود که سختی‌ها در دل خود، آسانی دارند و مراد آیه آن نیست که انسان پس از مدتی که سختی دید، به آسانی خواهد رسید. استفاده از کلمه «مع» و همراه بودن آسانی‌ها با سختی‌ها ما را به این نکته‌ی ارزنده قرآن رهنمون می‌سازد.

۲. تکرار آیه برای تأکید است و این نوع تکرار، گویای قطعی بودن این اصل می باشد.

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ

در این آیه «فاء» برای تفریع است؛ یعنی ای محمد! با توجه به اصل گذشته و نمونه هایی که از زندگی تو گفتیم، هیچ گاه از ورود به عرصه های دشوار شانه خالی نکن، بلکه از هر سختی که فارغ شدی، خود را به مرحله دیگر سختی بینداز؛ مثلاً در ابلاغ رسالت های الهی خود را وارد مرحله جدید و دور جدید سختی های ابلاغ رسالت بنما و به استقبال مشکلات و هزینه های ابلاغ رسالت برو.

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

این آیه را می توان دو گونه معنی کرد: اول آن که با وارد شدن به عرصه های جدید تبلیغ دین، به آسانی رغبت به پروردگار می رسی و در واقع این آیه، نتیجه گسترش دامنه تبلیغ پیامبر را رغبت و میل شدیدتر وی به پروردگار متعال می شمارد.

احتمال دوم آن که، ای پیامبر با ورود به سختی ترغیب مردم به سوی پروردگار و پرداخت هزینه های آن، عنايات بیشتر و آسانی های بیشتری را برای خود رقم بزنی. یعنی این آیه نوع تعب و سختی ای که پیامبر اکرم ﷺ مأمور به ورود به آن است را معین می سازد؛ آن مأموریت، ترغیب مردم به پروردگار می باشد. به نظر می رسد این احتمال، قوی تر است.

نکته های روش شناختی

۱. خدای متعال حتی در مقام ایجاد انگیزه برای رسول اکرم ﷺ، به یادآوری نعمت های خود بر او می پردازد. از این مطلب استفاده می شود که اصل ایجاد انگیزه عمومیت داشته و حتی بزرگ ترین شخصیت انسانی، یعنی پیامبر اکرم ﷺ را نیز در بر می گیرد.

۲. نشان دادن آثار و ثمرات گذشته ی عمل به یک برنامه ی تربیتی، در ایجاد انگیزه برای

پیگیری و تداوم آن تأثیر بسزایی دارد؛ چنان‌که در این سوره خداوند پس از بیان آثار مثبت تحمل سختی‌ها در گذشته، و بیان این حقیقت که آسانی‌ها در دل سختی‌هاست، پیامبر □ را مأمور به ورود در میدان سختی‌های جدید می‌کند: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ».

۳. استفاده از تأکید لفظی در بیانات قرآن یکی از روش‌های هدایتی در این کتاب است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

۴. تاکنون از میان دوازده سوره‌ای که در ترتیب نزول بررسی شد، بخش عمده‌ی آن‌ها خطاب به پیامبر اکرم □ بود. این موضوع نقش تواناسازی، حمایت، هشدار، تربیت و آموزش سخنگویان و مُبَلِّغان دین را در منظومه‌ی هدایتی - تربیتی دینی به‌خوبی نمایان می‌سازد. در اینجا جهت یادآوری، مروری بر سوره‌های گذشته می‌نماییم:

(الف) در سوره‌ی علق خداوند پس از آن‌که پیامبر □ را مأمور به خواندن نام پروردگار و بیان ویژگی خالقیت او بر هستی و انسان و ربوبیت او بر مردم نمود، حضرت را از اتفاقات آینده آگاه ساخته، نسبت به موضعی که باید بگیرد، واقف می‌سازد.

(ب) خداوند در سوره‌ی قلم حضرت را که در برابر تهمت‌ها و فشارهای کافران صاحب قدرت و ثروت قرار گرفته است، ابتدا تسلی داده، تشویق می‌کند و از بی‌صبری و یا انفعال در برابر آنان برحذر می‌دارد.

(ج) در سوره مزمل با دستوراتی آن حضرت را برای تلقی و دریافت گفتاری سنگین - قرآن یا دستوری خاص و ویژه، نظیر انذار عموم چنان‌که از سوره مدثر استفاده می‌شود - آماده می‌سازد و وی را به فارغ‌کردن دل برای خدا، توکل بر او و صبر توصیه می‌فرماید.

(د) خدای متعال در سوره مدثر آن حضرت را مأمور به مراقبت بر لباس، اجتناب از پلیدی‌ها و دوری از منت‌گذاری و زیاده‌طلبی امر کرده و از او می‌خواهد تا در برابر مشکلاتِ انذارِ مردم، شکیا باشد.

ه) در سوره مسد نیز خدای متعال از آن حضرت دلجویی کرده، ابولهب و همسرش را که اسباب اذیت و آزار آن حضرت هستند، تهدید به عذاب می‌نماید.

و) خدای متعال در سوره تکویر در حمایت از پیامبر □ با مردم سخن گفته و شبهه‌ی جنون، بخل پیامبر اکرم □ و تأثیرات شیطان بر آن حضرت را منتفی اعلام می‌کند.

ز) سوره‌ی اعلی از رفع دلوایسی‌های آن حضرت در مورد فراموشی آیات یاد کرده و عنایت خدای متعال را برای تحمل آسان آیات الهی با توجه به تحولی که در شخصیت حضرت ایجاد می‌شود، متذکر می‌شود.

ح) خدای متعال در سوره فجر در مقام تسلای خاطر آن حضرت، نمونه‌هایی از عذاب‌های دنیوی که مخصوص اقوام مفسد است، یادآور می‌شود.

ط) در سوره ضحی از الطاف گذشته و مستمر خدای متعال بر آن حضرت یاد می‌شود و بر آن اساس، خدای متعال وی را به انجام رفتارهای شایسته اجتماعی در مورد یتیمان، فقرا و سؤال‌کنندگان و ذکر نعمت‌های پروردگار امر می‌کند.

در سوره انشراح نیز خداوند با بیان اصل شکفته‌شدن آسانی از دل سختی‌ها، حضرت را برای پذیرش سختی‌های جدید آماده کرد.^۱

ذکر این نکته ضروری است که حجم این گفتگوهای مستقیم، چهره‌ی اصلی غالب سوره‌های آغاز نزول قرآن را تشکیل می‌دهد؛ این موضوع خود ضرورت اهتمام بسیار زیاد به تربیت مُبَلِّغان و مُرَوِّجان دینی را در آغاز دعوت دینی نمایان می‌سازد؛ زیرا این گروه پیش از هر کس دیگری باید نمونه و مدل کاملی از دینداری و ارزش‌های موجود در دین باشند و برای به‌عهده‌گرفتن بار دعوت دینی متناسب با پیشرفت آن توانا شوند.

۱. این روش در سوره‌های کوثر (مکی ۱۵)، فیل (مکی ۱۹)، فلق (مکی ۲۰)، ناس (مکی ۲۱)، نجم (مکی ۲۲) و عبس (مکی ۲۴) ادامه یافته است.

سوره عصر

این سوره در جداول ترتیب نزول در ردیف سیزدهم قرار گرفته و در مکه نازل شده است. تنها این ندیم است که این سوره را در ردیف دهم قرار داده است که نقدش در سوره ی لیل گذشت. همچنین در جدول زهری جای سوره ی عادیات با سوره ی عصر جابه جا شده است؛ یعنی سوره عادیات سیزدهمین سوره و سوره عصر چهاردهمین سوره دانسته شده است که اختلاف فاحشی نیست.

بنا بر نظر مشهور، خدای متعال در سوره ی عصر به زیان مطلق انسان ها توجه می دهد و راه برون رفت از این زیان را بیان می کند، سپس در سوره عادیات از ناسپاسی انسان ها به پروردگارشان گله می کند؛ اما بنا بر ترتیب تنزیل القرآن زهری، این دو اتفاق برعکس می شود، یعنی ابتدا در سوره ی عادیات خداوند از ناسپاسی مردم نسبت به پروردگارشان گله کرده و سپس در سوره ی عصر به بیان زیان عمومی انسان ها و برون رفت از این مشکل می پردازد. با توجه به دو سوره ی ضحی و انشراح و توجه ویژه ای که در این دو سوره به پیامبر اکرم ﷺ شده است، آغاز دور جدید انذار و هشدار به شکل عمومی و کلی آن چنان که در سوره عصر آمده، مناسب تر به نظر می رسد.

طبق نقلی از ابن‌عباس که در تاریخ یعقوبی آمده است، این سوره مدنی و در ردیف نود و هشتم شمرده شده است. علاوه بر مخالفت با نقل‌های مختلف از ابن‌عباس، این سخن با محتوای سوره نیز سازگار نیست.

این سوره دارای سه آیه است و در ترتیب مصحفی در ردیف یکصد و سوم، پس از سوره‌ی تکاثر و قبل از سوره‌ی همزه و در جزء سی‌ام قرآن قرار گرفته است.

غرض و محتوای سوره

غرض سوره ترغیب مردم به ایمان و عمل صالح و توصیه همدیگر به حق و شکیبایی، از طریق انداز عمومی آنان است.

سوره عصر با انسان‌شناسی آغاز شده و با سوگند، از فرورفتگی انسان در زیان یاد می‌کند؛ سپس راه نجات او را از یک سو چنگ‌زدن به ایمان و عمل شایسته و از سوی دیگر توصیه‌ی دائمی همدیگر به حق و صبر برمی‌شمارد.

ارتباط سوره

خدای متعال پس از آن‌که برنامه‌ی تغییر و تحول جامعه‌ی شرک‌زده را با ایجاد نهادهای جدیدی هم‌چون پروردگار واحد، رسالت محمد^ﷺ، قرآن، مسأله‌ی شقاوت در رستاخیز و امکان عذاب در دنیا و آخرت قرار داد، در راه نشان‌دادن راه‌کارهای رستگاری و نجات از شقاوت، بر برنامه تزکیه و تطهیر از ناشایست‌ها و پیوند با پروردگار و یادکرد میثاق‌ها با او تأکید فرمود و با بیان ابعادی از تطهیر و تزکیه مثل آزادی از اسارت مال و دارایی، چنین تشریع فرمود: یکی از ابعاد مرتبط با سعادت و شقاوت، خود انسان است. انسان دارای ظرفیت‌هایی است که اگر شکوفا نشوند، اگر درست رشد نکنند و با برنامه‌ی متعادل و متوازنی به فعلیت نرسند، شقاوت و زیان او یا عدم بلوغ به نقطه‌های مطلوب رقم می‌خورد. به عبارت دیگر کمال ظرفیت‌های

انسانی یا نقص آن‌ها، راه افتادن استعدادها و فعال‌شدن توانایی‌ها یا بسته ماندن و بی‌حرکتی آن‌ها، در باقی‌ماندن انسان در شقاوت یا رسیدن به مطلوب‌ها نقش اساسی دارند. حتی می‌توان گفت به هر نسبتی که درک انسان از خود و توانایی‌هایش بالاتر می‌رود و او خودِ حقیقی‌اش را می‌یابد، خواست‌هایش متعالی‌تر می‌گردد. لذتی که یک پسر بچه یا دختر بچه از اسباب بازی می‌برد، با بلوغ او تغییر می‌یابد و به امور والاتر تعالی می‌یابد. پس به هر اندازه کمال بیشتر شود، کیفیت درک سعادت بیشتر و تلاش‌ها تعالی می‌یابد و هر چه نقص باقی بماند، به همان میزان درک لذت پایین‌تر می‌شود. حتی برخی به لذت‌های زودگذر دنیا اکتفا می‌کنند و برای تحصیل لذت‌های ماندگار و خالص قیامت و رهایی از شقاوت‌های آن جهان تلاش نمی‌کنند. پس کمال و شکوفاساختن ظرفیت‌ها راهی به سوی شناخت و طلب سعادت ابدی است. در حالی که عدم شکوفایی ظرفیت‌ها و باقی‌ماندن در حد زندگی و لذت‌های مادی و این جهانی، نگاه به خوشبختی و سعادت را تنزل می‌دهد و انسان ناشکفته را دنیاطلب کرده، در حد تحصیل لذت‌های این جهانی و بی‌توجه به شقاوت‌های پیش‌رو و سعادت اُخروی باقی می‌گذارد. خدای متعال در سوره‌ی عصر انسان‌ها را در پیامی اندازی، زیان‌دیده معرفی می‌کند و راه برون‌رفت از آن را حرکت تکاملی در سایه‌ی ایمان، عمل صالح و هم‌افزایی جامعه‌ی انسانی در مسیر حق و شکیبایی می‌شمارد.

گام تحول

توجه به ظرفیت‌های خود و تلاش برای شکوفایی و تکامل آن‌ها در پرتو دین گام تحول در این سوره است.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَالْعَصْرِ) سوگند به عصر.

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ) که انسان به طور قطع دستخوش زیان است.

(إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ) مگر

کسانی که ایمان آورده، کارهای شایسته می‌کنند و همدیگر را به حق و شکیبایی توصیه می‌کنند.

کلمه

«عصر»: در اصل به معنی فشردن و سپس به آخر روز اطلاق شد؛ زیرا برنامه‌ها و کارهای روزانه در آن فشرده می‌شود، به مطلق زمان و روزگار نیز گفته شده است.

تفسیر

رابطه انسان با خود

خدای متعال در این سوره انسان را به خودش و ظرفیت‌هایش توجه می‌دهد و راه‌های درست تأثیرگذاری انسان بر خودش را بیان می‌کند. شبیه این رابطه، رابطه انسان با خدا بود که در سوره‌ی حمد گذشت. در آن سوره پذیرش توحید افعالی، توحید بندگی و توحید استعانت و در پرتو آن‌ها درخواست از خدا برای هدایت در راه مستقیم، محورهای اصلی رابطه‌ی انسان با خدا شمرده شد. در سوره‌ی عصر به انسان و رابطه‌ی او با داشته‌هایش توجه می‌شود و محورهای اساسی و مهم برنامه تکاملی او بیان می‌گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ

با توجه به فرصت محدودی که انسان برای شکوفایی استعدادها و ظرفیت خود دارد، این

سوره با سوگند به قطعه‌ای از زمان یا مطلق روزگار آغاز شده است. فشردگی روز در هنگام عصر و تنگ‌شدن فرصت‌ها و نیز حسابرسی‌هایی که تجار معمولاً در این وقت انجام می‌دادند - زیرا شب در آن روزگار وقت استراحت بود و فعالیت اقتصادی صورت نمی‌گرفت - با فرصت کم انسان و ضرورت محاسبه‌ی خود، ظرفیت‌ها و استعدادها تناسب بیشتری دارد. البته سوگند به مطلق روزگار هم بی‌وجه نیست.

گفتنی است برخی از تفاسیر روایی، این سوگند را اشاره به وقت ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) دانسته‌اند. چنین سخنی در اصطلاح از باب جری و تطبیق است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ

این آیه جواب سوگند است. باید توجه داشت که در ادبیات عرب جمله اسمیه‌ای که با «إِنَّ» آغاز شود و لام تأکید بر سر خبر آن بیاید، نهایت تأکید را می‌رساند. حکم زیانباری، مطلق و شامل همه‌ی انسان‌ها است. پس خود انسان و سرمایه‌ها و ظرفیت‌های او در معرض تلف‌شدن و خسران است. او که استعداد و توانایی‌هایی دارد و می‌تواند با آن‌ها از مَلک بالاتر رود، و مظهر کامل اسما و صفات خدای متعال گردد، این استعداد را معطل می‌گذارد و در حد یک انسان عادی و یک جاندار باقی می‌ماند و انسانیت در وی شکوفا نمی‌گردد.

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا

البته از روند عمومی هدر دادن سرمایه انسانی، تنها گروهی استثنا می‌گردند که با مدد تربیت دینی، زمینه‌ی به بارنشستن ظرفیت‌های خود را فراهم کرده و این استعدادها را مدیریت نمایند. این گروه اهل ایمان‌اند. گفتنی است همه‌ی باورها و اعتقادات مهم، ثابت و حق در این واژه جمع می‌شود؛ زیرا خداوند نوع پیوندهای قلبی را مشخص نکرد؛ پس اعتقاد به خدا، روز قیامت، ربوبیت خدا، رسالت حضرت محمد ﷺ، ارزش‌های موجود در منشور هدایت (قرآن)،

مسئولیت انسان در برابر اعمال، فرشته‌ی وحی و تمام حقایقی که تاکنون در سوره‌های قبل مورد تأکید قرار گرفت را شامل می‌گردد و قرآن دلبستگی به تمام این حقایق را ایمان می‌نامد.

وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ

ویژگی دیگر این گروه انجام اعمال شایسته می‌باشد. بین عمل صالح و عمل نیک تفاوت است؛ هر چند تمام عمل‌های صالح، عمل نیک‌اند، ولی اعمال صالح تنها بخشی از اعمال نیک را شامل می‌شوند. در واقع عمل صالح به عمل نیکی اطلاق می‌شود که با عنایت به موقعیت‌ها بهترین گزینه‌ای باشد که فرد بتواند انجام دهد. آنچه انسان را از خطر به هدر رفتن سرمایه‌های وجودش نجات می‌دهد، عمل صالح است.

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ

توصیه یکدیگر به حق و آنچه ثابت و درست است، عامل سوم رهایی انسان از زیانباری است. این عمل جمعی مؤمنان نمی‌گذارد که حق متروک و ناشناخته بماند و یا مورد غفلت قرار گیرد. توصیه جمعی جامعه‌ی ایمانی موجب هم‌افزایی است. در این توصیه‌ها انرژی مثبت باقی‌ماندن بر جریان حق تقویت می‌شود.

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

چهارمین عامل رهایی از زیان، توصیه یکدیگر به صبر و بردباری است. در اغلب موارد، انجام حقایق همراه با مشکلات است، حتی در برخی موارد با مخالفت‌هایی از سوی دیگران مواجه می‌گردد. علاوه بر آن، غرائز و فشارهای درونی نفس و وسوسه‌های بیرونی شیطان، کار را بر انسان دشوار می‌کنند. در نتیجه ثبات قدم بر مواضع حق، دشوار و نیازمند توصیه دائمی مؤمنان به یکدیگر است.

بی‌صبری، تمام زحمات انسان را هدر می‌دهد و به همین دلیل در منابع اسلامی جایگاه صبر در باقی‌ماندن بر ایمان، همچون جایگاه سر در جسم آدمی دانسته شده است.

نکته‌های روش شناختی

۱. بررسی محتوای سوره‌ها معلوم می‌کند که قرآن در آغاز رسالت پیامبر اکرم ﷺ به طور اجمال اصلی‌ترین مسائل را با مخاطبان خود در میان گذاشته است که در آینده به تفصیل بیان می‌شوند. شاید مراد از آیه‌ی کریمه «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ؛ کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی بیان شده است»^۱ همین معنی باشد.

ذکر کلی اصول رابطه انسان با خود در راه تحصیل نجات از زیان در این سوره، راهکار مناسب تربیت را نشان می‌دهد؛ یعنی لازم است افراد تحت تربیت از همان آغاز با کلیت برنامه‌ی دین در مقولات مرتبط، آشنا گردند.

۲. نگاه دین اسلام به امور اجتماعی در این سوره به روشنی نمایان است. سوره‌ی عصر معلوم می‌سازد که اسلام و فرهنگ قرآن از همان آغاز بر نقش سازنده‌ی جامعه‌ی ایمانی در گسترش حق و ثبات قدم بر آن تأکید کرده و انسان را مسئول مهجورشدن حقایق و یا ترک آن‌ها در جامعه می‌داند. به عبارت دیگر، شکوفایی استعدادها و رهایی از زیانباری، تنها به تربیت و اصلاح افراد نیست، بلکه به شکل‌گیری جامعه‌ای ایمانی بستگی دارد که در آن حقایق زنده و گسترده بوده و نسبت به ترک آن‌ها دغدغه و هشدار وجود دارد.

۳. هماهنگی میان جلب توجه به خطر در آغاز رسالت و پیگیری آن از طریق اعلام برنامه‌های نجات‌بخش یکی از شیوه‌های تربیتی - تبلیغی قرآن است. خدای متعال در سوره مدثر پیامبر خود را مأمور اعلام خطر به مردم نمود: «قُمْ فَأَنْذِرْ». در سوره تکویر (مکی ۷) خداوند پس از یادآوری تهدیدگونه‌ی ملاقات انسان با پیش‌فرستاده‌های خود در قیامت، قرآن

را به عنوان منشور هدایت معرفی فرمود: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ * ... * فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ».

در سوره اعلیٰ (مکی ۸) خداوند برنامه رهایی از آتش جهنم را تزکیه و پاک‌شدن انسان از ناشایسته‌ها و نمازی از سر ذکر و یاد پروردگار شمرد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى». گفته شد که در مفهوم رستگاری، درک گرفتاری و دغدغه‌ی رهایی از آن نهفته است.

در سوره لیل (مکی ۹) نیز خدای متعال از عطای مال به انگیزه‌ی تزکیه و نجات از جهنم یاد کرد: «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى * الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى».

و بالاخره در سوره‌ی عصر، برنامه‌ی نجات از زیانباری و خسارت‌دیدن انسان بیان شد. این روش، در سوره‌های نازل‌شده پس از سوره‌ی عصر نیز تعقیب شده است. خداوند در این سوره، ترغیب برای حرکت به سمت برنامه‌ی تکاملی را نیز با هشدار و اعلام خطر آغاز کرد.

سوره عادیات

این سوره در تمام جدول‌های ترتیب نزول مکی و در غالب آن‌ها چهاردهمین سوره، پس از سوره‌ی عصر و قبل از سوره کوثر شمرده شده است.^۱ اختلاف جدول زهری با دیگر جداول مسند و ترکیبی، درباره جابه‌جایی رتبه‌ی سوره عصر و عادیات در مقدمه‌ی سوره‌ی عصر گذشت. سوره‌ی عادیات در جدول ابن مسیب از امیرمؤمنان علی[ؑ]، و جدول منقول از امام صادق[ؑ] و همچنین تمام روایات منقول از ابن‌عباس، و نیز جدول‌های تنظیم‌شده توسط شرق‌شناسان، مکی دانسته شده است؛ هر چند در ردیف آن اختلافاتی وجود دارد.

از سوی دیگر برخی از مفسران با توجه به شأن نزول و نیز سوگندهای آغاز سوره، در مکی یا مدنی بودن آن اختلاف شدیدی دارند. این اختلاف نه در مفهوم سوگندها، بلکه در تطبیق آن‌ها است. هر چند ما در تفسیر این سوره به هر دو نوع تطبیق اشاره خواهیم کرد، اما با توجه به آیات دیگر سوره، مکی بودن آن را قوی‌تر می‌دانیم و روایات شأن‌نزول نیز ممکن است اشاره به یکی از تطبیق‌های سوگندهای ابتدای سوره باشد.

این سوره در ترتیب مصحفی در ردیف صدم، پس از سوره‌ی زلزال و قبل از قارعه، در جزء سی‌ام قرآن قرار گرفته و یازده آیه دارد.

۱. رک به: جدول‌های موجود در مقدمه کتاب.

مقصود و محتوای سوره

غرض از نزول سوره، هشدار به انسان‌ها درخصوص ناسپاسی پروردگار است. خداوند سوره‌ی عادیات را با سوگند آغاز می‌کند و به دنبال آن به ناسپاسی انسان نسبت به پروردگارش اشاره می‌کند، سپس نسبت به عواقب این ناسپاسی‌ها در قیامت هشدار می‌دهد.

ارتباط سوره

از آغاز نزول قرآن شاهد بیان انواع نقش‌ها و تأثیرات پروردگار متعال بر انسان هستیم. انسان در جهانی به سر می‌برد و از مواهبش استفاده می‌کند که آفریدگارش رب پیامبر □ است (علق). انسان خود نیز آفریده‌ی این پروردگار است و امتیازات انسانی‌اش را وامدار عنایات کریمانه‌ی او است. (علق). پس خداوند برای حفظ پیوند انسان با پروردگار سخنگو و رسولی از میان خود آدمیان، فرستاد. (مزمّل) و در پاسخ به هدایت‌طلبی انسان (حمد) قرآن را به عنوان منشوری معرفتی و دستوری برای او نازل کرد. خداوند در سوره‌ی تکویر راه رستگاری را که در قرآن بیان شده بر انسان نمایان ساخت و در سوره‌ی اعلی از او خواست تا در پرتو تطهیر خود و یادکرد بلندی و رفعت پروردگار و تکرار پیمان بندگی با خدا (نماز)، این راه را بی‌پیماید. خداوند به او راه تزکیه خود و رسیدن به آزادی معنوی را نشان داد و راهکارهای جلب توفیقات الهی را آشکار کرد (لیل) و علت تغییر نعمت‌ها را از انسان توضیح داد. (سوره فجر) و بالاخره، راهکارهای رهایی از خسران و زیانباری انسان را به او نشان داد. (عصر)؛ اما در یک نگاه آسیب‌شناسانه می‌فهمیم که این همه لطف و عنایت، از سوی انسان با ناسپاسی و بی‌توجهی پاسخ داده می‌شود. این در حالی است که او هنوز به تداوم و استمرار عنایت و خیرات الهی اشتیاق دارد. سوره‌ی عادیات این نگاه آسیب‌شناسانه را با ما در میان می‌گذارد و یادآور ناسپاسی انسان نسبت به حقوق الهی، از

جمله حق حیات، تربیت، رزق، هدایت و... می‌شود و نسبت به عواقب این ناسپاسی هشدار می‌دهد.

به عبارت روشن‌تر و با توجه به سوره‌ی عصر و ارتباطش با سوره‌ی عادیات می‌توان چنین گفت که پروردگار متعال پس از آن‌که بشر را آفرید و استعدادها و ظرفیت‌های فراوانی را در اختیار او گذاشت، برای شکوفایی این استعدادها و بهره‌گیری مناسب از آنها، به انزال کتاب‌های آسمانی و ارسال رسولان پرداخت تا آنان را از خسران در بهره‌گیری از سرمایه‌های وجودیشان نجات دهند؛ زیرا راه نجات از خسران، ایمان، عمل صالح و توصیه‌ی همدیگر به حق و درستی و صبوری در پیمودن این مسیر است که تمام این‌ها در چارچوب هدایت پروردگار معنی و مفهوم پیدا می‌کند. متأسفانه انسان‌هایی که شایسته بود، با سرعت و شتاب رو به جانب پروردگار نمایند و همچون حاجیان و مرکب‌های آنان، حرکت سریع و پرشتابی را به سوی او داشته باشند و در آن قبله، قبیله شوند و گرد او جمع شوند، ناسپاسی و کفران کرده، زیر چتر ربوبی او نرفته و فرصت‌سوزی می‌نمایند.

گام تحول

گام تحول در این سوره تداوم رویکرد هشداری درباره‌ی رستاخیز از طریق تشریح ناسپاسی‌های بشر در برابر حقوق پروردگار متعال است.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَالْعَدِيَّتِ ضَبْحًا) ﴿۱﴾ سوگند به دوندگان نفس نفس زننده.

(فَالْمُورِيَّتِ قَدْ حَا) ﴿۲﴾ و بیرون آورندگان آتش از سنگها.

(فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا) ﴿۳﴾ و تازندگان در صبح.

(فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا) ﴿۴﴾ که به آن - تاخت - غباری برانگیزند.

(فَوْسَطْنَ بِهِ جَمْعًا) ﴿۵﴾ و همگی در میان آن درآیند.

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ) ﴿۶﴾ که انسان در برابر پروردگارش ناسپاس است.

(وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ) ﴿۷﴾ و همانا او بر این امر گواه است.

(وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) ﴿۸﴾ و به راستی او سخت شیفته‌ی خیر است.

(أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ) ﴿۹﴾ آیا نمی‌داند، هنگامی که آنچه در گورهاست،

برانگیخته شود.

(وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) ﴿۱۰﴾ و آنچه در سینه‌هاست، آشکار شود.

(إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ) ﴿۱۱﴾ بی‌گمان پروردگارشان در این روز از آنان کاملاً با خبر است.

کلمه‌ها

«عادیات» : این کلمه از «عدو» بر وزن عقل و در اصل به معنی تجاوز است. تجاوز اگر با

قلب باشد، به آن «عداوت»، اگر با راه رفتن و دویدن باشد، «عدو» و اگر در عدم رعایت عدالت

باشد، «عدوان» نامیده می‌شود.

«ضَبْحٌ» : صدا. در اینجا مراد صدای نفس نفس زدن دوندگان است.

«مُورِيَاتٍ» : آتش‌افروزان. «ایراء» از ماده‌ی «وری» به معنی آتش‌افروزی است.

«قَدْحٌ» : زدن؛ مثل زدن سنگ‌ها به همدیگر.

«مُغِيرَاتٍ» : مهاجمان و تازندگان. «غور» به معنی فرورفتن است و «اغمار» سرعت سیر را گویند.

«أَثْرُنَ» : از «ثور» به معنی زیر و رو شدن و پراکنده شدن است؛ «اثاره» یعنی پراکنده کردن.

«نَقْعٌ» : گرد و غبار.

«كَنُودٌ» : ناسپاسی و قدر ناشناسی فراوان و شدید.

«بُعْثِرَ» : باز شد و آشکار شد. به نظر مرحوم طبرسی مطلق زیر و رو شدن را گویند و در

اینجا مراد مکشوف شدن است.

«خَبِيرٌ» : بسیار مطلع و آگاه که باطن امور را می‌داند.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَدِيدِ ضَبْحًا

خداوند در آغاز سوره به جمعی دونده سوگند می‌خورد که در هنگام دویدن، صدای نفس

آن‌ها شنیده می‌شود. عرب به صدای تند «ضَبْحٌ» می‌گوید.

در این‌که مراد از این دورشنندگان یا دوندگان، اسبان، شتران یا حتی حاجیان باشند، در بین

مفسران اختلاف وجود دارد.

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا

«مُورِيَاتٍ» برپاکنندگان آتش‌اند، چه از سنگ چخماق و یا آن‌که با چیز دیگری آتش

برپا کنند. «قَدْحٌ» نیز به معنی ضربه زدن است. در فهم مراد این آیه نیز، مفسران اختلاف

نظر دارند. برخی آیه را مکر جنگ‌آوران در میدان رزم و برخی آتش‌افروختن حاجیان در

سرزمین مشعر و برخی دیگر به جرقه‌های ناشی از برخورد سم اسبان مجاهد با سنگ، معنی کرده‌اند.

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا

«مُغِيرَات» اسم فاعل از «اغاره» (باب افعال) است و در این آیه صفت «عادیات» است، یا به معنی شترانی است که سوارکاران خود را در صبحگاهان روز قربانی، از مشعر به منی می‌آورند و یا صفت سوارکارانی است که بر اسبان سوارند و با سرعت در هنگام صبح، خود را به دشمن رسانده، آنان را کشته یا اسیر می‌کنند و اموالشان را به غارت می‌برند.

فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا

در اثر سرعت سیر، گرد و غباری به آسمان بلند می‌شود.

فَوْسَطْنَنَ بِهِ جَمْعًا

«وسط» در این آیه به معنای میانه‌ی چیزی قرار گرفتن است. این جمع شدن «عادیات» و دوندگان، اعم از شتر یا اسب یا حاجیان در یک نقطه مرکزی، نظیر منا یا اردوگاه دشمن به وقوع می‌پیوندد.

با توجه به قوتی که مکی بودن سوره‌ی عادیات داشت، تطبیق مناسب آیات پنج‌گانه‌ی بالا، حج و حرکت سریع حاجیان یا شتران و اسب‌های آنان از سرزمین عرفات به مشعر و از آنجا به سرزمین منا در صبحگاهان خواهد بود. چنان‌که مرحوم طبرسی □ در مجمع البیان به نقل از محمد بن کعب می‌نویسد: «در «الْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» اراده نموده شترانی که در روز قربانی، سواران خود را از مشعرالحرام به منا بلند می‌کنند و سنت این است که با سواران خود بلند نشوند، مگر هنگام صبح، و «اغاره» سرعت سیر و شتاب در سفر است.»

در مورد معنی کلمه «اغاره» باید گفت: مردم حجاز و حاجیان، هنگامی که می‌خواستند از مشعرالحرام به منا حرکت کنند، در روز قربانی، به کوه «سبیل» که از کوه‌های بلند آنجاست،

می‌گفتند: «أَشْعِرِ السَّبِيلَ كَمَا نَعِيرُ؛» ای سبیل همان‌گونه که ما تند و سریع می‌رویم، تو هم تند به نور آفتاب روشن شو! که این سخن کم‌کم تبدیل به ضرب‌المثلی در میان مردم حجاز شد. این حاجیان یا شتران و اسبانی که حاجیان را از عرفه به مُزدلفه و از آنجا به منا می‌برند، چنان به شتاب می‌روند که صدای نَفَس‌های آنان شنیده می‌شود.

حاجیان وقتی در مشعر جمع می‌شوند، آتش بر پا می‌کنند و این آتشی‌هایی که در شام مشعرالحرام برپا می‌شوند، جلوه‌ای خاص به آن صحرا می‌دهد. توجه شود که «موریات» به معنی جرقه‌ها نیست، بلکه به معنی برپاکردن آتش در اثر جرقه‌ها و زدن دو سنگ یا نظیر آن به یکدیگر است. البته حمل آیه بر جرقه‌هایی که سم اسبان حاجیان یا سنگ‌های زیر پای شتران ایجاد می‌کنند، نیز بُعدی ندارد.

سپس این حاجیان و شتران و اسبان، در هنگام صبح با حرکتی که از مشعرالحرام به سرزمین منا می‌نمایند، گرد و غبار به پا می‌کنند و بالاخره همگی در منا جمع می‌شوند. نکته‌ی قابل توجه در این آیات این‌که شتری که در راه یک عمل عبادی تلاش می‌کند و حاجیان را به منا می‌رساند و حالتی که از این سیر و شتاب می‌گیرند، یا اسبی که در یک عمل جهادی شرکت می‌کند، آن‌چنان حرمت و ارزش پیدا می‌کند که شایسته‌ی سوگند پروردگار می‌گردند. مُرَكَّب و اوراقی که بر آن‌ها قرآن نوشته می‌شود، باز به همین دلیل ارزشمند شده و بدون وضو دست زدن به آن‌ها جایز نیست. این موضوع با مبنای شیعه که ضریح پیامبر عظیم الشان □ و دیگر معصومانی که جسم مطهرشان در آنجا مدفون است، شایسته احترام و توقیر است، توافق دارد و آداب و احترام ویژه‌ای که شایسته اولیای الهی است با چنین سوگندهایی تأیید می‌شود.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ

«کنود» مبالغه در ناسپاسی است. البته معانی زیادی برای «کنود» گفته شده که ناسپاسی،

انکار و بخل بارزترین آن‌ها است و مراد از انسان در آیه، طبیعت اولیه‌ی انسان قبل از تزکیه و تربیت و تعلیم است.

آیه به صراحت دلالت دارد که مراد از قدرناشناسی انسان، ناسپاسی او نسبت به پروردگار است؛ پروردگاری که اسباب نجات او را فراهم کرده، اما او به این عنایات بی‌توجهی کرده و راه ناسپاسی در پیش می‌گیرد.

با این توضیح نسبت میان سوگندها و مورد قسم نیز روشن گشت؛ خدا به جان‌ها و حتی مرکب‌هایی که برای بندگی او چه در حج و اعمال عبادی آن و چه در جهاد و مقاتله شتاب می‌کنند، سوگند یاد می‌کند؛ زیرا این‌ها نماد پذیرش ربوبیت خدای متعال هستند و ارزش خود را از این ناحیه کسب کرده‌اند. اما انسان به پروردگارش پشت کرده و در مسیر ناسپاسی و کفران حرکت می‌کند.

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ

در این‌که مرجع ضمیر در «إِنَّهُ» خدا باشد یا انسان، اختلاف است. بنا بر نظر اول مراد آن است که انسان نسبت به پروردگار خود ناسپاس است و پروردگار بر این ناسپاسی شاهد است و بنابر احتمال دوم، منظور آیه این است که انسان نسبت به پروردگار خود ناسپاس است و خود او بر این ناسپاسی گواه است؛ زیرا وقتی انسان به خودش مراجعه می‌کند، ملاحظه می‌کند که در درون و بیرون وجودش فرصت‌ها و استعدادهای گسترده و گوناگونی نهفته است که در اصل ایجاد آن‌ها، و پیوند میان آن‌ها و رشد و شکوفایی‌شان، خود او هیچ نقشی نداشته، بلکه پرورش‌دهنده و مدبری غیر از او این‌خوان گسترده را مهیا کرده است.

مهر مادری، عواطف میان دو جنس نر و ماده، قوه‌ی تفکر، احساسات و عواطف، قوای باصره، سامعه، لامسه، شامه، هاضمه، حافظه و... نعمت‌هایی هستند که هر کدام به ارزانی و آسانی در اختیار انسان قرار گرفته‌اند؛ ماه و خورشید و فلک در کارند تا نیاز و آب و نان او را

تأمین کنند و او خود در مهیاساختن این نعمت‌ها نقشی نداشته است. خداوند انواع ابزار و وسایل معرفت و شناخت و راه‌یابی را در اختیار او گذاشته است، اما متأسفانه انسان از پذیرش آن‌ها سرباز می‌زند و او خود گواه این ناسپاسی می‌باشد. پس او خود شاهد است که سپاس و قدردانی این مدبر، پروردگار و صاحب‌اختیار این امکانات و فرصت‌ها را، به جای نمی‌آورد. مراد از ناسپاسی انسان نه فقط نفی تشکر زبانی و قلبی است؛ بلکه مراد این است که انسان حقیقت قدرشناسی را به جا نمی‌آورد و این حقیقت چیزی نیست جز استفاده‌ی بهینه و مناسب از این فرصت‌ها و امکانات. انسان‌ها از این فرصت‌ها و امکانات گسترده‌ی پروردگار، بهره نمی‌برند و در حقیقت شکر این صاحب‌اختیاری را که هم اکنون در حال شکوفا کردن تمام هستی است، ادا نمی‌کنند. با توجه به آیه‌ی بعد، نظر صحیح درباره‌ی ناسپاسی انسان، همین معنایی است که گفته شد.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ

این در حالی است که انسان به شدت «خیر» را دوست دارد. خیر به هر چیز مورد رغبت و میل، اطلاق می‌شود؛ ثروت، قدرت، سلامت، موقعیت اجتماعی، عمر طولانی، جمال و کمال بیشتر، همه‌ی این‌ها، مصادیق خیر و مورد رغبت شدید انسان‌اند.

پس مراد آیه چنین خواهد بود: این انسان که دائم قدرناشناس صاحب نعمت‌ها است، در مقام طلب و تقاضا، به شدت علاقه به ازدیاد این فرصت‌ها و کیفیت‌های بهتر بهره‌گیری از نعمت‌ها است.

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ

آیا این انسان که به شدت ناسپاس است، نمی‌داند که آن‌چه در قبرها رفته، برانگیخته می‌شود و بیرون می‌افتد. منظور، روز قیامت است و معاد جسمانی انسان‌هایی که در قبرها افتاده‌اند.

وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ

همراه با برانگیخته‌شدن مردگان، اتفاق دیگری می‌افتد و آن آشکارشدن راز سینه‌هاست؛ دست‌آوردهایی که در طول زندگی داشته‌اید، همه آشکار می‌شود.

این آشکارسازی ممکن است اشاره به تجسم اعمال داشته باشد. یعنی در آن روز، آنچه شخص از صفات انسانی یا غیرانسانی که در دل داشته، کاملاً در صورت ظاهری او هویدا می‌گردد و چهره‌ی ظاهری انسان با آن چیزی که در باطن اوست، موافق می‌گردد. گاه برخی از انسان‌ها ترکیبی از چند حیوان یا یک حیوان و در مواردی سیمای نورانی و کامل انسانی خواهند داشت.

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

این انسانِ ناسپاس نمی‌داند که در روز قیامت پروردگار و صاحب‌اختیار ایشان، نسبت به مردم و نحوه‌ی برخوردشان با صاحب نعمت، بسیار آگاه است. استعمال «خبیر» در این آیه، نشان از علم خداوند به باطن انسان‌ها است و این علم به دلیل نقش خالقیت پروردگار است. به طور قطع هیچ‌کس به اندازه آفریدگار و مُدبّر انسان‌ها از حقیقت آنچه در سینه‌های انسان‌ها جمع شده و از استعدادهایی که شکوفا شده یا مُعَطَّل مانده و از بهره‌ی مثبت یا منفی‌ای که از آن‌ها برده شده، مطلع نیست.

جمله‌ی «إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» متعلق به «أَفَلَا يَعْلَمُ» است و گویای آن‌که همین انسانِ ناسپاس می‌تواند علم فراوان پروردگار به احوال درونی و باطن انسان‌ها را درک کند و تصور مفهوم ربوبیت، کافی است تا انسان به صحت آگاهی همه‌جانبه‌ی خدا بر انسان، گواهی دهد.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. تناسب زیبای سوگندها با مورد قَسَم، جلوه‌ای از حکمت الهی است. انسان‌هایی که با شتاب به سوی پروردگار و انجام دستورات او حرکت می‌کنند، بسیار ارزشمندند، تا آنجا که پروردگار به آنان یا مَرُکَب‌هایشان سوگند یاد می‌کند. اما در این میان، انسان‌های تربیت‌نیافته غالباً بسیار ناسپاس و قدرناشناس پروردگارند. پروردگار عالم بدون هیچ نیازی از انسان‌های

عابد و مجاهد، این چنین قدرشناسی می‌کند، ولی انسان با وجود این همه نیاز به پروردگار و تقاضای شدید خیر و ثروت، قدرناشناس پروردگار است!

۲. واگذاری درک و فهم علم پروردگار به انسان ناسپاس، و هم چنین شروع با استفهام روش شکوفایی قوه تفکر در قرآن را می‌رساند: «أَفَلَا يَعْلَمُ... إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ». این روش بهترین شیوه‌ی حرکت دادن انسان به سمت حقایق است؛ زیرا به طور طبیعی انگیزه‌ی انسان برای پذیرش آنچه خود به آن رسیده، بیشتر است از آن چیزی است که به او گفته شده است.

۳. از انسان شناسی قرآن در سوره‌های علق، فجر، عصر و عادیات استفاده می‌شود که انسان حتی اگر عنادی با پیامبر □ و پیام‌های او نداشته باشد، اما زیر چتر ربوبی پروردگار نرود، باز هم از مسیر درست و حق منحرف می‌شود؛ یا سر به طغیان می‌زند «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَن رَّاهُ اسْتَفْغَى»^۱ و یا با نفسی مضطرب و با داوری‌ای غلط در برابر پروردگار حاضر می‌شود (فجر - مکی ۱۰ - آیات ۱۹-۲۳) یا سرمایه‌های وجودش را به‌خوبی مدیریت نکرده و ضرر می‌بیند (مفاد سوره‌ی عصر - مکی ۱۳ -). این گونه تعبیر قرآنی یکی از روش‌های مهم ایجاد انگیزه در انسان‌ها و جلب توجه آنان به دین است.

۴. جمع میان ناسپاسی انسان نسبت به مالک و اصلاح‌گر خود، در کنار یادآوری نیاز شدید او به پروردگار، از نکته‌های ارزشمند در بیان روش‌های بازگرداندن افراد به موضع سپاس و دست کشیدن از مسیر ناسپاسی است؛ یعنی تو که طمع داری که خیرها به طور مستمر به سویت بیایند، چرا از ناسپاسی دست نمی‌کشی؟!

۱. علق (مکی ۱) / ۶ و ۷.

سوره کوثر

سوره‌ی کوثر در تمام جدول‌های مسند و ترکیبی و غالب جداول غیرمسند در مرتبه‌ی پانزدهم، پس از سوره عادیات و قبل از سوره‌ی تکاثر نازل شده است. تنها در جدول زهری به دلیل جابه‌جایی سوره‌ی عصر و عادیات این سوره پس از عصر و قبل از تکاثر قرار گرفته است. این سوره در ترتیب مصحف رسمی در ردیف یکصد و هشتم، پس از سوره‌ی ماعون و قبل از سوره‌ی کافرون، در جزء سی‌ام قرآن قرار داده شده است. این سوره کوچک‌ترین سوره‌ی قرآن است و سه آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

سوره خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و در مقام ترغیب وی به عبادت شاکرانه و در مقام تسلی خاطر مبارک آن حضرت نازل شد. این سوره پس از بشارت به خیر فراوانی که به حضرت عطا شده است، او را به شکرگزاری با انجام نماز و قربانی کردن شتر امر می‌کند و کسی را که به پیامبر ﷺ زخم زبان می‌زند، از نظر نسل یا ذکر خیر، مقطوع می‌داند.

ارتباط سوره

گذشت که در غالب سوره‌های آغاز نزول قرآن، خطاب‌ها متوجه پیامبر اکرم ﷺ و با هدف

راهبری، تعلیم، تربیت، رفع دلتنگی‌ها و هشدارهای کریمانه پروردگار به آن حضرت است. ایشان شش فرزند از خدیجه^۱ داشتند که به ترتیب قاسم، زینب، عبدالله، ام‌کلثوم، فاطمه^۲ و در آخر رقیه بودند. ابتدا قاسم و سپس عبدالله در مکه از دنیا رفتند. مشرکان کینه‌توز که به شخص بدون فرزند پسر، عنوان «ابتر» یا «صنبور» - یعنی شخص بی‌دنباله و اجاق‌کور - می‌دادند، شروع به زخم زبان زدن به پیامبر^۳ کردند.

عاص بن وائل سهمی هنگامی که از رسول اکرم^۴ یاد می‌شد، همیشه می‌گفت: «او را واگذارید! وی مردی ابتر است که دنباله‌ای ندارد. وقتی وفات کرد، یادش قطع می‌شود و شما از دست او خلاص می‌شوید!»^۱

همچنین نقل شده که عاص پدر عمرو بن عاص یک روز آن حضرت را کنار درب مسجدالحرام دید که از مسجد بیرون می‌آمد و او داخل مسجد می‌شد؛ ساعتی با هم گفتگو کردند. چون عاص وارد مسجد شد، جماعتی از قریش گفتند: با که سخن می‌گفتی؟ گفت: با این ابتر! و مرادش حضرت محمد^۵ بود. این واقعه زمانی بود که آن حضرت فرزندش عبدالله را از دست داده بود و دیگر فرزند ذکوری نداشت.^۲

بنابراین این سوره در مقام دفاع از پیامبر اکرم^۶ در برابر زخم‌زبان کفار و در مقام امتنان به وی به مناسبت بخشش کوثر، یعنی میلاد حضرت زهرا^۷ دختر گرامی آن حضرت که نسل پربرکت پیامبر^۸ را باقی گذارد، نازل شد.

زمان نزول سوره

چنانچه سوره‌ی کوثر به منظور بیان بشارت به حضرت محمد^۹ مبنی بر تولد حضرت زهرا^{۱۰} نازل شده باشد، زمان نزول این سوره نزدیک به زمان تولد آن بانوی گرامی خواهد بود.

۱. واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۲۵۷.

۲. همان.

در مورد میلاد حضرت زهرا □ نقل‌های گوناگونی وجود دارد: ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین تولد حضرت فاطمه □ را قبل از نبوت دانسته است؛ کفعمی در مصباح سال دوم بعثت را ذکر کرده، می‌گوید: گفته می‌شود پنج سال پس از بعثت بوده است. در اقبال الاعمال به نقل از شیخ مفید و در کتاب حدائق الریاض نیز سال دوم بعثت ذکر شده است، چنان‌که از بعض اهل سنت از سلیمان هاشمی از پدرش به نقل از جدش آورده است که حضرت زهرا □ در چهل و یکمین سال از عمر پدرش □ متولد شد.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که این بانو پنج سال بعد از نبوت و سه سال بعد از اسراء، در بیستم جمادی الاخر متولد شد و هشت سال با پدرش در مکه بود. همین مطلب در کشف الغمه، روضه الواعظین و کافی نیز آمده است.

بنابراین اگر سوره‌ی کوثر در مقام تسلیت به پیامبر □ مبنی بر مرگ فرزندش عبدالله و شادباش میلاد حضرت زهرا □ نازل شده باشد، این سوره بنا بر نقل دوم در سال دوم بعثت و بنا بر نقل سوم در سال پنجم بعثت نازل شده است.

این احتمال نیز بعید نیست که اگر سال نبوت پیامبر □ را سه سال پیش از رسالت او بدانیم، می‌توان میان این دو قول مشهور جمع کرد و مراد از پنج سال را سال‌های نبوت دانست، در صورتی که مراد از دو سال را سال‌های اختصاص رسالت به آن حضرت شمرد و قول به نزول سوره‌ی کوثر در سال دوم بعثت را تقویت کرد.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) ﴿۱﴾ ما به تو خیر کثیر را دادیم.

(فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخَّرْ) ﴿۲﴾ پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن.

(إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) ﴿۳﴾ دشمنت خود بی تبار خواهد بود.

کلمه‌ها

«کَوْثَرٌ»: کثرت در چیزی را گویند به گونه‌ای که قابل شمارش نباشد؛ خیر کثیر.

«أَخَّرَ»: فعل امر از «نَحَرَ» به معنی بالای سینه. چون شتر را از بالای سینه ذبح می‌کنند، این عمل را

«نحر» می‌نامند. در مورد بالابردن دست‌ها تا محاذی گوش که کنار گردن است نیز استعمال شده است.

«شَانِئٌ»: دشمنی که کینه‌ی دشمن در دل دارد. از «شَنَأَ» به معنی بغض و عداوت.

«أَبْتَرٌ»: دنبال‌بریده و اجاق‌کور. بر حیوانی که دمش بریده و انسانی که فرزند ندارد و خیر

نداشتن به معنای ثانوی استعمال می‌شود.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

خدای مهربان در این آیه رو به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: ما به تو خیر کثیر دادیم. کَوْثَرٌ بر

وزن «فَوْعَلٌ»، در زبان عربی زیاده را می‌رساند. «کثرت» وقتی بر وزن فوعل به کار رود، به

معنای افراط در زیاده می‌باشد. زمخشری در کشاف می‌نویسد: به زنی بیابانی گفتند: فرزندات از

سفر چگونه آمد؟ گفت: «أَبَ بَكَوْثَرٍ؛ با منافع بسیار زیاد آمد».

در مورد مقصود از کلمه «کوثر» میان مفسران اختلاف است. برخی مصداق خیر کثیر را «نهری بهشتی» دانسته‌اند که سفیدتر از شیر، صاف‌تر از بلور و دو طرفش قُبّه‌هایی از دُرّ و یاقوت است و گفته‌اند این حوض مخصوص رسول الله ﷺ است که خدای جبار به جای فرزندش عبدالله به وی عطا کرد و مردم در روز قیامت بر این حوض وارد می‌شوند.

گروهی مراد از کوثر را خیر زیاد و منافع فراوان و گروهی دیگر نبوت و کتاب، و گروهی فقط قرآن و برخی کثرت صحابه و پیروان، و گروهی کثرت نسل و ذریه وی که از نسل فاطمه زهرا ﷺ می‌باشند و تا قیامت ادامه می‌یابند و گروهی شفاعت و ... دانسته‌اند. این اقوال بسیارند تا آنجا که علامه طباطبایی ﷻ در المیزان ۲۶ قول را ذکر می‌کند.

سؤالی که مطرح است این که آیا می‌توان برخی از این معانی را ترجیح داد؟ آنچه پس از زندگی آن حضرت اتفاق افتاده و وعده‌هایی که در مورد ایشان در منابع دینی تصریح شده، نشان از توجه تمام موارد خیر به آن حضرت دارد؛ نبوت، رسالت، ذکر گسترده، نام مبارک، قرآن، کتاب، کثرت پیروان، شفاعت و کثرت نسل، همگی متوجه آن حضرت شده است؛ لذا مرحوم طبرسی ﷻ می‌نویسند: دلیلی بر انحصار خیر کثیر بر یکی از مصادیق نام برده نداریم و همه‌ی موارد را می‌توان مصادیقی از «کوثر» دانست؛ اما علامه طباطبایی ﷻ با توجه به ذیل سوره «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» معتقد است که مراد از «کوثر»، تنها و تنها کثرت ذریه‌ای می‌باشد که خدای متعال به آن حضرت ارزانی داشته است؛ زیرا ابتر به معنای اجاق کور و دم‌بریده است و این واژه در مورد کسی است که نسلش منقرض شده است.

فخر رازی در تفسیرش در ضمن بیات اقوال درباره کوثر، قول سوم را فرزندان پیامبر اکرم ﷺ دانسته و همچون علامه طباطبایی ﷻ شاهد این معنی را ذیل سوره و شأن نزول آن شمرده است. سپس می‌نویسد:

«معنای آیه آن که خدای متعال به وی نسلی عطا می‌کند که در طول روزگار باقی می‌مانند.

نگاه کن چقدر از اهل بیت □ را کشتند اما در همان حال جهان پر از آن‌ها است! اما از بنی‌امیه در دنیا کسی که قابل توجه باشد باقی نمانده است. سپس نگاه کن چه تعداد از بزرگان دانشمندان مثل باقر □ و صادق □ و کاظم □ و رضا □ و نفس زکیه و امثال این‌ها در میان آنان وجود دارد.^۱

باید توجه داشت که کلمه «إِنَّ» که در آیه‌ی آخر آمده است هم ممکن است برای تحقیق باشد و هم برای تعلیل، و این خود می‌رساند که کثرت نسل پیامبر □، یا به طور مستقل و یا در ضمن خیر کثیر، مد نظر آیه است.

توجه به این نکته نیز خالی از لطف نیست که چون آیات سوره در مقام امتنان به پیامبر اکرم □ نازل شده است، جمله‌ی «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» به صورت متکلم مع الغیر آمد، تا دلالت بر عظمت کند.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخَّرْ

«فاء» در آغاز آیه اشاره به آن دارد که این آیه متفرع بر آیه‌ی قبل است و امر به نماز و قربانی شتر از باب شکر به مناسبت دریافت خیر کثیر یا فاطمه زهرا □ است.

حال پیامبر □ باید به شکرانه این خیر فراوان که خدای متعال به او عطا کرده است، نماز بگذارد؛ نمازی که برای پروردگارش باشد. استفاده از اسم ظاهر «رب» به جای ضمیر، برای نشان‌دادن علت استحقاق خدای متعال برای نماز است؛ یعنی چون مالک، اختیاردار و اصلاح‌گر تو، این عنایت را به تو داشت، پس برای او نماز برپا کن.

اضافه «رب» به «کاف خطاب» - رَبِّكَ - هم برای بیان شرافت پیامبر □ است. استفاده از «لام» در «لِرَبِّكَ» نیز برای بیان اخلاص در نماز و تعریض به دیگران است؛ به این معنی که اگر گروهی هستند که برای غیر خدا نماز می‌گذارند و برای آن‌ها قربانی می‌کنند، تو برای

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۳۱۳.

پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن. افزون بر آن که نماز پیامبر ﷺ هر چند در مقام شکرگزاری است، اما نباید چهره‌ی تجارت به خود گیرد؛ یعنی صرفاً چون خداوند نعمت داده، نماز بخوانید؛ بلکه هر چند داعی و انگیزه، شکر نعمت است، اما خالص برای خدای متعال باشد.

برخی از این آیه استفاده کرده‌اند که قربانی عید قربان باید پس از نماز عید باشد. انس بن مالک می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ در آغاز اسلام، اول قربانی می‌کرد و سپس نماز به جا می‌آورد. خدای متعال به او فرمود: اول نماز بپا دار و سپس قربانی کن».^۱

این که مراد این سوره، نماز و قربانی حج باشد، چندان توجیهی ندارد؛ زیرا امر آیه در مقام شکرگزاری نسبت به نعمت ویژه‌ای است که خدا به آن حضرت داده است، نه انجام عمل عبادی حج. در این که مراد از «نحر» چیست، باز میان مفسران اختلاف است. قول مشهور همین بود که پیامبر ﷺ قربانی کند؛ اما دو قول دیگر هم وجود دارد؛ یکی آن که «نحر» به معنی روی به قبله ایستادن در وقت نماز باشد؛ یعنی هنگامی که به شکرانه‌ی این عطای بزرگ پروردگار، نماز می‌گزارد، پیامبر ﷺ رویش به سمت قبله باشد؛ زیرا یکی از معانی «نحر» استقبال است، و قول دیگر آن که هنگامی که نماز می‌خوانی، دست‌ها را تا نزدیک گلو بالا بیاور. شاهد بر این معنی، روایاتی است در منابع اسلامی آمده است.

مرحوم طبرسی ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که بالا بردن دست برای تکبیر، از جمله‌ی استعانت و خشوع است. به هر حال، پیامبر اکرم ﷺ مأمور می‌شود تا به شکرانه‌ی تولد فاطمه زهرا ﷺ نماز شکر به جای آورد، رو به قبله شده و دست‌ها را تا گلو به هنگام تکبیر بالا برد و یا آن که به شکرانه‌ی این نعمت بزرگ و خیر کثیر، نماز شکر و خالصانه به درگاه پروردگار به جا آورده و قربانی کند.

۱. ر.ک به: محمدحسین طباطبائی، المیزان؛ ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۸۸ و فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۳.

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

اگر مراد از «شانئ» «عاص بن وائل» است، معنی آیه آن است که این دشمن کینه‌توز تو در آینده نسلش قطع می‌شود و اوست که نسلش تداوم نخواهد یافت.

هم‌چنین ممکن است مراد آیه عمومیت داشته و شامل هر کسی باشد که با حضرت محمد ﷺ، دشمنی کند. پس خدا به سزای این کینه‌توزی، باب خیر را به روی او خواهد بست و از جمله این‌که با نام نیک از وی یاد نخواهد شد.

امروزه مشاهده می‌کنیم نسل پیامبر ﷺ گسترش روز افزون یافته و از او در دنیا به نیکی یاد می‌شود و این نسل، نام و یاد، تا پایان دهر ادامه خواهد یافت، چنان‌که در آخرت مشمول بیش‌ترین خیر و نعمت‌ها است؛ اما کینه‌توزانی که وی را ابتر و صنبور (فرد ضعیف، ذلیل، بی‌دنباله و بی‌اهل و یار) نامیدند، نه نسلشان در دنیا ماند و نه در تاریخ از آنان به نیکی یاد می‌شود.

نکته‌ها

۱. در این سوره‌ی کوچک چند نکته‌ی قابل توجه وجود دارد:

الف) پیشگویی از وضعیت شخصی و شخصیت پیامبر اکرم ﷺ، به گونه‌ای که در همیشه‌ی تاریخ نسل و یادش باقی خواهد ماند.

ب) دوم این‌که نسل وی از طریق تنها دخترش گسترش می‌یابد و علی‌رغم تلاشی که در طول تاریخ برای کشتن و از بین بردن نسل سادات علوی صورت گرفت، ایشان هم‌چنان باقی مانده‌اند؛ نمونه‌ی آن، حادثه‌ی کربلا است که نسل پیامبر ﷺ از طریق امام سجاد ﷺ ادامه یافت.

ج) تمام فصیحان عرب و عجم از آوردن مثل این سوره‌ی کوچک که کوچک‌ترین سوره قرآن است، عاجز ماندند و خواهند ماند.

د) خدا به پیامبر ﷺ وعده داده که هرکس با او کینه‌توزی کند، نسل و نام خیرش قطع می‌گردد.

۲. اگر مصلحت اقتضا کرد تا نعمتی از دست کسی همچون پیامبر ﷺ برود، بنا به حکمت

الهی از طریقی دیگر جبران خواهد شد؛ چنان‌چه نسل پیامبر اسلام □ از طریق فرزند او حضرت زهرا □ گسترش فراوانی یافت.

۳. جبران زخم‌زبان‌ها و آلام رسول و سفیر الهی، هم از طریق برخورد با آنان که زخم‌زبان می‌زنند و هم با تدبیر حکیمانه نسبت به تدارک ضرر، یکی از روش‌هایی است که در سوره‌ی کوثر بدان توجه داده شده است: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ... إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»

۴. شکرگزاری به درگاه خدا در مقابل نعمت‌های او از آداب مؤمنان است؛ چنان‌که ناشکری علامت سوء تربیت انسان - مفاد سوره عادیات - است. انسان مؤمن با نعمت‌های خدادادی، بر میزان بندگی خود می‌افزاید و رابطه خود با خدا را افزایش می‌دهد: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» و انسان بی‌تربیت به دنبال نعمت در مقابل او طغیانگری می‌کند: «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ * إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۱.

۵. هر چند گاه مصالحی ایجاب می‌کند تا خدا برخی نعمت‌ها را از انسان بگیرد، اما نباید نعمت‌های بیکران الهی را فراموش کرد. گرچه دشمن کینه‌توز در مصائب زخم‌زبان می‌زند، اما نباید منفعل شد؛ بلکه باید با مشکل پیش‌آمده، برخورد فعال نمود. توجه به دیگر نعمت‌ها و برخورد فعال با مشکلات، از جمله درس‌های سوره‌ی کوثر است. پیامبر □ با مرگ فرزندش و زخم زبان دشمن، می‌توانست دوگونه برخورد کند، افسرده و نگران شود و به حادثه‌ی تلخ یعنی از کف دادن فرزند مشغول شود، یا به داده‌های بیکران الهی نظیر نام نیک، گسترش شریعت، فرزند صالح دیگری که باعث گسترش نسل او است و نظایر آن توجه کند. قرآن راه دوم را جلوی پای پیامبر اکرم □ گذاشت.

سوره تهاثر

بنابر همه‌ی جداول ترتیب نزول، سوره‌ی تکاثر شانزدهمین سوره‌ای است که در مکه، پس از سوره‌ی کوثر و قبل از سوره ماعون نازل شده است. در ترتیب مصحف رسمی این سوره پس از سوره‌ی قارعه و قبل از سوره‌ی عصر در ردیف یکصد و دوم و در جزء سی‌ام قرآن قرار داده شده است و هشت آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

خدای متعال در این سوره انسان‌های مشغول به زیاده‌خواهی‌های دنیا را مخاطب قرار داده و عمق خطرات این اشتغال را گوشزد می‌کند، سپس آنان را از عواقب این دنیازدگی و گرفتاری در آتش جهنم، بیم داده و ضرورت پاسخگویی این افراد به نعمت‌های الهی را یادآور می‌شود.

ارتباط سوره

بررسی مجموعه پانزده سوره‌ای که پیش از این سوره نازل شده است، نشان می‌دهد که اصل اساسی تغییر جامعه جاهلی، هشدار است. گام‌هایی که در سوره‌های مدثر، تکویر، اعلی، لیل، فجر، عصر، عادیات برداشته شده، در راستای انجام شایسته این هشدارها و بیم‌ها بوده

است. موضوعات دیگری هم که در این پانزده سوره مطرح شده است، مقدمات این اصل مهم و یا چالش‌های پیامبر ﷺ و آماده‌سازی و توجیه ایشان در جهت تحقق این اصل بوده است.

یکی از روش‌های تربیتی قرآن، توجه به موانع انجام برنامه‌ی تغییر است. ترجیح زندگی دنیا بر آخرت، یکی از این موانع است. به طور مثال در هشتمین سوره مکی (اعلی)، راه نجات و رستگاری بشر، تزکیه و یادکرد پروردگار و نماز دانسته شد، اما گوشزد شد که بسنده کردن به دنیا و نادیدن رستاخیز، عامل مهم واردنشدن به برنامه‌ی رهایی و نجات است: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى؛ ولی شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید، در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است».^۱

بخل، عدم دهش و انفاق و آزاد نکردن خود از اسارت مال و دارایی یکی دیگر از این موانع است. در سوره‌ی لیل (مکی ۹) به این موضوع توجه داده شد: «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى * وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى؛ هر کس بخل ورزید و خود را غنی دانست و نیکی‌ها را تکذیب کرد، او را مهبای جهنم و دیگر سختی‌ها می‌کنیم و هنگام سقوط در جهنم، دارایی‌هایش برایش فایده‌ای ندارد!».^۲

پروردگار متعال پس از آن که در سوره‌ی عصر (مکی ۱۳) برنامه‌ی استفاده از سرمایه‌ی عمر را بیان کرد و در سوره‌ی عادیات (مکی ۱۴) از آفت ناسپاسی نسبت به برنامه‌های پروردگار یاد کرد، آن‌گاه در سوره‌ی تکاثر (مکی ۱۶)، زیاده‌خواهی‌ها را عامل دل مشغولی و موجب فرصت‌سوزی‌ها، بلکه موجب سوء استفاده از عوامل غیردنیوی برای آباد کردن و گسترش دنیا برشمرد و انسان‌های این گونه را گرفتار آتش دانست؛ بنابراین هر چند سوره‌ی تکاثر تداوم اصل سرزنش و بیمی است که از سوره‌ی مدثر آغاز شد، اما به مانع دیگری برای تغییر یعنی اشتغال به افزون‌خواهی در شهوت، جاه، مقام، ریاست، فرزند، اموال و ... و اشتغال

۱. اعلی (مکی ۸) / ۱۶-۱۷.

۲. لیل (مکی ۹) / ۹-۱۲.

به آبادانی دنیا و بسط آن، توجه داده است و انسان‌ها را نسبت به گرفتاری در دام آن‌ها هشدار داده است. به عبارت دیگر، جلوگیری از زیان سرمایه‌های انسانی که در سوره ی عصر (مکی ۱۳) آمد، با دو آفت ناسپاسی نسبت به پروردگار - رابطه‌ی انسان با خدا - و دل‌مشغولی به فزون‌خواهی‌های دنیا، یعنی آسیب در رابطه‌ی انسان و طبیعت، روبرو است که در سوره ی عادیات (مکی ۱۴) آسیب اول و در این سوره (مکی ۱۶)، آسیب دوم مورد توجه قرار گرفته است.

سبب نزول

سبب‌هایی برای نزول این سوره روایت شده است که برخی با فضای حضور حضرت در مدینه در ارتباط است؛ با توجه به جایگاه سوره که به سال‌های آغاز رسالت آن حضرت مربوط است، ظاهراً صحیح‌ترین سبب نزول، سببی است که واحدی نیشابوری بیان داشته است: «دو قبیله از قریش یعنی بنی‌عبدمناف بن قصی و بنی‌سهم بن عمرو شروع به فزون‌خواهی و تکاثر کردند و بزرگان خود را شمردند تا آن‌که اشراف بنی‌عبدمناف بیش‌تر از قبیله‌ی دیگر شد؛ آنان گفتند: اگر زنده‌های ما از شما کمترند اما مردگان ثروتمند و بزرگ ما از شما بیش‌ترند! به‌دنبال این ادعا، شروع به شمردن مردگان در قبرستان کردند؛ در اینجا تعداد قبیله‌ی بنی‌سهم بیشتر شد».^۱

البته بدیهی است که سبب نزول، مفاد و مقصود آیه را محدود نمی‌کند و معانی جامع و والای سوره را در بند خود محبوس نمی‌سازد.

گام تحول

هشدار نسبت به فرصت‌سوزی عمر که از اشتغال به زیاده‌خواهی‌ها نشأت می‌گیرد و توجه به نقشی که این اشتغال در شقاوت دارد.

۱. اسباب النزول، ص ۲۵۶ و ر.ک به: جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۸۶ و امین الله طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ذیل سوره.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الْهَنَکُمْ التَّکَاثُرُ) ﴿۱﴾ تفاخر به بیشتر داشتن، شما را دل مشغول داشت.

(حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) ﴿۲﴾ تا به زیارت گورستان رفتید.

(كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) ﴿۳﴾ نه چنین است، زودا که بدانید.

(ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) ﴿۴﴾ باز هم نه چنین نیست، زودا که بدانید.

(كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ) ﴿۵﴾ هرگز چنین نیست، اگر علم یقین داشتید!

(لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) ﴿۶﴾ به یقین دوزخ را می بینید.

(ثُمَّ لَتَرَوُنَّ عَيْنَ الْيَقِينِ) ﴿۷﴾ سپس آن را قطعاً به عین یقین درمی یابید.

(ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) ﴿۸﴾ سپس در همان روز است که در مورد نعمت ها از

شما سؤال خواهد شد.

کلمه ها

«لَهُو» : عمل یا فکری که انسان را از کاری مفیدتر و مهم تر باز دارد. «أَلْهَا بِهِ» : یعنی آن چیز

او را به خود مشغول کرد.

«تَكَاثُرُ» : افزون طلبی؛ با توجه به این که این کلمه به باب تفاعل رفته، احتمال دارد اشاره به

افزون طلبی همراه با چشم و هم چشمی داشته باشد.

«زُرْتُمْ» : از زیارت به معنی آمدن به مکانی بدون قصد اقامت دائمی، گرفته شده است.

«الْمَقَابِرَ» : جمع مقبره - به کسر میم و فتح آن - به معنای قبر.

«نَعِيم» : جمع نعمت.

تفسیر

رابطه انسان با طبیعت

یکی از ابعاد بسیار مهم روابط انسان، رابطه‌ی او با نعمت‌های موجود در دنیا است. انسان موجودی است که بقایش در گرو بهره‌گیری از نعمت‌های طبیعت است. خدای حکیم و رزاق، غرائز را در انسان به ودیعت نهاد تا او با نعمت‌ها رابطه برقرار کند و با استفاده از آنها، به بقا و تداوم نسل خود پردازد. غرائز و میل‌ها چنان در انسان بالفعل و شکوفا هستند که در آموزه‌های دینی نیازی به توجه به آنها جز در موارد نادر، وجود ندارد، بلکه به طور عمده باید کنترل شوند و برای آنها حدود و ثغوری تعیین شود. آسیب بزرگ نعمت‌ها و غریزه‌ی سیری‌ناپذیر انسان، پیگیری فزون‌خواهی‌ها و دل‌مشغولی به آنها است تا آن جایی که فرصت زندگی که برای شکوفایی انسان در نظر گرفته شده، از کف برود، و اهداف معقول زندگی در این جهان ابتر بماند. این دل‌مشغولی چنان قوت دارد که می‌تواند تمام ابزارهای غیرمادی را به استخدام خود درآورد. پروردگار حکیم برای جلوگیری از این آفت رو به انسان‌ها کرده و آنان را با توبیخ شدید چنین خطاب می‌کند!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْهَنُكُمُ التَّكَاثُرُ

خطاب متوجه عموم مردم است. آنان گرفتار فزون‌طلبی و زیادکردن مال و ثروت‌ها و گسترش دنیا هستند. سوره‌ی عادیات همین انسان‌ها را به دلیل ناسپاسی شدید آنان نسبت به پروردگار، سرزنش نموده و این سوره، آنان را به دلیل فزون‌خواهی‌هایی که نسبت به دنیا دارند، آن هم با دلی بازمانده از امور والا و مشغول به تکاثر، تهدید می‌نماید.

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

طبق سبب نزول ذکرشده، مراد از این آیه، شمردن قبرهای مردگان است که با واژه‌ی

زیارت قبر که به معنی آمدن به مکان قبر بدون قصد اقامت دائمی می‌باشد، سازگار است؛ یعنی شما چنان دل به تفاخر در فزون‌طلبی و چشم و هم‌چشمی مشغول داشته‌اید که برای اثبات فزونی خود، حاضر به ملاقات قبرها و سرشماری مردگان شدید. این دل‌مشغولی به فزون‌طلبی‌ها مصادیق گوناگونی دارد که شامل هرگونه استفاده از عناوین و مقولات غیرمادی می‌گردد که به حساب دنیا گذارده می‌شود. مثلاً گاه علمی از علوم توحید، معاد، عرفان، تفسیر، کلام و نظایر آن یا شغلی از شغل‌های معنوی و غیردنیوی نیز وسیله‌ای برای تحصیل هرچه بیشتر و وسیع‌تر دنیا می‌گردد.

برخی از مفسران، مراد از آیه را فزون‌طلبی انسان تا هنگام مرگ دانسته‌اند که به نظر می‌رسد این احتمال ضعیف باشد؛ زیرا واژه‌ی زیارت عبارت از اقامه موقت در یک مکان است. به علاوه، تهدید انسانی که مرده است با عباراتی همچون «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» و نظایر آن صحیح نمی‌باشد.

پس نکته‌ی لطیف در آیه آن‌که تذکر برخی امور معنوی نظیر قبور و اموات به طور طبیعی باعث بی‌رغبتی نسبت به دنیا است، اما هنگامی که دل انسان مشغول به فزون‌خواهی شود، آن را در حساب دنیاخواهی وارد می‌کند. این رفتار، خطر بزرگی است که سر راه انسان‌ها وجود دارد؛ به این معنی که اگر انسان مشغول به زیاده‌خواهی شود، امور اخروی نه تنها سودی به حال او ندارد، بلکه در خدمت فزون‌خواهی‌ها و دنیا طلبی‌ها قرار می‌گیرند.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

در این دو آیه خداوند مردم را نسبت به عاقبت شوم افزون طلبی تهدید می‌نماید. با توجه به این‌که «سوف» اشاره به آینده‌ی دور دارد، احتمال دارد که تهدید مذکور اشاره به عذاب آخرت، اعم از قبر و قیامت باشد؛ چنان‌که از زر بن حبیش نقل شده که می‌گوید: «ما پیوسته نسبت به عذاب قبر در شک بودیم تا از علیؑ شنیدیم که فرمود: آیه «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» دلیل بر عذاب قبر است».

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

مراد از علم یقینی آن است که سینه و قلب را خنک کند و شک و اضطراب را مرتفع نماید؛ لذا چون مرحله‌ی قبل از آن، شک است، خدا را به آن توصیف نمی‌کنند؛ یعنی گفته نمی‌شود: **أَنَّهُ مُتَيَقِّنٌ**^۱.

حرف «لو» به معنی «ای کاش» و در اصطلاح، امتناعیه است؛ یعنی متعلق آن اتفاق نمی‌افتد و کسی که دل مشغول به زیاده‌طلبی دنیا است، نمی‌تواند حقایق هستی و از جمله حقایق مربوط به جهان آخرت را درک کند. بنابراین از آیه استفاده می‌شود که اگر انسان، دل مشغول به دنیا و زیاده‌خواهی‌های آن نباشد، این ظرفیت را دارد تا در همین جهان با علم یقینی و بدون شک و اضطراب، حقایق قیامت و جهان آخرت را با دیده‌ی دل ببیند.

علت این که خداوند فرمود: **«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ؛ جهنم را خواهید دید»**، در صورتی که حقایق دیگری هم مثل بهشت وجود دارد که امکان یقین و دیدن آن‌ها وجود دارد، آن است که آیه خطابش به گروه دنیازده است و این گروه، مسیری جز جهنم ندارند و لذا بر فرض که پرده‌ها کنار رود و با حقایق آشنا شوند، حقایق مربوط به جهنم را خواهند دید.

پس، نظام حکیمانه‌ی عالم نشان می‌دهد که از ابتدای سیر هرکس می‌توان عاقبت و نهایت سیر او را دید؛ مگر آن که تغییری در سیر و خواست‌های وی ایجاد شود. در غیر این صورت، دعوا بر سر نعمت‌های دنیا و مسابقه برای آن‌ها، عاقبتی جز جهنم ندارد. جالب آن که در سوره‌ی تکویر (مکی ۷) خداوند فرمود: روز قیامت شما با دیدن بهشت و جهنم، عمل خود را می‌بیند و در اینجا می‌فرماید: با توجه به عملتان می‌توانید در همین دنیا باطن اعمالتان را که جهنم است، مشاهده کنید. این مطلب پیوند عمیق عمل و نتایج را نمایان می‌کند.

۱. رک به: امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه.

ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَبَثًا آلَيَاقِينَ

این آیه یعنی در مرحله‌ی اول جهنم را می‌شناسید و در مرحله‌ی دوم آن را می‌یابید؛ زیرا به همان علم یقین، جهنم را درک می‌کنید، اما در نهایت به خود آن می‌رسید و همان مطلب درک‌شده‌ی علمی را با مشاهده‌ی عینی می‌بینید.

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

سپس به دنبال رؤیت جهنم که در قیامت اتفاق می‌افتد، موضوع سؤال از نعمت‌ها مطرح می‌شود. به هرحال نتیجه انتخاب دنیا و فزون‌خواهی‌ها، به چنگ آوردن برخی از نعمت‌ها و ضایع کردن فرصت‌ها و سرمایه‌های انسانی و موجود در جهان هستی است. این گروه دل‌مشغول، باید نسبت به تمام این نعمت‌هایی که در زیاده‌طلبی و دنیاخواهی به‌دست آورده‌اند، پاسخگو باشند. به قول مرحوم مشهدی قمی □ در کنزالدقائق «نعمیم» مخصوص به نعمت‌هایی است که دل آنان را مشغول کرده است، نه آن زینت‌ها و نعمت‌های طبیعی که هر انسانی به عنوان موجود زنده به آن نیاز دارد و از آن استفاده می‌کند؛ و شاید سرّ تفاوت روایات مربوط به نعمیم این نکته باشد که هرکس به چیزی از دنیا دل می‌بندد؛ لذا در برخی روایات از چشم، گوش، دین، عزت و حتی تکه‌ای نان، به عنوان موارد سؤال در روز قیامت، نام برده شده است.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. فرزند و یا نام بلند و شهرت، هرگاه در انسان به کمال رسیده علامت رحمت و ویژه‌ی پروردگار و نعمت موجب شکر است که باید با نماز و قربانی از آن استقبال کرد (سوره کوثر)؛ اما همین نعمت‌ها و ثروت‌ها و شهرت‌ها هنگامی که در اختیار انسان تربیت‌نیافته باشد و اصل قرار گیرد و فرصت‌های غیردنیوی و معنوی را قالب دنیوی دهد، وبال جان آدمی است، و موجب عذاب می‌شود. خدای متعال در سوره‌های کوثر و تکوین مخاطبان را به چنین مقایسه‌ای می‌کشاند.

۲. کسی که مست فزون‌خواهی دنیا و تکاثر نعمت‌هاست، با تهدید صریح و مؤکد و خطاب مستقیم هوشیار می‌شود. بنابراین خداوند می‌فرماید: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ».
۳. علم یقینی یعنی دانش متقن و قطعی، انسان را به باطن زیاده‌طلبی‌ها یعنی گرفتاری در «هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ» دوزخ، رهنمون می‌سازد. این نحوه بیان قرآن، روش ویژه‌ای از اعلام خطر و هشدار است که امکان تأثیر بر مخاطب را بسیار بالا می‌برد.
۴. در جهان واقعیاتی هست که عده‌ای از راه سلامت دل به آن‌ها می‌رسند. دل مشغول به دنیا، گرفتاری خود در جهنم را نمی‌بیند؛ زیرا دل او در گرو تکاثر نعمت‌ها رفته است. اگر دل آزاد شود، راهیابی به حقایق علمی و یقینی، آسان می‌شود؛ پس هرچه دل آزادتر باشد، حقایق برای او دست‌یافتنی‌تر است.

سوره ماعون

در تمام جدول‌های مسند، غیر مسند و ترکیبی ترتیب نزول، سوره ماعون در ردیف هفدهم، پس از سوره تکاثر و قبل از سوره کافرون قرار دارد. این سوره در ترتیب مصحفی در ردیف یکصد و هفتم، پس از سوره قریش و قبل از سوره کوثر در جزء سی‌ام قرآن قرار داده شده و هفت آیه دارد.

سوالی که مطرح است این‌که آیا بخشی از سوره یعنی از آیه‌ی «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» تا آخر سوره، بعدها نازل شده است یا خیر؟ شاید علت اصلی اختلاف مفسران در مورد جایگاه این سوره، و این‌که آیا مدنی یا مکی است، همین آیات باشند؛ لذا ضحاک آن را مدنی و برخی نیز بخش اول را مکی و بقیه را مدنی دانسته‌اند.^۱ این احتمال که آیات مذکور بعدها در مکه نازل و سپس به سوره ماعون ملحق شده باشند، قوی است؛ اما این‌که سوره مدنی باشد و در مورد منافقانِ مدینه نظیر عبدالله بن ابی بن سلول نازل شده باشد، محل تأمل است.

توضیح آن‌که نماز، عمل مخصوص مسلمانان نبوده، بلکه در تمام شرایع ابراهیمی بلکه ادیان الهی سابقه داشته است؛ چنان‌که خدای متعال از زبان حضرت عیسی □ در سوره مریم □

۱. رک به: عبدالقادر ملاحویش آل غازی، بیان المعانی، ج ۱، ص ۱۷۲.

فرمود: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ خدای متعال مرا به نماز و پرداخت زکات در تمام طول زندگانی‌ام امر فرمود»^۱ و در مورد اسماعیل فرمود: «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ؛ و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد.»^۲ و به موسی امر فرمود که نماز را برای یادکرد پروردگار به پا دارد: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».^۳ در سوره هود هم تکذیب‌گران، حضرت شعیب را بر خواندن نماز به سخره گرفته، گفتند: «يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ؛ ای شعیب! آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آن‌چه را پدران ما می‌پرستیده‌اند، رها کنیم، یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟! به راستی که تو بردبار فرزانه‌ای».^۴ حتی نماز مشرکان در بیت الله الحرام که تحریف شده از نماز ابراهیمی است، در قرآن گزارش شده است: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً؛ نمازشان در خانه خدا جز سوت‌زدن و کف‌زدن نبود».^۵

گفته شده واژه «صَلَاةٌ» اگر ناقص واوی باشد «صَلَوٌ» از لفظ سریانی و آرامی گرفته شده که به معنی عبادت مخصوصه است و در عربی «صَلَاةٌ» می‌گویند، اما معنی مستقل این ماده در عربی عبارت از «ثنای زیبای مطلق» است که شامل تحیت و غیر آن می‌گردد. پس لغت صَلَاةٌ به معنی «عبادت» مسبوق به استعمالش در لغت سریانی و آرامی است؛ یعنی نماز دارای حقیقت در شرایع مُقَدَّسه پیش از اسلام است.^۶

از همان آغاز نزول قرآن، نمازگزارانی بودند که در قرآن از آنان یاد شده و مورد سرزنش اهل طغیان بودند؛ مثلاً در سوره‌ی علق آیات یازده تا دوازده آمده است: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى

۱. مریم / ۳۱.

۲. مریم / ۵۵.

۳. طه / ۱۴.

۴. هود / ۸۷.

۵. انفال / ۳۵.

۶. رک به: مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۶، ص ۳۱۱-۳۱۵.

عَبْدًا إِذَا صَلَّى». در سوره‌ی مدثر آیه‌ی ۴۴، مجرمان علت گرفتارشدن خود در جهنم را، نبودن در جمع نمازگزاران شمرده‌اند: «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» و در سوره اعلی آیه شانزدهم، یکی از عوامل رستگاری را نماز برمی‌شمارد: «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى».

به علاوه ممکن است ادعا شود از همان آغاز ظهور اسلام، گروهی از سر بیماری قلب همراه اسلام شدند و این گروه باورهای دیگر مسلمانان از جمله «تصدیق یوم الدین» را منکر بودند. این گروه تکذیب‌گر که در جمع اهل نماز شناخته می‌شدند، دل‌هایی بیمار داشتند تا آنجا که در برابر جریان اعلام تعداد موکلان دوزخ - که ۱۹ نفر بودند- در سوره‌ی مدثر (مکی ۴) موضعی همچون کافران گرفتند: «وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ؛ و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این وصف کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟ این‌گونه خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر که را بخواهد، هدایت می‌کند»^۱.

پس با این مقدمات، احتمال این‌که این آیات به طور پیوسته نازل شده باشند، تقویت می‌شود. بله، در سوره‌هایی که بعدها در مکه نازل شد، عباراتی وجود دارد که همگامی این آیات را با فضای نزول آن سوره‌ها بیشتر تقویت می‌نماید؛ مثلاً خداوند در سوره‌ی مریم (مکی ۴۴) آیات ۵۵-۵۶ بعد از آن‌که تعدادی از انبیای الهی را ذکر نموده، بیان می‌دارد: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا؛ آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید.» و در سوره‌ی نمل (مکی ۴۸) آیات سه تا پنج می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِينَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسَرُونَ؛ که مایه‌ی هدایت و بشارت برای مؤمنان است. همانان که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و

خود به آخرت یقین دارند. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم [تا هم‌چنان] سرگشته بمانند. آنان کسانی‌اند که عذاب سخت برای ایشان خواهد بود و در آخرت، خود زیانکارترین [مردم] هستند.» و در سوره‌ی معارج (مکی ۷۹) آیات ۱۹-۳۵ آمده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * ... * أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ؛ به راستی که انسان سخت آزمند [و بی تاب] خلق شده است. چون صدمه‌ای به او رسد، عجز و ناله کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد؛ غیر از نمازگزاران. همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند. و همانان که در اموالشان حقی معلوم است. برای سائل و محروم. و کسانی که روز جزا را باور دارند. و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند؛ چرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نمی‌توانند باشند ... آنان هستند که در باغ‌هایی [از بهشت] گرامی خواهند بود.» و یا خداوند در سوره‌ی مؤمنون (مکی ۷۴) آیات یک تا ده می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * ... * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ؛ به راستی که مؤمنان رستگار شدند. همانان که در نمازشان فروتنند و آنان که از بیهوده رویگردانند. و آنان که زکات می‌پردازند. و کسانی که پاکدامند، ...، و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌کنند. آنانند که خود، وارثانند.»

ملاحظه می‌شود که در این آیات، جایگاه نماز در کنار زکات و اعتقاد به روز جزا به‌عنوان علائم مؤمنان ذکر شده است و در واقع جامعه‌ی ایمانی، جامعه‌ای با این مؤلفه‌ها شمرده است. حال اگر خداوند در سوره ماعون می‌فرماید «وای بر نمازگزاران» و علامت این گروه را کسانی بداند که نماز را ضایع، اعمال عبادی را ریاکارانه انجام داده و از زکات و مساعدت‌های معمول

به همدیگر منع می‌کنند، با مفاهیم مطرح‌شده در سوره‌های نازل‌شده‌ی مکی که در رتبه‌های ۴۳ تا ۷۴ قرار دارند، تناسب بیشتری دارد و نیازی به ادعای مدنی‌شمردن این آیات نیست.

مقصود و محتوای سوره

این سوره خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و در مقام ارزش‌گذاری باور به مکافات و بیان آثار و تبعات تکذیب روز جزا نازل شد. سوره با بیان آثار انکار جزا در عموم مردم آغاز می‌شود و در بخش دوم با بیان اثر انکار جزا در اهل دین و اصحاب نماز پایان می‌یابد.

ارتباط سوره

پروردگار متعال از سوره‌ی اعلیٰ (مکی ۸) تا به اینجا به آسیب‌شناسی رفتار انسان و علل ناکامی و سقوط انسان‌ها پرداخته است. خدای متعال در سوره قبل، یعنی تکاثر، به آسیب‌های ارتباط انسان با طبیعت که بخشی از هستی است، پرداخت و در این سوره، آفت دیگر این رابطه را بیان می‌کند، آفتی که مربوط به انکار جزا یعنی کفر و پاداش است. هرچند جزای الهی دنیا و آخرت را شامل می‌شود، اما می‌توان گفت به طور عمده و کامل در رستاخیز ظهور می‌یابد. انکار جزا موجب می‌شود تا انسان درون‌تهی شود و رفتارهای انسانی و بندگی او دچار آفت شوند. به این ترتیب پروردگار در مورد رابطه‌ی انسان با هستی (دنیا و آخرت) از دو آفت که به رستگاری انسان آسیب وارد می‌کند، سخن می‌گوید: آفت نخست در سوره‌ی تکاثر آمد که بر اساس آن انسان دل به فزون‌خواهی‌ها مشغول می‌شود و حتی معنویات و ارزش‌ها را بازیچه‌ی دنیاخواهی‌اش قرار می‌دهد، و آفت دوم در سوره‌ی ماعون بیان می‌شود؛ انکار جزا موجب می‌شود که انسان از حقیقت انسانی خود دور شود، همان‌گونه که مسلمان را از حقیقت دین دور خواهد کرد.

گام تحول

بیان آثار و علائم تکذیب مسئولیت انسان و تکذیب جزا و پاداش و این‌که آثار منفیِ این تکذیب، واقعیت انسانی و حقیقت ایمانی را تهدید می‌کند.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ) ﴿١﴾ آیا کسی را که جزا را دروغ می خواند، دیدی؟
- (فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ) ﴿٢﴾ این همان کس است که یتیم را به سختی می راند.
- (وَلَا تَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ) ﴿٣﴾ و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند.
- (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ) ﴿٤﴾ پس وای بر نمازگزاران.
- (الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) ﴿٥﴾ کسانی که از نمازشان غافل اند.
- (الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤْنَ) ﴿٦﴾ آنان که ریا می کنند.
- (وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ) ﴿٧﴾ و از [دادن] وسایل و ما یحتاج خانه خودداری می ورزند.

کلمه ها

- «يَدْعُ» : از «دَع» به معنی دفع شدید و راندن همراه با خشونت است.
- «يَحْضُ» : به معنی ترغیب و تحریص است.
- «وَيْلٌ» : سخنی که به شخص گرفتار در مهلکه گفته می شود. اصل آن عذاب و هلاکت است.
- «سَاهُونَ» : غفلت از عملی که قصد و اراده انجامش را دارند.
- «يُرَآؤْنَ» : از «مُرَاءَاة» باب مفاعله و به معنی نشان دادن است؛ به این معنا که شخص آن چه را که در قلبش باور ندارد، اظهار می کند، تا دیگری او را ببیند و اعتقاد و اعتماد به او پیدا کند.
- «الْمَاعُونَ» : از «مَعْن» به معنای چیزی که دلالت بر ملایمت و اعتدال در امور دارد. امور معتاد و متعارف.

رابطه انسان با هستی (آخرت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْدِينِ

سوره خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و در صدد بیان علائم کسانی است که جزا و عواقب اعمال خود را باور ندارند. اولین آیه با استفهام آغاز می‌گردد تا در مقام انتقال، فهم مخاطب را شرکت داده و اقرار و همراهی او را به دنبال داشته باشد. نخست می‌فرماید: آیا کسی را که انکار جزا می‌کند، دیدی؟! تکذیب جزا و انکار مکافات، موجب ترک بسیاری از اعمال خیر و ارتکاب اعمال پلید است.

گذشت که عدالت الهی اقتضا می‌کند تا فرجام متقیان و مجرمان یکسان نباشد: «أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ»^۱ و خدای متعال از کنار عصیان و طغیان به آسانی نمی‌گذرد: «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا * فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»^۲. در سوره مدثر نیز یکی از عوامل جهنمی شدن مجرمان، تکذیب روز جزا شمرده شد: «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ»^۳ و در سوره‌ی حمد یکی از ویژگی‌های پروردگار، مالکیت روز قیامت دانسته شد: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ». خداوند در سوره‌ی تکویر قیامت را ظرف جزا یا حداقل یکی از ظرف‌های مجازات و مکافات برشمرد: «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ * عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ»^۴ و در سوره عادیات، آیات ده تا دوازده از آگاهی دقیق پروردگار به بندگان ناسپاس

۱. قلم / ۳۶.

۲. مزمل / ۱۵-۱۷ و نظیر آن در سوره‌ی مدثر، آیات نه تا یازده آمده است.

۳. مدثر / ۴۷.

۴. تکویر / ۱۳-۱۵؛ نظیر آن در سوره‌ی اعلیٰ آیات دوازده تا چهارده و لیل آیات یازده تا ۲۲ و فجر آیات ۲۲ تا ۳۰ آمده است.

و قدرشناس و مجازات آنان سخن به میان آورد: «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ * وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ»

این آیات روشن می‌سازند که یکی از ارکان صلاح آدمی، باور به مسئولیت و اعتقاد به مکافات و مجازات است.

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ

اولین اثر تکذیب مجازات و مکافات، راندن شدید و همراه با خشونت یتیمان می‌باشد. راندن یتیم گویای بی‌عاطفه بودن و سنگدلی است. این بیماری نه تنها فرد را از رفتن به سوی ایتم و رسیدگی عاطفی به حال آنان باز می‌دارد، بلکه موجب می‌گردد هنگامی که یتیم به سوی آنان می‌آید و از آنان تقاضایی دارد، وی را با شدت و خشونت از خود برانند. نوع دیگر راندن ایتم، تصرف در اموال آنان و ممنوع کردن آنان از حقوقشان است. چگونه کسی باور می‌کند که این رفتار زشت، خشم بر ایتم و تصرف در اموالشان از دید پروردگار خیبر مخفی بماند و او بر انسان و رفتار او ترتیب اثر ندهد و انسان‌های غاصب را مجازات نکند؟

نکته‌ی لطیف آیه، تأکید بر زشتی رفتار خشن و تند انسان با یتیمان و عدم تأمین نیازهای عاطفی آنان است؛ زیرا جبران لطمه‌ی عاطفی این بی‌پناهان از تأمین شکم و نیازهای مادی آنان مهم‌تر است و چه بسا که این خلأ عاطفی، باعث سرخوردگی و حقارت شخصیت آنان شود.

وَلَا تَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ

عدم تحریض و تشویق دیگران به سیرکردن شکم بینوایان و مساکین، اثر دیگر تکذیب اصل مجازات و مکافات است.

مسکین به شخصی گفته می‌شود که گرفتار فقر است و خود امکان ایجاد هیچ‌گونه بهبودی در زندگی‌اش را ندارد. هنگامی که فقر به حد گرسنگی برسد، دل هر انسان باعاطفه‌ای را به

درد می‌آورد و او را به تلاش برای سیرکردن شخص فقیر وامی‌دارد و اگر خود، مال کافی در اختیار نداشته باشد، او دیگران را برای سیرکردن مساکین ترغیب می‌کند.

در آیات بالا به دو عمل غیراخلاقی اشاره شد که هر انسانی با صرف‌نظر از هر مسلک و آیین، بر زشتی آن‌ها حکم می‌کند؛ این شیوه معلوم می‌کند که تکذیب اصل مجازات و مکافات باعث مسخ انسان می‌گردد. و مشخص می‌سازد که اعتقادات صحیح صرفاً یک سلسله امور بریده از دنیا و غیرمرتبط با زندگی نیست، بلکه به زندگی آسان، مفهوم حقیقی انسانیت را می‌بخشند.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

خداوند در این بخش از سوره، به تهدید گروهی از نمازگزاران پرداخته که هویت اصلی نماز را به دست فراموشی می‌سپرند و رفتاری همراه با ریاکاری و تزویر و بخل از خود نشان می‌دهند.

مفسران فاء را در آیه‌ی «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»، فاء سببیه دانسته‌اند؛ یعنی جمله‌ی مزبور نتیجه‌ی تکذیب جزا است. تکذیب‌گر جزا حتی اگر در صف نمازگزاران هم باشد و به این نام شناخته شود، نمازگزاری حقیقی نیست و انکار او از جزا، باعث بی‌اهتمامی به امر نماز می‌شود، به طوری که از فوت شدن نماز یا فوت شدن آن در برخی اوقات باکی ندارد.

هویت نمازگزار به نماز او است. نماز عامل پیوند انسان با خداست. کسی که به اصل مکافات و مجازات اعتقادی نداشته باشد، هرچند به یکی از ادیان الهی انتساب داشته باشد و اهل نماز شمرده شود، از واقعیت این عبادت فاصله گرفته و نسبت به ترک آن بی‌مبالاتی می‌نماید.

ریشه‌ی لغت «ساهون» به معنی غفلت از اصل عملی است که شخص قصد و اراده‌ی انجامش را دارد، حال فرقی نمی‌کند که از تمام عمل یا جزء آن، ظاهر یا باطن و یا معنای آن عمل غفلت شود. البته مؤاخذه، به سهو و غفلتی تعلق می‌گیرد که از روی اختیار و همراه با تقصیر سهوکننده باشد. نکته دیگر آن‌که استفاده از حرف «عن» در کنار لغت «ساهون»، مؤید آن

است که مراد آیه، سهو و غفلت از اصل نماز است و نه سهو در نماز؛ زیرا در غیر این صورت همان گونه که اهل بلاغت گفته اند، مناسبت داشت تا از حرف «فی» استفاده شود.

الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤْنَ

انکارکننده جزا که منتسب به اهل نماز بوده و مشمول هلاکت و دوری از رحمت الهی است، با علامت‌هایی شناخته می‌شود: اول آن که از اصل نماز غفلت می‌کند. دوم آن که عمل عبادی همچون نماز را نیز با هدف و انگیزه‌ی صحیح و برای قرب به حضرت پروردگار به جای نمی‌آورد؛ بلکه نماز و عبادتی بی‌روح و بی‌مغز به جای می‌آورد که با انگیزه‌ی نشان دادن به دیگران می‌باشد. این ارائه به دیگران با هدف مدح یا حداقل عدم ملامت و سرزنش آنان صورت می‌گیرد؛ بنابراین انجام عمل عبادی از فلسفه تشریع آن فاصله می‌گیرد و این شخص هم، طالب آثار واقعی آن نیست.

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

سومین اثری که تکذیب مکافات، بر انسان می‌گذارد، منع از چیزهایی است که علامت اعتدال و میانه‌روی در شخصیت انسان است. یعنی در حد عادی نیز از همکاری و همیاری دیگران اجتناب کرده و از استفاده از این دارایی‌های خود بخل می‌ورزد. در این که مراد از «ماعون» چیست، میان مفسران اختلاف نظر است. در مورد معنای آن، از عاریه دادن امور جزئی منزل به همسایگان نظیر آب، نمک، ظرف، کبریت و... تا صدقه و زکات در حد متعارفش گفته شده است. گفتنی است این مصادیق معنای آیه را منحصر به خود نمی‌نماید. بالاخره کسی که تکذیب جزا بکند، همان گونه که پیوند با خدا را قطع می‌کند و عبادات را جز برای «ریا» انجام نمی‌دهد، از خلق بریده، ارتباط انسانی خود را با دیگران قطع می‌کند، به گونه‌ای که هر نوع عمل متعارف و معتدل را که اهل دین و نماز با دیگران برقرار می‌کنند، قطع می‌کند.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. سه مؤلفه‌ی انسان، نعمت و پروردگار، و گونه‌های صحیح و غلط ترکیب این سه، از سوره اعلی (مکی ۸) تاکنون مورد توجه آیات نازل شده در این دوران بوده است. از آیات نازل شده استفاده می‌شود که مدل شایسته در ترکیب این سه مؤلفه عبارت است از آن‌که انسان، پروردگار را صاحب تمام نقش در اعطای نعمت‌ها بداند و قدرشناس نعمت‌ها بوده، خود را در برابر پروردگار و نحوه‌ی استفاده از نعمت‌ها پاسخگو ببیند. عطا و منع یا بسط و قبض نعمت‌ها هرچند به دست پروردگار است، لیکن انسان باید نحوه عمل خود را در قبض‌ها مؤثر بشمارد.^۱ ازدیاد نعمت‌ها نیز او را متوجه وظیفه‌ی بندگی بیشتر و پیوند عمیق‌تر با پروردگار متعال و خلق بنماید.^۲ او باید نعمت‌های اعطایی از جمله نعمت وجود انسان را در سایه‌ی ایمان، عمل صالح و توصیه همدیگر به حق و درست و توصیه همدیگر به صبر و بردباری به بار بنشانند و از دل مشغولی به فزون‌خواهی‌هایی که انسان را از مسیر صحیح خارج کرده و به جهنم گرفتار می‌سازد، اجتناب نماید، بداند تا خود را تربیت نکرده و دل در گرو امور والاتر ننهد، نعمت‌ها، نعمت بوده و وبال جان او خواهند شد.^۳

مسئولیت بزرگ انسان در برابر پروردگار در روزی خاص جلوه می‌کند. در آن روز که روز مکافات و مجازات است، هم نسبت به قدرشناسی از پروردگار و هم اصل نعمت‌ها سؤال می‌شود.^۴ همان طور که سوءاستفاده از نعمت‌ها و داده‌ها در همین جهان بی‌پاسخ نمی‌ماند.^۵ تکذیب جزا و نادیده گرفتن مسئولیت انسان در برابر نعمت‌ها علائم و آثاری دارد که از

۱. مفاد سوره‌ی فجر / ۱۹-۲۳.

۲. مفاد سوره‌های ضحی (۱۱)، انشراح (۱۲) و کوثر (۱۵).

۳. مفاد سوره‌های عصر (۱۳)، عادیات (۱۴) و تکوین (۱۶).

۴. مفاد سوره‌های فجر (۱۰)، عادیات (۱۴) و تکوین (۱۶).

۵. مفاد سوره‌ی فجر (۱۰).

جمله آن‌ها خوردن و تصرف عدوانی اموال ایتم و راندن آنان از خود و نیز عدم ترغیب به اطعام مساکین است. این امور نه تنها بزرگ‌ترین موانع تزکیه‌ی انسان‌اند، بلکه موجب ازدیاد مرض عدم طهارت انسان، و سلب توفیقات و عنایات پروردگار می‌گردد.^۱

این تکذیب در گام دیگر موجب می‌شود تا انسان پیوندهای الهی را قطع و وظائف و میثاق‌های میان خود و پروردگار را به‌دست فراموشی بسپارد: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ».

به تعبیر دیگر، تمام این سوره‌ها شرح و تفسیری بود از آیات سوره‌ی اعلی که راه رستگاری را به انسان نشان می‌داد و موانع آن‌ها را بیان می‌داشت و توجه به حیات دیگر را که کمیت و کیفیت بسیار بیشتری از حیات دنیا دارد، راهکار نجات و رهایی انسان از گرفتاری‌ها می‌شمرد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى *؛ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى».

۲. بیان علائم و آثار یک اعتقاد و باور یا تکذیب آن، از جمله روش‌های مهم و مورد اهتمام در سوره‌ی ماعون است. نشان‌دادن خطر بی‌اعتقادی در عرصه‌های گوناگون حیات، هم تشخیص بیماری و هم شناخت اشخاص بیمار را ساده می‌کند؛ و مزید بر آن نشان می‌دهد که خلل در اعتقادات، صرفاً موضوعی درونی نبوده، بلکه آثار بیرونی داشته و با واقعیت‌های زندگی ارتباط دارد.

۳. بی‌اعتقادی به اصل مجازات ممکن است در بین نمازگزاران نیز رسوخ کرده و از بین آنان عضو بگیرد. در صورت سرایت این بیماری به متدینان باید منتظر ترک علائم تدین و انجام ریاکارانه‌ی عبادات و قطع روابط متعارف با دیگران بود. این سوره روش تشخیص بیماران و فاسدان را در میان جامعه‌ی اهل نماز نشان می‌دهد.

۱. مفاد سوره‌های اعلی (۸) و لیل (۹).

۴. هرچند تربیت‌های پیامبر اکرم □ موضوعاتی به ظاهر شخصی و مربوط به آن بزرگوار است، اما در نگاه حکیمانه الهی زمان این تربیت‌ها با اصول اعلام شده تناسب دارد. به عبارت بهتر خدای متعال اراده فرموده‌اند تا آن حضرت در مورد هر اصل تحول، خود جزو برترین‌ها و از الگوهای مربوط به آن اصل باشند؛ چنان‌که در مسأله‌ی اعطای نعمت‌ها و ایجاد ارتباط منطقی میان نعمت و پروردگار و نفس شریف پیامبر □ در سوره‌های ضحی، انشراح و کوثر چنین الگویی عرضه شد: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱. شاید علت ذکر این موضوعات در قرآن، به همین منظور باشد؛ چنان‌که امام صادق □ فرمودند: قرآن به «إِيَّاكَ أَغْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ» نازل شد؛^۲ یعنی خداوند به پیامبر □ فرمود، تا دیگران سر مشق بگیرند.

۱. احزاب / ۲۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۱، ناشر اسلامیة.

سوره کافرون

این سوره در هفت جدول از جداول مسند ترتیب نزول در ردیف هجدهم قرار دارد. در جداول منقول در فضایل القرآن و نیز جدول مقدماتان جای سوره کافرون با سوره فیل تغییر کرده است. در جدول یعقوبی نیز که مثل جدول مقدماتان از ابوصالح از ابن عباس است، رتبه سوره کافرون افتادگی دارد. البته در جدول یعقوبی در چند مورد دیگر شاهد افتادگی نام سوره‌ها هستیم.

هرچند جابه‌جایی دو سوره و تبدیل رتبه‌ی هیجده به نوزده و بالعکس چندان مشکلی به وجود نمی‌آورد، اما دقت در مفاد سوره‌های کافرون و فیل نشان می‌دهد که آنچه در هفت جدول مسند و جداول غیرمسند و همه‌ی جداول ترکیبی آمده، صحیح‌تر می‌باشد؛ زیرا سوره کافرون و فیل هر دو خطاب به پیامبر اکرم $\square$ هستند و مفاد سوره فیل نشان می‌دهد که خدای متعال برای رفع نگرانی پیامبر $\square$ از برخورد شدید جریان کفر، این سوره را نازل کرد. تا با یادآوری دفاعی که خدای متعال از کعبه‌ی بی‌پناه نمود، دل پیامبر $\square$ را تثبیت نماید. این غرض با تقدم سوره کافرون که در آن پیامبر اکرم $\square$ مأمور اتخاذ موضع صریح علیه کافران است، سازگار است. افزون بر آن که در سوره ماعون - سوره فیل - مطلبی که موجب نگرانی شدید آن حضرت باشد، وجود ندارد.

سوره‌ی کافرون پس از سوره‌ی ماعون و قبل از سوره‌ی فیل نازل شده و شش آیه دارد. این سوره در ترتیب مصحف نیز در ردیف یکصد و نهم، قبل از سوره‌ی نصر و پس از سوره‌ی کوثر در جزء سی‌ام قرآن واقع شده است و شش آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

مقصود از نزول سوره، شفاف‌کردن مرز اعتقادی رسول الله ﷺ و جدایی آن از جریان مسلط کفر است. سوره با دستور به آن حضرت، در اعلام تفاوت معبود ایشان از معبود کفار و بالعکس آغاز می‌شود و با اعلام قطعی جدایی دین اسلام و کفر به پایان می‌رسد.

ارتباط سوره

پروردگار متعال از آغاز نزول قرآن، برنامه‌ی تغییر و اصلاح جامعه‌ی عصر نزول را در دستور کار قرار داد. پیامبر اکرم ﷺ در اردوگاه شرک خیمه زد و به‌عنوان سخنگوی پروردگار با رویکردی اندازی، به آسیب‌شناسی باورها و رفتار جامعه پرداخت. البته گروهی در برابر این دعوت جدید مقاومت کردند و تا آنجا پیش رفتند که انواع برخوردهای خصوصی و عمومی را با رسول الله ﷺ انجام دادند. با این حال پیامبر اکرم ﷺ در این فضای تنگ و سخت، به امر دعوت ادامه می‌داد. با توجه به مقدماتی که به‌تدریج فراهم شده بود، در این زمان فرصت کافی برای اعلام صریح موضع منفی در برابر معبودها و دین و آیین کافران فراهم شده بود. امروز این فرصت پدید آمده بود تا به‌طور رسمی و صریح، دعوت دینی با بیان باورهای اسلامی در برابر کفر آغاز شود. این اعلام صریح موضع، سرآغاز نبردی رسمی و جدی و مستمر از سوی اسلام بود که نمودهای خود را در سوره‌های نازل‌شده پس از سوره کافرون نشان داده است. پس پیامبر اکرم ﷺ به مدد قرآن نبردی فرهنگی و تمام عیار را با اعتقادات و رفتار کافران و جریان کفر آغاز کرد.

بعید نیست که مراد از دعوت علنی که در کلمات مورخان اسلامی آمده است، اشاره به این مقطع از دوران رسالت باشد.

گام تحول

اصل تحول در این سوره، اعلام رسمی جدایی و تفاوت معبود و برنامه‌های اعتقادی و رفتاری اسلام در برابر کافران است.

شأن نزول

برخی از مفسران معتقدند که سوره در حق جمعی از قریش نازل شد و سبب، آن بود که حارث بن قیس سهمی، عاص بن وائل، ولید بن مغیره، اسود بن عبد یغوث زهری، اسود بن مطلب بن اسد، امیر بن خلف و غیر ایشان که از شجاعان قریش بودند، به پیامبر □ گفتند: ای محمد! بیا و با ما موافقت کن و تابع دین ما شو تا ما نیز تابع دین تو شویم و یک‌سال تو معبودان ما را پرستش نما تا ما نیز یک‌سال معبود تو را پرستش کنیم، تا اگر دین تو بهتر از دین ما بود، ما شریک تو باشیم و از آن بهره‌مند شویم و اگر دین ما بهتر از دین تو بود، تو شریک ما باش و از آن بهره‌گیر! حضرت فرمود: پناه می‌برم به خدا از این‌که غیر او را در عبادتش شریک سازم. گفتند: پس بعضی خدایان ما را لمس کن و بوسه بزن، تا تو را تصدیق کنیم و خدای تو را پرستش نماییم! حضرت فرمود: من مرتکب هیچ امری نمی‌شوم تا این‌که فرمان الهی بر من نازل شود. پس اگر حکم پروردگار من در این باب فرود آید، تابع شما در لمس کردن و بوسه زدن می‌شوم. مقارن این مذاکرات جبرئیل □ نازل شد و سوره کافرون را آورد.

به نظر می‌رسد این شأن نزول صحت نداشته باشد؛ زیرا پیامبر □ همان‌طور که در مورد اول بی‌تردید دست رد به سینه‌ی آنان زد، در مورد لمس و بوسه نیز موضع محکمی

گرفت. مشرکان نمی‌خواستند دست از شرک خود بردارند، بلکه آنان با این عمل، شرک خود را مشروعیت می‌بخشیدند و در این معامله سود می‌بردند و آیا ممکن است پیامبر □ در امری با این وضوح، تردید کرده باشد؟! لذا غالب مفسران فقط بخش اول این روایت را پذیرفته و نقل کرده‌اند.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قُلْ يَتَّيِبُهَا الْكَافِرُونَ) ﴿۱﴾ بگو: ای کافران!

(لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ) ﴿۲﴾ آنچه را شما می‌پرستید، من نمی‌پرستم.

(وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) ﴿۳﴾ و نه شما آنچه را می‌پرستم، عبادت می‌کنید.

(وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ) ﴿۴﴾ و نه آنچه پرستیدید، من می‌پرستم.

(وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) ﴿۵﴾ و نه شما آنچه را می‌پرستم عبادت می‌کنید.

(لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) ﴿۶﴾ دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.

تفسیر

خیمه مستقل اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَتَّيِبُهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

آیات این سوره خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است. خدای متعال به او دستور می‌دهد تا جدایی رسمی خود را از پرستش و دین کافران، اعلام دارد و بر بندگی و دین خود اصرار کند. علت استفاده از واژه‌ی «قل»، برای رساندن این معنی است که پیامبر باید در مقابل مشرکان موضع بگیرد و به طور رسمی خیمه مستقل اسلام را در برابر کافران برپا سازد. قابل توجه است که مردم تا در برابر حجت الهی قرار نگیرند و آن را انکار نکنند، کافر محسوب نمی‌شوند. در واقع کافر دلائل و برهان‌های توحید، معاد، و دیگر حقایق را دانسته، در برابر آن‌ها موضع گرفته و آن‌ها را انکار می‌کند. تا پیش از این، قرآن مردم را با واژه‌ی «ناس»

خطاب قرار می‌داد؛ اما اینک عده‌ای با لفظ «کافر» خوانده می‌شوند و این انفکاک به دلیل ابلاغ حجت است. چنان‌که خداوند در آغاز سوره بینه در آیات ۱ تا ۳ می‌فرماید: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ؛ کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند و مشرکان [از دیگران] جدا نمی‌شدند، مگر هنگامی که دلیل روشن برای آنان آمد، فرستاده‌ای از سوی خدا که کتاب‌های پاک را می‌خواند در حالی که در آن‌ها کتاب‌های استوار بود».

پس با عنایت به این نکته، اعلام جدایی رسمی پیامبر □ از گروه کافران و آنان از پیامبر □، معنی پیدا می‌کند.

وَلَا أَنْتُمْ عِبَادُونَ مَا أَعْبُدُ

کافران ادعا می‌کردند که خدا را هم پرستش می‌کنند، بلکه پرستش بت‌ها را پرستش معبودهای کوچکی می‌دانستند که آنان را به خدای بزرگ نزدیک می‌کند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۱ اما آنان در حقیقت خداپرست نیستند؛ زیرا کافر دل مشغول به زیاده‌خواهی‌های دنیا، ناسپاس به نعمت‌های پروردگار، مُکَذَّبِ روز مکافات، نسبت به پروردگار احساس بی‌نیازی کرده، با ذات ربوبی رابطه را قطع می‌کند و از هشدارها تأثیر نمی‌پذیرد. چنین شخصی که با اهل باطل همراهی کرده و کمترین وظیفه‌ی انسانی، یعنی سیر کردن شکم گرسنگان فقیر، و پیوند با خالق را قطع می‌کند، چگونه می‌تواند خدایی را بپرستد که موحد و معتقد می‌پرستد و چگونه موحد معتقد، کسی را بپرستد که چنین فرد کافری می‌پرستد. در نتیجه‌ی سوره کافرون به جداکردن صف‌های کافران و موحدان حقیقی پرداخته است. در واقع این سوره برائت از کفر است.

اعلام تفاوت دو گروه در موضوع پرستش اشاره به این معنی دارد که پرستش شما که با

این انحرافات و خرافات و مخالفت با برهان و حجت‌های توحیدی همراه است، در واقع پرستش خدای متعال نیست، اگرچه خود را متدین می‌شمرد؛ زیرا شما چیزی را خدا دانسته و پرستش می‌کنید که خدای حقیقی نیست؛ زیرا آن خدا هیچ شریکی نداشته و به هیچ‌وجه دیگران را در کنار خود «پروردگار» و «رب» شما قرار نداده است. پس این ادعای شما مبنی بر پرستش بت‌ها، اطاعت او نیست و پرستش خدا محسوب نمی‌گردد. ضمناً باید توجه کرد که این موضع پیامبر□، خطاب به کافرانی است که عبادت دوره‌ای و مصالحه در پرستش را به پیامبر□ پیشنهاد کرده بودند و پیامبر□ در پاسخ به این ادعای آنان که یک سال معبود تو را می‌پرستیم، فرمودند: شما دروغ می‌گویید و هرگز او را پرستش نخواهید کرد.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ

تکرار این جمله برای تأکید بر موضع برائت و جدائی دو صف بندگی از همدیگر است که ابداً نه من معبود شما را خواهم پرستید و نه شما معبود مرا.

در تفسیر مجمع البیان نقل شده است که ابوشاکر دیصانی^۱ از ابوجعفر احول^۲ در مورد علت تکرار این آیات سؤال کرد. وی از جواب بازماند، تا آن‌که به مدینه آمد و خدمت امام صادق□ رسید و از وی علت تکرار را پرسید. امام□ فرمودند: قریش به رسول خدا□ گفتند: یک سال خدایان ما را بپرست، یک سال هم ما خدای تو را می‌پرستیم. باز یک سال تو خدایان ما را بپرست، ما نیز یک سال خدای تو را بپرستیم، و خداوند مانند گفته‌ی آنان جواب فرمود. سپس ابوجعفر احول پاسخ را به ابوشاکر داد. ابوشاکر وقتی پاسخ را شنید، گفت: این مطلب دانشی است که از حجاز آمده است.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

این آیه فرع بر آیات سابق است. وقتی معبودها مختلف‌اند، به طور طبیعی آیین‌ها و

۱. ابوشاکر یکی از زنادقه عصر امام صادق□ است.

۲. ابوجعفر احول محمد بن علی نعمانی کوفی معروف به مؤمن الطاق.

روش‌ها نیز گوناگون خواهند بود. پیامبر □ مأمور است تا اعلام کند دین شما که عبارت است از مجموعه‌ای از معارف، عقاید و دستورات مرتبط با خدایان شما، سهم شماست و عقاید، باورها، رفتار و آیین من نیز مخصوص خودم است. این اعتقادات و دستورات با توجه به معبودها و مبنای‌ای که پشت سر هر کدامشان است، امکان مصالح و سازش با همدیگر را ندارند.

نکته‌ها

۱. در میان مفسران در مورد منسوخ شدن این سوره به وسیله‌ی آیات قتال و عدم نسخ آن گفتگوهای شده است و محققان از مفسران اظهار فرموده‌اند که این سوره نسخ نشده است؛ زیرا مفادش با آیات قتال و جهاد مخالفت ندارد. بلکه این سوره به شکل تهدید و وعید، و به معنای موضع صریح پیامبر □ در برابر معبودان آنان و جدایی رسمی صف وی از آنان و آنان از وی است.

۲. در تفسیر مواهب علیّه به نقل از ابن عباس آمده که در قرآن سوره‌ای سخت‌تر از این سوره بر شیطان نیست؛ زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن آن برابر ثواب قرائت رُبْع قرآن است.

۳. این سوره برائت از شرک است. شعیب حدّاد از امام صادق □ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پدرم به من گفت: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ رُبْع قرآن است و چون از قرائت آن فارغ می‌شد، می‌گفت: «اعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ»، و هشام بن سالم نیز از امام صادق □ نقل کرده است که آن حضرت مرا امر کرد که چون در این سوره، آیه‌ی «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» بخوانی، بگو: «وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي» و چون از قرائت آن فارغ شدی، سه بار بگو که: «دِينِي الْإِسْلَامُ».

نکته‌های روش‌شناختی

۱. اعلام صریح مواضع پس از تبیین منطقی و برهانی آن‌ها صورت گرفته است؛ یعنی خداوند به دنبال چندین سوره که به نقش‌های پروردگار در زندگی می‌پرداخت و براهین و

ادله‌ی توحید بندگی را توضیح می‌داد، و به دنبال بیان کلیدی‌ترین واژه‌هایی که آیین نجات و رستگاری انسان را روشن می‌ساخت و به دنبال تنظیمی که از روابط انسان با خدا، خود، طبیعت و دیگران به اجمال و در سایه قرآن صورت گرفت، در این سوره، پیامبر □ را به‌عنوان اولین محصول تربیت الهی و البته الگو و اسوه دیگران، مأمور ساخت تا موضع صریح خود را در مورد معبود و دین صحیح و قابل قبول، اعلام نماید.

۲. تأکید بر موضع با تکرار آیات «لَا أُعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبَدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبَدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ»، ارزش و اهمیت صراحت در جداسازی صفوف را نشان می‌دهد. این شیوه جداسازی می‌تواند الگو و نمونه‌ی دیگران باشد.

۳. همان‌گونه که محتوای دین اسلام و معبود یگانه‌ی آن، مانع پذیرش همراهی با معبود، دین و آیین کافران است، معبودها و آیین کافران و جاحدان نیز با اندیشه‌ی توحیدی و آیین اسلام سر ناسازگاری دارند. اعلام این حقیقت و تصریح به عدم امکان توافق میان کفر و ایمان از هر دو طرف، یکی از روش‌های به کار گرفته شده، در این سوره است.

۴. زمینه‌ی اعلام موضع رسمی و صریح در برابر جامعه و گروهی که باید تغییر یابند، آن‌گاه فراهم می‌شود که آسیب‌شناسی به اندازه‌ی کافی صورت گرفته باشد. در هفده سوره‌ی گذشته آسیب‌ها و خطرات گوناگون که جامعه شرک‌زده را تهدید می‌کرد، بیان شد. آن‌انذارها و آسیب‌شناسی‌ها مقدمه شد تا در اینجا موضع‌گیری شود و جدایی معبود و دین مسلمانان از معبود و دین کافران اعلام شود.

سوره فیل

این سوره، نوزدهمین سوره‌ی مکی است. سوره‌ی فیل پس از سوره‌ی کافرون و قبل از سوره‌ی فلق نازل شده است. اختلاف جدول‌های منقول در مقدمتان و تاریخ یعقوبی در جابه‌جایی سوره‌های فیل و کافرون در مقدمه‌ی سوره کافرون گذشت. این سوره در ترتیب مصحف در ردیف یکصد و پنجم، پس از سوره‌ی همزه و قبل از سوره‌ی قریش و در جزء سی‌ام قرآن قرار دارد. و دارای پنج آیه است.

مقصود و محتوای سوره

غرض سوره، رفع نگرانی پیامبر اکرم ﷺ در مورد دفاع و حفاظت از ایشان در برابر کافران است. سوره خطاب به پیامبر ﷺ و یادآور کیفیت برخورد پروردگار متعال با اصحاب فیل و بیان نهایت کار آنان است.

اشاره‌ای به داستان

پس از آن‌که پادشاه یهودی یمن، «یوسف بن ذونواس» بر نجران دست یافت و بسیاری از مسیحیان آن‌جا را کشت، نجاشی، پادشاه مسیحی حبشه، برای تصرف یمن و از میان‌بردن

ذونواس از امپراطور روم ژوستین (۵۲۰م) خواست که کشتی‌هایی در اختیارش بگذارد تا بتواند سپاهش را از دریا بگذراند. همین که کشتی‌های رومی به ساحل حبشه رسیدند، هفتاد هزار سپاهی حبشی به فرماندهی مردی به نام «ارباط» از دریا گذشتند و با سپاه یمن جنگیدند و آنان را شکست دادند و ذونواس خود را در دریا غرق کرد. پس از آن یکی از سرداران حبشی به نام ابرهه (الْأَشْرَم) برای به دست گرفتن قدرت، با دسیسه‌ای «ارباط» را کشت و تحت فرمان نجاشی، فرماندهی بلاد یمن را به دست آورد و کنیسه‌ی باشکوه و بی‌سابقه‌ای در شهر صنعای یمن ساخت.

گویند بنای آن کنیسه از مصالح قدیم سد مأرب و دیگر بناهای قدیمی آن سرزمین فراهم شد. به روایت طبری برای بنای آن از جانب قیصر روم، مهندسان و کارگران و سنگ‌های مرمر و دیگر مصالح فرستاده شد و نام آن را «الْقُلَیْس» نهاد.^۱

ابرهه پس از تکمیل آن معبد، به دستور یا اجازه‌ی نجاشی، کوشش خود را متوجه عرب حجاز و حاجیان کعبه نمود تا به آن معبد روی آرند و از حج کعبه منصرف شوند، تا آنجا که - به نقل از طبری - به شخصی به نام محمد بن خزاعه تاج و نشان و سروری «مُضَر» را داد و او را میان اعراب اطراف و حجاز فرستاد تا مردم را برای حج الْقُلَیْس دعوت نماید. چون محمد بن خزاعه به سرزمین بنی‌کنانه رسید و دعوتش را آشکارا اعلام نمود، مردم آن سامان، مردی از قبیله‌ی هذیل به نام عروه بن حیاض را برانگیختند تا او را با تیری از پای درآورد. برادر محمد، قیس، خود را به ابرهه رساند و آنچه را گذشته بود، گزارش داد.

همچنین گفته شده مردی از قبیله‌ی بنی‌تمیم و دیگری از بنی‌مالک بن صنعا رفتند و داخل آن معبد شدند و شبانگاه که گویا عید کلیسایی بوده، آن را آلوده کردند.

ابرهه بعد از این حوادث، تصمیم گرفت تا با قبیله‌ی کنانه و دیگر قبایل عرب بجنگد

۱. «الْقُلَیْس» گویا از «قلس» که به معنای پُری بالا آمدن و لبریزی از غذا و آب آمده است؛ از این جهت که آن معبد از جواهر و سنگ‌های قدیمی پر و یا بسیار بلند بود و شاید این لفظ، تعریب لفظ یونانی اکلیزیا - کلیسا - به معنای معبد است.

و خانه‌ی کعبه را ویران کند و با سپاهی از حبشیان و فیل‌ی یا فیلان جنگی، راه مکه را در پیش گرفت (۵۷۰ یا ۵۷۱ م).

مردی از سروران یمن به نام ذونفر، قبایلی را برای دفاع از کعبه و جنگ با حبشیان شوراند و با سپاهیان ابرهه جنگید و شکست خورد و قبایلش پراکنده و خود اسیر شد. ابرهه از کشتنش درگذشت و او را اسیر کرد و همراه خود نگه داشت. ابرهه چون به سرزمین خثعم رسید، نفیل بن حبیب خثعمی با دو قبیله‌ی خثعم یعنی «شهران» و «ناهس» و دیگر قبایل هم‌پیمانش، راه را بر سپاه ابرهه بست و با آنان جنگید، اما او نیز شکست خورد. ابرهه نفیل را اسیر کرد تا راهنمای سپاهش شود و چون به طائف رسیدند، مسعود بن معتب با گروهی از سران ثقیب به استقبالش شتافتند و خود را بنده و فرمانبردار نشان دادند و امان یافتند. ابرهه چون به سرزمین مغمس رسید، گروهانی از سواران پیشتاز خود را به فرماندهی افسری به نام اسود بن مقصود به سوی مکه فرستاد. آنان هرچه از اموال و احشام مکیان یافتند، به غارت بردند. در میان آن اموال دویست شتر از آن سرور و بزرگ قریش، عبدالمطلب بود.

قبایل قریش، کنانه و هزیل و هم‌پیمانان آن‌ها چون خود را در برابر سپاه فیل‌دار ابرهه ناتوان یافتند، اندیشه جنگ با او را از سر بیرون کردند. ابرهه نیز به وسیله یکی از نزدیکان خود حناطه حمیری به مکیان پیامی فرستاد که من با شما در سر جنگ نیستم و مقصودم همان ویران کردن این خانه است. اگر شما هم آماده جنگ نیستید، به من اعلام نمایید. عبدالمطلب همراه بعضی از فرزندان، خود را به ابرهه رساند. ابرهه به او بار داد و بزرگش داشت و پهلوی خودش نشانده. سرور قریش بازگرداندن شتران خود را خواست. ابرهه از این درخواست متعجب شد و گفت: من آمده‌ام تا خانه‌ی آیین تو و پدرانت را ویران کنم و تو از آن، سخن به میان نمی‌آوری و جوایای شتران خود می‌باشی. عبدالمطلب گفت: «من صاحب شترانم هستم و خانه را صاحبی است که خود آن را نگه می‌دارد».

شتران به عبدالمطلب برگشت و او به مکیان گفت: از شهر بیرون روند و در میان دره‌ها پناه بگیرند

و خود با چند تن در مکه ماند و حلقه‌ی در کعبه را گرفته، حرکت می‌داد و با شعرهایی که می‌سرود از خدای خانه یاری می‌خواست. پس از این کار، او نیز به سوی دره‌های اطراف مکه شتافت.

قریش در میان شکاف‌های کوه‌ها شبی هراس‌انگیز را گذراند؛ چشم‌ها نگران آینده و سرنوشت تاریخی عرب بود. چشمی به خواب نرفت و دلی آرام نداشت. چنان‌که نوشته‌اند، ابرهه و سپاه حبشی او نیز با همه‌ی قدرتی که داشتند، نگران بودند.

تا این‌جا را وقایع‌نگاران با اندکی اختلاف، به‌وضوح گزارش داده‌اند، از این پس آنچه به ما رسانده‌اند، خود از دور و با ابهام دریافته‌اند. گویند بامداد آن روز ابرهه به سپاه خود فرمان حمله به مکه را اعلام داشت. اولین ضربه‌ی روحی که بر وی وارد شد، این بود که فیل جنگی پیشرویش به زانو درآمد و به هر سو که او را برمی‌گرداند، شتابان و جست و خیزکنان می‌رفت، ولی همین که به سوی مکه می‌راندند، از جای خود تکان نمی‌خورد. در این هنگام، مرغانی مانند چلچله از سوی دریا پیش آمدند که در منقار و پاهای هر یک سه سنگ‌ریزه قرار داشت و هر سنگ که به سر و پیکر هر نفر فرو می‌آمد، هلاکش می‌کرد.

سپاه ابرهه از هم پاشید و رو به فرار گذارد. خود ابرهه هم مورد اصابت یکی از این سنگ‌ریزه‌ها قرار گرفت. او را به صنعا پایتخت یمن رساندند و در آنجا به هلاکت رسید.^۱ این حادثه مقارن تولد حضرت محمد ﷺ بود و به سبب این واقعه، آن سال را «عام الفیل» نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد.

۱ . علاقه‌مندان این داستان را به طور مشروح در محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چ پنجم، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، صص ۶۷۸ تا ۶۸۸ تعقیب نمایند.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ) ﴿١﴾ مگر ندیدی پروردگارت با فیل داران

چه کرد؟

(أَلَمْ تَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ) ﴿٢﴾ آیا نیرنگشان را بر باد نداد؟

(وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ) ﴿٣﴾ و بر سر آنان، دسته‌دسته پرندگان، ابابیل، فرستاد.

(تَرْمِيمِهِمْ نَجَارَةٌ مِّنْ سِجِّيلٍ) ﴿٤﴾ [که] بر آنان سنگ‌هایی از گِلِ [سخت] می‌افکندند.

(فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ) ﴿٥﴾ و [سرانجام، خدا] آنان را مانند کاه

جویده شده گردانید.

کلمه‌ها

«تَضْلِيلٍ»: به معنای گمراه کردن است، نظیر کلمه‌ی «اضلال». همچنین به معنای ضایع کردن

و ابطال زحمات و نقشه‌ها استعمال شده است.

«أَبَابِيلَ»: به معنی دسته‌ها و گروه‌های پراکنده است. کسائی می‌نویسد: مفردش أَبُول بر

وزن عَجُول است؛ اما راغب اصفهانی معتقد است که مفردش أَبِيل است. مرحوم طبرسی □ در

مجمع‌البیان ابابیل را به گروه‌ها و دسته‌های متفرق و پراکنده معنی کرده است.

«سِجِّيلٍ»: معرَب سنگ‌گل (گل متحرّج) می‌باشد. راغب اصفهانی آن را کلوخ سنگ‌دار

معنی کرده است.

«عَصْفٍ»: برگ محصول کشاورزی مثل گندم که دانه‌هایش را خورده باشند. همچنین به

معنی پوست محصول است، مانند غلاف نخود و لوبیا که دانه‌اش را خورده باشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

استفهام در این عبارت برای اعتراف گرفتن است؛ یعنی مگر علم و یقین پیدا نکردی. سوره خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است. می‌دانیم که سال تولد حضرت، همان عام الفیل است. پس حضرت قطعاً به چشم خود، آن حادثه را مشاهده نکرده است، اما به دلیل تواتر و شیوع گسترده‌ی خبر، حادثه اصحاب فیل چنان روشن بود که گویا پیامبر ﷺ با حواس ظاهری، آن را دیده است.

در مورد تعداد فیل‌هایی که در سپاه ابرهه بوده، اختلاف است. برخی گفته‌اند یک فیل به نام «محمود» بوده است و برخی تا هشت یا دوازده عدد برشمرده‌اند؛ بنابراین اگر یک فیل وجود داشته و در طلیعه‌ی سپاه حرکت می‌کرده است، واژه «فیل» در عبارت بالا مفرد است و اشاره به شخص دارد و اگر متعدد بودند، این واژه اسم جنس است.

أَلَمْ تَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ

خداوند در این آیه با استفهام انکاری می‌فرماید: آیا نقشه سپاه ابرهه را ضایع و باطل ساخت، به صورتی که هدف خود را گم کرد و به مقصد نرسید.

نقشه‌ی ابرهه نابودی خانه‌ی خدا با هدف تقویت خانه‌ی ساختگی «الْقُلَيْس» یمن بود؛ اما این نقشه کاملاً از هدف خود دور افتاد و در جهت خلاف مقصود نتیجه داد؛ زیرا اعتبار و شوکت خانه‌ی خدا را بالا برد و هرچند آنان تمهیدات بیشتر، سپاهیان قوی‌تر و رعب و وحشت بیشتری تدارک دیدند و صحنه را برای اجرای نقشه‌ی شوم خود خالی کردند، به گونه‌ای که کسی را یارای مقاومت و مقابله نماند، اما شکست آنان مهر تأییدی بر الهی‌بودن خانه‌ی کعبه و اعتبار آن شد.

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ

پروردگار متعال در این آیه اوج ذلت قوی‌ترین دشمن خانه‌ی خدا را ترسیم می‌کند. برای نابودی این سپاه عظیم و صاحبان فیل، لازم نبود که وسائل گران و سربازان درشت‌اندام به‌کار رود. آنان توسط پرندگانی شبیه پرستو و چلچله که در مناطق جنوبی ایران «قن‌در» نامیده می‌شوند، نابود شدند. پرندگان ریزنقش و کوچک که در دسته‌های کوچک، پشت سر هم بر سپاهیان صاحب فیل وارد شدند.

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ

این پرندگان کوچک هر کدام با سه سنگ گلی ریز که بزرگ‌تر از عدس و کوچک‌تر از نخود بودند، یکی به منقار و دو تا در پاها، گروه‌گروه آمدند و سنگ‌گل‌ها را بر سر سپاه ابرهه فرو ریختند.

فَجَعَلَهُم كَعْصَفٍ مَّاكُولٍ

«عصف ماکول» یعنی اگر این برگ زراعت یا کاه یا غلاف حبوبات را حیوان بخورد و بجود و به معده وارد کند، چگونه آسیاب شده و ریزریز می‌گردد، حال آن سپاه مشمول عذاب، همچون آن کاه جویده‌ای بود که حیوان آن را خورده باشد، یا همچون برگ درخت یا غلاف حبوباتی بود که کرم، حبوبات داخل آن را خورده باشد و از آن‌ها جز قالبی باقی نمانده باشد. با توجه به مطالب بالا روشن شد که دشمن هرچه قوی باشد و نقشه و توطئه‌ی نابودی دین را بکشد و نماد دین هرچند بی‌حفاظ و بی‌دفاع و تنها مانده باشد، خدای متعال پشتیبان آن خواهد بود.

پیامبر اکرم ﷺ با موضعی که در برابر کافران گرفت، خود را در برابر قدرت و توطئه‌ی دشمن قرار داد و در آغاز رسالت که هیچ عامل قوت و دفاع ظاهری در دست نداشت، ضمن تأکید بر پرستش توحیدی خود، از معبودهای مشرکان اعلام برائت کرد. در این هنگام بود که حضرت

دغدغه‌ی قدرت و توطئه کافران لجوج و عنود، را پیدا کرد. خدای متعال در این سوره در مقام تسلا‌ی خاطر، قدرت بی‌کران خدا و توانش بر نابودی توطئه‌های کافران را به او یادآوری کرد.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. پروردگار متعال که پیامبر اکرم ﷺ را مأمور اعلام موضع قاطع و صریح در برابر دین و آیین کافران لجوج و عنود و قدرتمند نمود، او را نسبت به حمایت قطعی خود در برابر خطرات احتمالی مطمئن ساخت. این اطمینان قلبی می‌تواند نگرانی‌ها را به حداقل برساند.
۲. برای رفع دغدغه‌ها، به بیان این‌که خدا توان برخورد با کافران را دارد، بسنده نشد؛ بلکه یکی از شواهد قطعی این قدرت‌نمایی، یادآوری شد. این امر نشان می‌دهد که نشان‌دادن شواهد در ایجاد ثبات قلب کسی که به او وعده حمایت داده‌شده، تأثیر به‌سزایی دارد.
۳. مثال زدن به حادثه‌ی تعرض به کعبه، که نماد دینداری و توحید است، گواه آن است که در انتخاب نمونه‌ی حمایت از پیامبر ﷺ، رعایت کامل تناسب میان موردی که وعده‌ی حمایت داده می‌شود و نمونه‌ای که شاهد قدرت الهی است، نقش به‌سزایی در تأثیر روحی این وعده‌ها دارد.
۴. استفاده از استفهام با هدف اعتراف و اقرار پیامبر اکرم ﷺ و نیز شواهد متواتری که به طور قطع برای پیامبر ﷺ به اثبات رسیده، در رفع دغدغه‌های آن حضرت کمال تأثیر را داشته است.
۵. بهترین روش قدرت‌نمایی، نابودی جریان مخالف و بسیار قوی با کم‌ترین ابزار و وسایل است. استفاده از دسته‌های چلچله که پرندگانی کوچک‌اند و نابودی فیل‌ها و فیل‌سواران با سنگ‌ریزه‌های کوچک، اوج قدرت‌نمایی خدای متعال در این جریان است.

سوره فلق

در جداول ترکیبی، سوره‌ی فلق بیستمین سوره‌ای است که در مکه نازل شده است. در شش جدول از جداول ده‌گانه مسند^۱ این سوره در همین رتبه قرار گرفته است؛ اما در جدول ابن ضریس به نقل از عطا از ابن عباس و جدول‌های تاریخ یعقوبی و *مقدمتان* به نقل از ابوصالح از ابن عباس از این سوره و ترتیب آن نامی برده نشده است.

این سوره در ترتیب جداول مذکور، پس از سوره‌ی فیل و قبل از سوره‌ی ناس قرار دارد. البته در جدول موجود در فهرست ابن ندیم پس از سوره اخلاص و قبل از سوره‌ی ناس قرار گرفته است. برای هر یک از این دو ترتیب، وجهی وجود دارد که به آن اشاره خواهیم کرد.

سوره‌ی فلق در ترتیب مصحفی در جزء سی‌ام قرآن، و در ردیف یکصد و سیزدهم، بعد از سوره اخلاص و قبل از سوره ناس قرار دارد و دارای پنج آیه است.

مقصود و محتوای سوره

غرض از نزول سوره، آموزش نحوه‌ی تعویذ و پناه‌بردن به پروردگار به منظور رفع خطرات

۱. به مقدمه تفسیر رجوع کنید.

اجتماعی دعوت علنی و اعلام صریح براءت از معبود و آیین کافران است. محتوای سوره نیز شامل آموزش موارد تعویذ به پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.

ارتباط سوره

طلوع اندیشه‌ی توحیدی در میان جمعی که شرک، خوی و مرام آنان بود و اعلان براءت رسمی از معبودان، دین و آیینشان، و جداکردن خود از صف مشرکان و آغاز رسمی و صریح اصلاحات دینی در اجتماع مختلف عرب بر پایه‌ی اندیشه توحیدی که از سوره‌ی کافرون آغاز شد، نه تنها خطر مواجهه با صاحبان قدرت و نیرنگ را در بر داشت - چنانچه در سوره‌ی فیل به آن اشاره شد - بلکه تهدید اجتماعی گسترده‌ای را متوجه پیامبر اکرم ﷺ می‌کرد.

انتظار شرووری که از ناحیه‌ی هر یک از افراد می‌رفت، سیاهی فراگیری که جامعه‌ی شبه‌جزیره و محیط مکه را فراگرفته بود و کسانی که برای زدودن عقیده‌های ایمانی و باورها توطئه می‌کردند و یا حسادت می‌ورزیدند، ایجاب می‌کرد تا آن حضرت رو به درگاه پروردگار کند و از هر یک از شرور مزبور به وی پناه برد. این سوره نازل شد و نحوه استعاذه به پروردگار را به پیامبر اکرم ﷺ تعلیم داد.

شرووری که خداوند در سوره‌ی فلق متذکر می‌شود، شرووری هستند که منشأ آن‌ها خارج از نفوس می‌باشد، اما شرووری نیز وجود دارند که منشأ روحی و درونی دارند. در سوره فلق و ناس که در پی هم نازل شدند، اصول این شرور مطرح شده است، به گونه‌ای که خداوند در سوره‌ی فلق، شرور بیرونی و در سوره‌ی ناس شرور داخلی و درونی را متذکر شده است.

همان‌طور که گذشت در اکثر جداول ترتیب نزول که در دست هستند، سوره‌ی فلق پس از سوره‌های کافرون و فیل قرار دارد و سوره‌ی اخلاص پس از سوره‌ی ناس؛ بنا بر این نظم، خدای متعال در سوره‌ی کافرون، پیامبر ﷺ را مأمور براءت از معبودان، دین و آیین کافران کرده و به وی دستور می‌دهد تا موضع خود را در اتخاذ نوع خاصی از معبود، دین و آیین اعلام

دارد. این موضع، طوفانی به پا می‌کند. پیامبر □ در این تنهایی، با سه سوره تأیید و تسلیت می‌شود. در سوره ی فیل، توانایی حضرت حق بر نابودی دشمنان دین، هرچند قوی و توطئه‌گر، به نمایش در می‌آید و در سوره فلق و ناس پناه‌آوردن به پروردگار از شرورِ گوناگون به آن حضرت تعلیم می‌شود و پس از آن، زمینه برای تبیین اندیشه‌ی توحیدی فراهم می‌گردد که در سوره‌های اخلاص و نجم بیان می‌شوند.

اما بنا بر جدول ذکر شده در فهرست ابن‌ندیم که سوره‌ی توحید پس از سوره‌ی کافرون و فیل قرار گرفته است، پیامبر □ دستور پناه‌بردن به پروردگار از شرور را وقتی دریافت داشته‌اند که علاوه بر موضع براءت از معبود و دین کافران، حقیقت توحید ذات و صفات پروردگار را نیز اعلان فرموده‌اند.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) ﴿۱﴾ بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم.

(مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) ﴿۲﴾ از شر آنچه آفریده.

(وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ) ﴿۳﴾ و از شر تاریکی، چون فراگیرد.

(وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ) ﴿۴﴾ و از شر دمنده‌گان افسون در گره‌ها.

(وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ) ﴿۵﴾ و از شر [هر] حسود، آن‌گاه که حسد ورزد.

کلمه‌ها

«أَعُوذُ»: این کلمه صیغه‌ی سیزدهم از فعل مضارع است، یعنی حفظ کردن خویش و پرهیزدادن از شر، از راه پناه بردن به کسی که می‌تواند آن شر را دفع کند. مصدر این کلمه «عوذ» است.

«فَلَقَ»: شکافتن و جداکردن. این کلمه در صورتی که با دو فتحه باشد، صفت مشبها‌ی است که در معنای مفعول به کار رفته است؛ پس فَلَقَ یعنی شکافته‌شده. غالباً این کلمه بر هنگام صبح و آن لحظه‌ای که نور گریبان ظلمت را می‌شکافد و سر بر می‌آورد، اطلاق می‌شود و البته می‌توان آن را اشاره به مطلق شکافته‌شدن قشر و پرده از پدیده‌های خلقت دانست؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْغَابِ وَالنَّوَى...»^۱ و «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ...»^۲. پس این کلمه در معنای مفعولی، عبارت است از هر پدیده‌ای که شکافته‌شده یا پدیده‌ای که از درون چیزی سر بیرون می‌آورد.

۱. انعام / ۹۵.

۲. انعام / ۹۶.

«غَاسِقٍ»: «عَسَق» به معنی ظلمت شدیدی که در نیمه‌ی شب حاصل می‌شود و به معنی شب بسیار ظلمانی است و غاسق بر آنچه در تاریکی شدید شب می‌آید، اطلاق می‌شود.

«وَقَبٌ»: دخول و واردشدن. اصل این واژه به معنی حفره و گودال بوده و سپس به معنی ورود در گودال به کار رفته است.

«نَفَّاثَاتٌ»: بیرون‌ریختن مقدار کمی از آب دهان در هنگام دمیدن. البته این واژه در معنای دمیدن معنوی که به معنی الهام و تلقین است، به کار می‌رود. از رسول‌خدا ﷺ نقل شده است که درباره‌ی وحی فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رَوْعِي».

«عَقْدٌ»: گره‌ها. این کلمه از «عَقَدَ» به معنی بستن و گره‌زدن گرفته شده است.

«حَاسِدٌ»: کسی که آرزوی زوال نعمت از دیگران را بکند، گرچه برای خودش هم نخواهد.

گفتنی است حسد مذموم است و غبطه ممدوح و پسندیده؛ زیرا غبطه، خواستنِ نعمت برای خود است، مانند آنچه برای رفیقش هست.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

این سوره با فرمان خدا به پیامبر اکرم ﷺ آغاز می‌شود. دستور به پناه‌بردن به پروردگار، اشاره به خطراتی دارد که دفع آن‌ها از توان انسان خارج است؛ لذا پیامبر ﷺ با انگیزه‌ی جستن از آن خطرات، به خداوند پناه می‌برد. یکی از انگیزه‌های پرستش همین است. قرآن این انگیزه را تأیید کرده، اما بشر را در اتخاذ نوع معبود تخطئه نموده است؛ «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ؛ و به جای خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان»

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُ عَنْكُمْ؛ و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند» یا «قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ؟ بگو: [هان] چه تصور می‌کنید، اگر خدا بخواهد صدمه‌ای به من برساند آیا آنچه را به جای خدا می‌خوانید، می‌توانند صدمه‌ی او را برطرف کنند».

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ آن موضع حساس را گرفت و برائت خود را از معبودها و آیین کافران اعلام کرد و یک نظام بندگی و دین جدید را ارائه نمود و اقدام به جامعه‌سازی بر پایه‌ی توحید معبود و آیین جدید نمود، به استقبال خطر می‌رفت.

سوره‌ی فلق شیوه‌ی پناه‌گرفتن در برابر خطرات و ضررها را بیان می‌کند. راه درست آن است که انسان به پروردگاری که با قدرتش ظلمات را با نور صبح شکافت و ظلمت‌ها را محو نمود، پناه ببرد.

خدای متعال اسمای حسنا‌ی زیادی دارد؛ اما خواندن خدا با نام «رَبُّ الْفَلَقِ»، پروردگار شکافته‌ی صبح، این احساس را ایجاد می‌کند که وی قادر است تا تمام تاریکی‌ها را با نور حق روشن نماید و ظلمت گسترده در فضای اجتماعی را محو و نابود کند.

اما اگر مراد از «فلق»، مطلق شکافتن باشد، اضافه‌ی ربّ به فلَق اشعار به ربوبیت گسترده، وسیع و فراگیری دارد که پیوسته هر موجودی را زیر پوست‌ها و پرده‌های گوناگون می‌پروراند و چون آماده‌ی ظهور شد، آن پرده‌ها و پوست‌ها را می‌شکافت و آن‌ها را پدید می‌آورد؛^۳ همچنان‌که دین حق را در زیر پرده‌های ظلمت و شرک پرورش می‌دهد و در هنگامی که آغاز به رشد کرد، این پرده‌ها را کنار می‌زند و حقیقت دین صحیح را ظهور می‌دهد.

۱. اعراف / ۱۹۷.

۲. زمر / ۳۸.

۳. سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۴، ص ۳۰۶.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

خداوند در این آیه حضرت را به پناه‌بردن به پروردگار از شر مخلوقات دستور می‌دهد. باید دقت کرد که شر به مخلوقات اضافه شده است؛ پس معلوم می‌شود عالم آفرینش همه‌اش خیر است، اما آفریدگان در خانه‌ی تراحم و تعارض به شر متصف می‌شوند.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

مفسران یکی از لوازم معنای غاسق را «هجوم» گرفته‌اند؛^۱ بنابراین مراد آیه، پناه‌بردن از شر شب است که موجودی شرور است و به روز و روشنایی حمله‌ور می‌شود. گفتیم که روش محوری دعوت دینی در آغاز تحول، پیگیری برنامه‌ی تغییر فرهنگ جاهلی و مجموعه عقائد و رفتارهایی بود که ماندگاری انحراف بسته به آن‌ها بود.

شاید اشاره‌ی آیه به پرتوهای نور رحمانی است که در معرض مقاومت شدید ظلمات قرار داشت؛ ظلمتی که در نهایت شدت بود و بیم آن می‌رفت که هر روزنه‌ی نوری را مسدود کند و فضا را بر آن ببندد. هنگامی که ظلمت گمراهی و انحراف عقیده و رفتار به نهایت رسد، و به موضع عبودی پیامبر[□] در فضای بسیار مسموم و سیاه حمله کند، همچون هجوم شب که روشنی روز را محو می‌کند، فضای ظلمت‌گرفته و شرک‌زده، فرصت اجتماعی را بر بندگی موحدانه سد می‌کند و آن را کاملاً منزوی می‌سازد.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ

در مراد این آیه، میان مفسران گفتگو است. برخی توهم کرده‌اند که مراد آیه، پناه‌بردن پیامبر[□] به پروردگار از شر زنان ساحر یهودی است که در آن روزگار زیاد بوده‌اند. اما باید گفت آیات زیر در مکه نازل شده‌اند، جایی که هنوز یهودیان حضور ندارند و از زنان ساحر یهودی خبری نیست. به علاوه مردان ساحر و زنان ساحر هیچ تفاوتی ندارند و ثابت نشده که

۱. رک به: امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶۵.

در آن روزگاران زنان ساحر بیشتر از مردان بوده‌اند. بر فرض صحت وجود چنین احتمالی، بنا بر نظر اکثر متکلمان مسلمان، اعم از شیعه، معتزله و اشاعره، مسحورشدن پیامبر اکرم □ امری باطل و مردود است؛ زیرا اگر ساحران بتوانند بر عقل و جان پیامبر اکرم □ مسلط شوند و حتی به جسم او لطمه زنند، یقیناً به رسالت آن جناب در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود. به علاوه مراجعه به آیات قرآن، این توهم را دفع می‌کند؛ زیرا خداوند پیامبر □ را از مردم، معصوم نگه داشته: «وَاللّٰهُ يَعْصِيْكَ مِنْ النَّاسِ»^۱ و این ادعا را که آن حضرت مسحور واقع می‌شود، ادعای ظالمین شمرده است: «إِذْ يَقُوْلُ الظَّالِمُوْنَ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا * اَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوْا لَكَ الْاَمْثَالَ فَضَلُّوْا فَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ سَبِيْلًا»^۲؛ وقتی که ستمگران گویند: جز مردی سحرشده را پیروی نمی‌کنید. ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نمی‌توانند ببرند.

بنابراین اگر «نفاثات» زنان باشند نه جماعتی که عزم‌ها و رأی‌ها را تغییر می‌دهند، باید مراد آیه را تبلیغات آهسته زنانه و ساحرانه و ماهرانه‌ای دانست که در مشاعر و تصمیمات ایمانی و عزم‌های اعتقادی عموم مردم نفوذ می‌نمایند و آن‌ها را یکی پس از دیگری سست می‌نمایند. این جماعت با نفْس‌های مسموم خود، آهسته و پنهانی می‌دمند تا عزم و اعتقادات مردم را سست نمایند و رأی آنان را تغییر دهند. به عبارت دیگر، پیامبر □ از گروهی از ساحران به پروردگار پناه برد که به دلیل جایگاه اجتماعی و تأثیری که در مردم داشتند با القای شبهات، مانع پذیرش دین می‌شدند.

این معنی با سیاق آیات هم هماهنگ است. پیامبر اکرم □ در آیه‌ی دوم از شر مطلق مخلوقات به پروردگار پناه برد و در آیه‌ی سوم از جریانی که متوجه مردم می‌شود و نمی‌گذارد آن موضع صریح پیامبر □ مبنی بر برائت از معبودان و دین کافران و اعلام بندگی و دین جدید،

۱. مائده / ۷.

۲. اسراء / ۱۷.

جایگاه لازم اجتماعی را پیدا کند و در مرحله سوم از شر گروهی که عقاید و باورهای ایجادشده در دل گروه تازه‌مسلمان را به مکر و وسوسه و حيله و شبهه، سست می‌کنند، به پروردگار پناه می‌برد.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

خداوند متعال در این آیه، به پیامبر ﷺ امر می‌کند که از شر گروهی حسود که دلیل مخالفتشان با حضرت، دیدن نعمت‌ها بر آن حضرت و حسادت نسبت به آن‌ها است، به پروردگار پناه برد؛ زیرا این حسودان که از جایگاه، شهرت، موقعیت و احترام اجتماعی حضرت محمد ﷺ به تنگ آمده‌اند و به دنبال برپاکردن خیمه اسلام به دست ایشان، از فرصت پیش‌آمده برای حمله و توهین و تهییج دیگران علیه آن حضرت سوء استفاده می‌کنند.

توجه به این نکته خالی از لطف نیست که خداوند در این آیه، به شر حسود هنگام اظهار حسد توجه داده است، تا بفهماند حسد تا در درون افراد است، خطری برای محسود ندارد؛ اما مهم و مشکل آن‌گاه است که حسادت بروز کند.

بنا بر آنچه گذشت، پیامبر اکرم ﷺ که بار اصلاح جامعه را در کنار انهدام بنیان شرک و کفر بر دوش داشت، در آغاز این حرکت اصلاحی، تعلیم می‌بیند که چگونه از شروری که در مرحله رسمی بیان مؤلفه‌های دین جدید بروز می‌کند، به پروردگار متعال پناهنده شود.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. گاه باید به درخواست‌کننده تعلیم کرد که چه چیزهایی را درخواست داشته باشد؛ چنان‌که خداوند در این سوره به پیامبر ﷺ روش درخواست و پناه بردن را آموخت.
۲. تقاضاهای درخواست‌کننده بر پایه‌ی توانایی‌های درخواست‌شونده است. این حقیقت در سوره ی فلق نمایان است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ». در این دو آیه از ربوبیت

خداوند بر سپیده‌دم و آفریدگاری او یاد شد و آن دو صفت مقدمه‌ی درخواست‌های پیامبر اکرم □ از خدای متعال قرار گرفت.

۳. در فرایند اصلاح جامعه و طرح تفصیلی برنامه‌ی تحول دینی، پیش‌بینی وجود مخالفت‌ها و مقاومت‌های اجتماعی امری مهم است. از جمله پیام الهام‌بخش سوره‌های فلق و ناس آن‌که دفع جریان مخالف، تنها بر دوش رهبران نیست، بلکه این پرودگار است که به دفع جریان مخالف می‌پردازد؛ البته مشروط به دعا و درخواست رهبران اصلاح دینی.

سوره ناس

سوره‌ی ناس بر اساس گزارش جداول مسند و ترکیبی بیست‌ویکمین سوره‌ای است که در مکه، پس از سوره‌ی فلق و قبل از سوره‌ی اخلاص نازل شده است. البته جداول مذکور در کتاب‌های فضائل القرآن، تاریخ یعقوبی و مقدمتان، نامی از این سوره و مرتبه‌ی نزولی آن نبرده‌اند. این سوره در ترتیب مصحف در ردیف یکصد و چهاردهم، آخرین سوره قرآن و بعد از سوره‌ی فلق قرار دارد. و شش آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

غرض سوره، تعلیم شیوه‌ی پناه‌بردن و استعاذه به پروردگار متعال از شر وسوسه‌های درونی است. سوره با امر پیامبر ﷺ به پناه‌بردن به سه نام از اسمای پروردگار متعال آغاز و با تقاضای رهایی از آسیب وسوسه‌های پنهانی شیطان‌های انس و جن، خاتمه می‌یابد.

ارتباط سوره

به دنبال بیان موضع صریح پیامبر ﷺ و جداکردن صفِ بندگی و دین و آیین خود از صف کفار و برپاکردن خیمه اسلام در اردوگاه شرک که آغازی برای برپایی جامعه‌ی دینی بود،

خدای متعال چند تذکر و دستور را خطاب به آن حضرت صادر فرمودند. اولی در سوره‌ی فیل بود که یادآور شدند، دشمن هرچند قوی باشد و بخواهد برای تقویت معبود و دین خود به عقاید تو و دینت هجوم آورد، با خواری تمام نابود خواهد شد، همان‌گونه که ابرهه و سپاهیان‌ش با کمترین هزینه یعنی دسته‌هایی از پرندگان و سنگ‌ریزه‌ها نابود شدند.

دوم آن‌که برای رهایی از شروری که با آن‌ها از ناحیه‌ی بیرون تهدید می‌شوی، نظیر شروری که از سوی مخلوقات، تاریکی فراگیر و هجوم‌آورنده، شبهه افکنان و سست‌کنندگان عزم و باورهای مردم و نیز حسودان صادر می‌شود، به پروردگار، پناهنده شو.

سومین دستور در سوره‌ی ناس است. با توجه به این‌که موضع بندگی موحدان و برائت از بندگی غیرخدا، باید به جان مردم رسوخ کند و موانعی درونی یا وسوسه‌های مخفی شیطانی، مانع جدی پذیرش این عقائد از سوی مردم نگردد، پیامبر اکرم ﷺ مأمور می‌شود تا از پروردگار درخواست کند که این وسوسه‌های درونی و مخفی در مردم کارساز نیفتد و پیام حق به جان مردم منتقل گردد.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) ﴿۱﴾ بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم.

(مَلِكِ النَّاسِ) ﴿۲﴾ پادشاه مردم.

(إِلَهِ النَّاسِ) ﴿۳﴾ معبود مردم.

(مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ) ﴿۴﴾ از شر وسوسه‌گر نهانی.

(الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) ﴿۵﴾ آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند.

(مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) ﴿۶﴾ چه از جن و [چه از] انسان.

کلمه‌ها

«وَسْوَاسٍ»: صدای مخفی. وسوسه یعنی خواندن به سوی چیزی با صدای آهسته.

«خَنَّاسٍ»: بسیار پنهان، از «خنس» به معنی پنهان شدن است.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ

تأکید بر صفات ربوبیت، مالکیت و معبودبودنِ خدای جل و اعلیٰ، به کار بردن سه اسم بزرگ است که با هدایت انسان و جلوگیری از وسوسه‌های شیطان‌های انسی و جنّی، ارتباط دارد؛ یعنی دعاکننده وقتی این تلقی را داشت که با پروردگار مردم، پادشاه و صاحب‌اختیار مردم و معبود مردم سخن می‌گوید و به او پناهنده می‌شود، یقین پیدا می‌کند که چنین کسی قادر به پناه‌دادن وی از شر وسوسه‌ها می‌باشد.

اضافه‌ی رب به ناس و اختصاص مردم در این آیات، با آن‌که خدا، پروردگار، پادشاه و معبود همه‌ی مخلوقات است، به دلیل آن است که موضوع دغدغه‌ی آن حضرت، پذیرش مردم بود؛ یعنی وی نگران عدم پذیرش اصلاحات اجتماعی از سوی مردم بود؛ اصلاحاتی که در سوره کافرون با بیان موضع بندگی موحدانه آغاز شده بود.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ

کسی که با صدای آهسته و مخفی، مطلبی را به دیگری القا می‌کند، عملش «وسوسه» نام دارد. این وسوسه ممکن است حدیث نفس، خیالات باطل و افکار شیطانی باشد که انسان را در پنهان به امری تشویق می‌کند یا نسبت به چیزی نگران می‌نماید. وسواس در اصل، معنی مصدری دارد، ولی گاهی به معنی فاعل (وسوسه‌گر) نیز می‌آید و در آیه‌ی مورد بحث به همین معنی است. آن نگرانی بزرگی که پیامبر □ را وادار به پناه‌بردن به پروردگار مردم کرده، همین است که خیالات باطل، افکار پنهانی، حدیث نفس، هم‌نشینیان منحرف، در گوش مردم شروع به القائات پنهان و آهسته کرده، نسبت به موضع نوظهور توحیدی پیامبر □ و برائت از معبودان و دین مشرکانه، به تردید وادارند و نگذارند این حقیقت در قلبشان ریشه دواند.

اگر وسواس به معنی اسم فاعل باشد، به کار بردن واژه «خَنَّاس» به عنوان صفت را می‌توان اشاره به پنهان‌بودن چهره‌ی واقعی این وسوسه‌گران بر وسوسه‌شوندگان گرفت؛ دشمنانی که در لباس دوست‌اند، باطلانی که در لباس حق‌اند و کینه‌توزانی که در لباس مهرورزند. ظاهراً این احتمال مراد است و اگر وسواس به همان معنای مصدری باشد، مراد از خناس بسیار مخفی‌بودن این خیالات در ضمیر آدمی است، به گونه‌ای که جز پروردگار کسی از آن‌ها آگاه نباشد؛ بنابراین در چنین وسوسه‌ی پنهانی، جز پروردگار آگاه نیست تا آن‌که آن‌را دفع کند.

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ

«همان کسی که در سینه‌ی انسان‌ها وسوسه می‌کند». منظور این است که با کلام پنهانی که

صدایش به قلب می‌رسد، بدون این‌که در گوش‌ها نواخته شود، یا این‌که به قصد تأثیرگذاری در سینه‌ها سخن می‌گوید و دل را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

نکته‌ی مهم آن‌که وسوسه‌گران می‌توانند ضرری را متوجه انسان‌ها نمایند و باورهای آنان را با تزئین‌ها، مخفی کردن باطل در لعابی از حق، دروغ در پوسته‌ای از راست، و گمراهی در پوشش هدایت، تحت تأثیر خود قرار دهند؛ زیرا اگر این‌گونه نبود، برای در امان ماندن از این گروه، نیازی به پناه بردن به پروردگار وجود نداشت.

مراد از سینه، محلی است که قلب در آن است: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست، لیکن دل‌هایی که در سینه‌ها است، کور است. سؤالی که مطرح است این‌که چرا خداوند جای وسوسه را قلب شمرده؟ به دلیل آن‌که قلب اولین بخش از بدن است که تأثیرات خواطر و خلجانات عواطف و احساسات روحی را در ضربان خود و جریان خون نمایان می‌سازد و با ارسال خون به تمام بدن، تأثیرات را نیز به تمام بدن می‌رساند، مثل حالت شرمندگی و خجالت یا تندى و خشونت که در رنگ صورت ظاهر می‌گردد.

در اثر پناه‌بردن مؤمن به پروردگار، مدد خاصی متوجه او می‌گردد که در روایات ما به آن اشاره شده است. در مجمع البیان از تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب از امام صادق ع نقل شده است که رسول خدا ص فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که برای قلب او در سینه‌اش دو تا گوش هست. گوشى که در آن فرشته می‌دمد و گوشى که در آن وسواس خناس می‌دمد؛ خدای متعال مؤمن را با فرشته تأیید می‌کند. آن است قول خدا: وَآيِدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ».

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

منشأ این وسوسه‌های پنهانی و مخفی، می‌تواند یکی از این دو گروه باشد: جن و انس. جن

یعنی موجوداتی که از نظر جسمی قابل مشاهده نیستند؛ زیرا کلمه‌ی جن به معنی پوشیده است و برخی موجودات شرور را نیز که پوشیده از نگاه مادی‌اند، «جن» می‌گویند.

اما انسان یعنی همین موجود مختار و هم‌جنس ما که در قالب دوست، هم‌کلاس، همکار، همراه، همسایه، همسر، و غیره با ما در ارتباط است و ما را نسبت به باورهای خوبی که بایستی در سینه‌ها شکل بگیرد، به تردید می‌اندازد و با تلقینات فاسد و مخفی خود، مانع شکل‌گیری باورهای صحیح می‌گردد.

پیامبر اکرم □ در سوره‌ی ناس از شر چنین وسوسه‌گرانی که نمی‌گذارند باورها در جان مردم ریشه بدوانند، به پروردگار مردم، پادشاه و صاحب‌اختیار و معبود آنان پناه می‌برد. مهم‌ترین پیام سوره این است که در وسوسه‌ها و شیطنت‌هایی که افراد برای انحرافان پیش می‌آورند، بهترین راه، پناه‌بردن به خدای متعال با اسم‌های «یا رب»، «یا ملک» و «یا اله» است. این اسمای نیکو انسان را در دفع وسوسه‌ها و اغواگری‌های نفس و شیطان‌ها مساعدت می‌کنند.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. توجه به تهدیدهای درونی و پناه‌بردن به خدا از شر این تهدیدها، نشان از اهمیت این مشکلات و ضرورت داشتن دغدغه‌ی دفع آن‌ها برای انجام تحول همه‌جانبه دارد.
۲. این نکته که بالاخره موانعی وجود دارد که جز به مدد پروردگار مرتفع نمی‌گردد و نباید به اقدامات خود اکتفا نمود، یکی از پیام‌های مهم در سوره‌های فلق و ناس است.

سوره توحید

این سوره در جداول ترتیب نزول مسند و ترکیبی در ردیف بیست و دوم، پس از سوره ی ناس و قبل از سوره نجم قرار دارد. البته گذشت که ابن ندیم این سوره را پس از سوره ی فیل و قبل از سوره ی فلق و در ردیف بیستم روایت کرده است. یعقوبی نیز در تاریخ خود نامی از این سوره و رتبه اش نیاورده است.

سوره ی توحید در ترتیب مصحفی در ردیف یکصد و دوازدهم، قبل از سوره ی فلق و بعد از سوره ی مسد در جزء سی ام قرآن قرار گرفته است و چهار آیه دارد.

مقصود و محتوای سوره

مقصود از نزول سوره، بیان توحید ذات و صفات پروردگار به عنوان سنگ بنای جامعه ی دینی جدیدی است که پیامبر اکرم ☐ بنا گذاری کرد.

سوره، شامل امر پیامبر ☐ به اعلام توحید ذات و صفات پروردگار و عدم وجود زاد و ولد و یا انباز و همتایی برای خدای تبارک و تعالی می باشد و با غرض بیان توحید ناب و خالص در جامعه ی شرک زده ی مکه نازل شده است.

ارتباط سوره

پیامبر اکرم ﷺ که نمونه و اسوه‌ی تربیت الهی در ناحیه عبودیت و عمل به روش و آیین توحیدی بود، مأمور شد تا به طور صریح و علنی، صف خود را از کافران جدا کند و صف کافران را نیز از خود جدا نماید (سوره کافرون). پس از آن دغدغه‌هایی وجود داشت که سوره‌های فیل، فلق، و ناس به رفع آن‌ها پرداختند و توجه به پروردگار و استمداد از او را راهکار رفع آن‌ها برشمردند و گذشت که پس از انهدام باورها، رفتار و فرجام زندگی جاهلی، نوبت به اصلاح جامعه می‌رسد. پس باید باورهای جدید را مطرح نمود. تفصیل ویژگی‌های معبود از جمله‌ی بیان این باورها است که از سوره‌ی توحید آغاز می‌شود. به عبارت دیگر، پس از اعلام این موضع صریح، پیامبر ﷺ مأموریت یافت تا معبود خود را روشن‌تر معرفی بنماید و این مهم در سوره‌ی توحید انجام شد. لازم است گفته شود توحید، سنگ بنای تحولات اجتماعی و تشکیل جامعه‌ی صالح دینی است و به همین جهت پس از اعلام جدایی اعتقادی و ایمانی پیامبر ﷺ از جامعه‌ی ناصالح و شرک‌زده، به عنوان اولین گام در این تحول مطرح شد.

روایتی که علت نامگذاری سوره‌ی توحید و کافرون را بیان نموده، پیوند میان این دو سوره را به خوبی نشان می‌دهد. در مجمع‌البیان نقل شده است که پیامبر ﷺ به سوره‌ی کافرون و توحید «مقشقتان» می‌گفتند. آن دو سوره را به این نام خواندند؛ برای آن‌که تلاوت‌کننده را از شرک و نفاق، تبرئه و دور می‌کنند.

همچنین طبرسی در مجمع‌البیان به نقل از امام صادق ﷺ این سوره را «نسب الرب» نامید. معبود کسی است که ربوبیتش پذیرفته شده است. مراد روایت از نسب الرب بودن سوره اخلاص روشن‌تر می‌شود. پیامبر ﷺ در سوره کافرون رب خود را به عنوان معبودش معرفی کرد و در سوره اخلاص ویژگی‌های ذات و صفات وی را توضیح داد.

شأن نزول سوره

در مورد شأن نزول سوره‌ی توحید نقل کرده‌اند که وقتی رسول خدا ﷺ به مشرکان فرمودند: «قولوا لا اله الا الله»، مشرکان گفتند: خدای خود را برای ما معرفی نما که چیست؟ طلا و نقره است یا چوب یا آهن یا چیز دیگر؟ پس در جواب سؤال آنان سوره‌ی توحید نازل شد. گفتنی است که این روایت را می‌توان شاهد دیگری بر پیوند میان سوره‌ی کافرون و سوره‌ی اخلاص برشمرد.

گام تحول

گام تحول در این سوره، معرفی یگانگی معبود در ذات و صفات و دفع پیرایه‌ها از اندیشه‌ی توحیدی است.

آیات اول تا آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ﴿۱﴾ بگو: او خدایی است یکتا.

(اللَّهُ الصَّمَدُ) ﴿۲﴾ خدای صمد.

(لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) ﴿۳﴾ نه کس را زاده، نه از کسی زاییده شده.

(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) ﴿۴﴾ و او را هیچ همتایی نباشد.

کلمه‌ها

«أَحَدٌ» : وصفی که از «وحدت» گرفته شده است، مثل «واحد»؛ اما با این فرق که «احد» بر چیزی اطلاق می‌شود که قبول کثرت نمی‌کند، چه در ذهن و چه در خارج و به همین دلیل، قبول شمارش نمی‌کند و داخل در عدد نیز نمی‌شود، به خلاف «واحد»؛ زیرا برای هر واحدی، در خارج یا در ذهن، دوم و سوم متصور است که با انضمام به آن کثیر می‌گردد، اما «احد» واحدی است که دوم ندارد.

«صَمَدٌ» : قصد و آهنگ به سوی کسی، و تکیه و اعتماد بر او.

«كُفُوًا» : در اصل به معنای هم‌تراز در مقام و منزلت است و بر هرگونه شبیه و نظیری اطلاق می‌شود.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

خدای متعال در آغاز سوره، حضرت محمد ﷺ را مأمور اعلام وحدت ذات و صفات خدای

متعال می‌کند. آن حضرت در سوره‌ی کافرون از معبودی غیر از معبودهای معهود کافران نام برد، پس در این سوره به بیان صفات و ویژگی‌های آن معبود می‌پردازد و در اولین آیه، خدا را «احد»، یعنی ذاتی که قبول کثرت و تعدد نمی‌کند، می‌خواند.

گفته شده: «هو» ضمیر شأن است؛ یعنی مرجع ضمیر، کلمه‌ی الله است که پس از ضمیر قرار گرفته است. گفتنی است این گونه عبارات برای تثبیت و توجه‌دادن مخاطبان به مطلب است. ضمیر غایب «هو» اشاره به غایب بودن خداوند از چشم‌ها و دور بودن از حواس دارد و رمز و اشاره‌ای به نهایت خفا و دوری ذات باری تعالی از دسترس افکار محدود مخلوقات می‌باشد. با توجه به ارتباط سوره‌ها می‌توان احتمال داد که «هو» اشاره به معبود مستفاد از آیات سوره‌ی کافرون است: «لَا أُعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ». پس مراد آن‌که، ای پیامبر به کافران اعلام کن آن معبود ویژه‌ای که از او نام بردم، خدای جامع صفات کمال و جمال است که ذاتش یکی است و برای او شریک در ذات و صفات و حتی عبودیت وجود ندارد و از همه جهت «یکتا» و «یگانه» است.

اللَّهُ الصَّمَدُ

ویژگی دیگر خدای متعال «صمد» است؛ یعنی وجود بزرگ و بی‌نیازی که همه به او نیازمندند و از هر نظر پر و کامل است. تکرار نام مبارک «الله» در اینجا بدین سبب است که هر کدام از این آیه و آیه‌ی قبل، به تنهایی در معرفی خداوند کفایت می‌کنند. یگانه‌بودن خدا در جای خود، به معنی کمال بی‌حد و حصر و بی‌نیازی مطلق او و رجوع تمام موجودات غیرمستقل و فقیر به ذات لایزالش می‌باشد. این رجوع و نیاز اعم از فقر وجودی، و نیاز در ارزاق یا تکامل و رساندن به اوج شکوفایی استعدادها است، همان‌طور که «صمدیت» خدای متعال بر وحدت ذات و صفات و یگانگی او دلالت دارد؛ زیرا لازمه‌ی خدایی که همه‌ی موجودات هستی آهنگ او را دارند و بر او تکیه می‌کنند، استغنائی ذات و استقلال و یگانگی کامل است. «ال» در «الصمد» نشان می‌دهد که استقلال منحصر در خدای متعال است. از سوی دیگر

صمدیت در آیه، مطلق آمد تا تمام انواع قصد و آهنگ به سوی خدا و تمام مراتب کمال و استقلال الهی را شامل گردد؛ بنابراین اگر در برخی روایات، مصادیق و مواردی ذکر شده است، بیان مصادیق بارز این کلمه است، نه تمام معنای آن. امام حسین □ می‌فرمایند: «صمد کسی است که جوفی برای او نیست و نمی‌خوابد، و صمد پیوسته هست و زائل نمی‌شود و...». همچنین از ایشان نقل شده است که فرمودند: «صمد یعنی: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». از امام باقر □ نیز نقل شده است که ایشان فرمودند: «صمد، آقا و اطاعت شده‌ای است که بالاتر از او امرکننده و نهی‌کننده‌ای نیست» و باز فرمود: «صمد، قائم به نفس، و غنی بی‌نیاز از غیر است». امام سجاد □ نیز در این باره فرمودند: «صمد، کسی است که شریکی ندارد و حفظ چیزی او را خسته نمی‌کند و دور و غایب از چیزی نیست».

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

این آیه، نفی ادعای مشرکان است. آنان باور داشتند خدا فرزند دارد. قرآن در سوره‌ی صافات آیه ۱۵۱ این ادعای دروغین را نقل کرده: «أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ * وَكَدَّ اللَّهُ وَانَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛ آگاه باش که اینان از دروغ‌پردازی خود خواهند گفت: خدا فرزند آورده، در حالی که آنها قطعاً دروغگویانند.» و در سوره‌ی انعام از ادعای آنان مبنی بر این‌که خداوند فرزندان دختر و پسر دارد، سخن گفته و این عقیده‌ی مشرکان را ابطال نموده است: «وَحَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ؛ و برای او، بی هیچ دانشی، پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند.»

لازمه‌ی فرزند داشتن خداوند، تجزیه‌ی او به اجزاء، و نیاز او به جزء خود است؛ اما چون خداوند صمد بوده و همه به او محتاج‌اند، پس او از همه بی‌نیاز است و این همان معنای روایت امام حسین □ است که آیه را به معنای «الله الصمد» دانستند.

«و لم یولد» یعنی خداوند هستی‌اش را از ذات خود دارد. برای این عبارت نیز ممکن است

معنای گسترده‌تری تصور کرد؛ یعنی خدا نه از اشیای کثیف مثل پدر و نه از اشیای لطیف مثل نفس و یا حالات دیگری همچون خواب، کسالت، غم و اندوه و ... به وجود نمی‌آید. شیخ طبرسی در این باره می‌نویسد:

«لم یولد» یعنی این که از چیزی متولد نشده است و از چیزی خارج نشده است، آن گونه که اشیای مادی دارای وزن و جرم، از ماده‌ی اولیه‌شان خارج می‌شوند، مثل خارج شدن چیزی از دیگری، و جنبه‌ای از جنبه‌ای، و رویدنی از زمین و آب از چشمه‌ها و میوه‌ها از درختان. و نیز [خدا از چیزی خارج نشده است] آن گونه که اشیای لطیف از جایگاهشان خارج می‌شوند، مثل دیدن از چشم، شنیدن از گوش، استشمام از بینی، چشیدن از دهان، سخن از زبان، معرفت و تشخیص از قلب و آتش از سنگ».

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

در این آیه، شبیه و کفو خدای متعال نفی شده و تأکید می‌شود که هیچ موجودی در جهان هستی در ویژگی‌های گفته شده، همتای خدا نیست. به همین جهت هر چیزی را به خدا تشبیه کنیم، باید همراه با تنزیه خدای متعال باشد. قدرت، علم، غنا، مالکیت و دیگر کمالات هیچ موجودی، شبیه او نیست؛ چون ذات باری تعالی نامحدود است و به علاوه مستقل در ذات و صفات و افعال می‌باشد.

در این جا مراد از نفی انباز و شریک برای خدای متعال، اثبات این معنی است که او اصل و حقیقت هستی بوده و هیچ موجودی در ذات، صفات و افعال به بلندای او نمی‌رسد. او نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شبیهی ندارد، و از هر جهت بی‌نظیر و بی‌مانند است.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. از مجموعه آیات و سور گذشته معلوم می‌شود که قرآن در مطرح ساختن مسأله‌ی

توحید، روش ویژه‌ای را تعقیب نموده است. قرآن در آغاز بر صفت ربوبیت و دیگر نقش‌های پروردگار در هستی تأکید نمود و اضطراب و فقر انسان را به پروردگار ثابت کرد، نظیر سوره‌های علق تا حمد، و پس از آن به بیان ارتباط صحیح و شایسته‌ی انسان با پروردگار پرداخت، نظیر سوره‌ی حمد، و در گامی دیگر، نقش این رابطه را در معادله میان انسان، دیگران، جهان هستی و خود تبیین فرمود و بالاخره با ایجاد این زمینه‌ها و این‌که او ممنوع دیگر معبودها و پروردگارهای ادعایی نیست، مخاطب را آماده‌ی بحث از ذات و صفات پروردگار نمود؛ بنابراین قرآن در آغاز، خدا را با صفت ربوبیت در منظومه‌ی زندگی بشر وارد ساخت و تبدیل به مفهومی عینی و واقعی و مرتبط با زندگی بشر کرد، سپس به مباحث مربوط به ذات و صفات و افعال پرداخت.

۲. از سوره‌ی اخلاص استفاده می‌شود که خدا را باید با صفات ایجابی و صفات سلبی به مخاطبان معرفی کرد؛ احدیت و صمدیت دو صفت ایجابی‌اند، چنان‌که نفی ولادت و نفی شبیه، از جمله صفات سلبی هستند؛ یعنی باید دانست که خدا چیست؟ و معرفت یافت که او چه چیزی نیست؟

۳. از فعل «قل» و ضمیر «هو» در آیه‌ی اول سوره، مشخص می‌گردد که آماده‌سازی و مهیاء نمودن ذهن مخاطبان، برای مطرح کردن مباحث توحیدی، ضرورت دارد. این روش، انگیزه‌ی مخاطب را برای پی‌گیری موضوع بالا می‌برد.

سوره نجم

سوره‌ی نجم در اکثر جداول مسند و تمام جداول ترکیبی، در ردیف بیست و سوم، پس از سوره‌ی توحید و قبل از سوره‌ی عبس قرار دارد. در جدول فضایل القرآن نامی از این سوره و مرتبه‌ی آن برده نشده و در جدول مقدمتان به نقل از امیرمومنان^۱، سوره‌ی نجم در انتهای جدول آمده است که به طور قطع، اشاره به رتبه‌ی سوره ندارد. به نظر می‌رسد ناقل یا ناسخ جدول، رتبه‌ی این سوره را فراموش کرده، پس نام سوره را به انتهای جدول اضافه کرده است. این سوره به عقیده‌ی بعضی از مفسران، در ماه مبارک رمضان سال پنجم بعثت نازل شده است.^۱ از ابن مسعود نقل شده که این سوره، اولین سوره‌ای است که پیامبر^۲ در مکه، علنی فرمود.^۲ هرچند تعیین این سوره به عنوان اولین سوره‌ی علنی، نیاز به بررسی و تأمل دارد، اما با احتمالی که قبل از این درباره آغاز دعوت رسمی به دین جدید و بنیان‌گذاری رسمی جامعه‌ی اسلامی با باورها و رفتارهای ویژه‌ی الهی گفتیم، توافق دارد.

سوره نجم در مصحف موجود در ردیف پنجاه و سوم و در جزء بیست و هفتم، پس از

۱. اسماعیل حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۲۰۸.

۲. ابن عاشور، التحرير والتنویر، ج ۲۷، ص ۹۵.

سوره‌ی طور و قبل از سوره‌ی قمر واقع شده است. این سوره ۶۲ آیه دارد و قرائت آیه‌ی آخر آن، سجده واجب دارد.

مقصود و محتوای سوره

محور اصلی سوره، رفع شبهات و پیرایه‌هایی است که بر رسالت، توحید و مسئولیت انسان وجود دارد و غرض از نزول سوره حمایت از پیامبر اکرم ﷺ و اثبات وحیانی بودن گفته‌هایش و نشان دادن برهان نداشتن مشرکان در باورها و مواضعشان است.

سوره، با تأکید بر این معنی که پیامبر اکرم ﷺ بی‌تردید با جبرئیل ملاقات داشته و آنچه به نام دین می‌گوید، وحی الهی است، آغاز می‌شود، سپس به خرافات مشرکان در زمینه‌ی بت‌ها و عبادت فرشتگان اشاره کرده و ضمن نکوهش آنان، مردم را از این باورهای جاهلی بر حذر می‌دارد. سپس خداوند بر مسئولیت مستقیم انسان در اعمالی که انجام می‌دهد، تأکید می‌کند و به عقابی که در اثر عصیان متوجه گروه‌های مشخصی در طول تاریخ شده است، اشاره کرده، نسبت به عقاب آخرت هشدار می‌دهد. سپس سوره را با امر به عبادت و خضوع کامل در برابر پروردگار، به پایان می‌برد.

ارتباط سوره

گذشت که رسالت اسلام، تغییر جامعه‌ی مشرکان و ایجاد جامعه‌ی دینی صالح و شایسته بود. در سوره‌های گذشته، نهادها و مؤلفه‌های تغییر، مطرح شد و به‌تدریج از سوره‌ی توحید، مؤلفه‌های شکل‌گیری جامعه‌ی صالح نیز بیان شد. در هر یک از این مراحل تغییر و تحول، چالش بزرگ پیامبر ﷺ مخالفت‌هایی بود که با وی از سوی مشرکان مکه صورت می‌گرفت. هر چند پیامبر اکرم ﷺ تأکید می‌کرد که گفته‌هایش الهی است و به یقین با فرشته‌ی وحی در ارتباط است، اما مشرکان با او به مجادله می‌پرداختند. این گروه خود باورهایشان را بر پایه‌های ظنی و

تخمینی گذارده بودند. نمونه آن، باور به حقیقت خدای متعال بود؛ آنان برای خدای سبحان فرزندان دختر از جنس فرشته و بت معتقد بودند، همچنان که درباره ی جزا و رستاخیز، باورهای غیربرهانی و غیرمستندی داشتند. این سوره در پاسخ به چالش هایی است که آنان با پیامبر ﷺ داشتند. خداوند در این سوره ضمن دفاع از باورهای پیامبر ﷺ، مشرکان را در اعتقادات و رفتارشان به چالش می کشاند.

کام تحول

گام تحول در این سوره، بیان ضرورت نباشدن باورها و رفتارها بر مدار دانش و برهان، نه حدس و گمان، و دفع برخی پیرایه ها و اعمال غیرعلمی جامعه است.

فضیلت سوره

در حدیثی از امام صادق ﷺ آمده است: «مَنْ كَانَ يُدْمِنُ قِرَاءَةَ النَّجْمِ فِي كُلِّ يَوْمٍ، أَوْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ، عَاشَ مَحْمُودًا بَيْنَ النَّاسِ وَكَانَ مَغْفُورًا لَهُ وَكَانَ مُحِبًّا بَيْنَ النَّاسِ؛ کسی که به قرائت مستمر سوره ی نجم در هر روز یا هر شب پردازد، بین مردم، ستوده زندگی خواهد کرد و مورد مغفرت الهی قرار می گیرد و بین مردم دوست داشتنی خواهد بود».^۱

شاید علت این فضیلت، اثری است که این سوره بر خرافه زدائی از عقاید توحیدی دارد؛ زیرا یکی از آفات مهم عقاید الهی، پیرایه هایی است که به تدریج گرد یک عقیده نورانی بسته می شود؛ به علاوه عقیده به مسئولیت انسان که در این سوره مورد تأکید قرار گرفته است، بر رفتار دینی وی تأثیر مستقیم دارد و موجب می گردد تا انسان مورد ستایش و محبت مردم قرار گیرد.

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۸ و محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۵۳.

آیات ۱ تا ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ) ﴿۱﴾ سوگند به ستاره، هنگامی که افول می‌کند.

(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ) ﴿۲﴾ که هرگز همراه شما (پیامبر اکرم ﷺ) منحرف نشده

و مقصد را گم نکرده است.

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) ﴿۳﴾ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

(إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) ﴿۴﴾ آنچه آورده، چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.

کلمه‌ها

«نجم»: ستاره.

«هَوَى»: فرود آید. هوی در سیر، به معنای حرکت در مسیر است.

«ضَلَّ»: گمراهی و انحراف، به گونه‌ای که انسان ابداً راه به مقصد نیابد، نظیر کفر.

«غَوَى»: به معنی سرگشتگی و گم کردن مقصد است. ریشه این کلمه غوایت است و بر

کسی اطلاق می‌شود که در راه، حرکت می‌کند اما همراه با اشکال و انحرافِ موردی، نظیر

فسق. البته راغب اصفهانی می‌گوید «غی» جهلی است که توأم با اعتقاد فاسد باشد.

«وَحَى»: القاء کلام یا معنا به نفس، یا پیام سرّی که همراه با خفا و سرعت است.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

سوره با سوگند به ستاره آغاز شده است. گفته شده مراد از نجم، قرآن مجید است؛ زیرا

عرب از چیزی که تدریجاً در فواصل مختلف انجام می گیرد، تعبیر به «نجوم» می کند و به قرآن نیز که نجوماً و به تدریج نازل شده است، «نجم» می گویند و منظور از «اذا هوی» را اشاره به نزول قرآن بر قلب پاک رسول خدا ﷺ دانسته اند.

برخی گفته اند «نجم» اشاره به «ثریا» یا مجموعه ستارگان هفت گانه ای است که شش عدد از آن آشکار و یکی بسیار کم نور است و معمولاً قدرت دید افراد را به وسیله ی آن آزمایش می کردند و یا اشاره به شعری یکی از پرنورترین ستارگان آسمان که فوق العاده پرفروغ و درخشان است، دارد؛ چرا که این ستارگان، از اهمیت خاصی برخوردارند. برخی نیز گفته اند: منظور از نجم، شهاب هایی است که به وسیله ی آن، شیاطین رانده می شوند. اما ظاهراً مراد همان جنس ستاره است، بدون آن که به مورد خاصی اشاره شود.

«اِذَا هَوٰی» اشاره به حرکت ستارگان در مدار خود دارد؛ حرکتی که در هنگام غروب، در سراسیمگی و حالت رو به پایین دیده می شود. ظاهراً این آیه اشعار به آن دارد که این ستارگان با وجود ارزششان، غروب و افول دارند و به همین جهت شایسته پرستش نیستند، یعنی این ها ارزش دارند، اما نه در آن حدی که معبود باشند.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوٰی

«ضلالت»، مطلق جهل و نادانی و بی خبری است، ولی «غوایت» جهلی است که با عقیده ی باطلی توأم باشد. کلمه ی «صاحب» اشاره به این است که پیامبر ﷺ دوست و همنشین شماست و شما او را خوب می شناسید و از روی محبت و دلسوزی حقایق را با شما در میان می گذارد. این آیه، جواب سوگند است. تناسب میان سوگند به ستاره و جواب آن را می توان چنین توضیح داد: همان گونه که ستاره باعث روشنایی است و در هنگام غروب گویا در افق رو به سقوط و پایین آمدن می باشد، فرشته وحی نیز با پیامبر ﷺ ملاقات کرد، در افق، پایین آمد و به پیامبر ﷺ نزدیک شد، همچون میوه ای که از شاخه آویزان شده بود (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى) و مطالب را به

پیامبر اکرم ﷺ وحی نمود. پیامبر ﷺ در این ادعای خود اشتباه نکرده و کج‌راهه نرفته بود؛ چون «غی» در برابر «رشد» است و می‌توان گفت مراد از آن، تلاش همراه با جهل مرکبی است که به صواب نرسد و دسترنجی نداشته باشد.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

این عبارت، عطف بر جواب سوگند است. مراد از هوای نفس، محبت نفس است؛ یعنی همان‌گونه که آن حضرت به نادانی و جهالت مبتلا نشده و یا به عقیده فاسدی که همراه با جهل مرکب باشد، گرفتار نگردیده، از روی هوا و خواست و میل هم سخن نمی‌گوید. امیرمؤمنان علی ﷺ در نهج‌البلاغه، خطبه ۴۲، می‌فرماید: «أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ اما پیروی از هوای نفس، مانع از پذیرش حق می‌گردد». بنابراین، پیامبر ﷺ به هیچ یک از اسباب انحراف و موانع پیمودن طریق حق و راستی گرفتار نشده است.

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

«هُوَ» در این آیه، اشاره به آنچه پیامبر ﷺ می‌گوید، دارد. حال این نطق و سخن چیست؟ قرآن یا دعوت پیامبر اکرم ﷺ، و یا مطلق گفته‌هاست؟ ظاهراً همین معنی آخر مراد باشد؛ یعنی آنچه از آن حضرت در حوزه‌ی دین بیان می‌شود. وحی قرآنی برای تربیت ما نازل شده است. وحی آمده تا ما را در سخن‌های عادی هم تحت تأثیر قرار دهد. آیه‌ی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» به این معنا است که در مطلق سخن پیامبر ﷺ جایی برای هوای نفس نیست و شاید این که خداوند مسأله را از وحی شروع نمی‌کند و ابتدا عدم نطق از روی هوا را مطرح می‌کند، برای بیان این نکته باشد که قالب چنین سخنی، کنترل هوای نفس است. پس از آن می‌فرماید: پیامبر ﷺ در موضوع وحی نیز چنین است و از روی هوا سخن نمی‌گوید و سپس می‌گوید: آنچه او می‌گوید، جز وحی القا شده به او نیست.

به قول فخر رازی «إِنَّهُ هُوَ إِلَهًا وَحْدَهُ يُوحَى» دفع سؤال مقدر است. کسی که سخن می گوید ۱. یا از روی هوا سخن می گوید؛ ۲. یا اجتهاد می کند و از روی عقل سخن می گوید ۳. و یا سخن او بر اساس وحی است. خدای متعال در آیات مورد بحث، با گفتن آیه‌ی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» این که پیامبر □ از روی هوا سخن بگوید را نفی می کند و با گفتن «إِنَّهُ هُوَ إِلَهًا وَحْدَهُ يُوحَى» مورد دوم را نفی و مورد سوم را اثبات می کند.

آیات ۵ تا ۱۱

(عَاْلَمُهُ شَدِيْدُ الْقُوَىٰ) ﴿٥﴾ او را [شخص] بسیار نیرومند آموزش داده است.

(ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ) ﴿٦﴾ او توانمند است و تسلط دارد.

(وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ) ﴿٧﴾ در حالی که او در افق والاتر قرار داشت؛

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ) ﴿٨﴾ سپس نزدیک شد و فرود آمد.

(فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ) ﴿٩﴾ و به اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر.

(فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) ﴿١٠﴾ پس وحی کرد به سوی بنده‌اش، آنچه را که وحی کرد.

(مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ) ﴿١١﴾ قلب [پیامبر] آنچه را دید، دروغ نگفت.

کلمه‌ها

«شَدِيْدُ الْقُوَىٰ»: «قُوَى» جمع «قُوَّة» به معنی نیرو و قدرت است. شَدِيْدُ الْقُوَى یعنی کسی که

ترکیب خلقتش محکم و نیرومند باشد و نیز کسی که دانش و گفتارش قوی باشد.

«ذُو مِرَّةٍ»: «مِرَّةٌ» به معنی شدت و قدرت، اصالت داشتن عقل و نیز رفت و آمد مکرر و مستمر

است و «ذو مره» به شخص نیرومند یا دارای عقلانیت خالص و اصیل، و یا در حال رفت و آمد

مکرر می‌گویند.

«اسْتَوَىٰ»: ایستادن، اعتدال، مستولی شدن و غلبه یافتن.

«أَفْقٌ»: ناحیه، طرف و کرانه‌ی آسمان. «افق اعلىٰ» یعنی سمت مشرق در روی زمین که

بالتر از سمت مغرب است.

«دَنَىٰ»: «دُنُو» که مصدر فعلی «دَنَى» است، به معنی نزدیکی است.

«تَدَلَّىٰ»: مصدر آن «تَدَلَّى» و به معنی کشیده شدن به طرف پایین، بسته شدن و آویزان شدن

به چیزی است. مرحوم طبرسی در مجمع البیان به نقل از زجاج آورده است، «دنا» و «تدلی» هر دو به یک معنی اند؛ «دنا» یعنی نزدیک و «تدلی» یعنی نزدیک تر.

«قاب» : اندازه و مقدار.

«فؤاد» : قلب.

«قوس» : کمان و قوسین یعنی دو کمان. برخی «قوس» را از ماده «قیاس» به معنی «مقیاس» دانسته اند و چون مقیاس عرب، ذراع - فاصله نوک انگشتان تا آرنج - بوده است، بنابراین «قاب قوسین» به معنی دو ذراع می شود.

تفسیر

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى

برای توضیح آیات موضوع بحث، نیازمند شناخت مرجع ضمیرها هستیم؛ یعنی باید معلوم شود، مراد از تعلیم دهنده و تعلیم یافته در این آیه چه کسانی هستند؟

در این که تعلیم یافته پیامبر اکرم ﷺ است، اختلافی نیست. اما تعلیم دهنده کیست؟ گروهی گفته اند جبرئیل است و برخی خدای متعال را تعلیم دهنده دانسته اند.

اگر مراد از تعلیم دهنده جبرئیل باشد، شدید القوی، ذومره، استوی، و هو بالافق الاعلی و دیگر بخش های آیات، به ویژگی های جبرئیل ﷺ برمی گردد و موضوع آیات، به ملاقات جبرئیل ﷺ با حضرت محمد ﷺ اشاره دارد.

اما اگر مراد از تعلیم دهنده خدای متعال باشد، غالب این کلمات، صفات خدای متعال بوده و برخی از ضمیرها به حضرت محمد ﷺ برمی گردد و البته معنی قرب و نزدیکی میان خدا و رسول مکرم اسلام ﷺ از نوع قرب و نزدیکی معنوی و غیرمادی خواهد بود.

اکثر مفسران نظر اول را پذیرفته اند و برخی از آنان بر نظر دوم اصرار ورزیده اند؛ اما به دلیل قوتی که در نظر مشهور است و از جمله عدم نیاز به تأویلاتی که در نظر دوم وجود دارد و به

خصوص با توجه به سیر ترتیب زمان نزول سوره‌ها، ما نیز نظر اول را صحیح‌تر می‌دانیم؛ زیرا خدای متعال در سوره‌ی تکویر، «وحی» نازل شده بر پیامبر اکرم □ را محصول وساطت پیک وحی، یعنی جبرئیل شمرده است: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ^۱؛ قرآن سخن رسول گرامی است. او که نزد خدای صاحب عرش، قوی شمرده می‌شود و دارای جایگاه والا است. مورد اطاعت [گروهی از فرشتگان] و آن‌گاه امین بر وحی است، و دوست شما جن‌زده نیست و حتماً فرشته وحی را در افق روشن دیده است».

خداوند در این سوره، به مجادله و ستیزی که با آن حضرت در امر رؤیت جبرئیل □ شده، پاسخ می‌دهد و به همین مناسبت توضیح بیشتری درباره وحیانی بودن گفتار پیامبر □ می‌آورد و ملاقات آن حضرت با جبرئیل را به طور مشروح توضیح داده و بیان می‌کند:

آنچه حضرت محمد □ می‌گوید: واگویی‌های شخصی و گفتار دلخواه او نیست، بلکه وحی الهی است که به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی بر او القاء شده است: «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»؛ چنان‌که خداوند در سوره‌ی «شوری» وقتی اقسام سخن گفتن خود با انسان‌ها را توضیح می‌دهد، به این حقیقت اشاره می‌کند که گاه مطالب را به طور مخفی توسط رسول وحی به انسان القاء می‌کند: «وَمَا كَانَ لِنَبِّئٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ^۲؛ و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد، وحی نماید».

پس یکی از راه‌های سخن گفتن خدا با بشر، فرستادن پیک وحی است تا او کلام خدا را به انسان برگزیده وحی نماید.

بنابراین، معنی آیات چنین خواهد شد: جبرئیل که ذاتاً قدرتمند و توانمند است، این کلام

۱. تکویر / ۱۹-۲۳.

۲. شورا / ۵۱.

سرّی و مخفی را به پیامبر اکرم ﷺ تعلیم داده است. او که دارای قدرت بر انجام این وظیفه است، دائماً بین زمین و آسمان در رفت و آمد است تا پیام الهی را به پیامبر ﷺ برساند.

ممکن است گفته شود تعلیم پیامبر، شأن جبرئیل ﷺ نیست، بلکه شأن خدای متعال است؟ در پاسخ می‌گوییم: مراد از تعلیم وحی، انتقال دانش الهی به پیامبر اکرم ﷺ است، نظیر معلم هر یک از علوم نقلی که انتقال‌دهنده‌ی دانش نقلی به دانش‌آموزان است، هرچند خود تولید کننده‌ی آن دانش نیست و این نوع انتقال به طور دائم و ضرورتاً نشانه‌ی فضیلت نیست. بله، دانشی که تولید و کشفش استنباط معلم است و شاگرد به طور مستقیم از او می‌گیرد، علامت فضیلت استاد بر شاگرد است، اما وحی، القای کلام خدای متعال توسط پیک وحی به پیامبر ﷺ است و نقش جبرئیل ﷺ در این‌جا، نقش واسطه در انتقال است که هرچند به لحاظ وساطتش صدق تعلیم بر او صحیح است، اما ترجیحاً دلیل بر فضیلت او بر دریافت‌کننده‌ی پیام نیست.

ذُو مِرْقَ فَاَسْتَوٰی

جبرئیل دائماً میان آسمان و زمین برای انتقال پیام شریعت در رفت و آمد بود، تا آن‌که ایستاد و بر خلقت و صورت اصلیه خود قرار گرفت، یا آن‌که او که دارای قدرت و توان بالایی بود، به انجام وظیفه ابلاغ وحی قیام کرد.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلٰی

جبرئیل در حالی که در افق روشن مشرق‌زمین قرار داشت، با پیامبر ﷺ روبرو شد، یا مثلاً در آسمان چهارم که فوق خورشید و زمین است و افق بالای آسمان اول است، مستقر شد و ایستاد و به امر تشریع پرداخت. پس مراد از «هو» جبرئیل است نه پیامبر اکرم ﷺ، چنان‌که برخی از مفسران بیان داشته‌اند. این مطلب منافاتی با معراج پیامبر ﷺ به آسمان‌ها و دیدار وی از عوالم بالا ندارد؛ اما طبق این برداشت، این آیه، ربطی به جریان معراج نخواهد داشت؛ بلکه این جبرئیل ﷺ است که به سوی پیامبر اکرم ﷺ پایین آمد و به وی نزدیک شد.

تناسب نقش جبرئیل و ستاره در روشنگری و حرکت ستاره و جبرئیل □ در آغاز سوره، توضیح داده شد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى

سپس جبرئیل □ از افق اعلاى آسمان اول یا مثلاً آسمان چهارم، نزدیک و نزدیک‌تر شد و از آن‌جا به پایین رو آورد، همچون میوه‌ی درخت که با شاخه ارتباط دارد؛ چنان‌که مرحوم طبرسی از حسن و قتاده نقل می‌کند: سپس جبرئیل □ بعد از آن‌که در افق اعلا استقرار یافت، بر پیامبر □ نازل شد و فرود آمد و نزدیک شدنش به پیامبر □ زیاد و زیادتر شد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ

این نزدیکی آن‌چنان بود که فاصله‌ی میان جبرئیل و حضرت محمد □ به مقدار طول دو کمان، بلکه نزدیک‌تر شد - بنابر این‌که «أو» در این‌جا به معنی «بل» باشد. ممکن است گفته شود ذکر ملاقات جبرئیل با پیامبر □، آن‌هم با این خصوصیات لزومی نداشت و بلکه همان‌که بگوید ملاقاتی با همدیگر داشتند، کفایت می‌کرد تا مردم نتیجه بگیرند که ملاقات پیامبر □ با جبرئیل صورت گرفته است.

در پاسخ می‌گوییم، چون مسأله‌ی ملاقات پیامبر اکرم □ با جبرئیل و دریافت وحی از جبرئیل و این‌که آیا فرشته با انسان ارتباط برقرار می‌کند یا خیر، مورد تردید و شک بود و مشرکان با پیامبر □ در این امر ستیز و مجادله می‌کردند، لذا ملاقات را همراه با خصوصیات ملاقات بیان کرد، تا تردیدها به حداقل رسیده و در مقام اقناع، برای شنونده مفیدتر باشد.

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ ۖ مَا أَوْحَىٰ

آن وحی و سروش غیبی که از بیرون بر قلب پیامبر اکرم □ القا شد و موجب گشت تا این سخنان جدید را بگوید، در اثر این ملاقات و ارتباط به وقوع پیوست؛ یعنی جبرئیل در همین آمدن به زمین و نزدیک شدن به پیامبر □ و از فاصله بسیار کم، مطالب را به گونه‌ای سرّی و

مخفی از حواس شما، به بنده‌ی خدا، حضرت محمد ﷺ القا نمود.

اگر خداوند فاعل «اوحی» باشد، معنای جمله این می‌شود که جبرئیل فرشته و واسطه‌ی وحی بود و در واقع این خداوند بود که به بنده‌اش وحی می‌کرد و جبرئیل را واسطه قرار داده بود؛ چنان‌که قبلاً گذشت یکی از انواع سخن‌گفتن خداوند با انسان، ارسال پیک وحی و القای مطالب بر انسان به اذن خداوند است: «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ؛ یا پیکری بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد، وحی نماید».

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى

قلب پیامبر ﷺ آن‌چه را که چشمش دید، تکذیب نکرد؛ بلکه تأیید کرد و پیامبر هیچ تردیدی در هنگام ملاقات نداشت که آن کسی را که می‌بیند، جبرئیل ﷺ، پیک وحی است که سروش الهی را بر او القا می‌کند. مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان می‌فرماید: قلبش در تشخیص صحیح مطلب، خطا و اشتباه نکرد.

آیات ۱۲ تا ۱۸

- (أَفْتَمَرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ) ﴿۱۲﴾ آیا با او دربارهی آنچه دیده، مجادله می‌کنید.
- (وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ) ﴿۱۳﴾ و به یقین در مرتبه‌ی دیگری او را دید.
- (عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ) ﴿۱۴﴾ نزد درخت پربرکت کُنار پایانی (سدره‌ی المنتهی).
- (عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ) ﴿۱۵﴾ که بوستان [بهشتی] منزلگاه نزد آن است.
- (إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ) ﴿۱۶﴾ هنگامی که می‌پوشاند درخت پر برکت را آنچه می‌پوشاند.
- (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ) ﴿۱۷﴾ چشم [او] مایل نشد و طغیان نکرد.
- (لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ) ﴿۱۸﴾ به یقین [نشانه‌های] بزرگ‌تر از نشانه‌های

پروردگارش را دید

کلمه‌ها

- «تُمَارُونَهُ» : «مِرَاء» : مجادله به باطل و «تُمَارُونَهُ» از «مُمَارَاة» به معنی اصرار بر مجادله است.
- «نَزْلَةً» : یک‌بار نازل شدن. «نَزْلَةً أُخْرَى» یعنی یک نزول دیگر.
- «سِدْرَةٌ» : درختی پربرگ و پرسایه به نام کُنار و درخت نَبَق است.
- «مُنْتَهَى» : محل انتها و تمام شدن. گفته شد سدره المنتهی، اشاره به درخت کُنار و نَبَق پربرکت و پرسایه‌ای است که در اوج آسمان‌ها در منتهی‌الیه عروج فرشتگان و ارواح شهدا و علوم انبیا و اعمال انسان‌ها قرار گرفته است و جایی است که ملائکه‌ی پروردگار از آن فراتر نمی‌روند و جبرئیل □ نیز در سفر معراج، هنگامی که به آن رسید، متوقف شد.
- «جَنَّةُ الْمَأْوَى» : بهشتی را می‌گویند که محل سکونت باشد. «مَأْوَى» در اصل به معنی «محل

انضمام» است و از آن جا که سکونت افراد در یک مکان، سبب انضمام آنان به یکدیگر است، این واژه به محل سکونت اطلاق شده است.

«زاع»: از مادهی «زیغ» به معنی انحراف به چپ و راست است.

«طغی»: از مادهی «طغیان» به معنی تجاوز از حد است.

تفسیر

أَفْتُمِرُونَ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

خداوند پس از ذکر جریان ملاقات جبرئیل □ با پیامبر □ و دیدن حقیقت جبرئیل □ در یک نزول خاص و تأکید بر این که پیامبر □ در تشخیص جبرئیل هیچ شک و تردیدی نداشت، به مجادلهی مشرکان با پیامبر □ اشاره می کند و با استفهام توییخی، آنان را از ستیزه و مجادله با پیامبر □ در موضوع دیدن جبرئیل □ منع می کند.

باید توجه داشته باشیم که قرآن تصریح می کند، پیامبر اکرم □ هنگامی که جبرئیل را دید، هیچ تردیدی نکرد و لذا این ادعا که آن حضرت در هنگام تلقی وحی، شک کرد که تحت تأثیر القائنات شیطانی قرار گرفته است، مردود می باشد. رد این ادعا در مقدمه ی سوره ی علق گذشت.

نکته ی دیگر آن که، این بحث اقناعی است؛ یعنی موضوع بحث آن است که آیا پیامبر □ وقتی ملاقاتی با یک موجود عینی داشت، یقیناً جبرئیل را دید، یا آن که با کس دیگری برخورد کرده و خیال کرده که پیک وحی است و آنچه می گوید سرّوح وحی است؟

قرآن پاسخ می دهد که او به طور قطع و بی دغدغه، جبرئیل را ملاقات کرد. پس با او در این امر مجادله نکنید. بله؛ شما اگر بخواهید یقین به صحت و درستی این ارتباط پیدا کنید، راهش چیز دیگری است. شما باید میان این سخنان و نوع خواست های فردی محمد بن عبدالله □ مقایسه کنید. کسی که خواست خود را ترویج می کند، این گونه سخن نمی گوید و چنین اطلاعات ذی قیمت و غیبی یا دستورات محدودکننده ی حتی علیه خود را نمی گوید و قالب

سخن او چنین ارزشی نمی‌گیرد؛ چنان‌که محمد ﷺ قبل از این‌که مبعوث شود، در بین شما بود و هیچ زمانی چنین در اوج فصاحت یا بلاغت سخن نمی‌گفت.

همچنین با ملاحظه همین محتوا می‌توانید تشخیص دهید که سخن القا شده به وی، از سوی شیطان نیست؛ زیرا تمام محتوای قرآن، حق، ضد شیطان و در مسیر بندگی و پرستش موحدانه و منطقی خدای متعال است، که هیچ قرابتی با سخنان شیطانی ندارد.

وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ

از این‌جا به بعد، خدای متعال ملاقات دیگری میان پیامبر ﷺ و چهره حقیقی جبرئیل ﷺ را در مکان مشخصی گزارش می‌دهد و تأکید می‌کند که این ملاقات فقط یک بار اتفاق نیفتاد، بلکه بار دیگری نیز صورت گرفت. باید توجه داشته باشیم که تکرار یک حادثه، در ایجاد یقین به درستی دیدار قبل، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. نظیر این‌که کسی خوابی ببیند و مجدداً همان خواب را در شرایط و فضای دیگر ببیند یا مثلاً استخاره می‌کند و آیه‌ای بیاید و پس از مدتی به همان نیت، مجدداً استخاره کند و همان آیه تکرار شود.

آیا این دیدن همان است که در سفر معراج اتفاق افتاده است؟ برخی از مفسران چنین برداشتی را از این آیات دارند. گروهی نیز با توجه به این‌که جریان معراج، مربوط به سال دوازده بعثت است و نیز با عنایت به این‌که این آیات از یک مرتبه‌ی نزول دیگر یاد می‌کند و صرفاً از دیدن پیامبر ﷺ گزارش کرده است، احتمال داده‌اند، مراد آن است که پیامبر اکرم ﷺ در حالی که در زمین بود، افق دیدشان آن‌قدر گسترش یافت تا جبرئیل را در آن مقام بسیار بالا ببیند و او را در صورت اصلی‌اش مشاهده کند؛ هرچند در سفر معراج به اتفاق یکدیگر، در عالمی همچون سدرۃ‌المتنه و جنۃ‌الماوی سیر کردند و در مراحل جبرئیل ﷺ جلوتر رفت و اظهار داشت اگر به‌قدر یک انگشت جلوتر روم، خواهم سوخت؛ اما پیامبر ﷺ بار دیگر حضرت جبرئیل را در چهره‌ی اصلی‌اش مشاهده کرد. خصوصیات این مرتبه از دیدار، در آیات بعد به طور اجمال و سربسته بیان شده است.

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ

این شهود در کنار درخت سدرۃالمنتهی بود. با استفاده از ویژگی این تعبیر و برخی روایات، ویژگی‌هایی برای این درخت بیان شده است: اضافه‌ی درخت سدر به منتهی که از نوع اضافه کردن چیزی به مکانش می‌باشد، اشاره به آن دارد که این درخت، در جایی قرار گرفته که فرشته از آن جلوتر نمی‌رود و لذا گفته شد روحی و فرشته‌ای از آن جا جلوتر نخواهد رفت. یا این که گفته شده: آن جا را منتهی می‌گویند، زیرا اعمال اهل زمین توسط ملائکه به آن جا برده می‌شود.

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ

ضمیر در «عندها» به «سِدْرَة» برمی‌گردد و معلوم می‌شود این سدره، نزدیک بهشت است؛ بهشتی که مأوای بهشتیان است که همان بهشت آخرت است. سؤالی که مطرح است این که آیا جنة‌المأوی همان بهشت برین است که در انتظار اهل ایمان و تقوا می‌باشد: «فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند، در باغ‌هایی که در آن جایگزین می‌شوند، پذیرایی می‌گردند، یا مراد بهشت برزخی است که مؤمنان در آن متنعم‌اند؟ گفتنی است هر دو معنی احتمال داده شده است و البته آیه با معنای اول، سازگاری بیشتری دارد.

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ

آیه معلوم نمی‌کند چه چیزی آن «سدره» را احاطه می‌کند و می‌پوشاند، اما می‌فرماید: این دیدار پیامبر □ با جبرئیل □ در هنگامی بود که چیزی سدرۃالمنتهی را پوشانده بود. این ابهام، بر تعظیم و عظمت مطلب می‌افزاید.

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ

این‌ها همان واقعیات دیدار پیامبر □ با جبرئیل بود، بدون آن‌که چشم مبارک ایشان، منحرف شده و یا طغیان نموده باشد و تصورات باطل در لباس حق به او نمایانده شود. پس چشم پیامبر □ درست جبرئیل را دیده و جبرئیل را بر غیرصفتش ندید؛ یعنی او حقیقت جبرئیل را دید و چیز غیرحقیقی را حقیقت ندانست.

لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ

او بخشی از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید. هدف اصلی از دیدن سیمای حقیقی جبرئیل در هر دو نوع مشاهده، و نیز مکان دیدن جبرئیل در سدرۃ المنتهی و نزد بهشت مأوی و محل سکونت اهل بهشت، آن بود که پیامبر □ برخی از آیات بزرگ پروردگارش را ببیند و نتیجه‌ی دیدن این آیات اشتداد یقین باشد؛ چنان‌که قرآن در مورد حضرت ابراهیم □ می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا اهل یقین گردد».

آیات ۱۹ تا ۳۰

(أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ) ﴿۱۹﴾ آیا لات و عزی را دیدید؟

(وَمَنْوَةُ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَىٰ) ﴿۲۰﴾ و منات، سومین بت دیگران را.

(أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ) ﴿۲۱﴾ آیا برای شما فرزند پسر و برای خدا فرزند دختر است.

(تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ) ﴿۲۲﴾ این تقسیمی نادرست است.

(إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ۚ إِنْ يَتَّبِعُونَ

إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ۖ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ) ﴿۲۳﴾ این بت‌ها جز

نام‌هایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید، نیست و خدا هیچ دلیلی بر آنها نازل نفرموده است. مشرکان چیزی جز گمان و هوای نفس خود را پیروی نمی‌کنند و از جانب خدایشان هدایت بر آنان آمده بود.

(أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ) ﴿۲۴﴾ آیا برای آدمی هر چه آرزو کند، حاصل می‌شود؟

(فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ) ﴿۲۵﴾ پس خدا مالک دنیا و آخرت است.

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ) ﴿۲۶﴾ و بسیاری از فرشتگان در آسمانند که شفاعتشان سودمند نیست، جز به

امر خدا و بر آن کس که خدا بخواهد و از او خشنود باشد.

(إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ) ﴿۲۷﴾ آنان که به

آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را نام دختران نهادند.

(وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ۖ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) ﴿۲۸﴾

در حالی که هیچ علمی به آن ندارند و جز در پی گمان و پندار نمی‌روند و ظن و گمان هم در فهم حق و حقیقت هیچ سودی ندارد.

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) ﴿۱۹﴾ پس [ای پیامبر]

از هر کسی که از یاد ما رو گردانید و جز زندگی دنیا را نخواست، به کلی اعراض کن.

(ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَن

أَهْتَدَىٰ) ﴿۲۰﴾ منتهای علم و دانش این‌ها همین است. خدا به حال آن که از راه حق گمراه شد و آن که هدایت یافت، کاملاً آگاه است.

کلمه‌ها

«لات، مناة و عزى»: سه بت از بت‌های مشرکان‌اند. اما ابن‌کلبی در کتاب الاصنام، «لات» را سنگ مکعبی در طائف می‌داند که بنی عتاب بن مالک، نگهبان آن بوده و بت خانه‌ای برای آن بنا کرده بودند و قریش و تمام عرب آن را تعظیم می‌کردند. حتی بدان مناسبت فرزندان خویش را «زید لات»، «تیم لات» نام می‌نهادند. این صنم تا هنگام اسلام آوردن قبیله‌ی ثقیف باقی بود. در این هنگام رسول خدا ﷺ مغیره بن شعبه را مأمور انهدام و به آتش کشیدن آن نمود.

«عزى» هم در بتکده‌ی عزى در وادی «نخله شامیه» بالای سر «ذات عرق» میان راه مکه و عراق بود. احترام آن در قریش، بدان اندازه بود که دره‌ای از وادی «حراض» را به نام «سقام» بسته و پایگاه آن ساخته بودند و آن را با حرم کعبه - نعوذ بالله - برابر می‌دانستند. پس از فتح مکه، از جانب پیامبر ﷺ گروهی مأمور انهدام عزى و بتکده آن شدند.

«مناة» متعلق به قبیله‌ی هذیل و خزاعه بود که در ساحل دریا در ناحیه‌ی «مشلل» در محلی موسوم به «قدید» میان مکه و مدینه قرار داشت و نزد همه‌ی اعراب محترم بود. قبیله‌ی اوس و خزرج برای آن قربانی و هدایا می‌بردند، آنان پس از بازگشت از حج، سر خویش را در کنار مناة می‌تراشیدند و آن را اتمام حج می‌پنداشتند. در سال هشتم هجری، پیامبر ﷺ چهار یا پنج

منزل از مدینه خارج شده بود که امام علی □ را مأمور فرمود تا مناء را منهدم کرده و اموال بتکده را پیش حضرت رسول □ آورد.

«ضِیْزَى»: صفت است و به معنی ناقص، ظالمانه و جائزانه.

«سُلْطَان»: دلیل و حجتی که انسان به واسطه‌ی آن بر مخالف پیروز می‌شود.

«ظَنّ»: بین دو احتمال، احتمال قوی را «ظن» می‌گویند، چنان‌چه به طرف ضعیف «وهم» می‌گویند.

«مَبْلَغ»: به محل بلوغ و رسیدن اطلاق می‌شود. «مَبْلَغ»، اسم مکان است.

ارتباط آیات

بعد از آن‌که قرآن در محور اول سوره که در سه قسمت عرضه شد، رابطه‌ی قطعی پیامبر اکرم □ با فرشته وحی را بیان داشت و روشن کرد که مطالب پیامبر □ از ناحیه‌ی وحی الهی در اختیار ایشان قرار می‌گیرد، در این بخش از آیات به خرافه‌هایی که در مورد فرشتگان و نیز رابطه‌ی بت‌ها با پروردگار متعال وجود داشت، می‌پردازد و آن‌ها را مردود می‌شمارد.

هنگامی که پیامبر اکرم □ در سوره کافرون، مدعی معبود و دینی خاص است و معبود خود را در سوره‌ی توحید معرفی می‌کند، هنوز تا اثبات این مطلب که آیین و روش او و مواضعی که به‌عنوان دین جدید عرضه می‌شود، از ناحیه همان معبود است، چند گام فاصله دارد. یکی از آن‌ها توضیح چگونگی ارتباط با سروش غیب است. وقتی که اعلام می‌شود این ارتباط به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی صورت گرفته، باید خرافه‌هایی که پیرامون شخصیت فرشتگان و یا دیگر واسطه‌هایی که نام «بت» بر آن‌ها گذاشته شده، مردود شوند و روشن شود این بت‌ها واسطه‌ی میان خدا و خلق نیستند و به علاوه این‌که فرشتگان دختران خدا نمی‌باشند؛ زیرا این دو خرافه از جمله مشهورترین عقاید مشرکان معاصر آن حضرت محسوب می‌شدند.

توضیح آن‌که حضرت ابراهیم □ قهرمان توحید پس از بناکردن خانه‌ی خدا در مکه، به تعلیم

و تربیت نسلی موحد در عربستان اقدام نمود. هرچند این تلاش‌ها تا هنگام ظهور اسلام فروغش باقی ماند و علاوه بر نسل مسلمان محمد بن عبدالله □ که از تبار اسماعیل □ فرزند حضرت ابراهیم □ بودند، گروهی به نام حنفا که بر آئین توحیدی بودند و رسوم ابراهیمی را به دور از کجروی انجام می‌دادند، باقی بود؛ اما به تدریج جهالت گروهی از مردم و خباثت کسانی چون عمرو بن لُحی موجب شد تا بت پرستی به جای خداپرستی و بدعت به جای سنت بنشیند، به گونه‌ای که مقارن ظهور اسلام، چهره‌ی غالب مکیان، شرک، بت پرستی و فرشته پرستی بود.

محقق و فاضل ارجمند آقای رسول جعفریان در کتاب سیره رسول خدا □ می‌نویسد:

«به گفته مورخان عرب، قبل از آن که عمرو بن لُحی ظهور کند، عرب

عدنانی و قحطانی همه تابع دین ابراهیم □ بوده و دین خود را از اسماعیل □

اتخاذ می‌کردند. از دید قرآن این نکته قطعی است که ابراهیم به مکه آمده و

کعبه یادگار او و مرام اوست و به همین جهت و جهات دیگر، اعراب و

حتی برخی ملل دیگر، کعبه را محترم می‌داشتند. در تمام یادگارهای شعری

و غیر شعری عرب، سخن از ابراهیم، کعبه و مسایلی است که در ارتباط با

شریعت ابراهیمی می‌باشد؛ بنابراین آنچه از نظر اعتقادی در این جزیره

سابقه‌ی تاریخی دارد، اعتقاد به توحید است که این اعتقاد به مرور زمان به

شرک تبدیل شد.

در این مورد علل چندی ذکر شده است که در ذیل اشاره می‌شود:

الف) اولین علت، مطلبی است که ابن کلبی، نسب‌شناس معروف، آن را

اظهار کرده است. او می‌گوید: چیزی که سبب شد مردم جزیره العرب دست

از آیین ابراهیمی برداشته و به عبادت سنگ و بت پردازند، این بود که هر

مسافری که از مکه خارج می‌شد، سنگی از سنگ‌های حرم را همراه خویش برمی‌گرفت و در مسافرت هرجا توقف می‌کرد، آن را بر زمین می‌نهاد و گرد آن طواف می‌کرد، همان‌گونه که به طواف کعبه می‌پرداخت. این عمل به دلیل اعتقاد آنان به کعبه و حرم بوده است. آنان کعبه را محترم می‌شمرد و آیین حج و عمره بجا می‌آوردند، پس از آن رفته‌رفته این عمل آنان، به پرستش آنچه بدان علاقه داشتند، منجر شد، و آنان آیین سابق خود را فراموش کردند. آنان دین ابراهیم و اسماعیل □ را دگرگون نمودند و بت‌پرست شدند.

ب) در روایات تاریخی به نکته‌ی دیگری در این زمینه اشاره شده و آن این‌که عمرو بن لُحی، عاملی برای بت‌پرست شدن مردم بوده است. او از شامات بتی را به نام هُبَل به مکه آورد و مردم را دعوت به پرستش آن نمود. از این‌جا بود که کم‌کم بت‌پرستی گسترش یافت. از پیامبر □ نیز نقل شده که عمرو بن لُحی، نخستین کسی بود که دین عرب را تغییر داده است.

ج) [نظریه‌ای که چندان معتبر نیست].

د) یعقوبی در تحلیل خود از بت‌پرستی و عامل آن می‌گوید: بت‌پرستی از هنگامی آغاز شد که وقتی یکی از مردم می‌مرد، اقوام او مجسمه‌ای از او ساخته و به یاد او، آن را محترم می‌داشتند. اخلاف آنان پس از سال‌ها گمان کردند که این‌ها خدایان آنان هستند؛ شاهد این امر می‌تواند سخن مشرکان با پیامبر □ باشد که می‌گفتند: این بت‌ها، اقوام گذشته هستند که مطیع خدا بوده، ما صورتی از آن‌ها ساخته و عبادتشان می‌کنیم. در مورد سه بت مشهور، «یعوق» و «یغوث» و «نسر»، گفته شده: این‌ها از قوم نوح بوده‌اند و افرادی صالح بودند که بعدها مجسمه آنان به صورت بت درآمد. در مورد «لات» نیز

گفته شده: او در واقع مرد صالحی بوده که غذا برای حاجیان درست می‌کرده است. وقتی او مُرد، تمثالی از او درست کردند، بر آن بنایی ساختند و اسمش را «بنت الربة» نهادند.

ه) عامل دیگری که در اشاعه شرک سهم عظیمی به خود اختصاص داده، اختلافاتی بوده که در میان قبایل وجود داشته است. به تعبیر دیگر مسایل اجتماعی و سیاسی نیز خود عاملی برای اشاعه و گسترش بت‌پرستی بوده است. استمرار جنگ و درگیری بین قبایل، موجد فرهنگی بود که مهم‌ترین نمودش جداکردن قبایل از یکدیگر می‌باشد. بر پایه این فرهنگ، قبایل از هم فاصله می‌گرفتند و سعی داشتند هر شرافت و افتخاری که وجود دارد، نصیب خود کرده و قبیله مقابل خود را از بین ببرند. کم‌کم این اختلافات تا آن‌جا گسترش یافت که توحید را در معرض دگرگونی قرار داده و زمینه را برای این‌که هر قبیله خدایی مخصوص به خود داشته باشد، فراهم کرد.

وقتی عمرو بن لحي به شام رفت، دید مردم بت می‌پرستند. گفت: این‌ها چیست که می‌پرستید؟ گفتند: خدایانی است که از آن‌ها برای غلبه بر دشمن کمک می‌گیریم. زمانی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرد، در درون کعبه ۳۶۰ بت وجود داشت. این تفرقه و تشّت تا به جایی گسترده شده بود که در هر خانه‌ای از خانه‌های مکه بتی وجود داشت. در کنار کعبه طاغوت‌هایی قرار داده بودند که همچون کعبه آن‌ها را تعظیم می‌کردند و برای هر قبیله‌ای بتی مخصوص بود.»

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که تقویت جانب توحید پیراسته از پیرایه‌ها، و خرافات و برخورد با واسطه‌های ادعایی و دروغین تا چه میزان، اهمیت دارد، و رابطه این محور سوره‌ی نجم با محور قبل و هم با مباحث سوره‌های کافرون و اخلاص به‌خوبی روشن می‌گردد. در

واقع این بخش از سوره، در ادامه ی حرکت ضد شرک و بت پرستی است که به طور علنی و رسمی از هنگام نزول سوره کافرون آغاز شده بود.

نکته روش شناختی

مطالعه ی ۲۳ سوره ای که تاکنون بر اساس ترتیب نزول بررسی شده، گویای آن است که از نگاه قرآن، پیامبر اکرم ﷺ در محیط شرک زده ی مکه موظف بود تا در آغاز، جایگاه پروردگار خود را در زندگی مردم توضیح دهد و پس از آن که نقش های گوناگون پروردگار را در حیات و سعادت بشر بیان نمود و دلایل آن را شرح داد، نوبت به جدا کردن رسمی صف خود از دیگر پرستش گران رسیده و موضع منفی علیه معبود و آیین آنان می گیرد و سپس در صورتی که پیرایه هایی بر این بندگی وجود داشته باشد، به زدودن آن ها اهتمام می ورزد.

تفسیر

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ

به ظاهر، مشرکان بت پرست بر این عقیده بودند که بت هایشان تمثال خدایانی هستند که امور عالم به آن ها واگذار شده و آن خدایان در این بت ها حلول می کنند. برخی از این خدایان از طایفه جنیان و گروهی از طایفه فرشتگان اند. مشرکان اعتقاد داشتند که سه بت «لات»، «عزى» و «مناة» تمثال سه فرشته اند که دختران خدا هستند و اموری از عالم به آن ها واگذار شده تا به طور مستقل در آن ها تصرف کنند. در کنار این اعتقاد، باور دیگری داشتند مبنی بر این که جنس پسر، بسیار بهتر از جنس دختر است و در میان اکثر آنان، داشتن دختر موجب شرمندگی و روسیاهی بود، تا آن جا که امر او را دایر میان کشتن آن طفل معصوم یا نگهداشتن آن با خفت و خواری می کرد. خدای متعال در این سه آیه به نقد و تصحیح عقاید خرافی بت پرستان در مورد ملائکه و نسبت آن ها با خدای متعال می پردازد.

لات و عزى دو بت بزرگتر و مورد احترام بیشتر در میان آنان بودند. به همین دلیل، قرآن در مورد مناه فرمود: بت سوم و دیگری: «وَمَنْوَةُ الثَّالِثَةِ الْآخَرَى» تا تأخر رتبه‌ی او و کوچک‌تر بودن او از دو بت دیگر را در نگاه بت‌پرستان نشان دهد.

أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ

آیا شما که خود پسران را بر دختران ترجیح می‌دهید، برای خدا، پست‌تر را در عقیده‌ی خودتان انتخاب می‌کنید؟ چطور شما برای خود بهترین‌ها را، به زعمتان، برمی‌گزینید، اما برای خدای آفریدگار، پست‌ترین و حقیرترین باشد؟

تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ

وقتی شما برای خدا، قدرت آفریدن قائلید و باور دارید که آفرینش دختر و پسر به دست اوست و از طرفی بهترین را برای خودتان پسر قلمداد می‌کنید، چطور برای خدا، داشتن دختر را می‌پسندید؟! این تقسیم‌بندی هم ناقص و هم جائزانه است.

تذکر این نکته خالی از لطف نیست که این آیات، در صدد پذیرش اصل برتری‌های پسران بر دختران نیست، بلکه در موضع بیان سخافت و جهالت باورهای مشرکان است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

خداوند می‌فرماید: این نام‌گذاری‌هایی که برای بت‌ها کرده‌اید و این الفاظی که بر زبان شما جاری است، از پیش خودتان می‌باشد و شما و پدران نام‌گذاری کرده‌اید و هیچ دلیلی و برهانی الهی بر آن اسم‌ها وجود ندارد.

با این که نام‌گذاری در آغاز، توسط پدران صورت می‌گیرد، اما آیه مسئولیت این نام‌گذاری‌ها را در آغاز متوجه مخاطبانش می‌کند تا معلوم شود آنان نباید خود را پشت خطای پدرانشان مخفی کنند و مسئولیت باورهای امروزشان را به پدران و گذشتگان‌شان واگذار کرده و خود را معاف بشمرند؛ بلکه مسئولیت بر دوش صاحب عقیده است، گرچه خود آغازگر آن عقیده نباشد.

«سلطان» در آیه به معنای برهان و دلیل است؛ یعنی خدای متعال بر این نامگذاری‌ها هیچ دلیل و برهانی نازل نکرده است؛ فرزندی به نام فرشته ندارد و آن‌ها دختران وی نیستند، همان‌طور که از میان آنان سه نفر به نام‌های لات و عزّی و منّاء نمی‌باشند.

کسانی که با پیامبر اکرم ﷺ در مورد ملاقات با فرشته وحی مجادله و ستیزه کرده و او را انکار می‌کردند، خود در مورد فرشتگان و نسبتشان با خدای سبحان، به هیچ پایه برهانی و حجتی الهی تکیه نکرده‌اند.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ^ط

بله؛ این نام‌گذاری‌های توخالی، ترکیبی از گمانه‌ها و خواست‌هاست. مشرکان یک سلسله برداشت‌ها از رابطه‌ی خدا با موجودات دارند و از آثار و قدرتی که برای فرشتگان شناخته‌اند، تصور استقلال آنان را در اثرگذاریشان کرده‌اند؛ چنانچه آنان را شاید به دلیل لطافت خلقت، دختر تصور کرده‌اند و میل و خواست‌ها نیز آن‌ها را تقویت کرده، تا این‌که از پیش خود، فرشتگان را دختران خدا دانسته و سپس روح آن فرشتگان را حلول یافته در سه بت لات و عزّی و منّاء شمرده و این گمانه‌ها را در قالب عقیده ابراز نموده‌اند.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى

باورهای دینی، ریشه در هدایت‌های الهی دارد. پروردگار متعال هر آنچه از حقایق مورد نیاز بشر در مورد خدا و رابطه‌اش با پدیده‌های مادی، معنوی، زمینی و آسمانی است، در قالب عقل و ارسال رسولان و انزال کتب آسمانی در اختیار بشر گذاشته است، تا آن‌که وی گمراه نشود و روی به تصورات باطل نیاورد؛ بنابراین پیدا کردن راه و عقیده صحیح، امری غیرممکن نیست.

خدای سبحان در آغاز این آیه، مشرکان را مورد خطاب قرار می‌دهد: «أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ»، اما در ادامه، مخاطب را به غائب تبدیل می‌کند: «إِنْ يَتَّبِعُونَ»، این تفاوت خطاب به دلیل آن است که در آغاز، در مورد عقیده‌ی آنان داوری می‌کند و این داوری موضعی است که متوجه‌ی خود

مشرکان است، اما در ادامه «تحلیلی» از انگیزه‌ها و ریشه‌های عقیده مشرکان صورت گرفته که مخاطبش دیگران می‌باشند.

أَمْ لِلْإِنْسَنِ مَا تَمَنَّى

انسان، مالک آرزوهایش نیست تا هر آرزویی کرد در خارج محقق شود. «ام» در آیه، منقطعه و استفهام موجود در جمله، انکاری است و سیاق جمله، نفی است؛ یعنی به صرف آرزو، نمی‌توان حقایق را تغییر داد. بر جهان، روابط ثابت و سنن قطعی حکمفرما است که انسان باید آن‌ها را دقیقاً شناخته و خود را تابع آن‌ها کند، نه آن‌که از پیش خود و با برداشت‌های ناقص، به توصیف نادرست پدیده‌ها و روابط میان آن‌ها دست زده و آن را پایه‌ی همه حقایق بداند، به گونه‌ای که حتی به برهان‌های الهی توجه نکند.

پس با آرزوی انسان، فرشته، دارای اختیارات مستقل نمی‌شود، دختر خدا نمی‌گردد، شفاعت از دیگران نمی‌نماید و دفع ضرر و یا جلب منفعتی از کسی نمی‌کند.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ

حرف «فاء» در آیه، این جمله را فرع بر سابقش می‌کند؛ یعنی این‌که به دنبال ابطال استقلال فرشتگان و بت‌ها در سرنوشت انسان و این‌که به صرف آرزوی او چیزی از حقایق تغییر نمی‌کند، قرآن نتیجه می‌گیرد که هم دنیا و هم آخرت، تنها و تنها از آن خدای سبحان است و هیچ مالک و موثری در عرض او وجود ندارد.

وَكَمْ مِنْ مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا

إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ

در ادامه‌ی آیه قبل و بیان استقلال مطلق خدا بر همه‌ی دنیا و آخرت، خداوند در این آیه، به بیان عدم استقلال فرشتگان در تأثیراتشان می‌پردازد. به عبارت دیگر آیه‌ی مورد بحث، اصل شفاعت فرشتگان را انکار نمی‌کند، بلکه استقلال آنان در شفاعت هرکس را که بخواهند، مردود

می‌شمارد. آنان تنها در دایره‌ی اذن خدای متعال می‌توانند شفاعت کنند و شفاعت آنان در عرض اراده و خواست الهی نیست؛ بلکه شفاعت آن‌ها تابعی از اراده خداست و باید ببینند خدا شفاعت چه کسی را اجازه می‌دهد و راضی به شفاعت چه کسی می‌باشد.

در تفاوت واژه‌های «اذن» و «رضا» گفته شده که رضا، امری باطنی است و عبارت است از حالت ملایمتِ نفسِ شخص، به آنچه از آن رضایت دارد؛ ولی اذن، امری ظاهری است و اعلام صاحب اذن است؛ یعنی او می‌خواهد بگوید: در نزد من هیچ مانعی نیست که تو فلان کار را بکنی، و این هم با داشتن رضای باطنی سازگار است و هم با نبودن آن، ولی رضا با نبود اذن نمی‌سازد. البته در مورد خدا، اذن بدون رضایت معنی ندارد؛ بنابراین تا خداوند راضی نشود، اجازه نمی‌دهد و شاید به کار رفتن تعبیر «لَمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى» پس از واژه‌ی «اذن» اشاره به همین معنی باشد.

در این‌که مراد از «مَنْ» در عبارت «لَمَنْ يَشَاءُ» کیست؟ دو احتمال وجود دارد. اول آن‌که مراد، فرشته باشد؛ به این معنی که تا خدا نخواهد که فرشته‌ای شفاعت کند و راضی به شفاعت او نباشد، فرشته شفاعت نمی‌کند. دوم آن‌که مراد، انسان است؛ یعنی شفاعت فرشتگان فایده‌ای ندارد، مگر برای انسانی که خدا راضی به شفاعت شدنش باشد. یعنی شفاعت، یک درخواست است و خدای متعال باید پذیرای درخواست باشد، در غیر این صورت، شفاعت فایده‌ای به حال شفاعت‌شونده نخواهد داشت. پس این بت‌پرستان به جای آن‌که به تَوْهُمَاتِ چنگ زنند و ملائکه را مستقل در تأثیر بدانند و حتی آنان را با باورهای غلط، شفیعان قطعی بدانند، باید روی به خدا آورند و دغدغه‌ی جلبِ خواست و رضایت او را داشته باشند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَهُ الْمُؤْتَمَرُونَ تَسْمِيَةَ الْأُتَى

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» بیان علت است؛ بدین معنا که چون شخص، ایمان به آخرت و حساب و عقاب ندارد، هرچه به ذهنش برسد، به زبان می‌آورد. رابطه‌ی این دو به مسئولیت انسان در قبال گفته‌هایش برمی‌گردد. انسانی که تعهد نداشت و احساس مسئولیت نکرد و به

خصوص اگر احساس مسئولیت در مورد قیامت و فرجام هستی ننمود، هرچه به ذهنش برسد، به عنوان تحلیل می‌گوید، به خصوص در حوزه‌هایی که قابل شناخت تجربی نیست. پس بی‌ایمانی به آخرت، موجب بی‌تعهدی و بی‌تعهدی، موجب نام‌گذاری‌های تخمینی و بی‌برهان است.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ

«علم» آن تصدیقی است که مانع نقیض باشد؛ یعنی با داشتن دانایی، احتمال خلاف نرود. آیه بیان می‌کند این نسبتی که به ملائکه می‌دهند و آن‌ها را دختر می‌نامند، برهانی ندارد و خود بر این نام‌گذاری دلیلی نداشته و لذا علمی ندارند.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا

بلکه اینان گمانه‌زنی کرده و پیرو این گمان‌ها شده‌اند و روشن است که انسان از راه گمان به امر درست و حقیقت امور نمی‌رسد. پس انسان متعهد و معتقد، هرگز بدون علم و آگاهی، سخنی در الهیات نمی‌گوید و بی‌دلیل نسبتی نمی‌دهد. تکیه بر گمان و پندار، کار غیرمعتقدان و غیرمؤمنان به قیامت و مسئولیت‌های گسترده‌ی انسان است.

فَاعْرِضْ عَنْ مَّن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا

آمدن حرف فاء بر سر جمله، دلیل تفریع این آیه بر مطالب گذشته است. پیامبر اکرم ﷺ در هشدارها و ابلاغ‌هایی که می‌نمود، همه‌ی افراد را داخل می‌کرد، اما به تدریج اشخاص مواضع مختلفی می‌گرفتند، تا این‌که در نهایت گاه در جرگه‌ی کافران به توحید یا قیامت و دیگر معارف الهی قرار می‌گرفتند. خدای متعال نیز به تناسب شکل‌گیری شخصیت کفرآلودشان برای پیامبر ﷺ، خط تبلیغ تعیین می‌فرمود، از جمله در این‌جا به اعراض و رویگردانی از کسانی که رویگردان از ذکر الهی‌اند، فرمان می‌دهد.

این‌که مراد از ذکر چیست؟ اختلاف وجود دارد. مفسران مواردی نظیر قرآن، دلیل و برهان، و یاد خدا را مراد از کلمه‌ی ذکر در این آیه دانسته‌اند. به هر حال آنچه تاکنون از سوی خدای متعال آمده و این شخص به آن‌ها پشت پا زده و رویگردانی کرده، چیزی جز بی‌نتیجه شدن

تلاش‌های پیامبر اکرم ﷺ به دنبال نداشته است. حال که آنان زیر بار ذکر نمی‌روند، لزومی ندارد که پیامبر ﷺ به گفتگو و دعوت آنان ادامه دهد؛ زیرا فایده‌ای در پند و موعظه‌ی آنان نیست.

وَلَمْ يَرْدِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

اگر تنها عمل این گروه، رویگردانی بود، باز احتمال بازگشت وجود داشت؛ اما آنان تمام همت و اراده‌ی خود را منحصر به دنیا کرده بودند و دیگر امیدی به بازگشتشان نبود. نکته‌ای که از آیه استفاده می‌شود. این که دین نیامده تا بهره‌گیری از دنیا را نفی کند، بلکه رسالت دین، شکستن انحصارِ اهتمام انسان به دنیا است؛ چنان‌که این گروه، اراده خود را تنها به دنیا اختصاص داده‌اند.

ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ

اگر مشارالیه ذلک، جمله‌ی قبل باشد، مراد آیه، آن است که اشخاصی که جز زندگی دنیا را اراده نمی‌کنند، مبلغ و میزان دانش و علمشان همین است. همت افراد تابع دانش آنان است؛ کسی که دانشش به حد بلوغ نرسیده و در همین مرتبه نزدیک مانده، یعنی مبتلا به نزدیک‌بینی است، چگونه همت آخرت را بکند و روی به آن آورد.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَن اهْتَدَى

نظیر این عبارت، در آیه‌ی ششم از سوره‌ی قلم آمد. آن‌جا بحث از آینده و تسلی پیامبر اکرم ﷺ بود که در آینده معلوم می‌شود به عقل چه کسی فتنه افتاده است.

توجه شود که هدایت، شأنی از شئون ربوبیت است و چون رسالت و ابلاغ پیام الهی، وظیفه‌ای مرتبط با ربوبیت خدای متعال است، استناد به آن از باب وصفِ مشعر به علیت است؛ یعنی این که ربوبیت خدا ایجاب می‌کند که او نسبت به گمراهان و هدایت‌یافتگان علم داشته باشد و بر اساس آن، هدایت را متوجه افراد بکند.

آیات ۳۱ و ۳۲

(وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتُؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى) ﴿۳۱﴾ و هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است، از آن خداست، تا بدکاران را در برابر اعمالشان، کیفر، و نیکان را به کردارشان پاداش دهد.

(الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُرْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى) ﴿۳۲﴾ آنان که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها اجتناب می‌کنند، جز آن‌که گناهی موردی یا کوچک از آن‌ها سر بزنند، بدانند که آمرزش پروردگارت [نسبت به آنان] وسیع است. او به شما از آن دم که شما را از زمین بیافریدتان و از همان‌گاه که در شکم مادرانتان پنهان بودید، آگاه‌تر است، پس خودتان را پاک بشمارید. اوست که پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد.

کلمه‌ها

«کَبَائِرُ»: جمع کبیره است.

«إِثْمٌ»: در اصل به معنی عملی که انسان را از خیر و ثواب دور می‌کند و معمولاً بر گناهان اطلاق می‌شود.

«فَوَاحِشٌ»: فاحشه و فحشاء و به معنی چیز بسیار قبیح است. مرحوم طبرسی می‌نویسد: بنا بر قولی کبائر، گناهی است که در آن وعده‌ی آتش هست و فواحش، گناهی است که دارای حد شرعی است.

«لَمَمٌ»: به معنی نزدیک شدن به گناه است و از گناهان صغیره نیز تعبیر به لَمَم می‌شود. این واژه در اصل از ماده‌ی «المام» گرفته شده، که به معنی نزدیک شدن به چیزی بدون انجام آن است و گاه به اشیاء قلیل و کم نیز اطلاق شده است. راغب اصفهانی می‌گوید: «فلان یفعل کذا

لَمَّمَا ای حیناً بعد حین؛ یعنی گاه گاه. بر همین اساس برای «لمم» مصادیق گوناگونی گفته شده است؛ برخی آن را به معنی گناه صغیره و بعضی به معنی نیت گناه، بدون انجام آن و بعضی به معنی معاصی کم اهمیت دانسته اند. گروهی نیز لمم را هرگونه گناهی اعم از صغیره و کبیره دانسته اند که عادت نشده باشد و گاه گاه اتفاق بیفتد و انسان متذکر گردد و توبه کند.

در روایتی از امام صادق □ می خوانیم: «هُوَ الذَّنْبُ يَلَمُّ بِهِ الرَّجُلُ فَيَمُكُّ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَلَمُّ بِهِ بَعْدُ؛ آن گناهی است که انسان به سراغ آن می رود، سپس مدتی از گناه خودداری کرده، بار دیگر به آن آلوده می شود [و هرگز از آن دست بردار نیست و کار همیشگی او نیست].»

و باز آن حضرت فرمود: لمم، رفتن انسان به سراغ گناه و سپس استغفار از آن است. لذا طبرسی در مجمع البیان از فراء نقل کرده و می نویسد: لمم آن است که انسان کاری را در وقتی بکند و به آن عادت نداشته باشد.

«أَجْنَةً»: جمع جنین و به معنی پوشیده است؛ بچه تا هنگامی که در رحم مادر پنهان است، جنین گفته می شود.

تفسیر

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

«واو» در آغاز آیه، استیناف است و این جمله، دلالت بر مالکیت مطلق خدا بر همه ی موجودات آسمانی و زمینی می کند.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَعُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى

لام در این جا، لام عاقبت است و متعلق به اول آیه؛ یعنی غایت و عاقبت مالکیت مطلق خدا بر موجودات، رساندنشان به کیفر و پاداش است.

مراد از «اسائه» بدی و معصیت و مراد از «عملوا» نفس عمل است؛ یعنی آنچه بدکاران در نهایت می چشند، نفس عمل های زشتی است که مرتکب شده اند. برخی نیز احتمال داده اند،

مراد، جزای اعمالی باشد که مرتکب شده‌اند و مطلب در مورد «حُسنی» نیز از همین قرار است؛ مراد از حُسنی یا خود نیکی است که اثرش و باطنش بر شخص نیکوکار ظاهر می‌شود و یا پاداش نیکوکاری است که به شخص داده می‌شود.

این آیه در تعقیب مباحث گذشته و خطباتی است که با پیامبر اکرم □ صورت پذیرفت. پروردگار متعال اندیشه‌های صحیح و غلط را در مورد فرشتگان بیان فرمود و گروهی را که با حضرت محمد □ در مورد دیدن حقیقی فرشته‌ی وحی ستیزه و بر باورهای غلط و توهم‌آلودشان در مورد فرشتگان اصرار می‌کردند، سرزنش نمود، و پیامبر اکرم □ را به اعراض از گروه مزبور امر کرده و علت آن را رویگردانی آنان از ذکر و آیات الهی و خلاصه‌کردن همتشان در دنیای فانی شمرد.

معنای اعراض این است که دیگر پیامبر □ با آنان از در تذکر و هدایت وارد نشود، اما این به معنی رهایی و یلگی این گروه نیست. اگر به تو می‌گوییم از آنان اعراض کن، یعنی کار را به ما بسپار که مجازات و تنبیه آنان به دست ما است.

جزا و پاداش بی‌پشتوانه نیست؛ بلکه خدای جل و اعلی که مالک همه‌ی موجودات آسمانی و زمینی است، آنان را تنبیه می‌کند و البته نیکوکاران را نیز به نیکی جزا می‌دهد. قرآن در این آیه، مسأله‌ی جزا و پاداش را از مالکیت گرفته و این‌که مالکیت حقیقی خدا و وابستگی و مملوک‌بودن موجودات، مانع از آن است تا رویگردان‌های از یاد خدا و آیات او را، که مرتکب اعمال بد شده‌اند، به سزای اعمالشان نرساند. کسی که مالک حقیقی است، هرگونه معامله‌ای را که صلاح بداند با مملوکش می‌کند و هیچ یک از مملوک‌ها توان فرار از حکومت او را نخواهند داشت: «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ».

اما از آن‌جایی که مالک هستی عادل و حکیم است، قرآن می‌فرماید: «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا؛ آنان را جزا می‌دهیم به دلیل عمل خودشان». یعنی قرآن، کیفر و مجازات را «بازتاب رفتار» می‌داند، تا روشن سازد مالک موجودات علاوه بر مالکیت، با صفت عدالت با آنان رفتار

می‌کند و کیفر و پاداش را متناسب با رفتار موجودات می‌دهد. پس سیاق آیه، سبب را می‌رساند. نکته‌ی دیگر آن‌که چون بحث در مورد روی‌گردانان از آیات الهی و گمراهان بود، خداوند در این جا کیفر بدکاران را مقدم داشت و پاداش نیکوکاران را مؤخر ذکر نمود.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ^ع

خداوند در آیه‌ی گذشته اهل نیکی را به اجمال و در این جا با تفصیل بیشتری معرفی کرده است. به عبارت دیگر «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ...» بدل از جمله «أَحْسِنُوا بِالْحُسْنَى» است.

اگر مراد از لمم، گناهی باشد که گاه‌گاه اتفاق می‌افتد، استثناء در این جا متصل است؛ یعنی نیکوکاران کسانی‌اند که به طور طبیعی و عمومی از گناهانی که خدا وعده‌ی آتش بر آن‌ها داده است، اجتناب می‌کنند و همچنین از گناهانی که خدا بر ارتکابش حد شرعی مقرر فرموده، دوری می‌کنند، هرچند در پاره‌ای موارد که از کنترلشان خارج شود، مرتکب گناه می‌شوند.

اما اگر مراد از لمم، گناه صغیره باشد که به طور کلی از گناه کبیره و فاحشه‌ها برکنار است، استثناء منقطع می‌گردد؛ یعنی نیکوکاران کسانی‌اند که مرتکب گناهان، اعم از کبیره و فاحشه نمی‌شوند، جز در مواردی که گناهان کوچک را مرتکب می‌شوند. البته همان‌طور که در بحث لغت از روایات استفاده شد، معنی اول صحیح‌تر است.

إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ^ع

این عبارت، علت نیک‌شمردن مرتکبان موردی گناه را بیان می‌کند. یکی از صفات خدا، غفار و گذشت گسترده است، و به همین دلیل به صرف ارتکاب موردی گناه، شخص را از زمره‌ی نیکوکاران اخراج نکرده و همچنان مشمول پاداش نیک می‌نماید.

خداوند با این عبارت، امید را در دل انسان‌هایی که مایل به ارتکاب گناه نیستند، زنده نگه می‌دارد و می‌فرماید: هرچند گاه طوفان غضب یا شهوت شما را از راه منحرف می‌کند و شکست می‌دهد، اما همین که اغلب در راه مستقیم، حرکت می‌کنید و در مسیر طاعت هستید،

مشمول پاداش نیک می‌باشید. نه تنها شما را می‌بخشم، بلکه با نادیده گرفتن اشتباهات شما، راهتان به سوی کمال و سعادت را هموار نگه می‌دارم.

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ^ط

در این عبارت به دانش خداوند اشاره شده و علت توجه غفران و نادیده گرفتن برخی گناهان، توضیح داده شده است. شما انسان‌ها ریشه در خاک دارید. این ریشه‌ها شما را زمینی می‌کند و نورانیت جان شما را در حجاب قرار می‌دهد. وقتی موجودی ریشه در خاک داشته باشد، ارتکاب گناه در موردش دور از انتظار نیست. خطاب در این جا اشاره به جنس ما انسان‌ها دارد، نه به حضرت آدم^ع؛ به همین جهت خطاب را به ما انسان‌ها کرد، تا معلوم شود هر یک از ما انسان‌ها از زمین ایجاد شده‌ایم و ریشه در خاک داریم و لذا در حجاب قرار داریم و این حجاب عامل میل به گناه است. ریشه داشتن در آشیانه‌ی طبیعت، میل به گناه را افزایش می‌دهد و به همین دلیل حتی انسان‌های پذیرای تربیت عقلی یا دینی و الهی، گاه به طور اتفاقی مرتکب گناه می‌شوند.

بخش دیگر این عبارت، یعنی «وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» دانش الهی را به حال انسان از دوران جنینی و آغاز زندگی جنین در رحم مادران یادآور می‌شود و معلوم می‌دارد که پیوستگی شدید جنین به مادر باز در شکل‌گیری شخصیت انسان و میل‌ها و رغبت‌های او مؤثر است و انسان تحت تأثیر این محیط، میل به شهوت و گناه پیدا می‌کند. بنابراین، وسعت مغفرت خدا، ریشه در دانش گسترده و عمیق او به انسان و عوامل تأثیرگذار بر او دارد.

به علاوه با این دانش عمیق و گسترده‌ی خدا به باطن و ریشه‌ها و جزئیات انسان، جایی برای خودستایی انسان باقی نمی‌ماند و ما نمی‌توانیم از پاک‌بودن خود سخن بگوییم؛ چنان‌که فرمود:

فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ^ط

وقتی ریشه‌ی مادری و تغذیه‌ی تو از خاک است و آن‌ها در تو تأثیر دارند، تو نمی‌توانی

خودت را تزکیه کنی؛ یعنی آن گونه که حق پاک کردن است، خود را پاک کنی؛ چرا که خاک و جنین اثر خود را بر تو می گذارند.

بله، تو باید برای پاک شدن خود تلاش بنمایی، اما طهارت حقیقی ممکن نیست. لذا آنچه خدا از شما خواسته، خودنگهداری و تقواست:

هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى

شما خود را از غلطیدن به دام معصیت و شهوت های حرام باز دارید، هرچند میل به گناه و معصیت دارید، اما تو سعی کن متقی باشی؛ او خویشتنداران را می شناسد.

آیات ۳۳ تا ۵۵

(أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى) ﴿۳۳﴾ آیا آن کس را که روی گرداند، مشاهده کردی؟
 (وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى) ﴿۳۴﴾ اندک می‌بخشید و در انفاق بخل می‌ورزید؟
 (أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى) ﴿۳۵﴾ آیا علم غیب دارد و می‌بیند؟
 (أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى) ﴿۳۶﴾ یا از آنچه در صحیفه‌های موسی آمده، بی‌خبر مانده است.

(وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى) ﴿۳۷﴾ یا از ابراهیم که حق رسالت را ادا کرد.
 (أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) ﴿۳۸﴾ کسی بار گناه دیگری را بر ندارد.
 (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) ﴿۳۹﴾ و این‌که برای انسان جز حاصل تلاشش، چیزی نیست.
 (وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى) ﴿۴۰﴾ و [نتیجه‌ی] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.
 (ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى) ﴿۴۱﴾ سپس هر چه تمام‌تر وی را پاداش دهند.
 (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) ﴿۴۲﴾ و این‌که پایان [کار] به سوی پروردگار توست.
 (وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى) ﴿۴۳﴾ و هم اوست که می‌خنداند و می‌گریاند.
 (وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا) ﴿۴۴﴾ و هم اوست که می‌میراند و زنده می‌گرداند.
 (وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ) ﴿۴۵﴾ و هم اوست که دو نوع می‌آفریند: نر و ماده.
 (مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ) ﴿۴۶﴾ از نطفه‌ای چون فرو ریخته شود.
 (وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ) ﴿۴۷﴾ و بر اوست که آن را بار دیگر زنده کند.
 (وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ) ﴿۴۸﴾ و هم اوست که [شما را] بی‌نیاز کرد و سرمایه بخشید.

(وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعَرَىٰ) ﴿۱۴﴾ و هم اوست پروردگار ستاره «شعری»
 (وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ) ﴿۱۵﴾ و هم اوست که عادیان قدیم را هلاک کرد.
 (وَتَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ) ﴿۱۶﴾ و تمود را [هلاک کرد] و [کسی را] باقی نگذاشت.
 (وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ) ﴿۱۷﴾ و پیشتر [از همه ی آنها] قوم
 نوح را، زیرا که آنان ستمگرتتر و سرکش تر بودند.
 (وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ) ﴿۱۸﴾ و شهرها [ی سدئوم و عاموره] را فروافکند.
 (فَغَشَّيْهَا مَا غَشَّىٰ) ﴿۱۹﴾ پوشاند بر آن [دو شهر، از باران گوگردی] آنچه را پوشاند.
 (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ) ﴿۲۰﴾ پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید روا

می داری؟

کلمه ها

«تَوَلَّى»: رویگردانی.

«اُكْدَى»: عبارت از حفر چاه و دست کشیدن از ادامه ی حفر. به مطلق دست کشیدن از
 تلاش نیز گفته شده است.

«صحف»: جمع صحیفه؛ اشاره به مجموعه کتبی دارد که از سوی خدا بر حضرت موسی □
 نازل شد.

«وِزْر»: از «وَزَرَ» و به معنی پناهگاه های کوهستانی است. سپس واژه ی وزر به بارسنگین
 اطلاق شد، به سبب شباهتی که با سنگ های عظیم کوه دارد و سپس بر گناه اطلاق شد، به دلیل
 سنگینی ای که گناه بر دوش انسان دارد.

«سَعَى»: راه رفتن تند و سریع، نه به حدی که به آن دویدن گویند. این کلمه بر مطلق تلاش
 و کوشش در هر کاری، چه خیر و چه شر، استعمال می شود.

«أَوْفَى»: کامل‌ترین جزا.

«نَشَأَ»: اسم مصدر و به معنی پدیدآمده و خلق‌شده است. «النشأة الاخری» یعنی پدیده‌ی دیگر، رستاخیز.

«أَغْنَى»: از ماده‌ی «غنی» و به معنی بی‌نیازی است.

«أَقْنَى»: از ماده‌ی «قنی» به معنی اموال و سرمایه‌هایی که ذخیره می‌شود.

«شِعْرَى»: ستاره‌ای درخشنده که معمولاً به هنگام سحر در کنار صورت فلکی جوزا در آسمان ظاهر می‌شود و به دلیل جلب توجهی که می‌کند، گروهی از مشرکان عرب آن را می‌پرستیدند. این ستاره در سمت جنوب عربستان ظاهر می‌شود و به همین دلیل آن را شعرای یمانی می‌نامند.

ستاره‌ی شعرای دیگری هم در جهت شمال عربستان قرار دارد که شعرای شامی نامیده می‌شود، ولی معروف، همان شعرای اول است. ستاره‌ی شعرا، حرارت عظیمی دارد که تا ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد برآورد شده است، در حالی که حرارت سطح خورشید را فقط ۶۵۰ درجه می‌دانند. حجم این کره، بیست برابر حجم خورشید است و فاصله‌اش با ما یک میلیون برابر فاصله ما با خورشید است. نور خورشید، ظرف هشت دقیقه و سیزده ثانیه به ما می‌رسد؛ یعنی فاصله‌اش از ما ۱۵۰ میلیون کیلومتر است، اما شعاع شعرا به ما پس از ۱۰ سال نوری می‌رسد. ستاره‌ی شعرای یمانی سیاره‌ای همراه دارد که از سیارگان مرموز آسمان است. اولین بار، دانشمندی به نام «بسل» در سال ۱۸۴۴م به وجود آن پی برد. این سیاره در سال ۱۸۶۲ با تلسکوپ مشاهده شده است و دوره گردش این سیاره، به دور ستاره اصلی ۵۰ سال است.^۱ گویند قبیله خزاعه و حمیر آن را پرستش می‌کردند و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، پرستش آن به قریش و گروهی از عرب، نسبت داده شده است.

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ۲۲، ص ۵۶۴-۵۶۵. به نقل از: دائرةالمعارف الاسلامیة، ذیل ماده‌ی شعری؛ فرهنگ‌نامه، ذیل ماده‌ی ستاره و غلامحسین مصاحب، دائرةالمعارف فارسی.

«اِثِّكَافٌ»: زیر و رو. مؤتفکه، قریه‌های لوطاند که زیر و رو شد.

«أَهْوَى»: اسقاط، بلندکردن چیزی از زمین و برگرداندن و انداختن آن.

«تَتَمَارَى»: از ماده‌ی «تَمَارَى» به معنی محاجه‌ی همراه با شک و تردید.

«آلاء»: جمع «آلی» یا «إِلی» - بر وزن فِعْل - به معنی نعمت.

تناسب آیات

در ادامه‌ی مباحث سوره و پس از آن که خداوند به پیامبر اکرم ﷺ خطاب فرمود تا از گروهی که همه‌ی همت خود را در جهت دنیا صرف کرده‌اند، صرف‌نظر کند و این که فرجام آنان را به خدایی واگذارد که مالک آنان و همه‌ی موجودات است و هم به‌خوبی از انسان و ریشه‌های او آگاه است، خداوند در این آیات به مسئولیت انسان اشاره و احتمال واگذاری مسئولیتِ عمل هر انسانی را به دیگری منتفی می‌نماید و بر رابطه میان تلاش و فرجام، تأکید می‌نماید.

سبب نزول

برای این بخش از آیات، شأن‌نزول‌هایی گفته شده است، مثلاً آیات را مربوط به عثمان بن عفان دانسته‌اند. او دائماً برخی از اموال خود را انفاق می‌کرد. یکی از بستگانش به نام عبدالله بن سعد به او گفت: اگر به این وضع ادامه دهی، چیزی برای تو باقی نمی‌ماند. عثمان گفت: من گناहانی دارم که می‌خواهم به این وسیله رضایت و عفو الهی را جلب کنم. عبدالله به او وعده داد که اگر شترِ سواری‌ات را با جهازش به من دهی، من تمام گناهانت را به گردن می‌گیرم. عثمان چنین کرد و بر این قرارداد گواه گرفت و به دنبال این توافق، از انفاق خودداری کرد.^۱

ولی همان‌گونه که روشن است، سبب نزول، آیات را محدود به مورد شأن نزول نمی‌کند، بلکه آن مورد در حقیقت، بهانه و فرصتی برای بیان یکی از حقایق و معارف قرآنی بوده است.

۱. این شأن نزول در مجمع البیان، کشاف و تفسیر کبیر به نقل از ابن عباس و سدی و کلبی و جماعتی دیگر از مفسران آمده است.

استفاده از این روش هدایتی را باید یکی از بهترین الگوها در تربیت فردی و اجتماعی دانست که در آن از فرصت‌های پیش‌آمده برای بیان معارف، استفاده کامل می‌شود. به هر حال در این قسمت از آیات، مسئولیت هر فرد از افراد بشر، مورد تأکید قرار گرفته است و قرآن همچون بخش‌های گذشته، به دفع یکی از باورهای نادرستی می‌پردازد که مانع ادامه انجام عمل صالح می‌گردد. خدای متعال در این آیات، توضیح می‌دهد که برعهده گرفتن بار مسئولیت دیگران، مسئولیت را از دوش آنان ساقط نمی‌کند.

تفسیر

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى

مراد از رویگردانی، رویگردانی از ذکر است، منتهی نه از آغاز، بلکه رویگردانی کسی که در آغاز رو به قرآن و ذکر آورد و سخنان پیامبر اکرم ﷺ در او اثر گذاشت، اما در ادامه به دلیل فریبی که خورد، از ادامگی راه باز ماند.

برخی گفته‌اند مراد، رویگردانی از انفاق است؛ اما به نظر می‌رسد آیه عمومیت دارد؛ همان‌طور که رویگردانی از انفاق هم به دلیل توهّم سلب مسئولیت است.

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى

این شخص، به انفاق برخی از مال خود پرداخت و هنوز چیزی نگذشته بود که با تعهد و سوسه‌آلود دیگری، از این تلاش و مجاهدت خود دست کشید، یا به دلائل دیگر از ادامگی کار خیر سست شد.

کسی که این عمل را در میانه رها کرده است، باید به چند سؤال پاسخ دهد:

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى

او باید بر غیب اطلاع داشته باشد و بر اساس این دانش، بداند که رفیقش می‌تواند بار مسئولیت وی را تحمل بکند، یا بخشش و دهش، نقشی در رستگاری او ندارد.

مراد از غیب در این جا امر عذاب است که غایب از نظر است و مراد از دیدن، اطلاع یقینی بر تحمل عذاب، توسط شخص متعهد به جای او است.

استفاده از همزه ی استفهام، به منظور انکار چنین عقیده ی خامی است که او عالم به غیب است و می بیند که گنااهش به گردن دیگری افتاده است.

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ

استفهام، در موضع توبیخ و سرزنش است؛ یعنی آیا این شخص که چنین عملی انجام داد، از محتوای آنچه در کتب آسمانی آمده است، خبردار نشد؟ منظور آیه آن است که اگر این شخص از محتویات کتب نازل شده بر حضرت موسی □ مطلع بود، به طور طبیعی می دانست کسی نمی تواند بار مسئولیت اعمال دیگری را به دوش گیرد.

وَأَبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ

«وَفَّى» اشاره به ویژگی حضرت ابراهیم □ دارد که در مقابل وظایف و مسئولیت هایش، به طور کامل وظیفه اش را انجام داد. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است: «وَفَّى بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَذَبَحَ إِبْنَهُ».

خداوند حضرت ابراهیم را پیامبری باوفا شناساند تا هم اصل محتوای صحیفه اش و هم وفا و التزامش به اوامر و نواهی در آن را برساند و معلوم کند که آن حضرت به آنچه در کتاب آسمانی آمده بود، کاملاً عمل کرد.

ذکر صحیفه ی موسی و ابراهیم □ با صیغه ی جمع، به دلیل آن است که هر یک از آن دو پیامبر عظیم الشان، دارای چند کتاب آسمانی بودند.

اما تقدم ذکر نام حضرت موسی □ بر حضرت ابراهیم □ شاید به دلیل آن باشد که صحیفه های حضرت موسی □ شهرت بیشتری دارد و در دسترس بوده، یا آن که صحیفه های حضرت موسی □ در نظر مشرکان بزرگ تر و مهم تر از صحیفه های حضرت ابراهیم □ می نمود.

أَلَا تَرَوْا زُرَّةً وَزَرَ أُخْرَىٰ

آنچه در این صحیفه‌ها وجود داشت، این بود که هیچ کسی بار گناه و مسئولیت دیگری را به دوش نخواهد کشید.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ

لام در «لانسان»، مالکیت را می‌رساند؛ یعنی همان‌گونه که انسان مالک و متصرف در چشم و گوش و سایر اعضایش است، مالک تلاش و اعمالش نیز می‌باشد؛ پس تا انسان هست، عملش نیز وجود دارد و هرگز به طبع خود، از انسان جدا نخواهد شد؛ یعنی با انتقال انسان به جهان دیگر، اعمالش نیز با او خواهند بود، بر خلاف زن و فرزند و مال و جاه که با مرگ، رابطه‌شان با انسان قطع می‌شود. پس هیچ انسانی، مالک حقیقی چیزی جز تلاش و دسترنجش نخواهد بود.

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ

منظور از «رویت» در این جا مشاهده است و مراد از «سعی» همان تلاش و کوشش است؛ یعنی آنچه در قیامت دیده می‌شود، تلاش و کوشش‌های فرد است، هرچند احیاناً به نتیجه نرسیده باشد. مجهول‌بودن «یُرى» اشاره به آن دارد که شاهدان اعمال، غیر از خود فرد هستند؛ زیرا در قیامت آنچه خود فرد می‌بیند، عملش است: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا»؛ روزی که هر کسی هر آنچه که انجام داده، حاضر شده می‌یابد، اما در این جا بحث از دیدن سعی و تلاش افراد است.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَىٰ

ضمیر در جمله‌ی «يُجْزَاهُ» به سعی برمی‌گردد؛ یعنی انسان بر اساس تلاشش کیفر و پاداش می‌یابد.

نکته‌ی ارزنده این آیات آن است که در روز قیامت، به مقدار تلاش و کوشش توجه می‌شود، هرچند مقدار اعمال شخص کم باشد.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ

از جمله دیگر مطالبی که در صحیفه‌های موسی و ابراهیم □ وجود دارد، آن است که سر رسید آفرینش و تدبیر همه‌ی امور به سوی پروردگار است. منظور آیه، این است که انسانی که با تعبیر و سوسه‌آمیز دیگران را از انجام اعمال خیر و سعی و تلاش باز می‌دارد، باید بداند که همه‌ی امور عالم، اعم از اصل آفرینش یا تدبیر و نهایت امر موجودات هستی، به پروردگار برمی‌گردد، و اجازه‌ی بر عهده‌گرفتن مسئولیت اعمال دیگران یا عدم آن، به دست او است.

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ

از اینجا تا دوازده آیه‌ی بعد، مصادیقی بیان می‌شود که نهایت امور عالم را به خدا ختم می‌کند و استقلال موجودات را در این موارد منتفی می‌داند.

بینش توحیدی در واقع کم‌کردن استقلال پدیده‌ها و اتصال همه چیز به پروردگار است؛ بینش مذکور در این آیات بیان می‌شود، تا جایی برای دخالت عوامل مستقل از اراده‌ی پروردگار باقی نماند.

اوست که می‌خنداند و می‌گریاند. خنده و گریه، شادی و غم دو حالتِ انسان‌اند که ریشه در تعجب از اموری خاص دارد. استعداد تعجب و انفعال در برابر عوامل خنده‌آور و گریه‌آور، چیزی نیست که به دست خود انسان باشد. به عبارت دیگر، انسان وقتی در دو عمل خنده و گریه خود تأمل کند، ملاحظه می‌کند که این دو امر به ظاهر فعل خود انسان‌اند، اما در واقع، منتها و مرجعشان به صاحب‌اختیارِ او بازگشت دارد اوست که استعداد تعجب و انفعال را در انسان پدید آورد.

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا

از دیگر حالاتی که بر موجودات، از جمله انسان، عارض می‌شود، مرگ و زندگی است. اغلب افراد نمی‌خواهند بمیرند و کسی از حیاتش دلتنگ نمی‌شود. مرگ و زندگی در دست خود انسان نیست. اگر خوب دقت شود تحولاتی این چنینی خارج از خواست بشر و دیگر مخلوقات است، در نتیجه میراننده و زنده‌کننده غیر از انسان است و او همان صاحب‌اختیار و مدبر موجودات عالم می‌باشد.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ * مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ

آفرینش موجودات به شکل نر و ماده در همه‌ی موجودات هستی، از جمله انسان، نیز از نشانه‌های منتهی‌شدن امور عالم به صاحب‌اختیار هستی و پروردگار عالم است. چه بسیار موجوداتی که روزانه صاحب فرزند مذکر یا مؤنث می‌شوند. آیا در جهان، موجودی می‌تواند ادعای آفرینش بکند و آیا انسانی پیدا می‌شود که این دو جنس مختلف را از یک ذره‌ی ناچیز و بی‌ارزش به نام نطفه‌ای که در رحم ریخته شده، پدید آورد؟

برخی گفته‌اند «تُمْنَى» به معنی ریخته‌شده نیست، بلکه به معنی مقدّر شده است؛ یعنی تا چیزی مقدّر نشده باشد، فرزندی از منی‌ها متولد نمی‌شود.

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ

یکی دیگر از ویژگی‌های پروردگار، ایجاد پدیده‌ای به نام جهان آخرت است. نه تنها آفرینش و تدبیر حیات انسان در این جهان به پروردگار منتهی می‌شود، بلکه پدیدآوردن جهان دیگر نیز همین‌طور است. این که آیه می‌فرماید خلقت دیگر به عهده‌ی خداست، برای این است که وقتی پروردگار انسان را آفرید و به وی دستوراتی داد و آنان را در انتخاب راه آزاد گذاشت، در این میان، افرادی مطیع و افرادی عاصی شدند؛ از طرفی در این جهان، امکان مجازات کامل آنان نبود یا مصلحت آن وجود نداشت. پس چاره‌ای جز وجود حیاتی دیگر

نیست تا خداوند آنان را زنده کند و به مکافات و پاداش عملشان برساند؛ بنابراین بر پروردگار حکیمی که جهان فعلی را بدون ظرفیت پاداش و مجازات کامل، تدبیر فرمود؛ لازم است تا جهان دیگری تدبیر نماید. واژه «علیه» اشاره به این معنی دارد.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ

پروردگار تو کسی است که بی نیاز می کند و سرمایه های باقی در اختیار می گذارد. اگر در روی زمین نعمت هایی وجود دارد که موجب تأمین حاجات و رفع نیاز موجودات هستی و از جمله، انسان است و اگر این نعمت ها باقی می ماند و در زمین ذخیره می گردد، همگی از جانب او است. با عنایت به مطلق بودن عبارت، بی نیازی در آیه به انسان اختصاص ندارد و همه ی موجودات را شامل می شود؛ یعنی پروردگار نیاز همه ی موجودات را تأمین می کند.

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعَرَىٰ

در آیه بر این نکته تأکید می شود که اگر ستاره ی شعرا را ستاره ای مؤثر در سرنوشت خود می دانید و برای او آثاری بیان می کنید، این ستاره از خود استقلال نداشته و تحت تدبیر و ربوبیت پروردگار متعال است.

نکته ی مهمی که باید به آن توجه شود این که انسان ها بعد از دیدن آثار موجودات، نباید آن ها را مستقل در این آثار ببینند و حد معرفتشان را محدود به اثر مستقیم کنند، بلکه باید دوراندیش باشند و روابط ماورای پدیده ها را نیز بشناسند. موحدان کسانی اند که به این عرصه راه پیدا می کنند. چون محور مباحث این سوره ها اصلاح اجتماعی می باشد و از طرفی یکی از آفت های احتمالی، واگذاری امر خود به دیگران است، خداوند در این بخش از سوره به اقوامی اشاره می کند که به دلیل رضایت به انحراف و فساد همدیگر، نابود شدند:

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ

قدرت و سلطنت پروردگار تو آن گونه است که در گذشته، اقوامی همچون قوم عاد را که

بعد از قوم نوح آمدند، هلاک کرد. اینان اولین گروهی بودند که پس از قوم نوح هلاک شدند. آنان قوم هود پیامبرند که با تندبادهایی به هلاکت رسیدند.

برخی نیز علت اطلاق واژه‌ی «اولی» بر قوم عاد را باقی ماندن جماعتی از این قوم به نام «بنولقیم» دانسته‌اند؛ زیرا آنان در موقع نزول عذاب، در مکه اقامت داشتند و هلاک نگردیدند. این بود که آنان را عاد دیگر لقب نمودند.

وَتُمُودًا فَمَا أَتَقَىٰ

هم‌چنین پروردگار تو، قوم ثمود را بر اثر طغیانشان هلاک کرد و احدی از آنان را باقی نگذازد. مراد از ثمود، قوم صالح □ است. لفظ «فَمَا أَتَقَىٰ» حاکی از آن است که احدی از آن کفار، از عذاب نجات پیدا نکرد و باقی نماند.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ

باز در کتب موسی □ و ابراهیم □ نام قوم نوح نیز ذکر شده بود و به گوششان رسیده بود که پروردگار، قوم نوح را قبل از این‌ها هلاک کرده است. این قوم در محضر پیامبری بودند که بیش از ۹۵۰ سال در میانشان بود و آنان را به خداپرستی دعوت می‌کرد. با این حال، این قوم برخوردی ظالمانه‌تر و طغیانی بیشتر از اقوام عاد و ثمود نمودند و در نهایت، جز تعداد بسیار اندکی، ایمان نیاوردند: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ با او ایمان نیاورد مگر عده قلیلی.

وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ * فَغَشَّهَا مَا غَشَّىٰ

قوم لوط، چهارمین قومی هستند که خداوند به آنان اشاره کرده و می‌گوید: خدای منتقم، شهرهای قوم لوط را زیر و رو کرده و بر زمین زد. در روایات آمده است: جبرئیل □، شهر مؤتفکه را که محل اقامت قوم لوط بود، از زمین بلند نمود تا به نزدیک آسمان برد و برگردانید و به زمین زد و آن‌گاه به قدری سنگ‌ریزه بر زمین بارید که کاملاً پوشیده از سنگ و گل شد.

جمله‌ی «فَعَشَّهَا مَا غَشَّى» اشاره به عذاب سنگینی دارد که سراسر شهرهای قوم لوط را در بر می‌گرفت. بارانی از سنگ‌های آسمانی بر آنان فرو ریخت و سراسر این شهرهای زیر و رو شده را زیر آواری از سنگ مدفون ساخت.

گرچه نامی از قوم لوط به صراحت نیامده است، اما مفسران، آن را شهرهای قوم لوط دانسته‌اند. در برخی از تفاسیر، این شهرهای زیر و رو شده را اعم از شهرهای قوم لوط دانسته‌اند. از جمله آن‌ها، شهر بصره است که حضرت علی علیه السلام در خطابی سرزنش‌آلود، بصریان را با عنوان اهل موتفکه یاد کرد: «يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ يَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِكَةِ يَا جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتَّبَاعِ الْبُهِيمَةِ»؛ ای اهل بصره، و ای اهل سرزمین زیر و رو شده، ای لشکر زن و ای پیروان شتر! این سخن، اشاره به جنگ جمل به سردمداری عایشه بود که مردم بصره به دنبال شتر او راه افتادند. در پایان این بخش از آیات که جملگی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و گوشه‌هایی از قدرت‌نمایی‌های پروردگار را بیان می‌کرد تا روشن شود همه‌ی امور به دست اوست، خداوند می‌فرماید:

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى

در کدام یک از نعمت‌های پروردگارت تردید داری؟ استفهام در آیه، استفهام انکاری است. این آیات یا خطاب به انسان مؤمنی است که به دلیل برعهده‌گرفتن مسئولیت گناه توسط دیگری، در تداوم انجام اعمال شایسته به تردید افتاده است؛ وی که با وسوسه‌ی دیگران در معلوم‌نبودن بهشت و نعمت‌های آن و جبران‌نشدن انفاقات و مطلق اعمال صالح در قیامت، از ادامه‌ی انجام عمل صالح، باز مانده، باید بداند وقتی همه‌ی امور به پروردگار ختم می‌شود و وی صاحب‌اختیار همه چیز است، به طور حتم این پروردگار می‌تواند نعمت‌های بیکران را در پاسخ به اعمال صالحی که شخص انجام داده، به وی عطا کند و نباید در این مورد تردیدی به خود راه دهد.

یا آن که این آیه، خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است و مراد آن است که از جمله نعمت‌های بزرگ پروردگارت نبودن اقوام ظالمی است که در برابر رسولان ایستادگی کردند. پس خداوند نگذاشت تا قدرت و توانشان مانع جریان و گسترش دعوت دینی بشود و سر رشته‌ی امور را از دست پروردگارت خارج کنند.

آیات ۵۶ تا ۶۲

(هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ) ﴿۵۶﴾ این [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای همانند بیم‌دهندگان پیشین است.

(أَزِفَتْ الْأَزْفَةُ) ﴿۵۷﴾ [وہ چہ] نزدیک گشت قیامت.

(لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ) ﴿۵۸﴾ جز خدا کسی آشکارکننده‌ی آن نیست.

(أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ) ﴿۵۹﴾ آیا از این سخن در شگفت افتاده‌اید؟

(وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ) ﴿۶۰﴾ و می‌خندید و نمی‌گریید؟

(وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ) ﴿۶۱﴾ و شما در غفلتید.

(فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا) ﴿۶۲﴾ پس خدا را سجده کنید و بپرستید.

کلمه‌ها

«أَزِفَ» : به معنی تنگی وقت. «ازفۀ» به معنی تنگ‌کننده‌ی وقت است. در این جا مراد، قیامت یا مرگ می‌باشد.

«كَاشِفَةٌ» : از کشف به معنای برداشتن چیزی است که روی چیزی را پوشانده است.

«سَامِدُونَ» : از ماده‌ی «سمود» به معنی لهُو و سرگرمی و بلندکردن سر از روی کبر و غرور است؛ همچون شتر که هنگام راه رفتن سر خود را از روی بی‌اعتنایی به هوا بلند می‌کند.

تفسیر

هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ

در بخش پایانی سوره، خداوند رو به رویگردانان از ذکر الهی کرده، آنان را با خطباتی کوبنده سرزنش می‌کند. در آغاز می‌فرماید: این قرآن همچون صحیفه‌های موسی و ابراهیم □ است. اگر در این کتاب به شما هشدار داده می‌شود، مطلب جدیدی نیست. این هشدارها در

کتاب‌های پیامبران گذشته نیز وجود داشته است. برخی نیز احتمال داده‌اند که مراد از هذا در این آیه، پیامبر اکرم ﷺ است.

أَزِفَتِ الْأَزْفَةُ

«نزدیک شد آنچه باعث تنگی وقت است». به طور طبیعی مراد در این جا نزدیکی مرگ به افراد است که با انجام آن، قیامت یا همان قیامت صغری آغاز می‌شود. پس هنگام قیامت که تنگ‌کننده وقت و فرصت افراد است، و نمی‌گذارد که انسان، عمر را به بطالت بگذراند و هشدارها را سرسری بگیرد.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ

به خصوص که جز خدای عزوجل کسی قادر بر برداشتن شدائد و عذاب‌های آن روز و تنگی حاصل از نزدیکی مرگ یا قیامت نیست. پس معلوم نیست فرصت محدودی که تا آمدن مرگ یا قیامت هرکس وجود دارد، برداشته شود. حال که چنین است انسان باید قدری به خود آید، هشدارها را جدی بگیرد و در فرصت باقی‌مانده به اصلاح خود پردازد.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ

با وجود این، عرب مشرک در برابر قرآن که سخن نوینی بود و باورهای خرافی و اشتباه آنان را نقد می‌کرد، مسیر مخالف را پیمود و از آن تعجب کرد. مشرکان توجه نمی‌کردند که پیام‌های این کتاب الهی همان مطالبی است که بارها در کتب انبیای گذشته آمده و تاریخ اقوام، نتیجه‌ی مخالفت با هشدارهای پیامبران را به روشنی بیان نموده است. به همین جهت، خداوند در این آیه، به سرزنش آنان پرداخته، نسبت به اعجاب آنان موضع می‌گیرد. آیه برای توبیخ، با استفهام شروع می‌شود و متفرع بر آیات و مطالب گذشته است.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ

مطالب قرآن، جدی است و نباید آن‌ها را شوخی گرفت. با این حال، دل‌هایتان رویگردان است و جاهل و نادانی موجب گشته که این هشدارها، نه تنها موجب ترس شما نگردد، بلکه آن‌ها را به مسخره گرفته و بر اندازها لبخند سُخریه می‌زنید.

وَأَنْتُمْ سَمِيدُونَ

شما انسان‌های غافل در مقابل این هشدارها، نه تنها متنبّه نمی‌شوید، بلکه متکبرانه و از سر بی‌اعتنایی از کنارشان می‌گذرید.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

باید به دنبال حقایق بزرگی که در طول تاریخ و کتب انبیای گذشته آمده و این کتاب نیز همان‌ها را می‌گوید و هشدارهایی را متوجه شما می‌کند، جدی باشید، نسبت به آینده‌ی بد خود خوفناک بوده و بر فرجام خود بگریید و با تواضع و ادب روی به محتویات آن بگذارید، سپس به تمام معنی در برابر خدا خاضع شوید و تنها او را پرستش کرده، از بندگی بت‌ها و شرک دست بردارید.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. نقد رفتار و برخوردهای دوگانه و غیرعالمانه‌ی کافران، از نکته‌های حکیمانه سوره‌ی نجم است. خدای متعال در آیات ابتدای سوره‌ی نجم، مشرکان را به دلیل عدم باور به دیدار و ارتباط قطعی حضرت محمد ﷺ با فرشته‌ی وحی و این‌که مطالب خود را از طریق وحی دریافت کرده، سرزنش می‌نماید؛ زیرا آنان در حالی این تردیدها را مطرح می‌کنند که خود در مورد فرشتگان و بت‌ها، ادعاهای کاملاً غیرمنطقی و بی‌دلیل دارند.

۲. اعتبار و ارزش برهان در قرآن به حدی است که سند عدم حجیت باورهای مشرکان قرار داده شده است: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»

۳. توجه به انگیزه‌ها و علل برخی رفتارها، یکی از روش‌های هدایتی - تربیتی خدای متعال در این سوره است.

اغلب انسان از گمانه پیروی نمی‌کند، مگر هنگامی که مطابق هوا و خواست او باشد. نقش هوای نفس آن قدر قوی است که حتی حجت‌های الهی را نادیده می‌گیرد: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى»

از موارد توجه به انگیزه‌ها در قرآن، موضوع شفاعت است که در آیات ۲۴ تا ۲۶ آمد و از جمله علل چنین موضعی نداشتن ایمان به آخرت است که در آیه ۲۷ بیان شد.

۴. روش تبلیغی قرآن، تأکید بر انجام عمل مفید است؛ لذا هنگامی که امیدی به هدایت مخاطب نباشد، وظیفه‌ی پیامبر □ صرف نظر کردن از تبلیغ می‌باشد. علامت عدم فایده، رویگردانی از ذکر الهی و انحصار اراده به حیات دنیوی است؛ پس چنین افرادی هدایت‌ناپذیرند.

۵. بیان شاهد و استفاده از محتویات کتب آسمانی دیگر، نظیر صحیفه‌های موسی و ابراهیم □ از جمله روش‌های ارزشمند هدایتی قرآن است. هنگامی که هنوز دین و آیین جدید و محتویات آن مورد تردید است، بهترین روش، نشان دادن نقطه‌های مشترک و ارجاع مردم به صحیفه‌های الهی شناخته شده و مورد احترام است (آیات ۳۶ تا ۵۴).

سوره عبس

سوره‌ی عبس در تمامی جداولِ مسند و ترکیبیِ ترتیبِ نزول در ردیف بیست و چهارم، پس از سوره‌ی نجم و قبل از سوره‌ی قدر قرار دارد. این سوره در ترتیبِ مصحفی در ردیف هشتادم، در جزء سی‌ام قرآن، پس از سوره‌ی نازعات و قبل از سوره‌ی تکویر قرار گرفته است و دارای ۴۲ آیه است.

مقصود و محتوای سوره

مقصود از نزول سوره، تعلیم کیفیت برقراری موازنه میان مجموعه مصالح و ترجیح مصلحت دعوت و ارشاد طالبان اصلاح بر غافلان مقاوم در برابر تغییر است. این سوره در آغاز به دو گروه استقبال‌کننده از دین و کسانی که احساس بی‌نیازی از آن می‌نمایند، اشاره کرده، پیامبر □ را از ترجیح گروه دوم و بی‌توجهی به گروه اول منع می‌نماید. در بخش دوم، با توصیف والایی و بزرگی کلام الهی، بر ذکر بودن قرآن برای کسانی که اهلیت دارند، تأکید می‌شود و خداوند عناصر نشر محتوای قرآن را نوشته‌ها و واسطه‌های پاک معرفی می‌کند.

در بخش سوم سوره، به ناسپاسی انسان و به مراحل گوناگون آفرینش انسان، مهیانمودن

اسباب زندگی و سیر مرگ و حیات مجدد وی اشاره می‌شود. لازمه‌ی این همه تأثیر خدا بر زندگی بشر آن است که انسان به اوامر او گردن نهد، اما او چنین نمی‌کند؛ به همین دلیل، قرآن برای بیداری انسان غفلت‌زده، نقش خدای متعال را در غذاها، آشامیدنی‌ها و انواع نعمت‌ها یادآوری می‌کند.

بالاخره در قسمت چهارم سوره، خداوند ضمن بیان صحنه‌ای از حشر انسان‌ها و وحشت آنان از همدیگر، حتی از بستگان و نزدیکانشان، به دو گروه انسان‌های شاد و مسرور، و غم‌گرفته و پرانده، اشاره می‌کند و ناسپاسان بدکار را جزو گروه دوم به حساب می‌آورد.

ارتباط سوره

گفتیم که پیامبر اکرم $\square$ به‌عنوان سخنگوی وحی و دعوت‌کننده از سوی پروردگار، در میان مردم مکه خیمه زد و در آغاز به تعبیه‌ی مؤلفه‌های جدیدی همچون پروردگار واحد، رستخیز و دغدغه‌هایی درباره آن، رسالت و قرآن پرداخت، سپس به طرح راهکارهای تغییر و آسیب‌شناسی‌های مربوط به مهم‌ترین عوامل که ضرورت تغییر را ایجاب می‌کرد، پرداخت.

پس از سوره‌ی کافرون (مکی ۱۷) بود که پیامبر $\square$ دعوت رسمی و علنی خود را به سوی وضع مطلوب (معبود و دین جدید) آغاز کرد و به بیان ویژگی‌ها و صفات معبود توجه نمود و خرافه‌های مربوط به باور مسکینان به خدا را کنار زد. به‌طور طبیعی مردم مکه و مخاطبان اولیه‌ی آن حضرت دو دسته بودند: کسانی که هنوز ضرورت تغییر را نپذیرفته بودند و در مقابل آن مقاومت می‌کردند و گروهی که به جریان اصلاحات دینی پیوسته بودند و طالب رشد و راهیابی به حقایق دین بودند. گاه پیش می‌آمد که رسول الله $\square$ میان دو گروه مذکور از نظر وقت، دچار تراحم شود. علاقه و حرص شدید وی به رستگاری مردم و نجات آنان از خطر، موجب شده بود تا وی $\square$ جانب مخاطبان تغییر را ترجیح دهد. پروردگار حکیم در سوره‌ی عبس، این مصلحت‌بینی را مرجوع خواند و به ترجیح جانب گروه دوم، فرمان داد.

آیات ۱ تا ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(عَبَسَ وَتَوَلَّى) ﴿۱﴾ چهره درهم کشید و روی گردانید.

(أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) ﴿۲﴾ که آن مرد نابینا پیش او آمد.

(وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكَّى) ﴿۳﴾ و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید.

(أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الْذِكْرَى) ﴿۴﴾ یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد.

(أَمَّا مَنْ أَسْتَغْفَى) ﴿۵﴾ اما آن کس که خود را بی نیاز می‌پندارد.

(فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى) ﴿۶﴾ تو به او می‌پردازی.

(وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَكَّى) ﴿۷﴾ با آن که اگر پاک نگردد، بر تو [مسئولیتی] نیست.

(وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى) ﴿۸﴾ و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد.

(وَهُوَ سَخَشَى) ﴿۹﴾ در حالی که [از خدا] می‌ترسید.

(فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى) ﴿۱۰﴾ پس تو از او به دیگران دل مشغول داشته‌ای.

کلمه‌ها

«عَبَسَ»: روترش کردن و قیافه در هم کشیدن، هنگامی که شخص چیزی ببیند یا بشنود که

با طبیعت او سازش نداشته باشد و او را محزون سازد.

«تَوَلَّى»: اگر متعدی بنفسه یا متعدی به «الی» باشد، به معنی قرب و محبت، روی آوردن و

نظایر آن است و هرگاه متعدی به حرف «عَنْ» شود، به معنی رویگردانی و اعراض از دیگری

است. در این جا معنای دوم مراد است.

«يَزْكِي» : در اصل «يَتَزَكَّى» بوده، «تا» به «زا» بدل شده و در آن ادغام شده است. «تَزْكِي» یعنی پاک‌شدن از آنچه باید از متنِ زندگی سالم خارج نمود، نظیر خارج کردن رذایل اخلاقی از قلب که لازمه‌اش رشد و زیادت است.

«يَذْكُرُ» : در اصل یتذکر بوده و به معنی پندگرفتن و یادآورشدن (در مقابل غفلت) است. «تا» به «ذال» تبدیل شده و در آن ادغام شده است. «تَذْكِرَةٌ» از باب تفعیل به معنی یادآوری است.

«اسْتَغْنَى» : طلب بی‌نیازی. راغب اصفهانی، استغنی را غنی بودن و بی‌نیازی می‌داند.

«تَصَدَّى» : تصدیه یعنی روکردن، توجه‌کردن، اقبال نشان دادن به چیزی یا کسی.

«تَلَهَّى» : از «لهو» به معنی مشغول‌شدن و غفلت‌کردن، و ترک ذکر و یاد چیزی یا کسی را نمودن.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

آغاز سوره، نشان از وقوع یک حادثه‌ی اجتماعی دارد. گویا کسی یا کسانی در مکانی حضور داشته‌اند و با آمدن یک شخص کور، یکی از آنان رو ترش کرده و چهره در هم کشیده است. قرآن از کنار این حادثه به آسانی نگذشته و خطابی عتاب‌آلود به آن شخص نموده است. در توضیح این خطاب و عتاب و این‌که چه کسی رو ترش کرده، میان مفسران گفتگو است. برخی تمام آیات را مربوط به پیامبر اکرم □ دانسته و گروهی دیگر شخص دیگری غیر از ایشان را مورد خطاب شمرده‌اند. هر گروه هم برای توضیح برداشت خود، شواهدی بیان نموده‌اند.

به نظر می‌رسد سیاق و ظاهر آیات و برخی روایات منقول از امام صادق □ که فاعل این عمل را شخصی از بنی‌امیه دانسته^۱ - نه تمام آیات آغازین سوره - حقیقت را آشکار سازد.

۱. رک به: امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ذیل سوره.

چنین می‌نماید که حضرت با جمعی^۱ یا یکی از بزرگان قریش از بنی‌امیه مشغول گفتگو بودند و آن حضرت، ایشان را به اسلام و توحید دعوت می‌فرمود. در این هنگام یکی از مسلمانان^۲ که نابینا بود، بر آنان وارد شد و خود را نزدیک پیامبر اکرم □ رسانده، از او تقاضای تعلیم معارف دینی و الهی را نمود. شخصی که از بنی‌امیه بود، هنگامی که این کور نزدیکش آمد، روی ترش کرده، از او روی گرداند و دامن جمع کرد. پیامبر □ که سخت علاقه‌مند دعوت بزرگان قریش به اسلام برای استفاده از جایگاه آنان در گسترش دین بودند، با دیدن این صحنه، نگران شد و به تقاضای این شخص کور بی‌توجهی کرد و به دعوت قریشیان ادامه داد. آیات در سرزنش و عتاب پیامبر اکرم □ وارد شد که اولویت باید با گروه مشتاقان به دین باشد و نباید از بابت عدم جذب این مستغنیان به دین نگران باشی.

پس فاعل عبوس و روگردانی، شخص دیگری است و شاهد بر این معنی، غایب بودن ضمیر در دو آیه‌ی اول است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى

این آیه، خطاب به پیامبر □ است و او را از نگرانی نسبت به اتفاق پیش‌آمده برحذر می‌دارد. تو چه می‌دانی؟! شاید همین کوری - که صحنه دعوت تو را به هم زد - با مطالب تو پاک شود و رذائل اخلاقی را از قلب بزدايد و یا حداقل متذکر حقایقی شود که در جایی به کارش آید و او را نفع بخشد. نه ثروت و قدرت آن قریشی و نه کوری این شخص، نشانه‌ی اهمیت دعوت اولی بر دومی است.

أَمَّا مَنْ أَسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى * وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي

وقتی معیار ارزشی دعوت‌شوندگان به دین معلوم نباشد، بزرگی قریش به دلیل تأثیر

۱. گفته شده: ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیع و برادرش، ابی و امیه پسران خلف و عباس بن عبدالمطلب.

۲. گفته شده «ابن ام‌مکتوم» بوده که نامش عبدالله بن شریح بن مالک فهری است. طبری در المنتخب من ذیل المذیل، صفحه‌ی ۳۵ آورده است که «ابن ام‌مکتوم در اوائل رسالت، در مکه اسلام آورد».

اجتماعی‌اش مورد توجه قرار می‌گیرد. اما قرآن، معیار تربیتی و اهمیت دعوت را به گونه‌ای دیگر تعریف می‌کند: کسی که احساس بی‌نیازی نسبت به خدا و معارف الهی می‌کند و در برابر تغییر، مقاومت می‌کند، هر چند بزرگ باشد، نباید مورد ترجیح، اشتیاق و علاقه‌ی شدید تو گردد، به گونه‌ای که تمام توجهت را صرف جذب و دعوت او کنی، به خصوص که تو مسئول عدم تزکیه و پاکی آنان نیستی.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ * وَهُوَ يَخْشَىٰ * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ

توجه تو به گونه‌ای شده که تمام وقت خود را مصروف این اهل استغنا کرده‌ای و از علاقه‌مندانی که با شتاب و جدیت تمام پیش تو می‌آیند و اهل خشیت‌اند، یعنی ترسی همراه با درک ابهت و عظمت پروردگار آنان را فراگرفته، دل مشغول داشته‌ای و به کار آنان رسیدگی نمی‌نمایی. هرگز چنین مباد! بلکه در شرایط تراحم، رسیدگی به گروه دوم، وظیفه‌ی تو و از اولویت‌های قطعی دعوت دینی است.

آیات ۱۱ تا ۱۶

(كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) ﴿۱۱﴾ زَنهار [چنین مکن]. این قرآن پندی است.

(فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) ﴿۱۲﴾ تا هر که خواهد، از آن پند گیرد.

(فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ) ﴿۱۳﴾ در صحیفه‌هایی ارجمند.

(مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ) ﴿۱۴﴾ والا و پاک‌شده.

(بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) ﴿۱۵﴾ به دست نویسندگان،

(كِرَامٍ بَرَرَةٍ) ﴿۱۶﴾ ارجمند و نیکوکار.

کلمه‌ها

«صُحُفٌ»: جمع صحیفه و به معنای چیزی است که در آن مطلبی نوشته می‌شود.

«مُكْرَّمَةٌ»: شرافت، گران‌قدری و عزیز بودن. «کرام» جمع «کریم» به معنی محترم و با ارزش است.

«سَفَرَةٌ»: «سَفَر» به معنی آشکار کردن، پرده‌برداشتن و «سِفَر» به معنی کتاب و نامه که حقایق

را آشکار می‌کند. «سافر» به معنی کاتب و نویسنده و «سَفَرَةٌ» به معنی نویسندگان است. به

ملائکه و انبیا که واسطه‌ی رساندن پیام‌های خدا به خلق‌اند نیز «سفیر» گویند؛ زیرا با انگیزه

اصلاح، پیام‌های الهی را بر مردم آشکار می‌سازند.

«بَرَرَةٌ»: «بَرَّ» به معنی نیکوکار و احسان‌کننده است. جمع آن «بَرَرَةٌ» و «ابرار» است.

تفسیر

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

پس از انتقادی که در آیات گذشته از ترجیح تصدی و پرداختن پیامبر اکرم ﷺ به مستغنی و

دل‌مشغولی به او، از پرداختن به مستهدی نابینا و طلب‌کننده‌ی هدایت صورت داد، خدای

متعال در این آیه با به کاربردن کلمه‌ی «کَلَّا»، آن حضرت را از تکرار و بازگشت به چنین عملی منع می‌کند.

چون انگیزه آن حضرت استفاده از جایگاه اجتماعی آن افراد در ترویج و گسترش دعوت اسلامی بود، لذا خدای متعال به این نگرانی خاتمه داده و بیان می‌فرماید: آیات قرآن، پندی است که با سرشت انسان ارتباط دارد؛ بنابراین خود به قدر کافی زمینه گسترش در میان مخاطبان را دارد. کافی است که انسان به دنبال موعظه و پند باشد و از وجدانی بیدار برخوردار باشد. پس چه این ثروتمندان قدرتمند دعوت تو را همراهی کنند یا نکنند، دعوت تو راه به دل‌ها باز خواهد کرد.

احتمال دیگر آن که پیامبر □ نسبت به کسانی که با دین آشتی نکرده بودند، نگران و بر ارشاد آنان و جلب قلوبشان به اسلام کوشا بود، به گونه‌ای که در این حادثه موجب بی‌توجهی به شخص کور شده بود. خدای متعال آن حضرت را از تلاش بیش از اندازه منع کرده و می‌فرماید: قرآن و تو که رساننده‌ی پیام آن هستی، بیش از یک پنددهنده نیستید که تنها در صورت خواست و اراده شخص، در او کارگر می‌شوید. وقتی این شخص مستغنی است و از تو و قرآن و آیاتش احساس بی‌نیازی می‌کند، فایده‌ای در این توجه تو، آن هم به قیمت بی‌توجهی به اهل هدایت نیست؛ بنابراین چنین عملی از سوی تو تکرار نشود.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

«فی صُحُف» حال برای آیات یا صفت تذکره است؛ یعنی حال این آیات آن است که در کتاب‌هایی باارزش، والا و پاک هستند و یا این که این پندها جملگی در کتاب‌هایی باارزش، والا و پاک ثبت شده‌اند.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ

«باء» در این جا نیز یا حال از «ها» در «انها» است و یا صفت «تذکره». پس معنی آیه چنین

است: در حالی که این آیات به دستان سفیران گرامی نیکوکار است، یا آن که این پندها جملگی به دستان سفیران گرامی و نیکوکار است. در هر صورت معنی آیه آشکار است.

گفتنی است اشکال عمده، در مصداق خارجی این واژه‌هاست. آیا مراد از صحف، لوح محفوظ، کتاب‌های انبیای گذشته و یا نسخه‌های فراوانی از قرآن است که توسط کاتبان و حاملان و قاریان نوشته شده و دست به دست خواهد شد؟ در هر صورت صفات «مُکَرَّمَةٌ»، «مَرْفُوعَةٌ»، «مُطَهَّرَةٌ» صفت هر یک از مصادیق مزبور می‌گردد، همان‌گونه که «کِرَامٌ» و «بِرَرَةٌ» صفات سفیران خواهند بود، گرچه پیک‌آوران وحی از جنس فرشتگان یا انبیا و یا نویسندگان مصاحف و حاملان قرآن در دنیای اسلام باشند.

برخی از روایات اسلامی، مراد آیه را حاملان، قاریان و کاتبان قرآن دانسته‌اند^۱ و برخی ائمه‌ی اطهار □ را «سَفَرَةٌ» شمرده‌اند.^۲

در میان تابعان و تابعانِ تابعان نیز بر این معنی تصریح شده است؛ مثلاً مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان به نقل از قتاده می‌نویسد: آنان قاریان‌اند که قرآن را می‌نویسند و می‌خوانند، و از فضیل بن یسار از امام صادق □ نیز نقل شده، حافظان قرآنی که به محتوای آن عمل کنند، جزو «سفره کرام برره» دانسته شده‌اند. تفسیر روض الجنان نیز به نقل از وهب بن منبه مراد از «سفره» را اصحاب پیامبر □ دانسته است.

با توجه به سیاق و هدف‌گذاری آیات که رفع دغدغه‌های پیامبر اکرم □ است، این برداشت، قوت بیشتری دارد، با این بیان که ای محمد □ چرا نگران ایمان آوردن اشراف بنی‌امیه می‌باشی! در حالی که آیات قرآن به طور قطع در صحیفه‌هایی باارزش، والا و پاک، و به دستان آشکارکنندگان - چه نویسنده یا خواننده‌ی اهل عمل - گرامی، ارزشمند و نیکوکار ثبت شده و ماندگار می‌شود.

۱. ر.ک به: وهبة زحیلی، تفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، به نقل از اصحاب صحاح سته اهل سنت از عائشه، ج ۳، ص ۶۷.

۲. ر.ک به: محمد مشهدی، کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۱۳۵، به نقل از: شرح الآیات الباهرة.

بنابراین هم محتوای قرآن که با وجدان و دریافت‌های فطری ارتباط دارد و هم مکتوبات و آشکارکنندگان صاحب صلاحیت که در خدمت حفظ، ثبت و نشر این دعوت‌اند؛ لذا جایی برای نگرانی و روی آوردن به کسانی که احساس بی‌نیازی از قرآن و دعوت الهی می‌کنند، وجود ندارد.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از صحیفه‌ها و نویسندگان، فرشتگانی باشند که در بیت‌المعمور به نوشتن آیات الهی مأمورند؛ چنان‌که روایت فضیل بن یسار از امام صادق □ بر همین معنا اشعار دارد؛ بنابراین معنی آیه چنین است که ای پیامبر □ تو نگران امر قرآن نباش. کتاب تکوین و سرشت انسان و کتاب تشریع و بیت‌المعمور بی‌هیچ کاستی، پشتوانه‌ی قرآن‌اند و ایمان آوردن یا نیاوردن گروهی از بزرگان بنی‌امیه که در مردم نفوذ دارند، ضرری را متوجه قرآن نمی‌نماید. پس ذکر اشخاصی همچون صحابه، کاتبان و قاریان قرآن در روایات بالا به عنوان «جری و تطبیق» می‌باشد.

جمع میان هر دو احتمال نیز مانعی ندارد؛ به این معنا که قرآن هم از سوی عوامل الهی و هم عوامل انسانی پاک، حمایت و پشتیبانی خواهد شد و جایی برای نگرانی پیامبر □ وجود ندارد.

آیات ۱۷ تا ۳۲

(قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) ﴿۱۷﴾ کشته طبّاد انسان، چه ناسپاس است!

(مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) ﴿۱۸﴾ او را از چه چیز آفریده است؟

(مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ) ﴿۱۹﴾ از نطفه‌ای خلقتش کرد و اندازه مقررش بخشید.

(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ) ﴿۲۰﴾ سپس راه را بر او آسان گردانید.

(ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) ﴿۲۱﴾ آن گاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد.

(ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ) ﴿۲۲﴾ سپس چون بخواهد او را برمی‌انگیزاند.

(كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ) ﴿۲۳﴾ ولی نه! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است.

(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) ﴿۲۴﴾ پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.

(أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) ﴿۲۵﴾ که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم.

(ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا) ﴿۲۶﴾ آن گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم.

(فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا) ﴿۲۷﴾ پس در آن، دانه رویانیدیم.

(وَعِنَبًا وَقَضْبًا) ﴿۲۸﴾ و انگور و سبزی.

(وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا) ﴿۲۹﴾ و زیتون و درخت خرما.

(وَحَدَآئِقُ غُلَبًا) ﴿۳۰﴾ و باغ‌های انبوه.

(وَفَنَكْهَةً وَأَبَّا) ﴿۳۱﴾ و میوه و چراگاه.

(مَتَعْنَا لَكُمْ فَلَا تَنْكُمُ) ﴿۳۲﴾ [تا وسیله] استفاده شما و دام‌هایتان باشد.

کلمه ها

«مَا أَكْفَرَهُ»: کفر به معنی قدرشناسی و انکار است. این ترکیب به معنی تعجب از ناسپاسی می باشد.

«نُطْفَةٍ»: آب صاف و آب اندک.

«قَدْرٌ»: اندازه کردن و سامان دادن.

«يُسِّرُ»: تسهیل و آسان ساختن.

«أَقْبَرُ»: «أَقْبَرُ» یعنی در قبر کردن و میراندن.

«أَنْشُرَ»: «نَشْر» به معنی گستردن، گسترده شدن و زنده کردن است.

«صَبَبْنَا»: از «صَبَّ» به معنی ریختن است.

«شَقٌّ»: شکافتن. اسم مصدر آن، شکاف است.

«قَضَبٌ»: به معنی قطع است و در مورد سبزی ها به کار می رود که پیوسته چیده می شوند؛

سبزیجات.

«غُلْبٌ»: این کلمه جمع و به معنی باغ انبوه است. مفرد آن «غُلْبَاء» است.

«أَبٌّ»: چراگاه.

تفسیر

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ

بعد از آن که خداوند تذکرات لازم را به پیامبر ﷺ فرمود و مشخص شد که قرآن به طهارت والا و ارزشمندی نوشته شده و به واسطه نویسندگان و قاریان و حاملان ارزشمند و نیکوکار منتقل می شود و به افرادی که خود را از خدا و دین بی نیاز می دانند، احتیاجی ندارند؛ در این آیات، قرآن جانب کلام را متوجه این عده ی «مستغنی» کرده و توهمی بودن بی نیازیشان به خدا و نیز ناسپاسی آنان را که نتیجه ی همین بی معرفتی است، متذکر می شود و به عواقب بد آن در قیامت اشاره می فرماید.

تعبیر «قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» لعن و نفرین انسانی است که ناسپاسی می‌کند. عرب این عبارت را هنگامی می‌گوید که از عملی دور از انتظار، بسیار تعجب می‌کند. و در این جا هم از قدرناشناسی انسان، تعجب شدید شده است.

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ

شکستن تَوْهُمُ غنا و بی‌نیازی از خدا، از توجه به اصل آفرینش و عناصر آغازین تکون انسان آغاز می‌گردد. همان‌گونه که خداوند در سوره‌ی علق با تکیه بر آفرینش انسان از علق، روح تعبد را در او زنده کرد.

خدای متعال در این بخش از آیات سوره با یادآوری آیات «انفسی» و توجه‌دادن انسان به آغاز خلقتش، حقیقت نیاز وی به خدا را مشخص می‌سازد؛ چنان‌که با آیه‌ی «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» به بیان نقش خدا در تأمین غذای انسان و رفع این نیاز، که از آیات آفاقی است، می‌پردازد و تَوْهُمُ بی‌نیازی از پروردگار را منتفی می‌سازد.

مگر انسان از چه چیزی آفریده شد؟! و مگر خدا هنگام آفرینش او ماده اولیه این مخلوق را چه چیزی قرارداد؟! چه چیزی قرارداد؟!!

مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ

او را از مقدار اندکی آب آفرید؛ نطفه‌ای که بی‌مقدار است و در هر مرتبه‌ی تماس جنسی هزاران اسپرم شناور در آن هدر می‌رود. اما خدای حکیم در همین نطفه‌ی کم‌مقدار و کم‌ارزش، تمام ظرفیت‌ها و استعدادهای انسانی را تعبیه کرد. از ترکیب آن با تخمک همسران، زندگی انسان کلید خورد و سپس او را سامان بخشید و اندازه‌های او را از نظر رنگ، قد، میزان و هماهنگی اعضا و جوارح، مدت عمر در رحم و خارج آن و ... مقدر و معین نمود.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ

خالق هستی پس از آن، راه شکوفایی این ظرفیت‌ها و استعدادها و رسیدن او به این

مقدارها و اندازه‌ها را برای انسان آسان کرد. از آن هنگامی که «اسپر» با «اول» در رحم ترکیب شد و اولین سلول زنده فراهم شد، سیتوپلاسم و غذای سلولی درون تخمک را در اختیارش گذاشت، راه تولید مثل با دو نیم‌شدن را به آسانی در این سلول مهیا نمود، پس از تکثیر و نیاز به غذای جدید، این مجموعه را به جداری رحم چسباند و غذای این علقه را در آن‌جا فراهم نمود و مرحله به مرحله او را با ارتباطی که از طریق سلسله‌ی بند ناف با مادر داشت، رشد داد و در همین موقع هم به او جان ویژه بخشید، به او چشم، گوش، دست و پا و دیگر اعضا عطا کرد و هنگامی که آماده زندگی در بیرون از رحم شد، او را به حرکت درآورده و با فشار وارد کردن بر مادر، راه او را برای خروج از رحم هموار نمود. خدای متعال پس از تولد، به او قدرت گریه و اشک داد و والدین مهربان را خدمتگزارش قرارداد، تا به او رسیدگی کنند و در امور عادی مساعدتش کنند. مهیاکردن شیر برای فرزند و سپس روئیدن دندان و قوت‌یافتن معده و دستگاه‌های گوارشی و دفع مواد زاید و نیز غرایز و عواطف و عقل، هرکدام تنها بخشی از آسان‌سازی‌های زندگی انسان است.

زندگی خانوادگی و اجتماعی و استفاده‌ای که انسان‌ها از توانایی‌های همدیگر می‌کنند، تفاوت استعدادها و علاقه‌ها، تنوع رنگ‌ها، زبان‌ها، علم و دانایی و ابزار قلم و کتابت که دانش را ماندگار نموده و دین و هدایت آسمانی که در اختیار بشر قرار گرفته، گوشه‌ای از روان‌سازی و آسان‌سازی راه انسان به مرزهای کمال و شکوفایی است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

بعد از آن‌که انسان فرصت بهره‌گیری‌اش از مرحله اول و دوم حیات یعنی رحم و جهان طبیعت به پایان رسید، دست قدرت الهی او را به سرای مرگ می‌کشاند. او در این مرحله، جان از جسم به در می‌برد و جسمش به قبر واگذاشته می‌شود.

چون میراندن، مرحله‌ای جدا از آفرینش و گذران مراتب شکوفایی است، به همین علت، در

این آیه حرف «ثم» که دلیل بر ترتیب همراه با تأخیر است، به کار رفته است و چون در قبر کردن بخشی از مرحله‌ی میراندن است و بدون فاصله اتفاق می‌افتد، از حرف «فاء» استفاده شده است.

کوچ از دنیا و کم کردن ملال تکرار در زندگی همراه با تزاحم و سختی‌ها که تأمین معاش و ابزار بقا در آن، مشکلات خاص خود را دارد و به تدریج می‌تواند مهرها و رحمت‌ها را به قهرها و زحمت‌های بستگان و فرزندان بدل کند و همچنین درقبرکردن و رهانکردن جسم‌ها بر روی زمین، که مانع آزار دیگران و بی‌حرمتی به اموات است، جلوه‌ی دیگری از قدرت و امر الهی و رحمت و نعمت حق است که قطعاً جای قدرشناسی دارد.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرُهُ

انسان آفریده نشد که نابود شود، بلکه آفریده شد تا حیات باقی پیدا کند. آری مقدر نشد تا در رحم و یا دنیا باقی بماند بلکه معین شد تا در جهان با کیفیت و کمیت دیگری به حیات جاوید خود ادامه دهد.

انسان به این مُقَدَّر الهی همچون دیگر مراحل، به طور جبری و بدون اختیار وارد خواهد شد، اما زمانش بر او معلوم نیست و به اراده و خواست خدا بستگی دارد. حیات باقی، خود نعمت بزرگ دیگری است که خدای قادر به ما عطا فرموده که بسیاری از آن قدرشناسی نمی‌کنند. اگر حیات باقی نبود و اگر جهانی با ویژگی و کیفیت خاص در لذت برای نیکوکاران و عذاب محض برای مجرمان وجود نداشت، آیا بسیاری از رفتارهای انسانی صورت می‌گرفت؟ و آیا امیدی به آینده و صبر بر ناملازمات امروز معنی داشت؟

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ

این اوامر تکوینی الهی و نظاماتی که در هستی ایجاد شد و قدرت و حکمتی که از خداوند متبلور است، اقتضا دارد تا انسان حق وظیفه را به جای آورد و به دلیل احساس نیاز و فقرش

به پروردگار متعال، کاملاً مطیع اوامر الهی باشد. اما متأسفانه چنین نیست! و حقّ اوامر الهی تاکنون ادا نشده و انسان، قدرشناسِ این نعمت‌ها از جمله اوامری که راه او را به شکوفایی و سعادت باز می‌کنند، نبوده است.

احتمال دیگر آن‌که، این انسان هنوز تمام مراحل اوامر تکوینی الهی را نگذرانده و البته آن‌ها را خواهد گذراند، چنان‌که واژه‌ی «لَمَّا» بر آن دلالت می‌کند؛ زیرا این واژه برای نفی چیزی می‌آید که تحقق آن انتظار می‌رود.

اگر مراد آیه احتمال اول باشد، منظور از این انسان ناسپاس، همان تربیت‌ناشده‌ای است که در آیه‌ی هفده مورد نفرین قرار گرفت. طبیعت انسان بی‌معرفتی که با عقل و نظر، در آفرینش خود و مراحل گوناگون حیاتش اندیشه نکرده، کوتاهی در به جای آوردن اوامر الهی است.

همچنین احتمال داده می‌شود که مراد از انسان همه‌ی انسان‌ها حتی اولیا و اوصیا باشد؛ به این معنی که حق اوامر الهی آن‌گونه که باید توسط جنس انسان، حتی اهل سعی و خشیت، به جای آورده نشده است و به همین سبب، انسان‌ها در قیامت با وجود نعمت‌ها و الطاف، احساس «غبن» می‌کنند و بر برخی فرصت‌های ازدست‌رفته، تأسف می‌خورند.

سؤال‌ی که مطرح است این‌که ذکر این حقیقت در این‌جا چه مناسبتی دارد؟ با توجه به آن‌که آیات بعد نیز به نقش خدا بر حیات انسان اشاره دارد، جا دارد که به مناسبتِ بیان آیه «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» در این‌جا توجه شود. به نظر می‌رسد موارد گذشته، از نظام جبری و تکوینی الهی در مواردی یاد می‌کرد که نقش و خواست انسان یا سایر موجودات در آن‌ها در حد صفر بود و جایی برای انکار نقش توحیدی، قدرتمندانه و بی‌بدیل خدا نبود. آفرینش و تقدیر، تسهیل سیل، میراندن و حیات مجدد از جمله امور الهی است که حتی نیازمند اسباب و مسببات نیست. با این حال، گِلّه از کوتاهی انسان در انجام اوامر تشریعی الهی، بی‌مناسبت نیست. در مورد دخالت خدا در امر طعام که آب و هوا و آفتاب و باغبان و ... در انجامش

نقش دارند و پروردگار مدبر و مسبب الاسباب از طریق آن‌ها طعام انسان را تأمین می‌فرماید. باید گفت امکان انکار نقش پروردگار وجود داشت، چنان‌که «قارون» می‌گفت: من با علم خود این مال را تحصیل کرده‌ام: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي».^۱

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ

«فاء» در این آیه برای تعقیب است. به دنبال آیات قبل که نقش پروردگار را در آفرینش و مهم‌ترین مراحل زندگی انسان بیان داشت و از انسان بر انحصار پروردگار در تمام این مراحل اقرار گرفت، خداوند موضوع را به دخالت عامل الهی در تهیه غذای انسان که نزدیک‌ترین و یکی از فوری‌ترین نیاز اوست، کشاند. قرآن از انسان می‌خواهد تا در امر غذایش نظر کند؛ نظر، عبارت است از فکری که علم یا گمان از آن طلب می‌شود؛ بنابراین بر تأملی معقول برای کسب مجهول، «نظر» اطلاق می‌شود.^۲

چون این تأمل با انگیزه‌ی نشان‌دادن نیاز انسان به خداست، جهت‌دار است؛ یعنی باید مطالعه، به منظور شناخت نقش عامل الهی در تهیه و فراهم‌شدن غذا باشد.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

تفصیل نقش خدا در تهیه‌ی غذا و مأكولات انسان بدان جهت است که عوامل زیادی دست به دست هم داده‌اند تا غذایی مهیا شود. ما بودیم که آب را فرو ریختیم. پس نزولات آسمانی و تحولاتی که در جَوِّ صورت می‌گیرد تا ابرها ببارند و باران به سمت زمین سرازیر شود، عاملی حکیم و مدبری قادر را طلب می‌کند، و آن ما هستیم.

شکافتن زمین و آماده‌شدن خاک به گونه‌ای که نفوذپذیر باشد و از سویی آب و املاح را در خود جای دهد و از دیگر سوی به دانه‌های گیاهان مجال رویش دهد، نیازمند تدبیر ما

۱. قصص / ۷۸.

۲. رک به: امین الاسلام طبرسی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۹۷.

است. باید توجه داشت اگر زمین سفت و سخت بود، هیچ‌گاه فرصت تجمیع آب‌های زیرزمینی و رویش گیاه فراهم نمی‌شود.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعِنَبًا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَخَلًّا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَكْهَةً وَأَبًّا *

«فاء» در این‌جا حکایت از ترتیب می‌کند؛ یعنی پس از آمادگی زمین و بارشی که قبل از آن صورت گرفت، رویش را آغاز کردیم. رویاندن دانه‌ها نیز کار ما بود. ترکیب آب، مواد کانی - معدنی - در زمین، تابش آفتاب و نیز آغاز حرکت دانه در زیر زمین به گونه‌ای که بتواند با این عوامل رشد، پیوند برقرار کند و وجود استعداد موجود در هر دانه که سبز شود و به شکوفایی برسد، کاری خدایی است.

تنوع رویش از نظر نوع، اندازه، مزه، فواید و فصولی که زمینه‌ی رویش را فراهم می‌کنند و هماهنگی با ذائقه‌ی انسان یا چهارپایانی که در خدمت انسان‌اند، موضوع مهمی است که نقش عامل الهی را به‌خوبی نمایان می‌سازد. اگر استعداد هر دانه‌ای غیر از دیگری نبود، از یک خاک و یک آب، این همه تنوع چرا؟ و اگر میان این رویش‌ها و ذائقه و نیازهای انسان و چهارپایان ارتباطی نبود، وجود غذاهای گوناگون و متنوع برای ذائقه‌ها و موجودات مختلف چگونه توجیه می‌شد؟! بنابراین با همین تدبیر و حکمت بود که انگور، سبزی، زیتون، خرما، باغ‌های پردرخت با انواع مرکبات و میوه و علفزارها از دل زمین سر برآورد.

مَتَعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَمَ كُ

علت این همه رویش‌ها و تنوع‌ها، رفع نیاز انسان و چهارپایانش بود. خدای رزاق، این سفره را برای انسان مهیا کرد. آیا باز می‌توان احساس بی‌نیازی از او نمود و آیا نباید قدرشناس این خوان گسترده بود؟

آیات ۳۳ تا ۴۲

(فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ) ﴿۳۳﴾ پس چون فریاد گوش خراش در رسد.

(يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) ﴿۳۴﴾ روزی که آدمی از برادرش،

(وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ) ﴿۳۵﴾ و از مادرش و پدرش،

(وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ) ﴿۳۶﴾ و از همسرش و پسرانش می‌گریزد.

(لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) ﴿۳۷﴾ هر کس در آن روز کاری دارد و آن کار او را به خود مشغول می‌دارد.

(وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ) ﴿۳۸﴾ در آن روز، چهره‌هایی درخشان‌اند.

(صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ) ﴿۳۹﴾ خندان [و] شادان‌اند.

(وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبَرَةٌ) ﴿۴۰﴾ و در آن روز، چهره‌هایی هست که بر آن‌ها غبار نشسته.

(تَرَهْقُهَا قَرَّةٌ) ﴿۴۱﴾ [و] آن‌ها را تاریکی پوشانده است.

(أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ) ﴿۴۲﴾ آنان همان کافران بدکارند.

کلمه‌ها

«الصَّاحَةُ»: صدای شدیدی که در اثر برخورد دو چیز حاصل شود و بر گوش و قلب اثر گذارد.

«شَأْنٌ»: کارهای بزرگ، حال و امر.

«مُسْفِرَةٌ»: از «سفر» و به معنی آشکار و بی‌پرده و نورانی.

«مُسْتَبْشِرَةٌ»: شادمان. استبشار یعنی یافتن یا دانستن چیزی که موجب شادی است.

«غَبَرَةٌ»: غباری که بر چیزی بنشیند. مراد آیه، تیرگی است.

«تَرَهْقُ»: پوشش کامل. از «رهق» به معنی احاطه کردن.

«قَتْرَةٌ»: سیاهی، نظیر دودی که از سوختن چوب و مانند آن بلند می‌شود.

«فَجْرَةٌ»: جمع «فاجر». «فاجر» شخصی است که از حدود الهی خارج شده و هتک حرمت‌های الهی می‌کند.

تفسیر

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ

آیه تفریع بر مطالب گذشته است. از آغاز سوره تاکنون، دو گروه، مورد بحث بوده‌اند؛ مشتاقان و جویندگان حقیقت و جمعی که خود را از خدا و دعوت قرآن بی‌نیاز می‌دانند. خدای متعال وظیفه‌ی پیامبر ﷺ را توجه به گروه اول دانست و دغدغه‌های تبلیغی پیامبر را در مورد استفاده از گروه دوم پاسخ داد، سپس با تذکر فقر و نیاز ذاتی انسان به خدا، تَوَكُّهُمْ بی‌نیازی را مردود شمرد و اما در این آیات، با یادآوری مرجع و جایگاه نهایی انسان‌ها، به اثر این دو روحیه در تفاوت حالات انسان‌ها در قیامت اشاره می‌فرماید.

خدای متعال در آغاز از صُور دومی که صدایی بسیار شدید دارد و بر جان و گوش انسان اثر سختی دارد، یاد می‌کند. این صیحه‌ی شدید و کرکننده که آغازی بر تولد مجدد و رستاخیز انسان‌ها در جهان باقی است، همراه با مشاهده‌ی تحولات بسیار هول‌انگیز و وحشتناک است. در این شرایط، هرکس نگران وضعیت خود و دادگاه عدل الهی است، به گونه‌ای که از عزیزترین منسوبان خود و دوست‌داشتنی‌ترین آنان فرار می‌کند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ * وَأَبِيهِ * وَصَحْبَتِهِ * وَبَنِيهِ *

لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

علت فرار شخص از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان که عمری در دنیا با آنان پیوند داشته و پناه می‌داده، همان دل‌مشغولی به خود است؛ به گونه‌ای که شخص، دیگر فرصتی ندارد تا برای آنان دل بسوزاند و به امور آنان بپردازد.

شاید ترتیب ذکر برادر، مادر، پدر و همسر و سپس فرزندان، به دلیل ترقی علاقه و پیوندی باشد که به طور معمول در میان این گروه هست. این انسان حاضر نیست حتی به کار عزیزترین نزدیکانش یعنی فرزندانش بپردازد؛ زیرا خود درگیر مشکلات است، تا چه رسد که جایی برای دل مشغولی به گرفتاری دیگران باقی بماند.

اگر این فرار شخص از نزدیکان، عمومیت داشته باشد، احتمالاً آیه، اشاره به مرحله‌ی آغاز حشر و هنگامی است که هنوز تکلیف افراد و گروه‌ها معلوم نشده است. این ترس و گرفتاری تا زمان رسیدگی و صدور احکام الهی ادامه دارد. پس از آن افراد به دو دسته تقسیم می‌شوند:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ

چهره‌هایی در این روز نورانی‌اند، شکفته و شکوفا، خندان و مسرور و بشارت‌یافته به وعده‌های خدای محبوب. از صدر سوره استفاده می‌شود که این گروه، قدرشناسان خدا و دین، و طلب‌کنندگان هدایت، با انگیزه‌ی تزکیه و بیداری‌اند.

صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ * وَوُجُوهٌُ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ
الْفَجَرَةُ

اما گروه دوم در این روز، چهره‌هایی فرورفته در غبار غم و اندوه‌اند، بر فرصت‌های از دست‌رفته در افسوس‌اند و در غم جانکاه از دست‌دادن محبوب‌اند؛ این گروه همان قدرناشناسانی‌اند که از خدای جل و اعلی و کلام او، احساس بی‌نیازی می‌کردند و به همین دلیل از حدود الهی خارج شده و هتک حرمت‌های الهی نمودند.

نکته‌های روش‌شناختی

۱. قرآن در سوره‌ی عبس، میان نوع اختیار انسان و روحیات او پیوند برقرار کرده است.

کسی که اهل خشیت باشد و از پروردگار بترسد، به استقبال دعوت دینی و سخنان تذکردهندگان می‌رود؛ اما کسی که خود را بی‌نیاز بداند، نه تنها از آن استقبال نمی‌کند، بلکه در صورت مواجهه‌ی با تذکردهنده، از او اعراض کرده و عدم تمایل خود را نسبت به تذکرات او ابراز می‌کند.

۲. برخی از اصول تحول فردی در این سوره، به منظور درمان روحیه‌ی استغنا و بی‌نیازی بعضی از انسان‌ها نسبت به پروردگار و دین، تکرار شد و اصولی همچون تذکر و پندبودن قرآن و جایگاه الهی آن، نقش پروردگار در زندگی بشر و تأمین نیازهای او، ناسپاسی انسان نسبت به پروردگار و عدم رعایت جانب او، قیامت و تحولات عظیم آن جهان و محکمه‌ی عدل الهی، همگی بدین منظور، استخدام شد که احساس بی‌نیازی برخی انسان‌ها که موجب عدم استقبال آنان از دعوت دینی بود، درمان شود.

والحمد لله رب العالمین